



بیت مبارک رضا بیگ در ادرنه محلّ زندگی عائلهٔ مبارکه در ادرنه بعد از فصل اکبر در اواخر سال ۱۲۸۲ [بهار ۱۸۶۶]



تاریخ ظهور الحق جلد پنجم

تألیف

جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی

باهتمام و ویراستاری

عادل شفیع پور

**Asadu'lláh Fadil Mazandarani**

**Tarikh-i Zuhur Al-Haqq**

**Volume 5**

**(History of the Manifestation of Truth)**

## در باره امر بهائی زمان حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی مدّت مابین ۱۸۸۴ - ۱۸۹۲ میلادی

### در باره مؤلف کتاب

جناب فاضل مازندرانی که نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی، زبان دان، خطاط و نویسنده بود. در تاریخ 1298 هجری قمری (1880 میلادی) در شهر بابل (بارفروش سابق) مازندران تولّد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی ایشان در همان شهر انجام گرفت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته ای چون شیخ اسمعیل ابن الحدّاد از دانشمندان شیخی مازندران استفاضه نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش بشمار رفت. در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ ادبیات فارسی و عربی و منطق تبخّر یافت. بر اثر معاشرت و مذاکره با برخی از اُحباب طهران و مازندران و کوشش و سعی جناب عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال أبهی<sup>۱</sup>، از جمله لوح مبارک بشارات مؤمن و مؤقن به امر أعزّ أبهی<sup>۱</sup> گشت و قیام به نشر امر مبارک نمود. از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور مذاکره و ابلاغ امر به آخوند ملاّ محمد کاظم خراسانی "رهبر شیعیان آن زمان" گشت. به همراه میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی عازم نجف و کربلا گردید و لکن در اثر فتنه انگیزی و دشمنی بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات با آن عالم مذکور تحقق نیافت. از جمله خدمات جناب فاضل شرح اسفار تبلیغی ایشان در ایران هندوستان مصر امریکا و کانادا است که خود کتابی مفصل است. جناب فاضل از جانب حضرت عبدالبهاء مأمور تبلیغ در امریکا گشتند حتی هیکل مبارک عبای خود را به ایشان عنایت فرمودند تا به نیابت از طرف مبارک بر دوش نهاده و به تبلیغ و انتشار امر مبارک پردازد و چون در این امر مهم مؤید و مؤفق گشت ایشان را «مبلغ کامل»<sup>۱</sup> نامیدند. حضرت عبدالبهاء ایشان را در عرصه دانش و حکمت نیز «تالی ابوالفضائل»<sup>۲</sup> خواندند. جناب فاضل در زمینه مطالعات آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله و تاریخ امر بدیع سر آمد دانشمندان بهائی معاصر زمان

<sup>۱</sup> - حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه - الاطهرالهدا در لوجی مورخ دسامبر ۱۹۱۹ بافتخار خانم جناب فاضل چنین میفرماید: "... شکر کن خدا را که حضرت فاضل مبلغ کامل است و موفق بخدمت جمال مبارک است جز نشر نفعات ارزوئی ندارد و بغیر از ترتیل آیات بینات مقصدی نخواهد درختی در گلشن امکان غرس نموده که شاخ رحمانی بکاخ ملاعلی رساند... (امرو خلق جلد ۱ - صفحه م ۱۶۰)

<sup>۲</sup> - لوح حضرت عبدالبهاء باعزاز ایادی امرالله جناب زی ویلهلم (Roy Wilhelm) مندرج در نشریه (Star of the West) نجم باختر مجلد یازدهم، 1921-1922 میلادی - صفحه ۲۵۷.

خود بودند. از آثار مطبوع و مهمّ جناب فاضل: تاریخ ظهورالحقّ، اسرارالآثارخصوصی، امروخلق، رهبران و رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلّات بهائی در ایران و آمریکا را می توان نام برد. صعود جناب فاضل در شهر خرّمشهر سال ۱۹۵۷ میلادی واقع گشت. و مرقد ایشان در گلستان جاوید شهر اهواز است.

کتاب ظهورالحقّ بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی در نه مجلّد تألیف یافته است. مجلّدات اوّل دوّم و سوّم را به تاریخ عهد اعلیٰ اختصاص دادند. جلد سوّم این کتاب در طهران انتشار یافت و لکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این کتاب در حدود سال 1942-1940 به طبع رسیده است.<sup>3</sup> جلد سوّم که متمّم دو جلد دیگر است در شرح احوال حروف حی و اصحاب حضرت باب و بیان محلّ و موقعیت اماکن متبرّکه امر مبارک در عهد اعلیٰ است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمّه تاریخیه است.

مجلّدات چهارم و پنجم و ششم را به تاریخ عهد اُبهی<sup>1</sup> تخصیص دادند. مجلّدات چهارم و پنجم در باره حیات حضرت بهاءالله و جلد ششم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عصر حضرت بهاءالله است که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اُج- بهائی مطبوع گشت.

مجلّدات هفتم و هشتم به تاریخ عهد میثاق تخصیص گشته. جلد هفتم در مورد حیات حضرت عبدالهبا و حوادث زمان میثاق است که تاکنون در هیچ کجا به زیور طبع آراسته نگشته است. مجلّد هشتم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عهد میثاق یعنی حضرت عبدالهبا است که در دو قسمت اوّل و دوّم به طبع رسیده است.

مجلّد نهم و خاتمه نیز در مورد عهد ولایت حضرت ولی امرالله و حوادث مربوط به آن است که تا سنه 100 بدیع ترقیم و نگارش یافت و جناب فاضل با نگارش تاریخ یک قرن بهائی به اتمام این اثر همت گماشت.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورّخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلّدات تاریخ ظهورالحقّ خطاب به جناب فاضل می فرماید: «ایهاالفاضل الجلیل الشّهم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود. ملا اعلیٰ و سکان فردوس اُبهی<sup>1</sup> تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأیید را دائماً لیلاً و نهاراً از حضرت حقّی الالطاف متمنی و ملتمس<sup>4</sup>» انتهی

--- صفحه ۱ ---

<sup>3</sup> - استخراج از لوح مبارک مورخه 8 شهرالرحمة 100 بدیع مطابق 1 جولای 1943 میلادی خطاب به محفل روحانی ملّی ایران - فرمودند بنویس، طبع یک جلد از کتاب تاریخ جناب فاضل و استدلالیه جناب ارجمند که مباشرت بآن نمودند جائز مابقی باید توقیف گردد و طبع کتب و رسائل بالمره ممنوع زیرا مخالف اوامر حکومت است. ( صفحه ۴۷۸ از مجموعه تواقیع مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل ملّی ایران) و هم چنین در سخن ناشر چاپ جدید جلد سوم آمده است عبارت (م - 284 - ط) به این معنا می باشد م - مطبعه، 284 = آزرندگان ( جناب رحمت الله آزرگان ) و ط = طهران . در مجلّه پیام بهائی شماره ۲۴۵ طبع این کتاب را در حدود سالهای ۱۳۱۹-۱۳۲۰ هجری شمسی مطابق سالهای 1940-1942 ثبت نموده است.

<sup>4</sup> - از جمله خدمات مهمه ایشان تدوین تاریخ عمومی امرالله در ۹ جلد بنام ظهورالحقّ بود که فقط جلد سوم ان طبع گردیده است . در ابلاغیه مبارک مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ که ضمن وصول بخش چهارم کتاب تاریخ مذکور صادر شده در پایان ان بخط مبارک چنین مرقوم است . قوله عز بیانه : ...ایهاالفاضل الجلیل الشّهم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره ان رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود ملاعلیٰ وسکان فردوس ... ( امر و خلق جلد

از بخش های  
نه گانه کتاب ظهور الحق  
در بیان واقعات دوره استقلال  
امر اقدس ابھی' شروع از یوم الفصل  
وارتفاع نفحہ عظمی تا یوم غروب شمس  
حقیقت از افق ادنی' و در فاتحہ این  
بخش نیز تیمنا به نبذہ از  
بیانات آلهیہ افتتاح  
می شود.

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطُقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ

لَهُ دَعْوَةٌ لِحَقٍّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمُ الشَّيْءَ

فهرست مندرجات کتاب ظهور الحق مجلد پنجم (5)

صفحه	۱	واقعات مسطورہ
۲		۱- یکی از الواح اظہار امر ابھی
۲		۲- اوضاع داخلیہ و خارجیہ این طائفہ
۹-۲		۳- (اسامی مُبلّغین کہ مامور باین خدمت شدند و تألیفاتشان در ردّ میرزا یحیی ازل) - ( میرزا یحیی و مشاہیر ازلّیان و صدور کتاب بدیع از قلم ابھی ) - ( کیفیت مسافرت زائرین بہ ادرنہ )
۱۰		۴- فتنہ در آذربایجان و حبس و قتل جمعی از احباب در تبریز و زنجان (شہادت آقا میرزا محمد علی طیب زنجانی)
۱۶		۵- فتنہ در نیشابور
۱۷		۶- فتنہ در قائن
۱۸		۷- شہادت ملاّ جعفر جاسبی و آقا نجعفر علی زنجانی
۲۱		۸- آغاز نشر این امر در بلاد روسیہ
۲۱		۹- اوضاع روحانیہ ادرنہ (ارض سرّ)
۲۷		۱۰- مباحلہ (جمال ابھی با میرزا یحیی ازل)

صفحه	۲	واقعات مسطورہ
۲۹		۱۱- درج یکی از الواح در خصوص قضیہ مباہلہ کہ بہ خطّ غصن اعظم و مہر حسین و علی صدور یافتہ
۴۶		۱۲- آغاز بر ہم خوردگی اوضاع و مقدمات حرکت ابہی از ادرنہ (أرض سرّ) بہ أرض مقدّس
۴۹		۱۳- کیفیت نشر این امر در قطر مصر و حبس و اُسر و تبعید احباب
۵۲		۱۴- حبس و تبعید نبیل زرنندی در مصر و اسکندریہ
۵۴		۱۵- فتنہ بغداد و قتل و اُسر احباب (تفریق احبّای عراق و شرح حال اُسرائی موصل)
۶۲		۱۶- فتنہ در اسلامبول
۶۵		۱۷- فتنہ اُدرنہ و مقدمات حرکت جمال ابہی
۶۷		۱۸- انتحار حاجی جعفر تبریزی
۶۹		۱۹- حرکت مؤکب جمال ابہی از ادرنہ
۷۲		۲۰- صدور سورۃ الرّئیس در منزل کاشانہ



صفحه	۳	واقعات مسطورہ
۸۱		۲۱- واقعات ایام اقامت در بندر گالیبولی
۸۴		۲۲- واقعات ایام مسافرت در دریا و ورود بأرض مقدّس و عکّاء
۸۷		۲۳- وصف عکّاء و اقامت جمال ابھی در قشله عسکریه
۹۳		۲۴- فتنه در آباده (به تحریک مجتهد و ضرب و تبعید استاد علی اکبر از احباب)
۹۳		۲۵- فتنه در نور (غارث و زجر و تبعید و حبس احباء در تاگر)
۹۴		۲۶- تضحیقات و بلیات بهائیان در بلاد خراسان
۹۷		۲۷- اوضاع و شدائد ایام حبس در قشله عکّاء (حکایات حُسن اخلاق عظیم غصن اعظم و توجّه و تمایل اشخاص به امر اُجّی ' ) - (اولین زائرین و مهاجرین که در ایام قشله متدرجاً به عکّاء و حیفا وارد شدند)
۱۱۱		۲۸- رسالت و شهادت آقا بزرگ (بدیع) در طهران
۱۱۸		۲۹- سورة الهیکل و سور ملوک
۱۲۳		۳۰- فتنه زنجان و شهادت ابا بصیر و آقا سید اشرف

صفحه	۴	واقعات مسطورہ
۱۲۶		۳۱- شہادت محمد حسنخان کاشی
۱۲۶		۳۲- واقعہ فاجعہ غصن اطہر (سقوط و صعود غصن اطہر در قشلہ عسکریہ عگاء)
۱۲۸		۳۳- خروج جمال ابھیٰ از قشلہ (شرح خانہ ہائی کہ در عگا اقامت فرمودند- شرح قصر بھجی- شرح موافقت و خضوع خواجه عبود و عودی مالک خانہ مسکونہ جمال ابھیٰ و توالی ورود زائرین و نزول الواح)
۱۳۳		۳۴- تعمیر بیت اعلیٰ در شیراز (کیفیت تعمیر خانہ، حضرت نقطہ اولیٰ در شیراز بہ امر جمال ابھیٰ)
۱۳۴		۳۵- فتنہ در شیراز و حبس و قتل احباب (کیفیت شہادت آقا میرزا آقا رکاب ساز و میرزا نبی و مشہدی محمد جعفر خیاط در شیراز و حبس جمعی از احباب و اعمال ردیلہ اہالی)
۱۳۶		۳۶- فتنہ در کاشان و قتل و غارت بھائیان (کیفیت شہادت آقا ابوالقاسم مازگانی و آقا محمود صباغ در کاشان و غارت و حبس و شدائد مفصلہ احتیائی نراق و مازگان) (فتنہ.. شاہ میرزا کاشی)
۱۴۴		۳۷- شہادت آقا میرزا باقر شیرازی در کرمان
۱۴۵		۳۸- فتنہ در زنجان (گرفتاری و تبعید احبای زنجان بطهران و حبس متمادی ایشان)
۱۴۵		۳۹- پیدایش غصنیان قزوین و زوالشان (کیفیت فتنہ داخلیہ بواسطہ میرزا محمدعلی غصن اکبر و اتباعش حاجی حسن و آقا علی زرگر در قزوین و توبہ نامہ میرزا محمد علی و لوح مبارک در این خصوص)

صفحه	۵	واقعات مسطورہ
۱۵۷		۴۰- شدتِ افساد سید محمد و کج کلاه و عاقبت امرشان (واقعہ ہلاکت حاجی ابراہیم و خیاط باشی و سید محمد اصفہانی و آقا جان بیگ و رضا قلی تفریشی و تعرض حکومت نسبت بہ جمال ابہی و اصحاب و حبس شان در لیمان.
۲۰۴		۴۱- ارتفاع عظمت ابہی در عگاء [حصول خلاصی از حبس و سہولت در احکام حکومت بواسطہ انجذاب حکام عگاء از عظمت جمال ابہی و حسن اخلاق غصن اعظم]
۲۰۷		۴۲- فتنہ در اردکان یزد و شہادت بعضی از اُحباب (فتنہ و ضوضاء اہالی اردکان و شہادت آقا گل محمد)
۲۰۹		۴۴- بلایای اجباء در کاشان و تبلیغ امر بہ شاہ و مجتہدین و وقوع فتنہ در طہران (اقدامات آقا جمال بروجردي در تبلیغ شاہ و مجتہدین کہ منجر بہ حبس وي و جمعی از اُحباب گردید.) (قیام حاکم و مجتہدین در کاشان بقلع و قمع این طائفہ و فرار جمعی و اسرا و حبس عدہ. در انبار طہران)
۲۱۳		۴۵- اوضاع عظمت ابہی در عگاء و صدور کتاب مستطاب اقدس (صدور کتاب اقدس و ظہور عظمت مقام ابہی در اراضی مقدسہ)
۲۲۲		۴۶- انتشار امر ابہی در ہندوستان و برما
۲۲۲- a		۴۷- لوح کرم
۲۲۳		۴۸- کیفیت انقلابات داخلیہ و خارجیہ دولت عثمانیہ و مأل احوال سلطان عبدالعزیز و آغاز سلطنت سلطان عبدالحمید و نیز کیفیت احوال معاندت و یا محبت اشتمال حکام عگاء با جمال ابہی ( حکام عگا ذو سلوکشان با محضراقدم ابہی و بیان نفوذ غصن اعظم در ارکان حکومت )
۲۲۷		۴۹- فتنہ در زنجان ( گرفتاری عدہ از بہائیان زنجان و اسر و حبس شان در انبار طہران)

صفحه	۶	واقعات مسطورہ
۲۲۷		۵۰- - فتنہ در طهران (گرفتاری و حبس عدۃ از مشاہیر اُحبای طهران در اُنبار)
۲۳۰		۵۱- شہادت حاجی عبدالمجید نیشابوری
۲۳۴		۵۲- آغاز اقبال یہودیان ایران بامر اِبدع ابھی
۲۳۶		۵۳- ارتفاع عظمت ابھی و طلوع حریت و رخاء در عکاء
۲۴۰		۵۴- فتنۂ اصفہان و شہادت ملا کاظم (شہادت ملا کاظم طالخونچہ)
۲۴۲		۵۵- شہادت آقا میرزا محمد حسن سلطان الشہداء و آقا میرزا محمد حسین محبوب الشہداء و مشقّات اُحبای اصفہان
۲۴۸		۵۶- اِستقرار با استمرار عرش ابھی در قصر بهجی عکاء (استقرار جمال ابھی در قصر بهجی و غصن اعظم با عائله در عکاء)
۲۴۹		۵۷- هجوم اُکراد و قتل و غارت اُحباب ( هجوم شیخ عبیداللہ از کردستان و تفرقه و شہادت اُحباب در آذربایجان )
۲۵۱		۵۸- آغاز فتنہ در طهران (گرفتاری اُحباء طهران)
۲۵۵		۵۹- فتنہ در یزد (اِسارت و ارسال جمعی از اُحبای یزد بہ اصفہان)

صفحه	۷	واقعات مسطورہ
۲۵۷		۶۰- قتل ملا حسین رؤضہ خوان در سلطان آباد عراق
۲۵۸		۶۱- فتنہ در ہمدان ( تضيقات و حبس و زجر اہباء در ہمدان)
۲۵۹		۶۲- شمع از عظمت و اقدار جمال ابھی و نفوذ غصن اعظم در عگا
۲۶۱		۶۳- فتنہ در جاسب کاشان ( شورش اہالی قریہ.. جاسب بضیت با احباب و گرفتاری و حبس و تبعید متبادی مظلومان)
۲۶۳		۶۴- فتنہ در بشرویہ (مصائب و بلیات احباء در بشرویہ)
۲۶۳		۶۵- فتنہ در منشاہ یزد (مصائب و بلیات احباء در منشاہ یزد)
۲۶۶		۶۶- شرح فتنہ خطیرہ طهران (شرح و تفضیل فتنہ.. خطیرہ طهران و گرفتاری عدہ کثیری از بہائیان و مقابلہ و مکالمہ بزرگان این طائفہ با ارکان دولت و شاہزادگان صف اول در خصوص این امر)-(کیفیت وفات آقا سید صادق طباطبائی مجتہد طهران و حسام السلطنہ و اقدامات نسوان بہائی برای استخلاص محبوسین)
۳۲۷		۶۷- فتنہ در سروستان فارس و شیراز (حبس و زجر عدہ از احبای سروستان در شیراز)
۳۲۹		۶۸- فتنہ در آبادہ فارس (تعرض و اذیت در آبادہ ببعضی از احباب و انخماہ فتنہ بواسطہ مقاومتشان)
۳۳۰		۶۹- فتنہ در یزد (گرفتاری میرزا علی محمد در یزد و ارسال باصفہان و حبس در آنجا)

صفحه	۸	واقعات مسطورہ
۳۳۱		۷۰- نشر امر بهائی در سده (سده) اصفهان و حدوث فتنه (صدمات و گرفتاری آقا میرزا محمد نعیم و سادات سده در آنجا و در اصفهان)
۳۳۱		۷۱- فتنه در گیلان و حبس و شهادت بهائیان (حبس احتبای گیلان در رشت و شهادت حاجی نصیر و آقا محمد صادق قزوینی)
۳۳۴		۷۲- فتنه در قزوین
۳۳۵		۷۳- فتنه در مازندران و غارت و حبس و قتل بهائیان (غارت و اسارت احتبای قریه ماهروزک مازندران و حبس جمعی در انبار طهران و شهادت ملا علیجان ماهروزکی)
۳۴۵		۷۴- آغاز نفوذ این امر فیما بین زردشتیان
۳۴۶		۷۵- قریه امزاجرد همدان
۳۴۶		۷۶- آغاز نباء شهر عشق آباد و تجمع بهائیان در خاک روسیه (اقدام احتباء در ایران برای تظلم و التجاء بدولت روسیه از ظلم های ناصرالدین شاه و نهبی جمال ابهی) (زمین اعظم اولین مشرق الأذکار در روسیه)
۳۴۹		۷۷- فتنه در اشتهارد
۳۴۹		۷۸- فتنه در نامق و حصار خراسان و قتل و غارت بهائیان (تضییقات و بلیات وارده بر بهائیان نامق و حصار و کیفیت شهادت ملا علی)

صفحه	۹	واقعات مسطورہ
۳۵۸		۷۹- نشر این امر در توابع ہمدان
۳۵۸		۸۰- برخی از واقعات عگّاء و عظمت جمال اقدس اُبھیء (شمہ از حکایات کیفیت سلوک و رفتار مقلولہ، بین جمال، اُبھیء و حضرت غصن اعظم با رؤساء و دولت در عگّاء) (صعود والدہ حضرت غصن اعظم در سال 1303 ہجری قمری و صعود میرزا موسی کلیم در سال 1304 ہجری قمری)
۳۶۵		۸۱- فتنہ در اِستہارد و قزوین
۳۶۵		۸۲- فتنہ در شیراز
۳۷۰		۸۳- شہادت میرزا اُشرف در اِصفہان (حبس و شہادت کربلائئ حسنخان و کربلائئ صادق سروسنانی)
۳۷۳		۸۴- انتشار این امر در قراء تابعہ ہمدان
۳۷۳		۸۴- واقعہ شہادت برخی از بہائیان در شیراز
۳۷۳		۸۵- فتنہ در قائن (سختگیری و آزار احباب در قائن)
۳۷۵		۸۶- شہادت حاجی محمد رضا در عشق آباد و عدالت گستری دولت بہیئ روسیہ (کیفیت شہادت حاجی محمد رضا اصفہانی در عشق آباد تفضیل مجالس محاکمہ قاتلین و محرکین و مفتی قتل حاجی محمد رضا و صدور حکم و شفاعت بہائیان از قاتلین احباب بود.)
۳۹۵		۸۷- انتشار این امر در اطراف ہمدان

صفحه	واقعات مسطورہ
۳۹۶	۸۸- فتنہ در اسلامبول و انتحار حاج شیخ محمد علی (فتنہ، سید جمال الدین افغانی و ازلیان در اسلامبول) (اعمال محمد علی اصفہانی و ہلاک کردن حاجی شیخ محمد علی قزوینی خود را)
۴۰۱	۸۹- فتنہٴ جمہوری طلبان در طهران و گرفتاری بھائیان (فتنہ، جمہوری طلبان اتباع سید جمال الدین افغانی در طهران و گرفتاری و حبس احباب)
۴۰۴	۹۰- مذبحہٴ دل گداز بھائیان در یزد (تفضیل وقایع جانگداز شہادت ثمانیہ در یزد و سختی و گرفتاری و حبس احباب)
۴۲۰	۹۱- تعرض دستور زرتشتیان یزد و قیام بقتل احبای پارسی (نشر این امر مابین پارسیان قریہ حسین آباد یزد)
۴۲۶	۹۲- فتنہٴ در سبزوار (حبس و تبعید جمعی از احباب)
۴۲۸	۹۳- فتنہ در ہمدان و شہادت آقا محمد رضا در یزد (قیام خاخم و یہودیان متعصب ہمدان بمعارضت و تقنین برای احبای آل اسرائیل) (شہادت آقا محمد رضا در یزد!؟)
۴۳۰	۹۴- طبع کتاب اقدس و الواح معظمہ در بمبئی
۴۳۱	۹۵- شہادت آقا محمد علی دہ آبادی در یزد
۴۳۲	۹۶- فتنہ در اردکان



صفحه	۱۱	واقعات مسطورہ
۴۳۳		۹۷- واقعہ عظمیٰ غروب شمس جمال ابھی از افق ادنیٰ
۴۳۳-۴۵۲		۹۸- ( مرثیہ، نبیل زرندي و زیارة نامہ مبارک و مرثیہ عندلیب لاهیجی و ورقا کہ درواقعہ مؤلمہ، صعود مبارک و مصیبت کبریٰ سرودہ اند.)
۴۶۸		۹۹- کتاب عہدی
۴۷۲		۱۰۰- روضہ منورہ ابھی (در بہجی)
۴۷۲		۱۰۱- شمہ از سمات و صفات کریمہ ابھی (شمہ، از اوصاف جمال و لباس و آداب و رسوم باقیہ از جمال ابھی)
۴۷۵		۱۰۲- آثار و آیات جمال ابھی
۴۷۶		۱۰۳- سجع خواتم جمال ابھی
۴۷۸		۱۰۴- نسب و منتسبین ابھی (شرح احوال میرزا بزرگ خان والد جمال ابھی و کیفیت احوال خدیجہ والدہ، شان منتسبین ایشان)
۴۸۲		۱۰۵- شرح حال تلان خانم خواہر جمال ابھی و دو دخترش رقیہ و حوّا
۴۸۳		۱۰۶- شرح حال سارہ خانم خواہر جمال ابھی

صفحه	۱۲	واقعات مسطورہ
۴۸۳		۱۰۷- شرح حال آقا میرزا موسیٰ (کلیم)
۴۸۴		۱۰۸- شرح حال نساء خانم خواہر جمال ابھی
۴۸۴		۱۰۹- شرح حال میرزا مہدی برادر جمال ابھی
۴۸۶		۱۱۰- شرح حال آقا میرزا رضا قلی و حرمش مریم
۴۸۶		۱۱۱- شرح حال آقا میرزا محمد حسن و عائله اش
۴۸۸		۱۱۲- شرح حال میرزا تقی پریشان
۴۸۸		۱۱۳- شرح حال فاطمہ خانم
۴۸۹		۱۱۴- شرح حال حاجیہ خانم بزرگ
۴۹۱		۱۱۵- شرح حال آقا میرزا محمدقلی
۴۹۱		۱۱۶- شرح حال حسنیہ خانم
۴۹۱		۱۱۷- شرح حال میرزا یحییٰ ازل

صفحه	۱۳	واقعات مسطورہ
۵۰۴		۱۱۸- عائله جمال ابھی
۵۰۴		آسیہ خانم(نوآب) حرم جمال ابھی
۵۰۵		حضرت عبدالبهاء غصن اعظم
۵۰۹		حضرت ورقہ علیاء
۵۱۰		حضرت غصن اطهر
۵۱۱		فاطمہ مہدعلیاء
۵۱۲		میرزا محمدعلی غصن اکبر
۵۱۳		- صمدیہ خانم
۵۱۴		میرزا ضیاء اللہ
۵۱۴		میرزا بدیع اللہ
۵۱۵		گوھر خانم
۵۱۵		فروغیہ خانم
۵۱۵		۱۱۹- منتسین حضرت اعلیٰ، أفنان جمال ابھی
۵۱۵		حاجی میرسید محمدرضا
۵۱۵		فاطمہ بیگوم(بیگم)
۵۱۶		حاجی سید محمد (خال اکبر)
۵۱۷		حاجی میرزا محمد علی
۵۱۷		حاجی میرزا محمد تقی
۵۲۰		حاجی میرزا محمد حسین
۵۲۰		حاجی میرسید علی

صفحه	۱۴	واقعات مسطورہ
۵۲۰		حاجی میرزا حسنعلی
۵۲۲		حاجی میرزا آقا و حاجی سید مہدی و حاجی سید حسین
۵۲۲		حاجی سید جعفر
۵۲۲		خدیحہ سلطان بیگوم
۵۲۶		زہرا سلطان بیگوم
۵۲۶		آقا میرزا آقا
۵۲۷		حاجی میرزا ابوالقاسم
۵۲۸		آقا سید محمد حسین
۵۲۸		آقا سید محمد ہادی
۵۲۹		آقا میرزا ابوالحسن
۵۲۹		حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر
۵۳۰		حاجی سید میرزا
۵۳۰		آقا سید احمد
۵۳۰		حاجی سید محمد
۵۳۰		حاجی سید علی
۵۳۰		آقا میرزا محسن
۵۳۰		۱۲۰- قد تم القسم الخامس من الكتاب و ....

## بِسْمِ الْمُهَيْمِنِ عَلَى الْأَسْمَاءِ

قد اتى الفلاح وظهر المصباح واستضاءت منه افئدة الذين انقطعوا عمّا سوي الله و توجهوا الي مشرق فضله العزيز المنيع انّ في استوائى علي العرش في السّجن الأعظم وندائي بالعظمة والأقتدار من في العالم لآيات للمتفرسين طوي لمن تفكّر في قدرة الله وسلطانه وتوجّه اليه بقلب منير قد اتحد العالم لضربنا ومطالع القدرة لكرينا وإنا في فرح مبین يتحرّك في كلّ الأحيان قلبي الأعلي علي الصّحيفة النوراء علي شأن ما منعته قوّة من علي الأرض ولا شوكة المعتدين نفعل ما نشاء ونحكم ما نريد وأنا المقتدر القدير يا اهل البهاء كونوا مظاهر القدرة بين البرية بحيث لا تضطربكم شئوننا الجابرة انه مع عباده الراسخين قل ليس لأحد بأن يعترض علي احد توكلوا علي الله انه يظهر امره كيف اراد وانه هو الغيبي عن العالمين كونوا مع هذه القدوة مصادر الخضوع ومظاهر الخشوع ليجدّن منكم الناس عرف اخلاقي التي بها تزين كلّ عارف بصير عاشروا مع الأمم بالروح والريحان ثمّ ذكروهم بما عندكم من الحكمة والبيان انه هو المعلم العليم الخبير هذا كتاب نزلناه باحق وارسلناه اليك ليقترن العباد ويشربن منه كوثر رحمتي التي سبقت العالمين

## اوضاع داخلية وخارجية ابن طائفه

بنوعی که در خاتمه بخش سابق نگاشتیم جمال أبهی<sup>۱</sup> با عائله جلیله در ادرنه به خانه معروف رضا بیك استقرار گرفته رأیت استقلال امر اعظم را مرتفع فرمود ومنتسبین واصحاب با وفا در خانه های دیگر که نام بردیم قرار

--- صفحه ۳ ---

## سال بیست و چهارم واقعات سال ۱۲۸۳ ه ق - ۱۸۶۵ میلادی

یافته شبانه روز طائف حول اراده الهیه شدند والواح مهمه صادره از قلم أبهی<sup>۱</sup> مانند سورة الدم، سورة الحج، لوح الروح، لوح الرضوان، لوح التقی و غیرها پی در پی برای مشاهیر محبان در عراق و ایران رسیده سطوت وعظمت کلمات و آیات مقدسه ارکان وجودشان را خاضع وساجد ساخت. وملاً محمد زرنندی (نبیل اعظم) با لباس درویشی ومیرزا آقا منیر کاشانی ومیرزا احمد ومیرزا جعفر یزدی وغیرهم که حسب الامر به سیر وسفر در ایران وعراق برای ابلاغ امر أبهی<sup>۱</sup> پرداختند اغلب بایان را متنبه ومتوجه نمودند. وعده از معاریف متقدمین

ومتأخرین مانند ملاّ صادق مقدّس ومیرزا احمد ازغندی وملاّ میرزا محمّد و فرح آبادی (فروغی) وملاّ احمد حصارى وآقا محمّد فاضل (نبیل اکبر) قائینی وملاّ زین العابدین (زین المقرّبین) نجف آبادی وسید مهدی (اسم الله المهدی) دهجی وآقا جمال (اسم الله الجمال) بروجردی وآقا میرزا حیدرعلی اصفهانی وغیرهم مخصوصاً منیر (اسم الله المنیب) کاشی ونبیل زرنندی مذکور وبالأخصّ میرزا آقا جان (خادم الله) کاشی علم هدایت برافراشتند. و رساله ها در اثبات امر أبهی<sup>۱</sup> و ردّ شبهات یحیائیّین نگاشته با دلایل وبراهین واضحه وبشارات و اشارات مأثوره از دوره اسلام وبه آثار ثابته حضرت مبشّر اعظم ثابت وروشن داشته منتشر ساختند. چنانکه جمال أبهی<sup>۱</sup> در مواضعی از الواح نقل عبارت از رساله اثباتیه آقا شیخ کاظم قزوینی (سمندر) فرمودند

در مشهد بودم که اخبار فصل قطعی از ادرنه رسید وملاّ علی اصغر برادر میرزا محمّد باقر هراتی شهید در قلعه طبرسی که در حین مسامع احبّ الواح وآیات به لحن بسیار خوش تلاوت می کرد روزی در مجمع لوحی تلاوت نمود که در آن خطاب یا اهل البهّا بر اّحاب شد و برای تمییز اهل بقاء از اهل بیان از آن هنگام به بعد تکبیر دوستان الله أبهی<sup>۱</sup> قرار گرفت و اول کسی که در حین ورود به محفل الله أبهی<sup>۱</sup> گفت ملاّ میرزا محمّد فروغی بود بعد از آن همه به ایشان تأسّی نمودند ودر احیان ملاقات و ورود به محفل الله أبهی<sup>۱</sup> گفتند. (نبیل زرندي)

#### --- صفحه ۴ ---

فرمودند قوله الأعلى<sup>۱</sup> " ابن نبیل مرفوع در اثبات امرالله الواحی نوشته در ابتدا با این آیه که از سمأ مشیت ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده قوله عز ذکره " قل اللهم إنك انت الهان الألهین لتؤتین الألهیه من تشاء ولتنزهن الألهیه عمّن تشاء " الی آخر ذلك، " قل اللهم إنك انت و باب السّموات والأرض لتؤتین الربویّه من تشاء ولتنزغن الربویّه عمّن تشاء " الی آخر " با آنکه سلطان وجود به این صریحی فرموده که عطا می فرماید الوهیت وربویّت را بهر نفسی که اراده فرماید واخذ می فرماید از هر که بخواهد خداوند قادری که الوهیت وربویّت وکه اعلیّ مقاماتست اخذ فرماید قادر نیست بر اینکه از هیکی قمیص اسم خود را نزع نماید ویا اینکه حلوی را بمرّ تبدیل فرماید سبحان الله عمّا یتوهّمون العباد فی قدرته فتعالی عمّا یصفون حال مشاهده نمائید که طیر قدرت وعظمت در چه هوا طیران می نماید وناس درچه اماکن توقّف نموده اند آیه انه علی کلّشی قدیرا چه معنی نموده اند واو یفعل ما یشاء ولا یُسئل عمّا شاء چه ادراک کرده اند

در مشهد بودم چون اخبار قطعی فصل از ادرنه رسید در اولین مجلس که برای قضیه مخالفت واعراض ازل افشا گشت جناب ابا بدیع فرمود در ایامی که جناب میرزا احمد از غندی در خانه او بود مرا امین رازش دیده چنین گفت موعودی که نقطه بیان مبشر او بود هنوز ظاهر نشد و بهمین چشم می بینم که نیز جمالش آشکاراست و آن کس که صاحب قصیده عز و رقائیه می باشد همان طلعت مقصود است و اهل بیان به سبب مرآت از آن سلطان محتجب می ماند چه نظر به مصلحتی با شدت ظهور خود را مستور نمود و مرآت را که وجود و تحقیق ندارد مشهور ساخت و لذا پیش از میقات باید از آن نفوس بود که لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون و من منتظر چنین روزی بودم الحمد لله دیدم و فائز شدم. (نبیل زرندي)

### --- صفحه ۵ ---

ای عباد از وهن بیوت به رکن شدید متمسک شوید و از ظلمات جهل و نادانی بضمیر منیر توجه نمائید و کاش اهل بیان در آیه مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکر نمایند که شاید از سبیل و هم بصراط یقین در آیند.<sup>5</sup> "انتهی و ملا باقر حرف حی در رساله خویش میرزا یحیی را مخاطب ساخته چنین نوشت که "حضرت ربّ اعلیٰ کلّ مرایاء و شهداء و مؤمنین بیان را در ظلّ حرف حی قرار داد و تو که اظهار مقام مرآتیت می کنی و امثال تو باید تابع من باشند اینک من شهادت داده اعتراف می نمایم که من یظهره الله موعود در بیان و منصوص در توفیق مشهور خطاب به من ظاهر شد و چنانچه وعده فرمودند به لقایش فائز و مفتخر گشتم و تو باید در ظلّ من بوده به اقبال و ایمان فائز گردی." و از آن سو میرزا یحیی ازل نیز در ادرنه با عائله خود به خانه معروف به امرالله مذکور انتقال کرده به مخالفت با امر ابھی<sup>۱</sup> برخاست. و برخی با او موافقت نمودند و سید محمد اصفهانی مخصوصاً یار و مدد کارش شده رأیت اختلاف و طغیان بلند ساختند. و اوراق اعراض و افترا به بابیان عراق و ایران همی نگاشتند. و به حکومت ادرنه توسّل جسته تظلم کرده ایقاد نار فتنه خواستند. و سید محمد در سفرش به اسلامبول چنانکه آوردیم به تهیج سفیر ایران و اولیاء دولت عثمانی و تحریف افکار نائل شد و وعده از بابیان عراق و ایران نیز به آنان تأسی نمودند و به معارضت و مقاومت و قتل و اعدام محبین مخلصین جمال ابھی<sup>۱</sup> قیام کردند. و از مشاهیر بابیه ازلیه به نوعی که در بخش سابق و در این بخش اشاره کردیم ملا رجب علی قهیر و ملا علی محمد سراج، ملا جعفر کرمانی، ملا جعفر نراقی، ملا هادی قزوینی و میرزا محمد حسین متولی قمی، حاجی میرزا هادی دولت آبادی، حاجی میرزا احمد

کاشی و غیرهم به مخالفت و معاندت همّت گماشتند و مکاتیبی چند مشحون از اعراض و اعتراض نزد ابهائیان ادرنه فرستادند.

--- صفحه ۶ ---

وچنانکه چندی بعد لوحی مفصل و مشهور از قلم أبهی<sup>۱</sup> در جواب اعتراضات ملا علی محمد سراج صدور یافت. وبعداً رساله عظیمه در جواب اسئله و اعتراضاتی که میرزا مهدی قاضی شفتی اصفهانی به نوع مذکور در سابق حسب إغراً و إغواً سید محمد اصفهانی از اسلامبول به ادرنه نزد آقا محمدعلی تنباکو فروش اصفهانی از احباً فرستاد صادر گردید. و کتاب مستطاب مذکور که ظاهراً از قول آقا محمدعلی می باشد سفری عظیم در اثبات امر ابداع أبهی<sup>۱</sup> است و بنام **کتاب بدیع<sup>۶</sup>** شهرت یافت. و میرزا مهدی مذکور در حدود سال ۱۲۸۶ بعد از هلاک فؤاد پاشا هلاک شد. و در **لوح فؤاد** که در آن ایام از قلم أبهی<sup>۱</sup> صدور یافت در حقیقت چنین مسطور گردید " ثم اخذنا المهدي الذي وجدناه العذاب في الزبر وام البيان لما اتته السطوة من عندنا قال لي هل من رجوع قيل سحراً لك يا ايها الكافر بالمأب تلك الجحيم وسعرت لك النيران تركت المعروف في الحياة الباطلة واليوم ليس لك من الله من واق انت الذي بك ناح روح القدس وذابت الأكباد قل هل لي من بصيص قيل وري لو تأتي بكل الأسباب إذا صاح صيحة فزع منها الأجداث وهذان بقبضة الاقتدار قيل ارجع الي مقر الطهر في السقر فبئس سؤ الدار قد اخذناه كما اخذنا قبله الأحزاب تلك بهوهم تركناها للعنكبوت فاعتبروا يا اولي الألباب هذا الذي اعترض علي الله ونزلت له آيات القهر في الكتاب طوي لمن يقرئه

6 - چنانچه کتاب ایقان برای اثبات امر حضرت اعلي صدور یافت کتاب بدیع برای اثبات امر أبهی طبق افکار بیانیین آن ایام صادر شد ولسان أبهی تقریباً در سه (۳) روز هر یومی دو ساعت بکتاب مذکور تکلم نمود و در سائر اوقات به امور مهمه و انزال آیات الهیه پرداخت و هر شبانه روز رسائل و الواح عدیده در جواب عرایض اهل عراق و ایران صادر گردید به حدیکه شبانه روز چند کاتب پیوسته نسخه می کردند و از عهده و انجام بر نمی آمدند یکی از آنان میرزا باقر شیرازی بود که در مابین اهل قلم سرعت در تحریر شهرت داشت و شبانه روزی بیش از هزار بیت می نوشت و مدت شش ماه در ادرنه به تحریر و تسوید الواح اشتغال نمود چنانکه به علاوه آنچه در هر ماهی چند جلد از الواح به ایران می رفت تقریباً به بیست مجلد در مخزن به یادگار ماند .

(مضمون کلام نبیل زرندي)



ويتفكر فيه ان له حسن مأب. " ودر لوحی صادر از قلم أبهی<sup>۱</sup> در باره کتاب مذکور چنین مسطوراست قوله الأعز الأعلى<sup>۱</sup> " بسم الله الأقدس الأعظم الأكبر الأعز الأجل الأكرم الأفرद الأوحد المتعالی الممتع العزیز المنیع یا نبیل قبل علی علیک بهائی وذكری وثنائی طوی لك بما حضرت الي قوله تعالی ای نبیل قبل علی بعضی از ناس بسیار بی انصاف مشاهده می شوند درحسن بجزتانی مشاهده نما وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر

--- صفحه ۷ ---

نقطه اولی روح ماسواه فداه شبهاتی بر او وارد چنانچه تلقاً وجه معروض داشت وجواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود از جمله اعتراضاتی بر نقطه اولی<sup>۱</sup> نموده آنکه آن حضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را باوصاف لایحیی وصف نموده اند ومن یکی از آن نفوس محسوم وبنفس خود عارف ومشاهده می نمایم که ابداً قابل این اوصاف نبوده ونیستم نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل ازآنکه زارع مقصودش سقایه گندم است ولكن زوان بالتبع سقایه می شود وجمیع اوصاف نقطه بیان راجع است باول من آمن وعده معدودات، حسن وامثال او بالتبع بماء بیان و اوصاف رحمن فائز شده،اند واین مقام باقی تا اقبال وإلا بأسفل مقر راجع، اینست که می،فرماید بسا از اعلی شجره اثبات که در ظهور نیر اعظم از ادنی شجره نفي محسوب می،شوند الأمر بید الله انه هو الحکیم العلیم، اوصاف حضرت نظر بان بوده که آن نفوس بحسب ظاهر بکلمه بلی فائز شدند ولكن جمیع را تصریحاً معلق ومنوط باین ظهور اعظم فرموده اند. إن رأیته ذکره من قبلی لعل تجده من الرجوعین الي الله الذي خلق کل شیء بأمر من عنده انه وئی المقبلین قل ان انصف یا عبد، تالله لو تنصف وتتفکر فیما نزل فی البیان لتصحیح بأسمی وثنائی بین العالمین. مخصوص میفرمایند: بیان وما نُزل فی البیان و حروفات آن از مظهر رحمن محتجب نمایند

--- صفحه ۸ ---

سال بیست وچهارم واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق - ۱۸۶۶ میلادی

چه که کلّ بیان رقعہ ایست از آن رضوان حقیقی، در امر نقطهٔ اولیٰ هم مستقیم نبوده همیشه مضطرب و متزلزل مشاهده می شد. عسیّ الله ان يعرفه مطلع امره و یقرّبه الیه انّہ علی کلّ شیءٍ قديرٌ. مخصوص در بیان بحروفات حیّ خطابات فرموده اند که اگر عارف بان شوند البته خود را هلاک نمایند که مبادا کلمه از مصدر الوهیت نازل شود که رائحهٔ عدم رضا در حق ایشان استشمام گردد. بگو ای حسن تفکّر لتعرف لعلّ تجدّ الی المحبوب سبیلاً بر او لازم کتاب بدیع را که با اسم یکی از احباب از مطلع بیان ربّ الأرباب نازل شده بسیار ملاحظه نماید لعلّ یتخذ المقصود لنفسه محبوباً<sup>7</sup> الخ و بدین طریق قلم جمال أبهی ناچار بدفع اعتراضات معرضین بیان مشغول گردید. و میرزا یحیی و همدستان مذکورش را خصال و اعمال برشمرد و آنان نیز آنچه خواستند و توانستند بر زبان و قلم راندند و از ایجاد فتنه و فساد کوتاهی نکردند و بلیات وارده از معارضت و مقاومت شان آشد و اصعب از حملات و تعرضات با شیعیان و محرک و مؤید فتن بسیار گردید

#### ----- صفحه ۹ -----

و در آن اوان هنوز ملاّ جعفر نراقی ازلی در کاظمین اقامت داشت و میرزا احمد حکیم باشی رشتی امین الأطبّاء و دیگر بابیان مذکور مقیم عراق مراوده و مرابطه نموده، اخبار واصله از میرزا یحیی را به ایرانیان عراق و ایران می رساند و حاجی میرزا هادی دولت آبادی در طریق حجّ مکه وارد کاظمین شده ایّامی با وی بسر برد و یکصد تومان بیکی از تجّار بغداد حواله کرد که نزد میرزا یحیی بفرستد. و توسط ملاّ جعفر از وی خواهش نمود که مبلغی از نقود تعیین گردد تا همه ساله ارسال دارد. و چندی نگذشت که مکاتیب کثیره از میرزا یحیی به عنوان جمعی از مشاهیر بابیان کاظمین، بغداد، کربلا، اصفهان، کرمان، کاشان، قزوین، مازندران و غیرها مشحون از شکایت از جمال أبهی رسید. و به ملاّ جعفر دستور داد که پسرش میرزا مهدی را برای ابلاغ مقاصد منظوره و اوراق مسطوره به ایران فرستاد. و از حاجی میرزا خواست که مبلغ دو بیست تومان برای مصاریف سفر مذکور تسلیم آخوند نمود و اعمال مذکوره ازلیان موجب هیجان سائر بابیه گردید. و زمام اختیار از کف داده خودسرانه به مقابله به مثل پرداختند و از آن جمله حاجی میرزا احمد کاشی ازلی شبانه هنگامی که به خانه خود می رفت

7- اقتدارات و چند لوح دیگر - ص. ۱۳۸.

هدف گلوله ناصر جوان شجاع بغدادی شد. و در صحن مرقد کاظمین مدفون گشت و در خلال احوال مذکوره از تعرضات بایه ازلیه و تعدیات ملاها و ارکان دولت ایران و ترکیه عده کثیری از احباب پی در پی از طریق آذربایجان و ترکیه و هم از عراق بسوی ادرنه همی شتافته فائز به زیارت محضر ابهی گشتند. برخی اقامت جسته و غالباً مراجعت باوطن خود نمودند. و این اخبار فاش شد و عمال دولت ایران از اعطاء تذکره عبور به مسافرین ادرنه دست نگه داشتند. لاجرم احباب به عنوان حجاز و مصر و شام و بیروت اخذ تذکره می نمودند. و بعداً دولتیان مطلع شده از آن نیز ممانعت کردند.

--- صفحه ۱۰ ---

## فتنه در آذربایجان و حبس و قتل جمعی از احباب در تبریز و زنجان

سید علی مشهور به سید علو از بابیان اعراب کربلائی که ذکری از او قبلاً نمودیم و بعد از شهادت حضرت نقطه اولی از ارباب دعاوی شده جمعی باو ارادت ورزیدند و در لوحی از الواح که برای دعوت و هدایت او از قلم ابهی صدور یافت این بیانات مسطور است: " تالله الحق قد اشرق عن افق الجبین شمس رقم علیها من قلم الله العلی الأعلی الملك یومئذ لله المقندر المتعالی العلی الأبعی وهذا سیف لو یضرب به علی ظهر الشیطان لینهزم مع جنوده الی اسفل النیران وكذلك اشرق الحکم. " الخ به تبریز رفته اقامت جست و نزد اهالی بلد ادعای مقام ولایت و درجات معنوی و تصرفات باطنیه و کرامات و خوارق عادات و عمل اکسیر و قوه تسخیر ارواح نموده جمعی را بفریفت و ترویج بایت و توهین بهائیت همی کرد و مردم را به مقاومت با احباب برانگیخته موجب بیم و هراس و اختفا و تفرقشان گشت و همهمه و غوغا برپا داشته در مجالس و مجامع و خبرخوانان مبارز خواسته همی گفت هر که مدعی است بیاید تا دست یکدیگر را گرفته مباحله کنیم و آنکه از طرفین تاسه روز بعد از مباحله بیاید و هلاک نشود در داعیه خود صادق است و جمعی از بابیان آن حدود با وی مرافقت کردند و سید ابراهیم خلیل تبریزی

که شرح احوالش را در بخشهای سابق آوردیم دختر خویش را بحباله نکاح وی درآورد و خیال مهتری در ضمیر می گذراند و ایالت آذربایجان در آن ایام به عهده عزیز خان سردار کل مفوض بود و از جانب وی میرزا قیروان قمشه حکمرانی می کرد و پاس احترام سید مذکور را نگاه می داشت و در اثناء این احوال شیخ احمد و شیخ خانی و ملا علی نقی از اهل معموره نیشابور [نیشابور] که از علماء و فضلاء متقدمین بایه و از شجعان منجدین به انوار جمال ابهی بودند

### --- صفحه ۱۱ ---

تبلیغ کنان به اتفاق میرزا مصطفی نراقی در حالی که عزیمت ادرنه داشتند از طهران و زنجان به افشار و سپس به ارومیه درآمدند. و ایامی توقف کردند و از بعضی احبای بلد اوضاع مذکوره تبریز را شنیدند. شیخ سخت متأثر شد و متغیر گشت و به صدد برآمد که به تبریز رفته با سید علو و همراهانش مقابل شد مناظره و مدافعه نماید. و آتش فتنه و اضطراب را فرونشاند و چون به تبریز وارد شدند در تجارت سرائی منزل گزیدند. و با احبای بلد ملاقات نموده قصد خود را بمیان نهاد و آنان وی را منع کرده گفتند که سید مردی معاند و مفسد است و جز استیصال این طائفه قصد و آرزویی ندارد. و از ملاطفت و شفقت یا اقامه بینه و حجّت ثمری حاصل نشود و شیخ به منع آنان ممنوع نگشت و ناچار شده صلاح دیدند که میرزا مصطفی با او همراه باشد. لاجرم آن دو متفقاً به محضر سید شتافتند و شیخ احمد در حالی که جمعی با سید بودند و آقا سید ابراهیم خلیل نیز حضور داشت به مکالمه و مناظره در خصوص امر اقدس ابهی پرداخت و با براهین کافی و حجج وافی عقلاً و نقلاً خصوصاً از طریق بیان ظهور موعود و من یظهره الله المحمود را مدلل و مبین ساخت و سید با عصیّت و اعراض تام بر آشفت و کلماتی ناسزا نسبت به مقام اعز اقدس گفت و شیخ مسموعاتی را که از قول وی راجع به مباحله شنیده حکایت کرد. سید اعتراف و اظهار قبول نمود و باهم برای مباحله برخاستند و شیخ در حضور جمع دست سید را بدست گرفته حرکت داد و این کلمات خواند " اللهم ان كان سبيلي هذا سبيلك الأعلي وطريقي طريقك الواضح الأوفي فاهلك هذا الناعق الفاجر بسيف الانتقام الي ثلاثة أيام" و سید نیز به کلماتی تفوه نمود و اهل مجلس را گواه گرفتند و شیخ و میرزا مصطفی بیرون آمدند و با احباب ملاقات کرده ما وقع را گفتند و با شیخ علی نقی

مذکور به منزل خود در تجارت سراً مانده دیگر با احدی از ایشان مراوده نمودند تا در نیمه شب دوّم مباحله سید در خانه اش واقع در محله مسمی به بالا خیابان در بستر خوابش به دست انتقام مخنوق و هلاک شد.

--- صفحه ۱۲ ---

وسید ابراهیم خلیل نزد حکمران شتافته بیان کرد که قاتل شیخ احمد و رفقای او هستند و شب در خانه اش برای صحبت مذهبیّه وارد شدند و در مکالمه کار به مجادله و مناظره کشید و با او در آویختند با شال کمرش وی را خفه کردند و بدر رفتند و فقط برای عناد و خصمیت مذهبیّه وی را هلاک نمودند و دادخواهی و تهییج کرده، مبالغی نقود پیشکش گذاردند تا مرتکبین مذکور را به سزا رساند و روز بعد خبر واقعه شهرت یافت و حکمران مأمورین غلاظ به تجسس از شیخ هرسو فرستاد و تا سه ۳ روز همگی گشتند و او را نیافتند ولی آقا جواد قزوینی از تجار این طائفه را دستگیر کرده با ذلت و خواری تمام و هیاهوی اَنام به دارالحکومه کشیده به زجر و شکنجه گرفتند و شیخ احمد و دو رفیقش را از او مطالبه نمودند و این خبر به سمع ملاّ علی نقی رسید و شیخ را آگاه ساخت و او از حال مشقت و عذاب آقا جواد سخت متأثر شد و فی الحال تمامت آثار این امر را که با خود داشت به میرزا مصطفی سپرد که به احباب برساند و تأکید نمود که از تبریز خارج شود و به اصرار تمام به ملاّ علی نقی دستور داد که به عزم زیارت محضر اقدس اُبهی<sup>۱</sup> در ادرنه فوراً رهسپار گردد و یا به خراسان عودت نموده به تبلیغ مشغول باشد ولی ملاّ علی نقی تنها گذاشتن وی را خارج از طریق وفا به او کرده از او جدا نشد و متفقاً بدار الحکومه شتافتند و چون وارد محضر حکمران شدند آقا سید ابراهیم خلیل و جمعی از رفقای سید علو حضور داشتند و همگی به پاس احترام شیخ از جای برخاستند و پس از جلوس اظهار داشت که شیخ احمد خراسانی منم و با سید علی مناظره دینیّه و مباحله کردم و جمعی در آن حال مشاهده و استماع نمودند که یکی از آنان همین آقا سید ابراهیم حاضر می باشد و شاهد است که چنین مباحله کردیم و از خدا خواستم که هر که باطل است تا سه ۳ روز هلاک گردد و آن دلیلی باشد تا دیگران به تبعیت از باطل نکنند.

--- صفحه ۱۳ ---

وعلی هذا آقا سید ابراهیم و دیگران باید اکنون از تبعیت آن سید اعراض نمایند و حکمران و همه حضار به صحّت قول شیخ اعتراف نمودند و میرزا مصطفی نراقی نیز طاقت نیاورده خویش را به دارالحکومه رساند و اظهار داشت که رفیق دیگر شیخ منم چون شنیدم از آقا جواد مطالبه کردید اکنون آمدم و به امر حکمران هر سه را در دارالحکومه نگه داشتند و از آقا جواد مبلغی نقود گرفته رها کردند و میرزا قهرمان حکمران تفصیل ما وقع را به عزیز خان سردار والی آذربایجان در طهران نگاشت و چنین نوشت که اگر در قاتل بودن شیخ احمد<sup>8</sup> و دو رفیقش تردیدی باشد در بهائی بودنشان شکّ و شبهه نیست و منتظر ماند تا جواب از والی برسد و چون از بغل آن مظلومان عریضه میرزا محمد علی طیب زنجانی سابق الّذکر در بخش‌های سابق را به ایشان برای محضر اُبهی<sup>1</sup> داد بدست آورد عین عریضه را نزد حکمران زنجان فرستاد و او به طهران نزد اولیای دولت ارسال داشت و منتظر ماند تا تکلیف را معین نمایند و در طهران نزدیک بدان بود که حکم به استخلاص آن مظلومان صادر شود ولی عزیز خان امتناع ورزیده گفت که من با سعی و مشقّت بسیار تبریز را امن نمودم و اگر این چند تن به مجازات نرسند باز همه روزه اشرار تبریز فساد و طغیان نمایند.

--- صفحه ۱۴ ---

لاجرم صورت واقعه را به شاه رساندند و فرمان صادر شد که هر سه را چون اقرار به عقیده خود کردند بکشند<sup>9</sup> و میرزا محمد علی را نیز به شهادت رسانند و چون حکم مذکور به حاجی میرزا عزیز خان حکمران زنجان

8- نقل از بیانات حضرت غصن اعظم عبدالبها و چون جناب فاضل کامل و عالم نحیر شهیر حضرت احمد خراسانی به آذربایجان رسید میرزا مصطفی با آن شخص بزرگوار همداستان شد و هم نغمه و هم آواز گشت به درجه شور و وله احاطه که چهاراً به تبلیغ پرداختند و اهل تبریز به ستیزه برخاستند فرّاشان تجسّس آن نفوس مبارکه نمودند آقا میرزا مصطفی را یافتند و آنان گفتند میرزا مصطفی زلف داشت یقین این او نیست فوراً کلاه برداشت و زلف‌ها بیرون ریخت و گفت ببینید من خود او هستم پس او را گرفته و آن دو بزرگوار را نهایت اذیت نمودند عاقبت جام شهادت لبریز را در تبریز نوشیدند و به اُفق اعلی شتافتند در قتلگاه آقا میرزا مصطفی رجا نمود که من را پیش از جناب شیخ شهید نهائید تا شهادت او را بنینم در الواح مبارک ذکر بزرگواری آنان الی الابد باقی زیرا توقیعات متعدّده داشتند و بعد از شهادتشان از قلم اعلی ذکر مصیبت شان گشت.

9- برخی باین عبارت نوشتند آن هر سه را در قره کُلک دم مسجد استاد شاگرد به قطار پشت سر یکدیگر نشانده و هر سه را سر بُریدند و به رضا و مسترتی جان دادند که موجب حیرت ناظرین بود در جلو شیخ احمد بر زانو نشسته با کمال اطمینان مشغول تلاوت مناجات بود و پشت سر او میرزا مصطفی و پشت سر او درویش میرغضب می خواست اول از عقب درویش را سر بُرد قدری او را تکان داد و او آرام نشد آقا شیخ احمد خم شده نگاهی بدو کرد درویش دست بر زانو گذاشت و میرغضب سرش را بُرید بعد آقا میرزا مصطفی و سپس

رسید از آنجائیکه طیب مزبور سیدی محترم و از خاندان معظم و اهالی زنجان رهین منت و در محبتش بی اختیار بودند تزویری نمود و او را بعنوان معالجه بعضی از زنان حرمش و صرف افطار صوم رمضان وقت غروبی بدار الحکومه دعوت کرد و همینکه طیب وارد شد در همان حجره که بارها با وی مصاحبت و مؤانست کرد تا نیمه شب توقیف نمود و در آن هنگام دژخیمی را با معاونش مأمور داشت که داخل حجره شده در را بسته و قطع سرخی گسترده سرش را بر طشت بنوعی بپزند که قطره خونی بر فرش نچکد چرا که حکم شاهی است باید در نیمه شب چنان کشته شود که احدی مطلع نگردد و همین که نظر طیب بطشت افتاد چنین گفت این طشت کوچک و من چون باکی ندارم خونم بسیار است آنگاه پوستین خود را به فرآشباشی و لباس فاخر را به میرغضب بخشید و وصیت نمود که لباس حریر سفید زیرینش را نگیرند چه که در روضه جدش امام حسین تبرک ساخت و با همان لباس وی را دفن کنند و چنانکه گفت همینکه با خنجر بران وی را سر بریدند قطره خونی بر فرش های دار الحکومه چکید و حکمران چون نگریست بترسید و بالجمله جسد طیب شهید را به باغ دولتی برده مستحفظین گماشتند و اهالی بلد چون مطلع شدند غوغا و شورش کردند.

--- صفحه ۱۵ ---

و حکمران به واسطه میرزا ابوالقاسم مجتهد که همیشه در حضور طیب خاشع<sup>10</sup> و در غیاب<sup>11</sup> معاند بوده مهیج فتنه گشت مردم را آرام نمود و جسد آن مظلوم را حسب وصیتش در بقعه مرقد پدر و الا گهرش حاجی میرزا معصوم دفن کردند که در قرب کاروانسرایشان واقع است و چنانکه در بخش دوم نگاشتیم حضرت نقطه اولی را هنگام عبور از زنجان در حجره یمنی از دو حجره فوقانی کاروانسرای مذکور واقع در مقابل باب کاروان سرا است جای و مقر دادند. و نیز حکم مزبور در تبریز به میرزا قهرمان رسید و در صبح همان شب که شهادت

آقا شیخ احمد را سر بریدند و آنان چنان اطمینان بودند که حتی ترس نکرده رنگشان نرفته بود و بعد اجسادشان را به قبرستان نوبر برده دفن کردند

10 - خاشع = فروتن - عابد

11 - معاند = دشمن - ستیزه جو - پرخاشگر

طیب مذکور در زنجان واقع شد فرمان داد تا شیخ احمد وملاً علی نقی ومیرزا مصطفی را گروهی از فرّاشان ودژخیمان احاطه نموده باکوس ونفیر واجتماع انبوهی غفیر از مردم مختلط به میدان قتل حضرت نقطه اولی کشیدند وشیخ در آن هنگام به سن بیست و پنج سالگی بود ولباس فاخر دربر داشت وبشّاش وشادمان سوی قربانگاه شتافت ودر مقتل به ترتیب عقب یکدیگر با ادب وتذکر روی بسوی ادرنه نشستند وچون حکمران بدژخیمان دستور داد که شیخ را بعد از دو رفیقش به معرض قتل آورند شاید توبه کرده مستخلص شود نخست ملاً علی نقی را پیش کشیدند

### --- صفحه ۱۶ ---

ولی شیخ سبقت جسته گفت اورا من به تبریز آوردم و اولی به قتل منم ومیر غضبان به میرزا مصطفی پرداختند در آن حال شیخ وملاً علی نقی خویش را به روی وی انداخته گفتند نسبت این فتنه بر آورده شد وتقدم او به قتل سزاوار نیست لکن صوت میرزا مصطفی مرتفع شد ومنجذبانه خطاب به میر غضبان نموده گفت هیچ یک از این دو مانند اولویت به شهادت ندارند چه سالها به لقاء محبوب الهی فائز بودم و باید در طریق محبتش سبقت گیرم لاجرم دژخیمان سنگدل هر سه را در یک آن با خنجر حنجر بریده به خاک افکندند.

### --- فتنه در نِشاپور (نِشاپور) ---

وچون صیت واقعه مذکوره در ایران انتشار یافت وبه نِشاپور رسید سید رضا نام ملائی قریه معموره به اتفاق برادر خود سید مهدی اهالی را به تعرض مؤمنین آنجا تحریک وتهیج نمود وبه حکمران نِشاپور حاجی سلیمان خان قاجار شکایت برد که بایان قریه مسلمین را به طریق ضلالت می برند واگر ممانعت ومدافعت نشود عنقریب همه بابی شوند وحکومت عدّه از فرّاشان وغلامان بفرستاد که آن مظلومان را دستگیر واسیر کرده به شهر کشند ومعاندین قریه از فرّاشان پذیرائی ومیهمانی کرده، تشویق نمودند که ریشه این طائفه را باید از جا



برکنید و آنان شش تن را که آقا شیخ عبدالله و آقا شیخ مصطفی<sup>۱</sup> و آقا شیخ لطف علی و ملا غلامحسین و ملا محمد عطار و استاد حسن سلمانی بودند گرفته حبس کرده مقید و مغلول نمودند و سائر احباً گریخته مخفی و متواری شدند و اشرار روزی یک بار محبوسین مذکور را از محبس بیرون آورده روی به قبله مستعد قتل می نشانند و با شمشیرهای مسلول چنین می نمودند که ایشان را به قتل می رسانند و بالأخره پس از چند روز آن مظلومان را در حالیکه بازوانشان را محکم بستند.

نوروز این سال روز پنجشنبه ۱۴ ذیقعدة بود

### --- صفحه ۱۷ ---

بستند پیاده به سوی شهر بردند و فقط آقا شیخ لطف علی را که پیری هشتاد ساله بود و از شدت ضعف و ناتوانی پیاده رفتن نتوانست سواره با خود همراه کردند و او در حین حرکت از معموره به دوستان خود و جمع مردم وداع کرده، گفت می دانم که باری دیگر شما و قریه معموره را نخواهم دید و در یک فرسخ مانده به نشابور از مأمورین خواهش کرد او را پیاده نمودند و بر زمین سوی قبله خوابیده جان تسلیم کرد و مأمورین بیم کرده بازوان اسری<sup>۱</sup> را گشودند و نعش آن مظلوم را با خود به شهر برده دفن نمودند و اسری<sup>۱</sup> را به محبس حکومتی مقید ساختند و اهالی شهر اصرار داشتند که چون شاه از طریق نشابور به مشهد خواهد رفت آن مظلومان را در جلویش قربانی کنند ولی حکومت به حبس آنان اکتفا کرده بعد از چند روز همه را رها نمود و در شهر نشابور نیز مقارن آن واقعه دوتن از احباب را که استاد حسین علی و آقا شیخ محمد تقی بودند دستگیر کرده مدتی در حبس بداشتند و زجر و آزار بسیار وارد ساخته آنگاه رها نمودند و نفوس مذکوره از نشابور و معموره پس از استخلاص الی آخر الحیاة دستخوش تعرضات و تعدیات مردم واقع شدند.

### فتنه در قائن

و در بیرجند قاین معاندین نائره فساد برافروختند و به امیر قائن میر علم خان مذکور شکایت و سعایت از احباً همی نمودند و خیر به حاجی آقا احمد از مؤمنین جانفشان رسید که امیر قصد دارد وی را به دهان توپ گذارد

واو را تهدید و نیز تشویق بر فرار کردند و او بر جای بایستاد و مہیای قبول انواع جور و ستم در راه آئین راستی گردید تا گماشتگان حکومت بر سرش ریخته وی را کت بسته از مزرعه خوئک که محض تحفظ از شرور معاندین با عائلہ خود در آنجا اقامت جست به قریہ سیرجہ کشیدند و با عدہ از احباب آن قریہ بہ بیرجند و دارالحکومہ بردند و در خانہ محبوس کردند و احبابی درخش و درویش علی اکبر نیز در آنجا بہ حبس بودند و در ایام حبس روحانیت و انجذاب غریب در آن جمع هویدا بود

### --- صفحه ۱۸ ---

چنانکہ حاجی عباسقلی (پیر روحانی) بہ صوت رفیع و آہنگ ملیح الواح و مناجات ہمی خواند و پس از چند روز حاجی آقا احمد مذکور را بہ حکم حکومت پاہا بستہ بہ فلکہ بستہ چوب بسیار زدند و باز بہ حبس بداشتند و بالأخرہ ہمہ را مرخص کردہ و حاجی آقا احمد مدتی در خانہ یکی از احباب بیرجند در بستر خفت تا جراحات پاہایش التیام پذیرفت و معاندین سرچاہ بہ حکومت خبر دادند کہ عدہ از این طائفہ در جبال اطراف متواری و مخفی می باشند و شصت تن گماستہ حکومت بہ دستگیریشان شتافتہ در اطراف پراکنده گشتند و در مدّت چند یوم ملا علی اصغر و ملا آقا بابا را گرفتار کردند و ملا آقا بابا را نزد حکومت بہ بیرجند فرستادند ولی در آن ایام جمعی از تراکمہ سر بہ طغیان کشیدہ بہ قتل و غارت در آن اطراف پرداختند و فکر حکومت و معاندین پریشان گشت و ملا آقا بابا از تعرض مصون ماند و سالمأ مراجعت کرد و سائرین از محبوسین سرچاہی و درخشی نیز مستخلص شدند

### شہادت ملا جعفر جاسبی و آقا نجف علی زنجانی

ملا جعفر از اہل جاسب کاشان از علما و وعاظ و از مؤمنین دورہ بیان و پسر خانہ حاجی ملا محمد مجتہد بن حاجی ملا احمد فاضل نراقی بود و در روز عاشورای محرم در مجمع انام بالای منبر بہ صراحت چنین گفت کہ حسین شہید اکنون رجعت نمودہ و حی و مشہود است و مردم بشوریدند و نزد مجتہد مذکور از وی شکایت نوشتند و مجتہد وی را بہ کاشان طلبید و فرمان داد بعد از فراغ از صلاہ بہ جماعت بر منبر برآمدہ اظہار برائت از این عقیدت نماید و او نیز بر منبر رفت ولی صریحتر از آنچه در روز عاشورا گفت پردہ برداشتہ تبلیغ امر ابدع

أبھی' نمود لاجرم ملا محمد حکم داد وی را از منبر به پائین کشیدند و دست بسته تسلیم حکومت نمودند و حکمران وی را حبس کرد آنگاه به طهران فرستاد

--- صفحه ۱۹ ---

قرستاد و ملاء جعفر در طهران به شهادت رسید و آقا نجفعلی از اصحاب حجّت زنجانی و از بقیة السیف شهداء بود و کیفیت استخلاصش را در بخش دوم و رشادت و نصرتش را در ایام بغداد از جمال أبھی' در بخش سابق آوردیم و بالأخره در سفرش از کاشان به طهران همراه با شخصی منافق شد که با وی اظهار مرافقت کرده قصد هلاکش نمود و لدی الورود نزد سید حسین کاشانی از علمای ساکن طهران شتافته گفت آقا نجفعلی زنجانی از بایان محاربین زنجان و از دلیران این طائفه در بغداد جوانی بسیار با قوّت می باشد چندانکه جز در حال خواب دستگیریش ممکن نیست و اکنون در کاروانسرائی تنها منزل گزیده گرفتاریش آسان می باشد و ملائی مزبور به حکومت خبر داده جمعی از فرّاشان و غلامان دولتی مأمور شدند و اطراف کاروانسرا را احاطه کردند و منافق مزبور در موقعی که یقین کرد آن جوان در خوابست خبر داد به اجتماع هجوم کرده وی را گرفته و با تمامت اشیاء والواح و آثار که همراه داشت به دارالحکومة بردند و حکمران علاءالدوله بود و خواست به وسیله وی جمعی دیگر از احبّاء را دستگیر نماید و استفسار از محلّ اقامت محمد زرنندی (ملا محمد نبیل اعظم) که سیّار در بلاد خراسان و فارس بود نمود و او جواب داد که نام من نجف علی زنجانی است<sup>12</sup>

--- صفحه ۲۰ ---

12- در بین راه پدر جان را با چشم، های پرآب دیدم گفت همان وقتی از انبار از پیش شما در ملاقات رضا قلی خان افشار بیرون آمدم از میرغضبان که از کشتن نجف علی برگشتند شنیدم می گفتند عجب پر دلی بود علاءالدوله هرچه کرد خدمت و نوکری به او بدهد قبول نکرد و علاءالدوله می گفت اگر صد نفر مثل این جوان می داشتم ایران را به وسعت قدیمش می رساندم همه جا گریه کنان چون به دگان محمد پسر استاد شیرعلی زنجانی رسیدم بمن گفت محمد زرنندی را بگو حرکت کند که کارش چاره پذیر نیست باو گفتم تو آقا نجفعلی را دیدی گفت چون شنیدم می آورند رفتم در میدان چهار سوق به او رسیدم از بس او را ضرب زده بودند دو نفر فرّاش زیر بازوهای او را گرفته بود و صدای یا ربّی الأبھی' از او بگوش می رسید و هر چه می زدند ندا بلندتر می شد و به دگان بابی های غیر معروف که میرسید نظر را به جانب دیگر می نمود و مرا چند مرتبه دید و نظر را به طرف دیگر نمود که کسی نفهمد که او مرا می شناسد چون به پای قاپوق بردند فوراً سجده کرد و قیام نموده گفت :

( ما بها و خون بهارا یافتیم \*\*\*\*\* جانب جان باختن بشتافتیم )

( نبیل زرنندی )

و تبلیغ می کرد که سرش را بُردند

و از چنین کس اطلاعی ندارم حکمران پرسید که این اسامی که در مکاتیب با تو است کیستند در جواب گفت که درویشی در قم این مکاتیب را به من داد که خود از عقب بیاید و بگیرد و من جز همان رفیقی که از کاشان بامن همراه شد احدی را نمی‌شناسم زیرا در طهران نبودم علاءالدوله فرمان داد که او را حبس کنند و شکنجه و عذاب نمایند تا اشخاصی که در مکاتیب نامبرده شدند نشان دهد و گرنه تا فردا زیر شکنجه به هلاک برسد و او چنین گفت: "اگر خدای تعالی مرا به علم غیب آگاه نماید خواهم نشان داد" و علاءالدوله را از شجاعت و استقامتش شگفت آمد و خواست وی را رها کرده نزد خود به خدمتی برگزیند ولی او مطالبه مکاتیب همی کرد لاجرم وی را به حبس انداختند و شاه خبردار شد و از حاجی ملا علی مجتهد کندی نیز حکم قتل وی رسید لذا او را با جمعی از فرّاشان به پای قاپوق کشیدند همینکه به مشهد فدا رسید آثار شادمانی و اهتزاز از چهره اش هویدا شد و لب بشکر و ثنای الهی گشود و سجده به جا آورده گفت در وطنم چنین مرسوم است که چون عروس نزد داماد می‌رسد داماد به حجله‌دار مرکب سواری عروس خلعت و انعام می‌دهد اینک من لیره چند که ذخیره کردم می‌دهم لیره‌ها را بیرون آورده داد و سرش را بریدند

--- صفحه ۲۱ ---

## آغاز نشر این امر در بلاد روسیه

و در عین واقعات شدید مذکوره امر آبهی<sup>۱</sup> بواسطه<sup>۱</sup> مبلغین و احبّاء در ایران و اقطار مجاوره و غیرها از ممالک اسلامیّه انتشار گرفت چنانکه در بلاد قفقازیه بواسطه<sup>۱</sup> نبیل زرنندی تنی چند از قبیل ملا ابوطالب و اسکندر کاپیتان و غیرهما اقبال و ایمان آوردند و متدرّجاً به ورود مبلغین دیگر و احبّای ایران جمیع در این امر وارد شده قفقاز مرکزی مهم گردید و تفصیل این احوال را در بخش لاحق می‌نگاریم.

## اوضاع روحانیّه ادرنه (ارض سر)

جمال آبهی<sup>۱</sup> در اوائل شهر ذی‌قعدّه ۱۲۸۳ باز به خانه امرالله سابق الذکر که خالی از مستأجر شد و از حیث وسعت عمارت و فضا انساب و اولی<sup>۱</sup> بود و مدت اجاره<sup>۱</sup> خانه<sup>۱</sup> رضا بیگ نیز به پایان رسید انتقال فرمود و اصحاب مجتمعاً به

خانه‌ئیکه سابقاً میرزا یحیی منزل داشت و نزدیک به خانه امرالله بود استقرار جستند و آقا میرزا موسی کلیم بخانه در محله دیگر قرار گرفت و همگی خصوصاً در شبها چون پروانه طائف حول انوار اقدس ابهی بودند و لسان و قلم اعلیٰ افاضات معنویّه می نمود و الواح بسیار خطاب به معاریف این طائفه و غیرهم صدور یافت که از آن جمله لوح مفصل سابق الذکر خطاب به ملا علی محمد سراج ساکن کربلا بود و جمعی از زائرین احباب وارد شده برخی مقیم و بعضی راجع گشتند چنانکه حاجی علی عسکر و حاجی جعفر و کربلائی تقی از آذربایجان رسیده در خانه اقامت جستند و میرزا نصرالله و میرزا رضا قلی تفرشی ورود یافته به خانه منزل گزیدند

--- صفحه ۲۲ ---

و آقا سید اشرف زنجانی با خواهرش و نیز آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی و آقا میرزا حسین شیرازی شرف ورود و وفود حاصل کردند و در آن میان شیخ سلمان و استاد عبدالکریم اصفهانی و آقا علی کاشانی که جمال ابهی ایشان را از بغداد طلبیدند با زن آقا علی و برادرزانش آقا محمد حسن مأمور به مراجعت به بغداد شده با قلبی گداخته از نار فراق عودت نمودند و سید محمد اصفهانی از طرف میرزا یحیی در اسلامبول به نوعی که نگاشتیم ایقاد نیران فتنه نمود و به اقدامات سفیر ایران افکار دولت عثمانی مشوش گردید و اجتماع احباب بیرون از مصلحت وقت بود و آثار بروز مقاصد دیده می شد و مدت اقامت ابهی در خانه مذکور تقریباً سه ماه به طول انجامید که مالک خانه ناچار به فروش گردید لاجرم خانه دیگر معروف به خانه عزت آقا را اجاره نموده در اوائل شهر صفر ۱۲۸۴ انتقال فرمودند و خانه مذکوره جدید البناء و عالی و با منظره زیبا بود و در قسمت اندرونی شش حجره وسیع و نیز ایوانی بزرگ و رفیع در طبقه فوقانی و حوض خانه ظریف و غیره در طبقه تحتانی و حجرات متعدّد و قهوه خانه و طویله جهت اسبان و حیاطی وسیع در قسمت بیرونی و نیز در جلوی عمارت باغچه گلکاری و اشجار و نظرانداز به شطّ آب و باغستان‌های جنوبی بلد داشت و برای ذهاب و ایاب حکام و اعظام و علما و غیرهم موجبات آسایش فراهم گردید و تمامت اصحاب در خانه به قرب خانه مذکور قرار گرفتند و زائرین واردین از بلاد با احباب می زیستند و از جمله واردین میرزا باقر شیرازی برادر یکی از زوجات میرزا یحیی بود که باتفاق آقا عبدالله عرب وارد شد و چون از احوال و اعمال میرزا یحیی آگاه گشت رساله در

ردّ او نوشت وچندیکه در ادرنه بود به کتابت آیات و آثار الهیه پرداخت و دیگر آقا محمد اسماعیل و آقا نصرالله اخوان خلیل کاشی مدتی برای زیارت در ادرنه ماندند

## 22-a,b

**لوح مبارک به افتخار کرمل:**<sup>13</sup> حبّذا هذا اليوم الذي فيه تضرّعت نفحات الرّحمن في الإمكان حبّذا هذا اليوم المبارك الذي لا تعادله القرون والأعصار حبّذا هذا اليوم إذ توجه وجه القدم إلى مقامه إذ نادى الأشياء وعن ورائها الملاء الأعلى يا كرمل أنزلي بما أقبل إليك وجه الله مالك ملكوت السمّاء وفاطر السمّاء إذ أخذها اهتزاز السرور ونادت بأعلى النداء نفسي لإقبالك الفداء ولعنايتك الفداء ولتوجهك الفداء قد أهلكني يا مطلع الحياة فراقك وأحرقني هجرتك لك الحمد بما سمعني ندائك وشرفني بقدمك وأحييتني من نفحات أيّامك وصرير قلمك الذي جعلته صورا بين عبادك فلما جاء أمرك المبرم نفخت فيه إذ قامت القيمة الكبرى وظهرت الأسرار المكنونة في خزائن مالك الأشياء فلما بلغ ندائها إلى ذاك المقام الأعلى قلنا يا كرمل احمدي ربك قد كنت محترقة بنار الفراق إذ ماج بحر الوصال أمام وجهك بذلك قرّت عينك وعين الوجود وابتسم ثغر الغيب والشهود طوبى لك بما جعلك الله في هذا اليوم مقرّ عرشه ومطلع آياته ومشرق بيّناته طوبى لعبد طاف حولك وذكر ظهورك وبروزك وما فزت به من فضل الله ربك خذي كأس البقاء باسم ربك الأبهى ثم اشكّريه بما بدّل حزنك بالسرور وهمك بالفرح الأكبر رحمة من عنده إنّه يحبّ المقام الذي استقر فيه عرشه وتشرف بقدمه وفاز بلقائه وفيه ارتفع ندائه وصعدت زفراته يا كرمل بشري صهيون قولي أتى المكنون بسلطان غلب العالم وبنور ساطع به أشرقت الأرض ومن عليها إياك أن تكوني متوقّفة في مقامك أسرعي ثم طوفي مدينة الله التي نزلت من السمّاء وكعبة الله التي كانت مطاف المقربين والمخلصين والملائكة العالين وأحبّ أن أبشّر كلّ بقعة من بقاع الأرض وكلّ مدينة من مدائنها بهذا الظهور الذي به انجذب فؤاد الطور ونادت السدرة المملّك والملكوت لله ربّ الأرباب هذا يوم فيه بشر

البحر والبرّ وأخبر بما يظهر من بعد من عنايات الله المكنونة المستورة عن العقول والأبصار سوف تجري سفينة الله عليك ويظهر أهل البهَاء الذين ذكرهم في كتاب الأسماء تبارك مولى الوری الذي بذكره انجذبت الذّرات ونطق لسان العظمة بما كان مكنونا في علمه ومخزونا في كنز قدرته إنّه هو المهيمن على من في الأرض والسّماء باسمه المقتدر العزيز المنيع.

--- صفحه ۲۳ ---

### سال بیست و چهارم واقعات سال ۱۲۸۴ ه ق - ۱۸۶۷ میلادی<sup>14</sup>

وبعد از چندی آقا سید مهدی دهجی وارد شده در بیرونی عمارت مذکوره مسکونه جمال أبهی<sup>۱</sup> استقرار گرفت و آقا جمشید و حاجی رضای کاشی و حسین عرب را آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> جواهری [حرف البقاء] برای جلوداری سه اسب که حسب الأمر در بغداد خرید به آدرنه روانه داشت و آنان باتفاق سیّاح مراغه و میرزا هادی شیرازی (عبدالأحد) و عائله<sup>۱</sup> میرزا مصطفی شهید به آدرنه رسیدند و جمال أبهی<sup>۱</sup> ابن صغیر میرزا مصطفی<sup>۱</sup> را بنام آن شهید مسمی<sup>۱</sup> کردند و نیز نبیل زرنندی و آقا محمد جواد قزوینی مذکور و میرزا حسین مشکین قلم ورود نموده به خانه مسکونه مذکوره اصحاب اقامت گزیدند و حاجی ابوالقاسم شیرازی از مصر رسیده چندی در جوار عنایت کبری و با اصحاب در خانه مذکوره زیست و جمال أبهی<sup>۱</sup> خود گاه گاهی به مجمع احبّاء در آن خانه قدم می گذاشتند و بعد از چندی برای مشکین قلم خانه مخصوص در قرب عمارت مذکور و مسکونه خود اجاره فرمودند و او اقامت جسته به کتابت مشغول گشت و نبیل زرنندی و آقا جمشید نیز با وی زیستند و جمال أبهی<sup>۱</sup> و اغصان آنان را دیدار فرمودند و آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم با عائله اش به خانه علیحدّه در آن حوالی قرار یافتند و در آن خانه نیز چند بار جمال أبهی<sup>۱</sup> قدم نهادند و میرزا یحیی<sup>۱</sup> به نوعیکه مذکور شد با عائله اش زیسته به اتفاق سید محمد که در اسلامبول بود همی مکاتیب ردّ و اعراض به عراق و ایران نشر دادند و الواح بسیار از قلم أبهی<sup>۱</sup> در آن ایام صدور یافته که از آن جمله کتاب بدیع سابق الذّکر در جواب اعتراضات قاضی بود و نیز سور

--- صفحه ۲۴ ---

14 - تحویل ببرج حمل در شب بیست و سوم ذیقعدّه واقع شد.

## سال بیست و پنجم واقعات سال ۱۲۸۴ ه ق - ۱۸۶۷ میلادی

ملوک هنگام عصر در بیرونی خانه قَدَم می زدند به برخی از حاضرین احباب به این عبارت خطاییه فرمودند که ما امروز در حَمَام چیزی جهت ناصرالدین شاه نوشتیم لکن هنوز از قلم جاری نشده تا ببینیم که این زنگ را به گردن گربه می بندد یعنی آنکه نوشته ببرد و به دست شاه بدهد در آن حال آقا محمدعلی اصفهانی چنین معروض داشت که اگر کسی ببرد کاری هم به او ندارند، فرمودند اگر داشته باشند چه عیبی دارد پس بعضی از احباب خواستار شدند که آن کتاب الهی را به شاه برسانند و از جمله آنان درویش صدق علی بود لکن در آن وقت قضا امضا نیافت و غصن اعظم که در جمع عائله اُبهی<sup>۱</sup> واصحاب مانند شمع درخشان بود و به نصرت قیام داشت غالباً با خطّ زیبای خود الواح صادره از قلم اُبهی<sup>۱</sup> را کتابت می نمود به مشکین قلم دستور داد که دو بیت از ابیات صادره در ایام سلیمانیّه را بخطّ نستعلیق درشت به غایت اتقان نوشت و آن را در بالای حجره مسکونه خود نصب فرمود تا هر که وارد شود به سرّ آن اوراق نفس خویش متذکر گردد و آن دو بیت این است:

( گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا \* \* \* \* \* ورنه نثار جان ودل داری بیا و هم بیار )

( رسم ره این است گر وصل بها داری طلب \* \* \* \* \* ورنه نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار )

وچنانکه آوردیم والیان ادرنه غایت تکریم و تعظیم را نسبت بمحضر اُبهی<sup>۱</sup> مرعی داشتند و وجوه انام خاضع و خاشع گشتند و امر بدیع در کمال عزّت ظاهر و هویدا بود و میرزا یحیی و همهرانش مردود و مطرود و منفور و دور می زیستند و خورشید پاشا والی ادرنه چنانکه نگاشتیم اظهار کمال اخلاص به محضر اُبهی<sup>۱</sup> و غصن اعظم می نمود و سعایت و تفتین مفسدین اندک اثری نمی کرد ولی دسائس مغرضین و مخالفین در اسلامبول تأثیر عمیق در دولت عثمانی نمود و مالک خانه مذکوره مسکونه جمال اُبهی<sup>۱</sup> و جاسوس خفی مقرر داشتند

--- صفحه ۲۵ ---

چنانکه در نیمه شبها گاهی وارد بیت می شد و ملاحظه جمعیت احباب و واردین کرده خبر به ارکان دولت می رساند و ورود مشکین قلم و سیّاح و آقا جمشید بخارائی و آقا محمدعلی صباغ باتنی از احباب عراق عرب



و نیز سه اسب را که آقا میرزا موسی جواهری از بغداد فرستاد به دولتیان نوشت و نبیل زرندی شمه از بیانات شفاهیة جمال أبهی را در آن ایام چنین حکایت نمود در بیت عزت آقا حینی که با جمعی مشرف بودم از لسان مبارک شنیدم که می فرمودند:

" ما چون در میان وزرای ایران مشهور بودیم همه آنها با ما اظهار دوستی میکردند ولی خائف ازین بودند که مبادا از دولت امر مخطری در باره ما صدور یابد حکومت طهران چون واقعه بدشت را شنیده بود که جمعی با ما بودند قسم یاد نموده بود که بارها در حق او مطالبی شنیدم و اغماض نمودم لکن این مرتبه البته او را خواهم گشت و بخوانین مازندان امری صادر کرده بود که مارا دستگیر نمایند و به مورد سیاست آرند ولی حضرت شهرباری وفات نمود بعد نیز امیر نظام در مجلس اعیان گفته بود که او چقدر بدولت ضرر رسانیده و با وجود این در کمال جلال در طهران ساکن است وقت خطرناکی بود و اکثری از اعیان مرا ترغیب بآن می نمودند که بسمتی سفر نمایم و من جمیع آن حرفها را واهی می دانستم زیرا خدا می خواست امر خود را ظاهر نماید و ممکن نبود تا امر خود را ظاهر ننماید آسیبی بر من وارد شود و در بحبوحه بلایا محال بود که حفاظت ننماید و از طرف دیگرهم نظر بحکمت ربانیه لسان چند نفر را بکلمات بدیعه ناطق نمودیم تا توجه نفوس باطراف باشد و قبل از وقت احدی بر مرکز التفات تمام نیابد و یکی از آن نفوس جناب منیر بود که کلماتش بر کلمات یحیی ترجیح داشت و لکن مقصود ما از اشتهار اسم و غیبت یحیی آن بود که توجه اهل بیان باین بیتی باشد که مقصود الهی در آن مکنون و مراد حضرت اعلی هم از اشتهار اسم ازل همین بود ولی او را مرآت فرمود و حروف حی را که یکی از آنها ملاً حسن بجستانی بود بر مرآت ترجیح داد و معروفین اصحاب را امر بتربیت یحیی فرمود و ما هم سالها یحیی را بنوشتن کلمات الله و آیات الله مشغول کردیم و در حضور می نوشت و او را تشویق می کردیم و اینکه می نوشت اصلاح می نمودیم و از سن بیست سالگی بنای نوشتن گذاشت

--- صفحه ۲۶ ---

اما هیچ وقت کلماتش از اغلاط لفظی و معنوی خالی نبود و لکن جناب منیر بدون آنکه ما او را تعلیم داده باشیم کلمات بدیعه نوشت و محتاج اصلاح هم نبود اگر یحیی ذره انصاف میداشت بوجود منیر حجت بر او تمام بود چه ایام بغداد

وادرنه میدید که کلمات او بدون تعلیم و صرف قدرت است و نظر بوصیت حضرت اعلی بر یحیی لازم بود که اگر در ایام او مثل او شخصی ظاهر شود امر را با او تفویض نماید و او فوق خود را مشاهده نمود و امر را تفویض نکرد که سهل است میرزا احمد پسر خود را اول وصی نمود اگر ما امر خود را ظاهر نینمودیم بمقتضای وصیت حضرت اعلی با او لازم بود که اهل بیان را وصیت نماید و کلمات غیر را ترجیح دهد و امر را تفویض کند و عمل دیگر او که چشم بصیرتش را کور کرد این بود که نقطه بیان خود را اول مؤمن باو نامیده چون ظاهر شد آیات و بیناتش اموات را احیا و کورها را بینا و گورها را شنوا نمود او تصدیق نمود که سهل است بر قطع سدره منتهی قیام نمود چند نفر اهل بیان هم چنان از سمع و بصر بی بهره شدند که از اشراق چنان نیر اعظمی دور مانده بچنان نفسی معتکف شدند و از نفسی که جمیع بیان معلق بکلمه اوست بقول مرآتیی که خلق بیان است اعراض نمودند انتهی ."

--- صفحه ۲۷ ---

## مباهله

وبالآخره چنانکه اشاره کردیم میرزا یحیی عریضه مصدر به عنوان؛ " رُوحِي وَجَسْمِي لِكِ الْفِدَا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ قَدْ جِئْنَاكَ بِبِضَاعَةٍ مَزْجَاةٍ أَوْفٍ لَنَا الْكَيْلُ" به والی نگاشته شکایت از جمال أبهی نمود که به او و عائله و همهرانش مصاریف معاش نمی‌رساند و والی عین خط او را به جمال أبهی ارائه و استفسار کرد و جمال أبهی واحباب نگریسته متأثر گشتند و از کلمات و تعرضات فاضحه مکتوب برافروختند و جمال أبهی به والی پیام کردند که اگر نه منظور این شخص تعرض و آزار و هتک حرمت اختیار است در نزد من حاضر شده آنچه را نگاشته به زبان آرد و گرد فتنه و القاء شبهه نگردد لاجرم والی از او خواست که در وقت مقرر برای ورود به محضر أبهی مهیا گردد و والی خود نیز حاضر شود و او جواب داد که این از قبیل تعلق بر محال می‌باشد چه که جمال أبهی هرگز به منزلش وارد نشود و او نیز در محضر ایشان نیاید والی این سخن را به جمال أبهی

معروض داشت لذا جامع سلطان سلیم وروز جمعه ووقت ادا صلاة جمعه را معین فرمودند و میر محمد شکاری شیرازی<sup>15</sup> سابق الذکر که به ادرنه

--- صفحه ۲۸ ---

آمده اعراض وانحراف میرزا یحیی و همرازانش را نگریست به او و به سید محمد گفت شما اگر در خود قوت و قدرتی می بینید و می توانید در این عرصه جولان نمائید چرا با ایشان مقابل نمی شوید و اظهار حق نمی کنید و سید محمد از قول میرزا یحیی به او گفت به جامع سلطان سلیم می رویم ایشان هم حاضر شوند تا مباحله کنیم و چون تصور کرد که جمال ابهی اعتنا به آنان ننموده تنازل به مقابله و مناظره نمی فرمایند این را شهرت داد که قرار است طرفین در جامع سلطان سلیم مُحاجّه کنند و هر که حاضر نشود باطل است و مکتوبی از قول میرزا یحیی به حسن آقا نام که بر ایرانیان ریاست داشت سپرد و جمعیتی از ایرانیان مترصد تماشا در ساعت مقرر شدند و ماجری را میر محمد به محضر ابهی رساند لذا جمال ابهی در ساعت مقرر بسوی جامع مذکور روانه شدند که میر محمد در عقب بود و در بین طریق به انبوه تماشاگران متلطف و متعطف و به آیات بدیعه ناطق گشتند که شاهدین از اهالی خائف و مندهش و متحیر شده با خود گفتند آیا چه شد که در بحبوحه گرمای روز بدینحال شتابانند و آقا محمد کاظم از اعظم تجار تبریزی ناله کنان از عقب شتافت و چون به جامع رسیدند و نظر خطیب که به حال اداء خطبه بر منبر بود به جمال مبین افتاد از اداء خطبه باز ماند و اشاره نمودند تا خطبه را به پایان برد آنگاه ماشیاً به میر محمد چنین خطاب فرمودند؛ " یا محمد اسرع الی المشرکین و قل لهم قد حضر

15 - میر محمد شکاری شیرازی از بایان عامی غیور بود و با چند استر و مبلغی نقود که حضرت اعلی بدو دادند بکرایه ستوران در عراق و ایران معاش می کرد و حسب دستور به خدمت احباب می پرداخت و با ملاهای عراق چنان اقامه حجت و برهان در امر بدیع همی کرد که اعتراف بر عجز خود نمودند و چنانکه گفتیم در ایام بغداد به محضر ابهی می رسید و در ملازمت موبک ابهی تا اسلامبول بود و بعداً در آن چند سنه اقامت جست و چون واقعه گرفتاری شش تن از احباب در اسلامبول اتفاق افتاد سعی و همت نمود و از احوال چهار تن که بعداً به گالیپولی فرستاده شدند اطلاع یافت ولی از احوال استاد محمد علی سلمانی و آقا جمشید بخارائی بیخبر بود و در دربار عثمانی فریاد و فغان کرد تا آنکه از احوال آن دو نیز اطلاع یافت که به صحت و سلامت تبعید به ایران شده اند آنگاه به ادرنه و به محضر ابهی رسید و موجب واقعه مباحله گردید.

الغلام تعالوا بحبال سحرکم وعصی ظنونکم یا ملاّ الکافرین " و خود به اقامه صلاة ایستادند و میر محمد رفته پس از دقایقی چند مراجعت کرده، معروض داشت که فردا می آیند و سند کتبی می خواهند که به دست حسن آقا باشد و جمال أبهی بسوی تکیه مولویان عزیمت نمودند و والی و امرا و علما و اشراف نیز همراه شدند و به پاس احترام قدمی چند عقب بودند و چند بار تلطّف به آنان کرده اشاره به تقدّم فرمودند و ایشان مبادرت نکردند و بدین حال وارد تکیه شدند

--- صفحه ۲۹ ---

و شیخ و در اویش که مشغول ذکر بودند باز ایستادند و در شهر شهرت یافت که امروز شیخ افندی به جامع و تکیه رفته و خطیب و شیخ از خطبه و ذکر باز ماندند آنگاه مترنماً به آیات الله عودت به خانه فرمودند و در بین طریق از دگان حسن آقای مذکور عبور نموده بدو فرمودند که ما حاضر شدیم و معرضین نیامدند و درین خصوص لوحی به خطّ غصن اعظم و مهر حسین و علی صدور یافته که سه (۳) روز مهلت دادند تا یحیی و سید محمد به جامع حاضر گردند و مباحله واقع شود و نبیل زرنندی را مأمور داشتند که لوح را به حسن آقا رساند و نبیل به آنان رساند ولی جرئت نکرده حاضر نشدند و صورت لوح مذکور این است:<sup>16</sup>

( بسم الله الرحمن الرحيم )

هذا کتاب من هذا الغلام الي من علي الأرض اجمعين الاّ تعبدوا إلاّ الله الملك العلی العظيم كذلك نزل الأمر في كلّ الألواح من لدن مقتدر قدير وبعد قد سمعنا بأنّ المعرضين ارادوا ان يحضروا بين يدي الغلام قل ان احضروا ولا تكونن من المتوقفين وجعلنا محلّ الحضور بيت الله الذي بناه احداً من السلاطين وانه سمي

16- آن لوح مبارك را به بنده عنایت فرمودند که ببرم واز برای آنها بخوانم زیرا همیشه سید محمد می گفت ما حقیقت را به بهاء الله ظاهر می کنیم و جمال مبارك اقدام نمی فرمایند و نیز به بنده امر فرمودند که تفصیل خروج از حرم تا رجوع از جامع سلطان سلیم را در یک مثنوی بنویسم و بالواح مبارك برای خود یحیی بفرستم و همان آن تمام را به نظم آوردم با لوح به او رسانیدم و ملاّ محمد سلماسی تبریزی چون لوح را دید گفت به خدا قسم که صاحب این کلام را جز به صدق نتوان داد، برخاست و ذکر نمود می روم به سید محمد می گویم که یا باید تو هم از یحیی کاغذ یا به مهری بگیری بیاوری که در حاضر شدن تخلف ننماید و یا بر کذب خود اعتراف نهائی و دیگر اظهار مباحله ننمائی، رفت و من در دگان نشستم، چون مراجعت نمود، گفت امشب کاغذ یا به مهری می گیرم و می آورم تا سه روز همه روزه من رفتم و ملاّ محمد به آنها بدگویی می کرد که به اطراف نوشته اند که ما به جامع حاضر شده ایم برای مباحله و ایشان نیامدند و نیز ملاّ محمد تبریزی مثنوی را دیده گریست و گفت اگر سید محمد و یحیی هر دو تا یک هفته چنین ابیاتی که تو یک روز نوشته بنویسند آن وقت باید اظهار خود نمایند. (نبیل زرنندی)

بالسليم في ملكوت الأسماء لو انتم من العارفين وقدّرنا يوم اللقاء يوم احد والأثنين وكان الله علي ما اقول شهيدا قل لو يجتمع علي من علي الأرض لأتاهم الغلام ببناء عظيم قل انه لو تحرّك يتحرّك معه جنود الغيب ثم اهل الملاء الأعلي ثم حقائق العالمين اتقوا الله يا ملاء المعرضين ثم انصفوا في امر الغلام وبما أتى به ولا تكونن من الظالمين والله ما اراد إلا ما اراد ربكم العالم الحكيم . و به این واقعه بر میر محمد و غیره اتمام حجّت شده کذب و فساد اقوال و اعمال یحیی<sup>۱</sup> و همرازانش بیش از پیش فاش و عیان گشت و این واقعه مباهله در ماه شهریور مطابق اشهر جمشیدی الأولى ۱۲۸۴ واقع شد.

--- صفحه ۳۰ ---

و قلم ابهی<sup>۱</sup> در بسیاری از الواح صادره ادرنه و حتی بعداً در عکا حسب ایجاب مصالح این امر بذکر اقوال و اعمالشان که موجب احزان بی پایان گشت پرداخت و در عده از الواح قویمه با اقامه دلائل و شواهد عظیمه و نیز در مکاتیب اصحاب ادرنه<sup>۱۷</sup> تفصیل واقعات مذکوره مسطوراست که نبذه از آن را

**۱۷ -** مکتوب آقا سید مهدی دهجی از ادرنه بخط خودش \_ مختصر آنچه درین پوسته های او آخر در الواح مرقوم شده این است که نفس خبیث در مدینه کبیره بر در هر خانه و نزد هر نفس توجه نموده و تبری از امر نموده و مفتریات و جعلیات لایحیی که از اول خلقت الی حین شنیده نشده ذکر نموده و به جمال حق و امر نسبت داده تا چهل تومان شهریه برای خود و شجره اعراض در نزد دولت برقرار کرده یعنی از همان شهریه معروف به او داده اند و بعد اخبار به حضور اقدس جمال قدم داده اند که از آن شهریه این مبلغ را باین دو نفس دادیم و از آن کم نمودیم و از قبل مکرر جمال قدم فرموده بودند که والله الذی لا اله الا هو که اول ضری که وارد شد قبول شهریه از دولت بود و اگر این نفوس معدود همراه نبودند قبول نمی شد که اراده مبارک این بود که دارند و چون بهانه در دست نبود مشکل بود و حال بعد از بروز این حرکت مابقی شهریه را وارد فرمودند.

مکتوب میرزا آقاخان خادم: اجالی که در فقره شهریه ذکر شده تفصیل این است که احتیای حق جان و مال و ترک و نام در راه دوست ایثار و انفاق نمودند شیطان و اصل شجره اعراض حق و ما یتعلق به را به دراهم معدوده بیع نمودند فوالله فوالله که انسان متحیر است که فعلشان چه و قولشان چه، چه عامل اند و چه می نویسند به اطراف؛ باری بعد از آنکه جمیع نسبتها را به حق داده اند و التجا بهر نفسی نموده و از خطوط غصن الله الأعظم به مدعیان نموده و کمال تبری هم از حق نموده اند بالآخره حاصل آن شد که مبلغ چهارده تومان شهریه به مظهر ع والف و شبن (سید محمّد) وح وس دادند و هم چنین بیست و شش تومان به مطلع ش و ف و لام (شجره اعراض) و ع دادند حال نوحه کنید فوالله به ذلتی قیام نموده اند که شبه آن در ابداع ظاهر نشده و چه مقدار امرالله ضایع شد این فعلشان و حال در الواح شرکیه که به اطراف می نویسند ملاحظه کنید که چه استغناها و چه ادعاهای لایغنی اظهار می نمایند این چنین حق از باطل ممتاز می شود و لکن احدی شاعر نه ورود جمال قدم در مدینه کبیره و سلطان استغنا و استقلالش را جمیع شنیده اند و این فعل را می شنوند و معذک متنّه نمی شوند چه که البتّه شیطان پرده برین فعلش خواهد پوشید و به لباسهائی خواهد ذکر نمود حال ملاحظه فرمائید فصل مشهود است معذک متوهّمین به و هم محجوب و از قبل خدمت جمال قدم استفسار نموده بودند که باین دو نفس چه می داده اید پیغام فرمودند جمیع را به آنها بدهید که شاید نار حرصشان بیفسرد و آتش طمع ساکن شود و وجه مذکور را از آنچه به اینجا می دادند کم نموده و مدتی بود که جمال قدم اراده داشتند که بالمره جواب فرمایند و این شهریه را واگذارند علی الظاهر بهانه بدست نبود حال که این فعل ظاهر شد مابقی را واگذار فرمودند تا بعد معلوم شود که چه خواهد شد و والله اگر این معدود نفوس همراه نبودند از اول قبول نمی شد چنانچه مکرراً استماع شده که می فرمودند اول ضری که ببن وارد شد این بود که قبول شهریه نمودم باری ای محبوب این تفصیل را به اطراف بنویسید تا جمیع احتیای الهی مطلع شوند بر ردالت و طمع این قوم بی ننگ و نام با اینکه هشت نفرند و آنقدر شهریه گرفته اند باز اظهار تکذبی می کنند در اطراف فویل لهم و بیا هم یعملون والله لا زال حق از دوش ممتاز و مفصول بوده و لکن الناس هم لا یفقهون و لا یشعرون آنقدر معلوم آن حضرت بوده که اموری نسبت به جمال قدم

## نبذه از آن را ثبت می نمایم منها قوله الأعلي :

" ای سلمان<sup>18</sup> احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیه منع نموده ضرر به مقامی رسیده مقرر عزی را که اگر جمیع ماکان بر خوان نعمتش حاضر شوند والی آخر لا آخر له از آنچه موجود است مُتَنَعَم گردند ابدأ کسی را حرفی نه نسبت بخل داده، اند و به اطراف نوشته که شهریه ما را قطع کرده اند رذالت و پست فطرتی را ملاحظه کن که برای جلب زخارف از ناس و افتزای به جمال قدم اینگونه

### --- صفحه ۳۱ ---

مفتربات به اطراف نوشته و فرستاده اند با اینکه تو در اینجا بوده و دیده که ابدأ این عبد شهریه، این قوم را بچشم خود ندیده و آنچه هست در بیرون قسمت شده بهر نفسی داده می شود معدلك محض تضییع امر الله و اخذ دینار این قسم معمول داشته اند که شنیده، قسم بجمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شده این بود که قبول شهریه از دولت

داده اند که بین آن است که در صد امری برآیند که جمیع را خائف نموده اند البتة آن جناب متوجهین باین جهت را منع صریح فرمایند که کمال ضرر حاصل است و دیگر آنکه مرقوم فرموده بودید که نوشتجاتی به خط خبیث مُشْرک که از ارض صاد راجع نموده اند و از جمله نوشته ای که نوشته از بیت بیرون آوردم که مدفون بود و به خط حضرت اعلی روح ماسواه فداء مرقوم بود الی آخر القول به جناب آقا سید ح س از قیل این عبد فانی تکبیر برسانید و بنویسید که مشرک بالله این مفتربات را به تعلیم مظهر الشین والفاء والعین ثم الشین والألف والستین نوشته و هر یوم ازین ارض دستور العمل از مُشْرک بالله به آن مشرک ارسال می شود فوالله الذی لا إله إلا هو که آنقدر نوشته از لسان نقطه بیان روح من فی الأمکان والأکوان فداء جعل نموده اند که احصا نمی توان کرد و همان نوشته مجعوله که آن خبیثه فرستاده الان به خط نجس مُشْرک بالله نزد این عبد است که در سنه قبل به حاجی ابراهیم داد که برود و در اطراف انتشار دهد بعد حاجی مذکور نبرده و نزد این عبد مانده و بعد صورت همان نوشته را به پوسته نزد مشرک فرستاده و تعلیمی نمودند که به اطراف همان قسم که نوشته بنویسد و انتشار دهد فوالله مطلع نیستید که چه مقدار مزور و محیل اند یا لیت احباً الله یعلمون و چه مقدار که درین ارض و مدینه کبیره مکاتیب کذبه نوشته اند و به اسم این و آن فرستاده اند چه معروض دارم که بچه اموری مرتکب اند بلی این عبد که چهارده سنه شب و روز با او معاشر بوده حال بالهزه انکار کرده اند که مبادا قول این عبد در افعالش مسموع شود و کسانی که اصلاً از او اطلاع نداشته و نپی دانند که اصل امر چه بوده حال ادعای اطلاع نموده و هر یومی به کذبی ناطق و تزویری عامل و از جمله فعلی که درین ایام از مظهر انعام ظاهر شده آنکه شش ماه رفته به مدینه کبیره لأجل زخارف نمی دانید که چه رذالته ارتکاب نموده والله الذی لا إله إلا هو که قلم حیا می کند از ذکر آن باری تا آنکه نزد کلّ تبری از حق جسته و با اعدا کمال عبودیت نموده و آثار الله که از قلم غصن الله الأعظم مرقوم بوده، نموده و همچنین نزد اعدا مذکور نمود که آدم به اطراف فرستاده اند مخصوص بعضی فسادها تا آنکه بالآخره نفس الله و امره را به زخارف فانیه فروخته تفصیل را از قراری که خدمت آن جناب نوشته شده مفصلاً به جناب مذکور بنویسید و در آخر بنویسید فطوبی لك بما نزل فی شأنك کلمات ابداع بدیع بیانه جل کبریانه است ترانی کسرت سلاسل الأنساب فی سبیل الله المقتدر العزیز الوهاب و ما منعتك النسبة عن شاطئ الأحدیة و هذا من كأس ما ذاق منها إلا عباد الله المقرّبین انتهى کلمات الله و دیگر رسائلی نوشته و جلد کرده عنقریب بان ارض هم خواهد آمد فوالله کلماتی نوشته که طائفین حول ننگ دارند که به این کلمات تقوه نمایند اگر لوحی که يك سنه قبل از مهاجرت از عراق از قلم اقدس اعلی نازل شده ملاحظه نماید جمیع اخبار بعد را از آنچه شده و می شود مطلع خواهید شد. ای محبوب من جمیع امور وارده در الواح الله از قبل نازل مثلاً در سنه شداد ملاحظه فرمائید که در کلّ الواح ذکرش نازل به شأنی که دو سنه بود در اکثر الواح ذکر ایام شدید بود معدلك بعد از ظهور آن اکثری مضطرب و متزلزل مشاهده شدند و این بسی واضح است که ذکر آن نشده مگر اینکه احتای الهی مطلع شوند به امورات محدثه بعد و بر صراط امر مستقیم مانند چه که در ایام افتتان محبوبست استقامت بر حب الهی و الأدر ایام اطمینان کلّ نفوس دعوی خلوص نمایند و لکن آن خلوص متعلق است به افتتانهای دیگر چه که معلوم نیست که آن خلوص و اقبال از جذبات الهیه بوده و یا به سبب اسباب ظاهریه. (میرزا آقا جان خادم)

نموده و اگر این نفوس همراه نبودند البتّه قبول نمی کردم و تو مطلع شده که چه مقدار امر بر مهاجرین صعب شده معذک جميع شاکریم و در قضای الهی راضی لن یصیبنا إلا ما کتب الله لنا علیه توکلنا فی کلّ الأمور و این قوم که باطراف شکایت شهریه مینمایند و تکذبی میکنند ادّعی ربوبیت مینمایند و از حق معرض دیگر در شأن آن نفوس که متابعت این گروه نموده اند

### --- صفحه ۳۲ ---

ملاحظه کن أف لهم ولمن اتبعهم فسوف يأخذهم زبانية القهر من لدن عزيز مقتدر قیوم ولن يجد لأنفسهم من مُعین ولا ناصر كذلك نزل بالحق من جبروت الله المهیمن العزیز المحبوب ایضاً و دیگر بافعال و اعمالی ظاهر شده اند که نزدیک است اسم غفّار از تطهیر ذنوب این فجّار خجلت برد جميع کبائر را مرتکب شده اند و از صغار ناس ما منع می نمایند اظهاراً لتطویهم مثل آنکه در ما حرّم فی کلّ الألواح تصرّف نموده اند و بر نفس ظهور بعد که در جميع الواح الله مرقوم که اگر بغیر حجّت هم ظاهر شود نفسی سخن نالائق ذکر نماید مع ظهور حجّت باتّهما و اگمله بر قتلش فتوی داده اند و لکن در الواح ناریه خود مینویسند لا تأکلوا البصل ولا تشربوا الدخان و امثال ذلك ألا لعنة الله علیهم و علی ما ظهر منهم و یظهر و ما مثواهم إلا التار فبئس مثوی الظالمین.

ایضاً:

ای سلمان بلاایم علی الظّاهر از قبل و بعد بوده منحصر باین ایام مدان نفسی را که در شهور و سنین بید رحمت تربیت فرمودم بر قتلیم قیام نمود.

ایضاً:

نفسی را که والله الذی لا إله إلا هو مثل آنکه اهل هند طیور خود را که بطوطی می نامند تعلیم می دهند همان قسم تعلیم نمودم و حفظش فرمودم چون مشاهده نمود که این عبد در کمال ظهور بین عباد بوده و چیزی به او راجع نشده و در این ارض هم احدی متعرّض نه از خلف ستر بیرون آمده بر قتلیم قیام نمودند و چون خود را خاسر یافت به افترا

قلم برداشته و نوشت آنچه نوشت اگر آن جناب بصر حدید در آن نسبتهایی که به این عبد نهاده ملاحظه فرمائید کذبش را مثل آفتاب مشاهده کنید و ادراک نمائید<sup>19</sup>

--- صفحه ۳۳ ---

که مقصودی از این وسوس نداشتته جز آنکه ناس را از منبع امر منع نماید حال معلوم است که بر این غلام مسجون چه گذشته نفسی را که آنچه اراده میشد قادر براو بودم و جمیع هم شاهد و گواهند مع ذلك با علم به او و ما فی صدره به یادی قدرت حفظش نمودم حال بیرون آمده و مفتیاتی به این عبد نسبت داده که قلم حیا می کند از ذکرش و ای کاش که از اصل امر مطلع می شدند اگر حال بصری یافت شود و در کلماتش نظر کند بها هو علیه واقف شود.

ایضاً:

هو الله تعالی اگر این عبد بخواهد ذکر احزان وارده نماید ممکن نه واحدی جز حق بر احصای آن قادر نه لن یصیبنا إلا ما كتب الله لنا حمد خدا را که شما اخوی را ملاقات نمودید و بر وضع حرکت و تفصیل او مطلع شدید فوالله الذي لا إله إلا هو که آنچه در امر او شنیدید جمیع ازین عبد بوده و احدی مطلع نه جز میرزا احمد که اوهم خدمت شما رسیده و دیگر یکی از اخوان که بکلیم معروف است و در این ارض حاضر و مصلحت ذکر و انتشار اسم او را این دو دیده اند چه که این عبد بسیار معروف بوده و اکثری از اهل مناصب بعداوت ثابت لذا اسم او مذکور شد و چه مقدار در وصفش ذکر و تحریر شده و کلّ باسّم نقطه اولی ' مشهور و از این مراتب گذشته چه مقدار در تعلیم و تربیت و حفظش جهد و سعی مبذول شد و در موارد بلایا مستور و در مواقع قضایا منهزم و این عبد ما بین اعدا مبتلا و آن جناب استماع نموده اند که

19 - ظلم و طغیان آن مُشرك بالله و سید محمد خبیث از قبل هم بوده مخصوص این ایام نیست در سنین توقّف و سکون جمال قدم در عراق هر یوم و لیل مترصد بود شجره کفر که بر جمال الله تعدی وارد آورد و به تلویحات در نوشتجات خود بروز کُفر و شرک و عداوت و حسد خود را می داد چون خرق اوهام عباد نشده بود ملتفت نمی شدند و نمی شد وقتی که حضرت کلیم غز شانه با جناب خادم نزد او بروند و به اشدّ حزن راجع نشوند و امر از کلّ مستور می فرمودند مگر کسانیکه در حول بیت بودند به آثار چیزی مطلع می شدند .... مثلاً همین زنی که الان حرم محترمه او می باشد و در آن ارض در یک روز سه دفعه او را به سرایه حکومت فرستاد و شکایت نمود که شیخ افندی که جمال قدم جلّ کبریائه باشند نان بها نمی دهند و شهریه ما را نمی دهند همان زن که همشیره زاده جناب حاجی عبدالمجید شیرازی است در آن ایام که سنه قبل از مهاجرت باشد بکلی او را مردود و مطرود خود گفته بود و از خود خارج تا آنکه روزی در محضر کبریا عرض نمود که او را طلاق بدهید و روانه اش کنید بلکه قسم به ذات اقدس محبوب تلویحاً حکم قتل او را داد و جناب حاجی عبدالمجید می خواستند او را تمام نمایند نظر به میل و رضای آن مُشرك بالله بعد جمال قدم مانع شدند و نگذاردند تا آنکه حکایت مهاجرت واقع شد حسداً لجمال الله گفت حکماً او را هم باید ببرید و بُردند.

(سواد مکتوب سید مهدی دهجی بخط خودش)



چه مقدار ظلم و اعتساف تحمّل نمودم فوالله شبی آسوده و مطمئن نیاسودم وکفی بالله شهیدا البتّه اجتماع اهل عراق و علمای عجم را استماع نمودید که چگونه بر عناد قیام نمودند.

--- صفحه ۳۴ ---

تا آنکه بفضل الله دست قدرت الهی جمیع را مخدول نمود و باین ارض وارد شدم اخوی چون در نفس خود مطمئن شد و این ارض را ساکن دید در سرّ یکی از خدّام بر قتلّم گماشت فلها اظهر الله خافیة صدره مضطرب شد انکار نمود و بخود آن خادم نسبت داد بعد بعضی از مکاتیب بخطّ او ظاهر شد که حال موجود است و بعد این عبد از کلّ خارج شد و متوکلّاً علی الله در بیت ساکن و معذک نار غضبش ساکن نشد باطراف الواحی نوشته و فرستاده و آنچه خود عامل بوده باین عبد نسبت داده چه که از همج ارض رعاع مطمئن است که آنچه بگوید محقق و ثابت است اگر چه این مسئله را درست فهمیده چنانچه اکثری او را ندیده اند و آنچه شنیده اند ازین عبد بوده معذک بهحاربه با جمال احدیه برخاسته اند فآف لهم وعلی الذین اتّخذوهم لأنفسهم اولیاً من دون الله وهر ذی بصری از آنچه نوشته شآن و مقام او را ادراک می نماید باری اموری مرتکب شدند که هیچ نفسی ارتکاب ننموده

--- صفحه ۳۵ ---

إنا اشکوبّی و حزنی الی الله انشاءالله امیدواریم که آن جناب درظل سدره امر ساکن باشید و از جمیع منقطع و البهأ علیک وعلی من معک در فقره حاجی میرزا احمد مرقوم داشتید فجزاک الله خیراً حسناً لا یعقبه البدأ وانه کان علی کلّشی قدیراً.

ایضاً:

ای مجید تو میدانی که چه مقدار در علو امر بجان ایستادم تا آنکه امر بمقامی رسید که ملاحظه نمودی و بعد اول محبّتی که باین مظلوم شده این بوده که بر قتلّم ایستاده و در قطع شجره ربانیّه کمال جهد نموده اند و چون اشتهار یافت این غلام خارج منفرداً عن الكلّ در بیت دیگر ساکن که شاید نار غلّ و بغضا ساکن شود بعد قاصد گرفته بجمیع اطراف نوشته<sup>20</sup> که کمر قتل مرا بسته اند و آنچه مرتکب شده و در نفسش بوده بسدره لا یعرف نسبت داده و حال آنکه

20 - یومی از ایام در بیت الله بودیم ملاحظه شد شخصی وارد بیرونی شد مذکور داشت که حضرات مُشرکین را ملاقات نموده ام بعد از گفتگو قرار داده اند و نوشته ای نوشته اند در نزدیکی از اعجام که در این ورا تنباکوچی است، گذاردند و خواهش نموده اند که ایشان هم نوشته مرقوم دارند و مهر هم بفرمایند که در محلی حاضر شویم تا آنکه مباحله نمائیم تا بر هرکس معلوم گردد حق از باطل چند نفوسی هم از خارج و داخل حضور داشته باشند جناب

آقا میرزا محمّد علی روح ماسوه فداه که تشریف داشتند فرمودند بآن شخص که میر محمّد نامی است که در قبل جلودار حضرت اعلی روح ماسواه فداه بوده نوشته لازم ندارد ما حاضریم برو بگو حاضر شوند مغلبین بعد رفتند بحضور کبریائی تفصیل را ظاهراً عرض نمودند آن طلعت رحمن از بیت بیرون تشریف آوردند کشف لقا بر کلّ ذرات فرمودند بقصد جامع سلطان سلیم ودر بین راه بندها اعلی الأعلی آیات تکلم میفرمودند مخاطباً لمیر محمّد وآنکلمات این است که در توفیق یکی از احباب عیناً مرقوم است یا محمّد خرج الروح عن مقرّه وخرجت معه ارواح الأصفیاء ثمّ حقائق المرسلین انک اذا فاشهد اهل منظر الأعلی فوق رأسی ثمّ فی قبضتی حجج التبیین فافتح فیک هذا العلیّ ثمّ محمّد رسول الله قد طلع عن أفق البیت بسطان مبین وآنکم بكلّ الآیات من لدی الله المقتدر القدير قل لو یجتمع کلّ من علی الأرض من العلیّ والعرفاء ثمّ الملوک والسلاطین اننی لأحضر تلقاً وجوههم وانطق بأیات الله الملک العزیز الحکیم انا الذی لا اخاف من احد ولو یجتمع علیّ کلّ من فی السموات والأرضین قد خضعت الآیات لوجهی وخشعت الأحداث لنغماتی الأبدع البدیع هذا کفی قد جعله الله بیضاً للعالمین وهی عصای لو نلقیها لتبتلع کلّ الخلائق اجمعین کلّها خلق بین السموات والأرض عند ربک قبضه من الطین انک انت یا محمّد اذهب الی ملأ المشرکین وقل قد جائکم الغلام ومعہ جنود الوحی والألّهام وتمشی قدامه ملکوت الأمر ثمّ عن ورائه قبائل ملأ الأعلی ثمّ سگان مدائن البقاء ثمّ ملائکة المقرّبین قل خافوا عن الله ولا تتعرضوا علی الذی بأمره قدر کلّ امر حکیم اذا فاحضروا بین یدی الله بحبالک وعصیبتکم وما کان عندکم لو انتم من القادرین انا نذهب الی بیت الله الذی بناه احد من الملوک وسهّی بالسلیم واننی وحده قد جئتکم من مطلع البقاء نبأ الله الأعظم الاعظیم واتوقّف الی ان تغرب الشمس فی مغربها لعلّ يستحییّ المعرضون فی انفسهم ویکوئن من التائبین ثمّ اعلم بانّ الله حرّم علی احبائه لقا المشرکین والمنافقین ولكن انا خرجنا عن البیت متوکلاً علی الله وناظراً الی شطر الأمر لقل ینتبه بذلك عباد الله الغافلین والذینهم کفروا واشرکوا اولئک لن یؤمنوا بالله ولو یأتیهم بصحائف القدس او بجنود الغیب او بحجج المرسلین وما نریدهم لقا الله الاطغیاناً وکفراً کذلک نزل فی الألواح وهذا اللوح العزیز المنیع ان یا محمّد فاعلم بانّ کلّ اسم نسبتی الی نفسی قد استعلی فی ملکوت الاسماء لو انت من العالمین وانقطعت الیوم نسبتی کلّ ذی نسبة الا من دخل فی ظلّ هذا الوجه المشرق المنیر ومن تمسک باسم من الاسماء وکان غافلاً عن موجودها انه لیس منی وکان الله بریباً منه انا خلقنا کلّ الاسماء کخلق کلشی ان انتم من العارفين فُل ائی قد اظهرت لله وخرجت لله واتکلم امام کلّ من علی الأرض کما اتکلم امام وجهک ولا اخاف من احد وفعلی یشهد بما اقول لو انت من الهدرکین قل ان آثار الحق لمشهود کصیاً الشمس وانوارها تالله انه اظهر عن کلّ ذی بصر حدید هل تظنّ بانّ دونه یقدر بانّ یقوم معه لافونفسه العلیّ العظیم قل ان یمشی الغلام یمشی حقایق کلشی ثمّ بسکونه یسکن عبادنا المستقرّین ان انقطع عن الاسماء ثمّ اکف برّبک ولا تکن من الجاهلین ان الذین اعتکفوا علی الاسماء اولئک من عبدة الأصنام لو انت من العارفين قل ان التبی من اخبر الناس بهذا التبا الأقوم الأقدم القايم والرسول من بلغ رسالاتی الی الذین ضلّوا السبیل والأمام من قام امام وجهی بخضوع وخشوع مبین والولی من استحصن فی حصن ولایتی المحکم المتین والوصی من وصی الناس بما امرناهم فی لوح حفیظ ان الذین اتّخذوا المشرکین ربّاً لأنفسهم واعترضوا به علی الله المقتدر العزیز الجمیل ان کان كأحد من عبادی وکان ان یحضر تلقاً الوجه فی کلّ بکور واصیل وهبت علیه من شطر نفسه ارباح الهوی بما اکتسبت یداه الی ان حرکته من مقرّه واترکه فی اسفل السافلین انا اشتهرنا اسمه بین العباد لحکمة من لدنا وان ربک لهو الحاکم علی ما یرید وبعد ازآنکه میر محمّد رفت بدرخانه آن بیشرم وحیا مظهر شین میرزا یحیی مذکور داشت که آن طلعت مبارک تشریف فرمای جامع شدند حضور همسرانید زن او آمد گفت که امروز باشد وقت دیگر چون حضرات معاندین پیش خود خیال نمودند که ما حرفی میگوئیم آنطلعت سبحان که نخواهند تشریف فرما شد بعد ازاینکه دیدند ایشان روح ماسواه فداه بدون تأمل کشف لقا فرمودند لذا حضورهم نرسانیدند پس بعد ازآنکه مراجعت فرمودند نوشته که مذکور نموده بودند مرقوم داشتند ویکی از احباب دادند که بردار وبرو نزد آنعجم بگو که نوشته را آورده ام در لوح منیر قرأ فرموده اند دو روز را بر وکیفیت را بمشرکین بگو هر روز را از این قرار گذاردند خبر بده فردا اشهد بالله وکفی بالله شهیداً که بعدرا دیگر خبری نشد آنکلمات مبارکی که در نوشته مرقوم فرمودند ایناست که قلبی میدارم ملاحظه بفرماید قوله جلّ کبریائه بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من هذا الغلام الی من علی الأرض اجمعین ان لا تعبدوا الا الله الملک العلیّ العظیم کذلک نزل الأمر فی کلّ الألواح من لدن مقتدر قدیر وبعد قد سمعنا بانّ المعرضین ارادوا ان یحضروا بین یدی الغلام قل ان احضروا ولا تکوئن من المتوقّفين وجعلنا محلّ الحضور بیت الله الذی بناه احد من السلاطین وانه سهّی بالسلیم فی ملکوت الاسماء لو انتم من العارفين وقدرنا یوم النقا یوم الأحد والأثنين وکان الله علی ما اقول شهیداً قل لو یجتمع کلّ من علی الأرض لیأتیهم الغلام نبأ عظیم قل انه لو یتحرك یتحرک معہ جنود الغیب ثمّ اهل الهلا الأعلی ثمّ حقائق العالمین اتقوا الله یا ملأ المعرضین ثمّ انصفوا فی امر الغلام وبها اتی به ولا تکوئن من الظالمین انه ما اراد الا ما اراد به ربکم العالم الحکیم . انتهی

(مکتوب آقا جواد قزوینی از ادرنه بخطّ خودش برای احبای قزوین)

تو میدانی که اگر این عبد ارادهٔ ضرّش می نمود ابداً موجود نبود و چون نوشتهٔ او ملاحظه شد تکلیف دیده که ناس را اخبار از امور نمایم که مبادا از کلمات جعلیه که مسطور داشته عباد از سیل منیر منحرف شوند و منها قوله الأعظم الأعلی خطاباً لیحي اذاً یخاطب قلم الأمر اخیه و یقول ان یا اخی الذی فعلت بأخیک ما لا فعل احد بأحد وردت علیه ما بکت عنه عیون ملاً البقاء علی غرفات عز منیراً و کنا ان نویدک فی کلّ الأحيان واحفظناک عن

--- صفحه ۳۷ ---

عن ایادی الظلم و انک کنت بسیف البغضاً عن ورائی لتجد فرصة و تفعل ما تنعدم عنه ارکان عرش قدیماً و کنا ان نرسل الی الدیار لتحضر بین یدیک من القانتات و تستأنس بهن و تكون علی راحة مبیناً و کنت ان تنقطع فی السر عن وجهی نفحات السرور و كذلك احصینا کلّشی فی ایام قد کان علی هئیة اللوح فی هیکل الروح مشهودا و کنت ان تطلب منی ما تسر به نفسک الی ان اجتمعت فی حولک عدّة من الإمام و عیشت بهن فی نفسک و فی السر ارسلت الی احبائک

--- صفحه ۳۸ ---

الواحاً و فیها ذكرت ذکر السّجن لتدخّل بذک بغضائی فی قلب کلّ جاهل بغیاً اذا جری التّهیرین من العینین فی هذین الأسمین الأعلین الذین کانا فی ازل الأزال علی العدل فی حول العرش موقوفا و انا علمنا فعلک و ما فی قلبک و سترنا ذک بعد علمنا لحکمة الی کانت من اصبع الرحمن علی لوح الأمکان بالسّر السّطر مرقوماً تالله یا اخی لو کان الأمر

--- صفحه ۳۹ ---

بیدي لسترت وجهی عن کلّ من فی السموات والأرض و خرجت عن بین العباد و سکنت علی کثیر الحمرأ عن ورأ قلزم الکبریاً لئلاّ یبقی ذکری بین احبائی فکیف هوّلاً الذین هم کفروا بالله و حاربوا مع سلطانه و کانوا من قوم سوّ اخسرینا تالله کلّها ارید ان اخرج عن بین هوّلاً و اصمت عن بدایع الألحان فی هذا الرضوان اذاً نفحات الرحمن یاخذنی و روح القدس ینطقنی و روح البقاء یحرک لسان البهأ ان هی من تلقاً نفسی بل من لدن مقتدر قیوما ان یا اخی فکم من لیالی کنت مستریحاً علی الفراش مع ازواجک و انی کنت بنفسی حافظاً لنفسک الی ان اشرقت شمس التّهار عن أفق قدس منیراً فکم من ایام کنت فی العیش و وائی کنت حاضرأ فی مقابلة الأعدأ لئلاّ یصّبک الصّراء من کلّ منکر عنیدأ

--- صفحه ۴۰ ---

و أنّك كنت في سرّ السرّ في ضربي لكي تجد وقتاً لتفعل بي ما ينقطع به الأرواح عن جسد كلّ اسم قديماً تالله بما جري من قلمك قد خرت وجوه العظيمة علي رماد السّواد و شقت ستر حجب الكبرياء في الجنة المأوي وتشبكت اكباد المقرّبين علي مقاعد القصوي واضطربت افئدة كلّ فطن بصيراً الي ان سافرت معي في هذا السّفر الذي به جرت مدامع اهل غرف الفردوس علي وجوه قدس لميعاً مع كلّما سئلت متي واستأذنت عتي ما تكلمت احرف لأني اطّلت منك ما لا اطّلع به احد من العالمين جميعاً الي ان دخلت معي علي تلك الأرض اذاً قمت عليّ في كلّ الأيام

--- صفحه ٤١ ---

بل فيكّل حيناً تالله با بقي من جسدي من محلّ إلا وقد ورد عليّ رماح تدبيرك وانك لو تنكر يشهد بذلك قلم لسان صدق عليها الي افتيت عليّ فلما اظهر الله خافية نفسك واطّلع بها عباد الذين هاجروا الي الله اذاً ارتفع ضجيجهم وانك كنت في نفسك علي غفلة عظيمة فلما شهدنا فعلك وما خرج من فمك اذاً خرجنا عن بينكم فرداً واحداً من دون ناصر ومعينا حتّي لم يكن معي من يخدمني او يخدم هؤلاء الذين ارفع الله عنهم قلم الأمر اذاً بكت علينا كلّ عين بصيراً وانك بعد ذلك ما اسرحت في نفسك ثم انتشرت في البلاد فعلك باسمي ليدخل غليّ في صدور من اراد ربّه علي هيكل اسم عليّا وخرج من لسانك وقلمك ما يستحي ان يذكره قلم العالمين

--- صفحه ٤٢ ---

جميعاً وما فعلت ذلك إلا بان ظننت في نفسك بانك كما تقول يسلموا منك عباد الذينهم عن شاطي الأمر بعيداً تالله لا تطمئن بذلك لأنّ لله عباد يشهدن الأمر بنفسه ولن يحجبهم حجابات الوهم و لن يمنعمهم الأشارات عن صراط قدس رفيعاً ذكر فيها نزل من قبل أنّك لو تبسط يدك لتقتلني ما أنا بباسط يدي لأقتلك كما بسطت وما بسطنا بعد قدرتنا عليك وكان الله علي ذلك شهيداً قل يا اخي تالله ستفني انت ومن معك وترجع الي التراب ويبقي الملك لله ربك وربّ الخلائق جميعاً تالله يا اخي لم يكن في قلبي بغضك ولا بغض احد من الممكنات اسمع قولي ثم ارجع عما انت عليه وتوجّه الي ربك بخشوع منيعاً

--- صفحه ٤٣ ---

وانك لو تكون علي ما انت عليه ويسجدك كلّ من علي الأرض هل يغنيك في شي لافو الذي بيده نفس البهأ اذاً فارجع ثم اتخذ الي عرش ربك سبيلاً ولو يعترض كلّ العباد علي الله ربهم بقولك ويبغضوني في انفسهم هل ينفعك ذلك في امر لا

فَوَرَبِّكَ ان انت بذلك خبيراً اذاً يبكي قلبي وعيني وكلّ من في السموات والأرض ان انت بذلك عليمًا دَع الدنيا وزخرفها عن ورائك ولا يغرّنك الرياسة عن ذكر ربك ثم اسلك سبُل الأنصاف ولا تجعل نفسك عن حرم القرب محروماً و معذلك ما اكتفيت في نفسك الي ان كتبت الي حاكم البلد بالذلة التي ضيّعت بها حرمتي وكذلك احصينا اعمالك في لوح الذي ما غادر

### --- صفحه ٤٤ ---

عنه حرف من الأعمال من كل صغير وكبيراً وانك كنت ساتراً وجهك خلف الحجاب خوفاً من نفسك فلما اظهرنا الأمر وهبت روائح الأطمينان واطمئنت خرجت عن خلف الستر واعترضت علي بما كنت مقتدرًا عليه و وردت علي ما تشبكت عنه افئدة كل موقن ذكياً ثم اتفقت في الأعراض مع الذي لم تزل كنت تبغضه وهو يبغضك وسمعت منه بأذنك ما اشتكيت به تلقاً الوجه ومعذلك لما وجدت في قلبه بغض الغلام اتحدت معه واخذته لنفسك معيناً تالله يا اخي لو تنصف لتبكي علي نفسك ثم علي نفسي وتنوح في ايامك الي ان يغفر الله لك و يجعلك من التائبين في ام الكتاب المذكورا فانظر الي اول الدهر ان الذي قتل اخيه الأكبر الذي سمى بها بيل هل نفعه ذلك في شي اذاً فانصف ولا تكن عن صراط الصدق بعيداً اياك ان لا يحجبك ما اعطيناك من جبروت الأسماء لأنها قد خلقت بأمر من عندنا وانا كنا علي كلشي لمقتدرا.

ايضاً:

### بسم الله الأقدس العلى الأعلى

فاعلموا يا اهل البهاء بان الشيطان اتحد مع شيطان العجم وغدروا في امر ربهم الرحمن وكتبوا رسائله بأسم احد من احبائي وفيها كتبوا ما ارادوا مما يضطرب منه الملل والدول ثم اجتالوا الي ان بلغت الرسائل الي الأمرأ واشتعلت نار الفتنة

### --- صفحه ٤٥ ---

والبلاء و هاجت ارياح السطوة والقضاء واخذوا الشيطان والذي معه من قبلنا وبعد ابتلائه كتب الي شيطان العجم اني كنت معك فاحفظني من هذه الفتنة الدهماً انه قال لا مهرب لك اني بري منك اذاً ظهرت شمس كلمة التي اشرفت عن

أفق محمد رسول الله قال وقوله الحق اذ قال الشيطان للإنسان اكفو فلما كفو قال اني بري منك فانصفوا بالله يا عباد الرحمن في امر الغلام كل ذي بصر وذي انصاف يشهد بان الغلام ما تمسك بأحد في امر الله وما استنصر عن نفس وبه ارتفع ذكر الله بين ماسواه و شيدت اركان الذكر و البيان و لاحت شمس التبيان عن أفق مشيه الرحمن وهاجت نسائم السبحان عن يمين الأيقان و مع هذا الأمر الذي لاينكره إلا كل ذي ضغينة و بغضاً انكره المشركون و اتخذوا الشيطان لأنفسهم رباً فويل لهم وبما هم يعملون والذي كان في العراق من جنود الشيطان انه اتخذ في هنالك مع الأعجام جهرة و كفر بالله المهيمن القيوم انك اسمع قولي و قم علي نصره هذا المظلوم وان نصرتك اياه هو ذكرك ربك العزيز المتان كذلك امرك الغلام حباً لنفسك توكل في كل الأمور علي الله انه ينصر من يشاء بأمره وانه علي كل شي قديراً

ايضاً :

### \*\*\* بسم الله الأقدس الأمانع الأعلى \*\*\*

قد غدر شياطين البيان الي امر ربهم الرحمن واجتالوا الي ان اشتعلت نار الأفتتان و ارادوا هنالك اطفأ نور الله في مملكته و اخماد نار الله بين بريته و قد رجع مكرهم اليهم أول مرة و قد وجدوا انفسهم من الخاسرين ذلك هو الخسران المبين ولكن الغلام قد خرج عن مدينة السر

--- صفحه ٤٦ ---

واجتمع عنده حين الخروج قناصل تلك المدينة و ارادوا ان ينصروا الغلام انا وجدناهم في حب مبين فسوف يبعث الله من الملوك من ينصر امره وانه علي كل شي قدير انك لا تحزن في امرنا و امرك ثم اذكرك في كل الأيام ان ربك ينصرك بالحق وانه لهو المقتدر علي العالمين انت تعلم بان المشركين جعلوا اهلي اساري من ارض الزوراً و يكون الغلام في ايدي الظالمين و مع كلما سمعت فيما ورد علينا نكون علي فرح لا يعادله فرح من في السموات و الأرضين و يكون راضياً بما قضى الله لنا فسوف تهر نسائم اللذة و تغرد ورقاً السرور في قلوب احباً ربك الغفور الرحيم و الحمد لله رب العالمين.

## آغاز برهم خوردگی اوضاع و مقدمات حرکت اُبهی' به ارض اقدس

به نوعی که نگاشتیم موقعی که سید محمد اصفهانی مقیم اسلامبول شد به ترویج مقاصد خود و نشر مفتریات و تهییج عمال دولت عثمانی و سفیر ایران پرداخت و آقا جان معروف به کج کلاه را که در توپخانه عثمانی صاحب منصب بود با خود یار کرده قیام به القاء و سوسه در اذهان و ایقاد نیران نمودند و مکاتیب بی امضا به خانه‌های دولتیان افکندند و برخی از الواح الهیه را با کلمات کفریه مخلوط و ممزوج کرده بواسطه همدستان خود بین معاریف اهالی منتشر کردند و بوسائل متنوعه شهرت دادند که جمال اُبهی' چند هزار جمعیت فراهم کرده با رؤسای بلغارستان و سفرای بعضی از دول اروپا معاهده سریه نمود و تهیه کامل برای تسخیر اسلامبول دیده مستعداست که در یوم معین هجوم آورده فتح نماید و بیانات و واقعات را تحریف و تأویل کرده به محبت بعضی از سفراء و حسن عقیدت

--- صفحه ۴۷ ---

### سال بیست و ششم واقعات سال ۱۲۸۵ ه ق - ۱۸۶۸ میلادی

عقیدت و ارادت برخی از ارکان دولات را تمسک جسته اذهان عمال دولت را که بواسطه اوضاع داخله و خارجه خود هراسان بودند مشوش ساختند و چون فوآد پاشا صدراعظم برای بازدید امور بلغارستان از اسلامبول سفر نموده عودت بأدرنه کرده مقام عظمت جمال اُبهی' و ارادت جمعی از مهمین را نسبت به ایشان دانست بنای مخاصمت گذاشت با عالی پاشا وزیر امور خارجه مطلب را به میان نهاد و متفقاً نزد سلطان عبدالعزیز اظهار مقصود کرده وی را به هراس انداختند و مکاتیب میرزا یحیی' نیز مملو از مطالب موحشه توسط سید محمد اصفهانی به باب عالی همی رسید لذا دولت عثمانی مصمم بر قلع و قمع این طائفه شدند و تدبیر نمودند که جمال اُبهی' را به شهر عکا که در ردائت آب و هوا و استحکام و استحسان معروف است قلعه‌بند نمایند و از مرآوده و مراسله مطلقاً ممنوع دارند و عمر افندی مین باشی مأمور گردید و تمامت مفاصد و امور مذکوره به اِهتمام فوآد پاشا صدر اعظم جاری گردید و او به سالی بعد دچار بیماری سختی شده عاقبت در

پاریس هلاک شد و جمال أبهی' در لوح فوآد که در آغاز سجن در قشله عسکریه عکا در بیان احوال خسران مآل وی صادر نمودند خطاب به آقا شیخ کاظم سمندر قزوینی چنین فرمودند:

### \*\*\* هو الأقدس الأبهی' \*\*\*

ك ظ نادینك<sup>21</sup> عن وراء قلزم الكبرياء علي الأرض الحمراء من أفق البلاء انه لا إله إلا هو العزيز المحبوب استقم علي امري ولا تكن من الذين اذا اوتوا ما ارادوا كفروا بالله رب الأرباب سوف يأخذهم الله بقهر من عنده انه هو المقتدر القهار أعلم انّ الذين حكموا علينا قد اخذ الله كبيرهم بقدرة وسلطان فلما رّي العذاب قر الي بارس وتمسك بالحكماء قال هل من عاصم ضرب علي فمه وقيل لا تحين مناص فلما التفت الي ملائكة القهر كانان ينعدم من الخوف

### --- صفحه ۴۸ ---

قال عندي بيت من الزخرف ولي قصر في البقاء وتجري من تحته الأنهار وقال اليوم لا تقبل منك الفداً لو تأتي بما في السر والاجهار انا نسمع ضجيج آل الله الذين جعلتهم أساري من دون بيّنة و لا كتاب قد ناح من قبلك اهل الفردوس والذين يطوفون العرش في العشي والأشراق قد جائك قهر ربك انه لشديد المحال قال كنت صدر الناس و هذا منشوري قال حذ لسانك يا ايها الكافر بيوم التناد قل هل لي من مهلة لأدعوا اهلي قال هيهات يا ايها المشرك بالآيات اذا نادته خزنة الهاوية قد فتحت لك يا ايها المعرض عن المختار ابواب النار ارجع اليها انها تشتاق اليك أنسيت يا ايها المردود اذ كنت نمرود الأفاق بظلمك محت الآثار الظلم التي اتى بها ذو الأوتاد تالله بظلمك انشق ستر الحرمة الي قوله الأعلي سوف نعزل الذي كان مثله ونأخذ امرهم الذي يحكم علي العباد وأنا العزيز الجبار الي آخر بياناته العليا. ونيز درآن موقع ميرزا حسين خان مشير الدوله سفير ايران كه به اطاعت از دولت متبوعه خود پيوسته مترصد ومنتهد فرصت بود موقع را غنيمت شمرد و تدبير و اقدام همی نمود كه جمال أبهی' واصحاب را در دورتر و سخت ترين محلّی محبوس كنند و اين طائفه را از خاك عثمانی براندازند و به قونسولهای ايران مقيم مصر و عراق ابلاغ نمود كه دولت عثمانی از اين طائفه متوهم و خائف شده حمايت از ايشان نخواهد كرد و اكنون هرچه با آحاد ايشان مجرى داريد مسئوليتی بوجه من الوجوه نيست و بناءً على هذا در اسلامبول وادرنه و عراق و مصر گردباد فتنه



وبلا برخواست و ملجاء و ملاذ برای این طائفه مفقود گشت و تمامت امور مذکوره نزد جمال‌أبهی<sup>۱</sup> عیان و هویدا بود و به اصحاب اشاراتی فرموده آگاه و مستعد ساختند و بعضی از مهاجرین و زائرین احباب را امر عودت به اوطان خود و غیرها دادند.

--- صفحه ۴۹ ---

## کیفیت نشر این امر در قطر مصر و حبس و اسر و تبعید احباب

قونسول ایران مقیم قاهره مصر میرزا حسن خان خوئی جاسوس سرّی دولت عثمانی بود و به اقدام میرزا حسین خان مشیرالدوله به مقام رسمی مذکور رسید و برای گردآوردن اموال پیوسته طرحی می‌ریخت تا از ایرانیان و غیرهم هر قدر ممکن شود استفاده مالی نماید و این موقع آغاز نشر امر أبهی<sup>۱</sup> در قطر مصر بود و فرصت مغتنمی برای وی بدست آمد و مجمل ما وقع این است که چنانکه ذکر کردیم آقا سید حسین کاشانی از اسلامبول به مصر رفته، اقامت گزیده به صدد نشر این امر فیما بین ایرانیان برآمد و بعد از ایامی چند چنین اتفاق افتاد که یکی از اراذل آنان در بازار به تعصّب دین پرخاش و شنت کرده لطمه چند بر بناگوش وی نواخت و او با وجود قوّت و قدرت عفو و صفح نموده، بخندید و چنین گفت ای برادر عزیز بازهم اگر خواهی بزن که در طریق محبّت محبوب<sup>22</sup> بر من بس گواراست

**22 -** به طلعت مبارک آن محبوب که از تصوّر اقلّ از شعری از بلایای آن عوالم که هوش درایشان فراموش شده باری اگرچه قلم امکان از عهده حرفی از آن برنیاید و لکن چون امر منبع بر منع حرکت عباد باین شطر شده فرمایش مبارک آنکه بعضی از امور این ارض را به جهت آن دوستان شطر فراق معروض دارد که با آنکه نظر عنایت الله همیشه متوجّه کلّ عباد بوده معذک نظر به اسباب ظاهره و شئونات ملکّیه منع می‌فرمایند محبوباً فدایت شوم بعد از ورود این ارض اقدس و قول محضر اطهر أبهی<sup>۱</sup> لسان کبریا به این کلمه اعلیٰ ناطق که آنچه در لوح ملاحّ القدس نازل شده آنچه ظاهر شده که شده و آنچه ظاهر نشده لابد ظاهر خواهد شد و فرمودند که هنوز به مقام استنشاق نرسیده این فانی مضطرب و متزلزل به حدّی که ذکر آن ممکن نه و بعد اقلّ از شعری بر امور ظاهره مطلع گردیده، ملاحظه شد. که همین اسباب ظاهره چقدر نفوس را محروم نموده و می‌نماید این است که تلطفاً به عباد می‌فرمایند که تقرّب بر این سدره الهیّه نجویند باری مجمل آنکه شجره جحیم و آن سید لئیم بانواع مکر و خدعه همه روزه صدمه و ضررشان وارد شده و می‌شود و هیکل مبارک از فعل مردود آن در ظاهر جسد علیل و در باطن از سیوف بغضای مشرکین آنی راحت نیست و حال از همه طرف دست شان کوتاه شده همه روزه به اسلامبول اوراق نارّیه نفسیه در تدبیر ضرر این سدره الهیّه می‌فرستند و لکن الله قطع دابرهم و دمرهم فی بادية الجحیم این مختصری از احوال مشرکین و اما محبّین که کلّ به جهت حبّ الله حرکت می‌نمائیم و رضای مبارکش را منظور داریم و نصرت امرش را می‌خواهیم همین قدر که از آن رحمت کبری و فضل عظمی به جهت عدم حزن عباد منع شدید دیده نشده از هر شطری رجال و نساء بعضی به هوا و بعضی به رضا به این ساحت أبهی<sup>۱</sup> توجّه نموده و احدی وارد نشده مگر آنکه زور و قرض وارد آورده و می‌آورد و بعد از ورود نه لباس دارد و نه بضاعت دیگر و مادام که در این ارض است مخارج می‌خواهد و بعد از رفتن خرجی راه

## 49.a,b,c

### کنسول ایران در قاهره میرزا محمد حسن خان خوئی

#### به میرزا حسین خان مشیرالدوله در طهران

۲۷ جمادی الاولی ۱۲۸۵ [14 سپتامبر 1868]

تصدقت کردم امروزها در مصر تواتر<sup>23</sup> نموده‌اند که از بعضی جاها خفياً اشاره شده درباره حاجی ابوالقاسم بابی شیرازی شهادتنامه از جانب حضرات معاندین<sup>24</sup> درست [شده] بمانندی که مومی‌الیه<sup>25</sup> بابی نبود فلان کس از شدت طمع او را گرفته، متهم ساخته است. اگر چه تفصیل حالات او را اندکی بر وجه اختصار سابقاً برشته عرض کشیده بود ولی لازم آمد از چگونگی حالات آن مرد شقی فی الجمله وزارت جلیله امور خارجه را اطلاع داده صداع‌افزا<sup>26</sup> گردد. چنانچه سید حسین بابی کاشانی در اول امر او را اغوا داده بطوری به

هر نفسی بدین قسم و امور اینجا به قسمی است که از روزی که شهرتیه قبول نفرموده اند حال هشت ماه است که قبول نمی فرمایند اینکه شهرتیه دولتی و اشخاص هم می آیند به این حالت وارد می شوند که عرض شد و مجاورین اصحاب که در اینجا هستند اکثری از آنها را هم شهرتیه عنایت می فرمایند باری نظر باین اسباب ظاهره فرمایش مبارک شده که احدی باین شطر توجه ننماید مگر به إذن مبارک و چه بسیار این امور ظاهره وسختی و شدائد سبب هلاک و جودات شده و می شود چه که بعضی سراً و بعضی جهراً لسان اعتراض گشوده اند پناه می برم به طلعت مقصود از وسوس نفسانیه و فرمودند که ذکر انقلابات این ارض که در الواح شده لابد تفصیل کبری واقع خواهد شد از برای کلّ حتی در طائفین حول دیگر چه عرض نمایم که این عبد چه حالت دارد خداوند ابھی شاهد حال است که از وقت ورود این ارض و اطلاع جزئی به صدمات برصدمات طلعت مبارک و مشاهده آن هیکل اقدس که مع همه این بلایا بیک سلطنتی برعرش رحمانیه جالس اند که طلعات غیب اولین و آخرین متحیر الخ

**(مکتوب بخط سید مهدی دهجی که در آن ایام از ادرنه برای فتح اعظم به آردستان فرستادند.)**

نبیل زندی در ضمن نقل بیانات جمال ابھی که در هنگام ارسال وی از ادرنه به مصر فرمودند چنین آورد، فرمودند: ما را ازین شهرهم بیرون خواهند کرد که این اراضی محفوظ بماند لکن بعد از ما عنقریب روس می آید و همین در چنان وقتی جمال مبارک فرمودند که به مصر بروم و یک مثنوی در تفاضیل امور و ظلم میرزا حسن خان و تفضیل حال هفت اسرای سودان بنویسم و اگر ممکن شود به خط خوش نوشته به خدیو مصر رسانم که شاید آن مظلومان از ظلم آن ظالم نجات یابند. جناب منیر هم از راه بغداد با میرزا حسین نجار همان ایام وارد شد در مجلس اول به ایشان فرمودند انسان همین که به لقاء فائز شد خوبست از این عالم برود چه که بلایا انتها ندارد هر روز بلایائی جدید از افق قضا پدید آید. جناب منیر را پس از آن احضار فرمودند که مرخص نمایند و به بنده فرمودند: اگر هم به آنچه ما موری واقع نشد، محزون مباش. زیرا مقصود ما این نیست که بزودی ابتلائی جدید احاطه خواهد نمود. خواستم تو از آن بلا خارج باشی شاید نصرتی از دست برآید ما را از این شهر هم بیرون خواهند کرد که این اراضی محفوظ بماند لکن بعد از ما عنقریب روس می آید و همین ادرنه را می گیرد.

**(نبیل زندی)**

23- شایعات گفتگو.

24- دشمنان.

25- نامبرده.

26- مزاحم - موجب زحمت.

طریقت بابیه، و سید حسین وثوق<sup>27</sup> بهم رسانیده بود که به برادر و برادرزانش اعتماد نکرد، او [سید حسین بابی کاشانی] را بجهت آوردن اولاد و عیالش بشیراز فرستاد، دستورالعمل داده بود که بجهت تقویت طریقت بابیه در اول امر بمبئی رفته، بعد از تحصیل تذکره رعیتی انگلیسی به شیراز رود و دختر صلیبی<sup>28</sup> او را به تحت نکاح خود در آورد و در مراجعت رشته امورات خودش را به سید حسین داد و برای اکمال دین خود محض زیارت میرزا حسینعلی رئیس آن طایفه ضالّه از منصوره به ادرنه رفته، مبلغ پانصد لیره هم برسّم پیشکش برده، داده بود و درین باب، بابی‌ها تصنیف درست کرده که بند گردان او های های می باشد در جزء عریضه جات سابقه بتوسط علی افندی ارسال حضور مبارک نموده است. و پس از مراجعت از ادرنه حضرات بابی‌ها دور و برش جمع شده او را عبادت می کردند و خودش ذکر می کرده است که حمدالله بعد از شصت و هفتاد سال خدمت پیغمبر آخرالزمان رسیده بشرف اسلام حقیقی مشرف شدم. پیر شود سید حسین که مرا در آخر عمر از ظلال نجاتم داد. و باید این معنی را به شرق و غرب عالم نوشته خبر داد. چرا مردم باید غفلت داشته باشند. و در این بین چند نفر درویش از اهالی ایران رسیده داخل جمعیت آنها می شوند و دست بوسی نمی نمایند. می گوید مگر اینها از برادران دینی ما نیستند. می گویند خیر درویش سیاح هستند. می گوید بیاید دست مرا ببوسید که از این دست نانی بدست آن حضرت رسیده است. و در مجلس دیگر می گوید: حسنین<sup>29</sup> بدوش محمد ابن عبدالله شده ریش او را چون مهار بدست گرفتند [اما] آن حضرت پسری دارد بطوری مؤدّب است که الی الآن دست بزناوی آن حضرت نگذاشته است و جبرئیل امین یکی از ملازمان خانه آن حضرت است. و فضایل دیگر از آن طایفه ضالّه شمرده، می گوید انصاف بدهید سیدالشهدا را با هفتاد و دو تن در ارض کربلا شهید کردند و کار آن حضرت از صبح الی ظهر طول نکشید و زیاده از هزار و دویست سال گذشته چه ماتم‌ها بر پا می نمایند ولی در عصر ما نزدیک بیست و پنجسال است قریب صد هزار نفر از طایفه ناجیه هر یکی به انواع

27- اطمینان

28- از پشت خود.

29- منظور امام حسن و امام حسین نوه‌های پیامبر و امامان دوم و سوم شیعه اسلام.

عقاب<sup>30</sup> شهید گشته، اموال آنها را به غارت بردند. آیا فضیلت کدام یکی از اینها بالاتر است؟ و باید الی قیامة<sup>31</sup> نوحه و زاری بر این شهدا کرد. و برادر زن آن ناپاک، حاجی میرزا آقا شیرازی هر روزه آمده، گریه و زاری می کرد که خان<sup>32</sup> دخیلم حاجی ابوالقاسم بال همشیره مرا شکسته از نماز و روزه منع می نماید که این تکالیف برخواسته شده است و همشیره ام نزدیک است از غصه هلاک گردد. و کاغذ قرمزی پیش روی خودش گذاشته حاجی ابوالقاسم، الی صبح گریه و زاری می کند.

و در عرض شش ماه که در تدبیر گرفتن اینها بودم هر روزی یک حوادث دیگر آمده بیان می کردند و حضرات تجار که الآن ادعای تبعیت انگلیس می نمایند و علی رغم فدوی می خواهند از او حمایت کنند خودشان هر روزه آمده شکایت می کردند که دیگر غیرت نمانده و مسلمانی از میانه برطرف شده که این همه هنگامه ها در منصوره بر پا می گردد و میرزا حیدرعلی و میرزا حسین هم مخصوصاً به مصر آمده، بطریق وضوح می خواهند مردم را اغو نمایند. فدوی علی الظاهر که اینها رم نکنند و اتفاق خود را با حکومت محکم نمایم جواب می دادم که من رئیس روحانی نیستم هر کسی دایر به تجارت، امری داشته باشد، آمده بگوید. و هر روز این ملاعین<sup>33</sup> را به زبانی اسکات<sup>34</sup> کرده، می فرستادم. و علی افندی ترجمان کارپردازخانه را که به جهت کار دیگر به منصوره فرستاده بودم زن حاجی ابوالقاسم علی افندی را پشت در طلبد از دامن علی افندی می گیرد که از قول من به خان عرض نما در روز قیامت دستم بدامن او مرا از این ورطه هلاکت نجات بدهد که این مرد مرا از نماز و روزه منع می کند و من در این سن و سال نمی توانم کافر بوده باشم.<sup>35</sup> علی افندی در طهران است مقرر فرمایند جويا شده مراتب را عرض نمایند و پس از آنکه از سایه اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عالم پناه روحنا و روح العالمین و از صفای باطن ائمه اطهار علیهم السلام و از یمن حسن تربیت

30- در اینجا ظلم و ستم.

31- تا ابد.

32- معلوم می شود ایرانیان مقیم قاهره کنسول را (خان) می نامیده اند.

33- یعنی ها.

34- ساکت.

35 - معلوم نیست زن حاجی ابوالقاسم از کجا دریافته که علی افندی کارمند کنسولگری به منصوره رفته، و نیز اینکه علی افندی پشت در منزل حاجی ابوالقاسم چه می کرده که زن حاجی دست بدامن او شده است .

بندگان ولی‌النعمی همه این‌ها بطور مطلوب گرفتار شدند زنجیر در گردن در واپور خشکی، آن مرد شقی نادان عربی در حضور محمد افندی کاتب و علی افندی ترجمان و غیضر (؟) و ضبطیه‌گان و هذیاناتی که گفته بود و سوای از قوآص‌های کارپردازخانه قوآص‌هایی<sup>36</sup> که از جانب حکومت رسماً فرستاده بودند در اول مجلس آمده در حضور جمیع تجّار شکایت خودشان را بیان کردند. صورت هذیانات عربی الفبائی مومی‌الیه جوف عریضه است. سؤال و جوابی که اول مجلس از او گردید، حضرات تجّار پرسیدند: که شما چرا به ادرنه رفتید؟ گفت جویای حق بودم. گفتند چه دیدی؟ گفت شخصی را دیدم و خدمت ایشان مشرف شدم که در شرق و غرب عالم مثل او ذات مبارک پیدا نخواهد شد. چون میرزا حیدرعلی نایب وحی را جداگانه در اوطاق علیحده به کُندی گذاشته بودند این مرد شقی به قوآص‌ها پنج لیره وعده داده بود که او را پهلوی میرزا حیدر علی به کُنده بگذارند. [قوآص‌ها] گفته بودند ما از خان می‌ترسیم بما این‌گونه حکم کرده که جداگانه بگذارید. [و آنها] از این اطاق به اطاق دیگر به همدیگر اشعار مناسب حال به آواز بلند خوانده به همدیگر می‌گفتند که قربان محبتت کردم. و اگر این مرد شقی به چند نفر لات و لوت خرجی نمی‌داد و اعانه نمی‌کرد از کجا این مردمان گرسنه و برهنه در خطّه مصریه قوام گرفته با زور مردم را به دین باطله خودشان دعوت می‌کردند. آیا همه این‌ها دلیل بر بایی‌گری آن مرد ناپاک نخواهد شد. چرا باید خواهند که زحمات فدوی را به هدر داده باشند. از خدا و رسول خدا شرم نمایند. هزار مرتبه فدوی این مسئله را گفته‌ام که این مردمان ناپاک در راه دین و مذهب باطله جان‌نثاری می‌کنند چرا باید ماها از کشته شدن خودمان در راه دولت و دین و مذهب و آیین حقّه خودمان احتیاط نماییم. هر کس که از راه غرض مردم ناپاک را اغوا می‌دهد، خداوند عالم او را بجزای خود رساند. و اگر فدوی به قدر ذره خلاف عرض کردم لعنت خدا و رسول بر من باد. زیاده چه جسارت ورزد. امرکم الاشراف الاعلی مطاع است.

فی ۲۷ شهر جمادی الاولی ۱۲۸۵ / ۱۴ سپتامبر ۱۸۶۸

محل مهر [رقیق الراجی محمد حسن]

<sup>36</sup> ظاهراً به معنای نگاهبانان محافظان. با این املاء معنای روشنی برای این واژه یافت نشد.

--- صفحه ۵۰ ---

وما را امر به محبت و عفو و غفران فرمودند و حاجی ابوالقاسم شیرازی از اعظم تجار مصر همینکه آن حال را مشاهده کرد به غایت متأثر و منقلب گشت و آقا سیدحسین را به خانه خویش برده باکمال خلوص تحقیق از امر نموده، ایمان آورد. و مجلس عقد و نکاح فراهم کرده، کریمه خویش را به زوجیت وی داد و خانه و حجره و امور تجارت خود را بدست او سپرده به عزم زیارت محضر اُبهی<sup>۱</sup> به آدرنه شتافت.

--- صفحه ۵۱ ---

و چنانکه نگاشتیم چندی مجاور و طائف بوده باحالت اشتعال به محبت و ایمان عودت به وطن نمود و آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی و آقا میرزا حسین شیرازی که از ایران به عزم زیارت به آدرنه آمده چند ماهی در جوار فضل و عنایت اقامت کردند نیز حسب الأمر برای تبلیغ و نشر امر بدیع به قطر مصر رفته در منصوره اقامت گزیدند و به کتابت و نشر آیات مبارکه و تبلیغ قیام کردند و ذهاب و ایاب ایرانیان در منزلشان مکرر وصیت این امر مشتهر گشت و حاجی ابوالقاسم هردو را به خانه خود مقرر داده به نشر نفحات و آیات ترغیب و مساعدت نمود و برخی از منافقین ایرانی که جاسوس میرزا حسن خان قونسول بودند اطلاع یافته به خانه حاجی به عنوان کسب معرفت و تحقیق از امر بدیع ذهاب و ایاب کرده جزئیات امور را به قونسولخانه برده، دستور گرفتند و ایرانیان را که ذهاب و ایاب و فحص از امر اُبهی<sup>۱</sup> می کردند فرداً فرداً ملاقات و به اشاره و ایما تهدید و تخویف نموده، منصرف ساختند و آن دو را ترغیب به ملاقات قونسول و تبلیغ وی نمودند و روزی به اتفاق یکدیگر به قاهره رفته، وی را ملاقات کردند. و او تظاهر محبت و میهمان نوازی نمود چنانکه برخی از الواح اُبهی<sup>۱</sup> را بر وی بخواندند و چون از جمع احباب واقعات این امر اطلاع حاصل کرد شروع به اقدامات نمود و در شب بیست و یکم رمضان آقا میرزا حیدرعلی و آقا میرزا حسین و درویش حسن حکاک را به ضیافت خواند

وهنگام سحر جمعی را امر کرده هجوم برده، ایشان را گرفته زنجیر بردست و گردن و کند برپا نهاده، حبس نمودند.

--- صفحه ۵۲ ---

و جمعی از گماشتگان قونسولخانه را به منصوره فرستاد تا حاجی ابوالقاسم و هر که در حجره و کار تجارتش بود دستگیر و زنجیر کرده به قاهره آوردند و در خانه قونسول مقید و محبوس بداشتند و قونسول نزد حکومت سعایت و شکایت نمود که این طائفه معتقد به ربوبیت رئیس خود و تابع شرع جدیدی هستند و خیال مخالفت و مقاومت با سلطنت دارند چنانکه با ناصرالدین شاه کردند و ممکن است از عثمانیان و مصریان و غیرهم جمع کثیر با ایشان متفق باشند و حکومت مصر در بیم و اندیشه افتاده موافقت کرد بر قونسول جمعی دستگیر نمود و فقط به آقا سید حسین مذکور که تابع دولت انگلیس شد و ابراهیم کاشی که به نام ارمنی مشهور بود تعرض نکردند و از حاجی ابوالقاسم مذکور و تمامت آحاد دیگر اخذ مبالغ نقود نموده اغلب را مستخلص ساخت و هر یک را چون از محبس خارج می شدند حکم داد که بر چهره و محاسن آقا میرزا حیدرعلی آب دهن اندازند و فقط هفت نفر از ایشان یعنی آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی و میرزا حسین شیرازی و عبدالوهاب زنجانی و حاجی ابوالقاسم اصفهانی و هاشم نراقی و حسن کاشی و میرزا محمد طهرانی را پس از استنطاق تسلیم ضبطیه مصری نمود که هشت روز در محبس نگه داشتند آنگاه دستهای شان را از پشت بسته همه را به یک زنجیر ارتباط داده با پنجاه سوار مسلح به محلی که هفت ساعت سر سواره دور از شهر مصر بود برده، حبس کردند. و بعد از چند روز به شهر برگردانده به حبس ضبطیه نگه داشتند و باز بعد از پنج روز از محبس بیرون آورده به محل سابق برده حبس نمودند و بعد از پانزده روز بیرون آوردند و هر دوتن را به یک زنجیر بسته و دستهایشان را در کند چوبی محکم کرده پایشان را به یک حلقه آهنین مقید ساختند همگی را شبانه به إعانت اسماعیل پاشا خدیو مصر به خرطوم سودان که دو ماه بایستی ره نوردند با مشقت و تعب بسیار برای حبس تبعید کردند و حاجی ابوالقاسم شیرازی مذکور را بدین تقصیر که بی اجازه وی به آدرنه رفت چندان به حبس خانه خود نگه داشته

ظلم و ستم نمود که بالأخره جان تسلیم کرد و حدود صد هزار تومان اموال و نقود او را قونسول ضبط نمود و از آن سو به نوعی که نگاشتیم

--- صفحه ۵۳ ---

نگاشتیم چون بعضی از اصحاب آدرنه حسب دستور ابهئ متفرق گشتند نبیل زرنندی عازم قطر مصر گردید و چند روزی پس از تبعید اسرای مذکور به خرطوم وارد شد ایامی مانده با بعضی از موافقین و مخالفین ملاقات نمود و برخی به عناد با او برخاستند و میرزا حسن خان قونسول که به واسطه اعمال قسیه خود از این طائفه کمال بیم و ترس را داشته مفتش و جاسوس مخفی گماشت که او را از آحاد بایه آگاهی دهند از حال نبیل خبر یافت و تنی چند از غلامان و عوانان غلاظ قونسولخانه بفرستاد تا آن مظلوم را دستگیر کرده به خانه وی کشیدند و با کند و زنجیر محبوس نمودند و قونسول تجار ایرانی را مجتمع کرده به مکالمه و مناظره با نبیل واداشت تا اقرار و اعتراف بر عقیدت و ایمان جدید را از لسانش بشنوند و نبیل بدون بیم و احتیاط با جمع ایشان صحبت و مناظره داشت سئوالات و اعتراضاتشان را یک یک جواب گفته ولی آنان از حدود اخلاق حسنه و آداب معاشرت خارج شده کتاب مستطاب ایقان را مسخره گرفتند و از آن جمله میرزا سید جواد شیرازی به او اعتراض گفت اگر سید باب

--- صفحه ۵۴ ---

حق بود چرا من را که اهل وطنش هستم مجذوب و مؤمن بخود نکرد و نبیل این بیت را از دیوان حافظ شیرازی بر او خواند:

( حسن زبصره، بلال از حبش، صهیب از شام \*\*\*\*\* ز خاک مگه ابو جهل، این چه بوالعجبی است )

تا آنکه آقاسید حسین سابق الذکر عریضه به شریف پاشا داد که نبیل از اتباع عثمانی است لذا بعد از مناظرات مذکوره وی را باسکندریه تحت الحفظ فرستادند و در حبسخانه خدیوی در یکی از حجرات فوقانیه محبوس نمودند که در آن حجره فارس نامی طیب از علمای مسیحی مصری برای دیونی که در ذمه داشت، محبوس



بود. واز علت حبس وی جويا شد و او بصراحت و نوع کمال از این امر صحبت نمود لذا فارس ایمان آورده با یکدیگر مرافق و مؤانس گشتند و مدت حبس نبیل هشتاد و یک روز شد. چنانکه در لوحی خطاب بوی چنین مسطوراست " و آویناه فی السّجن واحداً وثمانین يوماً " آنگاه چنانکه می نگاریم از زندان مستخلص شدند.

## فتنه بغداد و قتل و أسر اُحباب

میرزا بزرگ خان قزوینی سابق الّذکر مجدداً قونسول ایران مقیم بغداد شد و ناصرالدین شاه عزم زیارت بقاع متبرّکه عراق نمود و از مجتهدین عراق خبر تجمّع و قدرت بایان بنوع اغراق به سمعش رسید و از دولت سلطان عبد العزیز اخراج آنان را از بغداد و سایر بلاد عراق خواست و تقاضایش در این بار مقبول گردید و میرزا حسین خان مشیر الدّوله سفیر کبیر ایران در اسلامبول به میرزا بزرگ خان دستور داد و او این بار بدون هیچ مانعی بقلع و قمع این طائفه پرداخت و باتّفاق شیخ عبدالحسین طهرانی معروف ایرانیان را جمع کرده حکم و فتویٰ برقتل این طائفه دادند و اوضاع حاضره بهانه برایشان فراهم ساخت چه که جمعیتی از هر سو باکمال نشاط و انبساط در بغداد و کاظمین گرد آمدند و منتظر حصول اجازه شدند که از محضر اُبهیٰ برسند و برای زیارت به آدرنه روند ولی الواحی که پی در پی می رسید شامل نهی از توجّه بد آنسو و امر به مراعات حکمت و متانت

### --- صفحه ۵۵ ---

و عدم معارضه با اعدا بود و در ضمن لوحی اشاره رفت که سگی در بغداد خود را به عتبه اُبهیٰ متکی کرده بر احبّاً حمله خواهد نمود و همینکه احبّاً لوح مذکور را مطالعه کردند حاجی حسن نام آشچی را که در زمره محبّین داخل بود بر زبان گذشت که ترسم من آن سگ باشم و بالجمله شیخ عبدالحسین و قونسول والی را که شیعی مذهب بود به موافقت خود واداشته و همّت بر تزویر و افساد گماشتند و حسین نام فرّاش باشی قونسولخانه را در مجمع احبّاً داخل کردند تا اظهار ایمان نمود و حاجی حسن مذکور را موافق و مرافق ساخته ذهاب و ایاب در مجالس این طائفه مکرّر کرد تا آنکه شهر محرّم ۱۲۸۵ رسید و مصادف با ایّام رضوان گشت و احبّاً حسب اقدامات مخصوصه آقا سیّد مهدی دهجی ادا مراسم عید را در باغ عمر پاشا اجتماع نمودند و جوانان به خدمت پرداخته دیگران به تلاوت الواح عیدیه و نشید سرور اشتعال جستند و دسته دسته از مردم مختلط از سنی و شیعه

برای فتنه و فساد و یا برای تماشا همی آمدند و صرف چای کرده، رفتند و به علت طغیان آب دجله و خرابی جسر با قفّه و قایق تا باغ مذکور می‌رسیدند و جمعیت به درجه شد که نه سماور بزرگ در مجلس کار رفت و اشرا را به تحریک شیخ وقونسول و دستگیری حاجی حسن منافق مذکور دست به کار زدند تا در روز عاشورا دو تن از احبابی مقیم کاظمین در صحن مقبره متبرکه احاطه کرده، زدند و اذیت و توهین بسیار وارد آوردند و خبر به جمعیت احباب در بغداد رسید و به مراعاة احتیاط متفرق شدند و هنوز چند روزی پیش نگذشت جمعی از اشرا که از اطراف به موجب دستور شیخ وقونسول در بغداد مجتمع گشتند در قرب دکان حاجی حسن آشچی مذکور، آقا محمد اسماعیل مسگر کاشی و شاطر حسین اردکانی را احاطه نموده ضرب و جرح بسیار آوردند و بیش از دویست تن در قهوه‌خانه سر جسر حاضر و منتظر شدند که هرگاه احباب دست به مدافعه و انتظام برآرند، ریخته بزنند و بکشند ولی جمعیت احباب در قسمت بیرونی خانه جمال اُبهی<sup>۱</sup> مجتمع

--- صفحه ۵۶ ---

شده مشورت کردند و مقرر شد که اطاعت از دستور مذکور در الواح کرده، مدافعه نمایند و در خانه مانده خارج نشوند تا اینکه روز بسر آمد و آقا محمد باقر و حاجی علی یزدی هنگام مغرب از شغلی که داشتند فراغت یافته از دجله گذشته روی به منزل خود می‌رفتند در حین عبور کباب فروشی یزدی بدیشان چنین گفت بهائیان در قهوه خانه لب جسر مجتمع اند و در باب قضیه ای که بر دوتن از ایشان وارد شده مشورت می‌نمایند پس هر دو با شتاب خویش را به قهوه خانه نزدیک کرده و با حاجی حسن آشچی مصادف شدند که با دوتن هم‌رهان با کتاره های آخته رسیدند و آشچی بیدرنگ لطمه بر بناگوش آقا محمد باقر نواخته به دروغ و صدای بلند گفت بدین محمدی دشنام می‌دهی و ضرب بسیار بر او وارد ساختند و او به جلدی گریخت تا خبر به احباب رساند و اعدا حاجی علی را احاطه کردند و عده کثیری اسلحه داشتند و برخی دیگر هیزم ها از دکه هیزم فروش که در آن نزدیکی بود، ربوده به قصد هلاک بر وی نواختند و او خود را به جنب دیواری گرفت و عبا را بردست پیچید و جمع کرده بر سر برای محافظت نهاد و اکثر چوب ها و قمه ها که بر وی فرود آوردند به دیوار نشست و مدتی طویل بدین طریق وی را همی زدند تا نایب قونسول ایران به آنجا رسید و پنج تن فراش فرستاد

که حاجی علی را گرفتند و خواستند از مابین جمعیت ببرند در آن حال یکی از اشرار قمه را بلند کرد بقوت بر فرقی نواخت ولی قمه به پوست سر اصابت کرد و خون بسیار ریخت و نایب قونسول گمان کرد که کارش ساخته شد و به فرآشها گفت ببرید در خانه خودش بیندازید و لذا او را نزد خانه برده، رفتند و احباب خبر یافتند و حاجی فرج جراح حاضر شده، زخم را دوخته مرهم نهاد و همینکه صبح شد احمد آقا نام مین باشی نزد احباب آمده، اظهار داشت که والی باشما مساعدت می نماید به دارالحکومه حاضر شوید و شکایت از ما وقع کنید و ملا زین العابدین (زین المقربین) و آقا میرزا محمد علی قائینی (نبیل قائنی)

--- صفحه ۵۷ ---

و آقا میرزا مهدی کاشی و آقا میرزا عبدالله اصفهانی و غیرهم جواب دادند که جمعیت اعدا و اشرار مهیا و مرافقند و قطعاً بر مظلومین هجوم برده، هلاک می نمایند و مین باشی از والی خواست تا عده صد نفر عسکر و ضبطیه باطل و شیپور آمدند و دو طرف کوچه صف زدند و چهارتن مضروب و مجروح مذکور را به میان گرفتند و چند تن از معتمدین احباب مانند حاجی محمد حسین طبیب قزوینی و آقا میرزا عبدالله و داش ابراهیم و داش محمد علی و داش صادق و غیرهم نیز همراه شدند و عسکر و ضبطات با شمشیرهای آخته و طبل و شیپور ایشان را بسر جسر رساندند و برای اینکه دجله طغیان محتاج به قایق بودند آنانرا در محل ضبطیه چند لمحه توقف دادند و در همان حال ایرانیان که در دکان حاجی حسن مجتمع بودند هجوم آورده، ضرب بسیار بر مظلومین وارد آوردند و احمد آقا فرستاد که ضاربین را مجازات کنند ولی آنان گریخته بدررفتند و با صدای طبل و شیپور وارد قایق شدند محمود نام عرب خود را داخل قایق نمود و احمد آقا هر قدر سعی کرد که او را خارج کند، نپذیرفته گفت: حق با این مظلومان می باشد. واقعه شان همان واقعه صحرای کربلا است و هر حکمی که در باره شان جاری می شود ولو قتل باشد منم به نهایت رضامندی قبول دارم و چون همه را به سرایه ایالتی رساندند هریک را در محلی علیحدّه قرار دادند و شروع به استنطاق و بازپرسی از یک یک نمودند و نماینده قونسولگری ایران حاضر بوده مطالب آن مظلومان را از فارسی به عربی ترجمه می کرد و آنچه خود می خواست گفت و بالأخره اظهار داشت که چون طرفین از اتباع دولت ایرانند باید در قونسولگری ایران

محاكمه شوند واعضاء مجلس ایالتی پذیرفتند ولذا ضبطیه مظلومان را از دارالایاله بیرون آوردند که به قونسولخانه ایران برند در آن حال حاجی محمد حسین طیب مذکور که از قوانین دولتی اطلاع داشت وبا همرهانش در خارج در در دار الحکومه منتظر بود

--- صفحه ۵۸ ---

ما وقع را از حاجی علی پرسید و او بیان کرد طیب حاجی علی را واداشت که به مجلس قضائی دار الحکومه برگشت اظهار نمود که مطابق قانون جزائی جدید واصل از اسلامبول حکم در باره قتل و جرح به حکومت محلّ راجع می باشد و رئیس مجلس چون مراجعه به قانون کرد وماده مذکوره را مطالعه نمود. گفت: بلی چنین است و امر داد که مظلومین را به قونسولخانه نبرند تا در مجلس حکومتی محاکمه بشوند و نیز حاجی علی به دستور حاجی محمد حسین به رئیس مجلس اظهار داشت که ما عربی نمی دانیم و قونسول خود معارض با ما است وهنگام ترجمه به دلخواه خود بیان می کند لذا مجلس اجازه دهد تا حاجی محمد حسین طیب که فارسی وترکی وعربی نیکو می داند در مجلس باشد واستماع مکالمات نماید واگر مترجم به خطا ترجمه نماید متعرض گردد و اعضاء مجلس اجازه دادند وحاجی طیب نیز در مجلس محاکمه حاضر شد وچند بار خطاء ترجمه مترجم را آشکار ساخت و او برآشفت طیب را مخاطب ساخته، گفت تو چه کارهای؟ طیب بدو گفت: تو چه کاره؟ او گفت من ترجمان دولتم. طیب گفت: من هم ترجمان ملتّم. وضاربین منکر عمل خود شدند وچنین گفتند که این چندتن در میخانه به شرب مُدام پرداخته عقل از سر و اختیار از کف دادند ودر مستی بنای بدگویی به دین اسلام نهادند ویکدیگررا زدند وبرای شهادت بر مدعی پسر عطار باشی را طلبیدند وجوان مذکور همینکه برای شهادت زور پا به مجلس گذاشت شال از کمرش باز شد وطپانچه ششلول پر از رصاص بر زمین افتاد و بدین طریق شهادت عملیه بر حقانیت مظلومان حاصل گشت ومجلس محاکمه آن جوان را به حبس عسکریّه فرستاد وحکم به حبس ظالمین داد ولی نایب قونسول اظهار داشت که این جمع ایرانیند وباید در قونسولخانه ایران محبوس باشند و والی قبول نمود لذا ظالمین را به عنوان حبس به قونسولخانه بردند ودر

شبهها آزاد می شدند و به خانه احباب رفته به ضرب و جفا می پرداختند و شبی به خانه استاد علی اکبر آشچی رفته او را با زنش زخم زدند و چند یومی نگذشت که شهادت آقا عبدالرسول قمی

--- صفحه ۵۹ ---

اتفاق افتاد و او سقّای بیت جمال اُبهی<sup>۱</sup> بود و اشرار هنگام سحر در کمینش نشستند و چون مشک را از آب دجله پر کرده به بالا آمده خواست به بیت رود راه بر او بستند و دو تن بر وی هجوم کرده با کارد و خنجر یازده زخم بر بدنش وارد آوردند و یک دستش را بُریدند چنانکه به پوست آویخته شد و او با همان حال مشک آب را تا بیرونی بیت رسانده کنار باغچه گذاشت و جنب مشک بیفتاد و جان تسلیم نمود و این واقعه به سمع والی رسید و دستور داد که جسد شهید را در خانه دفن نمایند و احباً قبول نکردند و جمیعاً مسلح شده با غیرت و هیجان تمام جسد را به کاظمین بردند و والی خبر یافته برای محافظه از فتنه و فساد ضباط و عسکریه فرستاد که از دورا دور به سمت کاظمین رفته مراقب شدند و احباً شهید مظلوم را در مقبره شان که واقع در خارج بلد بود دفن کردند و در آن حال عسکر دروازه کاظمین را احاطه کرده مانع از دخول و خروج عابرین شدند و احباب مراجعت به اماکن خود نمودند و عسکر نیز برگشتند و پس از این واقعه حاجی محمد حسین به حاجی علی دستور داده گفت نزد رئیس دیوان حکومتی رفته بگو آیا ما در این واقعه ظالم بودیم یا قونسول و اعوانش و ناچار جواب گوید که شما مظلوم واقع شدید آنگاه بگو پس اکنون از تبعیت حکومت ایران خارج شدیم و به تبعیت دولت عثمانی در آمدیم و حاجی علی نیز چنین نمود و مجلس دستور داد که عریضه به حکومت بدهند و تذکره تبعیت بخواهند و احباب مشورت کردند و قرار دادند که همگی محض استخلاص از شرور قونسول و شیخ عبدالحسین تبعیت دولت عثمانی را قبول نمایند و افراد عریضه دادند و والی صورت عرایض را نزد قونسول فرستاد و قونسول احاد احبّاء را که تابع دولت عثمانی نبودند شناخت و با والی متفق شد که به عنوان قتل و سرقت و فراری بودن آنها بهانه گرفته به ایران بفرستد

--- صفحه ۶۰ ---

ورسماً مکتوبی به عنوان مذکور به والی نوشت و مقرر گشت که فرّاش قونسولخانه با تنی چند از ضبطیه به درب خانه احبابی که عرایض دادند رفته آنان را دستگیر کنند ولی آنان از دسیسه و مرافعه قونسول خبر یافته وزمام اختیار از دست داده برآشفتند و مجتمع و متفق شده خواستند به انتقام برخیزند ولو همه کشته شوند در آن میان ملاّ زین العابدین (زین المقربین) نجف آبادی و حاجی محمد حسین طیب قزوینی چنین صلاح دیدند که تلگراف به محضر اُبهی<sup>۱</sup> کرده اجازت طلبند و چنین فرمودند و در جوابشان تلگرافی بدین مضمون رسید که توکل و تفویض بحق کرده انتقام را به خدا واگذارند و ارکان دولت عثمانی از ما وقع خبر یافتند و والی ناچار جمعی از ضباط بفرستاد و تنی چند از معاریف احبارا به سرایه برده محض حفظ و حمایت نگه داشتند و کثیری از احباب متفرّق و مختفی شدند و لذا دست معاندین و مهاجمین کوتاه گشت ولی در کربلا شیخ حسن زنوزی و نیز ملاّ محمد حسن قزوینی و عسکر صاحب را اسیر کرده با غل و زنجیر برای طهران حرکت دادند و چون بیغداد وارد کردند ملاّ محمد حسن قزوینی از شدّت زجر و عذاب ظالمین در گذشت و دو تن دیگر را با غلّ و زنجیر به کرمانشاه کشیدند و شیخ حسن در سنّ هشتاد سالگی در آنجا از شدّت مشقّت و عنا در گذشت و عسکر صاحب را به طهران رسانده به انبار انداختند و در آنجا با شیخ ابوتراب اشتهاردی به نوعی که در بخش سابق آوردیم بیک هفته در گذشتند و نیز میرزا بزرگ خان به صدد احبّای بغداد برآمده ترجمان قونسولگری ایران را بدار الحکومه فرستاد و حجّت اقامه کرده، اصرار نمود که احبّاء را تسلیم گرفته روانه به ایران و طهران نماید تا همه را از میان بردارند و اموالشان را ببرند و حاجی محمد حسین طیب مذکور بدار الحکومه و مجلس استنطاق احبّاء حاضر شد و به عنوان حمیت ایران دوستی و اسلام پرستی و ملت پروری با ترجمان مقابله کرده

--- صفحه ۶۱ ---

کرده احتجاج و مدافعه نمود براو غلبه یافته او را زبون ساخت و بدو گفت این جماعت خود را مُسلم می خوانند و احترام به حضرت محمد و قرآن می نمایند آیا ترا چه داعی شد که جمعی را از اسلام خارج کنی و بر خلاف نص قرآن " ولا تقولوا لمن الّقی الیکم السلام لست مؤمنا " قانون وضع کنی و اینکه این گروه تبرّی از عقیده و

مولای خود نمی‌کنند به مقتضای آیه قرآن "ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله" 37 می‌باشد و ترا حق سخنی نیست و اعضاء مجلس سخنان طیب را پذیرفته و احباب را تسلیم میرزا بزرگ خان قونسول ایران ندادند و او و شیخ عبدالحسین در این بار نیز خائب و خاسر شدند و لاجرم به شدت و التهاب غضب به انواع حیل و دسائس برای احباب همت گماشتند و مخابره و مراسله به رسو مستمر داشتند و سعی نمودند که لا اقل مرکزیت این طائفه از بغداد برکنده شود و از بیم و اندیشه خود رها و آسوده گردند و بالأخره حکومت عثمانی موافقت کرد که احبای اتباع ایران را با عائلاتشان مهاجرت به موصل دهند و قونسول و شیخ نیز بدین طریق راضی شدند و از طرف والی به احبای ابلاغ گردید و بعد از امهال چند روز که اشیاء و اثاثیه جمع مذکور به فروش رسید آنان را رجالاً و نساءً، صغیراً و کبیراً که تقریباً هفتاد تن بودند به اتفاق بیست و پنج سوار ضبطیه با طبل و شیپور در حالیکه انبوه اراذل ناس های وهوی و طعن و لعن می‌کردند از بغداد خارج و روانه موصل نمودند و نام و نشان بعضی از اسرا چنین است حاجی عبدالله پدرجان قزوینی و پسرش آقا لطف الله و نیز آقا میرزا عبدالله اصفهانی که در بغداد تجارت خورده فروشی داشت آقا محمد اصفهانی و برادران آقا محمد صادق و داداش ابراهیم و آقا محمد علی و آقا حبیب الله و عمویشان آقا محمد رضا عریض و دیگر آقا حیدر علی و آقا محمد رضا صفار کاشی و آقا محمد باقر نجار کاشی با دو پسرش که یکی آقا محمد حسین نام داشت،

--- صفحه ۶۲ ---

و استاد علی اکبر نجار و محمد تقی و غیر از جمله اسری حرم کاشیه با آقا میرزا مهدی و نیز طیب مذکور با عائله اش بودند و زین المقربین با آقا محمد حسن بن رسول شهید از عقب اسری از راه بادیه پیاده رفتند و در طی طریق از جهت فقدان آب مشرف به هلاک شدند تا خود را به موصل رساندند و در یوم ورود اسری شهرت یافت که همگی را به قتل می‌رسانند و آنان اقامت گرفته به مشاغل متنوعه اشتغال جستند و زین المقربین و غیره از وجوه اسری به دیگران توجه و رسیدگی کردند و در مدتی قلیل همگی نزد اهالی معزز و محترم شدند تا آنگاه ۱۲۸۶ که مدّت مدحت پاشا والی بغداد شده از موصل عبور کرد و حکم عدل در حق اسری نموده همه

37- قرآن کریم - تفسیر سورة الأنعام - الآية ۱۰۸

را آزاد ساخت و در فتنه مذکوره اجتماع بابیان در عراق متفرق شد. آقا سید مهدی دهجی به سمت خراسان گریخت و ملا جعفر نراقی<sup>38</sup> را اسیر کرده، به طهران رساندند و دگانی بنام این امر در کربلا مفتوح ماند که آقارحیم و پسرش مباشرت و اشتغال داشتند.

#### Related to 1291/1874 episode in Baghdad

قربانت شوم کیفیت بابیها که جمعیت زیادی از یهودی و ارمنی عرب و عجم در بغداد شده و هر شب و هر روز مجلس و جمعیتی داشتند بعضی از آنها که همراه میرزا حسینعلی رفته بوده‌اند گویا به پاره [ای] خیالات آمده‌اند فدوی متحیر بود که این مسئله را در پیش پاشا بچه قسم عنوان نمایید که معتر به پاره | عذرها نشده و رجوع به اسلامبول نکرده، بی اینکه مسئله بزرگ شده و زحمتی به اولیای دولت علیه وارد آید حل مشکل شود و مقصود حاصل گردد. با مفتی وقاضی و بعضی افندیهای دیگر مسئله را بمیان آورده، هریک جدا جدا کیفیت را بیاشا بیان کردند، خود فدوی هم بطور حکایت و قسمهای دیگر دربین صحبت دوستانه مکرر این کیفیت را با پاشا مکالمه نموده از هر طرف موشک دوانی نموده، تا پاشا از اطراف کار مطلع شده، منتظر بهانه شد. تا اینکه چند روز پیش یکی

38 - قانته، اصفهانیه خادمه قره‌العین را که با وی از مازندران به طهران آمد میرزا یحیی تصرف نموده حمل حاصل شد و در اثر فتنه سال ۱۲۶۸ قانته به اصفهان گریخت و میرزا یحیی وی را به آقا محمد بخش از بابیان سپرد و پسری متولد شد نورالله نام کردند و قانته سنینی چند قرینه آقا محمد مذکور بود تا بعد از مهاجرت موکب ابهی از عراق به اسلامبول قانته با آقا نورالله به بغداد آمده در بیت ابهی اقامت کرد و مکتوبی به ادرنه نزد میرزا یحیی فرستاد و او دستور داد که به خانه ملا جعفر نراقی در کاظمین مانده به اختیار او باشد و در ایامی که نزد ملا جعفر بودند آقا نورالله که تقریباً شانزده سال داشت در خادمه تصرف کرد و پسری تولد یافت (حاجی مصباح الحکما) و اهالی کاظمین اندک اندک از نسب آقا نورالله و احوال و اوضاع شان مطلع شدند شیخ عبدالحسین طهرانی خبر یافت و میرزا بزرگ خان قونسول ایران را آگاه و او به تعرض پرداخت نخست مالک خانه مسکونه ملا جعفر را واداشت که خانه را از ایشان تخلیه نموده آنگاه فراشان قونسولگری آخوند را سوار بر آغ به حالی که جمعیت تماشاگران او را احاطه کرده سب و لعن گفته سنگ و خاک همی ریختند به بغداد کشیده به قونسولخانه برد و قانته و آقا نورالله را نیز بردند و پس از ایامی چند همگی را تبعید به ایران و ارسال به طهران کرد که اسامی ایشان چنین است آخوند ملا جعفر، قانته، میرزا نورالله، میرزا حسین بن آخوند، دختر موسوی زوجه ملا مهدی بن آخوند، و خادمه مذکوره و علینقی بیگ یاور با دهباشی مهدی و ده سرباز ایشان را به طهران رساندند و در کاروانسرای پای قاپوق مسکن دادند تا دستور از میرزا سعید خان به مستوفی الممالک رسید و آخوند و پسرش میرزا حسین و میرزا نورالله را به انبار بردند و میرزا زین العابدین امام جمعه و میرزا محمد باقر صدر العلماء بن سید مرتضی صدرالعلماء توصیه از علمای عراق و غیرهم در باب نجات آخوند گرفتند ولی به نوعی که در بخش سوم آوردیم قانته در سوم ربیع الثانی سال ۱۲۸۶ و آخوند در انبار در هشتم ماه مذکور درگذشت و در قبرستان سرقبر آقا دفن شدند و سید مرتضی به مستوفی الممالک نوشت و میرزا حسین و میرزا نورالله را مستخلص کرد.



از بابیه‌های عرب رده گفته، مایه | اجرای مقصود گردید. روز بود جمعی از عرب و یهود و ارمنی را که به بابی گری شهرت داشتند گرفته محبوس کردند بازهم مشغول بودند. محمد مصطفی نام را که مرشد و رئیس بابیه‌های اینجا بود با اقباح و جهی گرفته، چند زخم زده، بسرایه بردند. جرات و شورش اهالی از فضل الهی در این کار بدرجه | رسیده بود که اعتنائی بحکومت نداشتند هرکس را گمان میبردند بابی است و لعنت نمیکنند فی الفور گرفته بزدن کوتک [کُتک] و مشت و پوست هندوانه و غیره بسرایه میبردند بنوعی که ضبطیه و نظام از عهده اسکات اهالی برنمیامدند. شورش عظیمی در بغداد شد که خود پاشا هم بجهت رفع پاره | توهمات بیرون آمده، گردشی در بازار کرده، باز بسرایه برگشت. آلالی بیگی با عسکر دم سرایه نشسته، منتظر بود که از بابیه اجماعی نکنند. در این بین پاشا را هم عجاله ترسانیدند که جمعیت آنها زیاد است دست باین کار نباید زد پنج شش نفر از معتبرین را نگاه داشته باقی را مرخص کرده است و اظهار خوف بعزیز افندی که اینها جمعیت شان زیاد است میترسم شورش برپا شود. این است درایت و کفایت پاشا در این قبیل امور تا بعد هم آنچه بشود عرض خواهد شد. نمیدانم فدوی هم در این خصوص بهمین قدر که پاشا را اگر بتدابیر میسر شود در جزو بهیجان آورده، بجان آنها انداخته، مقصود را حاصل نمایم، قناعت باید بکنم؟ یا دستور العمل دیگری هم لازم دارم؟ بهرنحو حکم و مقرر فرمایند، از آن قرار عمل خواهد شد. پیشتر در بغداد بابی و غیر بابی با هم سروکار و عداوت و محبتی بهیچوجه نداشتند، حالا هر دو طرف بملاحظه | این اوضاع عداوت بهم رسانده، از عدم کفایت ایالت نیز مطمئن و جری شده‌اند و باهم در خفیه و آشکار در فکر اجرای عناد هستند. اگر تدبیری نشود بهم افتاده مفسده | عظمی برپا خواهند کرد. اسباب فتنه از هرجهه مهیا شده است، تا بحال عثمانیها چنین خیال میکردند که دولت ایران آنقدر حقی در کشتن و بیرون کردن بابیهها ندارد. حالا فهمیدند که حالت شرارت و درجه | بی دینی حضرات بچه [به چه] پایه است. و طرح عنادی میان عثمانیها و بابیهها شد، تا درخت دوستی کی برُوید؟ با اهالی بغداد هم دشمنی شان ظاهر گردید که بجهت بعد از این مایه مخاطره عظیم خواهد

بود. پاشا اشخاصی را از بایبها گرفته بودند، مشافههٔ بآنها گفتند، که اگر بعد از این خلاف قاعده بکنید، همه شماها را از عرب و ایرانی گرفته، یکسر بحضور اعلیحضرت شاهنشاه ایران خواهم فرستاد. همه بایبها را مرخص کردند. چهار نفر از رؤسای آنها در مجلس نشسته، بیرون نمیروند و ادعای آبرو دارند. با حکومت و اهالی، درایت پاشا این جزئی کار را کفایت نتوانست بکند و باین درجه رسانیده، که عرض شد.

مهر محمدعلی

معروضه ۳ رجب المرجب سنه ۱۲۹۱

## فتنه در اسلامبول

مشکین قلم و سیاح و نیز آقا جمشید در خدمتشان حسب اجازهٔ جمال ابهی<sup>۱</sup> از ادرنه به اسلامبول رفته اقامت گزیدند و به دفع اقدامات و مفتریات سید محمد و همرازانش پرداختند و مأمور بودند که پاس حکمت و احتیاط را نگه دارند ولی مشکین قلم از جهت حسن خط و صنایع بدیعه خطاطی و سیاح از جهت قوت و فصاحت تقریر و بیان متدرجاً نزد برخی از اعظام و وکلاً شهیر دولت عثمانی عزت و احترام یافتند و سفیر ایران اصرار کرد که با او باشند و لاجرم در سفارت مذکوره نیز همه روزه ذهاب و ایاب نمودند و در مکالمه پاس حکمت را از دست دادند چنانکه مشکین قلم سخنی چند به لهجهٔ شدید گفت و سفیر اظهار داشت که مراعات این صندلی بنمائید

--- صفحه ۶۳ ---

چه که مقرر نمایندهٔ ناصرالدین شاه است و مشکین قلم ناصرالدین شاه را مانند یزید و معاویه خوانده چنین خطاب نمود که همین شاه و شما هستید که درین سنوات به ارتکاب چنین ظلمها مبادرت کردید و سفیر مکرر شد و معاندین مفسدین را فرصت و بهانه بدست آمده به حيله و افساد کوشیدند از آن جمله مکاتیبی مهیج و موحش به نام این جماعت در خانه‌های بعضی از بزرگان و وکلاء انداختند مفاد آنکه ما جمعیت داریم و بیم از احدی نمی‌کنیم و سفیر نیز برخی از دولتیان عثمانی را پشت پرده حاضر کرده، مشکین قلم و سیاح را به آن واداشت که سخنانی قریب به مضامین مذکوره گفتند و آنان به گوش خود شنیدند و و سفیر به آنان چنین گفت ملاحظه

کنید این درویش است و سخنانی چنین سخت می گوید و سائرین بطریق اولی سخت ترند و نیز آقا جان بیک و همدستان سید محمد را تشویق و ترغیب به تفتین و فساد همی کرد و وعده داد که حمایت از ایشان نماید و بدین جهت حکومت عثمانی بصدد دستگیری چند تن مذکور برآمد و شبی مشیر ضبطیه مأمور فرستاده هر سه را حاضر ساخت و

اشخاصی که معروف و موسوم بیابی گری بودند و مقرب الخاقان میرزا بزرگ خان آنها را از بغداد آورده بود و حسب الامر آنها را بدارالخلافة خواسته اند.

این اوقات آن اشخاص را موافق تفصیل ذیل بتوسط مقرب الخاقان عسکرخان سرتیپ روانه دارالخلافة نمود و کرایه مال بجهة عرض راه داده شده است.

- ۱- ملا محمد جعفر کاشانی ۲- ملا حسین ولد ملا محمد جعفر ۳- میرزا نورالله پسر صبح ازل
- ۴- عسکر نام مشهور بصاحب ۵- علی اصغر مراغه ۶- رضا نام شهر بابکی

لهذا مقرب الخاقان مشارالیه اشخاص مفصله را مصحوب عالیجاهان نقی بیک نایب و حبیب الله بیک و کیل فوج ملایری با ده نفر سرباز تحت الحفظ روانه نمود. که انشاء الله کلاً را بدون حادثه از منازل عرض راه عبور داده، بدارالخلافة میرساند و کمال تاکید و سفارش به آنها شده است. که نهایت مراقبت و محافظت را از آنها بعمل بیاورند که غصب [غصب] و تعرض حاصل نشود. و شیخ حسن نام زنوزی که یکی از اشخاص و خیلی معمر بود در اینجا ناخوش شده و بهمان ناخوشی در سربازخانه مُرد. استشهادی که در این باب تمام شده است و بمهر علما و اعیان کرمانشاهان رسیده است، انفاد داشت که بملاحظه آن جناب جلالة مآب برسد. انشاء الله این اشخاص را با مراقبت کلی از منازل عرض راه عبور خواهند داد و بدارالخلافة الباهره خواهند رساند.

فی ۲۵ شهر ذی الحجه الحرام... [ناخوانا است]

هو

صُورَ اسامی گروه مکروه بایمان بقرار ذیل است:

- 1- حاجی ابوالقاسم شیرازی برادرش حاجی میرزا محمدعلی
- 2- دامادش سید حسین کاشانی برادرش سید حسن
- 3- میرزا حیدرعلی اصفهانی
- 4- میرزا غلامحسین
- 5- حاجی عبدالوهاب زنجانی
- 6- حاجی ابوطالب اصفهانی
- 7- میرزا حبیب الله اصفهانی
- 8- حاجی ابوالقاسم کاشانی
- 9- حاجی علی ولد حاجی عباس حکیم
- 10- حاجی ابوالقاسم اصفهانی
- 11- هاشم خورده فروش کاشی
- 12- حاجی باقر کاشی
- 13- علی زنجانی
- 14- حاجی ابراهیم میلانی و برادرش

--- صفحه ۶۴ ---

واستنتاج و تحقیقات نمود و یک نفر از ایشان را با بعضی از ضبطیه بفرستاد و جمیع اوراق و مکاتیب شان را آوردند و هرچه گشتند عذر و بهانه نیافتند و معذک هر سه را حبس کردند و مطلع شدند که چندتن دیگر از

اصحاب ادرنه به اسلامبول می آیند و مترصد شدند که آنان را نیز گرفتار کنند چه که در آن ایام آقا عبدالغفار از ادرنه برای فروش بعضی اشیاء به عزم اسلامبول روانه شد و چون مصاریف هم‌رهان جمال أبهی<sup>۱</sup> بسیار و احتیاج به نقود حاصل بود امر فرمودند که اسب‌های سابق‌الذکر را به اسلامبول برده بفروشند و آقا محمد باقر قهوه چی و آقا درویش صدقعلی و استاد محمدعلی باتفاق آقا عبدالغفار اسب‌ها را باخود بردند که در آن مدینه بفروش رسانند و مترصدین مذکور لدی‌الورود آنان را گرفتار کرده به باب ضبطیه کشیدند و اسب‌ها را ضبط نمودند و برای دست آوردن مکاتیب و اوراق تجسس کردند و فقط نسخ مناجاتی که نزد آقا محمد باقر بود یافتند مشیر ضبطیه از او پرسید که این اوراق چیست و او

--- صفحه ۶۵ ---

مناجات را بدست گرفته بالحن و آهنگ بدیع خواند چنانکه بعضی از حاضرین متأثر و مشیر نیز مسرور گشت ولی آنان را نزد رفقایشان محبوس نمودند و معاندین مفسدین که حفر بئر برای محبین کردند به نوع سختتر به چاه افتادند و آقا جان بیک کج کلاه مذکور که رتبه قائم مقامی در توپخانه عثمانی داشت و اساس فتنه بدست او برپا گشت گرفتار شده نشانهایش را گرفته وی را حبس نمودند و چون به سفیر پیغام کرد حمایت طلبید اعتنا ننمود و جواب گفت که اینکار از من ساخته نیست و اصرار نتیجه نمی‌دهد و اولیاء دولت عثمانیه همان روز که به اقدامات مذکور مبادرت جستند در ادرنه نیز چنانکه می‌نگاریم شروع به تعرض به جمال أبهی<sup>۱</sup> نمودند . فتنه ادرنه و مقدمات حرکت جمال أبهی<sup>۱</sup> خورشید پاشا والی ادرنه چنانکه قبلاً نوشتیم از حقیقت این امر مطلع بود و به محضر أبهی<sup>۱</sup> حسن عقیدت و ارادت داشت و در ایام اعیاد تشرّف حضور حاصل می نمود و در شهر رمضان حسب خواهش وی مکرراً به خانه‌اش به ضیافت رفتند و از مصاحبت غصن اعظم اظهار مسرت و افتخار می کرد و پیوسته از اعمال ارکان دولت عثمانی نکوهش نموده می‌گفت افسوس است که بدون تحقیق و رسیدگی مرتکب چنین اعمال ناصواب می‌شوند و هر بار که مکاتیب کاذبه راجع به قوت

--- صفحه ۶۶ ---

و اجتماع و سوء قصد این طائفه می‌رسید، جواب می‌نگاشت که تمامت این نسبتها افترا و اشتباه است تا اینکه دانست که نیت و امر دولت به تبعید جمال اُبهی<sup>۱</sup> از ادرنه می‌باشد و ناچار باید بدست او جاری گردد و خجالت بر او مستولی شده چاره جز این ندید که از ادرنه بیرون رود و معاون خود را وکیل و مختار ساخت و معاون حسب حکم واصل از اسلامبول جمعیت ایرانیان ادرنه را چند بار تفحص نموده به شمار آورد و در هر بار که آنان را به سرایه حکومتی طلبیده اسامی نوشتند احباب احساس کردند که منظوری راجع به این طائفه هست و گمان داشتند دیگر بار عودت نمی‌کنند بلکه متفرقاً نفی و تبعید و یا مخفیاً هلاک می‌شوند ولی از بیانات اُبهی<sup>۱</sup> ممکن بود پی بما سیقع ببرند چه قریب این مضمون مکرراً فرمودند که خوبست احباب مسافرت کنند چرا همگی مسجون شوند و کسی برجای نماند که تبلیغ امرالله نماید و چون ابلاغ امر دولت شد جواب چنین فرمودند که بعضی از احاد جمعیت و نیز اسبان ما در اسلامبول می‌باشد باید آنان مستخلص شوند و اسبان بفروش برسند تا دیون خود را در بازار بدهیم و مسافرت کنیم و از آنگاه غوغای عسکریه همه روزه برپا بود و قونسولهای دول که به حضور اُبهی<sup>۱</sup> مرآوده داشتند حاضر شده همی اصرار و تأکید می‌کردند که از آنان استمداد فرمایند تا مداخله کرده حکومت را بازدارند و جمال اُبهی<sup>۱</sup> قبول نفرموده، جواب دادند که امر ما با خداست و مأمورین حکومت از مشاهده قونسولها سخت پریشان بودند تا آنکه یک روز تفتیشیه ضبطیه بیت اُبهی<sup>۱</sup> را گرفته از خروج و دخول ممانعت کردند و احباب را از بازار و دگان و غیره برده در سرایه مجتمع نمودند و جمال اُبهی<sup>۱</sup> به اُجبای وارد و مجاور در ایام اخیر ادرنه دستور داده، چنین فرمودند که شما خود را داخل در جمعیت ما نکنید چه که معلوم نیست

--- صفحه ۶۷ ---

معلوم نیست باما چه خواهند کرد و از جمله آنان حاجی علی عسکر تبریزی و برادرش مشهدی فتّاح و حاجی جعفر و کربلائى تقی بودند و در چنان حال حاجی محمد اسماعیل (ذبیح کاشی) با حاجی میرزا علی اکبر نراقی سابق الّدکر و سیدی شیرازی از ایران به قصد زیارت محضر اُبهی<sup>۱</sup> وارد ادرنه شدند و به موجب اشاره مبارکه تشرّف حضور نیافته به بندر گالیبولی شتافتند. و در آنجا به انتظار ماندند پس اعضاء حکومت ادرنه از فرد فرد

احباب تحقیق کرده اعتراف به عقیدت و ایمان شنیدند و همه را شب نگه داشتند و صبح روز بعد رها کرده حکم دادند که مستعد و مهیای خروج شوند و چون بدین طریق حکم حرکت جمال أبهی<sup>۱</sup> و اصحاب صدور یافت چند روزی به طول انجامید تا اشیاء و ضروریات سفر فراهم گشت و اثاثیه و غیرها را ناچار حراج کرده به قیمت نازل بفروختند چنانکه حاجی علی عسکر تبریزی که تجارت تنباکو داشت به نرخ ارزانی فروخت و از خریدارها سند گرفت که بعد از چند ماه نقود را پردازند ولی بعد از سفر تحصیل نقود ممکن نشد و از میان رفت و عده از احباب مانند آقا محمد علی جلودار و آقا محمد علی اصفهانی که در ادرنه ازدواج کردند چون در این هنگام زوجات و متعلقین شان که از این طائفه نبودند راضی به مرافقت نشدند و از جلاً وطن تنفر و استکراه اظهار داشتند ناچار شده زنها را طلاق دادند و بدین گونه برای عجلت و شتاب اولیاء دولت اصحاب ادرنه فداکاری کرده عاشقانه به التزام موکب أبهی<sup>۱</sup> حاضر شدند .

## انتحار حاجی جعفر تبریزی

حاجی جعفر و کربلائی تقی مذکور برادران حاجی حسن تبریزی از اصحاب منجذب بغداد که در بخش سابق شرح احوال نمودیم در ادرنه به خانی منزل گرفته و قدی بلند و رشیق و قلبی شجیع و رشید و ایمانی قوی و متین و حالی پرشور و جذبه داشتند چون در جمعیت احباب داخل و معروف نگشتند

--- صفحه ۶۸ ---

ایشان را ضبطیه به سرایه نبرده، متعرض نشدند و شهرت یافت که در موکب جمال أبهی<sup>۱</sup> نمی روند و بانهایت تأثر از مفارقت در بیرونی بیت مبارک ذهاب و ایاب می کردند تا در شبی پیمانه تحمل حاجی لبریز گشت و در حالی که اصحاب و مأمورین حکومتی و ضابطان در بیرونی غصن اعظم مجتمع بودند نزد پنجره حجره که

مُشرف به خارج بود رفته سر به کوجه بیرون کرده حلقوم خود را ببرید و صوت تنفس عینف حنجره‌اش به سمع آقا محمدعلی تنباکو فروش اصفهانی رسید و بشتافت و حاجی را با حلقوم بریده غرقه به خون یافت، بیرون دویده، فریاد برکشید و غصن اعظم با جمعیت به سوی او رفتند و با ضابطان عسکر بطلب جراح و صددی معالجه برآمدند و حاجی با لکنت زبان و به اشاره اصرار داشت که قبول معالجه ننماید و قاضی و محمد افندی نام جراح حاضر شدند و او حلقوم بریده را بدست نمی‌داد پس جمال ابهی<sup>۱</sup> به بالینش آمده سرش را بدامن گرفته باو وعده فرمودند که هرکجا برویم تو را خواهیم طلبید و آیه<sup>۲</sup> "ولن یخلف الله وعده" خواندند لذا حاجی به نهایت قوت قلب و وقار و صبر و تمکین کرد تا حلقومش را بخیه زدند و در آن حال برادر مذکورش با حالت تأثر و انجذاب به او خطاب کرده چنین گفت: ای برادر تو رفتی اینک منم از عقب می‌رسم و او نیز عزم انتحار داشت و به وعده الهی امید و سکون حاصل کرد و ارکان حکومت در آن حال که جمعیتی به بالین حاجی مجتمع بودند و جراح حلقوم مقطوعش را بخیه زده، متصل کرد از او سؤالات و تحقیقات نموده پرسیدند کی با شما چنین کرد؟ جواب داد: خودم. پرسیدند: چرا؟ جواب داد: چون دانستم که از مرافقت شیخ افندی محروم و زندگانی در فراق را نمی‌خواهم. پرسیدند: باچه بریدی؟ گفت: با تیغ سلمانی که تازه خریدم. و تجسس کرده تیغ را یافتند و سؤال و جواب به طریق مذکوررا مکرر کرده و همه را نوشتند

### --- صفحه ۶۹ ---

نوشتند و جراح حلقوم حاجی را نیک بست و خون‌ها را شست شو کرده، چنین گفت: چون به تمامه بریده نشده، امید شفا هست. و او را در همان حجره خواباندند و به معالجه و مداوا پرداختند و ساکنین ادرنه و دولتیان از حالت عشق و فداکاری احباب غریق حیرت گشتند و بعد از این واقعه طولی نکشید تلگراف از اسلامبول رسید که قیمت اسبان را داده احباب محبوس مذکور را خلاص کنند تا در گالیولی ملحق به موکب ابهی<sup>۱</sup> شوند و بنا بر مهاجرت شد. [شوند]

## حرکت موکب ابهی<sup>۱</sup> از ادرنه



چون موعد شروع به حرکت رسید نخست چند عرابه آورده اثاثیه و اشیاء را حمل کرده با چند تن از احباب برای بندر گالیبولی فرستادند<sup>39</sup> و میرزا یحیی و عائله اش را با سید محمد متفقاً روانه نمودند و پس از

**39- با وجود آنکه با ذلّ عظیم** \*\*\*\*\* **گشت وارد در ادرنه آن کریم**  
چون دوسالی ماند در آن سرزمین \*\*\*\*\* **در برش بودند سرها بر زمین**  
جمله اهل بلد از خاص و عام \*\*\*\*\* **تابع امرش به مانند غلام**  
شد ادرنه بهتر از دارالسلام \*\*\*\*\* **جمله یاران به غایت شاد کام**  
از جلال آن جمال بی نیاز \*\*\*\*\* **راه بغداد و عجم هم گشت باز**  
باز سدّ اعظم هجران شکست \*\*\*\*\* **هر که مایل شد سوی شه رخت بست**  
بر ادرنه آمدند از هر طرف \*\*\*\*\* **بر طواف کوی آن قُطب شرف**  
حاسدان چون با خبر گشتند از این \*\*\*\*\* **باز از نو قلبشان شد پر زکین**  
آن سفیر اعظم ملک عجم \*\*\*\*\* **که همیشه بود در فکر ستم**  
باهزاران جد و جهد و اهتمام \*\*\*\*\* **کرد بر اطفاء امر الله قیام**  
شد بر ارکان دولت کسی بیک \*\*\*\*\* **حرمت امر خدا را کرده شک**  
کرد دولت را بتزویر زبان \*\*\*\*\* **با جمال الله اُبهی ' بدگمان**  
بعد از آن کردند آغاز جفا \*\*\*\*\* **نی بظاهر بلکه در سرّ و خفا**  
هر طرف بر ظلم دست افراشتند \*\*\*\*\* **تا عیان شد آنچه در دل داشتند**  
چون که عرش ذات غیب لایزال \*\*\*\*\* **مستقرّ شد در ادرنه سیر سال**  
هشتم دوّم ربیع پر بلا \*\*\*\*\* **از سنین نوح رقب ها**  
نُه فلک بر خویش لرزیدن گرفت \*\*\*\*\* **ابر ظلمت نار باریدن گرفت**  
آنچه را فرموده بود آن شاه انس \*\*\*\*\* **قبل چندین سال در ملاحّ قدس**  
هم خبرهائی کز آن عالم فروز \*\*\*\*\* **در ادرنه بود دائم در بروز**  
کاین ادرنه زود برهم می خورد \*\*\*\*\* **مهرومه بر حال او غم می خورد**  
از جمال الله بیرون میشود \*\*\*\*\* **دوستانش جمله دلخون میشود**  
سوی برّ و سوی بحرش میکشند \*\*\*\*\* **هر دم از شهری بشهری میکشند**  
چونکه آنروز ستم پرور رسید \*\*\*\*\* **این خبرها پرده از رخ برکشید**  
دور بیت الله را با ازدحام \*\*\*\*\* **ناگهان بگرفت جمعی از نظام**  
قلب آل الله را خستند نخست \*\*\*\*\* **راهر را برویشان بستند نخست**  
تا زبیت الله از آن قوم جهول \*\*\*\*\* **بسته شد راه خروج و همدخول**

درهمان روز از جفای اهل کید \*\*\*\*\* جمله اصحاب هم گشتند قید  
در سرایه جمله مسجون آمدند \*\*\*\*\* از غم محبوب دلخون آمدند  
جملگی از حالت شه بی خبر \*\*\*\*\* که چها آناه را آمد بسر  
جمله در فکر هلاک جان خویش \*\*\*\*\* از فراق طلعت جانان خویش  
ظالمان دیدند کز هجران شاه \*\*\*\*\* میشوند آن بیکسان یکسر تباه  
لاجرم آخر براین آمد قرار \*\*\*\*\* کز برای رفع خوف وانتظار  
گاه گاهی با نظام جندشان \*\*\*\*\* بر در درگاه شاه آرندشان  
تا شوند از حالت شه باخبر \*\*\*\*\* تانیندازند خود را در خطر  
پنج روزی بادو صد زاری قرین \*\*\*\*\* سر بردند آن اسیران حزین  
روز ششم فاش گردید این خبر \*\*\*\*\* شاه تنها میرود سوی سفر  
منفرد این ظالمان پر گزند \*\*\*\*\* کس نمیداند کجایش میبرند  
هم گذاران زان شر واهل حریم \*\*\*\*\* هم دل پر خون اصحابش دونیم  
در سرای خارج شه هم بسی \*\*\*\*\* داشت بادل ناله و تاپ و تپی  
جام یکتن زانمیان لبریز بود \*\*\*\*\* همچو شمس از خطّه تبریز بود  
تاجری معروف و شخصی معتبر \*\*\*\*\* لیک آتش در زده بر خشک و تر  
سه برادر هر سه تن از عشق فرد \*\*\*\*\* اولی حاجی حسن آن شیر مرد  
که بسی مردانه نور عشق باخت \*\*\*\*\* اندر آخر جان فدای دوست ساخت  
دومی حاجی تقی باوفا \*\*\*\*\* کاواست از اصحاب یکرنگ بها  
سومی ز آنها فزونتر آدرش \*\*\*\*\* آنکه باشد نام حاجی جعفرش  
تیغ تیزی از بغل بیرون کشید \*\*\*\*\* بر گلو بنهاد و ببرید آن رشید  
لیک باقی بود از او جان و نفس \*\*\*\*\* که یکی اصحاب بگرفتش ز پس  
تیغ را بگرفت از دستش و لیک \*\*\*\*\* بود جوشان و خروشان همچو دیک  
بر سرش جمع آمدند اختیار و یار \*\*\*\*\* جملگی بر حالتناو اشکبار  
لیک او رو کرده سوی عرش یار \*\*\*\*\* نعره زن کاین است خلاق دیار  
گفتی اندر پای این شاه فرید \*\*\*\*\* باز هم ای سر تورا خواهم برید  
خلق حیرت داشتند از حال او \*\*\*\*\* مات بودند از همه احوال او  
چون چنین دیدند ارباب ستم \*\*\*\*\* بهر او خوردند صد گونه قسم  
صبر کن چندی مداوایت کنند \*\*\*\*\* بر گلویت بخیه و مرهم زنند  
بعد از آن هر جا که باشد شاه تو \*\*\*\*\* می بریمت سوی او بی گفتگو

چون که بوی وصل زین گفتن شنید\*\*\*\*\* اندکی از انقلابش آرמיד  
چند روزی بعد شاه آنوجه بر\*\*\*\*\* ماند باحاجی تقی در ارض سر  
تا گلویش رو ببهودی نهاد\*\*\*\*\* چند ضبطیه همراهش فتاد  
با برادر همسفر کردندشان\*\*\*\*\* تا به عکا سالم آوردندشان  
الغرض چون حاجی فرد فرید\*\*\*\*\* در ادرنه حنجر خودرا برید  
لاجرم راضی شدند ازخوف خویش\*\*\*\*\* کان کون بی پناه سینه ریش  
تا گلیبول درپناه شاهخویش\*\*\*\*\* شاد باشند از لقاء ماه خویش  
هرکه دردکان وخانه هرچه داشت\*\*\*\*\* جملگی را رایگان بیرون گذاشت  
پس ندا کردند کای یاران حراج\*\*\*\*\* نیست ماها را بدنیا احتیاج  
وآنچه ازتاراج خانان بازماند\*\*\*\*\* هریکی یک نفس را درپیش خواند  
کاین همه ماراست اسباب تعب\*\*\*\*\* قریه بفروش وفرصت تاحد عتب  
جملگی کردند این منسی قبول\*\*\*\*\* لیک دیناری نیامد در وصول  
در ادرنه قونسول از کلّ دول\*\*\*\*\* بود آمد خدمت شاه ملل  
ما زدولتهای خود مستحضریم\*\*\*\*\* کار بر هر جا رسد ما حاضریم  
شاه گفتا نیست این در شأن من\*\*\*\*\* گر همه مبذول گردد جان من  
من بجز تقی را نمیدانم معاذ\*\*\*\*\* او بود کافی مرا حصن وملاذ  
هفت روز از هر طرف صد کون نور\*\*\*\*\* گوئیا گشته قیامتها بپا  
روز هشتم ساز ره آماده شد\*\*\*\*\* آنچه بر هر کس بیاید داده شد  
در ادرنه بود آن شه پنجسال\*\*\*\*\* لیک اهلش بی خبر بودی زحال  
چون بهروم آمد شه ما ازحرم\*\*\*\*\* سر نهادندش خلّاق در قدم  
با فغان وناله وغم چون میر دشت\*\*\*\*\* از ربیع از آخر غرفه گذشت  
از ادرنه شد جمال الله برون\*\*\*\*\* یومئذ کلّ الینا راجعون  
جمله یاران بها در آن سفر\*\*\*\*\* بود عند الله شصت وشش نفر  
نه نفر اغصان واقمار بها\*\*\*\*\* سیزده تن هم زانوار بها  
پس چهل باچاراز اصحاب را\*\*\*\*\* تسع وعشرینش رجال اند ونساء  
زادرنه چونکه بیرون آمدند\*\*\*\*\* دست بر حبل رضا محکم زدند  
روز وشب راندند بی آرامشان\*\*\*\*\* چون اسیران سوی ارض شامشان  
لیک آن ایام مخفی بود کار\*\*\*\*\* شد در آخر قصد ایشان آشکار  
بر گلیبول چون رسید آن شهریار\*\*\*\*\* چند روزی ماند آنجا برقرار

زانکه آنجا آمد از شهر کبیر \*\*\*\*\* شخص مأموری بنزد آن اسیر  
داشت آن مأمور از دولت رقم \*\*\*\*\* آنچه سوزد از تنش لوح و قلم  
میر و مأمور آنکه سر را باسه کس \*\*\*\*\* دو برادر یک تن از خدام بس  
موسی و هارون و خاور منجلی \*\*\*\*\* شاه و درویش مرتعش از دولتی  
منفردشان سازد از اصحاب و آل \*\*\*\*\* تا چه باشد بعد از آن او را خیال  
اهل بیت و دوستانش را اسیر \*\*\*\*\* جمله را اندر سوی شهر کبیر  
چون شنیدند این خبر اهل حرم \*\*\*\*\* مشتعل شد حالشان از نار غم  
گر بنا این است ای جانها فداک \*\*\*\*\* خود بدست خویش کن مارا هلاک  
غرق کن مارا بدریای فنا \*\*\*\*\* بعد از آن زینجا گذر کن ای سنا  
ورنه حق تو که بی پروا شویم \*\*\*\*\* همچو ماهی غرق در دریا شویم  
جمله اغصان عزت اشک ریز \*\*\*\*\* کز نظر مارا نینداز ای عزیز  
زانطرف احباب شد از مرد وزن \*\*\*\*\* اشک ریزان غرق دریای حزن  
گر ز تو صوت فراق اصغا کنیم \*\*\*\*\* خویشان را غرق در دریا کنیم  
جمله ارکان زمین در انقلاب \*\*\*\*\* جمله ذرات جهان در اضطراب  
که چسان خواهد شدن ایندار و گیر \*\*\*\*\* پس چسان شد قدرت حیّ قدیر  
گر ید الله بسته و مغلول نیست \*\*\*\*\* سیف قهرش پس چرا مسلول نیست  
چون شنید این ناله مارا وجه ربّ \*\*\*\*\* یک تبسم کرد اندر زیر لب  
گفت کای یاران بر آئید از حزن \*\*\*\*\* ز آنکه دستی نیست فوق دست من  
رغم انف این خسیسان زمن \*\*\*\*\* من شمارا میبرم با خویشان  
جمله را در فلک خود جا میدهم \*\*\*\*\* در پناه خویش ماوی میدهم  
خواند شه مأمور دولت را به پیش \*\*\*\*\* من مجانیم در امر خویش  
جمله یاران و اهل خویش را \*\*\*\*\* می برم با خویش بی چون و چرا  
گفت آنکس حکم شاهانه شده \*\*\*\*\* جز رضا چیزی ندارد فائده  
شاه گفتا که شه شاهان منم \*\*\*\*\* هر چه میلیم باشد آنرا میکنم  
لیک ملک من نه از آب و گلاست \*\*\*\*\* شاهم و پایتخت من شهر دلاست  
جمله شاهان پر کبر و غرور \*\*\*\*\* پیش من کوچکنند از چشم مور  
بهر نظم کار و بار این رسه \*\*\*\*\* من شبی دارم باین شامان همه  
عالیا بر هر کس گشته کارشان \*\*\*\*\* بدتر از گرگان شده طورشان  
عنقریب آید از آنها گرگ، تر \*\*\*\*\* ملک آنها را کند زیر و زبر

ز آنکه من هستم شهنشاه جزا \*\*\*\*\* میدهم بر وفق هر فعلی سزا  
چونکه آن مأمور این بطش شدید \*\*\*\*\* از شهنشاه ملل دید و شنید  
بوسه زد بر خاک پایش زاضطراب \*\*\*\*\* پس برون شد با هزاران ارتیاب  
زد همانساعت بدولت تلگراف \*\*\*\*\* آنچه بشنید از شه ما بیخلاف  
آمدش فی الغیر از دولت جواب \*\*\*\*\* حکم حکم اوست از وی بر تراست  
آنچه میگوید همانکن ای فلان \*\*\*\*\* که نشاید پنجه زد باارسلان  
آن زمان مأمور سرکش رام شد \*\*\*\*\* مدعای دوستان بر کام شد  
از ادرنه بود باشه یکنفر \*\*\*\*\* کرد والی همرهش در آن سفر  
گفت آن شاهش که بروالی بگو \*\*\*\*\* ظلم و بیداد عزیز آمد جور گو  
عنقریب آیند و گیرند از دوسو \*\*\*\*\* هم رومایلی هم عراق از دست او  
من نمیگویم خدا گوید چنین \*\*\*\*\* بعد چندی چشم بگشا و ببین  
در گلیبول جام شه سرشار بود \*\*\*\*\* در طلاطم همچو بحر نار بود  
آن چنان بر عرش قدرت متکی \*\*\*\*\* که عدورا نیز دروی نی شکی  
که چنین قدرت کند ظاهر ز خویش \*\*\*\*\* که در آرد جمله شاهان را پیش  
که چنین مظلوم سازد خویشرا \*\*\*\*\* که بجای شهد نوشد نیش را  
مطلقاً بر روی خود نارد که من \*\*\*\*\* میتوانم کرد رفع این محن  
الغرض شه در گلیبول چند روز \*\*\*\*\* بود نار طلعتش آفاق سوز  
در تغنی در ترنی روز و شب \*\*\*\*\* بر لحن ابداع ورقاً رب  
کانچنان آیات در کل دیار \*\*\*\*\* از جمال الله نیامد آشکار  
حبذا از طرز این ابهی 'شجر \*\*\*\*\* هر چه بروی بیشتر آمد حجر  
هر دو گردد برای او مسطر \*\*\*\*\* جلوه اش گردد و مادام بیشتر  
از بلایا سبز و خرمتر شود \*\*\*\*\* از ثمارش جمله عالم پر شود  
چون در آنجا شد معین آنکه شاه \*\*\*\*\* با جمیع همرهان پوید براه  
آل واصحاب بها شادان شدند \*\*\*\*\* از پی ویرانی آبادان شدند  
بعد از آن آن هیكل تقدیس ذات \*\*\*\*\* با مظاهرهای اسماً وصفات  
جلوه گر از مشرق واپور شد \*\*\*\*\* از رخس واپور غرق نور شد

( نبیل زرنندی )

هفته دیگر بنای حرکت موکب اُبهی<sup>۱</sup> شد و علی الصّباح عرابه های اسبی جهت سواری آوردند و اشیاء و مایحتاج سفر را جمع نمودند آنگاه اهل حرم و متعلّقین سوار شدند و مقارن ظهر جمال اُبهی<sup>۱</sup> برای سواری بیرون آمدند نخست به حاجی جعفر و کربلائی تقی مذکور اظهار ملاطفت نموده به صاحب خانه و محمد افندی جراح توصیه در حقّشان فرمودند و اهل محلّه و انبوه انام که با غایت حزن برای وداع حاضر شدند دامن شان را بوسیده اظهار تأسّف از حرکت ایشان همی نمودند.

--- صفحه ۷۰ ---

و در آن هنگام حالت تأثر عجیبی در ادرنه نمایان بود گویا در هوا وزمین و آنچه مشاهده می شد مفارقت عظمی تأثیر کرده این واقعه در یوم چهارشنبه بیست و دوّم ربیع الثانی سال ۱۲۸۵ مطابق ۱۲ اگوست ۱۸۶۸ واقع شد و مدّت اقامت در ادرنه چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز بطول انجامید و حین حرکت موکب اُبهی<sup>۱</sup> صاحب منصب نظامی عثمانی که درجه یوزباشی داشت با عدّه از نظامیان مأمور شده تا گالیبولی همراه شدند و احباب سابق الذکر در اسلامبول حبس بودند همگی را نیز برای تبعید به گالیبولی آوردند و از آنان فقط استاد محمد علی و آقا جمشید را از اسلامبول پیاده با ضبطیه به ایران تبعید کردند و در سرحد ایران با مکاتیب تسلیم پسر علی خان ماکوئی نمودند و او ایشان را در محبسی که مانند چاه عمیقی بود حبس کرد و بعد از ایّامی چند با غلام دولتی تحت الحفظ برای تبریز و طهران فرستاده و حاکم یکی از عرض راه قبل از مطالعه مکاتیب آنان را مرخص و رها کرد و جمشید به سمت خوی شتافت و استاد محمد علی به تبریز رفت و از آنجا به خمسه رسید و چند یوم بعد از واقعه شهادت ابابصیر و آقا سید اشرف چنانکه می نگاریم بزنجان وارد شد آنگاه به همدان و کاشان و اصفهان شتافت.

--- صفحه ۷۱ ---

و سپس مراجعت کرده از طریق موصل خود را به عکا رساند و به محضر اُبهی<sup>۱</sup> ملحق شد و کذلک آقا جان کج کلاه مذکور را که محرک و مهیج فتنه بود نیز برای تبعید به گالیبولی روانه کردند و بالجمله موکب جمال اُبهی<sup>۱</sup>

مقارن ظهر یوم مذکور محاط باسواران عثمانی از ادرنه برای گالیبولی حرکت نمود شب اول به منزلی که در مسافت سه ساعت راه ازادرنه دور بود رسیده زیر خيام بیتوته فرمودند وروز بعد بنوع مذکوره ره نور دیده بمنزل اوزون کپری رسیده اقامت نمودند وروز سوم بمنزل کاشانه وارد شده توقف کردند و بدین نوع درروز پنجم به گالیبولی رسیدند وتمامت طریق ازادرنه تا گالیبولی منازل راه آباد ومعمور ومشتمل بر جنگل واشجار وپست وبلندی بسیار بود ودر منزل کاشانه مذکور شروع صدور سورة الرئیس از قلم أبهی شد که حاوی خطابات قهریه مهیمنه به سلطان عبدالعزیز وانذار صریح به انقلاب مملکت ودولت وخروج ادرنه از ید ملک وعزل وی میباشد

--- صفحه ۷۲ ---

بسم الأبهی<sup>40</sup>

وهی هذه:

"یا رئیس اسمع نداء الله الملك المهيمن القيوم انه ينادي بين الأرض والسّماء و يدعوا الخلق الي المنظرالأبهي ولا يمنعه قباحك ولا نباح من في حولك ولا جنود العالمين قد اشتعل العالم من كلمة ربك الأبهي وانما ارق من نسيم الصبا قد ظهرت علي هيئة الإنسان ما احياي الله عباده المقبلين وفي باطنها ما طهرالله به افئدة الذين اقبلوا اليه رحلوا عن ذكر ماسواه وقربهم الي منظر اسمه العظيم وانزلنا منه علي القبور وهم قيام ينظرون جمال الله المشرق المنير يارئيس قد ارتكبت ما ينوح به محمد رسول الله في الجنة العليا وغرتك الدنيا بحيث اعرضت عن الوجه الذي بنوره استضاء الملاء الأعلي سوف تجد نفسك في خسران مبین واتحدت مع رئيس العجم في ضري

--- صفحه ٧٣ ---

بعد اذ جئتم من مطلع العظمة والكبرياء بأمر قرّت عنه عيون المقربين تالله هذا يوم فيه تنطق النار في كلّ الأشياء قد اتي محبوب العالمين وهذا كلّ شي من الأشياء قام كلّم الامر لأصغاء كلمة ربك العزيز العليم انا لو نخرج من القميص الذي لبسناه لضعفكم ليفدينني من في السموات والأرض بانفسهم وربك يشهد بذلك ولا يسمعه إلاّ الذين انقطعوا عن كلّ الوجوه حباً لله العزيز القدير هل ظننت أنّك تقدر ان تطفى النار التي اوقدها الله في الآفاق لا ونفسه الحق لو كنت من العارفين بل بما فعلت زاد لهيبها واشتعالها سوف يحيط الأرض ومن عليها كذلك قضي الأمر ولا يقوم عنه حكم من في السموات والأرضين سوف تبدل ارض السر وما دونها و تخرج من يد الملك و يظهر الزلزال ويرتفع العويل و يظهر الفساد في الأقطار وتختلف الأمور بما ورد

--- صفحه ٧٤ ---

علي هؤلاء الأسراء من جنود الظالمين ويتغير الحكم ويشتد الأمر بحيث ينوح الكئيب في الهضاب وتبكي الأشجار في الجبال ويجري الدّم من الأشياء وتري الناس في اضطراب عظيم يارئس قد تجلينا عليك مرّة في جبل التينا واخري في الزيتا وفي هذه البقعة المباركة أنّك ما استشعرت بما اتبعت هواك وكنت من الغافلين انظر ثم اذكر اذ اتي محمد بايات بينات من لدن عزيز عليم كان القوم ان يرموه في المراصد والأسواق وكفروا بايات الله ربك وربّ آبائك الأولين وانكره العلماء ثم الذين اتبعوهم من الأحزاب وكذلك ملوك الأرض كما سمعت من قصص الأولين ومنهم كسري الذي ارسل اليه كتاباً كريماً ودعاه الي الله ونهاه عن الشرك ان ربك بكلشي عليم انه استكبر علي، الله ومزق اللوح بما اتبع النفس والهوي إلا انه من اصحاب السعير



--- صفحه ٧٥ ---

هل فرعون استطاع ان يمنع الله عن سلطانه اذ بغي في الأرض و كان من الطّاغين انا اظهرنا الكليم من بيته  
رغمًا لأنفه انا كنا قادرين واذكر اذ اوكد نمروود نار الشّرك ليحترق بها الخليل انا نجّيناه بالحقّ واخذنا نمروود  
بقهر مبين قل انّ الظّالم قتل محبوب العالمين ليظفي بذلك نورالله بين ماسواه ويمنع النّاس عن سلسبيل الحيوان  
في ايام ربّه العزيزالكريم قد اظهرنا الأمر في البلاد ورفعنا ذكره بين الموحّدين قل قد جاء الغلام ليحيي العالم  
ويتحدّ من علي الأرض كلّها سوف يغلب ما اراد الله وتري الأرض جنة الأبهّي كذلك رقم من قلم الأمر  
علي لوح قويم دع ذكر الرّئيس ثمّ اذكر الأنيس الذي استأنس بحبّ الله و انقطع عن الذين اشركوا وكانوا من  
الخاسرين وخرق الأحجاب بحيث سمع اهل الفردوس صوت خرقها تعالي الله الملك المقتدر العليم الحكيم يا  
ايتها الورقاء اسمعي نداء الأبهّي في هذه اللّيلة التي فيها اجتمع علينا

--- صفحه ٧٦ ---

ضباط العسكريّه ونكون علي فرح عظيم يا ليت يسفك دماننا علي وجه الأرض في سبيل الله ونكون  
مطروحين علي الثّري هذا مرادي ومراد من ارادني وصعد الي ملكوتي الأبدع البديع أعلم يا عبد انا اصبحنا  
ذات يوم وجدنا احبّاءالله بين ايدي المعاندين اخذ النّظام كلّ الأبواب ومنعوا العباد عن الدّخول والخروج  
وكانوا من الظّالمين وثرك احبّاءالله وآله من غير قوت في اللّيلة الأولى كذلك قضى علي الذين خلقت الدّنيا  
وما فيها لأنفسهم أفّ لهم وللذين امروهم بالسّوء سوف يحرق الله اكبادهم بالنّار انه اشدّ المنتقمين وفدي  
احد من الأحبّاء نفسه وقطع حنجره بيده حبّاً لله هذا مالا سمعناه من قرون الأوّلين هذا ما اختصّه الله بهذا  
الظّهور اظهاراً لقدرته انه هو المقتدر القدير والذي قطع حنجره في العراق انه محبوب الشّهداء وسلطانهم  
وما ظهر منه كان حجة الله علي الخلائق اجمعين اولئك اثّرت فيهم كلمة الله وذاقوا حلاوة

--- صفحہ ۲۷ ---

الذکر واخذتم نفحات الوصال بحيث انقطعوا عمّن علي، الأرض كلّها واقبلوا الي الوجه بوجه منير ولو ظهر منهم مالا اذن الله لهم ولكن عفا عنهم فضلاً من عنده انه هو الغفور الرحيم اخذهم جذب الجبار بحيث اخذ عن كفهم زمام الأختيار الي ان عرجوا الي مقام المكاشفة والحضور بين يدي الله العزيز العليم قل قد خرج الغلام من هذه الديار واودع تحت كلّ شجر وحجر وديعة سوف يخرجها الله بالحق كذلك اتى الحق وقضي الأمر من لدن مرّي حكيم لا يقوم مع امره جنود السموات والأرضين ولا يمنعه عمّا اراد كلّ الملوك والسلاطين قل البلاء دهن لهذا المصباح وبها يزداد نوره ان كنتم من العارفين قل انّ الأعراض من كلّ معرض مناد لهذا الأمر وبه انتشر امرالله وظهره بين العالمين طوي لكم بما هاجرتم من دياركم وطفتم البلاد حباً لله مولاكم العزيز القديم الي ان دخلتم ارض السر في يوم فيه اشتعلت نار الظلم

--- صفحہ ۲۸ ---

ونعب غراب البين انتم شركاء في مصائبي بما كنتم معنا في الليلة التي اضطرب منها قلوب الموحدين دخلتم بيتنا وخرجتم بأمرنا تالله بكم ينبغي ان تفخر الأرض علي الهواء يا مبذل هذا الفضل المتعالي المنيع يا اطيّار البقاء منعم عن الأوكار في سبيل ربكم المختار ان نأديكم تحت جناح فضل ربكم الرحمن وابي العارفين يا ذبيحي الروح لك ولمن آنس بك و وجد منك عرفي وسمع منك ما يطهر به افئدة القاصدين اشكر الله بما وردت في شاطي البحر الأعظم واستمع نداء كلّ الذرات هذا لمحجوب العالم ويظلمه اهل العالم ولا يعرفون الذي يدعونه في كلّ حين قد خسر الذين غفلوا عنه واعرضوا عن الذي ينبغي لهم ان يفدوا بأنفسهم في سبيل احبائه وكيف جماله المشرق المنير انك لو ذاب قلبك في فراق الله اصبر انّ لك عنده مقاماً عظيماً بل تكون قائماً تلقاء الوجه وتكلم معك بلسان القدرة والقوة بما منعت عن استماعه آذان المخلصين قل انه لو يتكلم بكلمة تكون احلي عن كلمات العالمين هذا يوم لو ادركه محمد رسول الله لقال قد عرفناك يا مقصود

المرسلين و لو ادركه الخليل ليضع وجهه علي التراب خاضعاً لأمر ربك ويقول قد اطمئن قلبي يا إله من في السموات و الأرضين واشهدتني ملكوت امرك وجبروت اقتدارك اشهد بظهورك اطمئنت افئدة المقبلين لو ادركه الكليم ليقول لك الحمد بما اريتني جمالك وجعلتني من الزائرين فكر في القوم وشأنهم وماخرج من افواههم وما اكتسبت ايديهم في هذا اليوم المبارك المقدس البديع ان الذين ضيعوا الأمر وتوجهوا الي الشيطان اولئك لعنهم الأشياء واولئك من اصحاب السعير

--- صفحه ٧٩ ---

ان الذي سمع ندائي لا يُوثر فيه نداء العالمين والذي يُوثر فيه كلام غيري انه ماسمع ندائي تالله انه محروم عن ملكوتي وممالك عظمتي واقتداري وكان من الأخسرين لاتحزن عما ورد عليك انك حملت في حيي مالا حملة اكثر العباد ان ربك عليم و خبير وكان معك في المجالس والمحافل وسمع ما جري من معين قلمك في ذكر ربك الرحمن ان هذا لفضل مبين سوف يبعث الله من الملوك من يعين اوليائه انه علي كلشي مُحيط ويلقي في القلوب حب اوليائه هذا حتم من لدن عزيز جميل نسل الله ان يشرح من ندائك صدور عباده و يجعلك علم الهداية في بلاده و ينصر بك المستضعفين لا تلتفت الي نعاق من نعق والذي ينعق اكف بربك الغفور الكريم اقصص علي احبتي قصص الغلام عما عرفت و رأيت ثم الق عليهم ما القينا اليك ان ربك يؤيدك في كل الأحوال انه معك رقيب يصلي عليك الملاء الأعلي و يكبر عليك آل الله واهله من الورقات الطائفات حول الشجرة و يُدكرنك بذكر بديع يا قلم الوحي ذكر من حضر كتابه تلقاء الوجه في الليلة الدماء ودار البلاد الي ان دخل المدينة واستجار في جوار رحمة ربه العزيز المنيع وبات فيها في العشي مرتقباً فضل ربه وفي الإشراق خرج بامر الله بذلك حزن الغلام وكان الله علي ما اقول شهيداً طويي لك بما اخذت راح البيان من راحة الرحمن واخذتك رائحة المحبوب بحيث انقطعت عن راحة نفسك وكنت من المسرعين الي شطر الفردوس مطلع آيات ربك العزيز الفريد يا روحاً لمن شرب حمي المعاني من محيا ربه وعلل من زلال هذا الخمر تالله

--- صفحه ۸۰ ---

بما يطير الموحدون الي سماء العظمة والإجلال و بيدل الظن باليقين لا تضطرب عما ورد عليك توكل علي الله المقتدر العليم الحكيم اسس اركان البيت من نير البيان ثم اذكر ربك انه يكفيك عن العالمين قد كتب الله ذكركم في اللوح الذي فيه رقت اسرار ماكان سوف<sup>41</sup> يذكر الموحدون هجرتكم و ورودكم وخروجكم في سبيل الله انه يريد من اراده وانه وبي المخلصين تالله ينظر الملاء الاعلي ويشيرن اليكم باصابعهم كذلك احاط بكم فضل ربكم يا ليت القوم يعرفون ما غفلوا عنه في

--- صفحه ۸۱ ---

في ايام الله العزيز الحميد اشكري الله بما ايدك علي عرفانه وادخلك في جواره في يوم فيه احاط المشركون بأهل الله و اوليائه واخرجوهم من البيوت بظلم مبين وارادوا ان يفرقوا بيننا في شاطي البحر ان ربك عليم بما في صدور المشركين قل لو تقطعون اركاننا لن يخرج حب، الله من قلوبنا انا خلقنا للفدا و بذلك نفتخر علي العالمين .

\_\_\_\_\_ واقعات ايام اقامت در گاليبولى \_\_\_\_\_

41 - چندی قبل در مصر قریب دوازده نفر از احتیای الهی را گرفته قونسول عجم به امداد دولت عثمانی بعد از مدتی حبس دوازده نفر را سرگون نمودند به بحر سودان که حبشه، زنگبار باشد وباقی دیگر را وجه کلی گرفته رها کرده اند ونوشتجات زیادی دست آورده روانه علیته نمودند نزد سفیر عجم از جمله رساله ملوک وغیر عجم به دولت عثمانی نموده حضرات مخوف نموده درین بینها باتفاق شیطان رجیم در علیته کج کلاه بی دین واهل جحیم نوشته اند که قائم ظاهر شده در ادرنه در بیوت اولیای دولت علیه انداخته اند که شاید ضری بر جمال رب رحیم وارد آورند حضرات چون از نویسنده ها اطلاع نداشتند که این عمل که می باشد لذا بعضی از احتیای الهی در علیه بودند گرفته حبس نمودند درین بین سفیر عجم فرصت یافته آنچه در قوه داشت کرد و سه نفر دیگرهم در بعد سه رأس اسب برده بودند علیه بفروشدن بجهت مخارج وقروضی که بوده مع بعضی اشیاء دیگر در دو ساعت مانده بعلیه آنها را هم گرفتند حبس نمودند وهرکس هم از اطراف گیر می آورند خواهند گرفت ودراین ایام هم از اصحاب جمعی وارد شدند ومحل عبور هم علیه بود دولت دید که مراوده زیاد است از اجتماع ترسید چون سفیر عجم هم دولت را ترسانید لذا مرتکب شد این امور را باری اسبها هم ضبط است این دو امر را دولت دید یکی فقره رفت و آمد و یکی هم ملاحظه نوشتجات خصوصی رساله ملوک حال حضرات را دارند و بعضی حرفها هم در خارج بوده واستماع می شود که از دولت حکم خواهد شد که حضرات اصحاب را مع جمال قدم ببرند به حبشه زنگبار الی حال که خبری نشده ولكن پیش از اینها خیال دارند می خواهند تقصیری ظاهراً وارد آورند باری خارج از حد دولت در سر پریشان است ولكن غافل ازاینکه هر قدر بنای خدعه داشته باشد امور ظاهر دولتش مغشوش خواهد شد اما از کجا ملتفت بشود اگر چه ولایتش اکثری مغشوش است دیگر فکر نمی نماید که این از اثر قدرت الهیه است که متحمل مظهر نفس آن شده .

( نقل از مکتوب بخط محمد جواد قزوینی که به قزوین برای محمد جواد فرهادی فرستاد )

گلیولی بلدی معمور و والی نشین واقع در کنار بحر مارمار (دریای مرمه) است و جمال ابهی<sup>۱</sup> در خانه‌ای که معین شد ورود و نزول و در حجرات فوقانیّه باعائله خود و خانواده اصحاب اقامت نمودند و رجال اصحاب جمعی در حجرات تحتانیّه و نیز در قسمت بیرونی آن خانه و گروهی در خانی اقامت جستند که اُسرای سابق الذکر اسلامبول را در یومی قبل از آن وارد کرده، منزل دادند. و میرزا یحیی و سید محمد و آقا جان را در خانی دیگر مقرر کردند و حاجی ذبیح کاشانی و آقا میرزا علی اکبر نراقی با رفیق راهشان در خانه مذکور و نوبتی در حمام به محضر ابهی<sup>۱</sup> رسیدند و ایّامی چند اقامت ابهی<sup>۱</sup> به طول انجامید تا عمر افندی مین‌باشی با فرمان دولتی از اسلامبول وارد و برای بردن موکب ابهی<sup>۱</sup> مهیا شد و یوزباشی امر سلطانی را معروض داشت که جمال ابهی<sup>۱</sup> و آقا میرزا موسی کلیم

--- صفحه ۸۲ ---

و آقا میرزا محمد قلی و درویش صدق‌علی به عکا روند و مشکین قلم و سیّاح و عبدالغفار و آقا محمد باقر قهوه‌چی را با میرزا یحیی<sup>۱</sup> به قبرص (قبرس) ببرند و دیگران بمانند و اهل حرم ابهی<sup>۱</sup> و تمامت اصحاب از استماع این خبر به ضجه و فریاد آمدند و جمال ابهی<sup>۱</sup> به مین‌باشی چنین فرمودند من شخصاً در این امر سلطانی سخنی ندارم ولی دیدید در ادرنه برای چنین امر یک تن از اصحاب سر خود را برید و اگر در اینجا نیز چنین خواهند ناچار عدّه چنان کنند مین‌باشی گفت حکم شاهانه است و جمال ابهی<sup>۱</sup> فرمودند حکم اینست که باید جمیع همراه من باشند به سلطان برسان که ادرنه و عراق از دستت خواهد رفت این را من نمی‌گویم خدا می‌گوید و مین‌باشی بیانات ابهی<sup>۱</sup> را با اسلامبول تلگراف نمود و در آن حال یوزباشی عزم مراجعت کرد و در آن چند روز برای شایعات منتشره عموم احباب رجالاً و نساءً به غایت محزون و پریشان بودند چه فی مابین اهالی شیوع یافت که جمال ابهی<sup>۱</sup> را با برادران به یکجا می‌برند و سائرین را از رجال و نساءً متفرّق کرده به مواضع اخری نقل می‌دهند و بعضی گفتند که به ایران می‌کشند و بعضی نشر دادند که به شهادت می‌رسانند و چون یوزباشی برای وداع پاسی از شب گذشته در حجره فوقانیّه مذکور به محضر ابهی<sup>۱</sup> رسید و اظهار ادب و اخلاص نموده تأسف از موقوف گفته تعذر جست به کمال اقتدار و هیمنه آیات و بیاناتی فرموده نصائح و اندازاتی با صوت مرتفع برای

سلطان پیام نمودند که عموم رجال و نساء احباب استماع می کردند و یوزباشی صامت بوده در نهایت خضوع اصغا نمود از آن جمله فرمودند بگو به سلطان که بزودی مُلک از دست بدر رود و امور مملکت منقلب شود و این را من نمی گویم بلکه خداوند می فرماید و نیز فرمودند خوب بود سلطان مجلسی فراهم می کرد و ما را طلبیده تفحص و تجسس می نمود و برای آنچه ما بر آنیم حجة و بینه می خواست کلمات ما را اصغا می کرد اگر امری دال بر فساد یا مخالف با ارادة الله می یافت و حقیقت مطالب ما براو واضح و مکشوف نمی شد حکم و فرمان بر ما می داد و طبق هوای بعضی از مفسدین من دون حجت و برهان چنین اذیت و زیان

--- صفحه ۸۳ ---

و ظلم و عدوان روا نمی داشت و یوزباشی تعهد نمود که بیانات و مطالب را چنانچه شنید و فهمید به سلطان و اعضاء و ارکان رساند و از آن هنگام طولی نکشید که تلگراف سلطانی باین مضمون رسید که جمیع اهل حرم و اصحاب در موکب اُبهی<sup>۱</sup> باشند و مطابق میل و رضای ایشان معمول و مجری گردد و مین باشی به محضر اُبهی<sup>۱</sup> آمده، ابلاغ کرد و به اصحاب نیز چنین گفت مطمئن باشید کلّ متفقاً می روید ولی چهار تن که نامشان در دفتر دولتی ثبت است مبلغ کرایه کشتی و سائر مخارج راهشان تماماً با من است و دیگران آزاد و مختارند و اگر مرافقت را اختیار نمایند فقط مصاریف نانشان را می دهیم ولی قیمت کرایه کشتی و سائر مخارج و مایحتاج در عهده خودشان می باشد و جمال اُبهی<sup>۱</sup> این عبارت فرمودند که خدا می رساند پس توجه به مسافرت شد و سید محمد و آقا جان کج کلاه را نیز همراه کردند و اصحاب با نهایت سرور و نشاط ورقه واپور برای خود و همراهانشان گرفتند و عمرافندی با ضابطی دیگر که همراهش بود غایت شگفت داشتند که جمع اصحاب و نسوان و صغار چگونه بارضا و سرور بسوی حبس می شتابند تا در عصر روز غره جمادی الاولی اشیاء را به کشتی برده و صبح یوم دوّم ماه مذکور همگی با عمرافندی و ضابطیه به کشتیهای کوچک داخل و سوی واپور روانه شدند. و در سفینه اُبهی<sup>۱</sup> آقا رضا شیرازی و تنی دیگر از احباب ملازم بودند و در حین نزول به کشتی حاجی کاشانی و دو رفیقش در ساحل حاضر بوده و در غایت حزن و تأثر مورد تَلَطّفات و عنایات اُبهی<sup>۱</sup> شدند و جمال اُبهی<sup>۱</sup> با ایشان وداع نموده به کشتی درآمدند و حاجی با لوح مذکور که حاوی خطابات و عنایات به

خودش بود باتفاق همرهان به عزم ایران مراجعت کردند و جمال أبهی<sup>۱</sup> در کشتی آقا رضا و آن دیگر را اذن جلوس دادند دریا متلاطم بود و لسان أبهی<sup>۱</sup> به آن دو تسلی داده به خطاب تالله انتم الاعملون(؟) مخاطب نمود ودمی بعد به نوع مزاح این عبارت گفتند حال مزه دارد که واپور غرق شود و بلا فاصله

### --- صفحه ۸۴ ---

با اقتدار و هیمنه عظیم فرمودند هرگز غرق نمی شود ولو یحیطه کل الأمواج و با بیانات و اذکار گوناگون تکلم نمودند تا کشتی بخاری بزرگ اطریشی رسیده داخل شدند و رجال و نساء اصحاب هر یک قرار گرفتند و عائله کریمه در حجرات مخصوصه بیارمیدند و احباب همه در سطحه زیستند و برای جمال أبهی<sup>۱</sup> در عرشه کشتی که محلی وسیع و خلوت بود کرسی های معتبر گذارده قرار یافتند و از جمله مسافرین درون کشتی قونسول مأمور ایران به ازمیر با ملازمینش بودند ولی جمال أبهی<sup>۱</sup> با آنان ابداً تکلم نفرمودند.

## \*واقعات ایام مسافرت در دریا و ورود به ارض مقدس و عکا\*<sup>\*</sup>

وروز بعد قبل از ظهر کشتی به ازمیر رسیده لنگر انداخت و منیر کاشانی از جهت شدت مرضی که دچار بود غصن اعظم به ساحل برده به مریضخانه رساند و منیر در آنجا وفات یافت و کشتی ده روز اقامت کرد و بعضی از اصحاب به شهر رفته اشیاء لازمه خریدند و چون کشتی از آنجا حرکت نمود صبح روز سوم به ساحل اسکندریه رسیده اقامت کرد و بعضی از ضبیطه و نیز برخی از اصحاب برای خرید اشیاء لازمه به شهر رفتند از آن جمله آقا محمد ابراهیم ناظر بود و حین عبور در ساحل از کنار محبس که نبیل زرنندی محبوس بود گذشتند و نبیل را از روزنه پنجره نظر بر او افتاد و ندا کرد و آقا محمد ابراهیم به قرب پنجره شتافته از دیدار یکدیگر شادمان گشتند و ما وقع را برای نبیل بیان کرد و او فی الحال عریضه تنظیم کرد و فارس سابق الذکر عریضه نگاشت و بواسطه قسطنطین نام جوان ساعت ساز مسیحی از اهل مصر که با فارس دوستی داشت عریضه را برای محضر أبهی<sup>۱</sup> ارسال داشتند و قسطنطین در موقعی رسید که صوت کشتی برای اخبار از حرکت

مرتفع گشت و کشتی معدلک متوقف شد تا او با اخلاص و عبودیت جالب انظار خود را به محضر أبهی رساند و عرائض را تقدیم داشت و در آن موقع احدی از ضبطیه حاضر نبود. و جمال أبهی به میرزا آقا جان کاشی (خادم) فرمودند قلم بردار و بنویس و به اعلی الصوّت لوحی صادر فرمودند. و و خادم نوشت

--- صفحه ۸۵ ---

و جواب مسائل ثلاثه فارس را دادند و سؤال اولش این بود که دیون خود را تأدیه کرده از مطالبه مدعی طلب کار متمول خود آزاد شود دوّم توفیق به تبلیغ امر أبهی یابد سوّم آنکه به شهادت فائز گردد و قسطنطین لوح را تسلیم گرفته، مرخص شد و چون نزد نبیل و فارس رسید به این عبارت فریاد برکشید که واللّه رأیت ابا المسیح و فارس از شدت عشق و آرزو دیدگانش را بوسید و کشتی یک روز در ساحل اسکندریه اقامت کرد و تنی چند از ایرانیان ساکن آن بلد نیز که یکی از آنان پیرزاده بود به کشتی آمده با کمال محبت و خضوع فائز به حضور گشتند. و مشمول عنایت شدند و در آنجا مسافرین اراضی مقدسه را از واپور مذکور به واپور دیگر که نیز اطریشی بود انتقال دادند. و واپور حرکت کرده صبح یوم بعد به پورتسعید رسیده لنگر انداخت. و شبانه از آنجا حرکت کرده روز بعد به یافا رسید. و نیمه شب از آنجا حرکت کرده روزی بعد در مقابل حیفا رسیده بایستاد.

--- صفحه ۸۶ ---

چون مقرر از طرف دولت عثمانی چنین بود که از جمله اصحاب ۱- سیاح و ۲- مشکین قلم و ۳- آقا عبدالله (آقا عبدالغفار) و ۴- آقا محمد باقر اصفهانی را با یحیی و عائله اش چنانکه خود در ایام ادرنه توسط سید محمد اصفهانی به دربار اسلامبول نوشت که هرگاه او را تبعید کنند در صورتی که با جمال أبهی نباشد راضی است به قبرص (قبرس) ببرند و سائرین را با جمال أبهی و عائله مکرّمه به عکا وارد سازند. لذا حالت تأثر و بی تابی نفوس مذکوره از مفارقت موکب أبهی و بیقراری احبّا از مفارقت ایشان کلّ ناظرین را به گریه و زاری واداشت. هنگامیکه عائله مبارکه و اصحاب از واپور بیرون آمده به کشتی های کوچک برای رفتن به ساحل قرار گرفتند و بالأخره جمال أبهی به کشتی کوچک نزول فرمودند یکی از آن چهار یعنی آقا عبدالله قصد انتحار و فدا کرده



با ندای رفیع یا بهاء‌الابهی<sup>۱</sup> خویش را از سطحه<sup>۲</sup> فوقانی به دریا انداخت در آن حال عمرافندی که در کشتی کوچک به حیفا رفته بود عودت نمود و جمال ابهی<sup>۳</sup> مخاطباً له تقریباً بدین مضمون فرمودند: "بین چها می‌کنید و چه واقع شد." و بر مسببین این امور نفرین نموده اشاره کردند که بروید و آقا عبدالغفار را بیرون بیارید. و تمامت مسافری از یهود و مسیحیین و مسلمین را تأثر و تحیر فراگرفت و ناخدایان کشتیها کوشیدند و آقا عبد الغفار را از دریا بیرون آورده لمحّه سرازیر آویختند تا آبی که به حلقش داخل شد برآمد.

--- صفحه ۸۷ ---

برآمد آنگاه وی را باهمراهان که همگی چشمانی اشکبار و آهی آتشبار داشتند و جمال ابهی<sup>۴</sup> تسلّی داده دلجوئی کردند برای قبرص (قبرس)<sup>۴۲</sup> بردند. و بالجمله جمال ابهی<sup>۵</sup> و همراهان به ساحل حیفا قرار گرفتند و ساعتی چند توقّف کردند تا آنکه کشتی شرعی حاضر شد و اشیاء را نقل دادند آنگاه همگی وارد کشتی شده، روی به عکا رفتند. و با اینکه دریا آرام بود از شدّت حرکت سفینه حالت همراهان منقلب گردید ولی در کمال سرور به ساحل رسیده وارد منفی و محبس شدند و این دریوم<sup>۴۳</sup> دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الأولى سال

42 - جناب فاضل در نسخه اصل قبرس را به این املا [قبرص] نوشتند. اما امروزه کلمه [قبرس] با (س) نوشته می شود.

--- ص. A- ۸۷ ---

43- تاحصار شهر عکا شد پدید \*\*\*\*\* کواست شهر محبس ربّ مجید  
خواستند آنجا زیاران چارتن \*\*\*\*\* منفصل سازند از شه در حزن  
تا که آنها بی کس و تنها روند \*\*\*\*\* مبتلای حبس در قبرس شوند  
حضرت سیّاح بامشکین قلم \*\*\*\*\* باقر و غفار غرق بحر غم  
هر یکی اندر محبت بی بدیل \*\*\*\*\* هر چه گویم وصفشان باشد قلیل  
چون که عازم شد شه بی چند و چون \*\*\*\*\* کاید از آن فُلك پر حسرت برون  
و آن اسیران را گذارد در فراق \*\*\*\*\* ناله ها برداشتند از احتراق  
سر نهادندش بزاری در قدم \*\*\*\*\* کای قدیر بی نیاز ذوالکرم  
بی جمالت زندگانی چون کنم \*\*\*\*\* چون خیالت را زدل بیرون کنم  
منقلب شد قلبها از حالشان \*\*\*\*\* عرش چون بگریست بر احوالشان  
الغرض شه امرشان بر صبر کرد \*\*\*\*\* رفت و گریانشان لسان ابر کرد  
عبد غفار بهائی زان خیار \*\*\*\*\* چونکه شد محروم از دیدار یار

۱۲۸۵ هـ . ق مطابق ۳۱ آگست [اوت] ۱۸۶۸ میلادی بود. که اراضی مقدسه و شهر تاریخی عکا مقرر عظمت و افاضات جمال اقدس اُبهی<sup>۱</sup> واقع شد تا رایت استقلال شریعت بدیعه عظمی در آنجا به اوج ارتفاع رسد .

یا بهائی گفت با صوت بلند \*\*\*\*\* خویش را از فُلك در دریا فکند  
چون معلق شد چو مرغ اندر هوا \*\*\*\*\* از غمش نالید کل ماسوا  
آن چنان افروخت در دلها شرر \*\*\*\*\* که فراموش شد بلاهای دگر  
چون که شد در قعر دریا واژگون \*\*\*\*\* خیل غواصان کشیدندش برون  
عمری از نو داد او را کردگار \*\*\*\*\* ماند از وی این حکایت یادگار  
الغرض آنقدر با صدگزند \*\*\*\*\* شاه و لشگر وارد عکا شدند

--- ص. B- ۸۷ ---

در جمادی اولِ عَرَفه (۱۲۸۵) زسال \*\*\*\*\* وارد عکا شد آن شاه جلال  
من چگویم کاندرا آن روز ورود \*\*\*\*\* بریها و آل او چون رو نمود  
آل و اهل الله را همچون غنم \*\*\*\*\* میشمردندی یکایک دمبدم  
الغرض کردند شان در یک حصار \*\*\*\*\* بر همه بستند در را استوار  
قطع کردند آب و نان را چند روز \*\*\*\*\* ز آن سلاطین بقا ای جان بسوز  
سینه جای پیرهن باید درید \*\*\*\*\* در بلا و سجن این شاه فرید  
ز انقلاب مسکن و آب و هوا \*\*\*\*\* جمله افتادند یک دفعه زپا  
غیر آن شه جملگی عیان شدند \*\*\*\*\* از مرض چون هیکل بی جان شدند  
فوت شد از آن مرض زیشان سه تن \*\*\*\*\* اولی بوالقاسم بیمار و من  
بود از اهل عراق و شهر نو... \*\*\*\*\* [در نسخه اصل این مصرع موجود نیست]  
وین دوتن را از خداوند انام \*\*\*\*\* باقر روح است و اسماعیل نام...  
مسلمین در دفنشان مانع شدند \*\*\*\*\* کاین جماعت کافرند و فاسدند  
جایشان نی در قبور مسلمین \*\*\*\*\* [در نسخه اصل این مصرع موجود نیست]  
باری اندر خارج اهل قبور \*\*\*\*\* یک مکان کردند بهر آن دو گور  
هر دوتن در یک محل مدفون شدند \*\*\*\*\* [در نسخه اصل این مصرع موجود نیست]  
کاین سه تن هر سه شهید این رهند \*\*\*\*\* طیرنار مشعل وجه الله ند  
الغرض حبسی باین شدت شدید \*\*\*\*\* زاوّل خلق جهان چشمی ندید  
این بود معنی ایام شداد \*\*\*\*\* کامده نازل در الواح سداد.

( مثنوی نبیل زرندی )

رؤساء و معروفین آنهاييکه از بابی ها به قلعه | عکاء فرستاده شدند:

۱- میرزا حسینعلی<sup>۴۴</sup> ۲- آقاجان بیک ۳- محمد قدوسی<sup>۴۵</sup> ۴- میرزا محمدقلی<sup>۴۶</sup>

۵- میرزا موسی<sup>۴۷</sup> ۶- درویش علی و با سایر تبعه و لحقه | اینها که داشتند.  
آنهاييکه به جزیره مغتوسه فرستاده شدند:

۱- میرزا یحیی<sup>۱</sup> صبح ازل ۲- قره باقر ۳- شیخ علی سیاح  
۴- میرزا محمدحسین اصفهانی ملقب بمشکین قلم ۵- عبدالغفار ۶- محمد باقراصفهانی

با سایر تبعه خودشان که داشتند.

## \_\_\_\_\_ وصف عکا و اقامت ابهی ' در قشله عسکریه \_\_\_\_\_

عکا شهری قدیم و قلعه حصین و قویم واقع در ساحل بحر الروم که دو حصار قطور متداخل رفیع برافراشته از سنگ گرداگرد آنرا احاطه داشت و دروازه وحیده غلیظ و ثقیل آهنینش را علی الصباح نظامیان باز کرده، هنگام عشاء می بستند. و از دخول و خروج نفوس ممانعت می کردند و سکنه از اعراب مسلم و مسیحی و یهود و غالباً عاری از آداب و خصال معرفت و مدنیت حاضره و کوچه ها و معابر ناپاک و معوج و باریک و در شبها تاریک و ابنیه عموماً پست و کهنه و چرکین و مخروب و خالی از آب مشروب بود چنانکه در مسافت بعیده از بلد از چاه عین السّ آب می گرفتند و یا از طریق بهجی که راهی غیر مسطح و نامعمور بود به مسافتی یک میل رفته از آب معروف کابری حمل بردوش و یا بواسطه ستور [چهارپا، حیوان بارکش] می آوردند و تقریباً در طول نیم ساعت آب به شهر می رساندند و هوایی غیر صحی و زمین نمناک و حشرات پر آزار بسیار داشت چنانکه کثرت و شدت

44- منظور حضرت بهاءالله می باشند.

45- منظور سید محمد اصفهانی است که ازل به او لقب قُدوس داد.

46- برادر ناتنی، کوچک و وفادار حضرت بهاءالله

47- منظور میرزا موسی<sup>۱</sup> آقای کلیم برادر وفادار و تنی حضرت بهاءالله می باشند.

--- صفحه ۸۸ ---

براغیث<sup>48</sup> آن ضرب المثل بود و در وصف هوایش چنین می گفتند: که اگر طیری در هوای عگا از سوئی بسوئی طیران نماید هنوز از محیط خارج نشده برای ردائت هوا بیفتد و جان بسپارد و جمال ابهی<sup>۱</sup> قبل از ورود در آن بلد چنین در حقیقت فرمودند: "فسوف یخرجنا اولو الحکم والغنا من هذه الأرض التي سمیت بادرنه الي مدینة عگا و ممایحکون انما اخرب مدن الدنیا و اقبحتها صورة و اردتها هواء و انتنها ماء کأنها دار حکومتة الصّدي لا یسمع من ارجائها إلا صوت ترجیعه و ارادوا ان یجس الغلام فیها و یسدوا علی وجهنا ابواب الرّخاء و یصدوا عنّا عرض الحیاة الدنیا و بلده". حیفاً در دامنه کوه کرمل و ساحل دریا در مقابل جنوبی عگا قرار یافته و فاصله مابین شان کمتر از نیم فرسخ است و قطعه از دریا فرو رفته در خشکی که معروف به خلیج عگا است در بین می باشد و اما قشله<sup>۲</sup> عسکریه عگا<sup>49</sup> که در ایام تسلط جزار پاشا معروف بنا شد سربازخانه مرتفع وسیعی بود و برکه آبی در وسط و اشجار نخل و انجیر داشت و مین باشی و ضبطیه جمال ابهی<sup>۱</sup> و همهران را لدی الورد به قشله مذکور وارد کرده،

44- براغیث - بُرْعُوْث . [مفرد] بُرْعُوْث ، به معنی کیک . بُرْعُوْث = کِیکُ یا کِکُ . [جمع] براغیث

49 - ذکر عگا در سوره سفر قبلی برای سیاح افندی که در کربلا بود نازل و بیان ورود به چهار مقام را می فرمایند و در مقام چهارم به وادی نبیل می فرمایند وارد شدیم که با علم های نور ما را استقبال نمودند و منادی روح ندا در داد که عنقریب من علی الأرض در ظلّ این اعلام داخل شوند و بنده چون در اسکندریه اسم عگا را از محمد ابراهیم ناظر شنیدم که در بر شام است در قلبم خطور نمود که وادی نبیل که در لوح سیاح است باید همین عگا باشد چون عدد عگا را با همزه حساب نمودم دیدم با عدد نبیل یکی است و در مخمس عربی در وصف عگا ذکر این مطلب را کردم در سال سوم لوحی به افتخار یکی از احبای عراق نازل که این آیه در آن مسطور " ینادیک ربک الجلیل من وادی التلیل " و در ارض سر در خانه مرادیه فرمودند مرغی را هنگام سحر دیدم آمد و بر شاخه درختی که در بیت بود نشست و سه مرتبه ذکر نمود محمد آمد بلا آمد و بعد ذکر بر شام را فرمودند که ارض مقدس است و محلّ معراج انبیا و اصفیا و ما را به آن ارض می برند و در گلیبولی هم معلوم نبود خیال دولت چیست فرموده بودند به اصحاب بگوئید که این سفر مثل سفرهای سابق نیست ما را به جایی می برند بژاکه، در آنجا اعمال جمیع انبیا مبعوث می شود و جمیع لوازم آتیه وجود موجود می گردد هرکس مرد این میدان نیست از همین جا بهر سمتی که مائل است برود و از امتحان محفوظ بماند و الا بعد از این بر رفتن قادر نخواهد بود و در حین ورود به قشله عگا ایستاده و فرموده بودند که عجیب ارضی است آنچه در این ارض از اصحاب به ظهور رسد بدوام ملک و ملکوت باقی و ثابت و دائم خواهد بود اگرچه کشیدن یک نفس باشد و برداشتن یک قدم شاخه درختی در آن حین نزدیک قدم مبارک افتاده بود، فرمودند حتی این شاخه درخت را که می بینی افتاده ذکرش در شرق و غرب مذکور خواهد شد و از حق متعال باید سؤال نمود که آنچه سزاوار ایام الله است ازین اصحاب به ظهور رسد تا قابل بقا و دوام و ذکر خیر باشد یکی از عرفای کامل عگا چندین سال قبل از ورود مبارک دائماً ذکر می کرد که نزدیک است موجود امم به عگا وارد شود و در بلندترین اماکن ساکن شود خوشا به حال نفوسی که آن وقت را دریابند و به سوی او بشتابند شیخ قاسم مفتی عگا روزی از او پرسید که آیا من در آن یوم مبارک خواهم بود نگاهی کرد و گفت از اهل این نفس احدی اعطایش را درک نخواهد کرد مگر این پسر تو که از احبا و انصار او خواهد بود و همان نوع شد که در قشله اعلی و ارفع امکنه عگا وارد شدند و محمود افندی پسر همان مفتی مؤمن گشت و علاوه از خود محمود افندی جمعی از اهل عگا این مطلب را از آن عارف آگاه موسوم به شیخ محمد حسبه از اهل طرابلس حکایت کنند، این بود که باوجود منع شدید دولت بعضی از اهل عگا فائز شدند و پسر شیخ مذکور در کرامات پدرش کتاب نوشته و در خصوص مبارکی عگا همان مفتی مذکور احادیثی جمع نموده بود. (نبیل زندگی)

در مکتوب آقا محمد جواد قزوینی که برای آقا محمد جواد فرهادی (عموجان) به قزوین نوشت مقرر دولت عثمانی برای هر نفری از مسجونین معادل پانصد دینار بود.

امر دولت را ابلاغ به حکومت نمودند که باید مراقبت شود تا احدی به قشله داخل نشود و کسی با شیخ عجم و همهرانش ملاقات ننماید چه که ضال و مُضَلِّد و دیدار و گفتارشان سحر آسا در قلوب و عقول تأثیر و تسخیر نماید و از خدای غیب وایمان به رسولش باز دارد و این حبس بر همین طریق مؤبّد و برقرار باید بماند و در داخل قشله به جانب شمالی غربی عمارتی بود که در قسمت فوقانی حجرات متعدّد خوب و ایوان و تالار بزرگ و بیرونی و محلات دیگر هم داشت جمال‌آبهی<sup>۱</sup> با عائله در آنجا قرار گرفتند و در طبقه تحتانی عمارت مذکور آقا میرزا محمدقلی با عائله اش اقامت جستند و نیز در جانب شمال قشله حجرات متعدّد فوقانی و وسطانی و تحتانی داشت که حاجی علی عسکر با عائله اش و آقا محمد جواد و امیر سکونت جستند و در زاویه شمال غربی چند محلی بود که آقا رضا شیرازی با عائله اش مسکن گزیدند.

#### --- صفحه ۸۹ ---

و نیز در جانب جنوب و مشرق محله‌ای خوبی وسیع بود که یکی را آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم و دیگری را سائر احبّا اختیار و منزل نمودند و اغلب محلّها خالی ماند و در جانب غربی حمام وسیع خوبی داشت که برای شستشو به کار می‌رفت و اما سید محمد اصفهانی و آقا جان کج کلاه تبریزی را مأمورین و گماشتگان حکومت از جمع احباب خارج کرده در جایی دیگر بیرون از قشله محلّ دادند و در شب اول اقامت در قشله از جهت گرسنگی و تشنگی تعب و مشقت شدید شد، چه آب حوض کهنه و بد رائحه بود و مستحفظین اجازه خارج شدن و آب آوردن ندادند و گرچه مقداری برنج مطبوخ از خانه عبدالهادی پاشا متصرف عکا آوردند ولی مطبوع نبوده، اصحاب و نسوان خصوصاً صغار نتوانستند

#### --- صفحه ۹۰ ---

از آن تناول نمایند ولی در صبح روز بعد چند نفر را اجازه دادند که با ضبطیه برای خرید آنچه باید بروند و لذا قوت آن روز و قوت هریک از چند روز دیگر بهمین نوع فراهم شد و در شبی دیگر اعضاء حکومت تفتیشیه آمده به محضر آبهی<sup>۱</sup> رسیدند که تفتیش و تجسس احوال نمایند و از بیانات مبارکه استماع کرده دانستند که ایشان از اعظام و دانشمندان شهیرند و تنی از آنان چنین گفت تاکنون چنین اشخاص بزرگواری در عکا ورود

نکرد و چون سه روزی گذشت برادران حاجی جعفر و مشهدی تقی تبریزی سابق الذکر نیز وارد عگا شده به قشله درآمدند و حکومت برای هرفردی از مسجونین روزی سه قرص نان مقرر داشت ولی نانها سیاه و شور و نامطبوع بود و مأکول نمی شد.

### --- صفحه ۹۱ ---

و پس از چند یوم به جای نانها شهریه قلیلی چنانچه برای بعضی چند پاره و برای برخی قروشی قرار دادند و بر احباب تقسیم کردند و طولی نکشید که مسجونین گرفتار تب نوبه و مریض شدند چه فصل خریف و موقع بروز امراض بود و آنان با چنان مشروب و مأکول و نیز هوای مرطوب سنگین عگا اُنسی نداشتند و رجال و نساء و صغار و کبار به تب و بیماریهای سخت دچار گشتند و فقط غُصنِ اعظم بستری نشد و بنفسه به پرستاری بیماران پرداخت، غذا و دوا ترتیب و تنظیم همی کرد و رخت‌هایشان را شُست و آقا میرزا موسی کلیم و آقا رضا قنّاد شیرازی معاونت و مساعدت نمودند و معذلک سه تن از اصحاب یعنی آقا ابوالقاسم سلطان آبادی و استاد باقر و برادرش استاد اسماعیل خیاط کاشی را مرض شدت یافته وفات نمودند و اجسادشان برجای ماند نه در نزد مسجونین مصروف تجهیز موجود بود و نه احدی از ملت و دولتیان اقدام کردند و غصن اعظم قالیچه به بازار فرستاده به قیمت نازل هراج کرد تا اجساد را غُسل و کفن نموده برای دفن مهیا سازند ولی مسلمانان از دفن در قبرستان خود مانع شدند و لذا در محلی خارج از قبرستان دفن نمودند و واقعه را غصن اعظم خود چنین بیان

فرمودند: <sup>50</sup> " جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسماعیل مبتلا به مرض شدید شدند، طبیب و دوائی در میان

نبود آن دو نور مجسم در يك شب دست در آغوش یکدیگر صعود به جهان ابدی نمودند و یاران را به حسرت بی پایان انداختند آن شب جمیع گریان بودند صبح خواستیم تا جسد مطهرشان را برداریم عوانان

گفتند شما را خروج از قشله جائز نه این دو جنازه را تسلیم کنید تا غسل و کفن و دفن نمائیم ولی مصاریف را شما باید تکلف نمائید از قضا چیزی موجود نبود سجّاده، زیر پای جمال مبارک بود. جمال مبارک روحی لأحبّائه الفداء آن سجّاده را از زیر پای مبارک برداشتند و فرمودند بفروشید و بعوانان بدهید بصد و هشتاد فروش آن سجّاده فروش رفت و تسلیم ستمکاران شد ولی آن ظالمان آن دو روح مجسم

### --- صفحه ۹۲ ---

را نه عُسلی نمودند و نه کفنی جز زمین را کاویده آن دو مظلوم را با لباس دفن نمودند که آآن قبرشان متّصل بهم است همچنانکه جانیشان در ملکوت اُبهی باهم جسمشان نیز در زیر خاک دست درآغوش یکدیگر است جمال مبارک نهایت عنایت درحق این دو برادر داشتند در ایّام حیات مشمول الطاف بوده و بعد از وفات مذکور درالواح شدند قبرشان در عگا است. " انتهی

و مدّت بیماری مسجونین چهارماه به طول انجامید و همه روزه دیکی بزرگ از شوربا و در شبها برنج مطبوخ تهیه شده، غصن اعظم بهریک از بیماران به مقدار لازم می داد و از آن جمله میرزا جعفر به حالی از بیماری بیفتاد و دهن کف آورده نفس تقریباً منقطع گشت که چون طیب را به بالینش آوردند و نبضش را گرفت چنین گفت شما مرا بالین مُرده آوردید، مگر من مسیحم که مُرده را حیات بخشم و بیرون رفت و میرزا موسی کلیم شرح حال را به محضر اُبهی معروض داشت دعائی صادر فرموده دستوری دادند و میرزا جعفر حیات تازه یافت و او را بدیع الحیات نام فرمودند و بالأخره غصن اعظم خود مریض شده، به حالی سخت افتاد چنانکه موجب اضطراب همه گشت و از قلم اُبهی مناجاتی در طلب صحّت و عافیت صدور یافت و امر فرمودند که همه احباب بخوانند و صورت مناجات مذکور این است:

**\*بسم الله الغافر\***

ولو انّ سوء حالي يا الهي استحقني لسياطك وعذابك ولكن حسن عطوفتك ومواهبك يقتضي العفو علي عبادك والتلطّف لأرقائك اسئلك باسمك الذي جعلته سلطان الأسماء بان تحفظني بسلطانك واقتدارك عن كلّ بلاء و مكروه وعن كلّ ما لا اراده ارادتك وانّك انت علي كلّشي قدير.

و جمعی از مرضی مانند آقامیرزا محمود کاشی و آقا حسین آقا و میرزا آقا جان و عائله آقارضا و غیرهم به تلاوت این مناجات پرداخته همگی شفا یافتند و مسجونین در تمامت مشقّات مذکورہ را با کمال

### --- صفحه ۹۳ ---

ایمان و استقامت و مسرتی که در محضر أبهی<sup>۱</sup> داشتند ایام و لیالی را با ذکر و آیات و الواح و مناجات میگذرانند و مرابطه مابین عراق و ایران و غیرها با محضر أبهی<sup>۱</sup> مقطوع بود بلکه غالباً از مقرّ سجن خبر نداشتند و سخت پریشان شدند و اعداء اخبار کذبہ محزنہ هرسو بگسترند چنانکه از لیان اصفهان انتشار دادند که شمس جمال أبهی<sup>۱</sup> غروب یافت و بهائیان را به وحشت و اضطراب انداختند تا بالأخره با یکدیگر مشورت کرده بواسطه تلگراف خانه انگلیس در جلفا مخابره نموده خبر بدست آوردند و قلبشان بی آسود و درعین حال مصائب و بلاهای وارده از هر طرف روی شدّت میگذاشت.

### \_\_\_\_\_ فتنه در آباده \_\_\_\_\_

در قصبه آباده به تحریک و تهییج سیدی روضه خوان فتنه و هیجان به معارضت با احبّا که چند سالی بود در آنجا طلوع و قیام نمودند برخاست و حاجی قاضی از علمای متنفّذ قصبه استاد علی اکبر از احباب را فرمان داد چندان چوب و تازیانه زدند که بدنش مجروح و غرق خون گردید و بصدد تعرّض بسائر مؤمنین بر آمد و معذک سعایت و شکایت از استاد علی اکبر مذکور به شیراز نزد والی فارس معتمد الدوله فرهاد میرزا نوشت و والی استاد را به شیراز کشیده ولی جراحات پیشینش را دیده از مفتریات و مظالم مجتهد اطلاع یافت او را از آباده به شیراز احضار نموده توقیف کرد و استاد را بالتلطّف و مهربانی باز پس فرستاد.

### \_\_\_\_\_ فتنه در نور \_\_\_\_\_



علماء و متنفذین نور سعایت از بستگان جمال أبهی<sup>۱</sup> واحبای تا کر نمودند که در صدد خروج بر دولت می باشند و به حاجی میرزا رضاقلی حکیم برادر جمال أبهی<sup>۱</sup> نسبت دادند مبلغی از نقود برایش از ارض مقصود رسید و به دعوت مردم به امر جدید مشغول است و شاه متعرض شده حکیم را دستگیر کرده

### --- صفحه ۹۴ ---

در انبار محبوس ساخت و مأمورین غلاظ به سرکردگی طاهرخان پسر میرزا خلیل یالرودی مأموریت یافته در زمستان سرد پراز برف به تا کر ریختند و اشیاء و اموال اهالی را غارت کردند و طاهرخان عموعلی برادرزن آقا میرزا حسن برادر جمال أبهی<sup>۱</sup> را داغ بر پهلو نهاده، سوزاند و اصرار همی کرد که لعن و سب نماید و قریه دار کلا را بدست خود آتش زد و عده را به نام این طائفه دستگیر کرده تقریباً دوازده تن را به طهران برده در زندان جنبد ( در بند ) کشیدند و عده دیگر از تا کر فراری و متواری گشتند و مدتی در لباس مبدل به مشاغل سخت در گیلان امر را ( امرار ) حیات نمودند و زنان و کودکان تا کر در آب سرد رودخانه در مقابل خرابه های عمارت پدری جمال أبهی<sup>۱</sup> نیمه شبها به دعا و عجز و زاری بسربردند و فراریان بعد از مدتی چون غلامان دولت دست از طلبشان کشیدند به نور برگشتند و محبوسین طهران نیز آزاد شده بوطن عودت نمودند و حکیم بعد از انقضای ماهی در انبار نفی باز گردید.

### تضییقات و بلیات بهائیان در بلاد خراسان

واعظی در تون (جمال أبهی<sup>۱</sup> فاران نامیدند) وارد شد و بر منابر در ضمن وعظ و ذکر مصائب وارده بر اهل بیت نبوت بتعرض ورد و سب و لعن امر بدیع و این را روزانه پرداخت و اهالی را مستعد و مهیای شورش و فساد ساخت تا در روز بیست و یکم شهر رمضان در اثناء جوش و خروش و بر منبر عمّامه خویش بر زمین افکنده فریاد و اسلاما برکشید و مردم را به قلع و قمع بهائیان برانگیخت و شورش عام برپا شد و آقا میرزا علی اکبر غوغا را که مردی با علم و فضل و ثابت قدم در امر بهائی بود گرفته به مسجد کشیدند و غوغا را در آن ضوضا و شور و غوغائی عجیب برسر بود

تحويل به حمل یکساعت ونیم به غروب مانده از روز شنبه ششم ماه ذو الحجه واقع شد

--- صفحه ۹۵ ---

## سال بیست وهفتم واقعات سال ۱۲۸۶ ه. ق - ۱۸۶۹ میلادی

وهمینکه به مسجد داخل شد خود را از دست مردم رها کرده بر منبر برآمد ونظقی فصیح در خصوص این امر اداء کرد ودر خاتمه مقال لوحی از جمال اُبهی<sup>۱</sup> از بغل بیرون آورده با آهنگ جذّاب وندای رفیع تلاوت کرد ومردم هجوم کرده، وی را از منبر به پائین کشیدند وضرب بسیار وارد آوردند وفی الحال جمعی ملاً غلامرضا را که مردی مشهور به امانت وتقوی وایمان به جمال اُبهی<sup>۱</sup> بود گرفتار کرده سر برهنه وشال برگردن انداخته به مسجد آوردند وهر دو مظلوم را کتک زنان ولعن گویان به بازار بردند وهر که رسید باهرچه که توانست ضربتی برایشان وارد آورد چندانکه یقین بر هلاکشان نمودند و اجسادشان را به خانه که معروف به غریب خانه بود انداخته رفتند وبه خانه ملاً غلامرضا ریخته تمامت اثاثیه خانه را به غارت بردند وشورش در آن روز تا وقت مغرب برپا بود، آنگاه مردم متفرّق شدند ودر آن هنگام دو مظلوم مجروح مذکور در غریب خانه به هوش آمدند وهریک دست به گردن آن دیگر انداخته روی هم را بوسیدند وتهنیت وتبریک گفتند تشویق وتشجیع برثبوت واستقامت نمودند وتنی چند از احباب خود را بدانجا رسانده ایشان را ربوده به خانه خود بردند وبه معالجه پرداختند وبعد از چندی هردو بهبودی یافتند وبه تظلم در طبس نزد عمادالدوله حکمران شتافته شکایت کردند وحکمران مأمورینی به تون فرستاد وچند تن از رؤساء اشراررا دستگیر کرده محبوس نمود ولی اموال منهوبه را از جهت نقود تماماً نتوانست مسترد دارد وهمینکه مأمورین عودت به طبس کردند اشرار مجدداً بنای توهین وتعرض نسبت بدو مظلوم مذکور نهادند چندانکه هردو ناچار مهاجرت از وطن اختیار کردند وسر به بیابان واطراف وقراء نهاده سرگشته وسرگردان گشتند ودر بیرجند شحنة محل درویش علی اکبر از احباب را گرفته نزد میر علم خان امیر وحکمران قائین برد و او

--- صفحه ۹۶ ---

مطالبه آثار والواح از آن مظلوم همی نمود و چیزی بدست نیاورد پس مأمور به خانه کربلائی عباس و آنکه درویش در آنجا منزل داشت بفرستاد تا تجسس و تفحص از الواح کند و مأمور به عنوان مطالبه اثاثیه درویش نقش جلب مال در ضمیر بست و کربلائی عباس خورجین درویش را تسلیم وی کرده ولی صندوقچه مخزن الواح را قبلاً از خورجین بیرون آورده مخفی نمود و مأمور خورجین را نزد امیر برد و درویش را در شب چوب بسیار زدند و مدت دوروز در چهار میخ نگه داشتند و تمامت موهای سرش را یک یک کردند و معدلک در آن حال که کربلائی حسین پهلوان موهای بلندش را بدست پیچیده یک یک می کند باین بیت پی در پی تغنی همی کرد "ای قادر قدرت نما، ها قدرتی ها قدرتی" سپس وی را بدست نائب الحکومه قریه سرچاه سپردند که در آنجا محبوس بماند و لذا در آنجا وی را در چاهی محبوس نمودند و عائله اش مدتی بی خبر ماندند بالأخره برادر زنش مشیه الله را برای کسب اطلاع به فائات فرستادند و همینکه مشیه الله به سرچاه آمد او را نیز دستگیر نموده به علی آباد که آن هنگام مقر حاکم بود کشیدند و در اثناء راه ضرب و اذیت بسیار وارد ساختند و در علی آباد چندان زجر و شکنجه نمودند که از این جهان پررنج و عنا در گذشت و در آن هنگام نوزده سال داشت و جسدش را امیر اجازه نداد که در علی آباد دفن کنند بلکه در ده فرست به خاک سپردند و درویش علی اکبر مدتی در حبس بود و بالأخره حاجی میرزا ابراهیم شریعتمداری سردار کتبا از میرعلم خان استخلاص وی را خواست تا مستخلص شده به قوچان رفت و در آنجا در گذشت و نیز اعدا و اشرار به شرویه به قصد جان و مال بهائیان قریه صغیره زیرک واقع در قرب قصبه مذکوره به قصد تعرض عده که چندی قبل ازین هنگام قبول امر ابهی کرده استقرار درایمان یافتند، حمله بردند و چندان ضرب و جفا وارد آوردند که برخی از آنان مجروح و درهم شکسته شده مدتی در بستر و تحت معالجه بسر بردند تا صحت یافتند .

--- صفحه ۹۷ ---

\_\_\_\_\_ اوضاع و شدائد ایام حبس در قشله \_\_\_\_\_

سید محمد اصفهانی و آقا جان بیگ تبریزی سابق الذاکر که همراه موکب ابھی وارد عگا و قشله شدند پس از چند روز درخواست تغییر محل از حکومت نمودند لاجرم ایشان را در حجره فوقانی محبس حکومتی که مواجهه دروازه بلد بود، مسکن دادند تا واردین از احباب را شناخته به حکومت اطلاع دهند و سد ابواب مراوده و معاشرت جمال ابھی گردد و عقائد و اوهام اهالی نسبت به أعجام و خصوصاً نسبت به امر بدیع نیز مساعدت و موافقت نموده، حکومت را به اجراء اغراض و اصفهانی و تبریزی را به القاء اغراض و اعتراض کمک شد و آن دو با کمال عناد و اهتمام به اجراء منظور مذکور پرداختند و افکار عمومی اهالی عگا و حدودش را نسبت به این طائفه از این مختصر باید قیاس کرد که در بدو ورود جمال ابھی حسب شهرتی که یافته بود انبوه مردم مجتمع شدند تا خدای اعجاز را تماشا کنند ولی همین که نظرشان بر تاج مبارک افتاد و جمله “لا إله إلا الله محمد رسول الله” را خواندند تنبه حاصل کرده، دیگر امرای نیز ازین سخنان منع کردند و بالجمله حکومت به نهایت شدت همت در این خصوص مجری داشت ولی اعزه و محترمین بلد به تدریج ملتفت شده مائل [مایل] به مصاحبت و معاشرت گشتند و در همان ایام اولیه سجن طیبی که با همهران برای واری احوال بیماران مذکور به قشله آمد ملاقات و مکالمه با غصن اعظم کرده و ملتفت و منجذب گردید و اوصاف عظمت مسجونین را برای اهالی بلد بیان داشت و برخی دیگر نیز در خارج و داخل قشله به ملاقات رسیده شیفته اخلاق و عرفان و بیان گشتند و شهرت یافت که واردین و مسجونین قشله از رجال عالی مقدار و دانشمندان کبار می باشند و جمال ابھی برای اینکه سلطان عبدالعزیز و ارکان دولت عثمانی را از معاشرت شان با اهالی بیمناک بودند و مخصوصاً تبلیغ امر بدیع را در آن حدود به شدت منع کردند و تجسس و تفتیش می کردند

--- صفحه ۹۸ ---

امر تبلیغ را در عگا و بلاد المسلمین و سوریه حرام فرمودند و ابواب ملاقات خود را بر روی مردم بستند و آن را بر عهده غصن اعظم و گذاشتند تا به معارف عمیمه و خصال و مناقب عظیمه و قوت بیان و معاشرت حکیمه اش سمع و قلب را از مفتریات منتشره و وهم و بیم طاریه پاک و مطهر سازد و مردم خود به طریق مزبور پی به مقام ابھی و عظمت امر برند و معاریف عگا در اندک زمانی طالب و عاشق مصاحبت با آن حضرت گشته ابواب

معاشرت مفتوح گردید و برخی بشدت طلب و اصرار توسط ایشان در قشله به محضر اُبهی<sup>۱</sup> شرف<sup>۲</sup> مَثول یافتند از آن جمله شیخ میری (علی میری) مفتی عکا با آن که غرور و تعصب مذهبی و قومی شدید داشت چنان منجذب و خاضع گردید که دل از مصاحبت نمی کند و حین عبور از بازار و مجمع انام غصن اعظم را بر خویش مقدم داشته با همراهانش از عقب می خرامید و نوبتی به واسطه ایشان به قشله رفته تشرّف به محضر اُبهی<sup>۱</sup> یافتند سوالاتش را عرضه داشت و جواب شنیده قانع گردید و احمدافندی جراح که ملازم عسکریه بود در سلوک با جماعت داخل شد و بعد آنکه به مصر و اسکندریه مسافرت کرد در آنجا به محفل احباب درآمد آورده اند که روزی غصن اعظم در جامع عکا مشغول به وضو بود و شیخ محمود از متعصبین عکا شتافت و بازوی ایشان را به قوت گرفته به لحن شدید پرسید تو پسر خدائی جواب گفتند، تو میگوئی! آیا نخواندی و نشنیدی که رسول اکرم فرمود: " **اكرموا الضیف ولو كان كافرا** " شیخ خجل شد و رفت و باری دیگر خویش را به قصد اضرار به قشله رساند و غصن اعظم وی را تکریم کرده شمه از نصائح و اخلاق بیان نمود و شیخ منصرف و راجع گشت و بعد از چندی باز به قشله شتافت و اصرار نمود وی را به محضر اُبهی<sup>۱</sup> باردارند و آن که خواست دید و شنید و فائز به ایمان گردید و نیز صالح افندی و حاجی علی مصری حصیر باف و پسرش ؟ ؟ ؟ که از اقویاً جسور بلد بود و غصن اعظم حسب دستور جمال اُبهی<sup>۱</sup> به عموم احبّا که هر یک حرفه و صنعتی بیاموزند

--- صفحه ۹۹ ---

نزد حاجی علی صنعت حصیر بافی آموخت و غیرهم عرفان و ایمان حاصل کرده به محبت و حمایت پرداختند و از آن جمله متصرف عکا که گردی از پاشاوات شام بود به مشاهده علم و عظمت غصن اعظم ارادت و اخلاص حاصل کرد و شبی در محضرش جمعی از علماء و معاریف مسلمین و نیز جماعتی از علماء پروتستان و گروهی از محترمین مسیحیان بلد مجتمع بودند و هنگامه محاوره و مناظره دینی گرم شد و مسیحیان با دلائل قویه اثبات دیانت عیسویّه کرده بر اسلام حمله نمودند و حاضرین از علماء و معاریف مذکور مسلمین عاجز و متحیر شدند و این افتضاح بر پاشا سخت مؤثر گشت و بیانات غصن اعظم را که گاهی شنیده داشت به خاطر آورد و کس به

قشله فرستاده، خواهش حضور نمود و ایشان قبول فرموده، وارد مجلس مذکور شدند و حضار بر خاسته تواضع کردند و پاشا تجاهل و تغافل از حضورشان کرده، معروض داشت چه عجب و خوش به موقع بود که قدم رنجه فرمودید. غصن اعظم بعد از صرف قهوه مسائل طرفین را استماع نموده هر یک را جوابی کافی و شافی دادند چنانکه همه اقرار و اعتراف بر علم و فضل شان و نیز اظهار حیرت نمودند که تا کنون احدی این مسائل غامضه را جوابی چنین محکم و متین نگفت و این را فقط موهبت آلهیه توان خواند، آنگاه ایشان مسائلی از آنان پرسیدند که همه در جواب اظهار عجز کردند و متحیر و ساکت ماندند و بالاخره اسعد سیطی که ناطق زبردستی بود بدین طریق اقرار و اعتراف و تمثال کرده گفت در این شکی نیست که عکاء بالنسبه بولایت شام شهری کوچک و غیر معتبر است و شام از هر جهت اولی و احسن می باشد ولی معذک ما که در عکا نشو و نما کردیم راضی نمی شویم که به شام برویم و مرادش آنکه دین مسیح مانند عکا و دین اسلام مانند شام است. ولی الفت آبا و اجدادی ما مانع از تغییر و تبدیل می گردد. در این موقع غصن اعظم به ایشان چنین فرمودند حال این جواب را که بیان حقیقت حال شما است ختم کلام قرار داده سخن را ختم می کنیم و پاشا و تمامت حضار

--- صفحه ۱۰۰ ---

از ایشان شکر گذاری و اظهار ممنونیت نمودند و از سوی دیگر خبر استقرار جمال ابهی<sup>۱</sup> در سجن اعظم توسط نبیل زرنندی و احبای مصر و غیرهم به سمع این طائفه در بلاد ایران و عراق و غیرها رسید و برای درک زیارت و تحصیل اطلاع و توفیق بر خدمت و نصرت پی در پی به عزم عکا شتافتند و با اینکه حکومت مانع و سید محمد و کج کلاه مواجهه دروازه و مترصد بودند به شجاعت و تدبیر خویش را برای مثال به قشله مهیا نمودند و چون بعلت موانع مذکوره دخول در بلد غالباً میسر نمی شد ناچار در خارج بلد مقابل قشله قرار می گرفتند و جمال ابهی<sup>۱</sup> از شباک حجره ملاحظه نموده بادرست خویش اظهار ملاطفت می فرمودند نخست نبیل زرنندی خود را

به عگا رسانده وقت مغربی داخل شد و به جامع جزّار رفته شب را بیتوته کرد و روز را همی گشت و پی توّسل به ملاقات احباب متفکّر بوده بهرسو همی رفت و بالأخره پس از صرف ناهار در جامع مذکور با آقارضا قنّاد شیرازی تصادف کرد و از دیدار یکدیگر و اطلاع اخبار مسرور شدند و شب را حسب مقرر در خان جوینی بماند و علی الصّبّاح بعضی از احباب نزد وی رفته پیام جمال أبهی<sup>1</sup> را رساندند که در حوالی محبس حکومتی نرو زیرا که سید محمّد (اصفهانی) و کج کلاه مترصدند و خبر به حکومت داده، افساد میکنند. و او ایّامی چند به نوع مذکور بسر برده چاره جوئی نمود و روزی حول قشله می گشت و سید محمّد با بعضی از ضبطیه برای رفتن به حمّام از آنسو گذشته وی را دید و خبر به حکومت داد که ملاّ محمّد معروف به نبیل زرنندی همیشه منشاء فتنه و فساد شده اخیراً در زندان حکومت مصر افتاد و اینک در زندان فتنه و فساد کرده، فراری شد و نبیل دانست که نائره فساد افروخته می گردد و واقعه را به قشله پیام کرد و جواب از محضر أبهی<sup>1</sup> رسید که سید محمّد در سرای حکومتی ناله کشیده، پیرهن دریده اظهار داشت که این شخص ملّس به لباس سیاحت ملاّ محمّد زرنندی معروف از این طائفه است و اعمالی را بر شمرده حکومت را تهییج نمود

### --- صفحه ۱۰۱ ---

و لذا بعد از ظهر خارج شده در حوالی و اطراف باش تا دستور داده شود و این پیام در روز سوّم قبل از ظهر بدو رسید و نظر به اینکه غصن اعظم صلاح دانستند که در قدس برو و جمال أبهی<sup>1</sup> مصاریف و غیرها برایش فرستادند و امر به حرکت بدان سو دادند و او با بعضی از احباب که پیغام آورده، حاضر بودند و داع نموده، عزیمت نمود و چون به دروازه رسید سید محمّد که مترصد بود وی را دید و به ضبطیه خبر داد او را گرفته به سرایه بردند و پس از توقیف و بازخواست اخراج کردند لاجرم با دلی پر از حرقت فرقت روانه شده در قدس قرار گرفت و بعد از او میرزا هادی شیرازی و محمّد جعفر تبریزی<sup>51</sup> ملقب به منصور با تذکره تجارتي از دولت ایران به قصد اقامت و تجارت برگشته در عگا وارد شدند و ضبطیه نزد دروازه به نوع مذکور خواستند آنان را نیز

51 - محمّد جعفر منصور ترك و عبدالأحد شیرازی سنینی چند در عگا به شراکت تجارت کردند و موفق به بعضی خدمات شدند ولی اندك اندك به واسطه معاشرت با بدان دچار أعمال سوّم و محروم از رضای أبهی<sup>1</sup> گشتند منصور به عاقبت و خیمه درگذشت و بساط تجارت و عزّت عبدالأحد برچیده شد و او در سال ۱۲۹۹ درگذشت.

ممانعت نمایند و ایشان به وکیل قونسول دولت ایران مصطفی مغبوق مراجعه کردند نائب قونسول تذکره ایشان را دیده حمایت کرد ولذا مقیم شده مسکن و دارالتجاره اختیار نموده و مرکز و رابطه شدند و میرزا هادی مذکور به نام عبدالأحد نزد احباب مشهور گشت و نبیل مذکور پس از آنکه مدت چهار ماه در قدس<sup>52</sup> و بیت اللّحم و خلیل الرحمن بماند پیمانه صبرش لبریز گشته سوی سجن اعظم شتافت و در خارج عگا روی به قشله همی طواف کرد و هنگامی که به نماز مشغول گشت بادلی بریان مناجات نمود ناگهان باب شبّاک قلعه باز شد و جمال أبهی<sup>1</sup> عیان و نمایان گردید نبیل تقریباً نیم ساعت بداین حال در سوز و گداز بود تا باب شبّاک بسته گشت.

--- صفحه ۱۰۲ ---

و آفتاب غروب نمود و او با چشم اشک بار به دروازه عگا رسید خواست داخل شود دروازه بان وی را شناخت و با شفقت و ملامت گفت نوعی برو که آن سید تورا نبیند و مبتلا نسازد پس به جامع داخل شده نماز مغرب به جای آورد و بیرون آمد و تصادف با عبدالأحد نمود و اشاره کرد تا از عقبش روان گشت و به خان جوینی که مسکن و مستجر عبدالأحد بود، داخل شدند و مصافحه نمودند و قرار یافت و عبدالأحد بدو گفت که غصن اعظم اطلاع فرمودند که نبیل در بیرون عگاء است لذا من می خواستم بیایم و تورا تبدیل لباس داده به شهر داخل کنم ولی جمال أبهی<sup>1</sup> فرمود او را به حال خود واگذارید و جعفر تبریزی الحال به بهانه فروش شال وارد قشله شده و شاید در آنجا بماند و صبح روز بعد خبر نبیل را بواسطه احبّا که با ضبطیه به بازار آمدند به غصن اعظم رساند و پس از ساعتی جعفر آمد و مناجاتی مفصل صادر از قلم أبهی<sup>1</sup> و لوحی دیگر که بشارت قرب فتح باب سجن و ورود احباب و تبدیل شدت به رُخاء در آن بود برای نبیل آورد و دستور را رساند که تبدیل لباس کرده در حجره عبدالأحد بماند و مدت چهل شبانه روز به نوع مذکور در آنجا اقامت کرد عبدالأحد و جعفر روزها در را می بستند و به بازار می رفتند و نبیل تنها بسر می برد تا در شب به منزل می آمدند و گاهی بعضی از احباب از قشله

52 - در قدس میرزا حسین طبیب اصفهانی را دیدم و از مردن میرزا مهدی که کتاب بدیع در جوابش نازل شده بود، خبر داد. که به بدترین عذاب و امراض مبتلا شد آرزوی ریاستی که سید محمّد به او وعده داد، به خاک برد. (نبیل زندی)



پیام می‌آوردند و خلیل منصور مسکرکاشی اول کسی از احباب بود که به حیفا آمده، مقیم گشت و زائرین و مسافرین بهائی را پذیرائی همی کرد و بواسطهٔ امینی احوال واردین را به محضر ابهی<sup>۱</sup> ابلاغ می‌نمود.

--- صفحه ۱۰۳ ---

و دستوری که میرسید مجری می‌داشت و گاهی خود به عنوان مس‌فروش به عکا درآمده احوال واردین را خبر می‌داد و مراسلات را گرفته به هرجا که لازم بود می‌فرستاد و نیز استاد اسماعیل معمار کاشی که مقیم طهران و معمار شاهی شد و در بذل و بخشش و خوشگذرانی و مهماندوستی بود از طریق موصل رسید و در خارج حیفا (عکا) مواجه شباک قشله با آداب کامله بایستاد و جمال ابهی<sup>۱</sup> در شباک به او متوجه شد تَلَطَّف و عنایت فرمود و او به علّت ضعف چشم ندید و مدّتی در نهایت عشق و بی‌قراری به انتظار ایستاد و عائلهٔ ابهی<sup>۱</sup> از ملاحظه حال آن مؤمن مخلص متأثر شده، همگی گریستند و بالأخره به آرزوی لقا مقیم آن حدود گردیده به غاری در کوه کرمل حیفا در شبها اقامت جست و به خورده فروشی در عکا و حیفا و ناصره امور معاش خود را تهیّه و اداره کرد و نیز آقا اسدالله برادر خلیل مذکور و پدرجان قزوینی مقیم حیفا شدند و نیز آقا میرزا محمد علی قائینی (نبیل قائن) باسوز و گدازی عاشقانه به عزم زیارت رسید و بنوع مذکور مواجه شباک قشله به زیارت نائل گشت و به ورود عکا نیز موفق گردید و مدّتی در خارج بلد گاهی دور و گاهی نزدیک شده ایام را به قناعت و آرزوی زیارت گذراند و عبدالله نام مسیحی از اهل سوریّه را به ظهور ملکوت آسمانی بشارت داد و او بی‌ستر و حجاب مابین مسلمین و مسیحیین از اعراب به قوهٔ روح القدس قیام کرده و لسان بنیان و برهان گشود و با کتاب تورات و انجیل استدلال و استشهاد بر حقیقت این امر نمود و نیز همّت بر جهاد با نفس اماره و تهذیب اخلاق و اعمال موروته و مأخوذه از هم‌کیشان و هم‌وطنان نهاد و بالأخره از شدت غلیان غیرت برای اینکه نتوانست اعمال خویش را مطابق با تعالیم مقدّسهٔ بدیعه نماید خود را انتحار کرد و میرزا محمد علی مذکور به قلیل نقودی که غصن اعظم بوی داد تبرکّ جسته سرمایه کرده امتعه دوره گردی بخرید.

--- صفحه ۱۰۴ ---

و به امید لقاء اُبهی<sup>۱</sup> به دوره گردی درب خانه‌ها اشتغال جسته در ناصره اقامت گرفت و پسرانش آقا علی اکبر و آقا میرزا احمد باتفاق او بودند و بسا از واردین زائرین که از بلاد بعیده آمده و بعلت موانع مذکوره موفق به لقاء نشده مراجعت نمودند و بالجمله سید محمد و کج کلاه بنوع مذکور مانع ورود زائرین و سبب قطع روابط بین عکا و بهائیان گشتند و نایب قونسول ایران مقیم عکا را نیز و سوسه کرده به تعرّض واداشتند چنان که آقا عبدالرسول زائر زنجان و رفقایش را لدی الورد تعرّض نموده نگذارند که فائز به لقا گردد و نعیم افندی از اهل قبرس را که جوانی با فضل و کمال بود و به ملاقات مشکین قلم و همهرانش متذکر و متدرّجاً مؤمن شد و به عزم زیارت به عکا آمد و در قشله تشرّف حضور یافت و شرح احوال ایشان را معروض داشت پس از ایامی چند که رخصت عودت حاصل نمود و مکاتیبی از غصن اعظم برایشان با خود برد سید محمد و کج کلاه دانسته به نایب قونسول مذکور خبر دادند و او درین راه حیفا رفته مکاتیب را از نعیم گرفت و سبب شد که او را تقریباً شش ماه در بیروت محبوس بداشتند و در آغاز تعرّضات نایب مذکور هر چند غصن اعظم او را نصیحت کرد سودی نداد و نعیم افندی پس از مدّت مذکوره به وطنش برگشت و روز بروز در امور مالی و عظمت مقام ترقّی یافت و چون قبرس بدست حکومت انگلیس افتاد وی را از اعضاء مجلس اعیان منصوب داشتند و ماهیانه مبلغی خطیر برایش معین نمودند و بعداً با دو پسر خود به عکا آمده تشرّف حضور یافتند و اجازه گرفته پسرانش را باسلامبول برای تحصیل در مدارس عالیّه فرستاد و چون از او پرسیدند از آن که موجب اذیت و حبس شما شده خبری دارید یا نه در جواب می گفت که او را به خدا واگذاشتیم و از او خبری ندارم ولی نایب مذکور اندک زمانی تمامت عائله اش از میان رفته ملک و زراعتش منعدم و خود مریض و مبتلای به فقر و فاقه شد و به محضر اُبهی<sup>۱</sup> آمده اظهار ندامت و توبه کرد و اصحاب در خلال تعرّضات

--- صفحه ۱۰۵ ---

تعرّضات و موانع مذکوره هر چند روزی از اعمال سید محمد و کج کلاه زمام صبر را ازدست داده به محضر اُبهی<sup>۱</sup> شکایت می کردند و جواب می شنیدند که متعرّض نشوید و به خدا واگذارید و چون از حد بگذرند اخذ می شوند و درعین حال نفوس مشهوره‌ئی از احبّاً زائرین به قشله تشرّف حضور یافتند و امور خطیره صورت

گرفته و از جمله نفوسی که در آن ایام وارد شده به زیارت نائل گشتند حاجی شاه محمد (امین البیان) منشادی و حاجی ابوالحسن (امین) اردکانی و آقا شیخ علی یزدی و میرزا آقا بزرگ (بدیع) نیشابوری و حاجی عباس ناصر بغدادی و محمد ابراهیم خیاط و استاد محمدعلی صباغ از اهل قراشاه از قراء تابعه یزد و غیرهم بودند و دو امین مذکور که تفصیل احوال شان در بخش لاحق می آوریم با امتعه تجارته به عنوان حج و تجارت چون از ایران عزم ورود به ارض مقصود و سجن اعظم نمودند طریق آذربایجان و خاک عثمانی را پیموده وارد عکا شدند و به علت موانع مذکوره دخول قشله میسر نگشت و حاجی ابوالحسن مال التجاره را فروخته بها را به طرقي که نگاشتیم به واسطه بعضی احباً تقدیم محضراً بهی کرد و دستور فرمودند که چون برای شستشو به گرمابه بلد می روند او نیز به عنوان استحمام به حمام در آمده محبوب را از دور زیارت کند ولی تقرّب نجوید و حاجی از استماع پیام و دستور مذکور با کمال سرور به حمام رفت نخست در رختکن جمال ابھی را زیارت کرده حسب دستور اظهار شناسائی و ایمان نمود و در صحن حمام همینکه نظرش به هیکل مولی الأنام افتاد که لنگ بر کمر بسته خضاب به حنا نمودند و محل را خالی از اغیار نگریست زمام اختیار از دستش رفت و خواست بر اقدامشان افتاده، بوسه زند ناگهان پایش بلغزید و سرش بشکست در آن حال جمال ابھی بلحن ممزوج از ملاطفت و مزاح تذکر بوی فرمودند قرار ما و شما چنین نبود و حاجی بهمین مقدار از زیارت ناچار اکتفا کرده حسب الأمر مراجعت به ایران نمود و بالجمله بواسطه مسافرتین زائرین مذکور و غیرهم الواح و مکاتب عدیده صادر از قلم ابھی و بعضی از اصحاب در باب کیفیت مهاجرت از ادرنه و احوال قشله به احباء<sup>53</sup> عراق و ایران رسید و نیز نسخه از لوح فارسی حاوی خطابات قهریه به رئیس دولت عثمانی را با خود آوردند.

صفحه : A-105

53 - این عبد فقیر معروض می دارد که اگرچه تفصیل حرکت از ارض سر و بلایای وارده در آن ایام از ذکر و بیان وخامه و بنان این عبد خارج است لم یحصیها إلا الله ربی و رب کلشی و لکن حسب الأمر مختصر عرض می شود که شبی از شبها پنج ساعت گذشته امر فرمودند که جناب اسم الله جمال با دو نفر همراه ایشان که فاصد حرم مقصود بودند در همان وقت از شب بروند مال بگیرند و از آن ارض خارج شوند این بنده متحیر که سبب چیست، حسب الأمر مأمور شد و حضرات علی الصبح خارج شدند بعد از چند ساعت از حین خروج ایشان آمدند و استفسار احوالشان نمودند که چه شدند و کجا رفتند جواب مختصری ذکر شد در فتنه یوم بعد بگفتند ساعت هشت جمیع احباً را از تاجر و غیره که در سوق مشغول بودند، جمیع را گرفته به باب بردند و حبس نمودند و اطراف بیت را بگفتند ضباط

--- صفحه ۱۰۶ ---

وما در این مقام نبذه های متفرقه از الواح مذکوره را برای ارائه نمونه ثبت می داریم.<sup>54</sup>

**بسم الله العظمیٰ بلا نفاذ<sup>55</sup>**

منها هذه :

عسکرته گرفتند و از باب شخصی آمد خدمت غصن اعظم معروض داشت که حسب الحکم باید به گالیبولی تشریف ببرند دیگر چه عرض کنم که چه واقع شد به قسمی که جمیع آنچه در بیت بود به اسم هراج به تاراج رفت و بعد در سر به اصحاب ذکر نمودند که هر که نخواهد در محلّ خود برود و به کسب و تجارت خود مشغول شود دوازده نفر که در خدمت حضرت اُبهی به ادرنه وارد شده اند باید در خدمتشان بروند باقی خود مختارند نفسی قبول توقّف ننمود و جمیع از اشیاء و اسباب و اوضاع خود گذاشتند و مفارقت اختیار ننمودند مخصوص چند نفر تاجر بودند که در سنه قبل وارد ارض سر شده بودند کلّ از اسباب خود گذشته و ضرر کلی بر آن نفوس وارد شد و مبلغی اسباب را به قیمت نازل فروختند و نفوسی که خریدند در دادن وجه تعلّل نمودند و ایشان معطلّ نشدند از مال گذاشتند و به جنود اجلال ملحق شدند و یک نفر هم خود را فدا نمود که ولوله در شهر افتاد و اکثری از قنابیل دُول به حضور آمدند و بسیار سخنها به میان آمد، فرمودند که این سفر حتم است و باید بروم علی الله فی کلّ الامور توکلی باری اگر بخواهم تفصیل بیانات حضرت را معروض دارم بطول خواهد انجامید و لکن بسیار به محبت آمدند و تفصیل امر را کلاً و طراً به جمیع دُول نوشتند و در روز حرکت غوغای غریبی برپا شد باهفتاد و دو (۷۲) نفر از ارض سر به ارض سجن توجه فرمودند دیگر چه عرض کنم که در راه چه حالت خوشی دست داد و الله جمیع مثل آنکه به عیش می روند و دیگر چه عرض کنم از آیات بدیعه که در هرچین ظاهر و هویدا می گشت فیا لیت کنت معنا و بعد وارد گالیبولی شدیم عمر افندی مین باشی مخصوص با پنج نفر اون باشی وارد شدند معروض داشت باید به عگا تشریف ببرید. بعد در واپور نمسه متوجه عگا شدیم قرب به مدینه فُلك ایستاد و به قایق تشریف آوردند و چهار نفر را از حضور منع نمودند جناب سیّاح و جناب مشکین قلم و آقا محمد باقر و آقا عبد الغفّار، عمر افندی مذکور داشت که مأموریم این چهار نفر را به قبریس ببریم حضرات به ناله آمدند بعد از چند دقیقه مفارقت جناب آقا عبد الغفّار خود را از عرشه کشتی به بحر انداخت فیا روحاً من حبه و انقطاعه و توکله و استقامته و بعد به عگا وارد شدیم در قشله عسکرته منزل دادند و شب ورود چیزی در حرم نبود پاشا شام فرستاد آن هم به اطفال داده شد و هوا در شدت حرارت و گرمی و آب شور و غذاهای مخالف دیگر معلوم است که چه گذشته و لکن از فضل الهی در کمال روح و ریحان بوده و هستیم فسوف ینصر الله عباده بالحق و ائّه مؤفی وعده و ائّه بکلّ شیئی علیم، چنانچه هرچه در لوح قبل در تفصیل انقلاب ارض سر مرقوم کلّ حاضر شد آنچه هم از نصرت که مرقوم شد. البتّه ظاهر خواهد شد و سه نفر درین ارض غربت و سجن فدا شدند دو برادر جناب باقر و اسماعیل علیهما رحمة الله و عنایته دست بگردن هم در یک شب فدا شدند از اول ابداع تاحال چنین امری واقع نشده که دو برادر باین قسم متحداً متفقاً از ارض تیره بمقر اطهر منیر طیران نمایند طوبی لهما و لأصلاپ حملهما و لرحم خرجا منه تفصیل عنایاتی که درباره ایشان ظاهر شد حال نمی توانم عرض کنم چه که السبیل مقطوع و القلم ممنوع و همچنین جناب آقا ابوالقاسم از اهل سلطان آباد باهمه این بلایا فی الحقیقه درکمال روح و ریحان بودیم چه که به لقاء فائز بودیم و لکن محزون از طرف احبای عراق چه که از حضور دور بودند و به بلای دیجور مبتلا و لکن چونکه لله وفی الله بوده باسی نیست و حزنی نه .

(میرزا آقا جان خادم)

54 - چهار ساعت و بیست دقیقه و سی ثانیه از شب ۱۸ ذیحجه گذشته تحویل به حمل واقع شد.

55 - لئالی الحکمة - جلد ۱ - صفحه ۶۱

أن يا عبد الناظر الى الله فاعلم بأن اتى القضاء وامضي ما نزل في الواح مالك الأسماء واخرجوا الغلام من ارض السر بظلم مبين ولما خرجنا بكت علينا من كل الملل وظهر الفزع الأكبر في ذلك اليوم العظيم وما مررنا علي شجر وحجر وارض ومدر إلا وقد اودعنا فيه سرّاً من اسرار الله المهيمن العزيز القدير. فسوف يظهر بالحق وان ربك لعليم وحكيم وقد نزلت في كل حين آيات وظهرت في كل آن بينات استضاءت منها وجوه اهل ملاء الأعلى تالله بما استجذبت افئدة المقربين انا وجدنا اهل السموات في سسرور مبين وحزن عظيم اما الحزن بما ورد علينا في سبيل الله واما السرور بما رأوا اشراق شمس الأستقامة عن افق العظمة والكبرياء كذلك فصلنا لك تفصيلا عما ورد علينا من الغافلين وكنا طائراً في هواء الأشتياق الي ان وردنا في شاطيء البحر اذا استوي بحر الأعظم علي الفلك وجرت علي البحر الأبيض وسرنا الي ان بلغنا مقابل مدينة التي سميت بالأسكندرية قد دخل علينا علينا فتي من اهل الأبن وحضر تلقاء الوجه بكتاب عربي مبين الذي كتبه احد من اسقف التّصاري وجدنا منه رائحة رحمة ربك العزيز العظيم

--- صفحه ۱۰۷ ---

وقد امرنا عبد الحاضر لدي العرش بأن ارسل اليك صورة كتابه لتعرف كيف قلبه قدرة ربك واخذه بأيدي الفضل وجعله منقطعاً عن العالمين فكّر ثم انظر في تلك الأيام التي احاطتنا بالبلايا انه اشتعل بنار حبي وذكري علي شان ما منعه القضايا كأنه خلق من كوثر رحمة ربك الغفور الرحيم ينبغي لكل نفس بأن يكون ثابتاً في حب مولاه بحيث لا يمنعها ما يظهر في الأبداع كما ما منعه هذه الفتنة الدّهاء واسضاء في ظلمتها كذلك كان ربك مقتدراً علي مايشا وانه هو الحاكم علي ما يريد لو نذكر كل ما ورد علينا لتحزن ولكن فاعلم باننا نكون في فرح مبين وفي كل مظهر لحكمة فسوف يظهرها الله بالحق ويحيي العالم بهذا الماء الذي عذب منها الكوثر والسلسبيل قد ارسلنا اليك الواحاً ماذكر فيها اسم احد فاعط كل واحد منها لمن تجد في وجهه نضرة النعيم وربك بكلشي عليم

--- صفحه ۱۰۸ ---

بسم الذي يعطي ويأخذ كيف يشأ قد اخرجنا الغافلون من ارض السّر بظلم مبين الي ان بلغنا الي شاطيء البحر و ركبا الفلك بأمر الله الملك العلي العظيم ونزلت في كلّ الأحيان آيات ربك الرحمن وبها استجذبت افئدة الطائفين الي ان وردنا في هذا السّجن الكبير واخذ باب السّجن جنود الظالمين واوّل من توجه الي الله في هذه الأرض بابي الحسن وقد فاز باللّقاء مرّة واحدة وسمع نعمات الله انه لرجل امين قد قبل الله منه ما حمل الشّدائد في سبيله ويحملها في الرجوع ان ربك هو العليم الخبير وعن ورائه دخل عباد وما فازوا بلقاً الغلام بما اكتسبت ايدي الظالمين لكلّ قدر من الله امر عظيم كذلك نزلنا عليك بعض ما ورد علينا لتطلع به وتسمع نداء هذا المظلوم من هذا الشّطر البعيد وتذكر ربك في كلّ الأحوال انه مع عباده الذاكرين والبهاء علي عباده الذين استقاموا علي الأمر وكانوا من الراسخين والحمد لله ربّ العالمين.

--- صفحه ۱۰۹ ---

### بسم الله الأقدس المتعال

ان يا ايّها الناظر الي الوجه فاعلم بأننا وردنا مع سجين انفس في حصن العكّاء وانّها اخرب البلاد كلّها وعند خروجنا من مدينة السّر قطع احد حنجره عرضاً للفداء وفي حين الدّخول في هذه الأرض نبذ احد نفسه في البحر حزناً للفراق وظهر من فعلها فرع الأكبر في المقامين فسبحان من يقبل العباد كيف يشاء ويقدّس من اراد بفضله وانه هو العزيز المقتدر الوهاب. ايضاً

### بسم الله المهيمن على الأشياء

قد كان عند ربكم الرحمن في سجن آذربايجان نفسان امسك الحسين يد الفضل واطرد الحسين يد العدل مع انّ له عنده محبوبي و مبشّري شأن من الشّؤون وانّا نكون في الحبس مع سبعين انفس من الذين هاجروا مع الله ومنهم انفس معدودات من الذين نبذوا ما عندهم من الزّخارف الدّنيا وما رضوا بالفراق وطاروا في هواء الأشتياق الي مقام ما منعهم الدّنيا عن لقاء ربهم العزيز المختار نسئل الله بأنّ يوفّقهم علي ما يحبّ ويرضي

ويحفظ الكلّ عن النفس والهوي ليطوفوا في حوله ويمرّكون بأمره أنّك لا تغفل عن ذكر ربّك ان اذكره بروح  
وريحان أنّه يجرسك عن جنود الشيطان ايّك ان تغفل عنه فسوف تفني الدّنيا ويبقي الملك لربّك العزيز المتّان

--- صفحه ۱۱۰ ---

### بسم الله الحاكم على ما يشاء

ايضاً

قد منع القلم عن ذكر اسرار القدم وسدّت علي وجوهنا ابواب الدّخول والخروج لذا امسكنا القلم في  
اظهار ما كنز من الأسرار لأنّ الكلاب من اهل البيان اخذوا المراصد ويخبرون ويفترون علينا بمالم يروا فكيف  
اذا يطلّعون ويعرفون انتم تمسّكوا بما عندهم من الآثار وانّها غنية الخلق عند غيبة الحقّ اينما تكونوا انه معكم  
ان ابشروا بفضله ثمّ اذكروه ولا تكوننّ من الغافلين والحمد لله المقتدر الباقي الشّافي الأعظم العظيم. ونبذه

از لوح رئيس مذکور چنين است قلم اعلى' می فرماید: هوالمالك بالاستحقاق "ای نفسی که خود را

اعلى،النّاس دیده و غلام الهی را که چشم ملاء اعلى به او روشن و منیراست ادنی العباد شمردۀ غلام توقّعی  
از تو وامثال نداشته و نخواهد داشت چه که لازال هریک از مظاهر رحمانیّه و مطالع عزّ سبحانیّه که از عالم  
باقی بعرضۀ فانی برای احیای اموات قدم گذارده اند و تجلّی فرموده اند امثال تو آن نفوس مقدّسه را که  
اصلاح اهل عالم منوط و مربوط به آن هیاکل احدیّه بوده از اهل فساد دانسته، اند و مقصّر شمردۀ، اندو قد قضی  
نحبهم فسوف يقض نحبك و تجد نفسک فی خسران عظیم بزعم تو این مُحیی عالم و مُصلِح آن، مُفسد و مُقصر  
بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده، اند.

--- صفحه ۱۱۱ ---

که محلّ سیاط قهر و غضب شده، اند الی قوله الأعلى: تا آنکه حبس بها حصن عکّا شده و بعد از ورود ضباط  
عسکریّه کلّ را احاطه نموده اناثاً و ذکوراً، صغیراً و کبیراً جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اولّ جمیع از  
آکل و شرب ممنوع شدند چه که باب قشله را ضباط عسکریّه اخذ نموده و کلّ را منع نمودند از خروج  
وکسی به فکر این فقراً نیفتاد حتی آب طلبیدند احدی اجابت نمود چندایست که می، گذرد و کلّ در قشله

محبوس..... واز خزانه دولت درهر شبانه روز سه (۳) رغیف نان به اُسرا می، دهند واحدی قادر بر اکل آن نه از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشد و شنیده نگشت فوالذی انطق البهاء بین الأرض والسّماء لم یکن لکم شأن ولا ذکر عند الذین انفقوا ارواحهم واجسادهم واموالهم حباً لله المقتدر العزیز القدیر کفی از طین عند الله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما ولو یشاء لیجعلکم هبا منبثاً وسوف یأخذکم بقهر من عنده و یشهر الفساد بینکم ویختلف ممالکم اذا تنوحون و تتضرعون ولن تجدوا لأنفسکم من معین ولا نصیر. الی آخر البیانات

### رسالت وشهادت آقا بزرگ (بدیع)

میرزا آقا بزرگ بن حاجی عبدالمجید نیشابوری از بقیة السیف قلعة طبرسی که شرح حالش را در بخش سوم نگاشتیم به سن هفتاد سالگی سرشار باده عشق وفداکاری برای زیارت و انجام خدمت وارد عکاء شد و غصن اعظم وی را در شبانه باخود به قشله برد تا به حضور در محضر ابهی نائل گشت و در ضمن بیانات که خطاباً له می فرمودند از لوح منیعی که در ادرنه اکمالاً للحجة برای ناصرالدین شاه صدور یافت.

--- صفحه ۱۱۲ ---

بدین مضمون بیان نمودند که لوحی برای ناصرالدین شاه در ادرنه نازل کردیم و تاکنون نزد ما موجود است و کسی جرئت حمل این امانت را ننمود زیرا که حامل باید با دست خود آن را به شاه دهد و قبول و تحمل شکنجه و عذابهای گوناگون نماید و زجر و مشقات وارده را تفصیل دادند و آقا بزرگ التماس کرد که حامل آن لوح شود و جمال ابهی مجدداً جزئیات عذابها و اذیتهای وارده را شرح و بیان فرمودند و اصرار آقا بزرگ برای بردن لوح بر زیادت شد پس با او چنین گفتند که تازه وارد شده و خسته سفری اندک صبر کن و آرام گیر تا با سکون و قرار موفق به انجام امر کردگار گردی ولی او چنان لابه و بیقراری کرد که قبول فرمودند و امر نمودند که در طول طی طریق احدی را از قصد و اراده خویش آگاه نسازد و با نفسی از احباب ملاقات و مکالمه ننماید و هرگاه بیم و اضطرابی برایش دست داد همانجا بماند و قدم بیش ننهد که خداوند نفسی دیگر مبعوث فرماید و اراده خود را به موقع اجری گذارد و او دستورهای مقدسه را بر صفحه خاطر نقش نموده



لوح را تسلیم گرفته پیاده روانه ایران گشت و بعد از مدت چهار ماه به طهران رسیده برای انجام مأموریت توقف کرد و با هیچ یک از احباب که به وی تصادف کردند، سخن نگفته، مصاحبت ننمود و مکرراً او را مشاهده کردند که روی به عکاً نشسته، مناجات کرده، شکر به جای آورد که انجام چنین خدمتی بدو محوّل گردید و با احدی از آنان مواجهه و معارفه و مکالمه نکرد و صورت بیاناتی که از قلم ابھی در خصوص آداب رسول و حامل لوح مذکور صادر شده این است.

### هو الله تعالى

نسئل الله بأن یبعث أحداً من عباده و ینقطعه عن الامکان و یزین قلبه بطراز القوّة و الاطمینان لینصر ربّه بین الامکان و اذا اطلع بما نزل لحضرة السّلطان یقوم و یأخذ الكتاب بأذن ربّه العزیز الوهاب و یمشی مسرعاً الی مقر السّلطان و اذا ورد مقرّ سریره ینزل فی الخان و لایعاشر مع أحداً الی تجرج ذات یوم و یقوم علی معبره و اذا ظهرت طلائع السّلطنة

--- صفحه ۱۱۳ ---

یرفع الكتاب بکمال الخضوع والأدب و یقول قد ارسل من لدي المسجون و ینبغی ان یرفع علی شأن ان یأمر السّلطان بالقتل لا یضطرب فی نفسه و یسرع الی محلّ الفداء و یقول ای ربّ لك الحمد بما جعلتني ناصراً لأمرک و قدّرت لی الشّهادة فی سبیلک فو عزّتک لا ابدل هذا الکأس بکؤوس العالمین لانتک ما قدّرت لها من بدیل و لا یعادها الکوثر و السلسبیل وان ترکته و ما تعرض علیه یقول لك الحمد یا ربّ العالمین ایّ رضیت برضائک و ما قدّرت لی فی سبیلک ولو ایّ اردت ان تصیغ الأرض بدمی فی حبّک ولكن ما اردته هو خیر لی انک تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک وانت العلیم الخیر .

تا در روزی که موبک شاهی به خارج شهر در گلندوک برای صید و تنزه اقامت گزید بیرون شتافت و در حالی که پیرهن سفید طویل عربی دربر و عصابه سفیدی دور سر پیچیده داشت در صحرا به جائی مرتفع که مواجه و مورد توجه شاهی بود روی به عکاً بایستاد و لوح را بر سر دست مرتفع گرفت و قبل از ظهر روز چهارم

شاه را در حالیکه از شکار مراجعت کرد با دوربین نظر بر وی که به غایت ادب ایستاده بود افتاد و آقا ابراهیم امین السلطان را برای تحقیق حال مأمور ساخت و او رفت و پس از دقایقی چند عودت کرده، معروض داشت که جوانی است از عگاء آمده و از جانب بهاءالله ابلاغی دارد و می گوید باید خود به دست شاه دهم و هرچه نصیحت گفتم نپذیرفت و شاه را واقعه سال ۱۲۶۸ در نیاوران بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم بخاطر گذشت و از قدرت و عظمت ابھی که از سجن شدید عگا چنین جوانی را مبعوث فرمودند لرزه براندام افتاد و پس از اظهار حیرت و تعجب فرمان داد که جوان را حاضر کردند و او با وقار و شجاعت تامه مأموریت خود را بیان نمود.

#### عریضه مشیرالدوله در باب وصول توقیع سلطان و عدم ارسال آن به مقامات عثمانی

۱۶ شعبان ۱۲۸۶ هجری قمری

فدایت شوم، در جواب عریضه مورخه ۱۸ شهر جمادی الأولى سنه ۲۸ در دو نیمقعه رفعیه مورخه ۱۳ شهر رجب مشروحو رسماً و محرمانه مرقوم و اصل عریضه میرزا حسین علی را که در گلندوک از لحاظ انور اقدس همایون ملوکانه گذشته است برحسب استدعای بنده فرستاده بودند، مطالعه نمودم، مدعی الیه عریضه خودش را بطوری استادانه و با مهارت نوشته و به قسمی خود را مطیع و منقاد و صادق به احکام و اوامر علیه همایونی دانسته و از شرارت و فساد تحاشی و برائت ذمه جسته است. و از اشخاصی که مرتکب هرزگی و شرارت بوده اند، تبری نموده است و کلیه مضامین عریضه مزبوره بر عکس و برخلاف مسمومات بنده می باشد. چون ابراز و اظهار عریضه او باعث اعتقاد [به اعتقاد] ناقص خودم، اسباب توصیه او در نزد وکلای دولت عثمانی دیدم لهذا ارائه او را بعینها [به عینها] صلاح ندانسته به همان تجدید شکایت سابق خودم کفایت نموده و سخت نمودن حبس او را خواستم و احکام تلغرافی و احکامی صادر کرده فرستادم. که اختلاط او را با غیر از عیال و اولاد خودش ممنوع داشته و اخراج او را از همان خانه که محبس اوست بوجه من الوجوه تجویز ننمایند. عباسقلی خان کاربرد از شام که چندی قبل ماذوناً به اسلامبول آمده بود سه روز قبل او را معاودت دادم که یکسر به عگه رفته و طرز و طور محبوسیت آن علیه ما علیه و اتباع و اعوان او را برای العین مشاهده و ملاحظه نموده و با متصرف عگه لازمه قرار را ماده انضباط و استحکام حبس آنها و عدم اختلاط و مراوده با سایر مردم قرار داده و آدمی از طرف خود برای مراقبت و مواظبت اینکه به هیچوجه تخلفی از مضمون احکام بابعالی بوقوع نرسد، در آنجا گذارده، معاودت به شام نماید. و هم چنین در هر سه ماهی یک مرتبه خودش از شام به عگه رفته و بنفسه در محافظت آنها رسیدگی و راپورت خود را به سفارت علیه بفرستد. مراتب به جهت اطلاع عالی معروض شد. مورخ ۱۶ شهر شعبان ۱۲۸۶

بسم الله المقتدر المختار

ضمیمه ۱۱۳ :

لك الحمد يا الهى بما اجتمعت احبائك في عيدك الاعظم الذي فيه تجليت باسمائك الحسنى على من في الارض والسما وفيه اشرفت شمس الحقيقه من افق مشيبتك واستقر هيكلك القدم على عرش رحمتك يا الهى هذا يوم التاسع من ايام الرضوان واستدعى فيه احد من احبائك مزار ذاتك ومشرق انوارك من محله في السجن الى محل آخر من السجن حباً لجمالك وشعفاً في حبك و احضر تلقاً وجهك ماكان

مستطبعاً عليه من فضلك بعد الذي قدر القوم ماعنده وعند غيره من احبائك ايرب لما جمعتهم في حولك ووقفتم بهذا الفضل الأعظم فاستقمهم علي امرك وآف قلوبهم علي شان لا يعتريه الاختلاف ثم اجعلهم ادلاً لهذه الشمس التي ما رأت شبهها عين الوجود وما قدر كفوها في الغيب والشهود اي رب انت تعلم بان من في حولك كلهم ارادوا استدعائك في ايام الرضوان وفاز بذلك عدّة معدودات مع قدر وسعهم ومنعت عدّة اخري بما لم يستطيعوا اولئك اختصروا بالخمير الحمرأ في الكؤوب البيضا التي طبخت من ورقة الصين يا الهي اسئلك بالكلمة التي جعلتها مغناطيس الأفئدة والقلوب وبها اجتذبت العباد الي سما عانيتك و افق فضلك والطاقك بان تقبل منهم ما عملوا ثم اكتب للأخرين جزءاً ما ارادوا انك انت ذو الجود والعطاء وذو الفضل والبهأ ايرب عرّف بعضهم انفسهم ثم ايدهم علي امسك السنهم لئلا يتكلموا بما تضيّع به مقامهم ويحبط اعمالهم انك انت علي كل شي قدير ايرب تسمع حنين المخلصين من احبتك الذين منعوا عن لقائك في هذه الايام التي جعلتها عيداً لبريتك وذخراً وشرفاً لأهل مملكتك ومنهم الها الذي ما توقّف في هذا الأمر الذي منه اخذ الاضطراب من في الأرض والسما الآ من اردته يمالك الاسما ومنهم من سميت به بالمنصور وزيت هيكله بطراز حبك ياغفور ومنهم من تسمع حنينهم من خارج المدينة الذين منعوا عن لقائك وعن الايام التي كل شي فاز بالطاقك ومنهم التبيل الذي اقبل علي الذي تسمع ندائه من شطر الذي شرفته باسم الروح ومنهم الذي سمى باي الحسن ومنهم الرسول وعبد آخر من اهل الآف والرا عليه وعلي ابيه البهأ الذين هاجروا يا الهي في سبيلك مقبلاً الي كعبة لقائك ودخلوا المدينة ووجدوا عرف قميص وصلك ومنعوا عن الحضور تلقأ عرش عظمتك بما اكتسبت ايدي الظالمين من بريتك واخرجوهم من المدينة بالظلم الذي به ناح من في الملكوت والجبروت ومنهم من سمى بعبده الله الذي باشتياقه اوقد سراج الأبتهاج ومنهم من سمى بناصر وتقرّب المقام ومنع عنه وتسمع يا الهي ضجيج اولي الوفا من شطر الحيفا ومنهم من سمى بالخليل الذي ينطق بذكرك وثنانك واخيه وامه ومنهم من سمى باسما عيل الذي به عمّر بيتك الأعظم اول مرة ومنهم من سمى بيوسف الذي منع عن زيارة جمالك بما اكتسبت ايدي الأشقيأ خلقك ومنهم عباد اخري ثم الذي ورد هناك في تلك الايام ايرب فاقبل منهم ما ارادوا في حبك ثم اكتب لهم اجر من فاز بكل الخيرات من عندك انك انت علي كل شي قدير ثم انظر يا الهي احبائك الذين تشتتوا في ارض الخأ بلحظات اعين رحمانيتك وتوقفوا هناك بما منعوا عن الدخول في ظل سدره وحدانيتك ايرب لا تمنعهم عما عندك انك انت سلطان السموات والأرضين لا إله إلا انت العزيز الحكيم والحمد لك يا اله العالمين ومقصود العارفين فوعزتك يا الهي ينبغي لكل نفس ان يفدي نفسه لأذلك التي تسمع ندا العشاق من كل الأفاق وصريخ احبتك لأبتلائهم بين ايادي اعدائك الذين ارتفع صريخهم في حبك واشتعلت قلوبهم من نار الفراق في ايامك نفسي حلمك الفدا ياطلعة البهأ وروحي لأصطبارك الفدا يامن بيدك ملكوت الأرض والسما فوعزتك يا محبوب المشتاقين ومقصود العاشقين لو ينظر احد من اهل النظر هذا اللوح الأطهر ليجري منه الدم الذي ذاب من كبدي بما احترق في حبك وحب الذين منعوا عن لقائك بعد الذي اقبلوا اليك واستقروا في المدينة وحوها من ديارك كلي بصرك الفدا ياسلطان القدرة والأقتدار كلي لسكونك الفدا يامن في خشيتك اضطربت من في ملكوت الاسما والحمد لك ياسكينة افئدة اهل البهأ اشهد يا الهي بان دونك لم يبلغوا الي حكمتك وحقائقها واسرارها في كل ما ظهر من شؤونات قدرتك وظهورات مشيتك ثم اسئلك يا الهي بان تؤيد احبائي

ليصفوك باخلاقهم وآدابهم لبيسط بما خان مكرمتك بين بريتك وتجمع حوله من علي الأرض كلها هذا حق الضيافة بين البرية أنك انت علي كل شي لمقتدر قدير والحمد لك يا اله العالمين والمقتدر علي من في السموات والأرضين

--- صفحه ۱۱۴ ---

وچنانکه در رساله شهیره مقاله سیاح مذکور است به آواز بلند "یا سلطان قد جئتک من سباء بنباء عظیم" ناطق گشت و لوح را برای شاه تسلیم داد آنگاه وی را توقیف کردند و مقرر شد که سخن از در تطمیع و تهدید گویند و هرچه خواهد قبول نمایند تا افراد این طائفه را بوسیله او بشناسند و چنین کردند ولی او کیفیت تشرّفش را به محضر أبهی<sup>۱</sup> و دستورهای مقدّسه را بیان کرده، اظهار داشت که ابداً با کسی از احباب همراه نبودم و احدی را ملاقات نکردم و همی سخن از عظمت آلهیه جمال أبهی<sup>۱</sup> و مقام عشق و ایمان خود گفت تا گماشتگان شاهی را یأس حاصل شده ماجری<sup>۱</sup> را به شاه گفتند و او دستور شکنجه و عقاب داد لاجرم دژخیمان سفاک بدنش را برهنه کرده آهن تفتیده در آتش را همی بر پیشش کشیدند چنانکه بوی ناخوش فضای خیمه را احاطه نمود و او در آن حال اظهار رنج و آلم نکرد بلکه خود را خم نموده باریگ و سبزه زمین مشغول گردید و دژخیمان به غضب آمده با آهنهای تفتیده بر سینه اش دو خط متقاطع از راست بچپ و چپ بر راست کشیدند چنانکه دود از سینه بی کینه اش برخاست ولی گفتار و اظهار رنج و آزاری از او ندیده و نشنیدند لاجرم رنج و عقاب بیرون از حساب دادند و عاقبت به شاه در حالی که به صید آهوان و میگساری بازانان و گلرخان مشغول بود، ابلاغ کردند که ازین جوان قوی القلب فداکار خبری آشکار نخواهد شد و شاه فرمان داد صورت فتوغرافی از وی گرفته عمل زجر و شکنجه و داغ را به آخر رسانند و دژخیمان چنان کردند تا چون بالبی خندان و یابهاء الأبهی<sup>۱</sup> گویان به دقائق آخر زندگانی این جهان و ورود به جهان جاویدان نزدیک شد با ته تفنگ سرش را کوبیده نرم کرده او را به مقام شهادت رساندند و جسدش را در گودالی انداخته با خاک و سنگ بی انباشتند و شاه لوح أبهی<sup>۱</sup> را نزد آقا سید صادق مجتهد طباطبائی و حاجی ملا علی مجتهد کنی<sup>56</sup> بفرستاد

56- حاجی ملا علی (کنی) در ضمن مرقومه مشروحه اش به شاه چنین نوشت از وقتی که اینها بنای خروج به سیف گذاردند همه همت و قصد ایشان تصاحب دولت و سلطنت است که با سلطنت رواج این ملت و طریقت بدهند و خود احقر در جواب مسئله که از بهاء ایشان سؤال شده است، دیدم؛ نوشته و سؤال کرده اند از زمان خروج ایشان ازین محنت و ذلت معین فرمایند، در جواب نوشته

--- صفحه ۱۱۵ ---

تاجواب نویسند و ایشان چندی نزد خود نگه داشته بالأخره چنین جواب دادند که در مقابل سخنان ایشان جوابی غیر دم شمشیر آبدار نیست و شاه از اقدام علما ناامید شده لوح را به اسلامبول نزد میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران بفرستاد تا به اولیاء دولت عثمانی ارائه داده موجبات مشقّات و خطرات بر جمال أبهی<sup>۱</sup> را بیشتر فراهم سازد ولی بواسطه لوح مذکور حجّت بر شاه و مجتهدین ایران اتمام شد و شاه به نوع اجمال ملتفت گشت که مقاصد امر أبهی<sup>۱</sup> جز مسائل دینیّه نیست و مداخله در امور سلطنت ندارد و ازین رو اندکی آسایش خاطر یافت و جمال أبهی<sup>۱</sup> پس از واقعه شهادت مذکوره تا مدّتی مدید در اکثری از الواح صادره ذکر جمیل آن جوان رشید فدائی را نموده، وی را بدیع خواندند. و ما در اینجا نبذه قلیله از بیانات مسطور در آن لوح و نیز از الواح دیگر که ذکر بدیع و واقعه مذکوره در آنست ثبت می‌داریم: " قوله کملت حجتّه و تمّت کلمته " ای سلطان نسّمات رحمت رحمن این عباد را تقلیب فرموده و بشرط احدیّه کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد و لکن بعضی از علمای ظاهر قلب انور ملیک زمان را نسبت به محرمان حرم رحمن و قاصدان کعبه عرفان مکدرّ نموده اند ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می‌گرفت که

--- صفحه ۱۱۶ ---

این عبد با علمای عصر مجتمع می‌شد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجّت و برهان می‌نمود این عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان

است زمانی که شمشیرهای ما از غلاف کشیده شود معلوم است این در مقابل اولیاً دولت است و الا در مقابل رجال ملّت کشیدن قلم تراش از قلمدان کافی بلکه زیاد است.

واضح ولائح گردد وبعد الأمر بيدك وأنا حاضر تلقاء سرير سلطنتك فاحكم لي او على الى آخر  
البيانات . بقية الآل جناب مجيد عليه وعلى ابته<sup>57</sup> بهاء الله العزيز المتعال:

### بسمه المقتدر على ما يشاء

هذا كتاب نزل بالحق وفيه يذكر ما يلوح به وجه الأمر بين الأرضين والسموات قل انه لبيان الله  
لمن في الأمكان قد اشرفت من افقه شمس التبيان ورقم عليها من قلم الرحمن السجن لمظهر امر  
ربكم العزيز المتان. ان يا بقية الآل ان استمع ما يقال من لسان العظمة و الأجلال ليجذبك ذكر  
ربك الي مقام لا تأخذك الأحزان بك اظهرنا الأمر علي شأن منه اضطربت القلوب وعمت  
الأبصار ثم اعلم اننا لما اردنا خلق البديع احضرناه وحده و تكلمنا بكلمة اذاً اضطربت اركانه  
امام الوجه علي شأن كاد ان ينصعق عصمناه بسلطان من لدنا ثم شرعنا في خلقه الي ان خلقناه  
ونفخنا فيه روح القدرة والأقتدار بحيث لو امرناه يسخر من في السموات والأرضين ان ربك هو  
المقتدر القادر فلما تم خلقه من كلمة ربك وخلقته من نسمة الرحمن ابتسم تلقاء الوجه و توجه  
الي مشهد الفداء بقدرة و سلطان و اقبل علي شأن انقلب به اهل الملاء الأعلي وسكان مدائن

57 - در بدايت سال دوّم سجن جناب بديع به قشله آمد و او را مانند کره نار مبعوث فرمودند چنانکه يحيي خان نزد شاه از وقار و صبر  
وعظمت و تحمّل زجر و عقاب داغ را بيان کرد به شاه گفت به همان حالت که در يمين ويسار محاط به ميرغضب ها بود عكسش را  
برداشتند و نزدش آوردند چون مشاهده نمود امر کرد که اگر رمقي از او باقي است دست از زجرش برداشته بدست يحيي خان سپارند تا  
معالجه کند و بهبودي حاصل شود ولي چون به بالينش رفتند. وفات کرده بود. و تا چند يوم اردو و اهالي را چنان اضطراب احاطه نمود  
که نفسي بعد از غروب آفتاب در کوچه يافت نهي شد و جميع مضطرب و متحير و چون خبر شهادت با شهامتش به محضر مبارك رسيد  
تا چند روز قلم اعلي در هر لوحی که نازل ذکر قرباني او را مي نمودند و مي فرمودند ذکر قرباني بديع ملح اذکار والواح است و درلوح يکي  
از احتبائي الهي نازل که زوداست قحط و غلا و انواع بلا ايران را احاطه نمايد و چنان قحطي که شد که ايران ويران و هزاران مادران از شدت  
جوع فرزندان خود را خوردند و ارباب ثروت و خزائن از شدت گرسنگي به هلاکت رسيدند و اما احباب محفوظ ماندند.

( مضمون کلام نبيل زندي )

الأسماء اذا ارتفع النداء من شطر الكبرياء تبارك الأبهى الذي خلق ماشاء انه هو العزيز الوهاب  
يا ليت كنت حاضراً لدي العرش اذ تكلم معه

--- صفحه ۱۱۷ ---

معه لسان القدرة ما تطير به الأرواح فلما اربناه ملكوت الأمر وتجلينا عليه من مشرق الوجه انار من انوار  
ذاك الاشراق قد اخذه الابتهاج علي شأن طار بقوادم الأنقطاع لنصرة ربك مالك الأبداع به قرت عيون  
النصر و زين هياكل الأمر تعالي هذا المقام الذي ما حملت ذكره الألواح وعجزت عنه الأقلام اتحسب انه  
مات لا ومنزل الآيات به اهتز روح الحيوان في قلب الأمكان ان اعرفوه يااولي الأبصار انه له المنظر الأعلي  
والرفيق الأبهى يدعو اهل الانشاء الي الله العزيز المستعان اتحسبه كأحد من العباد لا و مالك الأيجاد به  
اخذت الزلازل كل القبائل واضطربت اركان الظلم واشرقت وجه النصر من افق الأقتدار هل يصل اليه  
الأسماء لا ومالكها قد ارتقي الي مقام انقطعت عنه الأذكار به اظهرنا الصيحة مرة اخري علي

--- صفحه ۱۱۸ ---

شأن نادى الصخرة الملك لله المقتدر القهار كذلك زيننا سماء البيان بشمس استقامة اسمنا البديع وسماء  
القدرة بذلك النجم المشرق من افق الآفاق اذا يخاطبه القلم الأعلي من شطر ربّه الأبهى عليك يا  
فخرالشهدا، ذكرالله وثنائه وثناء اهل الجبروت وثناء اهل الملكوت و ثناء كل الأشياء في كل الأحيان قد  
كتب الله لكل نفس ان يتوجه بوجهه الي شطر الطاء ويقول ما تكلم به لسان الكبرياء كذلك قضي الأمر  
من لدن ربك عالم السر والأجهار لوفات منه شي في خدمتك فاعف عنه ثم ارض كذلك يأمرك سلطان  
الأمر انه هو العزيز العلام انا قدرنا لكل ابن خدمة اييه كذلك قدرنا الأمر في الكتاب ان استقم علي الأمر  
في كل الاحوال علي شأن لا يمنعك نعاق الذين كفروا بالله رب الأرباب لاتري المشركين الا كخراطين الأرض  
ولا زماجيرهم الا كطين الذباب هل يقوم مع امره من شي لا ونفسي الحق ولكن الناس في غفلة وارتياب نور

الوجوه بشمس ذكر ربك والقلوب بنور وجهه المشرق علي الديار البهاء عليك وعلي من معك وعلي الذين  
اقبلوا الي الله في يوم التناد.

ضميمه مربوط به صص. ۱۱۷- ۱۱۶ از ظهورالحق جلد پنجم.

لوح مبارك حضرت بهاء الله كه در يوم نهم رضوان عز نزول يافته قوله تعالى: (از ص. ۳۱۷- ۳۱۳ از ايام تسعه)

بِسْمِ اللّٰهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُخْتَارِ

لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي بِمَا جَمَعْتَ أَحِبَّائِكَ فِي عِيدِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي فِيهِ تَجَلَّيْتَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى عَلَيَّ مَنْ فِي  
الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَفِيهِ أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْحَقِيقَةِ مِنْ أَفْقِ مَشِيَّتِكَ وَاسْتَقَرَّ هَيْكَلُ الْقَدَمِ عَلَى عَرْشِ رَحْمَانِيَّتِكَ يَا  
إِلَهِي هَذَا يَوْمُ النَّاسِعِ مِنْ أَيَّامِ الرُّضْوَانِ وَاسْتَدْعَى أَحَدٌ مِنْ أَحِبَّائِكَ مَظْهَرَ ذَاتِكَ وَ مَشْرِقَ أَنْوَارِكَ مِنْ مَحَلِّهِ فِي  
السُّجْنِ إِلَى مَحَلِّ آخَرَ مِنَ السُّجْنِ حُبًّا لِحَمَالِكَ وَ شَغْفًا فِي حُبِّكَ وَ أَحْضَرَ تَلْقَاءَ وَجْهِكَ مَا كَانَ مُسْتَطِيعًا عَلَيْهِ  
مِنْ نِعْمَائِكَ بَعْدَ الَّذِي غَارَ الْقَوْمُ مَا عِنْدَهُ وَ عِنْدَ غَيْرِهِ مِنْ أَحِبَّائِكَ أَيُّ رَبِّ لَمَّا جَمَعْتَهُمْ فِي حَوْلِكَ وَ وَفَّقْتَهُمْ  
بِهَذَا الْفَضْلِ الْأَعْظَمِ فَاسْتَقَمَّتْهُمْ عَلَى أَمْرِكَ وَ أَلَّفَ قُلُوبَهُمْ عَلَى شَأْنٍ لَا يَعْتَرِيهِ الْأَخْتِلَافُ ثُمَّ اجْعَلْهُمْ آدِلَاءَ لِهَذِهِ  
الشَّمْسِ الَّتِي مَا رَأَتْ شِبْهَهَا عَيْنُ الْوُجُودِ وَ مَا قَدَّرَ كُفُوهَا فِي الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ أَيُّ رَبِّ أَنْتَ تَعْلَمُ بَانَ مَنْ فِي  
حَوْلِكَ كُلُّهُمْ أَرَادُوا اسْتِدْعَائَكَ فِي أَيَّامِ الرُّضْوَانِ وَ فَازَ بِذَلِكَ عِدَّةٌ مَعْدُودَاتٌ عَلَى قَدْرِ وَسْعِهِمْ وَ مُنَعَتْ عِدَّةٌ  
أُخْرَى بِمَا لَمْ يَسْتَطِيعُوا أَوْلِيَّكَ اخْتَصَرُوا بِالْحَمْرِ الْحَمْرَاءِ فِي الْكُؤُوبِ الْبَيْضَاءِ الَّتِي طُبِخَتْ مِنْ وَرَقَةِ الصَّيْنِ يَا  
إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِالْكَلِمَةِ الَّتِي جَعَلْتَهَا مِغْنَاتِيسَ الْأَفئِدَةِ وَ الْقُلُوبِ وَ بِهَا اجْتَذَبْتَ الْعِبَادَ إِلَى سَمَاءِ عِنَايَتِكَ وَ أَفْقِ  
فَضْلِكَ وَ الطَّافِكِ بَانَ تَقَبَّلَ مِنْهُمْ مَا عَمِلُوا ثُمَّ أَكْتُبُ لِلْآخِرِينَ جَزَاءَ مَا أَرَادُوا أَنْكَ أَنْتَ ذُو الْجُودِ وَ الْعَطَاءِ وَ ذُو  
الْفَضْلِ وَ الْبِهَاءِ أَيُّ رَبِّ عَرَّفَ بَعْضُهُمْ أَنْفُسَهُمْ ثُمَّ أَيَّدَهُمْ عَلَى امْسَاكِ السُّنَنِ لِنَلَّا يَتَكَلَّمُوا بِمَا تَضَيِّعُ بِهِ مَقَامَتُهُمْ وَ  
تَحْبِطُ أَعْمَالُهُمْ أَنْكَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَيُّ رَبِّ تَسْمَعُ حِينِ الْمُخْلِصِينَ مِنْ أَحْبَبَّتِكَ الَّذِينَ مُنَعُوا عَنْ لِقَائِكَ  
فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الَّتِي جَعَلْتَهَا عِيدًا لِبَرِيَّتِكَ وَ ذُخْرًا وَ شَرْفًا لِأَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَ مِنْهُمْ الْهَاءُ الَّذِي مَا تَوَقَّفَ فِي هَذَا  
أَلْأَمْرِ الَّذِي مِنْهُ اخْتِطَابُ مِنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ الْآ مِنْ أَرَدْتَهُ يَا مَالِكَ الْأَسْمَاءِ وَ مِنْهُمْ مَنْ سَمِيَّتَهُ



بالمنصور و زينت هيكله بطراز حبك يا غفور و منهم من تسمع حين هم من خارج المدينة الذين منعوا عن لقائك و هذه الأيام التي كل شئى فاز بالطافك و منهم النبيل الذى قبل على الذى تسمع ندائه من شطر الذى شرفته باسم الروح و منهم الذى سمى بابى الحسن و منهم الرسول و عبد آخر من أهل الألف و الرء و عليه و على أبيه البهاء و الذين هاجروا يا آلهى فى سبيلك مقبلاً الى كعبة لقائك و دخلوا المدينة و وجدوا عرف قميص وصلك و منعوا عن الحضور تلقاء عرش عظمتك بما أكتسبت أيدى الظالمين من بريتك و أخرجهم من المدينة بالظلم الذى به ناح من فى الملكوت و الجبروت و منهم من سمى بعبدالله الذى باشتياقه أوقد سراج الابتهاج و منهم من سمى بناصر و تقرب المقام و منع عنه و تسمع يا آلهى ضجيج أولى الوفا من شطر الحيفاء و منهم من سمى بالخليل الذى ينطق بذكرك و ثنائك و اخيه و أمه و منهم من سمى باسمعيل الذى به عمر بيتك الأعظم أول مرة و منهم من سمى بيوسف الذى منع عن زيارة جمالك بما أكتسبت أيدى الأشقياء خلقك و منهم عباد أخرى ثم الذى ورد هناك فى تلك الأيام. أى رب فأقبل منهم ما أرادوا فى حبك ثم أكتب لهم أجراً من فاز بكل الخيرات من عندك إنك أنت على كل شئى قدير. ثم أنظر يا آلهى احبائك الذين تشتتوا فى أرض الحاء بلحظات اعين رحمانيتك و توقفوا هناك بما منعوا عن الدخول فى ظل سدره وحدانيتك أى رب لا تمنعهم عما عندك أنك أنت سلطان السموات و الأرضين لا أله إلا أنت العزيز الحكيم و الحمد لك يا آله العالمين و مقصود العارفين. فَوْ عَزَّتْكَ يَا إِلَهِي يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَفْدِيَ نَفْسَهُ لِأُذْنِكَ الَّتِي تَسْمَعُ نِدَاءَ الْعُشَّاقِ مِنْ كُلِّ الْأَفَاقِ وَ صَرِيخَ أَحْبَبِكَ لِابْتِلَائِهِمْ بَيْنَ يَدَيِ أَعْدَائِكَ الَّذِينَ ارْتَفَعَ صَرِيخُهُمْ فِي حَبِّكَ وَ اشْتَعَلَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ نَارِ الْفِرَاقِ فِي أَيَّامِكَ نَفْسِي لِحَلْمِكَ الْفِدَاءُ يَا طَلْعَةَ الْبَهَاءِ وَ رُوحِي لِاصْطِبَارِكَ الْفِدَاءُ يَا مَنْ بِيَدِكَ مَلَكُوتُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ فَوْ عَزَّتْكَ يَا مَحْبُوبَ الْمُشْتَاقِينَ وَ مَقْصُودَ الْعَاشِقِينَ لَوْ يَنْظُرُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ هَذَا اللَّوْحَ الْأَطْهَرَ لِيَجْرَى مِنْهُ الدَّمُ الَّذِي ذَابَ مِنْ كَبْدِي بِمَا احْتَرَقَ فِي حَبِّكَ وَ حُبِّ الَّذِينَ مَنَعُوا عَنْ لِقَائِكَ بَعْدَ الَّذِي أَقْبَلُوا إِلَيْكَ وَ اسْتَقَرُّوا فِي الْمَدِينَةِ وَ حَوْلَهَا مِنْ دِيَارِكَ كُلِّي لِصَبْرِكَ الْفِدَاءُ يَا سُلْطَانَ الْقُدْرَةِ وَ الْأَقْتِدَارِ كُلِّي لِسُكُونِكَ الْفِدَاءُ يَا مَنْ مِنْ خَشْيَتِكَ اضْطَرَبَ مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَ الْحَمْدُ لَكَ يَا سَكِينَةَ أَفئدةِ أَهْلِ الْبَهَاءِ أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بَانَ دُونِكَ لَمْ يَبْلُغُوا إِلَي حِكْمَتِكَ وَ حَقَائِقِهَا وَ أَسْرَارِهَا فِي كُلِّ مَا ظَهَرَ مِنْ

شُؤنَاتِ قُدْرَتِكَ وَظُهُورَاتِ مَشِيَّتِكَ ثُمَّ أَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي بَانَ تَوْيِّدِ أَحِبَّائِي لِيُضَيِّفُوكَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَآدَابِهِمْ لِيَسْطَ بِهَا خُوَانَ مَكْرَمَتِكَ بَيْنَ بَرِيَّتِكَ وَتَجْمَعُ حَوْلَهُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا هَذَا حَقُّ الضِّيَافَةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ لَمُقْتَدِرٌ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لَكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَالْمُقْتَدِرُ عَلَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ .

(ادامه ۱۱۸)

### سورة الهيكل وسور الملوک

جمال أبهی' پس از آنکه بنوع مذکور ابلاغ امر و اتمام حجّت به سلطان عبدالعزیز و ناصرالدین شاه و علماء و ارکان ملتین و هم به بعضی از ملوک اخری' فرمودند قصد آن نمودند که نداء امرالله و ظهور موعود امم و صلح اعظم را به تمامت ملوک و علما و امراء ارض رسانده من علی الارض را به سعادت نشأتین هدایت و رهبری فرمایند لذا سورة الهيكل و سور عظیمه ملوک از قلم أبهی' صدور یافت که از آن جمله خطابات

--- صفحه ۱۱۹ ---

مهیمنه به ناپلئون سوّم پادشاه فرانسه است و چنانچه در بخش سابق اشاره کردیم لوحی مفصل خطاب بوی درادرنه صدور یافت که آن را بواسطه قونسول معظمش ارسال داشتند و قونسول مذکور در او آئل ورود جمال أبهی' به سجن عگا نزد غصن اعظم ابلاغ داشت که نامه را به ناپلئون رساندم و جوابی نداد لذا لوح ثانی صادر شد که حاوی تهدید و انذار و اخبار از تزعزع تخت امپراطوری و تبدل عزّتش بدلت بود و قیصر کتافاکو از محترمین مسیحیان بیرونی ساکن عگا که نزد غصن اعظم اظهار ارادت و اخلاص می کرد لوح مذکور را از عربی به لغت فرانسه ترجمه نموده برای ناپلئون<sup>58</sup> فرستادند و او غرور و استکبار و رزیده تنبه و التفاتی بروز نداد و هنوز

58 - چنین آورده اند که چون لوح به ناپلئون رسید بی اعتنائی نمود و عباراتی به این مضمون گفت من منتظر آمدن مسیح و معتقد به پدر آسمانی نیستم و خویش را شخص کامل خوانده اظهار عدم احتیاج به نبی و رسول کرد و جمال أبهی' پس از استماع این اخبار شبی که در محضر شان جمعی از احبّ حاضر بودند در غایت سطوت و هیمنه تقریباً چنین فرمود بلی غفلت عباد به مقامی رسید که از زیادتی عطا از نفس مُعْطِي اعراض می نمایند چنانچه سلطان پاریس نموده، آنگاه دست از آستین برکشیدند به نوعی که بیش از کف دست دیده نشد و فرمودند: " ما دولت را باین دست به او عطا نمودیم و بعد اصابع دست دیگر را بر کف دست مذکور گذارده، فرمودند و به این دست هم اخذ نمودیم. " و در وقت ادای کلمه اخذ دست را جمع و قبض فرمودند و این به سال ۱۲۸۸ بود.

چند سالی نگذشت که در محاربه مشهوره مابین او و پادشاه پروس به سال ۱۲۹۰ شکست خورده، مغلوب و اسیر گشت و قیصر مذکور از مشاهده تحقق انذارت مذکوره به زمانی اندک یقین به حقیقت این امر حاصل نمود ولی سید محمد اصفهانی پیوسته راه ایمانش را می‌زد و چنین می‌گفت که ایشان اخبار و اطلاع از طریق علم جفر حاصل می‌کنند و به علم مذکور و علم اکسیر این امر را برپا داشته، مردم را تسخیر نمودند و تو از ایشان بخواه که به تو تعلیم دهند اگر حق‌اند بخل نمی‌ورزند زیرا بخل در حق نیست و قیصر به سخنانش فریب خورده، اندک لغزش یافت و در واقعه سید محمد و رفقاییش که مسطور خواهیم داشت، متذکر و متنبه و نادام گشت.

--- صفحه ۱۲۰ ---

### سال بیست و هشتم واقعات سال ۱۲۸۷ هـ. ق. - ۱۸۷۰ میلادی

و پس از وفاتش جمال اُبهی<sup>۱</sup> قدم به خانه‌اش گذاشته ذکر غفران در باره اش فرمودند و از جمله الواح ملوک لوحی خطاب به الکساندر سوم امپراطور روس صادر شد که در ضمن آیات آن لوح چنین مرقوم می‌باشد " اَنَا سَمِعْنَا مَا نَادَيْتَ بِهِ مَوْلَاكَ فِي نَجْوَاكَ وَاجْبَنَّاكَ بِالْحَقِّ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَدْ نَصَرْنِي اِحْدَ سَفَرَاتِكَ اِذْ كُنْتُ فِي السَّجْنِ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ بِذَلِكَ كَتَبَ اللهُ لَكَ مَقَامًا لَمْ يَحِطْ بِهِ عِلْمُ اِحْدٍ اِلَّا هُوَ اِيَّاكَ اِنْ تَبَدَّلَ هَذَا الْمَقَامُ الْعَظِيمُ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَادِرُ عَلَيَّ مَا يَشَاءُ يَمْحُو مَا ارَادَ وَ يَثْبِتُ وَ عِنْدَهُ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ فِي لَوْحٍ حَفِيظٍ " الخ

و نیز لوحی خطاب به ویکتوریا ملکه انگلیس صدور یافت و در ضمن بیانات لوح مذکور چنین مسطور است: " قد بلغنا اَنَّكَ مَنَعْتَ بَيْعَ الْعُلَمَاءِ وَالْاُمَمَاءِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ اللهُ فِي هَذَا الظَّهْرِ الْبَدِيْعِ وَ سَمِعْنَا اَنَّكَ اودعت زمام المشاورة بأيدي الملة نعم ما عملت لأن فيها تستحكم أصول ابنة الأمور وتطمئن قلوب من في ظلك من كلّ وضع وشريف ولكن ينبغي لهم بأن يكونوا امناً بين العباد ويرون انفسهم وكلاً لمن علي الأرض كلها هذا ما وُعطوا به في اللوح من لدن مدبر حكيم الي قوله الأعلي يا اصحاب المجلس في هناك وديار اخري تدبروا وتكلموا فيما يصلح به العالم في ما له لو انتم من المتوسمين فانظروا العالم كهيكل الأنسان انه خلق صحيحاً كاملاً فاعتزته الأمراض بالأسباب المختلفة المتغيرة وما طابت نفسه في

يوم بل اشتد مرضه بما وقع تحت تصرف الأطباء الغير الحاذقة الذين ركبوا مطية الهوي وكانوا من الهائمين وان طاب عضو من اعضائه في عصر من الأعصار

--- صفحة ١٢١ ---

بطبيب حاذق بقيت اعضائه الأخرى فيما به كان كذلك ينبئكم العليم الخبير واليوم نراه تحت ايدي الذين اخذهم سكر خمر الغرور علي شأن لا يعرفون خير انفسم فكيف هذا الأمر الأوعر الخطير ان سعي احد من هؤلاء في صحته لم يكن مقصوده الا بأن ينتفع به اسماً كان او رسماً لذا لا يقدر برئه الا علي قدر مقدور والذي جعله الله الدرياق الأعظم وسبب الأثم لصحته هو اتحاد من علي الأرض علي امر واحد وشريعة واحدة هذا لا يمكن ابدأ الا بطبيب حاذق كامل مؤيد لعمري هذا هو الحق وما بعده الا الضلال المبين كلما اتى ذاك الغيب الأعظم واشرق ذاك النور من مشرق القدم منعه المتطببون وصاروا سحاباً بينه وبين العالم لذا ما طاب مرضه وبقي في سقمه الي حين انهم لم يقدروا علي حفظه وصحته والذي كان مظهر القدرة بين البرية منع عما اراد بما اكتسبت ايدي المتطببين فانظروا في هذا الأيام التي اتى جمال القدم والأسم الأعظم لحياة العالم واتحادهم انهم قاموا عليه بأسياف شاحذة وارتكبوا ما فزع به روح الأمين الي جعلوه مسجوناً في اخبز البلاد مقام الذي انقطعت عن ذيله ايادي المقبلين اذا قيل لهم اني مصلح العالم قالوا قد تحقق انه من المفسدين ... يا معشر الأمراء لما صرتم سحاباً لوجه الشمس ومنعتموها عن الأشرار ان اسمعوا ما ينصحكم به قلم الأعلي لعل تستريح به انفسكم ثم الفقراً والمساكين نسئ الله بأن يؤيد الملوك علي الصلح انه هو القادر علي ما يريد يا معشر الملوك انا نراكم في كل سنة تزدادون مصارفكم وتحملونها علي الرعية

--- صفحة ١٢٢ ---

ان هذا الا ظلم عظيم اتقوا ذفرات المظلوم وعبراته ولا تحملوا علي الرعية فوق طاقتهم ولا تخربوهم لتعمير قصوركم ان اختاروا لهم ما تختارونه لأنفسكم كذلك نبين لكم ما ينفعكم ان انتم من المتفريسين انهم خزائنكم اياكم ان تحكموا عليهم مالا حكم به الله واياكم ان تسلّموها بأيدي السارقين بهم تحكمون وتأكلون

وتلعبون وعليهم تستكبرون انّ هذا لأمر عجيب لما نبذتم الصلح الأكبر عن ورائكم تمسكوا بهذا الصلح الأصغر لعلّ به تصلح اموركم والذين في ظلّكم علي قدر يامعشر الملوك به تسكن ارياح الاختلاف بينكم وتستريح الرعيّة ومن حولكم ان انتم من العارفين ان قاوم احد منكم علي الآخر قوموا عليه انّ هذا الاّ عدل مبين كذلك وصيّناكم في اللّوح الذي ارسلناه من قبل ذلك مرّة اخري ان اتبعوا ما نزل من لدن عزيز حكيم ان يهرب احد في ظلّكم ان احفظوه ولا تسلّموه كذلك يعظكم القلم الأعلي من لدن عليم خبير ايّاكم ان تفعلوا كما فعل ملك الأسلام اذ اتيناه بأمر حكّم علينا وكلائه بالظلم الذي به ناحت الأشياء واحترقت اكباد المقربين تحركهم ارياح الهوي كيف تشأ ما وجدنا لهم من قرار ألاّ انهم من الهائمين . الى آخر بياناته عزّ وتعالى بيانه ونبيّل زرندي چنين نوشت الواح ملوك وسورة هيكل را امر فرمودند به خطّ بسيار ريزه نوشته شود به شكل هيكل به أحسن صورت وسورة هيكل را در رأس وسور ملوك روس [يمين] وپاریس [يسار] ولندن [صدر] را در يمين ويسار و صدر وسورة ملك ايران را در رجلين نوشته، جا دادند وچند آيه باقى ماند تا هيكل دريك صفحه تمام شود. لذا آياتى ازين قبيل مضامين نازل شد كه آيا هيكلى دريمين قدرت ازقلم اعلى بناء شده بهتر است. " **ام هيكل الذي بني من الطين ان الطين ان انصفوا ياملء المنصفين.** "

---ص ۱۲۳---

وبعد از آن چند آيه هيكل باتمام رسيد وفرمودند كه اگر اين هيكل در ارض مقدّسه به انتها نمى رسيد امرالله به آن سرعت كه بايد آفاق را احاطه نمايد، نمى نمود ولى از اثر تعمير واتمام اين هيكل روس در دربار عظمت خاضع وعلم اسم اعظم در قتل مرتفع خواهد شد وفى الحقيقه درج آن همه آيات كه معادل قرآن است دريك صفحه وهيكل با آن حسن خطّ آيتى بوده كه در كلّ احيان به أعلى الندائى منادى است كه: " **يا اهل الامكان فاتوا بمثلها ان كنتم صادقين.** " آن ورقة مقدّسه وصفى مقدّس از وصف است ودر بعضى احيان درميان اسمين اعظمين درمنظر أبهى منصوب ودر خلال احوال مذكوره فتنه زنجان برخاست.

## فتنه زنجان وشهادت ابا بصیر و آقا سید اشرف

که مجملی از آن چنین است. آقا سید اشرف جوانی غنی و جمیل و صاحب عشیرت و حسب و نسب جلیل که والدش از شهداء اصحاب حجّت زنجانی بود چنانکه در بخش سابق اشاره کردیم به ادرنه رفته ایامی تشرّف و استفاضه از محضر اُبهی<sup>۱</sup> نموده با انجذاب و عشق سرشار مراجعت به وطن نمود و آقا نادعلی که نیز پدر و اقاربش از شهداء اصحاب حجّت بودند باوی به قوّت و اقتدار ایمانی مرافقت و اتّحاد کرده به نشر امر اُبهی<sup>۱</sup> در زنجان پرداختند و الواحی که برایشان از ادرنه و عکا رسید و نادعلی بنام ابابصیر مسمی<sup>۱</sup> گردید آتش عشق را به نوعی شدید در قلبشان برافروخت و مجالس محاجّه و مناظره با برخی از علما و غیرهم آراسته گشت و ابابصیر بادلّاتل عقلیه و نقلیه اثبات امر محبوب و مناظرین از بایبه و مسلمین را مغلوب و منکوب همی نمود چنانکه مردم از تعصّب و عناد به جوش آمدند و علما رفع وی را از امیدالملک بن مجید الدّوله حکمران خواستند و واقعات ایّام حجّت را بخاطر آوردند و اتّفاقاً ملاّ آقای دربندی مجتهد معاند مذکور در بخش سابق که از آذربایجان عازم طهران بود، به زنجان وارد شد و واقعات به سمعش رسید.

--- صفحه ۱۲۴ ---

و فتوای قتل ابابصیر و سید اشرف را داد و مفسدین تشهیر نمودند که بایبان زنجان باز تجمع و اتّحاد کردند تا عامّه مسلمین خصوصاً ارکان حکومت و اساطین دین را از جای برکنند و حاجی شعبان نام کلانتر بلد محرک گشت و غوغا و شورش برخاست و ابا بصیر را گرفتار کردند و مکرراً در محضر علما حاضر نمودند و او حجّت اقامه داشته، برایشان غالب آمد و برای اطمینانشان ذکر مباحله به میان آورد و آنان وی را تکلیف سب و لعن کردند چون اعتنا نمود وی را به دار الحکومه کشیده دستهایش را در فلکه گذارده چندان چوب زدند که خون از زیر ناخن هایش بیرون آمد آنگاه او را در خانه ملاّباشی محبوس نمودند و او در آن حال به سید اشرف چنین پیام فرستاد که برای حفظ و اداره احباب زنجان خویش را محافظت کن و فی الحال از شهر بیرون رو زیرا مردم دست از تو نخواهند کشید و لاجرم سید اشرف به باغ خود در خارج بلد انتقال نمود و ابابصیر را پس از سه روز

به سبزه میدان کشیدند تا سر ببرند و در حالیکه اهالی به تماشا مجتمع شدند چون دژخیم خواست دستش را برکتف بندد، راضی نشد و بر دو زانوی ادب نشست و با فراغت بال به تلاوت مناجات پرداخت و همینکه تیغ بر حلقش بردند، ابداً حرکت نکرد و خطاب شدید بدژخیم نموده، گفت: مگر تازه جلادی آزموده نیستی؟ و با دست نشان داد تا تیغ را بر جای قطعی از حلقومش گذاردند و سرش را بریدند و بیفتاد آنگاه به صدد سید اشرف برآمدند و حکمران از قتل وی احتراز جسته به سلطانیه رفت و ملاها فراشبازی حکومت را مجبور کردند تا آنکه منیرعلی نام با چندتن فرآش و میرغضب دیگر به باغ وی ریختند و خواستند او را بگریزانند تا کشته نشود و او نگریخت و داروغه ناچار شده، لطمه بر صورتش زد و او را به سبزه میدان نزد جسد غرق به خون ابابصیر کشید که بترسد و خود را نجات بخشد ولی او جسد را در آغوش گرفت و آرزوی لحوق بوی نمود و انبوه انام و فرآشان و دژخیمان حاضر بودند.

--- صفحه ۱۲۵ ---

و بشگفت اندر شدند و مبادرت به قتل وی نکردند و تنی از سادات علما که نسب و قرابت بدو داشت نزدیک رفته عبای خود را بر سرش انداخت و بعد از لمحّه به صوت رسا گفت سید اشرف تبری کرد و بابی نیست و خواست بدین تدبیر وی را از قتل نجات دهد ولی او با دست اشارت کرد که تبری نکردم آنگاه به مادرش (ام اشرف) که از مؤمنات جلیله القدر بود متوسّل شدند که پسر را منع نماید و او به میدان فدا حاضر شد و همینکه چشم مادر به فرزند افتاد، گفت: ای اشرف به کدام غیرت راضی شدی که ابابصیر قبل از تو فدا شود؟ بشتاب خود را به او رسان که عقب نمایی و پدرت را در عالم بالا نزد پدرش شرمنده نسازی. و مردم چون این را دیدند و شنیدند باسنگ و کلوخ بر آن زن رشیده هجوم بردند و سید اشرف<sup>59</sup> در حالیکه خود را به خون ابابصیر رنگین کرد از جلاد التماس نمود که وی را بزودی ملحق سازد و به همان کیفیت که دست در آغوش

59 - آقا سید اشرف در مرّه ثانیه که با خواهرش در ادرنه بود شنید که لوجی از قلم أبهی بنام شیخ سلطان کربلانی صادر شده در آن چنین فرمودند که ندانی از سر خود شنیدم که البته باید چنان فدائی در سبیل من مهیا نمائی که تبدیل قبول نکنند و چنان مستفاد می شد که باید یکی از اعضاء فدا شود بدون تغییر و تبدیل چون سید اشرف این بشنید برافروخته اذن رجوع خواست و با خواهر به زنجان برگشت و ابابصیر اطلاع یافته، چنین گفت: کمرا محکم بستم که خود را فدای غصن سازم تا آن فدا هدا شود و علانیه در بازار ندا به تبلیغ برکشید و بالأخره هردو دست در آغوش یک دیگر به فردوس اعلی شتافتند و چند ماه بعد از شهادتشان صعود غصن اطهر واقع گشت که ۲۳ ربیع الاول ۱۲۸۷ بود.

( نبیل زرندي )

شهید داشت اورا سر بُریدند و مادر بیگانه پسر می‌نگریست ولی اشک از چشمش جاری نشد و انبوه مردم چندان میرغضب را زدند که یک چشمش کور شد و جوانان بلد حمیت و غیرت کرده، خواستند جسد آن سید مظلوم را غسل داده دفن کنند و مادرش می‌خواست جسد پسر را با همان لباس خونین مدفون سازد.

--- صفحه ۱۲۶ ---

بالآخره اهالی وی را غسل و کفن و دفن کردند و این واقعه در شهر محرم سال ۱۲۸۷ واقع شد و صورت زیارتی برای ابابصیر و آقا سید اشرف و آقا میرزا محمد علی طیب شهید سابق الذکر مشترکاً از قلم ابھی صدور یافت.

شهادت محمد حسن خان کاشی

و نیز در این سال محمد حسن خان کاشی از متمولین و محترمین و اعضاً حکومت باتفاق شاهزاده اسماعیل میرزا ابن بهرام میرزا عازم بروجرد شد و شاهزاده حکمران از اتباع حاجی محمد کریم خان بود و عداوت دینیه دیرینه با این طائفه داشت و در آنجا حکم داد وی را بفلکه بسته ضرب بسیار شدید نمودند بحدی که آن مظلوم بعالم بقاء رحلت نمود.

واقعه فاجعه غصن اطهر

غصن اطهر سدره ابھی (میرزا مهدی) در قشله ساعات حیاتش را در لیالی و ایام غالباً صرف در احوال و تفکرات روحیه و مفاوضات و مراسلات روح انگیز با احبباً کتابت الواح صادره به خط زیبایش می‌نمود و عموماً از گفتار و رفتارش اهتزاز می‌یافتند ولی از جهت مشقات و بلیات اصحاب و بعد و حرمان احباب پیوسته قلبی بریان و چشمی گریان و در دعوات و مناجات آرزوی فدا و قربانی داشت تا آنکه مأمولش مقبول شد و جان خویش را نثار نمود و بدین رو موجبات آسایش و رخاء و فتح باب لقا فراهم گردید و مجملی از واقعه چنین است که در سن کمتر از بیست و دو سال هنگام غروب شب جمعه بیست و چهارم ربیع الاول ۱۲۸۷ مطابق (۲۲



جون ۱۸۷۰) در حالیکه بر بام قشله قدم زده، به فکر و مناجات بود ناگهان از روزنه طاق که در وسط بام جهت روشنائی بود به ایوان قدّام باب بیرونی که جمال اُبهی<sup>۱</sup> اقامت می فرمود بیفتاد و غرقه خون گشت.

--- صفحه ۱۲۷ ---

و بیست و دو ساعت با حال رضا به قضا و توسّل به مقام اُبهی<sup>۱</sup> و مناجات فتح ابواب لقا برای احبّا بماند آنگاه به عالم بقا خرامید و این مصیبت بر عائله اُبهی<sup>۱</sup> واجباً سخت مؤثر و گران شد جسد را در قشله غُسل و کفن نمودند و جمعیتی از محترمین بلد برای تشییع حاضر شده به مقام نبی اللّه صالح برده، به خاک سپردند.<sup>60</sup>

60 - چونکه در عکّا مکین شد شه دوسال \*\*\*\*\* جام این غصن قدم شد مال مال  
آن چنان مست آمد از خمر لقا \*\*\*\*\* که ندانستی سر از پا مطلقاً  
روز و شب باوجه رحمن روبرو \*\*\*\*\* وحي سبحان دمبدم نازل براو  
ساعتي زين شغل اگر بودش فراغ \*\*\*\*\* زاشتیاق افروختي همچون چراغ  
مي شدي مستانه بر بالاي بام \*\*\*\*\* باب ها گرم مناجات و کلام  
اندر آن حالت اگر صد تیغ و تیر \*\*\*\*\* مي، شدي وارد بر آن وجه منیر  
چونکه در عکّا مکین شد شه دوسال \*\*\*\*\* جام این غصن قدم شد مال مال  
آن چنان مست آمد از خمر لقا \*\*\*\*\* که ندانستی سر از پا مطلقاً

--- صفحه ۱۲۷-a ---

روز و شب باوجه رحمن روبرو \*\*\*\*\* وحي سبحان دمبدم نازل براو  
ساعتي زين شغل اگر بودش فراغ \*\*\*\*\* زاشتیاق افروختي همچون چراغ  
مي شدي مستانه بر بالاي بام \*\*\*\*\* باب ها گرم مناجات و کلام  
اندر آن حالت اگر صد تیغ و تیر \*\*\*\*\* ميشدي وارد بر آن وجه منیر  
مي نبودي هيچ از خود باخبر \*\*\*\*\* تا که ظاهر آیدش ز آنها اثر  
بود اینسان تا که از هشتاد و هفت \*\*\*\*\* هم محرم هم صفر بگذشت و رفت  
لیل جمعه در ربیع اولین \*\*\*\*\* اربع و عشرين شد وقد حان حین  
آن زمان آن شمس افلاک وصال \*\*\*\*\* اول اثنین و عشرینش زسال  
نیم ساعت چونکه بگذشت ز غروب \*\*\*\*\* مست شد از بادۀ ربّ الرّبوب  
بي تأمل بر بساط اللّه شد \*\*\*\*\* عاشقانه در حضور شاه شد  
بوده هر شب آندمش وقت لقا \*\*\*\*\* که نویسد وحي سلطان بقا

چونکه شه برطلعتش دیده گشود \*\*\*\*\* سخت مستش دید ازجام شهود  
گفت شه کای مهدي سرمست یار \*\*\*\*\* رو که امشب باتو مارا نیست کار  
باتو کاربار ما انجام شد \*\*\*\*\* رو بام اکنون که وقت بام شد  
شد بام آن غصن ابهای مجید \*\*\*\*\* بالبی پر نغمه قلبی پر امید  
با مناجات ودعا همراز شد \*\*\*\*\* آنقدر غرق نیاز وراز شد  
باطرب آن روح سرد خوش خرام \*\*\*\*\* مشی میفرمود در بالای بام  
مست ازجام لقا میزد قدم \*\*\*\*\* لیک چشم انورش بر رویهم  
در لسان بانغمه هائیه اش \*\*\*\*\* آتشین ابیات ورقائیه اش  
تا که مضمون بکل البسط خواند \*\*\*\*\* برکشید آهی واشک از دیده راند  
که شوم مبسوط باکل وجود \*\*\*\*\* در قدومت خالی از گفت و شنود  
گردم از فیض شهادت فیض یاب \*\*\*\*\* تا شود بر دوستانت فتح باب  
چون مناجاتش باین عنوان رسید \*\*\*\*\* نغمه از لحن علیائی شنید  
ای رسمای تامت این خلعت تورا \*\*\*\*\* بس قبولی بس قبولی اندرا

--- صفحه b-۱۲۷ ---

چون بگوشش نغمه محبوب شد \*\*\*\*\* مرغ جانش پرزد و مجذوب شد  
یک دریچه بود در بالای بام \*\*\*\*\* شد دراو ناگه معلق چون حمام  
آنکه محبوب بهارا عرش شد \*\*\*\*\* منبسط در بزمشان چون فرش شد  
شد همین یک مصرعش نارخ سال \*\*\*\*\* یا تعالی الله ازین جاه وجلال  
چون صدا شد مرتفع اهل حرم \*\*\*\*\* مضطرب گشتند و پرسیان لاجرم  
که چه بود وازچه آمد این صدا \*\*\*\*\* زیر لبشان گفت خلاق هدی  
مهدي من بود و شد قربان من \*\*\*\*\* پرنان شد جانب رضوان من  
چون بسر رفتندش انوار حریم \*\*\*\*\* شد بپا از هر طرف حشری عظیم  
آن یکی سویس برادر گودوان \*\*\*\*\* وان یکی کای جان مادر امتحان  
آن یکی نالان زجان کای جان عم \*\*\*\*\* جان من بادا بلا گردان هم  
او همی ناظر برخشان چون قمر \*\*\*\*\* که ندارد این حکایتها ثمر  
سالها من طالب این بوده ام \*\*\*\*\* بارضا این راه را پیموده ام  
شادمان باشید وقت شادی است \*\*\*\*\* کاین جوان را موسم دامادی است  
بهر من حور شهادت عقد شد \*\*\*\*\* لیک مهرش بذل روح الله شد  
آن زمان برداشتندش از زمین \*\*\*\*\* لیک فالغل در یسار ودر یمین

مرتفع کردند چون حین پیکرش \*\*\*\*\* جایکه دادند اندر بسترش  
غصن اعظم بر قدوم الله فتاد \*\*\*\*\* در شفا در محضر الله لب گشاد  
گفت حق وعد بر به در جواب \*\*\*\*\* کانچه حق خواهد که ان باشد صواب  
غصن اعظم چونکه بشنید این بیان \*\*\*\*\* بر قضا الله رضا آمد زجان  
جمله را شه بر رضا فرموده امر \*\*\*\*\* جمله نوشیدند زین فرخنده خمر  
سرخوش از این خمر زانشان نام او \*\*\*\*\* کز دیگرها بر فزوده جام او  
خدمت محبوب عالم باادب \*\*\*\*\* سجده کرد و عرض کرد ای وجه رب  
کردی اما از من این قربان قبول \*\*\*\*\* داد شاهش مژده قرب وصول  
کافرین بر طینت نورانیت \*\*\*\*\* شاد تو مقبول شد قربانیت

--- صفحه ۱۲۷-C ---

بایدت از این عنایت افتخار \*\*\*\*\* بر سماوات وزمین لیل ونهار  
شکرکن محبوب خود را با سرور \*\*\*\*\* کز تو ظاهر شد چنین اغصان نور  
باشد از این غصن و غصن اعظمت \*\*\*\*\* صد هزاران فخرها بر عالمت  
سجده کرده گفت کای رب شاکرم \*\*\*\*\* تا بقا دارم بشکرت ذاکرم  
دردو عالم ای خداوند جلیل \*\*\*\*\* بر سر ما باد این ظلّ ظلیل  
وجه ابهائی تو ما را کافی است \*\*\*\*\* هر مرض را طلعت شافی است  
بعد از آن گفتندش ای غصن خیر \*\*\*\*\* حاضر آریمت بر ربّ قدیر  
یا که شه حاضر شود بر بسترت \*\*\*\*\* سایه اندازد ز رحمت بر سرت  
گفت محبوب روانم امر اوست \*\*\*\*\* هر چه آن محبوب خواهد آن نیکو است  
شاه بر بالینش آمد ساعتی \*\*\*\*\* از لقای خویش دادش راحتی  
عاشق و معشوق با هم در عیان \*\*\*\*\* گفتگو کردند بی نطق و بیان  
بعد از آن شد فتوی او تنها بماند \*\*\*\*\* سر آن از باده ابهی بماند  
شب گذشت و گشت طالع روز غم \*\*\*\*\* مطلع گشتند یاران نیز هم  
زانکه شب فرمان نداد آن شاه جان \*\*\*\*\* که شوند آگه جمیع دوستان  
روز گردید و تمامی اشکبار \*\*\*\*\* آمدند آن غصن حق را در کنار  
هر طرف بوسه زنان بر مقدمش \*\*\*\*\* بس پریشانان چه زلف در همش  
لیک چندان همچو کلّ آن غصن یار \*\*\*\*\* جمله را آمر بصبر و اصطبار  
عذر خواهان از همه کای دوستان \*\*\*\*\* جمله معذورم بدارید این زمان  
زانکه قادر نیستم من بر قعود \*\*\*\*\* در محبت عفو خواهیم نمود

در چنین حالی ببیندش ادب \*\*\*\*\* ایفدایت جمله مربوبات ربّ  
در همان ساعت که آن میر عمأ \*\*\*\*\* منهبط گردید برارض ازسماً  
درحقیقت روحاو تسلیم شد \*\*\*\*\* اینقدر مهلت زشه تکریم شد  
تا حریم الله کلّ دوستان \*\*\*\*\* نوگلی چیند از آن بو گلستان  
باتمام دردهای بی دوا \*\*\*\*\* باعظامی کامده ازهم سوا

--- صفحه d-۱۲۷ ---

از جگر آن روح حق آهی نزد \*\*\*\*\* وای برنا درد وهم آهی نکرد  
صبر کرد وبا تبسم همچه گل \*\*\*\*\* مستعد شاهراه شاه کل  
ساعت آخر بفرمود این چنین \*\*\*\*\* غصن اعظم را اله العالمین  
کز زبان من بگو بر مهدیم \*\*\*\*\* کای جمالت مایه دلشادیم  
آنچه میخواهی بخواه ازمن کنون \*\*\*\*\* که عطا خایمت بیچند وچون  
آنچه باشد خواهشت از کلّ باب \*\*\*\*\* هست درپیشم بکلی مستجاب  
گر شفا خواهی شفایت میدهم \*\*\*\*\* تا ابد کوب لقایت میدهم  
چونکه امرالله را اصفا نمود \*\*\*\*\* با تبسم همچه غنچه لب گشود  
کای تو غصن اعظم ومحبوب من \*\*\*\*\* وی جمالت مطلب ومطلوب من  
عرض کن ازمن بجانان کای عزیز \*\*\*\*\* می نخواهم ازتو جز تو هیچ چیز  
لیک دارم از عطایت یک رجا \*\*\*\*\* که نبیلترا رسائی برلقا  
همره خان وعلی بعد النبیل \*\*\*\*\* شاد وریانش کنی زین سلسبیل  
بردگر مهجور باهم مطلقاً \*\*\*\*\* بعداز آن بگشای ابواب لقا  
شاه استدعاش را مقبول داشت \*\*\*\*\* بهرش آیات وفا منزول داشت  
کای فدایت جمله عشاق من \*\*\*\*\* وی نثارت هرکه شد مشتاق من  
درچنین وقتی هم ای روح روان \*\*\*\*\* می نخواهی جز سرور دوستان  
ساعت اثنین وعشرین از نزول \*\*\*\*\* پرزد آن ورقا برضوان وصول  
درمیان قشله شد خیمه بیا \*\*\*\*\* ازپی تجهیز آن روح بقا  
هرکه بر آن خیمه افتادش نظر \*\*\*\*\* شعله ورشد از درونش صد شرر  
چون برون کردند زتن پیراهنش \*\*\*\*\* یک جهان گل رخ نمود از گلشنش  
خوش منقش گشته بود ازخون او .....

چون حسن آتشاء مارا ابن عم \*\*\*\*\* دید آن پیراهن رنگین زد  
در برابر زد برسر ودیده نهاد \*\*\*\*\* صیحه زد زانسان که بیهوش او فتاد

چون بهوش آمد بگفتا برکفم \*\*\*\*\* آمده خونین قمیص یوسفم

--- صفحه e-۱۲۷ ---

جانب کنعان نورش میبرم \*\*\*\*\* سوی پیر ناصبورش میبرم

\_ سوی بابای غمیش میبرم \*\*\*\*\* سوی پیر پُر حنیش میبرم

تا که بوی یوسف خود بشنود \*\*\*\*\* پرس پرسان جانب کویش رود

چون بشد تجهیز آن جسم بلور \*\*\*\*\* همچو گر موضوع در صندوق نور

روحیان و عرشیان و قدسیان \*\*\*\*\* و زبوندش چو یاقوت در میان

چون برون شد از در آن در یتیم \*\*\*\*\* مرتفع شد غلغل اهل حریم

غلغله برهفت گردون او فتاد \*\*\*\*\* مهر و مه بر قلزم خون او فتاد

پشت عکا از شمالش جانبی \*\*\*\*\* هست جائی که اسم او صالح نبی

جمله احباب از خورد و کبار \*\*\*\*\* با جنود لا یرای کردگار

چون رسانیدند بر آن مسکنش \*\*\*\*\* مسقر کردند اندر مکمنش

اندر آن حین از نشاط و اعتزاز \*\*\*\*\* در زمین آمد هویدا اهتزاز

چونکه غصن الله در او مسکن گرفت \*\*\*\*\* از شغف چون مهد جنبیدن گرفت

عصر جمعه وجه مهدی وین ذلیل \*\*\*\*\* مستقر پیش علی بعد النبیل

در یکی از حجره های ناصره \*\*\*\*\* شد عیان این اهتزاز نادره

\_ سه دقیقه زلزله اما خفیف \*\*\*\*\* مطلع زان هر وضعی و هر شریف

بعد از آن آمد خبر از هر طرف \*\*\*\*\* که هماندم ارض جنبید از شغف

روز سوم چون بما معلوم شد \*\*\*\*\* کشف بر ما این سر مکتوم شد

که بفرموده اله العالمین \*\*\*\*\* بهر غصن الله جنبیده زمین

روز سوم از خروج اقدسش \*\*\*\*\* آمده و نشیده بودم از کسش

ناصره با مهدی و با اسم ربّ \*\*\*\*\* من مکین کز در درآمد یک عرب

گفت در عکا شده برپا قیام \*\*\*\*\* یکتن از اغصان شب افتاده زبام

صاحب خط بوده و فضل و هنر \*\*\*\*\* در سنین از غصن اعظم خورد تر

عصر جمعه گشته پنهان زیر خاک \*\*\*\*\* ارض لرزید و در آن دم سیه خاک

(نبیل زرندي)

## الأقدس الأبهي

هذا حينٌ فيه يغسلون الابن امام الوجه بعد الذي فديناه في السّجن الأعظم بذلك ارتفع البكاء من اهل سرادق الأبهي ومن الذين حُبسوا مع الغلام في سبيل الله مالك يوم الميعاد في مثل تلك الحالة مأمّن القلم عن ذكر الله مالك القدم يدع الناس الي العزيز الوهاب هذا يومٌ فيه استشهد من خُلق من نور البهاً اذ كان مسجوناً بأيدي الأعداء عليك يا غصن الله ذكر الله وثنائه وثناً من في جبروت البقاء وثناً من في ملكوت الأسماء طوي لك بما وفيت بميثاق الله وعهده الي ان فديت نفسك امام وجه ربك العزيز المختار انت المظلوم وجمال القيوم قد حملت في ايامك في سبيل الله ما ناحت به الأشياء و تزلزلت الأركان طوي لمن يذكرك ويتقرّب بك الي الله فالق الأصباح يا اهل الأرض لا تجزعوا بما يرد عليكم من القضاء بل تذكروا كذلك أمرتم من لدن ربكم العزيز العلام كذلك قصصنا لك يا ايها المذكور لدي العرش لتذكر ربك بين العباد علي شأن لا يمنعك البلاء عن ذكر مالك الأسماء.

--- صفحه ۱۲۸ ---

## خروج جمال أبهي از قشله

مدّت حبس جمال أبهي در قشله دو سال ودوماه وپنج روز به طول انجامید وچون اعضاء حكومت عكّاء ارکان واعاظم بلدی تاحدی پی به مقامات عظمت شان بردند ومصائب مذکوره واقعه نیز تأثیر نمود وهم در آن ایام دولت جمع عساكر در عكّاء می نمود وقشله را برای اقامتشان لازم داشت وبه موجب امور مذکوره

--- صفحه ۱۲۹ ---

جمال أبهی' و هم‌رهان در شهر رجب سال ۱۲۸۷ از قشله خارج و آزاد و به محلها و خانه های متعدد مستقر شدند و از جانب دولت مقرر گردید که حکومت عگاء اجرت خانه ها را بدهد و ضبطیه را بردارد و جمال أبهی' نخست در خانه مشهور به خانه ملک<sup>61</sup> مقابل دریا اقامت جستند و اکثر اصحاب در دیگر خانه ها

--- صفحه ۱۳۰ ---

قرار گرفتند و آقا میرزا موسی کلیم و آقا میرزا محمدقلی و عائله شان با برخی از احبّا در خان عمدان معروف به خان جوینی مذکور سکنی گرفتند و محل بیرونی غصن اعظم و آمد و شد ایشان نیز در آنجا قرار یافت و جمال أبهی' گاهی برای ملاقات احبّا بد آنجا قدم نهادند و خان مزبور که محل اقامت مجاورین و توقف زائرین احبّا گردید مخروب و زمینش خاک و گل بوده احبّا چندان خاک و آب از خارج بلد آورده ریختند تا زمین سخت و هموار گشت و خانه ملک مذکور کوچک و حقیر و مرطوب و مخروب بود لذا پس از سه ماه بخانه دیگر که معروف به خانه منصور و مقابل آن خانه واقع

61 - هفتصد و هفتاد و سه روز تمام \*\*\*\*\* شاه مارا بود در قشله مقام چون در آنجا دیدنیها دیده شد \*\*\*\*\* چون ادرنه دفترش پیچیده شد \_ گشت در بیت ملک شه را مقرر \*\*\*\*\* لیک کل اصحاب در خان مستقر شصت و شش روز آن ملیک مستدام \*\*\*\*\* شاه در بیت ملک خودش مقام بحر قدرت بعد از آن مسجور شد \*\*\*\*\* عرش رحمن خانه منصور شد وسعت او بهره شه چون بود کم \*\*\*\*\* خانه دیگر براو گردید منم آقا قلی هم در جوار بیت شاه \*\*\*\*\* کرد دران او مکانی جایگاه متصل با بیت شد از پشت بام \*\*\*\*\* زآمد و شد می شود حاصل مرام لیک موسای کلیم آن نور حق \*\*\*\*\* آنکه دایم روشن از وی نور حق در همان خانی که یاران را هست جای \*\*\*\*\* منزلی در زاویه دارد جدای هست یک دست حیاطی مستقل \*\*\*\*\* موسی و اهلس در او دارد محل

(نبیل زرندي)

--- صفحه ۱۳۱ ---

انتقال فرمودند و از آنجا نیز تقریباً پس از سه ماه بخانه دیگر نقل نمودند که چون چهارمین محل اقامت اُبهی بود به رابعه معروف گردید و پس از قلیل زمانی از آنخانه نیز به خانه معروف بخانه عودی رفتند و مالک خانه مذکوره خواجه عودی مسیحی خمار از تجار بلد و با خواجه عبود مسیحی از اغنیا و اعظم شرکت در مال و اتحاد در مذهب و اتصال خانه و منزل داشت و مابین اهالی معروف بخست و ثلثت بود ولی در آن هنگام که دولت عثمانی جمال اُبهی را از ادرنه حرکت داد شروع به بناء قصری شهیر در جنب باغ بهجی نمود و بهجی نام باغ وسیع دلگشائی بود که عبدالله پاشا یکی از حکمرانان عکا در مسافت یک میلی آن بلد بنا نهاد و اشجار بسیار از قبیل لیمو و پرتقال و سرو و غیرها و گلهای فراوان در آن کاشت و عمارتی بزرگ و برکه وسیع ساخت و مقصود خواجه عودی از بنا کاخ مزبور که قریب شش هزار لیره مصرف نمود آنکه خود و عائله اش جنب بهجی در هوای طیب زندگانی کنند و در ایامی که جمال اُبهی و اصحاب در قشله بودند میشنیدند که خواجه عودی چنین قصری مشهور در بلاد سوریه میسازد و عنقریب اطراف آنجا معمور میگردد و چون اقدام باین عمل و صرف و تحمل صرف نقود باهظه در نظر خواجه عبود مذکور خارج از طریق حزم و روش عاقلانه بود شرکت نجست و مداخلت نکرد و چند عائله از اقربای عودی موافقت نظر کرده هریک برای خود در جنب قصر خانه ساختند که نسبت به اُبنیه عکا منظم و زیبا و وسیع و دلگشا بود و هنگامی که جمال اُبهی از قشله خارج شده در خانه های ملک و منصور و رابعه اقامت داشتند قصر و عمارت مذکوره اتمام یافت و عودی عازم سکنای در قصر شد و خانه مسکونه مذکوره خود را به نوع ایجار بجمال اُبهی وا گذاشت و آن خانه در

--- صفحه ۱۳۲ ---

عکاء خانه وسیع و عالی بشمار میرفت و در بحبوحه معموره بلد واقع و مشتمل بر سه طبقه و حجرات وسیع متعدد و ایوان رفیع و حمام و مطبخ و انبار در خارج و مقابل عمارت میدانی بود که در وسط آن چشمه آبی می جوشید و همینکه خواجه عبود دانست که جمال اُبهی با عائله در این عمارت سکنی می نمایند برای نفرتی که از احوال و اخلاق ایرانیان داشت با کمال سعی و اهتمام مخالفت و ممانعت کرد و کاری از پیش نبرد و لاجرم ابوابی را که



بخانه اش متصل و راه آمد شد بود بیست و محکم نمود و احتراز شدید جست ولی طولی نکشید که بخطای خویش واقف گشت و مجاورت را موجب افتخار و سرافرازی دانست و ابراز محبت همی کرد چندانکه خانه خویش را با آنخانه یکی نمود و غالباً خود و عائله بتمام محبت و خشوع آمد و شد نمودند و هر خدمتی که به او مفوض میگشت بغایت خورسندی انجام میداد و با اینکه نسبت بولات امور و حکمرانان بلد در غایت جلال و تبختر رفتار میکرد نسبت به جمال‌آبهی خاضع بود و غالباً ایشان و منتسبین را مهمانی کرده خود به خدمت می‌ایستاد و بالجمله خانه مذکوره مستقر عرش و کرسی عظمت گردید و با اینکه جمال‌آبهی چنانکه نگاشتیم حسب میل و فرمان سلطانی محکوم به حبس ابد در عکا و ممنوع از رفتن به خارج بلد و از معاشرت با اهالی و نشر امر شده و ابواب معاشرت عمومی را بستند و تا سه سال از خانه خارج نشده بیدار احدی نرفتند و در او آخر ایام اقامت در قشله بعد از وقوع حادثه غصن اطهر نفوس مخصوصه را اجازه ورود دادند و امثال استاد اسماعیل معمار کاشی و شیخ محمود عراقی و عثمان افندی سلمانی و غیرهم علناً شرف حضور یافتند و معاشرت با انام مفوض به غصن اعظم فرمودند و سید محمد و رفقاییش چنانکه عنقریب شرح میدهیم بانهایت عناد و بغضا تعرض و افساد همی نمودند و هنگامیکه جمال‌آبهی از قشله آزاد شده بخانه قرار گرفتند آن دو نیز از حجره فوقانیه محبس حکومتی عکا آزاد شده خانه گرفتند و بنای معاشرت با اشراف و محترمین بلد گذاشته بوسوسه و افساد و افترا و بدگوئی پرداخته

--- صفحه ۱۳۳ ---

### سال بیست و نهم واقعات سال ۱۲۸۸ ه. ق - ۱۸۷۱ میلادی

همت بر آن نهادند معذک کله در این هنگام که بخانه عودی مذکور قرار یافتند نسبتاً رخا و آزادی حاصل شده و جمال‌آبهی جاسم مذکور بغدادی و هم آقا شیخعلی یزدی مذکور را بطلب هفت تن اسرا که از مصر بخرطوم سودان تبعید شدند بفرستاد تا آنان را یافته از واقعات خبر داده بمراسله با مرکز مراسلات در اسکندریه که مینگاریم هدایت کرد و رابطه ارض مقصود با احباً در بلاد مختلفه باز شده از عراق و ایران و غیرهما پی در پی سوی ارض مقدس برای زیارت محضرآبهی رهسپار گشتند و الواح بسیار صادر گردید و چون آقا شیخ

علی یزدی مذکور پس از عودت بایران و ایصال الواح به احباً و ملاقات با اُسرای خرطوم با حاجی سید جواد و آقا سید مهدی دهجی یزدی و آقا میرزا جعفرقلی ارومیه از مسافرین زائرین قرار شرکت دادند و حاجی سید جواد مقیم اسکندریه مصر شد و آنان دگه خرازی در سویس تأسیس نمودند با وی تجارت نمودند و آقا شیخ علی و میرزا جعفرقلی بدوره گردی نیز مشغول گشتند و بدین طریق مرکزی برای ارسال الواح و مراسلات به احباً از عکا به اسکندریه و بمبئی و ایران برقرار گردید و آقا محمد حسن نام منشی سفارت انگلیس در طهران که جوانی خوش نویس و مخلص بود به احباً میرساند و افراد این طائفه خصوصاً فضلاً و مقبلین از وصول الواح انتفاض و انتعاش یافته بنشر و تبلیغ قائم و متدرجاً نفوسی کثیر درین امر وارد شدند و معاندین از ملاها و غیرهم به اشد بغضا برخاسته به اتفاق حکمرانان و عمال دولت بقبض جان و مال و عیال این طائفه قیام نمودند.

### تعمیر بیت اعلی در شیراز

نظر به اینکه بعد از واقعه شهادت حضرت نقطه اولی اشراش شیراز پی در پی متعرض خانه و بستگانشان شدند و حرم اعلی در سالهای بعد با اُخت امی خود که حرم خال شهید بود مرافقت و مؤانست جست در بیت خال مذکور اقامت نمود

--- صفحه ۱۳۴ ---

و بیت اعلی احتیاج به تعمیر و ترمیم یافت لذا جمال ابهی حسب عرض و استدعای حرم به خواهرزاده اش آقا میرزا آقا نور الدین امر فرمودند که بیت را طبق رضای وی تعمیر نماید تا در بیت سکونت گیرد لاجرم آقا میرزا آقا به تعمیر بیت پرداخت و با استاد عبدالرزاق معمار از احباب همه روزه مراقبت نمود و پس از چند ماه تعمیر به اتمام رسید و خانه مختصری در جانب شرقی بیت نیز خریداری کرده، ملحق به بیت نمود و حرم در بیت سکونت و قرار گرفت و وضع و هیئت بنای بیت در این تعمیر تغییر کلی یافت.

### فتنه در شیراز و حبس و قتل احباب

شیخ حسین ظالم ناظم الشریعه از مجتهدین شیراز که در بخش دوم شمه از بغضا و قساوت اش را در حق حضرت نقطه اولی ذکر نمودیم پیوسته به مقاومت با امر بدیع و تعرض این طائفه قیام داشت و ابوالحسن خان

مشیر الملک وزیر فارس با او و امثالش موافقت و مرافقت می کرد و میرزا علی محمد خان قوام الملک بیگریگی و کلاتر شیراز حمایت از احباب می نمود و میرزا آقا رکاب ساز از متقدمین مؤمنین را که به تبلیغ و هم به کتابت الواح و آیات اشتغال می ورزید زنی ناموافق بود که برای إذا واضرارش پی بهانه می گشت و به تحریک معاندین مفسدین نزد ناظم الشریعة مذکور رفته سعایت و شکایت از شوهر نمود که کاتب آیات و کلمات این طائفه است و شب و روز مقیم خانه و ندیم این خدمت می باشد چنانچه مجلّدات بسیار از نوشته های او را مهیا دارم و اگر خواهید می آورم و لاجرم ذهاب و ایاب بهائیان در خانه ما متصل است و بانگ و هیاهو متواصل و چندان ازین قبیل گفت که شیخ ظالم انبوهی از طلاب علوم دینیّه و معممین و ظالمین را برای دستگیری میرزا آقا و یافتن و آوردن کتب و آثار امریّه بفرستاد و احباب شیراز مطلع شدند و زنی از مؤمنات

--- صفحه ۱۳۵ ---

به خانه میرزا آقا رفته تمامت آثار امریّه را بدربرد و همین که اشرار مذکور به خانه رسیدند چیزی از کتب و آثار ندیدند و میرزا آقا را به خانه مجتهد ظالم کشیدند و او پس از تغیظ و تشدد و سؤال و جواب چندی اصرار همی کرد که میرزا آقا نسبت به حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابھی سخنان ناروا بر زبان راند ولی محروم ماند و آن مظلوم را با نامه که به حکمران در خصوص وی نوشت به دارالحکومه فرستاد و مشیر الملک وزیر فارس مذکور موقع بدست آورده اسماء عدّه از مشاهیر احباب را نزد حکمران برشمرد و ترغیب بر گرفتاریشان نمود و حکمران شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه سابق الذکر بود و برای انجام این کار آستین بالا زد و از میرزا علی محمد خان قوام الملک کاری از پیش نرفت و جمعی از معاریف احباب را گرفته به دار الحکومه آورده حبس کردند که اسامی شان بدین تفصیل است میرزا نبی خیاط، میرزا محمد جعفر خیاط، کربلایی محمد هاشم قصاب، مشهدی ابوالقاسم خراز، آقا میرزا باقر، حاجی ابوالحسن بزّاز، محمد خان بلوچ، کربلایی حسن خان سروستانی، آقا ملا عبدالله فاضل زرقانی، آقا ملا عبدالله بکاء و پس از ایامی طویل همگی متدرّجاً به موجب شفاعت و وساطت برخی از اهالی و وسائل اُخری خلاصی یافتند و فقط میرزا رکاب ساز و میرزا نبی خیاط و مشهدی محمد جعفر خیاط برجای ماندند و شیخ ظالم فتوای قتل شان را نگاشت و حکمران امر داد

هرسه مظلوم را شبانه در محبس خفه کردند و صبح روز بعد اجسادشان را تسلیم عائله شان نمودند که غسل و کفن و در قبرستان معروف به دارالسلام دفن نمودند و بدین طریق نائره فتنه انطفاء یافت ولی اهالی بلد تا مدتی وقاحت کرده، اشعار هجویه در شأنشان گفته در کوی و برزن کف زدند و خواندند و در یوم اربعین شهادتشان طبقها را پر از شاخهای گوسفند و بچه سگ ها و ارجاس نموده،

--- صفحه ۱۳۶ ---

برسر گرفته با انبوهی از اخلاط ناس در اسواق همی گرداند و ایات هجویه و قبیحه سرودند تا به قبرستان مذکور برده بر قبرشان ریختند و آنچه خواستند و توانستند از اعمال نزیل و فسوق رزیل مرتکب شدند تا حسام السلطنه از حکومت فارس معزول گشت و در اعمال و شدائد مذکوره تخفیف حاصل شد و زوجه مذکوره میرزا آقای شهید نیز متنبه و تائب گردید و به تلافی برخاست و بر لوحه سنگی بزرگ نام و احوال آن شهید را نقش و بر قبرش نصب نمود ولی اشرار آن سنگ را نیز درهم شکستند.

### **فتنه در کاشان و قتل و غارت بهائیان**

میرزا نام از اهل کاشان که به نام شاه میرزا معروف شد، جوانی رشید از خاندان بابی و پدر و مادر و خواهر و کسانش کلاً از مشاهیر و مهمین این طائفه و خانه شان در کاشان واقع در جنب خانه حاجی ملا محمد مجتهد نراقی بود و ملائی مذکور به فکر خرید و تصرف خانه شان افتاد و برای نیل به این مقصود ایشان را تشهیر به نام بابی کرد و میرزا را جمعی از مریدان و گماشتگان فرستاد به محضرش کشید و استنطاق و بازخواست نموده اعلان و حکم کرده، گفت این پسر بابی است و باید از این خانه برود میرزا بدو گفت، ای آقا آیا چه ضرری از ما به شما رسید و مجتهد فریاد بر کشید به غلظت گفت: ای بابی لعنتی فضولی مکن. و روی به مردم حاضر نموده گفت: این پسر را باید تغریر کنم تا از بایت برگردد، میرزا به جسارت گفت: عقیدت من هر چه باشد تکلیف وجدانی من است و به شما ارتباط و حتی دخالت در این امور نیست و مجتهد به غضب آمده گفت این پسر را فلک کنید میرزا خواست بگریزد ولی مستخدمین و گماشتگان مجتهد وی را گرفته به فلک بسته چوب بسیار زده، رها کردند. چنانکه تقریباً ده روز بستری بوده از جای نتوانست برخیزد.

--- صفحه ۱۳۷ ---

ومادرش نزد مجتهد رفته، پرسید: که آیا چه خطائی مرتکب شدیم که پسر مرا چنین چوب زده بحال مردن بر بستر انداختی؟ مجتهد بدو پر خاش کرده گفت ای ملعونه تو هم بابی هستی از محضر دور و گم شو و از آن پس نیز پیوسته ظلم و جفای مجتهد به ایشان رسید چندانکه میرزا ناچار مصمم بر طغیان گردیده مسلح شده بر رهنی و انتقام از چنین مردم برخاست و خسارت بر همه گونه از اهالی رسید و جمعی مسلح در پیرامونش مجتمع شدند و راه آمد و شد از اطراف کاشان مسدود گردید و میرزا را شاه میرزا خواندند و متدرجاً حدّ و عدّتش به مقامی خطیر رسید و منال دولتی را گرفته، قبض الوصول به نام خود می داد و به مصرف عدّه خود بنوعی که می خواست می رساند و به شاه چنین می نوشت که آن برادر مکرم مالیات فلان محل را نگیرد چه باین جانب واصل شد و نوبتی مالیات فارس را که معتمدالدوله به طهران ارسال داشت او قبض کرده، قبض الوصول نزد شاه فرستاد و چون خبر به سمع ناصرالدین شاه رسید، مصطفی قلی خان سرتیپ ایل عرب ساکن اطراف اصفهان و کاشان را مأمور دستگیری و یا اعدام وی نموده، حکم داد، که هر که را با او مربوط است بگیرند چه خبر به سمعش رسید که چندین هزار بابی با شاه میرزا متفق اند و عنقریب طهران را متصرف می شوند و سرتیپ مذکور با اردوی خود کاشان را معسکر و مرکز ساخته به تجسس و تفحص از بایان متفق و متعهد با شاه میرزا برآمد و معاندین مفسدین نام شیخ ابو القاسم را بردند و شیخ مذکور از اهل قریه مازگان تابع قمصر کاشان و ملاً و مرجع دینی آن حدود و از زهاد و عبّاد و متقدمین این طائفه بود و شاه میرزا از او کمال احترام و تجلیل می نمود و سرتیپ با جمعیتش به قریه مذکور و خانه شیخ ریخته او را دستگیر و خانه و اهالی قریه را تاراج کردند و شیخ را با الواح و آثار که در خانه اش بدست آوردند به کاشان کشیده تسلیم خانلر میرزا احتشام الملک حکمران نمودند. و به حکم حاکم چوب بسیار براو زدند و عوانان و دژخیمان پهلوهایش را به ضرب لگد شکستند.

--- صفحه ۱۳۸ ---

و او را در محبس به غلّ و زنجیر کشیدند و شیخ در آن هنگام به سنّ و سال پیری و با محاسن سفید و قد خمیده بود و در زندان مشرف به هلاک شد و از آنسو اردوی دولت مازگان و قمصر را چاپیده به احبای آنجا مخصوصاً

بستگان شیخ نهایت ظلم و جفا وارد آوردند و شیخ را حکمران ایامی در حبس نگه داشت آنگاه نزد حاجی ملا محمد حجّة الاسلام نراقی مذکور فرستاد تا حکم قتل دهد و او بماطله و مسامحه کرده، فتویٰ نداد و میرزا عبدالله قمصری که مردی با کفایت و نفوذ و نیز محب و حامی احباب بود نزد حکمران شفاعت نمود و شیخ را رها کردند و به خانه اش بردند و آن پیر دلخسته تن شکسته مدتی سخت علیل و بستری دوچار فقر و تنگدستی بود ولی بانهایت ایمان و استقامت و شکر و رضا می زیست و هنوز مدتی نگذشت که عیسی خان بن کاظم خان کاشی رئیس تلگرافخانه کاشان محرمانه به شاه خبر داد که شیخ ابوالقاسم مازگانی با شاه میرزا مرتبط است و حکمران او را دستگیر کرده ولی به اخذ جرائم قانع شد و او را رها نمود لذا طولی نکشید که شاه تلگرافا به حاکم امر داد شیخ را به قتل رسانده، سرش را به طهران بفرستد و از آن سو مصطفی قلی خان به مقابله و مقاتلت با شاه میرزا پرداخت و چند مقاتله بین فرقتین واقع شد و پسرعمو و چندتن از اقربای سرتیپ کشته شدند و کاری از پیش نبرد و شهرت و قدرت شاه میرزا مزدا داد گردید ولی برخی از احباب با وی ملاقات کرده رسم و آئین امر ابداع ابھی را برو خواندند و او را نصیحت و نکوهش کردند که این رفتار مقاومت با دولت و انتقام از ملت مخالف این آئین و مضر به مقام این دین است و او لاجرم اطاعت، نموده دست از محاربه کشید و به همراهمان خود گفت دیگر بار مرتکب این اعمال نمی شوم اینک هر کس مرا می خواهد بامن همراه بیاید و سنگر و مرکز خود را جای گذاشته رفت و جمعیت وی نیز متفرق شدند و اردوی دولتی جرئت یافته آنان را

--- صفحه ۱۳۹ ---

تعاقب نمودند و روزی بعد مصطفی قلی خان برای خود آرائی در عقب بتاخت و به او نرسیده برگشتند و عدّه از همراهمان را بدست آورده به انواع عذاب و عقاب معذب کردند و دوتن را پی بردند و بعضی را کشتند و برخی را اسیر بردند و چند تن را بعد از ضرب و حبس رها نمودند و در خلال این احوال گماشتگان حکومت کاشان بصدد و دستگیری شیخ مازگانی بودند ولی او را بدست نیاوردند چه که او پس از استخلاص از حبس سابق پیوسته متواری و مخفی بود و احبای قمصر برای احتفال پیاده و محتاطانه نزدش می رفتند و محفلی در کمال احتیاط ولی پرشور و اخلاص انعقاد می یافت و شیخ تلاوت الواح و آیات می نمود و آرزوی شهادت در سبیل

این امر می‌کرد بنوعی که آحاد احباً از شدت انجذاب گویا در طیران بودند و میرزا عبدالله قمصری مذکور حکم شاهی و سعی حکومت را در گرفتاری شیخ به احباً خبر داد، لاجرم حسب میل ایشان شیخ به کلی پنهان و مخفی شد و مأمورین حکومت برای دستگیری شیخ به صدد اذیت و جفای احباب برآمدند و مردان و زنان خصوصاً دختر شیخ را شکنجه و آزار همی کردند تا از شیخ خبری بدست آرند و نتوانستند تا آنکه تنی از اهل مازگان را به وعده‌های مالی بفریفتند و او به تزویر و چرب‌زبانی نزد احباً رفته، اظهار داشت که از طرف میرزا عبدالله قمصری مذکور حامل پیامی برای شیخ است و از محلّ اختفای وی آگهی یافت و او را تسلیم مأمورین حکومت نمود تا بغایت اذیت و شدت بر اسبی نشانده پاهایش را زیر شکم مرکب و دستهایش را از پشت بستند و با سختی و جفا به کاشان و دارالحکومه بردند و به سجن انداختند آنگاه در روز جمعه هنگام ظهر وی را برای شهادت حاضر کردند و او در آن سنّ شیخوخت و ضعف و نقاهت چهره نورانی و قلبی مملو از ایمان و اطمینان و لسانی ذاکر و متشکر داشت.

--- صفحه ۱۴۰ ---

و از میرغضب آب طلبیده، وضو ساخت و نماز و مناجاتی با کمال خضوع به جای آورد و اعتراف و شهادت بر عقائد حقّه گفت و آب آوردند که بنوشد، نیاشامیده گفت: شراب شهادت بهتر رفع عطش می‌کند و در همان حال که در سجده بود یکی از ارازل که تطمیع کرده مأمور قتل او نمودند، سرش را از قفا بریده، جدا کرد. و جسدش را غرقه به خون بیفکنده احباب کاشان جسد را برده در مزار قدمگاه سرپله دفن کردند و نیز در خلال واقعه مذکوره که به قتل و غارت احباً می‌پرداختند آقا محمود صباغ را سنین عدیده در ایام اشراق جمال ابهی از افق عراق مجاور بغداد و از مؤمنین مخلصین بود، گرفتار کرده به ازدحام آنام بهرسو کشیدند و از کثرت ضرب و جفا در میدان کاشان جان تسلیم نمود، آورده اند که حکمران کاشان چون واقعه مذکوره بدون اجازه و فقط به تحریک ملاها بود، قاتل را دستگیر نمود. ولی سید حسن و میرزا آقا از فقهای بلد شورش کردند تا قاتل مستخلص گشت. و مصطفی قلی‌خان با جمعیتش از کاشان بقصد احبای نراق حمله برد و به خانه میرزا محمدخان معاون الممالک که اخوی الزوجه حاجی میرزا علی اکبر که شمه از احوالش را در بخش سابق

نگاشتیم، وارد شد. واحبای معروف از قبیل حاجی میرزا علی اکبر مذکور و برادرش آقا محمد مهدی و غیرهما ناچار گریخته، مخفی شدند و سرتیپ پس از دو روز شروع به تعرض نمود، نخست آقا محمد جواد و آقا نصرالله و بعضی دیگر را دستگیر کرد ولی حاجی میرزا محمدخان از ایشان ضمانت کرده مبلغی نقد به سرتیپ داده، مستخلص نمود و حاجی میرزا کمال الدین و برادرش آقا محمود که نیز شمه از احوالشان را در بخش چهارم آوردیم بدیدن سرتیپ رفتند و او ایشان را توقیف کرد و طالب و متجسس از حاجی میرزا علی اکبر بوده می گفت از قراری که شنیدم او از شاه میرزا زبردست تر می باشد و به حاجی میرزا محمدخان و پدر حاجی میرزا علی اکبر اطمینان داده قرآن از بغل درآورده، قسم یاد نمود که مقصودش فقط مشاهده حاجی است و چون از او پرسیدند که اگر این سخن صدق است پس چرا آقایان مذکور نراق را که به نیره فاضل نراقی اند گرفتار نمود در جواب گفت بابی شده اند.

--- صفحه ۱۴۱ ---

ودین محمد را ترک کرده اند باید تنبیه شوند و به فکر حال و مثال خود باشند و مکتوبی به امضای خود باین مضمون داد که آنان را در گرو حاجی میرزا علی اکبر نگه داشته منظوری جز ملاقات حاجی ندارد و پدر و برادر و دائی همگی اطمینان حاصل کرده از حاجی خواستند که به ملاقات وی حاضر شود تا سائر احباب را نیز رها نماید لاجرم حاجی به اتفاق ایشان نزد سرتیپ رفت و او احترام به جای آورده همه را برای صرف ناهار در نزد خود نگه داشت و هنگام عصر چون خواستند از محضر وی بیرون آیند حاجی را نگه داشت و به آنان گفت بروید و حاجی امشب نیز مهمان من است و در آن شب با حاجی مصاحبه طولانی کرد و همی از محل اختفای شاه میرزا پرسید و از ایام اقامت حاجی در بغداد در جوار ابهی<sup>۱</sup> و از عقیدتش جو یا شد و حاجی شرحی از جلالت و عظمت ابهی<sup>۱</sup> و از عقیدت و ایمان خود به صراحت و فصاحت و شجاعت بیان کرد و سرتیپ حکم داد که این بابی را هم نزد بابیان دیگر حبس نمائید زیرا همه دشمن شاه اند و حاجی هر قدر بیان و استدلال نمود که این سخن به اشتباه است و ما دشمن شاه نیستیم اعتنائی ننمود و حاجی ذکر قسم و عهد نامه اش را به میان آورد و او چنین گفت در آن وقت نمی دانستم شما بابی هستید و بالجمله حاجی میرزا علی اکبر را با حاجی میرزا



کمال‌الدین و آقا محمود زنجیر کردند و روز بعد به بستگان حاجی چنین گفت او را باید به طهران فرستم تا شاه آنچه خواهد مجری دارد و پدر و خویشاوندان حاجی که همه از تجار نامی بودند اصرار و درخواست نمودند تا عاقبت قرار باین شد که مبلغ بسیاری از نقود تسلیم سرتیپ نمایند و حاجی مستخلص شود و همینکه قسم اکثر نقود بدست سرتیپ رسید، اظهار نمود که در شبی حاجی را رها کرده به دولت می‌گویم که گریخت و نیز از آقا محمدجواد و آقا نصرالله و حاجی محمد تقی و غیرهم از اهالی نراق درهم و دینار بیندوخت و در مدت اقامت در آن قصبه شام و ناهار و فرش و رخت خواب و لوازم اسبان و غیرها را از احباب گرفت و مبالغی هر روزه بنام حق الحفظ محبوسین

--- صفحه ۱۴۲ ---

اخذ و جمع کرد تا شبی که مقرر بود محبوسین را رها نماید طرح حيله ريخته فتنه برانگيخت و مجمل واقعه اينکه در پاس اول شب حسب تحريك و تهيج ملاي محلّ جمعي از ارازل و اشرار به بقعه امامزاده شاه سليمان درآمده در و پنجره‌ها و برخي از اثاثيه را آتش زدند و قرآني به خطّ کوفي که نيم ذرع طول و سه ربع ذرع عرض و جلدی مذهب و ميناکاری داشت در آتش نهادند و شهرت دادند که باييان مخصوصاً اخوان حاجی ميرزا علی اکبر که جديداً از طهران آمدند مرتکب اين اعمال شدند و به امر سرتیپ پنجاه نفر مسلحاً به خانه‌ها ريختند که باييان تازه وارد را دستگیر کنند لاجرم رجال احباب فراری و متواری گشتند و مأمورين به دستگیری صغار و خوردسالان پرداخته، بدار الحکومه کشيدند و ناله و ضجّه مادران و خواهران مرتفع شد و تمامت شب مذکور در خانه‌های احباب ضجّه و ناله وزاری و بيقراری تا صبح امتداد يافت و به امر سرتیپ بند و قيد محبوسين را سخر کردند و تا صبح منافقت نموده، همهمه انداختند که باييان بقعه امام زاده را آتش زدند و نیز راههای خروج از قصبه را به مراقبت گرفتند که کسی از اين طائفه به طهران برای تظلم نرود و در تجسس سائر احباب مخصوصاً برادر و پسر حاجی ميرزا علی اکبر برآمدند و آن دو لاعلاج به کوهی پناه برده در غار مخفی شدند و پسر حاجی در آن غار هولناک محاط به جانوران در مدت سه شبانه روز بسر برد و عمو در عين خوف و خطر با مراعات کمال احتیاط شبها به قصبه ذهاب و اياب نمود و سعی و جهد در تسکين نائره فتنه و استخلاص حاجی

همی کرد و آب و آب و غذا به برادرزاده می‌رساند و در شب چهارم عمو و برادرزاده متفقاً به باغات قصبه برگشته به خانه خویش رسیدند.

--- صفحه ۱۴۳ ---

و روزان و شبانی باضطراب و سختی گذراندند و سرتیپ مصطفی قلی خان<sup>62</sup> خود این فساد را برانگیخت ولی به ظاهر نسبت به هیجان و شورش اهالی داد و بالأخره حاجی میرزا علی اکبر و برادرش را به نام همکاران و همرازان شاه میرزا و به عنوان بابی فتنه‌انگیز با عده سوار به طهران فرستاد و مادر حاجی میرزا علی اکبر که بایه محترمه رشیده و از بستگان میرزا جعفرخان وزیر بود به اتفاق پسرش، آقا محمد مهدی پی دادخواهی و نصرت و استخلاص پسر و برادر شوهر رهسپار طهران گشت نخست به کاشان وارد شده از حاجی ملا محمد مجتهد مذکور توصیه گرفته سه (۳) روزه خود را به طهران رساند و با برخی نسوان همدست شده به خانه عزت الدوله خواهر شاه رفته، رحل اقامت انداخت و تعدیات و غارت‌های مصطفی قلی خان را با شدت و گریه و زاری شرح داد و شاهزاده خانم را غیرت برافروخت که چرا در قصبه متعلقه به او چنین خرابی و یغما کردند و بواسطه وی خود را نزد شاه رسانده با کمال جسارت و فصاحت شرح احوال گفت و عزت الدوله نزد شاه سربرهنه کرده، ناله و تظلّم نمود و از آن سو گماشتگان مصطفی قلی خان، حاجی میرزا کمال الدین و آقا میرزا محمود و حاجی میرزا علی اکبر و برادرش و برخی دیگر را که مجموعاً هفده تن بودند وارد طهران کردند و موافق اخباری که مصطفی قلی خان به شاه داده بود برای اعدام در کاروانسرای میدان معروف به پای قاپوق و میدان اعدام ورود و نزول دادند و میرغضبان پی در پی نزد آنان ذهاب و ایاب همی کردند چندانکه حاجی میرزا علی اکبر متغیر شده، فریاد برکشید، گفت: آیا این چه ظلمی است که دود سیاهش ایران را فراگرفت مصطفی قلی خان عرب

62 - مصطفی قلی خان سهام السلطنه رئیس ایل عرب که ساکن اطراف اردستان اصفهان بودند به پاداش آنکه اسلافش در محاربات خارجیّه ایران شجاعت به ظهور آوردند ناصرالدین شاه تامین قسمتی از ایران را بدست او سپرد و او بالأخره در سال ۱۳۰۶ در طهران مُرد و پسرانش در مقاومت با این طائفه و قتل و غارتشان سهمی از پدر داشتند يك پسرش انتظام الملك عاقبت درعین احتیاج و حقارت مقتول شد و پسر دیگرش حسین خان سهام السلطنه آخر الامر به حقارت و احتیاج مبتلا گردید.

چندتن رعایای صدیق دولت را چون از عهدهٔ قبض و اخذ شاه میرزا برنیامد به نام بابی سرکش باین خواری و ذلت نشانده ماکه طاغی و عاصی و قاتل و سارق نبودیم حال اگر قصد قتل ما را دارید.

--- صفحه ۱۴۴ ---

یکباره راحت کنید و در همان حال مادر و عمویش با دستخط شاهى که شامل امر بردن ایشان به انبار دولت برای فحص از چگونگی احوال بود، رسیدند و مصطفی قلی خان حسب حکم عزت الدوله مقصر واقع شده خود را به قصبهٔ شاه عبدالعظیم رسانده، متحصن گشت و عاقبت به بذل مال بسیار مستخلص گردید و ملا محمد رضا ملاى مفسد نراق را که مادر حاجی میرزا علی اکبر او را به واسطهٔ پشت کردن فربه و غلیظش در حضور شاه ملا گوشتی معروف کرد، به طهران کشیده حسب تحت مراقبه و نظر دادند و بالجمله عموم محبوسین مذکور را بعد از مدت نه ماه حبس در انبار به موجب دستخط شاهانه رها کردند.

### شهادت آقا میرزا باقر در کرمان

آقا میرزا باقر شیرازی از متقدمین مؤمنین که بایان و خط فصیح و زیبا تبلیغ امر ابھی همی کرد و چنانکه نگاشتیم با جمعی از معاریف احباب شیراز حسب الحکم حسام السلطنه والی فارس گرفتار شده در زنجیرخانه دارالحکومه به کُند و غل<sup>63</sup> افتاد مدت چهار ماه در حبس به قید و زجر به سر بُرد. و بالأخره وی را به فلکه بسته چوب وافر زده رها و محکوم به مهاجرت کردند لذا به نیریز واز آنجا به خاک کرمان رفت و همه جا نشر این امر نمود تا در شهر کرمان اقامت جست و پیوسته با اهالی مصاحبهٔ دینیه و هدایت و رهبری نمود و برخی از اتباع حاجی محمد کریم خان<sup>64</sup> تمایل به این امر یافتند و بعضی دیگر تعصب و عناد ورزیدند و خان ابن خان را از رفتار و گفتار وی آگاه ساختند تا حکمران را تحریک و تهییج کرده براین واداشت

63 - غل = بند و زنجیری که به گردن یا دست و پای مجرمان می بندند .

64 - حاجی محمد کریمخان اعلی الله مقامه در ماه گذشته عازم زیارت و تقبیل عتبات عالیات گشتند تقریباً پنجاه نفر از اخوان و اهالی کرمان بهمراهی ایشان از راه بندر و دریا روان شدند در منزل مهرور بمرض اسهال مبتلا و بفاصلهٔ چهل ساعت برحمت ایزدی پیوسته است در مدرسهٔ مرحوم ابراهیمخان مجلس فاتحهٔ آن مرحوم مغفور طاب ثراه منعقد روز سیم وکیل الملک حکمران کرمان حضور بهم رساند مجلس را برچیده بود و شرائط مهربانی با بازماندگان ایشان باقصی الغایه منظور داشته. ( روزنامهٔ ایران مورخهٔ رمضان ۱۲۸۸ )

--- واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری - سال بیست نهم - مطابق ۱۸۷۱ میلادی 65 ---

--- صفحه ۱۴۵ ---

که اورا دستگیر و حبس نموده به شهادت رساند و بعد از واقعه مذکور تا مدتی احبای کرمان در تحت تضيقات و محروم از امنيت و آسایش بودند .

## فتنه در زنجان

و در زنجان عامه پرشور و طغیان حسب تحریک و تهییج رؤساء دین به معارضا و مقاومت بهائیان برآشفتند و حکمران چندتن از ایشان را که از آن جمله حاجی ایمان و آقا رسول قناد و آقا فتحعلی بودند دستگیر کرده اسراء مغلولاً به طهران فرستاد تا به انبار انداختند و در قید و کند و زنجیر گران بداشتند و آن مظلومان چهارده ماه بنوع مذکور محبوس نمودند تا بعلت شدت مجاعه در مملکت و پریشانی انتظام امور دولت و ملت مستخلص شده به وطن برگشتند.

## پیدایش غصنیان قزوین و زوالشان

میرزا محمدعلی، (غصن اکبر) 66 را که درین بخش ضمن تفصیل احوال عائله جمال‌آبھی و نیز در مطاوی بخش‌های آتیه شرح احوال و اعمال خسران مثلش رامی آوریم از صغر سن به تربیت و تابش انوار آبھی حسب مصالح ضروریه وقت لسان و بنان در انشاء مکاتیب مموه به عربیه و فارسیه براسلوب آیات و آثار آلهیه جریان

65 - در این سال ۱۲۸۸ مجاعه شدید مشهوره سرتاسر ایران را احاطه کرد و هزاران نفوس که از آن جمله جمعی کثیر از اعادی این امر بودند طعمه هلاک گشتند و ناصرالدین شاه نیز سفری به عزم زیارت به عراق رفت و در یوم بیستم جمادی الثانیه از طهران بیرون آمد و در غیاب وی پسرش کامران میرزا نائب السلطنه مأمور رسیدگی امور مملکت گشت و در روز بیست و یکم شعبان به خانقین رسیدند و بالأخره پس از زیارت کاظمین، کربلا، نجف، عسکریین و غیرها مراجعت به ایران کرده و در روز سه شنبه غره ذیحجه به طهران ورود نمود .

66 - میرزا محمدعلی (۱۸۵۳-۱۹۳۷) یکی از پسران میرزا حسینعلی نوری (حضرت بهاءالله)، بنیان‌گذار آئین بهائی، بود. بهاءالله به پسران خود لقب اغصان (جمع کلمه غصن به معنی شاخه) داده بود. او پسر ارشدش، عبدالبهاء، را غصن اعظم و محمدعلی را غصن اکبر نامید. میرزا محمدعلی دومین پسر بود که از بهاءالله بر جای ماند. او در اولین سال تبعید پدرش در بغداد به دنیا آمد. مادر او مهدعلیا بود. اینکه حضرت بهاءالله پسران خود را اغصان و دختر خود را ورقه (به معنی برگ) نامید. در کتاب مقدس از مظهر ظهور آلهی به عنوان درخت یا در قرآن به سدره المنتهی تعبیر شده و به طور کلی در آیین بهایی مردان مؤمن به غصن و بانوان به ورقه (برگ) این درخت تعبیر می‌شوند. و این تا زمانی که مومن به آیین بهایی هستند و به لحاظ روحانی متصل به سدره یا درخت هستند، اغصان محسوب می‌گردند.

یافت<sup>67</sup> و چنانکه میرزا یحیی تقلید از آثار اعلیٰ کرد او نیز به سبک کلمات و آیات جمال اُبهی<sup>۱</sup> تقلید و حکایه و نسج و تلفیق همی نمود و به شأن مذکور حسب دستور مکاتیب وارده از اطراف را اجوبه نوشته

--- صفحه ۱۴۶ ---

و برای بعضی از شهدا صورت زیاراتی نگاشت که مصطلحات و ترکیب کلمات و مبادی معارف بدیعه از آن نمایان بود و جمال اُبهی<sup>۱</sup> ازین جهت تشویق و تأیید می فرمودند که عظمت و قدرت الهیه مشهود گردد و اهل بیان ببینند که در ظلّ افاضات بدیعه حتی صغار بهتر از امثال میرزا یحیی می نویسند، تا او شهرت نزد احباب حاصل نمود و صورت آثار قلمیه وی را احترام و محافظت نمودند و خطوطش را که نیکو و زیبا می نوشت حرز خود و کتیبه و زینت منزل قرار دادند و متدرجاً در طی عباراتش مضامین و مفاهیمی بود که اشعار از اظهار مقام و ابراز درجه مخصوصه می نمود و برخی بدان معجب و فریفته شدند و به کلمات و بیانات اُبهی<sup>۱</sup> که برای تشویق وی صدور یافته تمسک جسته روایات و مبالغاتی در شأنش شهرت دادند و مرقومات او را که آثار عدم بلوغ و کودکی در الفاظ و افکارش پیدا و عیان بود آیات خواندند و او خود به صراحت و شدت ممانعت نکرد

67 - هو الأُبهی<sup>۱</sup> مجدداً عرض می شود اگر از ساحت اقدس جويا باشید الواحی لایحیی درین اوقات از ساحت اقدس رسید مع سواد رسائلی چند که لسان امکان و اکوان از شرح و بیانش عاجز و قاصر است والواح چند نیز از آقا میرزا محمدعلی روحی لحضرت الفدا رسید از آنجمله پنجاه و دو تویق بجهت اعراب نازل فرموده بودند و دستخطی از آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> روحنا له الفدا نیز رسید که بعضی از آن لازم شد سواد نموده ارسال دارم و آن فقره جناب آقا میرزا محمدعلی الواحی به اعراب نوشته اند ارسال اگر مصلحت بدانید بدهید و الا فلا چه که یومی در ساحت قدس حاضر بودم از یمین عظمت نازل که بنویس به جناب انا انطقنا النبیل قبل علی فی صغره ليشهدن الناس قدرتي و سلطنتي ثم عظمتي و کبریائی ولكن احبائي الجهلاء اتخذوه شريكاً لنفسي و فسدوا في البلاد و كانوا من المفسدين باري از ناس مطمئن شوید الواح را برسانید و اگر مجدداً احداث فتنه میشود فاحتفظ و کن من الحافظین و فرمودند ملاحظه نما که چقدر ناس جاهل اند نفوسی که تلقاء حضور بوده اند معذک نوشته اند و چنین و چنین سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من عبادي قد خلقناه بقدرتي و انطقناه لثناء نفسي بين العالمين و اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم خواهد بود قل یا قوم ان ماسوائی خلق بقولي و انه و امثاله من الذين انبتهم الله من هذه الشجرة هم سحائب الرحمة و غمامة الفضل و سرج الهداية و ادلّاتی بین البرية ان يكونن ثابتاً علي امري و ان ربك ما اتخذ شريكاً ولا شبيهاً ولا وزيراً ولا نظيراً ولا نداً ولا مثالا كذلك اشرق الحكم و قضي الأمر من لدي الله العلي العظيم. انتهى باري بعضی عقائد از اهل و احباب آن بلد شنیده شد سبحان الله چگونه است که بعضی اختلاف را دوست می دارند و از رضوان رضای الهی که مقرر و آرامگاه قلوب مقدسه و افئدة منیره است دوری می جویند آخر ای احباب صمدانی اگر حب ابهائی در قلب موجود شد دیگر چه باعث است به این شاخ و آن شاخ پریدن و الله تا قلب از هر هوائی و خیالی و ارتقاعی و انخفاصی و حیّی و بغضی رها نشود آسوده نخواهد گشت و از زلال مقصود نخواهد آشامید دیگر مختارید خیال ارتفاع را بگذارید و بر بساط حب الهی که مرفع هر ارتقاعی است متکی، گرده هوای خود را در رضای دوست فانی نمائید تا به جمیع اثمار مرزوق شوید اینست ذکر این ذلیل بعضی احبای آن بلد را خالصاً لوجه الله عرض شد و لا ارید من احد جزاءً ولا شكوراً و البها من سلطانة الأُبهی<sup>۱</sup> علي احبائه جميعاً (مکتوب آقا سید مهدی دهجی است از بغداد به قزوین خطاب به آقا شیخ کاظم سمندر)

خصوصاً حاجی حسن زرگر قزوینی و برادرش آقا علی زرگر و نیز میرزا عبدالله و بستگانشان در قزوین با وی مراسله مستمر داشته او را ب لقب سلطان الروح خواندند و قدم جسارت و علو را به جانی گذاشتند

--- صفحه ۱۴۷ ---

که وی را ظهور مقام باطن جمال اُبهی خواندند و فلسفه بدین طریق بیان کردند که در هر یک از ادوار آلهیه برای بث معارف و تعالیم ربّانیه دو هیکل کامل ظاهر شوند یکی در مقام اجراء احکام و توسعه اداره امور ظاهره بایستد و دیگری برجای تنفیذ در بواطن واقامه اسرار بنشیند و عدّه از احباب قزوین بدین طریق دور خود مجتمع کردند و از طرفی دیگر آقا محمد جواد فرهادی و آقا شیخ کاظم سمندر به هدایت و ممانعتشان قیام نمودند و مناظره و مجادله های شدید به میان آمد چندانکه غصّیه به کرات قیام به ضرب و زجر کردند و چند سال طرفین از یکدیگر قطع و فصل کرده، مراوده نمودند و این واقعات موجب تکدّر و حزن خاطر اُبهی گشته مدّتی از قزوینیان صرف توجه فرمودند و الواح و عنایاتی در حقّشان صادر نشد تا آنکه حاجی محمد ابراهیم خلیل قزوینی و غیره معروضه به محضر اُبهی نگاشته

--- صفحه ۱۴۸ ---

و از حال و مقام میرزا محمد علی پرسیدند و الواحی مهیمن صدور یافت و مقام فقر و لاشیئیت محضه را برای میرزا محمد علی مرقوم فرمودند و کاتبین حضور و برخی از مبلغین مشهور را حسب احاطه و مصلحت مکنونه امر دادند که به اُجبای قزوین آنچه در خصوص بیان احوال و نحو لازم و درخور بود نوشتند و کشف حقیقت به نوع اجمال نمودند و جمعیت غصّیه از زیارت الواح و مکاتیب مزبوره متفرّق و متلاشی و متدکّر و متنبّه شده از جهالت و غفلت خویش نادم گشتند و از جمله بیانات صادره در لوح خلیل مذکور این است " **وامّا ما سئلت عن ابني فاعلم انّ ابنائي ان يتبعون احكام الله ولا يتجاوزون عمّا حدّد في البيان كتاب الله المهيمن القيوم ويأمرون انفسهم و انفس العباد بالمعروف و ينهون عن المنكر و يشهدون بما شهد الله في محكم آياته المبرم المختوم و يؤمنون بمن يظهره الله في يوم الذي فيه يحصي زمن الأولين و الآخرين و فيه كلّ علي الله يعرضون ولن يختلفوا في امر الله ولن يتعدّوا عن شرعه المقدّر المسطور اذا فاعلموا بأنهم اوراق شجرة التّوحيد و آثارها**

الی قوله الأعلی والذی منهم یظهر بالفطرة و یجری الله من لسانه آیات قدرته وهو ممن اختصه الله علی امره انه ما من إله إلا هو له الخلق والأمر وأنا کلّ بأمره آمرون ونسئل الله بان یوقّهم علی طاعته و یرزقهم ما یرضی به فؤادهم وافئدة الذینهم الی شطر الله هم فی کلّ حین یتوجّهون و یتجاوز عن جریراتهم و یجعلهم من الذین یتوارثون جنّة الفردوس من لدی الله العزیز المهیمن القیوم . " الخ  
و در لوحی دیگر است، " واما من سَمی بمحمّد قبل علیّ انا انطقناه لثنائی ولكن عبادي الجهلاء اتّخذوه ربّاً لأنفسهم من دون الله " و بالأخره در سال ۱۲۸۸ حاجی میرزا علی اکبر نراقی به عزم تشرّف در عکا وارد قزوین و خانه آقا محمد جواد فرهادی شد.

--- صفحه ۱۴۹ ---

و با حاجی حسن ملاقات و تلطّف و تفقّد نمود و فرهادی و سمندر را با ایشان ملاقات و تجدید معاشرت و مصاحبت داد و در مجالس مکرّره عظمت مقام أبهی<sup>۱</sup> و بزرگواری غصن اعظم شرح و بسط کرده، نصیحت و موعظت همی نمودند چندانکه حاجی تنبّه حاصل و در مجمع عموم اعتراف نمود که محلّ توجّهی جز جمال أبهی<sup>۱</sup> نیست و با برادرش آقا علی عریضه توبه و انابه عرض و درخواست اذن تشرّف حضور نمودند و چون حاجی میرزا علی اکبر مراجعت به ایران کرد، لوحی از قلم أبهی<sup>۱</sup> برای وی آورد که حاوی اجازه بود پس با عائله اش به سال ۱۲۸۸ به عزم عکا شتافت و توبه اش را قبول فرمودند و اذن مراجعت دادند و به زن و همهرانش به این عبارت خطاب کردند که حاجی را در سه منزلی قزوین بگذارید و همینکه به سه منزلی آن بلد رسیدند حاجی درگذشت و جنازه اش را حمل به قزوین کردند. (۱۲۹۱) آنگاه برادرش آقا علی اجازت حضور طلبیده و فود به عکا نمود و توبه اش مقبول گشت و استدعای مجاورت نموده سالها طائف حول أبهی<sup>۱</sup> و مشغول به خدمات شد تا در آنجا وفات یافت و بدین طریق فتنه و افکار دانیه غصنیّه برای ابد در مغرب فنا و نیستی معدوم و مخفی

گشت وما در این مقام برخی از مکاتیب میرزا محمدعلی (غصن اکبر) و نیز تبرّی نامه اش را که در جواب بعضی از احبّاً و هم لوحی از بیانات جمال أبهی<sup>۱</sup> را در حقّ وی ثبت می داریم تا احوال وی به اندازه روشنتر گردد. 68

--- صفحه ۱۵۰ ---

وهی هذه صورت مکتوب غصن اکبر است: "جناب ۱۴: ۱۷۲-۱۳۰۷۴۴۸۴ لفرع الأكبر

هو الأبدع في ملكوت الأعلى \*\*\*\* فسبحان الذي بيده ملكوت ملك الآيات يصرفها كيف يشاء و يلهمها علي قلب من يشاء من عباده وانه ما من إله إلا هو يبدء ويعيد و يعيد ثم يعيد و يبدء وانه قد كان بكلّ شي قديرا و انه هو الذي انزل الماء من سحاب فيض فضله و مكرمه و انبت به الأشجار و ارسل الرّيح لتربيتها حتي البسهنّ بلباس الأوراق الي ان زينت رؤسهنّ بتاج الأزهار و اثمرت بثمرات منيعاً وانه قد كان بكلّ امر قوياً قل يا قوم تالله انّي لسدره غرست في الفردوس بيد الرّحمة و ما جاءت ميقات ثمري اذاً فارحموا عليّ و لا تقطعوني باسياف شركم و اذا تنظرون آياتي و تقرئونها لا تعترضوا بي و لا تفتروا عليّ و لا تقولوا هذا من مفتريات نفسه يا قوم انّ هذا الا من عند الله نزلت باسمي من لسان صدق بديعاً قل يا قوم اياكم ان لا

68 - در مکتوبی به خطّ محمد جواد قزوینی از عکّا خطاب به مؤمنین قزوین مسطور است شما به قول و تأویلات این قول را می فرمائید و این عباد به چشم شهود در هر آن ملاحظه می نمایند قسم به محبوب یکتا بیک اشاره اصبع صد هزار مثل جناب محمد علی روحی فداه اگر اراده فرماید در ملک خلق می شود فوَحَقّه در مجلس سرکار آقا سرّ الله روحی فداه قادر بر تکلم نیست چه رسد به حضور طلعت أبهی<sup>۱</sup> کسانیکه در این ورا حضور بهم رسانیده اند کلّ به عین شهود ملاحظه نموده اند لازم به اظهار نیست. الخ

و نیز در مکتوبی دیگر که به خطّ محمد جواد قزوینی از عکّا به قزوین برای آقا محمد جواد عمو جان است او قزوینیان را توصیه و تنبیه به توجّه به جمال أبهی<sup>۱</sup> وحده نمود چنین مسطور است امروز مرا احضار فرمودند بین یدی الله حاضر و مشرفّ بودم شکایت از اهل قزوین فرمودند، فرمودند فلانی فکری نما چه باید نمود این فانی مملوک چیزی عرض نکرد بعضی بیانات لسان الله تفوّه فرمود از آنجمله در باب حضرات که از برای حقّ شریک قراردادند با سمه ذکر فرمودند مگر نمی بینند که او در حضور می ایستد جمال الله آیات نازل فرموده او مسطور می دارد اگر چه بعضی دیگر هم از این فقره را حامل هستند خوب مشی الهی را ناس نمی بینند و استماع نمی کنند اینطور نیست هر قدر هرنفسی بخواهد بخواهدش خودش حقی در مقابل حقّ بدارد هرگز ظهور نمی شود زیاد فرمایشات شد اگر مذکور دارم کتابی خواهد شد سامعین را همین قدر کفایت است همین قدر باید بر شما معلوم شده باشد که این عبد مملوک بهر نحوی قائل می شوید و اعتقاد داشته باشید از جهت بنده لایضّر و لاینفع است و لکن دلم بر شما می سوزد که بعد از این همه زحمات امروز همه هدر برود لذا از روی حُبّ عرض شد. دیگر مختارید.



تفتروا علي ولا تنسبوني بالكذب ولا تقولوا بانك تعلمت ولا تتبعوا خطوات كلّ مشرك مغروراً فوالله ما انا عبد الا من عباد الله الذين اختصهم الله لتبليغ وانه قد كان علي كلشي شهيداً قل يا ملاّ البيان فاستحيوا عن الله

--- صفحه ١٥١ ---

بارئكم ولا تفتروا وائيّ قد اوتيت العلم صبياً ثم ارحموا عليّ ثم اشهدوا علي عبوديّتي للذي فطرنى بأمر من لدنه وكونوا علي صراط الحق مستقيماً قل يا قوم اياكم ان لا تتبعوا هواكم ولا تنسوا نصحي وهذا نصحي عليكم ان انتم سمعوا قل يا قوم فاشهدوا كيف افتروا عليّ ملاّ البيان وقالوا في حقّي بانّ شأن الآيات قد بلغ الي مقام يتلوها صبّي قل اتعجبون من قدرة الله ان يلقي علي قلب صبّي آياته وبيّناته قل فموتوا بغيبكم بما نزلت آيات الله عن لسان عبد منيباً قل انتم يا قوم لا تكونوا بمثلهم ولا تتبعوا هواهم ولا تسمعوا قولهم وكونوا مستقيماً علي هذا الصراط الذي قد كان علي الحق بالحق عظيماً دعوا المشركين وما عندهم وما فيهم من القواعد ثم اسلكوا سبل العرفان بالله ومظهر نفسه وان يتوجه اليكم احد من هؤلاء فاعرضوا عنه ثم انظروا جمال قدس محبوباً ولما مضى من ايامي ستة سنين اذا اقامني الروح ثم نطق في صدري بآيات مبيناً وقد اختصني الله بهذا الفضل بينكم لتعرفوا قدرة ربكم وتكونن علي الامر مستقيماً ومن اهل البيان من انكرني بعد الذي رفع الله عني قلم التحديد وهذا لم يكن مخصوصاً بنفسي بل لكلّ صبّي من كلّ اناث وذكوراً ومعذلك ملاء البيان ما امسكوا يد الظم عني وكذبوني بعد الذي دعوتهم الي محبوبي الذي كان عليّ في الأسم وفي اللوح عظيماً وانك يا ايّها العبد الصالح لما ذكرني في كتابك ولأخي الأكبر وسئلتني بان القى عليك ما القى الله علي فؤادي لذا القيت عليك في هذا الكتاب ما الهمني الروح وارسلت اليك في هذا الأيّام التي احاطتنا الأحزان من شطر قريب وبعيداً ونسئل الله بان يوفّقك علي امره و يرزقك ثمرات الايمان من سدرة الرحمن و يثبتك علي امر الذي يقرّ عنه كلّ مشرك شقيماً و يرفعك الي مقام لن يحتجبك

حجبات الأيَّام وتنشقُّ الأستار و تخرج عن خلفها وتقوم بين العباد علي نصر ربك الذي تالله قد وقع في سجن اشرك عن وراء

--- صفحه ۱۵۲ ---

هذا السَّجن مظلوما وانَّ تعجَّبنا منك في ذكرك هذا المسجون لأنَّ النَّاس كلَّهم نسونا و طرحونا عن خلفهم بالاعراض فسوف تشهدنَّ من له عقبي الرُّوح ومن كان في ظلمات النَّفس محجوبا. " اي حبيب من اين عبد بسيار تعجَّب نمود كه آن جناب ذكر اين مسجون نموده چه كه اليوم كلَّ از حق معرض و بدون او توجه نموده اند مگر قليلي كه به قميص عنايت كبري مخصوص گشته اند و هم اقل من جوهر الاكسير. باري اميدواريم از فتنه ايَّام از جمال غلام محجوب نمانيد اگرچه فتنه بزرگ است ولكن والله ظهورهم بشأني مهيمن است كه احدي قادر برانكار نه مگر بالمره ازحق معرض شود انشاءالله لازال در ظلِّ ذوالجلال مع اهل وعيال ساكن باشيد الله اكبر من عبد ذكر الله العليَّ محمد علي. ايضا صورت تبرئه ميرزا محمدعلي غصن اكبر به خط خود و ورق مطرز به قلم

شكسته نستعليق زيبا. هو الأبهى ' هذا كتاب من لدن هذا الصَّغير الذي ايده الله علي امره و انطقه بآياته وجعله من المحسنين شهادت ميدهد لسان وقلب و نفس وفؤاد ودم و عرق و عظم و جسد و جسم و جلد و شعرات من براينكه اوست خداوند واحدي كه لم يزل بوده و شبيهي از برايش نبوده ولا يزال خواهد بود و وزير و نظير از برايش نه ولازال در علو استقلال مقدس از مثل وامثال بوده نشناخته او را احدي جز ذات مقدس اش و عارف نشده به او نفسي مگر كينونت منزهش و جميع مخلوقات به امر او مخلوق و كل موجودات از امطار عنايتش موجود و انه واحد في ذاته و واحد في صفاته و انه لهو العلي العظيم. و بعد آنكه نوشته آن جناب رسيد و بر مضمون كماهي حاصل شد انشاءالله اميدواريم كه فضل الهي شامل شود و از شمال و قوف به يمين اقبال كشاند بشنو نداي اين ورقاء منفيه را كه در رضوان قدس الهي ندا مي نمايد و دوستان خود را به بقعه مباركه احديه ابهي دعوت مي نمايد قسم به جمال قدم كه اين عبد خود را در آن ساحت اقل از نمله ( مورچه) دانسته

--- صفحه ۱۵۳ ---

و أَحَقَّرَ از ذرّه مشاهده نموده، مالک الملوكي که بيك اراده اش مظاهر الهيّه خلق مي شود چگونه مي شود که در آن ساحت دعوي وجود نمود اين بنده لم يزل خود را مفقود دانسته و ميدانم و در کلّ حين از سحاب مكرمت مستدعيم که قطرت فيض فضلش را از اين قلب پژمرده منع ننمايد و آنّه فعّال لما يشاء ولا يسئل عمّا شاء و آنّه لهو المقتدر القدير و اي كاش دوستان خدا در اين ارض حاضر مي شدند و ملاحظه مي نمودند که بر جمال مابين الهي چه وارد شده قسم به يكتا خداوند قادر واحد که دشمنان بر قطع شجره الهيّه قيام نموده اند و معذلك خود را مظلوم دانسته اند اليوم يوم نصرت براين امر اعزّ اعلي، پس چشم از عالم بپوشيد و بر نصرت حق اقدام نمايد و نصرتش تبليغ امرش بوده و خواهد بود چنانچه از قلم الله در الواح ذكر شده و هميشه مذکور آن بود که خداوند را در خلف حجاب يقين عبادي هستند که ايشان را از اهل عيان خيامند و مقصود شماها بوده ايد که در آن ارض ساكنيد و معني عيان آنست که گوش از كلمات و هميه مقدّس نمايد و قلب را از حجاب ظنّيه منزّه داريد و به بصر خود در امور و در ظهور الهي ملاحظه نمايد حال همچو مفهوم مي شود که شما شمس را گذاشته ايد حول سراج طواف مي نمايد و از حرم الله دور مانده ايد در جحري عاكف شده ايد و از رضوان آبهی' که در قطب جنّت فردوس شده از او بعيد مانده ايد و به گياهي از آن رضوان تقرب جسته ايد و استغفر الله عن ذلك چه که اين عبد خود را گياه هم نمي دانم بلي چون در گلستان قدس صمداني ساکنم لذا ارياح صمديه از ما يظهر منّي در هبوب و مروراست و لكن اين از فضل اوست به من نه فضل من بر من، من هيچم و همه او لا إله إلا هو از اين غلام بشنويد و علي را بگذاريد و خدای علي را پرستيد و آنّه حقّ به وعن كلّ العالمين اي دوستان خدا هر حجر يا قوت نيست و هر ظلّي موطن امن نه آن ظلّ الله است که عالم را حفظ فرمايد و ظلّ دونش محلّ امن نبوده و نخواهد بود از خدا مي خواهيم که آن جناب را به رضوان

--- صفحه ۱۵۴ ---

قدس لقا کشاند و به مقرر عز باقيه وارد فرمايد تابعين قلب و بصر مشاهده نمايد که جز ذاتش معدوم بوده و جز نفسش مفقود خواهد بود. بشنويد ندای اين صغير الهي را و از ماسوي الله منقطع شويد و در عرفان جمال ذوالجلال بيمثال مستقيم باشيد اين ايام ايامي است که اهل ملاء اعلي وحقائق کل اشياء درطواف رضوان مشغولند انشاءالله اميدواريم شما خود را از اين فضل اکبر و عطيه اکبر محروم نسازيد قسم به جمال الله که مقصودم از اين بيان جز حب شما نبوده و نخواهد بود وخالصاً لوجه الله ذکر نمودم و اين لوح پارسي ذکر شد تا به معني آن کما هي مطلع شويد و از دون محبوب منقطع گرديد يك نفس صاحب يك قلب بوده و خواهد بود ويك قلب قابل حمل هياکل متعدده نيست خدا واحد بوده و قلب واحد و دو دستي در قلبي نگنجد بلي اگر حب به مقامش واقع شود يعني بنفس حق و بعد اگر کل من دخل في ظله اگر محبوب قلب واقع شود باسي نبوده و نخواهد بود انشاءالله اميد که آن جناب و دوستان خدا از نار عشق الهي جميع حجات را بسوزانند اين است که لسان ذوالجلال فرمود،

"نار عشقي برفروز و جمله هستيها بسوز \*\*\* پس قدم بردار و اندر کوي عشاقان گذار"

واميدواريم که کل کمر خدمت بربنديم و به خدمت امر مستقيم بايستيم و در مقرر واحد مجتمع گرديم و بذکر دوست مشغول گرديم و اينقدر معلوم آن جناب بوده که ضري بر جمال قدم و اين عباد وارد شده که چشم امکان نديده ديگر اگر ذکر نمايم البته افسرده شويد لذا مستور داشتيم و کان الله علي ذلك عليم و شهيد و همچنين از خدا مي طلبم که آن جناب و دوستان را بمقامي فائز فرمايد که در امور بسمع اکتفا نکنند همچو نباشند که هرچه استماع نموده اند موقن شوند بلکه ببصر حديد در امور مشاهده نمايند اين است حق واقع و ما بعد الحق إلا الضلال جميع قانتين و قانتات را از قول اين عبد تکبير برسانيد وفي آخر القول اقول ياليت قومي يعلمون. عبدالله محمد علي

--- صفحه ١٥٥ ---

## لوح أبي، " بسم الله الأرفع الأقدس الأبهي "

ان يا ايها العبد اسمع نداء الله ثم اعمل بما تؤمر من لدن ربك ولا تكن في دين الله من الذينهم لما اشرفت شمس الجمال عن افق الجلال اتخذوا لأنفسهم ظلمة و كانوا في شك و ارتياب اياك ان تشرك بالذي كان لم يزل واحداً في ذاته وما اتخذ لنفسه شريكاً ولا شبيهاً و يشهد بذلك كل ما نزل من قبل من لدن عزيز وهاب ان الذي سمي بمحمد قبل علي ونسبه الله الي نفسه انه لورقة من اوراق تلك الشجرة تالله الحق لو نأخذ عنه في اقل من الحين فيوضات الأمر ليصفر و يسقط علي التراب ان يا عبد هل تلعب في امرالله وتحب ان تكون من الذينهم يتخذون في كل حين رباً من دوني و الها سواي ومعبوداً غيري ومحبوباً عن ورائي تالله قد زلت اقدمهم واسودت وجوههم اذا فاعتبروا ياملاء الأحاب فاعلم باي وحده قد كنت محبوب كلشي وإله كل من في السموات والأرض وما اتخذت لنفسي شريكاً في الملك وكذلك كنت من قبل القبل واكون الي آخر الذي لا آخر له وانك فاشهد بما شهد الله ولا تكن في مرية و حجاب واننا خلقنا الابن بأمر من لدنا وقدرة من عندنا وانطقناه بثناء نفسنا ليتذكر به اولي الألباب و يشهدن قدرة ربهم ويوقنن بانة هو المقتدر علي كلشي ينطق من يشاء بسلطان من عنده وان اليه يرجع حكم المبداء والختاب ان الذينهم ما حضروا تلقاء العرش وما سمعوا نعمات الله وما اشرفت عليهم انوار الجمال لو يتكلمون باهواء انفسهم ويحتجبون بالأوهام لن يغفرهم الله بعد رجوعهم

--- صفحه ١٥٦ ---

اليه لانهم ما اطلعوا باصل الأمر وكانوا في ستر وحجاب ولكن انت يا عبد كنت حاضراً تلقاء العرش و رأيت ببصرك وعرفت بقلبك بان كل ذي شمس سجاد لطلعتي وكل ذي عز معزز بذكري وكل ذي ضياء مشرق بعنايتي وكل ذي نور يطوف في حولي وكل ذي امر قد ظهر بأمري تالله لو تفك بصرك لتشهد بان

خَرَّتْ لعظمة ربك كلاً لأرباب كلّ الأمواج التي تشهد من هذا البحر تذكر في مقامها وعلة ظهورها عناية هذا البحر الذي احاط بالممكنات خف عن الله ولا تفسد في الأرض بعد اصلاحها فاقبل بكلك الي الله ثم اجتنب عن الذناب الذين خرجوا من ايكات التّفاق ببغض الله وغله واشركوا به كذلك نعلّمك بالحقّ فضلاً من لدنا عليك لتقطع عن العالمين وتستظلّ في ظلّ هذا القباب ان يا عبد لا تقترن بذكرى ذكر احد من الممكنات ولا بنفسى نفس احد من الموجودات لانّ ماسوائى قد خلق باشارة من اصبعى اما شهدت كيف انفطر كلّ سماً وانشق كلّ ارض وخسف كلّ قمر ومرتّ الجبال كمر السحاب واما شهدت بانّ كلّ الوجود فاني عند ظهورات عزى وكلّ ذي قدرة في اضطراب من خشيتى اتق الله ولا تتخذ امرالله هزواً وكن من الذين دعوا كلّ من في السموات والرض عن ورائهم واقبلوا الي هذا الوجه الذي ظهر بالحقّ بخضوع وخشوع وانا تُب الي الله ولا تحزن الذين تجد من قلوبهم نفحات حبيّ ثم اخفض بين يديهم جناح الذلّ خالصاً لوجهي وانا عرفنا بانك انت احزنت الذي احب الله ربه وعندنا علم السموات والأرض وعلم كلّ شي في صحف وكتاب ايقن بان لن يغرب عن علمنا من شي لا في السموات ولا في الأرض ولا يحرك من ذرّ إلا بعد امري وكلّشي يحضر وكلّ حين تلقاء عرشي و يقضى ما فيه وله و ورد عليه وظهر عنه كذلك كان امر ربك ويشهد بذلك عباد الذين انقطعوا

--- صفحه ١٥٧ ---

عن كلاً لجهات و خرقوا بسلطنتي كلّ الأحجاب ان يا عبد انا اجبنك من قبل وامرناك بأن تعاشر مع الأحباب بخضوع وخشوع وتذكّرهم بهذا المظلوم الذي قاموا عليه عباد الذينهم كفروا بالله واشركوا بجماله وحاربوا بنفسه لعل يتذكّرون في انفسهم بالله الذي خلق كلّشي بأمر من عنده وانّ اليه يرجع الأمر في يوم الحساب وانا امرناك بأن تحرق حجابات الأوهام وانك زدت في بعض النفوس ما زدت اذا طهر نفسك و روحك وذاتك عن كلّ ماسوائى ثم ذكر الناس بالموعظة الحسنّة في هذا الجمال الذي استوي علي عرش الأحران في تلك الأيام ولم يجد لنفسه ناصرأ إلا نفسه العزيز الوهاب والبهاء عليك وعلي من اتبع امر مولاه

واستقر اليه بعد الذي اخذت كلّ النفوس رجفة واضطراب . اي رحيم بشنو نغمات ابداع احلي' را از مقر حزن كبري و بكمال سلوك ومدارا با عباد الله رفتار نما بانقطاع خالص حرکت كن بشأني كه آثار حق از تو ظاهر شود لاتجادل مع احد و ذكر الناس بموعظة و حكمة ان ياعبد تخلق بأخلاقي لانا ارفعنا حكم النزاع والجدال و اظهرنا الأمر بقدره واقتدار من غير ان يلتفت به احد من العالمين لانّ القدرة في ارادتي لا في المحاربة والمجادلة كذلك يعظك لسان ربك من جهة عرش الجلال لتكون من الموقنين امرالله را همچو مدان كه در هر روزي وساعتي هر نفسي بخواهد اظهار نمايد و ادعا كند زينت ده نفست را به عبوديت لله الحق وحده ولا تكن من الذين يمشون في كلّ حين علي سبيل جديد والبهاء عليك.

### ----- شدت افساد سيد محمد و كج كلاه و عاقبت امرشان -----

به نوعی كه اشاره كرديم سيد محمد و آقا جان بيك نيز پس از خروج جمال أبهى' واصحاب از قشله آزادی

--- صفحه ۱۵۸ ---

يافته در خانه با هم سكنی گزیدند و با دانی و عالی مؤالف و موالی شده به شدت تامه برنشر مفتریات سافله و تكدير اذهان عامه پرداختند و به مقصود نرسیدند چه كه معاشرت و مصاحبت غصن اعظم به نوعی قلوب محترمين و متنفذين را جذب نمود كه سخنان كذب امثال ایشان به هيچ وجهه تأثیری نداشت و بدین موجب بغض و غضبشان مزید گردید و مصمم بر معاشرت با ضعفا همهران جمال أبهى' شدند تا آنان را به اعمال ناروا واداشته بذر فاسد در زمین اخلاق و عقایدشان بكارند و جمال أبهى' را از ایشان متكدر و ایشان را منحرف و منزجر سازند و نخست با میرزا رضاقلی تفریسی اُنس و الف حاصل کرده متّحد و متّفق شدند و او به نوعی كه دربخش سابق آوردیم بابرادرش میرزا نصرالله<sup>69</sup> و آقا عظیم تفریسی كه در خدمتشان بود به ادرنه ورود یافتند و خواهرشان كه یکی از زوجات میرزا یحیی ازل بود از شوهر معرض و متنفّر گشته با برادران زیست و آقا

69 - دیگرآنكه میرزا نصرالله چندی قبل مرحوم شده خدا بگذرد از او ولكن خواهش دارم از بعضی كه دیگر از برای خود دائی و عموي عملي درست نمایند میرزا رضا قلبي و آقا فضل الله در حضور يعني طائف هستند. خداوند را قسم مي دهم به حق رحمت منبسطه خودش كه از شر خواهشها حفظ فرماید همه تان را.

(ضمن مکتوب به خط محمد جواد قزوینی برای آقا محمد جواد فرهادی در قزوین)

عظیم مذکور به کسب و تحصیل امور معاش اشتغال جسته زندگانی‌شان را اداره کرد و آنان مبادرت به شرب خمر و تناول لحم خنزیر داشته از نظر احباً و محضرأبهی<sup>۱</sup> کتمان می‌نمودند ولی اندک اندک مستور مکتوم فاش و معلوم گشت و حجاب عفاف و حیا دریده شد و بعضی چنین به عرض رسانده که این نفوس شکم خواره از تناول اشیاء ذمیمه برکنار نشوند و ایرانیان ساکنین بلد گمان زینکه این امور در امر بدیع محلل و رواست و جمال أبهی<sup>۱</sup> به غایت محزون شدند و آنان را منع و نهی صریح از ارتکاب فرمودند و نصیحت نمودند ولی ایشان دست از عمل خود نکشیدند و کدورت أبهی<sup>۱</sup> حاصل کرده، بنای اعراض و افشای اعراض کرده، برخی سخنان نستوده گفتند که به سمع أبهی<sup>۱</sup> رسیده متأثر و محزون گشتند.

--- صفحه ۱۵۹ ---

تا آنکه قریب به هنگام خروج از آدرنه میرزا نصرالله بداء سّی ردیی گرفتار شده، وفات نمود و چون اعراضش ظاهر نشد و خواهرش آمد و شد در حرم داشت درحق وی ذکر عفو و غفران فرمودند و در هنگام خروج از آدرنه از طرف جمال أبهی<sup>۱</sup> به میرزا رضاقلی اصرار شد که به ایران برگردد ولی نشنید و با خواهر مذکوره و میرزا فضل‌الله بن میرزا نصرالله و مستخدمشان عظیم به اتفاق موکب أبهی<sup>۱</sup> وارد عکا مقیم قشله گشتند در یکجا ساکن شدند و بی ملاحظه و رعایت پاس احترام استعمال مسکر همی نمودند و زن میرزا یحیی مکرر به حالت مستی نوعی که ظواهر و قیحه و روائح کریهه از او مشهود بود به حرم أبهی<sup>۱</sup> داخل شد و مع کلّ ذلک برای مصالح و قتیّه اغماض فرمودند ولی به غایت متأثر و محزون می‌شدند و اصحاب جرئت جسارت به کلام و اقدامی نیافتند و بالأخره میرزا فضل‌الله و آقا عظیم از اعمال مذکوره خجل شده احتراز از ایشان جسته پناه به حق بردند و این موجب بغضای ایشان گردید و غلّی دردل مکتوم داشتند و مغرور و متوقّع بودند که چون خویش را از میرزا یحیی بریدند همه گونه استمالت و رعایت نسبت به ایشان بشود و در خلال احوال کدورت و ملالشان مزید گشت تا بالأخره مقاصد مکنونه‌شان ظاهر شد و با سید محمد<sup>70</sup> و آقا جان بیگ پیوستند و متحداً

70 - در آن ایام که جمال مبارک چون فتنه سید محمد و کج کلاه را ملاحظه فرمودند باب بیت بستند و اصحاب را از حضور منع نمودند بنده نظر به کینه آن سید دجال از سایه جمال ممنوع گاهی در کرمل با اصحاب کهف یار و گاهی در حیف با خلیل صفّار و ذبیح معمار و گاهی در قاهره با نبیل قائن و پدرجان متواری و گاهی در کوه لبنان که در قمه آن روز و شب آثار مرج و نیم عکاء نمودار آرمیده در هر مکانی اشعار هجر و فراق می، سرودم و از جمله این غزل بود نیست سنگی در تمام گردآب های بر شام کز دموع سائل چشم مکرر تر نشد دیار مرتبه سوّم سوّم عبورم به ناصره افتاد در عینی که احدی از



به قلع و قمع شجره مبارکه قیام کردند و کلمات و آیات بسیاری که با خود داشتند تحریف کرده تغییر داده عباراتی از خود افزودند که مهیج و فتنه انگیز و نزد متعصبین موجب خروج از تصور دین بود به دست مفسدین دادند و آنان بین عامه تشهیر نمودند که اعتقاد این طائفه کفر مبین و محو دین و عدلاً با اهل یقین است و اهالی را چنان شورانده و به قدح و ذمّ و عناد واداشتند که طاقت احباب طاق گشت و به آتش غیرت برافروختند و امساک زمام نتوانستند و از محضر ابھی<sup>۱</sup> اذن طلبیدند که شجره فساد را از بیخ و بن براندازند ولی منع فرمودند و امر به تسلیم و رضا و تفویض امور به ید مالک تقدیر و قضا نمودند

--- صفحه ۱۶۰ ---

و اصحاب هر چند عموماً اطاعت کرده، دست نگشودند ولی برخی روحاً متأثر و در هیجان بودند و با یکدیگر چنین می گفتند که دستور مبارک مبتنی بر مصالح غیبیه مکنونه است و به جان و دل اطاعت کنیم و عواقب شدید آتیه را برگردن رضا و تسلیم نهیم چه به نوعی که از بیانات الهیه و از قرائن احوال مفهوم است مفسدین عنقریب آتشی برافروزند که خود و جمعی را بسوزند تا چون اوضاع معاشرت اهالی عکاً با احباً و اقدامات معاندین

احباب در آنجا نبود و مریض شدم و خیر تنهائیم را چون به حضرت کلیم معروض داشتند فرمودند که در حدود عکاء و با پیدا شده و نظم درستی نیست اگر تو بتوانی تقرّب جوئی شاید کم کم به اسباب غیبی داخل عکاء شوی و آسوده گردی ازین نوید قوت زانو یافتم و نزدیک غروب خود را به قلعه شفاء عمرو رسانیدم و در جامع منزل نمودم و در رؤیا دیدم که دو سگ قوی که در زنجیر بودند رها شده بر من حمله نمودند و به صدای خسته عرض نمودم یا بهاء الأبهی<sup>۱</sup> نجّنی ناگاه جمعی با تیشه و تبر پیدا شدند و دو سگ را ریز ریز نمودند و در آن حین یکی از خدّام پیدا شده گفت : این دوسگ که مانع تو بودند، الحمد لله اخذ شدند چون بیدار شدم برخاستم و به راه افتادم و چون به باغی که منزل حاجی محمد افغان از احباً بود رسیدم رؤیا را نوشتم و به حضرت کلیم فرستادم و عبدالأحد را روانه فرمودند و او بنده را داخل عکاء نمود پنج روز در خان مهمان حضرت کلیم بودم که واقعه حاجی ابراهیم کاشی و خیاط باشی روی نمود و بعد از سه روز در حقّ خیاط باشی این کلمه صادر شد: " قد رجعت للنیران نفس قد رحم الله تراب قبرها و لا غفر الغفّار رمس لحدّها. " و فرمودند او نه تنها با طبع بود بلکه به جمیع انبیا و رُسل استهزاء می نمود و باعث هرگونه فتنه و فساد میشد شکر کنید که چنان مفسدی از میان شما رفت و در حقّ حاجی ابراهیم فرمودند ما با او از ایام عراق تا عکاً مدارا کردیم چون از حد تجاوز کرد و با خیاط باشی متحد شد آن بود که به آتش خیاط سوخت و الاّ اخذ و هلاک نمی شد بعد از آن قضیه باب لقا مفتوح شد فرمودند ما باب را بستیم که آنگونه امور واقع نشود حال دیدیم که شاید امری عظیمتر روی دهد پنجاه و چهار روز از آن و با گذشته واقعه هلاک سه (۳) ناپاک دیگر شد دو شب قبل از آن فرمودند امشب لوحی نازل شد که ما بسیار محزون شدیم و جهت همه آن لوح تلاوت شد و اوّل آن این بود: " قد ماج بحر البلاد واحاطت الأمواج فلك الله المهیم القیوم لا تضطرب من الأریاح ان فائق الأصباح معك في هذا اللیل المظلم الّدیجور. " از آن لوح معلوم شد که واقعه واقع خواهد شد که ضرر آن بر جمال مبارک وارد و پس از آنکه آن سه نفر معرض به قهر و عذاب الهی رسیدند فرمودند اعمال آنها به مقامی رسیده بود که هوا تراب آنها را به امر ربّ الأرباب اخذ نمود و دست انتقام حقّ آنها را هلاک کرد و آن در دوازدهم ذیقعده هنگام غروب بود هفت نفر از احبّاء را متهم نمودند ولی متصرف عکاء جمیع احبّاء را به زنجیر کرد و جمال قدم و غضن اعظم را هم شبانه به سرایه خواستند جمال مبارک يك شب در خان شاوردی و دو شب در بالاخانه بالای لیمان تشریف داشتند و عصر روز پانزدهم ذیقعده سال ۱۲۸۸ وارد حرم رحمانی شدند و آن پاشا به بدترین حال معزول گشت . ( نبیل زردی )

مذکور به اقصی درجه تیرگی و بیمناکی رسید جمال أبهی<sup>۱</sup> باب بیت را بر یار و اغیار بستند واصحاب را از حضور منع نمودند و عزلت اختیار فرمودند و ما در اینجا نبذه<sup>۲</sup> قلیله مقتبس از الواح صادره از قلم أبهی<sup>۳</sup> که در بیان اوضاع عکا و اعمال معاندین مذکور در همان سنین مسطور گشت محض نمونه و مزید تبصّر ثبت می‌داریم منها قوله الأعلى " کم من عباد جاء و طردنا لذي الباب بما اوحى الشيطان في صدور الذين يحكمون في المدينة وبذلك بكت عين عليّ ثم عيون المخلصين مما ورد علينا واهل البهاء بما اكتسبت ايدي اهل البيان و ربك يشهد بذلك انه هو العليم الخبير ان الشيطان قعد علي الرجيم اذا دخل نفر احداً مقر المقصود يخبر باب الحكومة فاسئل الله بان يبعث من يكفي شره انه علي كلشي قدير. " ودر لوحی دیگر " ان يامعشر الأصفياء لم يرد البهاء من اي مصائبه يذكر لكم أ يذكر لكم ما ورد عليه من الذين ظلموا او ما ورد عليكم من حزب الشيطان الذي كفر بربه الرحمن ايّ اكون جالسا في السجن و قعد المرصدين اللذان بما منعت السحاب و سعرت النيران و اذا دخل احد باب المدينة مقبلاً الي الله اخبر رئيسه بها لذا منعت الأحباب عن شطر ربهم العزيز الوهاب كذلك يخبركم جمال القدم بعد الذي اخذته الأحران و اذكر اذ دخل نبيل قبل عليّ و اراد ان يحضر تلقاء العرش اخذه الغافلون و اخرجوه عن المدينة

--- صفحه ۱۶۱ ---

بذلك ناحت الورقاء و بكت الأشياء و صقرت وجوه الذين اقبلوا الي الله العزيز المتان في كل يوم ورد علينا منهما ما لا ورد علي احد من قبل عند ربك علم مايكون وما قد كان اذا نرسل الواحاً يوسوسان في الصدور ليأخذوا الواح الله و اثره لذا منع ماء الحيوان و غلقت ابواب اللقاء علي الذين توجهوا الي وجه ربهم العزيز المستعان يشاروران في كل الأحيان لسفك دمي بعد الذي حبسنا في السجن بما اكتسبت ايديهما و ايدي الذين اعرضوا عن الحجّة و كفروا بالبرهان اذا دخلا مقر الحكومة قالوا انا كفرنا بالله و اذا رأيا احدا مثلهما قالوا نحن من الذين اتبعوا بما نزل في البيان لتشهد كل الدرات علي كذب هؤلاء و يلعنهم ملاء الأعلى ان ربك هو العزيز العلام. " و اصحاب دراین هنگام به غایت متأثر و متغیر و خشمناك شدند و دواعی و بواعث

حدوث اصطکاک و انقلاب کامل و مهیا گشت چه سید محمد و آقا جان بیک و میرزا رضاقلی کار معاندت و مقاومت را به درجه افراط رساندند و اصحاب نیز درخشم و تغییر از اعمال و اقوال آنان زمام صبر و اختیار از دست دادند و در اثناء آن احوال حاجی ابراهیم کاشی از هم‌رهان موکب ابھی<sup>۱</sup> را که در بخش سابق نام بردیم اختلال احوال کارش شده طریق طغیان و عصیان پیش گرفت و آغاز تغییر وضع و سلوکش در اوایل ایام قشله به واسطه ارتکاب رفتار ناصوابی بروز کرد که موجب تکدر خاطر جمال ابھی<sup>۱</sup> گشت و مختصرش اینکه حجره‌ائی را که محل بیرونی غصن اعظم واقع شده طلب نمود و خواست به اعمال قوت سکنی گیرد و در غایت جسارت و سوء ادب اثاثیه ایشان را بیرون ریخته بساط خویش بگسترده و در همان هنگام جمال ابھی<sup>۱</sup> مشی کنان رسیدند و نظر بر اثاثیه غصن اعظم افکنده متغیر شده به نوع شدت و ارتفاع

### --- صفحه ۱۶۲ ---

صوت پرسیدند که این اشیاء را که در خارج حجره افکنده چون احباً مطلع و حضور داشتند امر فرمودند فی الحال بساط حاجی را از حجره بیرون ریختند و اثاثیه غصن اعظم را بگسترده و ایستادند تا عمل انجام گرفت آنگاه امر نمودند در حجره را مقفل کردند و در نهایت تغیر فرمودند به حجره غصن اعظم تعدی کرد و مبادرت به عملی نمود که احدی را یارای آن نیست چه می‌دانست که هیچیک از احباً وی را به منزل خود راه نمی‌دهند، ولی غصن اعظم در غایت ملاحظت و رعایت‌اند و به احدی شدت نمی‌گفتند و این ذنب و خطائی عظیم بود و حاجی ازین تأدیب و تنبیه حد خود را دانست و می‌بود، تا در خلال احوال مذکوره روزی نزد آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم در باره بعضی از احباً کلمه ناصوابی بر زبان راند و کلیم وی را موعظت و نصیحت کرد ولی تأثیری حاصل نشد بلکه در بدگوئی و هرزه و رآئی شدت نمود و به خانه مفتی عکاء شتافت و شکایت کرده چنین گفت: که ایرانیان می‌خواهند مرا از خان بیرون کنند و چون مراجعت کرد اصحاب در حال تأثر و تغیری که از اعمال این نفوس داشتند وی را ضرب و تأدیب کامل کردند. چنانکه آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم رسیده او را از چنگالشان نجات داد و در حجره دیگری جای داده، محافظت کرد ولی حاجی تنبه نیافت و در غیاب سخنان ناصواب همی گفت و معلوم شد که خیاط‌باشی کاشی از هم‌رهان موکب ابھی<sup>۱</sup> که نیز در بخش سابق نام بردیم با

حاجی همراه است و ملقی و محرک اقوال و اعمال مذکوره می باشد لذا اصحاب مصمم به مجازاتشان گشتند و در آن ایام شهرت وبا در عکا بود و مأمورین دولت

--- صفحه ۱۶۳ ---

در هر کس آثاری می دیدند و در محلّ و مسکنش را قرنینه می گذاشتند و دو طاغی مذکور در همان شب گرفتار گشته به هلاکت رسیدند و اجسادشان در همان خان مخفیاً مدفون گردید و چون ماهی بگذشت و سید محمد و رفقاییش آن دو را درسوق و غیره ندیدند وسیله کافیه جهت تفتین و فساد بدست آوردند و به تمام همت به تهییج و عناد قیام کردند تا آنکه به قهرالهی دچار و بدست هفت تن بدین اسامی استاد محمدعلی سلمانی اصفهانی و استاد عبدالکریم خراط اصفهانی و آقا احمد کاشی با دوپسرش حسین و حسن و نیز آقا حسین آشچی کاشی و محمد جعفر یزدی هلاک شدند و در آن واقعه زلزله و رعب عظیم در اهالی افتاد و تماماً از خاص و عام و حاکم و ضباط و عساکر قیام کردند و با چوب و شمشیر و تفنگ رو به بیت ابهی ' خانه عودی مذکور و رو به خانه و منزل اصحاب آوردند و هر که را دیدند، دستگیر کرده به سرایه حکومتی کشیدند و حکمران با اعضاء حکومت و عساکر نظام حول بیت را گرفته غلغله عظمی در انداختند لکن وقت عصر و هنگام نزول آیات بود

--- صفحه ۱۶۴ ---

و غوغا قلم اعلی را از حرکت باز نداشت تا آنکه بعد از یک ساعت از شب سعید بیگ که از ارکان دولت و منفیاً ساکن عکاء بود به محضر ابهی رسیده به عزم سرایه بیرون آمدند و خواجه عبود مذکور نیز همراه شد و غصن اعظم و آقا میرزا محمد قلی و میرزا آقا جان و آقا محمد علی اصفهانی و آقا محمد جواد نیز با اتفاق و در عقبشان رفتند و بعضی از ضباط تا سرایه مراقبت کردند و در آن حال انبوه اهالی بلد تماشای جلال و شجاعت ابهی نموده غریق بحر حیرت گشتند چنانکه یک تن از ایشان به مشاهده آن احوال منجذب و مؤمن گردید و همینکه بسرایه قدم گذاشتند بحجره متصرف در آمده در صدر جلال قرار گرفتند و حاضرین همگی مبهوت و ساکت مانده لب نگشودند فقط قائم مقام به عبارتی بدین مضمون پرسید که آیا این صواب بود که منتسبین به شما مرتکب چنین عملی شوند و در جواب او چنین فرمودند: که آیا چون از بعضی عساکر شما امری مغایر

آداب واقع شود باید شمارا درجای آنان مؤاخذه و تأدیب نمود و آنان از استماع این کلام زبان در کام کرده آرام ماندند دیگر احدی یارای تکلم نداشت

--- صفحه ۱۶۵ ---

و جمال أبهی' از آن حجره به حجره دیگر رفتند و آقا میرزا محمد قلی با ایشان دریک حجره و غصن اعظم در محبس و سایر احباب کلاً در سرایه محبوس شدند و فقط حاجی علی عسکر چون دربیرون نبود، گرفتار نشد و تمام شب آرام نیافت و علی الصّباح به سرایه رفته دقّ الباب نموده به نداء بلند گفت در باز کنید.

### هوالبهی'

شکر حق کاین دردمندان واصل ریّان شدیم \*\*\*\*\* در بلایا مقتفی برهیکل رحمان شدیم  
 زان رحیق خاص کز وی جان جانان فرش کرد \*\*\* نوش جان کردیم و خود از پای تا سر جان شدیم  
 شش شب و شش روز در محبس سرایه شاه مان \*\*\*\*\* ساکن اندر غیب حق با روح و با ریحان شدیم  
 در نخستین روز و شب در پای زنجیر گران \*\*\*\*\* لیک همی سبحة ذو الله أبهی' خوان شدیم  
 روز سیم سویی ما خورشید ذات اشراق کرد \*\*\*\*\* چشم روشن از جمال سدره و اغصان شدیم  
 خواب در چشمان دانشش روز و شب پایان برد \*\*\*\*\* لاجرم هر روز و هر شب ذاکر سبحان شدیم  
 مجد حق روزی رسان ما شده هر صبح و شام \*\*\*\*\* او مبارک میزبان گردید و ما مهمان شدیم  
 چون شب هفتم بیاید هیجده تن با جدل \*\*\*\*\* وارد خان خراب پهلوی لیمان شدیم  
 حجره دروی مکان ما بسی تاریک \*\*\*\*\* لیک گویا کاندراو ما داخل رضوان شدیم  
 از آنکه محبس خالی از اغیار و کل در ذکر یار \*\*\*\*\* شاکر شکر شکور و حامد شادا شدیم  
 گرچه باب حجره مان مستد باشد روز و شب \*\*\*\*\* لیک از ظلمت قرین چشمه حیوان شدیم  
 شکر یزدان را که با تقصیر بی جرم و گناه \*\*\*\*\* چون اسیران سُخره و بازیچه طفلان شدیم  
 شکر لله در لال سدره اغصان حق \*\*\*\*\* منع از ابلیس از خناس از شیطان شدیم.  
 شادمانیم ار تموّجهای دریای بلا \*\*\*\*\* کاندراو از فضل رحمان لؤلؤ مرجان شدیم.

هیجده تا در رضای دوست زندانی شدیم \*\*\*\*\* از هوای خویش در مرضات حق بانی شدیم  
هفت شیر بیشه قهاری قهار را \*\*\*\*\* اندر این زندان خوش همسایه جانی شدیم  
حیف ما بی سلسله و آن سرخوشان با سلسله \*\*\*\*\* چون که غم این گونه از تقدیر ربّانی شدیم  
آن غضنفرها همی گویند با وجد این چنین \*\*\*\*\* شکر لله در ره محبوب لیمانی شدیم  
تخم خوک و خرس و روباه از زمین برداشتیم \*\*\*\*\* ناسخ آیین شرک و دین شیطانی شدیم  
گر دو روزی پای بند بند و زنجیریم ما \*\*\*\*\* نیست غم چون مهبط الطاف سبحانی شدیم  
خوش دل و شادمان از این زنجیر لیمانیم ما \*\*\*\*\* چونکه در هردو شریک غصن رحمانی شدیم  
این بود مایه سرور و بهجت آن هفت تن \*\*\*\*\* ما هم از راه دگر مسرور روحانی شدیم  
حجره حبس شد امکان، مکان ما شده \*\*\*\*\* زین شغف روشن روان چون مهر نورانی شدیم  
هیجده تن هم خور و هم خواب و یک دل، یک زبان \*\*\*\*\* متحد ذاکر به شکر و حمد سبحانی شدیم  
جملگی چون اهل رضوان متکی بر یک سریر \*\*\*\*\* میزبان ما خدا، ما اهل مهمانی شدیم  
فائز تکبیر سبحانی بهر صبح و مساء \*\*\*\*\* از لسان جانفزای وجد مجدانی شدیم...  
ای شهنشاه بقاء، ای مالک الملک لقاء \*\*\*\*\* از فراق همه چه زلفت در پریشانی شدیم  
این دو جمع بینوا را دور شمع روی خود \*\*\*\*\* جمع کن جانان، دچار لیل ظلمانی شدیم  
\_\_\_\_\_ الخ \_\_\_\_\_

یوم ثانی عشر از ذی القعدة در یوم الکمال \*\*\*\*\* ساعتی قبل از غروب آمد شیاطین پایمال  
پاک شد روی زمین از شرک و کفر و زندقه \*\*\*\*\* فاشکره! أربّ القدير المنتقم فی کلّ حال

--- صفحه ۱۶۶ ---

من یک تن از آن جماعتم که محبوس کرده‌اید! چرا در حبس نباشم؟ به او گفتند: پی کار خود برو با تو کاری نداریم و او اصرار و الحاح نمود تا به ضابط خبر دادند و او را نیز با حیرت و تعجب بین احباب برده، حبس کردند و جمال أبهی<sup>۱</sup> و غصن اعظم و هم‌رهان مذکورشان را سه شب به نوع مذکور نگه‌داشتند و در روز سوم همگی مستخلص شدند و سائر احباب را رها نکردند و همه را تا شش روز به سرایه نگه‌داشتند آنگاه برای ضیق محلّ به خان شاوردی که خانی وسیع و محلّ توپ‌خانه برده، به دست توپچی‌ها سپردند و در شب آن ورود همه

را دریک حجره منزل داده، آمد و شد را ممنوع داشتند و هفت تن محکومین را به محبس انداختند، چنانکه هرگاه یکی از آنان برای خرید اشیاء به بازار می آمد توپچیان با وی بوده، سختی می کردند که حتی به یمین و یسار نگاه نکنند

هفت تن چون آتش قهر الهی دردمی \*\*\*\*\* سوختند آتش زدند از ریشه افکندند خصال  
چهار شر از کل خبر ارضاً یک از ارض ما \*\*\*\*\* بردیدند آنسه کافر خرس و خنزیر و شغال  
این جزای آنکه بامولای خود بد میکند \*\*\*\*\* فکروافی امرهم ثم العنوهم یا رجال  
خنزیر خبیث در جهنم شد هالک \*\*\*\*\* گردید وزبراو دو خرس از برک  
تاریخ وی از خود پرسیدم گفت \*\*\*\*\* شیطان کبیر بادو فاجر شده سکر

ان قوم المنافقین فی الدرك الأسفل من الجحیم ۱۲۸۸ (آقا میرزا محمد حسین طیب ۶۶۹)

آن یکی دجال و دیگر کج کلاه \*\*\*\*\* و آن رضا قلی غافل از خدا  
آن سه ملعون کارشان تزویر بود \*\*\*\*\* برهلاک طیرها تدبیر بود  
بهر اطیار خدایم دور دین \*\*\*\*\* روز و شب بودند آنها در کمین  
همچه می کردند نزد پادشاه \*\*\*\*\* که بگیرد جمله اطیار خدا  
مطلع گشتند اطیار آگه \*\*\*\*\* نزد سیمرغ آمدندی دادخواه  
کای بهاء ای رب اطیار ضعیف \*\*\*\*\* حفظ کن مارا به تأیید لطیف  
اذن فرما تا بیک حمله هجوم \*\*\*\*\* آوریم براین غرابان چوبوم  
اصلشان یک دم زعالم برکنیم \*\*\*\*\* آتش شرار بر جانشان ز نیم  
گفت آن شه من نمی خواهم شما \*\*\*\*\* در جهان باشید مظلوم جفا  
صبر آرید و بسوزید با نشاط \*\*\*\*\* بینم اندر سوختشان انبساط  
سیف را بر بندگان کردم حرام \*\*\*\*\* هم نزاع وهم جدال از ای ذوالکرام

صبر کردند تا که يك چندي گذشت \*\*\*\*\* حوصله ازدست عشاقان برفت  
قلب حق از فعل آنان محترق \*\*\*\*\* در مناجات و دعایش منطبق  
گفت یارب کز سیوف شاه منتقم \*\*\*\*\* هان نما معدوم این قوم ظلام  
عاشقان در سر شنیدند این ندا \*\*\*\*\* مستعد گشتند از بهر فدا  
حق به باطن هفت تن را برگزید \*\*\*\*\* بهر این کار این خداوند فرید

--- صفحه ۱۶۷ ---

و شبها در حُجره را مَقفل می نمودند و همه روزه اقوالی در خصوص مجازاتشان منتشر می گشت و فقط میرزا مجدالدین بن آقای کلیم که صغیر بود به اتفاق ضبطیه با آنان ملاقات می نمود و دلگرم به نوید و امید نجات می کرد و برای رسیدگی به خانه هایشان می رفت ولی به علت واقعات مذکوره و نشریات کاذبه سید محمد و رفقاییش مردم عکا چنان حالت عداوت و ایذا یافتند که حتی مجدالدین را هم در حین عبور سنگسار و آزار کردند و بیان واقعات مذکوره در عدّه از الواح و مکاتیب صادره در آن ایام از عکا مسطور است و بنده از آن را ثبت می داریم. منها قوله الأعلی: خطابا لسید مهدي دهجي اسم الله :

قد حضر ما جري من قلمك عنده بحرى بانهار الحيوان بين الأمكان وسلسبيل رحمة الرحمن بين العالمين وبه فاحت نفحات الخلوص وتضوع عرفك علي الأرض كأنّ دأبيانك اختلط بظلم المحبوب وبذلك اشرفت كوكب السرور ودار كوب الأبتهاج في هذه الأيام التي فيها احاطنا بالأحزان بما اكتسبت ايدي الفاجرين طوي لك و لكتابك

متحد گشتند آنان همچو شیر \*\*\*\*\* بهر اطفاء سه تن گشتند دلیر  
آمدندی ناگهان در بیت شان \*\*\*\*\* نی ز شاه و [ضبطیه] پروای شان  
ریز ریز کردند آن اجسامشان \*\*\*\*\* ریختند آلات از اندامشان



هر طرف ضبطیه‌ها کردند هجوم \*\*\*\*\* دور آنها را گرفتند همچو [بوم]  
پس گرفتند جمله اطیار را \*\*\*\*\* حمل کردند زحمت بسیار را  
بر محبان خدا آن ناکسان \*\*\*\*\* حاضر آوردند آن شمس جهان  
با دو اغصان و یکی خادم خدا \*\*\*\*\* پس نگه داشتند آن ربّ بها  
تل زدند در نزد سلطان واقعه \*\*\*\*\* خواستند بر اهل حقّ پس دافعه  
مطلع گردید چون سلطان نشان \*\*\*\*\* زو به تل حرمت کنید آن شاه‌شان  
باکمال بندگی در نزد ربّ \*\*\*\*\* عرض کردند در حرم شو با ادب  
پس ثلثین و ثمان ساعت در آن \*\*\*\*\* خوش نگه چون داشتند شمس جهان  
کرد رجعت آن خداوند انام \*\*\*\*\* در حرم با عزّتی و احترام  
لیک آن اطیار را کردند حبس \*\*\*\*\* پس به لیمان مدتی بی‌دسترس  
بعد چندی کرده آن قوم جهول \*\*\*\*\* طیرها بیرون ز حبس بد اصول  
لیک در شب باز در لیمان شدند \*\*\*\*\* این چنین قانون آن مردان شدند.

( حاجي محمد اسماعيل ذبيح کاشاني )

--- صفحه ۱۶۸ ---

الَّذِي كَانَ حَاكِيًا عَمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ فِي أَمْرِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لِأَتَّخِزَنَ فِيهَا وَرَدَ عَلَيَّ نَفْسِي تَاللَّهِ إِنَّ الْبَهَاءَ لَا يَجْزِعُ  
عَنِ الْبَلَايَا إِنَّهُ أَنْسَ بِهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ وَلَكِنْ فَانظُرْ ثُمَّ اذْكُرْ أَنَا نُهِنَا الْكَلَّ عَنْ سَفْكَ الدَّمَاءِ  
بِذَلِكَ يَشْهَدُ كُلُّ الْأَلْوَاكِحِ وَكُنْتُ مِنَ الْعَالَمِينَ قَدْ بَلَغْتَ الشَّقَاوَةَ إِلَيَّ مَقَامَ نَطْقِ بَغْتَةَ قَلَمِ الْأَعْلِيِّ بِالْعَلِيِّ التَّدَاءِ  
بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بَعْدَ الَّذِي سُدَّتْ عَلَيَّ وَجْهَهُ أَبْوَابُ اللَّقَاءِ قَدْ طَالَتْ الْأَعْنَاقُ بِالنَّفَاقِ أَيْنَ أَسِيَّافِ  
اِنْتِقَامِكَ يَا مَهْلِكِ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا نَزَلَتِ الْآيَاتُ اضْطَرَبَتِ الْأَشْيَاءُ وَلِذَا أَخَذْنَا زَمَامَ الْقَهْرِ بِسُلْطَانِ مَنْ عِنْدَنَا  
وَلَكِنْ رَشَحَ مَارِشِحَ وَظَهَرَ مَاظَهَرَ قَلْبُكَ الْحَمْدُ يَا مَنْ فِي قَبْضَةِ قُدْرَتِكَ زَمَامَ الْعَالَمِينَ يَا أَسْمِيَّ جَمِيعِ نَاسٍ رَا  
أَزْ أَيْنِ كَوْنِهِ أُمُورَاتٍ نَهَى نَمُودِيمَ بِهَ قَسْمِي نَارِ شَقَاوَتِ مَشْتَعَلِ كِهَ وَارِدِ شَدَّ أَنْجِهَ وَارِدِ شَدَّ دَرَسِنِينَ مَعْدُودَاتِ أَنْ

نفوس خبیثه را تحت رداء حفظ محفوظ داشتیم ومعدلك آرام نگرفته درهر یوم عنادی وفتنه ظاهر امر به مقامی رسید که از کلّ عزلت گرفته و ابواب معاشرت را سدّ نمودیم: **قد اخذتم زبانية القهر وجعلهم عبرة للعالمین مارحم الرحمن ترب قبورهم** واین امر بغته واقع شده اگر تفصیل را استماع نمائید شهادت می دهید که دست قدرت حق اخذ نموده، دخلی به احدی نداشته و ندارد " **قد ظهرت القدرة المحضة من لدن مقتدر قدیر.** " الخ

نبیل زرندي دريکي از منظومه هاي مثنويش به سال ۱۲۷۱ در وصف آقا حسين آشچي بن آقا محمد جواد کاشي که احوالشان در مطاوي بخش سابق در آن مسطوراست چنین سرود :

از حسين آنکه قرين بارخ دوست \*\*\*\*\* کز ستم پابند زنجير باروست  
زانکه از صبح است تا وقت غروب \*\*\*\*\* درد وزجر ومحنت ورنج وکروب  
چونکه حاضر مي شود طبخ و غذا \*\*\*\*\* بايدش رفتن بسجن بي فضا  
نيستش در انجمن عز حضور \*\*\*\*\* تاکه وقت اکل آن شهيار نور

--- صفحه ۱۶۹ ---

سال بیست و نهم - واقعات سال ۱۲۸۸ ه. ق. - ۱۸۷۱ م

در لوحی دیگر چنین مسطور است: (71) انّ في ابتلاء مالک الامکان في کلّ الاحیان الآيات في الاکوان قد قبل الشدة لرخاء البرية و المشقة الراحة من في الامکان نفسي لفضله الفداء و روعي لعناية التي احاطت الآفاق ما اصبح الا و احاطته ظلمات الاشارات من الذين كفروا بالله منزل الآيات و انه يمنع شئ عمّا اراد في امرالله مالک يوم التناد و مرة ينادي بلسانه المبين و طورا يشير باصبح اليقين و يدعوا

الكلّ الي الله مالک الرقاب لو نذكر ماورد علينا لينفطر السماء و تخر الجبال ان الذين كفروا افتخروا بما عندهم من الالقب انّ الاخرس نفسه بالقدوس وادّعي في نفسه ما ادعي الحنّاس والآخر سمّي نفسه بسيف الحق و قال اني انا الفاتح البلاد قد بعث الله من ضرب علي فمه ليوقن الكلّ بانّه ذنب الشيطان قطع من سيف الرّحمن قد كان ان ينتظر ايام عزّه و ظهوره بما وعده من كفر بالله فالق الاصبح كذالك يأخذ الله من اعرض عنه و قام علي تضييع امره بين العباد فلمّا هلکوا سرّت ارياح الربيع و فقعت ابواب السّماء و امطر السحاب طويي .

« دمبدم جان نوش آمد بتن\*\*\*\*\*ده نجاتش اي خداي ذوالمنن

ساز آزادش تو باشش تن رفيق\*\*\*\*\*که همه اهل وفايند و صديق

چونکه خوانده دلبر ما شیرشان\*\*\*\*\*همچه گل گشته غل و زنجیرشان . الخ

قدّوس افندی، سید محمد اصفهانی مردود، سيف الحق، آقا جان مردود که ازل عراق را باو وعده داد و چون نرسید به آنچه موعود بود به، او مکتوبی به ازل نوشت که وعده تو چه شد

--- صفحه ۱۷۰ ---

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری - ۱۸۷۱ میلادی

طويي لمن فاز بعرفان الله في ايامه و انقطع بکله عن کلّ الجهات قل اولم یکفکم ربّ السموات و الارض قد اتی بالحق باسمه المهيمن علي الابداع انک نور عليك الاعظم الذي اوقده مالک القدم ثم استقم علي الامر بسلطان ربک العزيز المختار .

و نیز در مشروحه مفصلی از خادم چنین مرقوم قوله : و دیگر از امور وارده آنکه نفسین و اختهما در افق سرّ باعمالی ظاهر شدند که مثل آن والله الذي لا اله الا هو در ابداع شنیده نشده و از آنها هم الله عمّا عملوا اعرضوا و اعترضوا الي ان كفروا بالله مالک يوم الدين در جميع ايام و ليالي بما نوا عنه مشغول قد استهزئوا برسول الله و سيقرائه و ظهر منهم ما ناح به سکان الفردوس و الذين طافوا حول عرش ربك العزيز الكريم . ابدأ متدين به دينی نبوده و نيستند و لكن در ارض سرّ سرّاً به اعراض و اعتراض مشغول بودند الي ان راي النصر قهر ربّه ثاب حين الموت و عفرالله ان ربك هو الغفور الرحيم و بعد ارتقاي حضر رضاقلي و تاب ان ربك هو التواب ذوالفضل المبين اگرچه نفاق باطنش معلوم بود و لكن نظر به سبقت رحمت و احاطه فضل ستر می فرمودند تا آنکه باين سجن وارد و در اغواي بعضی جهره مشغول شد چه که حقّ را مظلوم و مسجون يافت شرب الخمر جهره و اخته تشرب و تحضر لدي الوجه كذلك ورد علي المحبوب قد ذكرت لحضرتك لتكون من المطلعين . و اين از احسن اعمالشان بوده نعوذ بالله من اعمالها الاخرى و چون طغيان و بغی و كفران بمنتهی رسیده اطردهما الله و تركهما في عذاب الجحيم و ذهبوا و قالوا ما لقاله الا ولون ابّ لهما ولوفائهما . آنچه آيات الهیه که نزدشان بوده بعضی هم مجعولا به آن ملحق

--- صفحه ۱۷۱ ---

نموده به اهل اين بلد داده اند و فتنه بزرگی برپا نموده اند ولكن « ضلّ سجههم في الحيوه الباطلة انه هو الحاكم علي مايريد » جميع اعمال شنيعه خود را به حقّ نسبت داده اند مشاهده فرمائيد مع رحمت كبرى و فضل محيط الهی چگونه طغيان نموده اند که آنچه طلب عفو نمودند، مقبول نشد لذا خائبا خاسرا راجع و حال به شيطان متحد شده اند لعنة الله عليهم مع آن نفوس از ابليس و اتباعش چه مكاتيب در ارض سرّ نوشته و به اطراف فرستاده اند باری ای محبوب من به بعضی ظاهر شده اند که شبه آن ظاهر نه به جميع انبياء و مرسلين معاند اند « نستل الله بان يأخذهم بعد له انه هو العزيز

القدير» و ديگر آنکه مدتی بود که از سماء مشیت آیات نازل نه و باب لقا مسدود و طلعت مقصود وحده در بيت جالس چند روزی است سحاب عنایت مرتفع و امطار رحمت نازل انشاء الله از بعدهم الواح منيعه از شطر الهیه ارسال خواهد شد لتقربها عينك و عيون العارفين و الحمد لله رب العالمين و ديگر در باب نفس مردوده به جناب آقا ميرزا حسين عليه بهاء الله هم مجملی نوشته شده، ملاحظه خواهند فرمود و ديگر از قبل اين عبد تكبير بليغ به جناب آقاميرزا سيد حسين من اهل تا و فا رسانيد و تفصيل به ايشان بنويسيد که مطلع باشند « و الروح و العز و القدس و البها علي حضرتك و من معكم من اهل البها » در اکثري از الواح منزله پارسيه و عربيه تلويحا و تصريحاً از قلم مالک ايجاد نهی عباد از توجه باین شطر نازل و بسيار تأکيد و تهديد و تحذير در حکم محکم من لدن عزيز قدیر شده آن جناب بايد مخصوصاً نهی نمایند

-- صفحه ۱۷۲ --

### سال بيست و نهم - واقعات سال ۱۲۸۲ هجري قمری

و نگذارند احدی توجه باین سمت نماید چه که ضرر کلی در او مشهود الخ. و نیز مشروحه مفصل را که به امضاء خادم در این موقع صادر و منتشر شد به تمامها ثبت می نمائیم و هی هذه:

### بسم ربنا الامنع الاقدس الاعز الأبهي

سبحانک يا من بک حَقَّق الذَّات بالذَّات وتردِّي کينونة القدم برداء الاسماء والصفات من اسمک الظَّاهر ظهَّرت الظَّهورات من اوَّل الَّذي لا اوَّل له وباسمک الباطن استبطنت البطونات في غيب الغيب بحيث ما ظهر من قدم القدم ولن يظهر لي ..؟.. الَّذي لا آخر له بطلوع شمس جمالك الأبهي طلع نير العلاء من افق البداء مبشراً لمن في لاهوت العماء وملاً البقاء واهل عوالم الَّذي لا يذكر بقلم الانشاء ولا يُدرکها حقائق اولي النهي' ثم من في ناسوت الادي بان هذا لجمال الأبهي و الطلعة الاسني قدظهر بما هو مقدس عن ذكري وشارتي وعرفاني ودلالي وتقديسي وتسبيحي

وتنزيهي وتمجيدي وتوحيدي وتفريدي اياه وماهوفي جوهر جوهرى وساذج ساذجي لدي ذكره وبهاه اذاً يمن خلقتم في البيان باياتي لعرفانه لا تحتجوا عن الذي كان البيان كله حلقة خاتم في اصبع ارادته وو.؟.. لرضوان امره فسبحانك يامن يقدران يشيري ذكرك ذكرا لعظم ولن يقدر ان يجري علي ثنائك قلم القدم فكيف يقدر ويستطيع ان يحترح بذكرك هذا الفاني الذي يكون احقر الخدام لدي باب فضلك الذي فتح علي الامم الا يُرشد من ابجودك الذي تموج علي كل الموجودات و طفح من طمطم اعنايتك التي تلجلجت علي من في ملكوت الاوليات والآخريات حيث فتحت السن كل الاشياء بابدع الاذكار بثناء نفسك المختاروارتفع النداء من قلب صخرة الصماء

--- صفحه ١٧٣ ---

في قعر البحار وما في علي الأطيبار وبأنك انت الله رب مايري ومالا يري اذاً يا الهي اسئلك بهذه العناية التي احاطت كل الأشياء وهذه الرحمة التي سبقت من في الانشاء بان ترسل حينئذ علي هذا الفاني نسمة من نسمات جود وهاييك ونفحة من نفحات بدعك التي بها اهتزت عظام الرميمة و قامت اجسام المينة بانك انت الله الباقي الدائم القديم لأقوم بها علي ثناء احبتك وذكر الذين جعلتهم انوار الهداية بين خلقك ومشاعل التوحيد بين عبادك وبريتك وانطق ما يؤبدني وتلهمني من عندك لاني لا اعلم شيئاً وانك انت العليم الخبير وانت تعلم يا الهي ان حبي اياهم وذكرى لديهم يكون خالصاً لوجهك ومطهراً عن مشاهدة غيرك اني احب يا الهي انهم يطلعون بمواقع الأمور في ايامك حق الاطلاع ويعرفون ما هو المستور عنهم حق العرفان ليبقي بذلك كينوناتهم وحقائقهم و ارواحهم وامثالهم في كل عالم من عوالمك عارفاً بحقك و مُطلعاً بما ظهر من عندك وما اردت لهم في سرادق اعنايتك و فضلك لأنهم يا الهي لو يطلعون بكل الامور و يحتجبون عن شي احتجبوا بقدر ذلك عن منظر اكبر وما توجهوا اليك بتمام البصر وهذا لم يكن إلا بتقديسه عن

كلّ ما خلقت وتخلق وظهرت او تظهر حيث ينطق بذلك لسانك الحقّ المبين لو يكون البصر علي كبر السموات والأرض و يتوجّه بطرف طرفه اقل مما يضي علي جهة اخري لم يقدر ان ينظر الي هذا المقام الاعلي علي ما ينبغي له من حق النّظر تعالي تعالي امرك يا الهي وتباهي تباهي ظهورك يا محبوبي قد صعب علي هذا العبد فوق كلّ

--- صفحه ١٧٤ ---

صعوبة بأن يحتجب احد في مثل تلك الايام التي ما رأت عين الابداع شبهها ولا ابصر من في الاختراع مثلها حيث ظهرت فيها بصرف جمالك و كافور طلعتك وساذج ربوبيتك واحاطت السموات والأرض ظهورات عنايتك و بروزات الطافك بحيث طلع كلّ امر مكنون وكنز مخزون و رمز مصون واشرقت شمس المعاني عن افق سماء البيان وتجلّيت بظهورات اسمائك الحسني' وصفاتك العليا علي من في الامكان و الاكوان والذين يريدون ان يدخلوا هذا البساط الممتنع المنيع وهذا المقر المتعالي الرفيع ينبغي ان تكون قلوبهم مقدّسة عن ذكر اشارات القبل وكلمات التي اسس ها اولو الجهل الذين اشتهرت انفسهم بالعلم والشعر لك الحمد يا الهي بما جعلت للواردين في هذا البساط الارفع الاعلي مقاماً لا تناله طيور افئدة اهل البقاء ولا حقائق من في الانشاء كما نطق به مظهر وحيك ومطلع الهامك ونقطة مشيتك نطفة سنة ذلك الظهور وتكون اقوي من كلّ البيان وكذلك نزل في قيوم الكتب والواح اخري في ذكر هذا المقام الاعلي علي شان يتحيّر منه عقول اولي الالباب فما اعلي اعلي علو هذا الخلق الذي خلقتهم من ساذج امرك وانشأهم من جوهر فطرتك اذاً يا الهي كيف يليق ان يكون هذا الخلق البديع وهذا الصنع الارفع الرفيع ان تكون متحيّراً يا الهي من قصر بعض الاذان وغطاء الابصار وغطاوة بعض القلوب بحيث من ندائك اهتزت الاعراش و انفطرت السموات وخرقت حجابات الخفايات واندكت جبال حقائق الممكنات بتجلّي من اشراقات انوار وجهك ومع كلّ ذلك ما انتبه الذينهم عبادك وبريتك مع انك تنادي في كلّ الاحيان باعلي النداء فوق رؤوسهم وبكلّ اذن وتكون قائماً تلقاء عيونهم قد اخرجت لهم من جيب الارادة يد المشيّة و تقول

--- صفحة ١٧٥ ---

بسلطان القوّة والعظمة فيها هذه يد اقتداري التي بسطتها علي لاشراق عظمتي وجبروت قدرتي وملكوت سلطنتي وممالك قدمي واقاليم امري واطويت كلّها وما قدّرت باحاطة علمي فيها في يدي وانّها بيضاء من انوار وجهي وشعشاع من ضياء ماهيتي ومتلالا من انوار وجهي قد اعطي بفضلي وكرمي لمن يدخل ملكوتي وجبروتي وهم يذكرون عند تموجات اجر التور ذوات اولي الظلمة والغرور فيا الهي قد خجل كلّ الوجود من اذكارهم وهم لا يخجلون يستحيي كلّ الممكنات من اقوالهم وهم لا يستحيون هل الذي انتبه من ندائك وقام بروح امرك وحي من نفس رحمانيتك وشرب عن كأس عنايتك يجري لسانه بذكر الهويات التي كانت في السن الغافلين من بريتك والجاهلين من خلقك لا وجمالك المختار إلا الذي جعلت له السمع آية العذاب من عندك والبصر حفره السقر في وجهه بأمرك فيا الهي قد اجترحت بتلك الأذكار بين يدي سلطان عظمتك ولكن انك تعلم بانّ النار تلتهب من شعراتي بما اسمع اقوال الذين ما اطّلعوا باسرار امرك وخفيايات مافي علمك وتركوا مقاماته العالية واقتفوا بمراتب الدانية كأنهم نسوا ما نزل من جبروت امرك قلت وقولك الحقّ يابن منظر الاعلي قدّرت لك من شجرة الأبهى فواكه الاصفي كيف اعرضت عنها ورضيت بالذي هو ادني فارجع الي ماهو خير لك في الافق الأعلي واري بعض منهم يا الهي احتجبوا بقول من الكتاب بعد الذي انه نزل بالتّصريح من غير التلويح بانّ كلّ البيان لا يعادل بكلمة من عنده كلّما ذكر من الحجّة والبرهان ثمّ الدليل والايات والبيّنات والعلامات لم يكن إلا لهذا الظهور الاعظم

--- صفحة ١٧٦ ---

بحيث ما ذكرت فيه كلمة وماوجد فيه شي وماناطق بحرف إلا ويكون آية لامرك وبرهاناً لكلمتك كما تكلم به لسان المشيئة من عندك كلّما خلق ويخلق يكون آية له خلق بقوله من قوله ليكون حجّة لنفسه يوم ظهوره بل جعل يا الهي كلّ البيان معلّقاً باذنك وقبولك قال وقوله الحقّ فوعزّتك لو تغفرن البيان ومن فيه لاينقص عن ملكك من شي وان لا تقبلن البيان ومن فيه لايزيد في ملكك من شي بل ان تقبل ذلك تدخل تلك الافئدة



المیته فی ظلّ ظلال محبتک وان تردّه یفنی کانه لم یکن له ذکر من قبل اذا اسئلك یا مالک الوجود وملیک الغیب والشّهود بأن تؤیّد الکلّ علی التوجّه الی افق فضلک وافضالک مقدّساً من اشارات القبل و البعد وتعرفهم مانزلته فی کتابک لیتمسکوا بجوهر ما فیہ لأنّ هذا مقصودک فیما نزل بالحقّ ومحبوبک فیما انزلته فی کتابک والواحد أنّک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الحکیم . ای الله ابدی تو شاهد و گواهی که این عبد در جمیع احیان و اوقات جز طالب رضای تو نبوده و انشاء الله به عنایت تو نخواهد بود همیشه اوقات چشم این عبد به منظر اکبر بوده و قلب به مصدر امر متوجّه و آنچه دیده و عارف به آن شده خالصاً لوجهک خدمت دوستان تو معروض داشته که شاید نفوس قابله از کوثر حیوان که در ایام ظهور اذ اصبع فضل و احسان جاری شده بیاشامند و به مطلع امر و مشرق وحی توجّه نمایند و چندی بود که این عبد صمت را بر نطق اختیار نموده تا آنکه در این ایام مشاهده شد که غبره تیره ظلمانیّه از شطر نفوس غافله در حرکت آمده و بیم آن رفت که بعضی از ابصار ضعیفه را تیره نماید لذا این عبد متوکلاً علیک و منقطعاً عمّا سواک بر خود لازم شمرد که بعضی از امور واقعه را خدمت احبای تو که بر بساط استقامت آرمیده‌اند و از رحیق عنایت نوشیده‌اند

--- صفحه ۱۷۷ ---

معروض دارد که شاید ضعفاء را از ظلمت هواهای نفسانیّه و شبّهات انفس شیطانیّه حفظ فرماید. قسم به عظمت تو ای پروردگار که در این وقت جمیع اعضا مرتعش و ارکان متزلزل این عبد کجا قابل آنست که کلماتش مقبول آید و یا بیاناتش مذکور شود، نیست بحت چگونه علم هستی برافرازد و عدم صرف کجا تلقاء ظهور قدم اظهار وجود نماید چه که عرض همین مطالب اظهار وجود است و آن از اعظم خطیئات محسوب و لکن چون لأجل تقربّ عباد به شاطی قرب ولقا و اقبال نفوس به قبله من فی الأرض والسّماء عرض می شود لذا از بحر غفران طلب عفو می نمایم مع آنکه این عبد به یقین می داند که تو لم یزل از اذکار و عرفان و اقبال ناس غنی بوده و هستی لا ینفعک اقبالهم ولا یضرک اعراضهم هیچ وصفی به ساحت اقدسست نرسد و هیچ ذکری به بساط احدیّتت در نیاید بلکه ذکر احدیّتت در ساحت اقدسست ذنب صرف است و غفلت محض چه که شرافت او بنسبتها الیک وکما لا بنسبتک الیها لو تطردھا باسرها من یقدر ان یمنعک فی ذلك ولو ترفعها کما رفت من یقدر ان

يعترض علي فعلك أنك انت المحمود في كل ما اردت وتريد وفي كل ماقلت وتقول وفي كلما اظهرت وتظهر فوعزتک يا الهي لا احب ان اختار لنفسي إلا ما اخترته لي ولا اريد ان اتكلم إلا بما امرتني به يكون طرف كينونتي ناظراً الي افق اوامرك ومشرق احكامك لو تطوي بساط الأذكار المنبسطة المنتشرة في الأرض لأقول انت الحاكم في امرك ولو تأمرني بما ينكره من في الملك لأقول انت المطاع في حكمك اسئلك اللهم بأن تجعلني من الذين لم يتكلموا إلا باذنك ولم يتحركوا إلا بارادتك أنك انت المقتدر المتعالي المهيمن القيوم عرض می شود حين ورود جمال قدم در سجن عكاء چندی امر بسیار شدید بود وتفصیل آن در همان ایام خدمت بعضی از دوستان عرض شد

--- صفحه ۱۷۸ ---

تکرار آن لازم نیست جميع در کمال عسرت ومشقت بودند تاآنکه یومی از ایام لوحی از مصدر امر نازل واین عبد تلقاء وجه تحریر می نمود آیه از سماء مشیت نازل واین سجن را به سجن اعظم موسوم فرمودند این عبد گمان نمود که نظر به این شذائذ وارده است که به این اسم موسوم شد تا آنکه یومی از ایام آیاتی نازل مضمون این است که میفرمایند: تفکر نمائید بچه سبب این سجن را به اعظم نامیدم این بیان که از مطلع وحی رحمن ظاهر شد این عبد خود را بسیار مضطرب و متزلزل مشاهده نمود ولکن متوکل علی الله ساکن بودم وبهیچ وجه برسؤال جسارت ننمودم تاآنکه روزی ذکر محبت واقبال یکی از اهل مدینه تلقا عرش عرض شد لوحی مخصوص او از سماء احدیت نازل در آن لوح مفصلاً امورات حادثه این ارض را ذکر فرمودند وآن لوح حال موجود است بعداز تنزیل آن لوح این عبد دانست که سبب اعظمت این سجن بلایای کلیه ایست که بر جمال احدیه وارد می شود تاآنکه یومی از ایام یکی از همراهان بابعضی از اصحاب به نزاع وجدال برخاست مع آنکه خود او خاطی وظالم بود عریضه به ساحت اقدس معروض داشت ودر آن عریضه اظهار مظلومیت خود نمود در جواب او به لسان پارسی از سحاب حزن سبحانی نازل وصورت آن اینست:

**هو الله**

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جائز نه اگر خطوه از این سبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب

نه نکند عشق نفس مرده قبول \*\*\*\*\* نکند باز موش مرده شکار

بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شدائد خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده‌اند و مقصود از آن اشتغال بامحسوب را صفای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس وهوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عز مقصود نازل و بکلماتی ناطق است بفهمید که که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ماوراً ستر الکبریاً من اسرار ربک العلی الأعلی لفدیتم انفسکم حباً لله مالک

--- صفحه ۱۷۹ ---

الاسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبلها بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمود که این سفر و هجرت اگرچه بظاهر سهل و آسان است و لکن درباطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت سلطنت و اقتدار مشهود و لکن در معنی بمحنت و اضطراب لا یحصی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود ندهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم . آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی به ادعای آنکه زادی به جز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم به گمان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب همسفر گشتیم قدری که بادیه پیمودیم نار حب مخمود و جمال شوق محجوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نمودیم حسنات را سیئات مشاهده نمودیم و سیئات را عین حسنات شمردیم تا آنکه وارد جزیره خضراء شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بوجودی امر مستوی گشت و بعد به مراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی به حب و گاهی به غفلت ایام و لیالی بسر می بردیم سلسبیل بیان در کل احیان از کوثر فم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجه بحق کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و شؤونات غیر لائقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاحظت ملاحظه

می نمودیم بعضی از ما متحیر که اگر احاطه ملیّه الهیه موجود چگونه می شود با این افعال ردیه مقبول شویم  
بالآخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمردم

--- صفحه ۱۸۰ ---

### سال بیست و نهم . واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری . ۱۸۷۱ میلادی .

غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استاد و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالمن والاذی و بعد از آن  
اراده هجرت فرمودند و مجدداً کلّ را از حضور منع نمودند، مستشعر نشدیم و متنبّه نگشتیم که علتّ منع  
چیست و سبب چه مرّه اخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه ها پیمودیم تا آنکه وارد به ارض  
اخری شدیم و با دوست در یک محلّ آرمیدیم و سرّاً به هوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه  
نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاده و پرده حیا در هم و حال محبوب را  
در محلی حبس نموده ایم و در کلّ حین از سهام ظنون و ریاح اوهام بقدر وسع و قوه دریغ نمی داریم چه که  
محبوس و مسجون و فریدش یافته ایم غفلت به مقامی رسیده محلی را جمیع اهل بها ملاء اعلیٰ باو ناظرند و از  
از او متمدّ در آن محلّ مبارک جهره با قبح کلمات ناطقیم و با ذلّ اعمال و اخسر آن عامل فنائنا ما اثرت فینا  
کلمات الله و مع ذالک متنبّه نشدیم و اقلاً اگر وفا نمودیم جفا نمائیم نه شیئی بذکری ذاکر و نه بتوجهی  
مشغول حکایت کنند که فضل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطریق انه عشق جاذبه و اتاها لیلۃ فصغد  
الحداد اذا سمع احدا یقرء هذا لآیة الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم تذکر الله واثوقی قلبه فقال بلی یا ربّ آن  
رحمان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فیه تثنین سنه الی ان صمد دوحه الی الافق الاعلیٰ عجب است  
که کلمه الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثراً افتاد که در یک روز از حسیض امکان بافق رحمن  
راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیا نغمات نفس رحمن را از لسان قدرت و عظمت استماع  
نمودیم و اینقدر تأثیر ننموده که اقلاً به قبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت

### سال بیست و نهم . واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری ۱۸۷۱ میلادی

باین مقام رسید بیان بر جودی لسان منصعق و مدهوش و قلم از بیان منقطع و بی هوش « لن یصینا الا ما کتب الله لنا نسل الله بان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفق علی معرفة نفسه سبحانه نوفق علی معرفة انفسنا النافله و بکشف علی وجوهنا حجاب المانقه لنراه عشروا بمن افق الفضل و العناية و نقطع عمن فی الامکان و الاکوان و نتوجه الیه بکلنا هو و بنا الرحمن و نسئله بان نوفقنا علی التوبه والانابه فی کلّ صباح و مساء و یحفظ مشرق اشراق انوار وجهه عن رماح احبائه لانه ما اراد معینا سواه و انه بمبدئه و مثواه و یقول لا اله الا الله » انتهى . اگرچه به عموم نازل شده و لکن فرمودند مخصوص است به نفوس معرضه که حال در ظاهر ادعای حبّ می نمایند و بعد و ما فی سرّهم ظاهر خواهد شد و از برای عدّه از احبّاء قرائت و از خود او مستور بود جمیع ناس دانسته و می دانند که بعضی از مدعیان محبّت رحمانیه در عراق و مدن اخری باعمال ناشایسته مشغول بودند و لکن رحمت رحمانیه مانع از خرق حجاب و کشف اعمال بود چنانچه آن نفس ظالم در ایام توقف عراق سرّاً به شرب خمر و بعضی از اعمال دیگر مشغول بوده و در اواخر ایام عراق گاهی از سر به جهر تجاوز می نمود و معذالک طائفین حول سفر می نمودند مع آنکه متصلاً از مطلع آیات الهیه کلمات نصیحیه نازل بود چنانچه در اکثری از الواح منزله مذکور است و از اعمال و افعال بعضی از اهل بیان در اول امر بر احدی پوشیده نبوده و نیست و لکن همچو می دانستند که این امور مقبول است و از جانب حق تعالی شأنه مأذون اند مع آنکه بساط اوامر حق مقدّس از اعمال ردیه غیر مرضیه بوده و ساحت اقدسش منزّه از شئون مکرهه نالائقه و نفسه الحق که در سنین توقف عراق و ایام هجرت لیلاً و نهاراً از سماء اراده آیات واضحه و صریحه در نهی عباد از ما حکم به الله نازل

--- صفحه ۱۸۲ ---

وباطراف ارسال می شد تا آنکه الحمد لله بعضی از عباد بما اراد به الله عارف شدند و عامل گشتند و نفعه تقدیس و تنزیه امریه الهیه ما بین بریه مرور نمود نظر به عدم اطلاع ناس از او امر الهیه تفضلاً لهم از لسان احدیه این کلمه استماع شد عفی الله عما سلف نسئل الله ان یوقفهم علی التقدیس و التّنزیه و العمل بما امروا به من لدن علیم خبیر. باری نفس ظالم و رضاقلی لازال سرّاً به اعمال شنیعه مشغول بودند و این عبد بکرات هردو را نصیحت می نمود چه در عراق و چه در ارض سر و چه در سجن اعظم که شاید متنبه شوند و از خواب غفلت متنبه شوند ابداً تأثیری نمود ما تأثرت فیه کلمات النصیحة و بیانات الشافیة المعلنة تا آنکه رضاقلی با بعضی از نصاری جهرة به شرب و اعمال شنیعه مشغول گشت لذا طرده الله بسلطانه و با خبیشین هم یعنی سید محمد و آقا جان متصل شد چندی از میان گذشت یومی عریضه به ساحت اقدس فرستاد مشعر به توبه از خطیئات قبل و همچنان چند یوم بعد عریضه اخری<sup>۱</sup> و لکن چون به کرات توبه نموده و نقض عهد و میثاق الله از او ظاهر لذا عرائض مقبول نیفتاد و بعضی اعمال از او ظاهر که شبه و مثل نداشته و سبب ترضیع امرالله بین عباد گشته این عبد فانی دوست نداشته که ذکر نماید شاید که ملائکه ناشرات اعمال آن خبیث مردود را در ارض انتشار دهند الا لعنة الله علی القوم الظالمین و دراتصال آن خبیث و خبیشین اشتعلت نار الفتنة و البغضاء علی شأن لا یحصیه القلم و البیان و لکن الرحمن احمدها و اطفئها انه لهو المقتدر القدير هر ذی بصری از طرد جمال قدم آن نفوس را غرق قمیص تقدیس و تنزیه استنشاق می نماید چه که اعمال رضاقلی خان و آقا جان خبیث و ذنبه نزد کل واضح و مشهود است

--- صفحه ۱۸۳ ---

نسئل الله بان یفتح عیون الناس و یعرفهم اعماله و احکامه جلّ و عزّ علی تقدیس ذاته و تنزیه نفسه و ساذج امره اگر چه اکثری از ناس نائم اند و لکن بعضی از انفس زکیه و ابصر حدیده به عنایت رحمانیه موجود انهم یمیزون الحق عن الباطل و یعرفون من عرف کل امر ما تطمئن به قلوبهم و نفوسهم الا انهم عباد مکرمون. باری امر به مقامی رسید که جمال قدم در بیت عاکف و امر بسدّ باب از کل فرمودند و بهیچوجه ملاقات از برای احدی ممکن نه

تا آنکه یومی از ایام در شهر رجب او شعبان مکتوبی از جناب آقا سید ۱۱۰ (علی) قبل اکبر<sup>72</sup> ابن اخ جناب آقائی اسم الله م ه (مهدی) علیه من کل بهاء ابهاه لدى الوجه جواب لوح امنع اقدس الذی جعله الله رحمة للمخلصین و نعمة للمشركین از مطلع بیان رحمن نازل بعد از تنزیل آن لوح مبارک افق این ارض تغییر نمود و معجزه تمام ظاهر و در هر یوم در ازدیاد تا آنکه یومی از ایام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل بعد از استماع آن این عبد مطمئن شد که الحمد لله غضب الهی مخصوص نفوس خبیثه بوده بعضی از آیات آن لوح مبارک در شوق و اشتیاق عشاق بوده و بعضی در قهر و اقهار اهل نفاق **و صورت آن لوح مبارک اینست قوله جل کبريائه:**

ان يا اسمي مهدي قد حضر الوجه ما انشاء ابن اخيك في ثناء مولاه و عرفنا منه الشوق و الأشتياق و نزلنا فيه ما يحدث به الشّعف و الأحتراق في حب الله مالك يوم التلاق طوي لمن يقراء و يتفكر فيما نزل من لدي الله المقتدر القدير.<sup>73</sup>

### ﴿ بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْدَمِ الْأَعْظَمِ ﴾

قَدْ احْتَرَقَ الْمُخْلِصُونَ مِنْ نَارِ الْفِرَاقِ أَيْنَ تَشَعُّعُ أَنْوَارِ لِقَائِكَ يَا مَحْبُوبَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ تُرِكَ الْمُقْرَبُونَ فِي ظُلُمَاتِ الْهَجْرَانِ أَيْنَ إِشْرَاقِ صُبْحِ وَصَالِكَ يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ تَبَلَّبَلِ أَجْسَادُ الْأَصْفِيَاءِ عَلَى أَرْضِ الْبُعْدِ أَيْنَ بَحْرِ قُرْبِكَ يَا جَدَّابَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ ارْتَفَعَتْ أَيَادِي الرَّجَاءِ إِلَى سَمَاءِ الْفَضْلِ وَالْعَطَاءِ

--- صفحه ۱۸۴ ---

أَيْنَ أَمْطَارُ كَرَمِكَ يَا مُجِيبَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ قَامَ الْمُشْرِكُونَ بِالِاعْتِسَافِ فِي كُلِّ الْأَطْرَافِ أَيْنَ تَسْخِيرُ قَلَمِ تَقْدِيرِكَ يَا مُسَخِّرَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ ارْتَفَعَ نَبَاحُ الْكِلَابِ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ أَيْنَ غَضَنْفَرُ غِيَاضِ سَطَوَتِكَ يَا فَهَّارَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ أَخَذَتِ الْبُرُودَةُ كُلَّ الْبَرِيَّةِ أَيْنَ حَرَارَةُ مَحَبَّتِكَ يَا نَارَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ بَلَغَتِ الْبَلِيَّةُ إِلَى الْغَايَةِ أَيْنَ

72 - ۱۱۰ منظور علی که به حروف ابجد معادل عدد ۱۱۰ هست. و منظور از اسم الله م. ه اسم الله المهدی که لقب سید مهدی دهجی هست.

73 - این لوح مبارک احتراق هست که در عکاء نازل گشته است. که در تسبیح و تهلیل، الصفحات ۲۱۹ - ۲۲۴ مندرج هست.

ظُهُورَاتٍ فَرَجَكَ يَا فَرَجَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ أَحَاطَتْ الظُّلْمَةُ أَكْثَرَ الحَلِيقَةِ أَيْنَ أَنْوَارِ ضِيَائِكَ يَا ضِيَاءَ الْعَالَمِينَ \*  
قَدْ طَالَتْ الأَعْنَاقُ بِالنَّفَاقِ أَيْنَ أَسْيَافِ إِنْتِقَامِكَ يَا مُهْلِكَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ بَلَغَتْ الدَّلَّةُ إِلَى النِّهَآيَةِ أَيْنَ آيَاتِ  
عِزَّتِكَ يَا عِزَّ الْعَالَمِينَ \* قَدْ أَخَذَتْ الأَحْزَانُ مَطْلَعَ إِسْمِكَ الرَّحْمَنِ أَيْنَ سُرُورِ مَظْهَرِ ظُهُورِكَ يَا فَرَجَ الْعَالَمِينَ \*  
قَدْ أَخَذَ الهَمُّ كُلَّ الأُمَمِ أَيْنَ أَعْلَامِ ابْتِهَاجِكَ يَا بَهْجَةَ الْعَالَمِينَ \* تَرَى مَشْرِقَ الآيَاتِ فِي سُبُحَاتِ الإِشَارَاتِ أَيْنَ  
إِصْبَعِ قُدْرَتِكَ يَا إِقْتِنَارَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ أَخَذَتْ رَعْدَةُ الضَّمَاءِ مَنْ فِي الإِنْشَاءِ أَيْنَ فُرَاتِ عِنَايَتِكَ يَا رَحْمَةَ  
الْعَالَمِينَ \* قَدْ أَخَذَ الحِرْصُ مَنْ فِي الإِبْدَاعِ أَيْنَ مَطَالِعِ الإِنْقِطَاعِ يَا مَوْلَى الْعَالَمِينَ \* تَرَى المَظْلُومَ فَرِيدًا فِي  
الغُرْبَةِ أَيْنَ جُنْدِ سَمَاءِ أَمْرِكَ يَا سُلْطَانَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ تُرِكْتُ وَحْدَةً فِي دِيَارِ الغُرْبَةِ أَيْنَ مَشَارِقِ وَفَائِكَ يَا وَفَاءَ  
الْعَالَمِينَ \* قَدْ أَخَذَتْ سَكْرَاتُ المَوْتِ كُلَّ الآفَاقِ أَيْنَ رَشَحَاتِ بَحْرِ حَيَوَانِكَ يَا حَيَاةَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ أَحَاطَتْ  
وَسَاوِسُ الشَّيْطَانِ مَنْ فِي الإِمْكَانِ أَيْنَ شِهَابِ نَارِكَ يَا نُورَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ تَغَيَّرَ أَكْثَرُ الوَرَى مِنْ سُكْرِ الهَوَى  
أَيْنَ مَطَالِعِ التَّقْوَى يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِينَ \* تَرَى المَظْلُومَ فِي حِجَابِ الظُّلَامِ بَيْنَ أَهْلِ الشَّمَامِ أَيْنَ إِشْرَاقِ أَنْوَارِ  
صَبَاحِكَ يَا مِصْبَاحَ الْعَالَمِينَ \* تَرَانِي مَمْنُوعًا عَنِ البَيَانِ مَنْ أَيْنَ تَظْهَرُ نِعْمَاتِكَ يَا وَرَقَاءَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ غَشَّتْ  
الظُّنُونُ وَالْأَوْهَامُ أَكْثَرَ الأَنَامِ أَيْنَ مَطَالِعِ إِيقَانِكَ يَا سَكِينَةَ الْعَالَمِينَ \*

--- صفحه ۱۸۵ ---

\* قَدْ غُرِقَ البِهَاءُ فِي بَحْرِ البَلَاءِ أَيْنَ فُلُوكِ نَجَاتِكَ يَا مُنْجِي الْعَالَمِينَ \* تَرَى مَطْلَعَ آيَاتِكَ فِي ظُلُمَاتِ  
الإِمْكَانِ أَيْنَ شَمْسِ أَفُقِ عِنَايَتِكَ يَا نَوَارَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ حَبَّتْ مَصَابِيحُ الصِّدْقِ وَالصِّفَاءِ وَالغَيْبَةِ وَالوَفَاءِ أَيْنَ  
شُؤنَاتِ غَيْرَتِكَ يَا مُحَرِّكَ الْعَالَمِينَ \* هَلْ تَرَى مَنْ يَنْصُرُ نَفْسَكَ أَوْ يَتَفَكَّرُ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهَا فِي حُبِّكَ إِذَا  
تَوَقَّفَ القَلَمُ يَا مَحْبُوبَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ كُسِرَتْ أَغْصَانُ سِدْرَةِ المُنْتَهَى مِنْ هُبُوبِ أَرْيَاحِ القَضَاءِ أَيْنَ رَايَاتِ  
نُصْرَتِكَ يَا مَنْصُورَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ بَقِيَ الوَجْهُ فِي غُبَارِ الإِفْتِرَاءِ أَيْنَ أَرْيَاحِ رَحْمَتِكَ يَا رَحْمَنَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ تَكَدَّرَ  
ذَيْلُ التَّقْدِيرِ مِنْ أُولِي التَّنْذِيرِ أَيْنَ طِرَازِ تَنْزِيهِكَ يَا مُرَيِّنَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ رَكَدَ بَحْرُ العِنَايَةِ بِمَا اكْتَسَبَتْ أَيْدِي  
الْبَرِيَّةِ أَيْنَ أَمْوَاجِ فَضْلِكَ يَا مُرَادَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ غُلِقَ بَابُ اللِّقَاءِ مِنْ ظُلْمِ الأَعْدَاءِ أَيْنَ مِفْتَاحِ جُودِكَ يَا فَتَّاحَ



العَالَمِينَ \* قَدْ اصْفَرَّتِ الْأُورَاقُ مِنْ سُومِ أَرْيَاحِ النَّفَاقِ أَيْنَ جُودِ سَحَابِ جُودِكَ يَا جَوَادَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ تَغَيَّرَ  
الْأَكْوَانُ مِنْ غُبَارِ الْعِصْيَانِ أَيْنَ نَفَحَاتِ غُفْرَانِكَ يَا غَفَّارَ الْعَالَمِينَ \* قَدْ بَقِيَ الْعُلَامُ فِي أَرْضِ جَدْبَاءَ أَيْنَ عَيْثُ  
سَمَاءٍ فَضْلِكَ يَا عِيَاثَ الْعَالَمِينَ \* --- صفحه ۱۸۷ ---

أَنْ يَا قَلَمَ الْأَعْلَى قَدْ سَمِعْنَا نِدَائَكَ الْأَخْلَى مِنْ جَبْرُوتِ الْبَقَاءِ \* أَنْ اسْتَمِعَ مَا يَنْطِقُ بِهِ لِسَانُ الْكِبْرِيَاءِ يَا  
مَظْلُومَ الْعَالَمِينَ \* لَوْلَا الْبُرُودَةُ كَيْفَ تَظْهَرُ حَرَارَةُ بَيَانِكَ يَا مُبَيِّنَ الْعَالَمِينَ \* وَلَوْلَا الْبَلِيَّةُ كَيْفَ أَشْرَقَتْ شَمْسُ  
اصْطِبَارِكَ يَا شُعَاعَ الْعَالَمِينَ \* لَا تَجْزَعُ مِنَ الْأَشْرَارِ قَدْ حُلِقَتْ لِلِاصْطِبَارِ يَا صَبْرَ الْعَالَمِينَ \* مَا أَحْلَى إِشْرَاقَكَ  
مَنْ أَفْقِ الْمِيثَاقِ بَيْنَ أَهْلِ النَّفَاقِ وَاشْتِيَاقِكَ بِاللَّهِ يَا عِشْقَ الْعَالَمِينَ \* بِكَ ارْتَفَعَ عِلْمُ الْإِسْتِقْلَالِ عَلَى أَعْلَى  
الْجِبَالِ وَمَمَّوَجَ بَحْرُ الْإِفْصَالِ يَا وَلَهَ الْعَالَمِينَ \* بِوَحْدَتِكَ أَشْرَقَتْ شَمْسُ التَّوْحِيدِ وَبِعِزَّتِكَ زَيْنَ وَطْنِ التَّجْرِيدِ \* أَنْ  
اصْطَبِرْ يَا غَرِيبَ الْعَالَمِينَ قَدْ جَعَلْنَا الذِّلَّةَ قَمِيصَ الْعِزَّةِ وَالْبَلِيَّةَ طِرَازَ هَيْكَلِكَ يَا فَخْرَ الْعَالَمِينَ \* تَرَى الْقُلُوبَ  
مِلَّتْ مِنَ الْبَغْضَاءِ وَلَكَ الْإِغْضَاءُ يَا سَتَّارَ الْعَالَمِينَ \* إِذَا رَأَيْتَ سَيْفًا أَنْ أَقْبَلَ إِذَا طَارَ سَهْمٌ أَنْ اسْتَقْبَلَ يَا  
فِدَاءَ الْعَالَمِينَ \* أَتَنُوحُ أَوْ أَنْوَحُ بَلْ أَصِيحُ مِنْ قِلَّةِ نَاصِرِيكَ يَا مَنْ بِكَ ارْتَفَعَ نَوْحُ الْعَالَمِينَ \*

قَدْ سَمِعْتُ نِدَائَكَ يَا مَحْبُوبَ الْأَبْهَى \* إِذَا أَنَارَ وَجْهَهُ الْبَهَاءُ مِنْ حَرَارَةِ الْبَلَاءِ وَأَنْوَارِ كَلِمَتِكَ النُّورَاءِ وَقَامَ بِالْوَفَاءِ  
فِي مَشْهَدِ الْفِدَاءِ نَاطِرًا رِضَائِكَ يَا مُقَدِّرَ الْعَالَمِينَ \*

أَنْ يَا عَلِيَّ قَبْلَ أَكْبَرَ أَنْ اشْكُرَ اللَّهُ بِهَذَا اللَّوْحِ الَّذِي تَجِدُ مِنْهُ رَائِحَةَ مَظْلُومِيَّتِي وَمَا أَنَا فِيهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعْبُودِ  
الْعَالَمِينَ \* لَوْ يَقْرُوهُ الْعِبَادُ طُرًّا وَيَتَفَكَّرُونَ فِيهِ لِيُضْرَمَ فِي كُلِّ عَرِيقٍ مِنْ عُرُوقِهِمْ نَارًا يَشْتَعِلُ مِنْهَا الْعَالَمِينَ \*

\*\*\*\*\*

این عبد تا آن یوم از لسان عظمت آیات قهریه به این شأن استماع نمود، لذا بسیار متفکر که چه واقع خواهد  
شد و چه امری از مطلع غیب ظاهر شود؟ باری در هر یوم فساد و اعراض اشیاء در تزیید بود. تا آنکه رضا قلبی  
یک بسته کبیرسواد نوشتجات که نزدش بود بعضی فقرات آن را با فقرات کفرآمیز مخلوط نموده و به دست  
اکثری از اهل این بلد داده و چنان مذکور نمود که من از حضرات بودم و حال تائب شدم و مسلم گشتم او و

آقا جان و سید محمد خبیث هر سه نزد ناس اظهار ندامت نموده و خود را از اهل اسلام قلم دادند و به قسمی این بلد منقلب شد که اکثر ناس جهرةً به شتم و بغضاء قیام نمودند و سید محمد خبیث چون مشاهده نمود که جمال قدم در بیت ساکن و باب بر حسب ظاهر مسدود و حضرت غصن اعظم هم از ما بین اصحاب خارج، فرصت غنیمت نموده با بعضی از اصحاب بنای مراوده و دوستی و این عباد ساکن و صابر، ابداً در این امور امری از مصدر امر صادر نه، مُتَوَكِّلاً عَلَی اللَّهِ در محلّ نشسته تا چه ظاهر شود و از سرادق غیب به عرصه ظهور چه جلوه نماید تا آنکه در یوم

--- صفحه ۱۸۲ ---

### سال بیست و نهم . واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری ۱۸۷۱ میلادی

تا آنکه در یوم اثنین ثانی عشر شهر ذی القعدة ساعت یازده از روز غوغا بر خاست مشاهده شد که پاشای بلد با جمیع عسکریه مع اسیاف مسلوله بیت را احاطه نمودند و همچنین کل اصحاب را اخذ نمودند و این عبد به تحریر آیات منزله مشغول بود و بقسمی مدینه در حرکت و اضطراب مشاهده شد که فوق ان ممکن نه بغتة کل اهل بلد مع عساکر و ضباط بهیجان آمده و به قسمی نعره و ضوضا مرتفع که قلم از ذکر ان عاجز است در ان اثنا تلقاء وجه حاضر فرمودند لا تلتفت الی ضوضائهم بعد لسان مبارک به آیات ناطق و این عبد به تحریر ان مشغول که غصن اعظم بین یدی حاضر و معروض داشتند که به باب حکومت خواسته اند جمال قدم مع غصن اعظم تشریف بردند غصن اکبر و آقائی آقا میرزا محمدقلی و این عبد خواستیم همراه برویم منع فرمودند بعد از ساعتی آمدند غصن اکبر و این عبد را هم بردند بعد از ورود سرایه اهل حکومت مذکور نمودند که هفت نفر از اعجام رفته اند آقا جان و سید محمد و رضاقلی را کشته اند الله در من قال فی فتية من جنود القهر ما ترکت للرعد کراتهم صوتا و لا صیتا قوم اذا قوبلوا کانوا ملائكة حسنا و ان قوتلوا کانوا عفاریتا و جمیع ناس مضطرب و خائف مشاهده شدند و به شانی آثار قهر احاطه نمود که اکثری از اهل بلد و اهل حکومت در ان لیل از اکل و نوم ممنوع ماندند عجب در آنست مع انکه جمال قدم در اشهر معدودات مع غصنین اعظمین سد باب نموده ابداً با احدی از خارج و داخل معاشرت نمی فرمودند و خود سید محمد به اطراف نوشته که جمیع اصحاب اعراض نمودند معذکک بعد از وقوع این امر خبیثه کاذبه علیها لعنة الله و لعنة اولیائه در مجلس حکومت رفته و ذکر نموده که جمال قدم امر فرموده اند که این نفوس که را به قتل

--- صفحه ۱۸۸ ---

رسانیده‌اند مع آنکه واللّه المهیمن القیوم که ابداً بر حسب ظاهر از مقرّ امر امری ظاهر نشد ولازال کلّ را از ارتکاب این امورات نهی می فرمودند و می فرمودند: " **انّ الکلّب ینبح والذئب یعوی ان اترکوهما ولا تتعرّضوا بهما وکونوا من الصّابرين**." باری یکی از احبّای الهی تفصیل مجلس حکومت را از این عبد از دیار بعیده استفسار نمود این عبد آنچه در نظر بود خدمت ایشان معروض داشت و حال در این ورقه تکراراً ذکر می شود تا جمیع بریه از بیانات الهیه در آن لیله مستفیض شوند لیله اولیّ صلاة عشاء بود که در مجلس پاشا تشریف بردند در آن مجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت واضطراب جمال قدم در صدر مجلس متکئاً جالس و ابداً تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس به شوری و مکالمه بین خود مشغول بودند و در آن مجلس جز حضرت غصن اعظم احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخاسته معروض داشت که در محلّ دیگر تشریف بیرید چه که حال می خواهم حضرات آخرین را استنطاق لذا در محلّ دیگر که به مجلس اداره موسوم است، تشریف بردند و در آن مجلس غصنین اعظمین و آقای آقا میرزا محمد قلی و آقا محمد علی اصفهانی و آقا محمد جواد و آقا محمد حسین بن حاجی علی عسکر تلقاء وجه حاضر بودیم و بعضی از اهل سرایه از ضباط و غیره والی ساعة سابقه در آن محفل تشریف داشتند و متصلّاً بآیات عظمت ناطق از جمله باین عبد فرمودند که در نظر هست آیاتی که لیلۀ قبل نازل و بعد باعلیّ البیان تلاوت فرمودند و آن آیات این است:

**بسمه الباقی الدائم العزیز العلیم**

قد ماج بحر البلاء واحاطت الأمواج فلك الله المهیمن القیوم ان یاملاح لا تضطرب انّ فائق الأصباح معك فی هذه الظلّمة التي احاطت العالمین

--- صفحه ۱۸۹ ---

توکل علی الله فی کلّ الأحوال ولا تخف من هبوب عواصف البغضاء ان استعد بالله ربّك المقتدر العلیم انّه یحفظ من یشاء بسلطان من عنده انّه هو العلیم الحکیم فی مجبوحه الظلّمة کان الوجه مشرقاً بضیاً احاط من فی السّموات والأرضین اتّا فی تلك الحاله ندعو البریة الی الله ولا یخوفنا اجتماع الذینهم کفروا بالله اذ اتی بامر بدیع قد سرق السّارقون مانزل لدي العرش واحضره لدي الذین یحکمون علی العباد كذلك فعل ذلك المشرك البعید قل مت بغیظك یا ایّها الجاهل هل تظنّ انک تسبقنا لا واسمی الذی بیده فاحت نفحات الرّوح

علي كل صغير وكبير انا بلغنا الامر بايادي الرسل من لدنا انا كنا قادرين ثم نشرناه بايادي الذين اعرضوا الله لا يضره مكر الماكرين ان الخناس حضر بكتابي بين الناس وظن بذلك يهجمون علي مطلع الامر ويحتقر به شان الله في ماسواه كذلك سؤلت له نفسه وحقته عليه كلمة العذاب من لدن غالب محيط قل بذلك يرفع امره و ينتشر آياته و يعلو هذا الذكر الذي به قدر كل امر حكيم يا ليت يجنون علينا العباد و يسفكون دماننا في هذا السبيل المستقيم انا فدينا ماعندنا في سبيل الله يشهد بذلك ما انا فيه من البلايا وعن ورائها قلم الذي به ثبت امرالله العزيز الحكيم قل اني اكون منتظراً يوم الذي فيه اري نفسي بين الأحزاب من جنود الظالمين تالله اذا يسمعون مالا سمعوا من قبل ويرون مالا رات عيون الذين سبقوا انه هو الحاكم علي ما اراد وانه هو القوي القدير قل يا ايها الذئب هل تقدر ان تطير مع الورقاء في هذا الهوا الذي ما طارت فيه طيور العالمين كل ما

--- صفحه ۱۹۰ ---

يرد علينا انه رحمة لنا يشهد بذلك كل موقن بصير تنوح الذرات لضرنا ونحن في فرح مبين قد اظهرنا السرور من افق الاحزان انه يفعل مايشاء ويحكم مايريد. انتهى. درآن احوال ابدأ به مأمورين اعتنا نفرمودند و جهة(جهت) مبارك متوجه به حضرت غصن اعظم و حضرت غصن اكبر روى لهما الفدا و بعضى احبا كه در خدمت حاضر بودند، برده بعد بحر بيان رحمن مواج از جمله فرمودند: "قد اوحى الله تبارك وتعالى الي بعض انبيائه في بعض وحيه وعزتي وجلالي لأقلعن رجاء كل مؤمل يؤمل غيري و لأكسونه ثوب الذلة بين الناس ولاعدته عن فضلي وفرجي ايؤمل عبدي في الشدايد غيري و مفتاحها بيدي مالي اري عبدي معرضاً عني وقد اعطيته مالم يستلني افان سئل فلا اجود كلاً اليس الجود والكرم لي اليس الدنيا والآخرة بيدي ولو ان كل واحد من اهل السموات والأرض و اعطيته مانقص ذلك من ملكي علي قدر جناح بعوضة. وامثال اين بيانات كه اكثرى در نظر نيست متصلاً از كوثر فم وحي جبروت بوده قد تعاطي اقداح البيان من خمر ذكر ربك الرحمن آنچه به خاطر اين عبد ماند، معروض داشته چه عرض كنم كه درآن ليلة مباركه آيات

قدرت وعظمت وبیانات چه قسم جاری وسایل ونازل بود **كَانَ سَلْسِيلَ الْبَيَانِ نَزَلَ عَلِيَّ مِنْ فِي الْأَمْكَانِ وَبِحَرِّ الْكُرْمِ تَرَشَّحَ عَلِيَّ الْأُمَمِ وَسِرَّ الْمَجَلَّلِ بِالسَّرِّ تَجَلَّى عَلِيٌّ مَنْ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** بسیار از بیانات ابداً در نظر نمانده بعد در ساعت سابعه یکی از ضباط آمده جمال قدم وغصنین اعظمین و آقائی آقا میرزا محمدقلی را بردند در عریضه قبل ذکر شده که جمال قدم وحضرت غصن اکبر را در محلی که جنب لیمان است و آقائی را در محل دیگر وحضرت غصن اعظم را در لیمان تحت حدید. این عبد وسائر احباء را در نفس سرایه محل بسیار مظلّم تحت حدید حبس نمودند.

--- صفحه ۱۹۱ ---

و در ليله ثانیه تلگراف از والی آمد محل جمال قدم را تغییر دادند در قبه مرتفعه که فوق لیمان است تشریف بردند (و آن وقت چون صلاة عشا بود) غصنین اعظمین و آقائی در حضور امنع اقدس وتوقف در قبه سی وهشت ساعت ونیم بعد مجدد یوم خامس ساعت رابع از نهار به سرایه طلب نمودند لأجل سؤال وجواب حین توجه به مجلس لسان عظمت به این کلمه ناطق: **اخذتم اصول انفسکم ونبذتم اصول الله عن ورائکم مالکم لاتفقهون.** این آیه مکرر از لسان عظمت جاری وبعداز ورود جمال قدم پاشا واهل مجلس معذرت خواستند که ما مکلف به تفحصیم چه که سه نفر کشته شده اند وجميع اهل بلد خائف وهراسان لذا باید به موجب قانون عمل شود گویا بیچاره از قانون هم اطلاع نداشته باری سؤال از اسم مبارک ووطن نمودند ومعروض داشتند که موجب قانون است که این سؤالات بشود ونوشته گردد. فرمودند: **انه اظهر من الشمس مجدداً سؤال شد** فرمودند: لا ينبغي ذکر الأسم فانظروا فی فرمان الدولة التي عندکم بعد به کمال ملائمت عرض نمودند که خود شما بفرمائید: **إذا جلس هيكل العظمة مستويًا علي السرير ونطق بلسان القدرة والقوة اسمي بأم الله ومسكني نور إذا فاعرفوا ثم توجه وجه القدم الي المفتي وقال عز كبريائه لو عرفتم لأسمعناكم هدير ورقاً العظمة علي غصن سدره الربانية ليظهر ما قال العبودية جوهرة كنهها الربوية فبهت من حضر من كلمة الله الأبدي** وبعد مخاطباً الى الكل فرمودند: **ما المقصود من هذا الاجتماع والسؤال والجواب لو تريدون**

اعترف بما هو مقصودكم ورجاء قلوبكم لاني ما احب ان اكون في الدنيا علي قدر ساعة. وازآيات سورة  
ملوك تلاوت فرمودند

--- صفحه ۱۹۲ ---

واز جمله این فقره مبارکه "ما مررت علي شجر إلا وخاطبه فؤادي ياليت قطعت لأجلي وضلب عليك  
جسدي في سبيل ربي وفي اثناء البيان قد اخذ الاهتزاز اركان الرحمن ثم بعد ذلك قام القيام وتوجه جمال  
الرحمن الي محل آخر خارجا عن المجمع." باری عجائب روزی و عجائب وقتی بود در بعضی از ناس شمس  
کلمة الله اشراق نمود اظهار محبت نمودند فی الحقیقه این عبد از ذکر بیانات رحمانی عاجزاست. صاحب  
مثنوی ذکر نموده مناسب این مقام است:

آن خطباتی که گفت آندم نبی \*\*\*\*\* گر زند برشب درآید از شبی  
روز روشن گردد آنشب چون صبح \*\*\*\*\* می نتانم گفت باز آن اصطلاح  
خود تو دانی کافتاب اندر حمل \*\*\*\*\* می چه گوید با ریاحین یازحل  
هم تو میدانی که آن آب زلال \*\*\*\*\* می چه گوید با ریاحین یاذقال

باری این عبد از ذکر بیانات الهیه و اصطلاحات ربانیه عاجز بوده و خواهد بود بعد پاشا فرستادند که به بیت  
مراجعت فرمائید و معذرت خواست از آنچه واقع شد فرمودند رجوع به حبس اولیاست چه که جمعی محبوسند  
بعضی تلقاء وجه حاضر شده، معروض داشتند که حال اهل بلد در حرکت اند نمی توان محبوسین را بیرون آورد  
چند یومی اگر توقّف شود، بهتراست بعد مراجعت به بیت فرمودند و آن حین ساعت احدی عشر یوم خمیس  
بود مجمل آنکه ابتدای خروج جمال قدم از حرم الی حین ورود شصت و نه ساعت و نیم منقضی شد توقّف در  
سرایه لیلۀ اولی پنج ساعت و نیم مجلس جنب لیمان هیجده ساعت و نیم حبس قبه فوق لیمان سی و هشت ساعت  
و نیم ورود سرایه و توقّف در آن مرّة ثانیه هفت ساعت **كذلك قضی الامر من لدي الله المقتدر العليم الحكيم**

دیگر آنکه حجت نامی از اهل راء علیه اختها لله اذا حدّث کذب و اذا وعد اخلف و اذا اُتمن خان این صفت منافقین است.

--- صفحه ۱۹۳ ---

### سال بیست و نهم . واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری . ۱۸۷۱ میلادی

و صد هزار فوق آن در آن حدیث موجود قبل از وقوع این مقدمه مذکوره وارد این بلد شده و در مقرّ مشرکین منزل داشت و چندی با نفوس خبیثه معاشر و بعد با روایات کاذبه سقیمه مراجعت نمود و بهر محلّ که رسید مفتریاتی ذکر نمود او و آقا جان علیهما غضب الله راوی مجعولات مفتریّه از ناحیه کذب شده اند چنانچه بعد از انقلابات مدینه کبیره و عزل مشیر و موت صدراعظم نسبت دادند این امور لاجل ظلم بر ما واقع شده و این امور را رئیس المشرکین خبر داده کلّ هذا کذب صراح و هر عاقل منصفی که فی الجمله به عرف انصاف فائز شده یشهد بکذبهم چه که جمیع نفوس از عرب و عجم و ترک در صدد جمال بودند و به عداوت تمام قیام نموده بودند و سائرین را داخل وجود نمی دانستند و بر سائر آنچه واقع شده بود بالتبع بوده باری اخذ ظالمین و ماورد علیهم و ما یرد کلّ در لوح رئیس و الواح اخری به کمال تصریح نازل و حال این عبد بعضی را ذکر می نماید تا کلّ بدانند که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود و مطلع آیات الهیّه و منبع فیوضات رحمانیّه به آنچه وارد شده، خبر داده اند از جمله لوح جناب ابن نبیل علیه بهاء الله است که در اوّل ورود سجن اعظم نازل و اصل لوح نزد جناب مذکور و سواد آن نزد جناب زین المقرّبین علیه بهاء الله و احبّا موجود است، جو یا شوید و تحقیق نمائید تا به یقین بدانند که زمام امور به ید مقتدر علیم بوده و خواهد بود « لا یعلم الغیب الا هو ینظر لمن یشاء ما یشاء و یستر لمن اراد انه هو العلیم الخبیر » بعضی آیات منزله در لوح ابن نبیل این است « هو الاقدس الابهی ک ظ نادیناک عن وراء قلوب الکبریاء علی ارض الحمراء من افق البلاء انه لا اله الا هو العزیز الوهاب ان استقم علی امری ولاتکن من الذین اذا اوتوا ما اراد کفروا بالله ربّ الارباب .

--- صفحه ۱۹۴ ---

سال بیست و نهم . واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری . ۱۸۷۱ میلادی

«سوف ياخذهم الله بقهر من عند الله هو المقدر القهار فاعلم ان الذين حكموا علينا قد اخذ الله كبيرهم بقدرة و سلطان» و بعد آياتي چند نازل تا باين آيه مى رسد كه « قوله جلّ كبريائه سوف فعزل الذى كان مثله و ناخذ اميرهم الذى يحكم على البلاد و انا العزيز الجبار »

چنانچه چندی نگذشت نفسی كه سبب و معاشر نفی حقّ و آل الله بود از مدینه كبر نفی نموده و كبيرشان كه جميع حكم از او صادر به درك رفت حال ملاحظه كنيد مع اين آيات منزله كه از قبل در كتاب الهی نازل و در بلاد منتشر صحبت زنجانی بعد از وقوع گفته رئيس المغلین اخبار داده الا لعنة الله على الكاذبين و همچنين سورة رئيس را ملاحظه نمايد كه بعد از هجرت ارض سرّ و ورود شاطی بحر نازل شده و همچنين آيات هيكل كه مخصوص ملك پاریس و اهل آن دیار نازل و اخبار فرموده اند از آنچه بعد بر او واقع شده قوله جلّ كبريائه « ان يا ملك ان استمع النداء من هذه النار المشتعلة من الشجرة الخضراء فى هذا الطور المرتفع على البقعة المقدسه البيضاء خلف قلزم الكبرياء اتة لا اله الا انا الغفور الرحيم الى ان قال عزّ كبريائه ان يا ملك انا سمعنا منك كلمة تكلمت بها اذسلت ملك الرؤس عمّا قضى من حكم الغراء ان ربك هو العليم الخبير قلت كنت راقدا فى المهاد ايقظنى نداء العباد الذين ظلموا الى ان عزقوا فى البحر السود كذا لك سمعنا و ربك على ما قول شهيد لنشهد بانك ما ايقظك النداء بل الهوى لأنا بلوناك و جدناك فى معزل ان اعرف لحن القول و كن من التفوسين انا ما نخب ان نرجع اليك كلمة سوء حفظا لمقام الذى اعطيناك فى الحيوّة الظاهره انا اخترنا الارب و جعلناه سجيّه المقربين انه ثوب يوافق النفوس .



--- صفحه ۱۹۵ ---

من كلّ صغير وكبير طوبى لمن جعله طرازاً هيكله ويل لمن جعل محروماً من هذا الفضل العظيم لو كنت صاحب الكلمة ما نبذت كتاب الله ورأى ظهرك اذ ارسل اليك من لدن عزيز حكيم انا بلونك ما وجدناك علي ما ادّعت فم وتدارك مافات عنك سوف تفني الدنيا وما عندك ويبقي الملك لله ربك وربّ آبائك الأولين لا ينبغي لك ان تقتصر الأمور علي ما تهوي به هواك اتق زفريات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمين بما فعلت تختلف الأمور في مملكتك ويخرج الملك من كفك جزءاً عملاً اذا تجدد نفسك في خسران مبين ويأخذ الزلازل كلّ القبائل في هناك إلا بأن تقوم علي نصرة هذا الأمر وتتبع الروح في هذا السبيل المستقيم اغرك عزك لعمرى انه لا يدوم وسوف يزول إلا بأن تتمسك بهذا الحبل المتين قد نري الدّله تسعي عن ورائك وانك من الرّاقدين. انتهى . و معلوم احبّاي الهى بوده درايام توقّف درارض سرّ الواح منيعه مخصوص بعضى از ملوك لأتمام حجّة الله نازل وارسال شد از جمله به ملك پاریس كه درآن ایام رأس ملوك بود. لوحى نازل و سبب آنكه روزى تلقاء عرش حاضر بودم، فرمودند بعداز دعواى روس و عثمانى ملك پاریس به إعانت عثمانى برخاست وبعد از نزاع وجدال وقتل وغارت جمعى از ملوك به میان آمدند وحكم مصالحه چنین شد بعد ملك روس از ملك پاریس سؤال نمود كه من وتو هر دو اهل يك ملت بودیم سبب چه بود كه به اهانت اهل مذهب خود واعانت غير مذهب قیام نمودى جواب نوشت كه سببى نداشت مگرآنكه نفوسى از رعیت عثمانى را شما در بحر اسود بغتة برايشان هجوم نمودید وجميع را غرق كردید ندای آن مظلومان مرا از خواب بيدار نمود.

--- صفحه ۱۹۶ ---

وبه اعانت برخاستم بعداز اتمام این فقره فرمودند حال ما لوحى می فرستیم و او را امتحان می نمائیم اگر به اعانت مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق می نمائیم او را در آنچه گفته **وإلاّ يظهر كذبه فيما ادّعي وقال** لذا لوحى به او نازل وارسال شد خبرى از او نرسید مع آنكه وزیرى از وزراى او كه سرّاً اظهار حبّ می نمود به

ساحت اقدسی معروض داشته که مخصوصاً لوح را به مَلِک رساندم وتفصیل را هم لساناً معروض داشتم معذکک جوابی نرسید، این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح، لوح ثانی نازل وبه خطّ فرانسوی شخصی نوشته و ارسال داشت حال ملاحظه در لوح نمائید آنچه بعد بر او وارد شد از قبل تصریحاً من غیر تلویح در آن لوح نازل طوبی للقارئین طوبی للمتفکرین، طوبی للمنصفین وهمچنین در خلق بدیع و ارسال آن به قدرت وعظمت تفکر نمائید وملاحظه کنید بعد از اکمال حجّت و اظهار قدرت چگونه بلایا از قحط وغلاء وخوف عجم را احاطه نمود اخبار این امور وکلاً در الواح متعدّد نازل شده فوالله الذی لا إله إلا هو اگر نفوس در خلق بدیع و ارسال ولوح او و آنچه بعد وارد شده، تفکر نمایند جمیع را کافی است وبرهان الهی اظهر از شمس بر کلّ مبرهن و واضح می شود ولکن کینونات جعلیه به عوالم خود مشغول اند از انفاس سبحانیّه وعرف آیات رحمانیه قسمتی نبرده ونخواهند برد إلا من سأله چنانچه مشاهده می شود مع این اعلاء کبری و ظهور عظیمش وآیات واضحات بعضی از عباد متابعت نفوس را اختیار نموده اند که همیشه خلف قناع بوده وخواهند بود وابدأ امری از آن نفوس ظاهر نشده چه فائده که این عبد فرصت ندارد و إلا مظاهر

--- صفحه ۱۹۷ ---

ظاهر شده ومی شود وکلّ را از آیات الله که بالتّصریح من غیر تأویل نازل شده معروض می داشت **نستل الله بأن يؤيد العباد علي الأنياف ومحو ما عندهم من الأوهام وما ذكر في الأسلاف ان العجب في الذين اتبعوا الدفراً بعد الذي تضيوع رائحة المحبوب بين العالمين.** مثل آنکه به سید محمد اصفهانی واقوال او که ابدأ از اصل امر مطلع نبوده ولازال به فساد مشغول از حق امنع اقدس محتجب مانده اند اگر چه قول عوام است ولکن مناسب این مقام کوری نگر عصاکش کوری دگر شود فوالله فوالله هر ذی بصری وذی شمی که یک مرتبه او را دیده از وجهش اثر جحیم واز نفسش رائحه اهل سجین یافته هر روز به تدلیس مشغول چون وارد سجن اعظم شدیم اسمش را قدّوس افندی گذاشت به گمان آنکه اسم بی معنی سبب اعلاّی مسمی خواهد شد **ویل له ولن اتّبعه** وهمچنین آقاجان را رئیس المشرکین سیف الحق نامیده وعراق را به او وعده داد چنانچه مکتوب خود آقاجان الان موجود است که به رئیس المشرکین نوشته واستغاثه نموده آن وعده که دادید چند وقت دیگر

ظاهر می شود باری در این ارض نزد هر شخص ذکر نموده که من سیف الحقم واکثر بلاد را عنقریب فتح می کنم **الا لعنة الله علي الكاذبين** در این مقام آیاتی از سماء مشیه الهیه نازل قوله عز کبریائه:

### **الأقدس الأعظم الأعظم**

انّ في ابتلاء مالك الأمكان في كلّ الأحيان لآيات لمن في الأكوان قد قبل الشدة لرخاء البرية والمشقة لراحة من في الأمكان نفسي لفضله الفداء وروحي لعنايته التي احاطت الآفاق ما اصبح إلا واحاطته ظلمات الاشارات من الذين كفروا بالله منزل الآيات و انه لا يمنعه شيء عما اراد في امر الله مالك يوم التناد مرة ينادي بلسانه المبين وطوراً يشير باصبع البطين ويدعو الكلّ الي الله مالك الرقاب لو نذكر ما ورد علينا

--- صفحه ۱۹۸ ---

لتنفطر السماء وتخرّ الجبال انّ الذين كفروا افتخروا بما عندهم من الألقاب انّ الأخرس سمّي نفسه بالقدّوس وادّعي في نفسه ما ادّعي الخناس والآخر سمّي نفسه بسيف الحق وقال اتي فاتح البلاد قد بعث الله من ضرب علي فمه ليوقنّ الكلّ بانّه ذنب الشيطان قطع من سيف الرّحمن قد كان ان ينتظر ايام عزه وظهوره بما وعده من كفر بالله فالق الأصباح كذلك يأخذ الله من اعرض عنه و قام علي تضييع امره بين العباد فلما هلكوا اسرت ارياح الرّبيع وفتحت ابواب السماء وامطر السحاب طوي لمن فاز بعرفان الله في ايامه وانقطع بكلّه عن كلّ الجهات قل أو لم يكفكم ربّ السموات والأرض انه قد اتي بالحقّ باسمه المهيمن علي العالمين انك نور قلبك بمصباح الأعظم الذي اوقده مالك القدم ثم استقم علي الأمر بسُلطان ربك المقتدر المختار.

انتهی. شخصی در این مدینه از علمای مدینه کبیره بوده آقاجان نزد او مرآوده داشت نزد اوهم تفصیل را ذکر نموده که من سیف الحقم عنقریب فتوحات اکثر بلاد بدست من خواهد شد آن شخص عالم جاهل اگرچه از سبیل حق بعید بوده کلمه خوبی ذکر نموده کآن روح القدس نطق علی لسانه چنانچه بعد از قتل مشرکین فی قعود مع پاشای دایره به رسمی نعلش آقاجان حاضر مذکور نمود این ملعون می گفت من سیف الحقم حال معلوم که سیف الحق آن بود که بر کمرش خورد وبه اسفل الجحیم مقرّش داد باری الحمد لله بعد از وقوع این

فقره و رجوع مشرکین باسفل الجحیم امطار رحمت لیلاً ونهاراً باریده بعداز آنکه درچند سنه رحمت ممنوع بود ناس به قحط وغلاء معذب و مبتلا باری وقتی که درآدرنه بودیم همچنان آن خبیث به شخصی نوشته بود از متن ملاحظه شد یک فقره از فقرات لوحی که درعراق نازل شده سرقت نموده باسم خود

--- صفحه ۱۹۹ ---

نوشتند و آن فقره اینست چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح و آن غافل پلید آنقدر ادراک نمود که عرصه سیمرخ جولان که ذیاب نشده و نخواهد شد و ظلمت را نمی رسد که دعوی شمسی نماید فوالله چون بعضی ناس را ضعیف و احمق دید لذا به مفتریات نفسیه قیام نمود چنانچه بعض مجعولات قلمیه او را اخذ نموده و می خوانند قد خسر الکاتب والقاری و بوساوس و دسائس مختلفه ناس را از رب الناس منع می نمودند و به اوهام سابقه بعضی را گمراه نموده چنانچه این بنده را شخصی درسوق ملاقات نمود مذکور داشت که ساعتی می خواهم تو را ملاقات نمایم به شرط آنکه احدی جز من و تو نباشد و این عبد از قبل او را ندیده بودم گفتم بسیار خوب وقتی معین شد و آمد بعضی ذکرها به میان آمد و معلوم شد که با مشرک بالله مراده دارد و ذکر نمود به من گفته اند تو از شیعیانی درین اثناء این عبد را بشانی ضحک علیه نمود که زمام صبر از دست رفت آن شخص تعجب نموده، گفت سبب ضحک چیست؟ گفتم ای بیچاره فقیر شیعیان شما که در دیار ایران مثل حصاة ریخته اند بچه نامی در می روند و یا چه شانی عند الله داشته اند که تازه تو می خواهی بر اثر آن متوهمین مردودین مشی نمائی آیا ندیدی که کل باطل و در ضلالت صرف بوده اند چنانچه حق منیع را به آیدای خود شهید کردند إلا لعنة الله على القوم الظالمین بعداز القاء این کلمه بسیار متفکر شد بعد لوجه الله بعضی از کلمات منیعه که از مصدری امریه استماع نموده بودم به او القا نمودم مشاهده شد که خالی از استعداد نیست از جمله مذکور داشتم که تو فکر کن از آنچه نزد شیعیان بود و از اساس مذهب و ملت خود می شمردند کدام یک صدق بود که حال تو می خواهی بر اثر آن اوهام و کلمات کذب به بحر صدق و حکمت ربانیه وارد شوی آیا این شیعیان که میگوئی معنی قیامت را ادراک نموده بودند قال لا گفتم آیا میزان را عارف شدند

--- صفحه ۲۰۰ ---

قال لا گفتم آیا حشر ونشرا فهمیدند قال لا بعد مذکور داشتم که خود شاهی کلّ کذب بود حال این فقره که به تو گفته اند از کجا دانستی؟ که صدق است بعد جلست مستویاً مقابلاً الیه ونطقت بما حفظت من آیات الله الملك المهيم القيوم والقيت عليه ما أمرت به من لدى الله العزيز المحبوب قلت يا عبد اما سمعت ما نطق به لسان العظمة اذا استوى على عرشه المهيم على كل شاهد ومشهود قال وقوله الحق دعوا ما عندكم من الأوهام ثم اسمعوا ما ينطق به لسان ربكم العلام الى متى تتبعون الهوى قد اشرفت شمس الهدى ان اقبلوا اليها مقدسين عما ذكر من قبل من علمائكم تالله هذا لظهور الله وآية بطونه لما سواه لا يقاس بما ذكر في ازل الآزال ولا يعرف بما عندكم من كلمات اهل الجدل تقرّبوا اليه بعيون نورا ووجوه بيضاء كذلك امرتم في الألواح من لدى الله المقتدر العليم الخبير وقوله جلّ كبريائه مخاطباً لأحد قد نراك متغمساً في غدیر المحتجبين ومياه اوهام الغافلين ان اخرج منه باسمى وسلطاني ثمّ تغمّس في هذا البحر الأعظم الذي ينطق كل قطرة منه لا إله إلا أنا المقتدر المتعالى المهيم العزيز الكريم. گفتم ای مرد لوجه الله می گویم وخالصاً لله ذکر می نمایم بریز این اوهام را و از این مقامات کثیفه محدوده متوهمه صعود نما تا به پرهای رحمت رحمانی به سموات حکم ربّانی خروج نمائی وفائز شوی اليوم يوم قلّ الله ثمّ ذرهم في خوضهم يلعبون است و این آیه مبارکه از قبل مخصوص این يوم نازل شده چه که در این ظهور واضح ومبرهن گشت که نفس حق وحده سلطان است بر کلّ وشریک وشبیه اخذ ننموده ونخواهد نمود اگرچه از قبل اهل ملل باين بيان مقرر ومُعترف بودند ولكن اكثر كاذب بودند چه که هر روز شریکی از برای حق قرار می دادند وبعد در این مقام آنچه سزاوار بود این عبد معروض داشت ذکر نمود اليوم تکلیف چیست گفتم عمل به همین آیه که عرض کردم، بگذار این انفس موهومه که اقوالشان را در فضای خوش بدیع وارد شو تا خمر باقی از آیه رحمت رحمانی که می فرماید

--- صفحه ۲۰۱ ---

به ظهوری ثبت حکم البدع وانّ هذا لبدیع السموات والأرض بیاشامی از قبل و بعد بگذرد به نفس ظهور به عین ظهور ناظر باش چه که کلّ در این ظهور اعظم به این مامورند و این مختصّ باین ظهور است و بعد ذکر نمودم که بعضی از نفوس ضعیفه را آن نفس خبیثه به امثال این اذکار از مختار منع نمود چنانچه یحیی هم به بعضی می نویسد أنت من شیعی و مقصود از این عبارت معلوم قد ضلّ کلّ کتاب کذاب حال مشاهده کن کجا است مقام اذکار آن نفس خبیث و مقامی که حضرت ربّ الأرباب از برای عباد خواسته، ای برادر جمیع این الفاظ محدوده نالایقه قبل را بریز و به پرهای بدیع در فضای خوش بدیع طائر شو تا به عنایت الهی از خمر بدیع بیاشامی و به سرّ این امر بدیع پی بری دیگر آنکه بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس ضعیفه که طائف حول اند شکایت نموده اند و آن را به حقّ جلّ و عزّ نسبت داده اند چنانچه شخصی ذکر نموده که چگونه می شود مع اظهار حقّیت و اعلاء این امر که عالم را احاطه نموده بعضی نفوس که خود را به حقّ نسبت می دهند به اعمال ناشایسته مشغول باشند باری این فقره از غفلت آن غافل است گویا این شعر که مابین ناس مشهور است، نشنیده که می گوید:

**گر جمله کائنات کافر گردد \*\*\*\*\* بر دامن کبریاش ننشیند گرد**

روزی در ساحت عرش حاضر بودم قد توجه الی وجه الله قال سمعت انّ المخلصین فی خطر عظیم ای عبد حاضر لدی العرش علمای ظاهره در اصحاب حضرت رسول اختلاف نموده اند که آیا اسم صحابه بر چه نفسی صادق است بعضی گفته اند صحابه نفوسی هستند که در یک سنه او اکثر در خدمت آن حضرت بودند و به جهاد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته اند که هر کس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول را ملاقات کرد او از صحابه محسوب است اگر چه مرّه واحده بوده و بعضی گفته اند که این اسم در باره نفوسی صادق است که مخصوص حضرت رسول او را باین اسم خطاب فرمود.

وبعضی گفته اند نفوسی هستند که عند حضرت موثق بوده اند و در سفر و حضر حاضر و لکن اکثری از علما گفته اند کلّ من اسلم و رأى النبی صلی الله علیه و صحبه ولو اقلّ زمان انه من الصحابة ازین قرار در حجة الوداع چهل هزار نفر با حضرت بودند و یوم وفات حضرت در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شدند بر کلّ این نفوس به قول اخیر اسم صحابه صادق معذکک معدودی بودند که از زلال خمر ایقان نوشیده اند و به مبداء فیوضات رحمانیه وارد شده اند باری امثال این سخنان از غفلت شده و می شود نسئل الله ان یؤید الکلّ علی ما یحب و یرضی باری ای دوستان حق بسمع قناعت نکنید و به و هام قبل دل نبندید فوالله الیوم نفوس خبیثه ضعفا را به اوهام قبلیه از شریعت الهیه منع نموده اند، بشنوید عرض این عبد خادم لدی العرش را و با رجل مستقیم برصراط احدیه قائم شوید حق بشانی ظاهر که احدی را مجال اعراض نمانده و جمیع کتب الهیه مشعر و مدلّ بر آن چنانچه چندی قبل یکی از دوستان که از ملل مختلفه بوده، عریضه نموده و در آن عریضه دو روایت معروض داشته که در کتب قدیمه از لسان یونانی به لسان عربی ترجمه شده فقره اولی سیظهر الشیطان فی جزیره قاف و یمنع الناس عن الرحمن اذا حان ذلك الحین توجّهوا الی الارض المقدّسه منها تمرّ نسمة الله. انتهى و قاف قبرص است و این مشهور است چنانچه جمیع ترک قبرص را شیطان جزیره سی می گویند و ارض مقدّسه هم معلوم که حال مقرّ عرش واقع شده و فقره ثانی یظهر الحیات فی جزیره المنسوبة الیه انه قصیر القامة کثیر اللحیه ضیق الجبهه و الصّدر اصفر العین و الشعر بظهره و بر کالأبل و یصدره شعر کالمعز اذا اتی ذلك الوقت تقرّبوا الی الكرمل ولو بالکلکل ثم اقبلوا الی الوادی المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاء انتهى معلوم بوده که حیات اسم شیطان و حیه است

--- صفحه ۲۰۳ ---

می‌فرمایند ظاهر می‌شود شیطان در جزیره که منسوب باو است که قبرص باشد چنانچه به جزیره شیطان معروف است و می‌فرماید اذا اتی ذلک الوقت تَقَرَّبُوا الی الکرمل و کرمل جبلی است مقابل عکا ولو بالکلکل یعنی اگر چه بسینه باشد ثم اقبلوا الی الواد المقدس ارض المحشر بقعة البیضاء این سه لقب ارض عکاء است چنانچه بین کل مشهود و در کتب مذکور و کاش نفسی به قبرص می‌رفت و جمیع این صفات که مذکور است بعین ظاهر در آن سجن مشاهده می‌نمود باری ای عباد حق محتاج باین اذکار نیست و امثال این اذکار لاجل تفصیل معرفه است که این بنده ذلیل گمان نموده که امثال آن بعضی از خواب غفلت بیدار شوند و الا حق مقدس از ذکر این و آن لا یعرف الا بنفسه ولا ینعت الا بما نعت به ذاته لذاته ماسواه مخلوق بامر و راجع الی اماکنه فی عوالم ابداعه و اختراعه. امیدواریم که عرائض این عبد چون خالصاً لوجه الله معروض شده شفای قلوب واقع شود و ضیاء صدور تا کل بحب الله برشانی قیام نمایند که احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند و جمیع ما قاله المشرکون او یقولون را لاشی محض انگارند اذا اقول ثبت الیک یا الهی بما اجترحت فی ساحتک فاغفر لی بسلطانک و فضلک انک انت اکرم الأکرمین والحمد لک یا إله العالمین خادم الله و نیز در مشروحه دیگر که به قلم خادم صدور یافت، چنین مسطور است: و اینکه مرقوم فرموده بودند که جناب م ح م د مصطفی علیه بهاء الله سواد نامه بیروت را فرستاده بودند اصل آن از بیروت پست در لندره طبع شده تفصیل آنکه بعضی از اهل اروپا آمده و کمال جهد نمود که تلقاء وجه مشرف شود قبول نشد ایامی در خدمت غصن اعظم روحی لثراب مقدمه الفداء بودند و بعد به بلاد خود راجع شده

--- صفحه ۲۰۴ ---

تفصیل را ذکر نمودند و در روزنامه ها طبع شد در بیروت روزنامه **لندره**<sup>74</sup> که به لسان انگلیزی بوده عربی ترجمه نمودند بعضی را طبع کرده اند و بعضی را جرئت ننموده که ذکر نماید خوفاً من الدولة چه که در روزنامه اصل که الان نزد اینعبد موجود است از بلایای وارده هم نوشته اند و همچنین از بروسیه روزنامه شده

74 - لندره = اصطلاحاً نام لندن را لندره گویند در لوح ملکه ویکتوریا نیز نام لندن به عربی لندره خطاب شده است.



ودر آنجا هم تفصیل ذکر نموده و اظهار داشته اند که چگونه دولت علیه بمقتضای آن امر قیام ننموده بلکه در صدد اذیت برآمده کلّ نزد این عبد موجود است و لکن بعد از مقدمه جدید نفس خبیثی از اهل آن ارض مکتوبی به مدیر منطبعة بیروت فرستاده و آن بیچاره من غیر اطلاع در آنجا طبع نموده اگرچه به زعم خود آنچه نوشته عداوت نوشته و لکن فی الحقیقه بلغ الأمر ولا یفقه در این مقام آیه مبارکه ما نزلنا بلغنا الأمر بایادی الرّسل من لدنا انا کنا قادرین ثمّ انشروا بایدی الذین اعرضوا انه لا یضره مکر الماکرین قد تمّ هذا البیان من نطق الرحمن و کتبت علی امر حیب ملک المنان . ( ۶ شهر رجب سنه ۱۲۸۹ )

### ارتفاع عظمت اُبهی' در عکاء

و چون مدّتی به طریق مذکور از حبس احباء عکاء در خان شاوردی گذشت و هیجان اهالی نسبت به ایشان ساکن گشت و سپاهیان و توپچیانی که مراقبشان بودند تغییر و تبدیل یافتند و متدرّجاً کذب شایعات و اراجیف منتشره مکشوف و معلوم گردید و مستحفظین جدید رحم و عطوفت آورده آنان را از رفتن به خانه هایشان و از تشرّف به محضر اُبهی' و هرجائی که می خواستند ممانعت نکردند لذا در خان مذکور آزادی حاصل شده باغچه گلکاری زیبا ترتیب دادند که توپچیان آبیاری می نمودند و صاحب منصبان و برخی دیگر هنگام عصرها به محضر [مبارک برای] تناول چای حضور یافته به مصاحبه با ایشان می پرداختند و با خود به نوع تأسّف و تعجّب می گفتند که آیا حکومت را از حبس این جماعت چه مقصود و منظوری است و از سکونتشان در این خان با چنین آزادی و احترام چه ثمری خواهد چید.

--- صفحه ۲۰۵ ---

و بالجمله برای احباب عسرت و مشقّتی نبود و هر روز یک نفر از ایشان مباشر امور طبخ و تنظیف و غیره گشته سائرین را ضیافت و پذیرائی می نمودند و همگی به کمال نشاط و روحانیت داشتند. تا آنکه حاکم مذکور عکاء که تعرّض به احباب داشت معزول و احمد بیگ توفیق از کفّات<sup>75</sup> رجال دولت به حکمرانی عکاء منصوب شد و به تمام وقت امور بلد را رسیدگی کرد. و روزی به خان شاوردی در آمده محبوسین را تفحص نمود و

75 - کفّات: مردان کافی و با کفایت و درست و کامل و فاضل و کارکن

در حَقَّشان به هم‌رهان خود چنین گفت که: این گروه کلاً از طبقه مردم نیک‌روش و فطن و دانشمند می‌باشند. و با هر یک ابراز ملاطفت و احترام کرد. و روزی دیگر خواهر میرزا رضا قلی زن میرزا یحیی<sup>۱</sup> به دارالحکومه رفته تظلم نمود و آیات و کلمات بدیعه را ارائه داده فتنه‌انگیزی خواست. و حکمران چون تحقیق و تفحص نموده از سوابق واقعات اطلاع کامل یافت وقعی نهاد و حسن سلوک خود را تغییر نداد. و بعد از چندی توپچیان به حکومت فشار آورده گفتند حبس این جماعت در توپخانه موقتی بوده تا تحقیق احوالشان شود حال اگر مقصّرند به حبس نظامی فرستید و اگر نیستند مرخص کنید و ما بیش از این مراقبت و محارست نتوانیم. و مع ذلک حاکم اقدامی نکرد چه خواهر میرزا رضا قلی پی در پی عرض حال داده ابراز بیم و اضطراب نموده، می‌گفت: اگر این جماعت آزاد شوند برای من خطر است. تا آنکه روزی رئیس توپچیان تمام محبوسین را به اتفاق چند تن سپاهی به دارالحکومه برد و تسلیم حاکم داده، گفت بعد از این دیگر محارست و مراقبت نتوانم نمود. و حکمران ناچار شده همه را آزاد کرد و به خان عمّدان که مسکن‌شان بود روانه داشت و بدین رو همه مجاورین مهاجرین به استثناء هفت تن محکوم به قاتلیت آزاد گشتند. و کلمات و آثاری که خواهر میرزا رضا قلی به حاکم داد در قلبش تأثیر انجذاب و محبت نمود و روزی در کنار دریا با غصن اعظم که استحمام می‌کردند، ملاقات دست داد و بر محبت و اخلاص بی‌فزود و چند بار دیگر

--- صفحه ۲۰۶ ---

نیز درغایت ادب و خضوع ملاقات نمود و کس فرستاد تمامت کلمات و آثار مذکور را آورده تسلیم احباء نمودند و حسب خواهشش برخی از آنها را با خط خوش جهت وی استنساخ کردند و متدرّجاً بدرجه از محبت و اخلاص نسبت به غصن اعظم رسید که چون به باب محضرشان نزدیک می‌شد در خارج عتبه کفش را از پا بیرون آورده به غایت ادب و خضوع می‌نشست و بی‌اذن و اراده‌شان مهم امور حکومتی را جاری نمی‌ساخت و همه روزه پسر خود را به محضرشان می‌فرستاد تا تربیت و آداب حقیقیه گیرد و لاجرم نزد اهالی بلد چنین شیوع یافت که حاکم حقیقی عکا این طائفه اند و احمد بیگ توفیق بی‌اراده‌شان کاری را انجام نمی‌دهد و او از جهت شدت انجذاب و اخلاص پیوسته استدعا داشت که به حضور در محضر ابھی<sup>۱</sup> مشرف گردد و اجازه نمی‌دادند تا آنکه خواجه عبود سابق الذکر را واسطه و شفیع ساخته اصرار نمود و اذن حاصل کرد و روزی هنگام عصر تشرّف یافتند و در کمال خضوع و ادب با تحصیل اجازه برای استماع و استخاره ساکت و صامت نشست

و چون خواهی به برخی از خدام واقف بر عتبه اشاره کرد که قلیان جهت او بیاورند باشاره دست فهماند که موافق ادب و روا نیست و زمانی قلیل حضور داشته کلمات و بیانات مبارکه را شنید آنگاه معروض داشت که اگر انجام امر و خدمتی را رجوع فرمائید ممنون می شوم جمال ابھی فرمودند ما را حاجتی نیست ولی اگر در حال کافه منفین و محبوسین تفحص و رسیدگی کنید عندالله محبوب است چه که بسیاری از آنان بیگانه اند و برخی مدت مقررّه حبسشان بسرآمده مأمورین دولت فقط بامید انتفاع تسامح و تعویق می نمایند و او دست قبول و امتنان بر سر نهاد و اجازت یافته بدارالحکومه برگشت و فی الحال رؤساء محبس و دفاتر محبوسین را طلبیده از سبب حبس و مدت توقف هر یک تحقیق و استفسار کرد و هر که بی تقصیر بود و یا مدت مقررّه اش سرآمد خارج نمود و بعضی که از مدتشان اندکی مانده به توقیف

--- صفحه ۲۰۷ ---

### سال سی ام واقعات سال ۱۲۸۹ ه. ق - ۱۸۷۲ میلادی

به توقیف در بلد حکم داد و از برخی کفیل گرفت تا در امرشان رسیدگی شود و از حبس خارج کرد آنگاه پی تحقیق احوال حبسیان شدید نظامی به زندان درآمد و به نوع مذکور عمل نمود سپس فرمان داد خواهر میرزا رضاقلی را در حالیکه اظهار عدم رضایت از خروج و اصرار در اقامت داشت به اتفاق تنی از مأمورین لشگری در کشتی نشانده روانه قبرص نمود و بالجمله در آن ایام هر خار و خسی در عکا از جلوی پای احبّا برچیده و موانع و عوائق حاضره مرتفع گردید و اخبار واقعات به بلاد نائیه رسیده قلوب آحاد این طائفه را مملوّ از نشاط و انبساط ساخت و ذهاب و ایاب مسافرین و زائرین از ایران و عراق و مصر و غیرها به ارض عکاء میسور و نزول و ارسال الواح به رسو مکرر و موفور شد و مبلغین و علمای بهائی در غایت ایمان و اشتعال سرگرم نشر امر بدیع گشتند و لذا هیجان و شورش اعداء نیز پی در پی وقوع یافت .

## عریضه مشیرالدوله در باب وصول توقیع سلطان و عدم ارسال آن به مقامات عثمانی

۱۶ شعبان ۱۲۸۶ هجری قمری

فدایت شوم، در جواب عریضه مورخه ۱۸ شهر جمادی الأولى سنه ۲۸ در دو نمیقعه رفیعیه مورخه ۱۳ شهر رجب مشروحی رسماً و محرمانه مرقوم و اصل عریضه میرزا حسین علی را که در گلندوک از لحاظ انور اقدس همایون ملوکانه گذشته است برحسب استدعای بنده فرستاده بودند، مطالعه نمودم. مدعی الیه عریضه خودش را بطوری استادانه و با مهارت نوشته و به قسمی خود را مطیع و منقاد و صادق به احکام و اوامر علیّه همایونی دانسته و از شرارت و فساد تحاشی و براءت ذمه جسته است. و از اشخاصی که مرتکب هرزگی و شرارت بوده اند، تبری نموده است و کلیه مضامین عریضه مزبوره بر عکس و برخلاف مسمومات بنده می باشد. چون ابراز و اظهار عریضه او باعتقاد [به اعتقاد] ناقص خودم، اسباب توصیه او در نزد وکلای دولت عثمانی دیدم لهذا اراده او را بعینها [به عینها] صلاح ندانسته به همان تجدید شکایت سابق خودم کفایت نموده و سخت نمودن حبس او را خواستم و احکام تلغرافی و احکامی صادر کرده فرستادم. که اختلاط او را با غیر از عیال و اولاد خودش ممنوع داشته و اخراج او را از همان خانه که محبس اوست بوجه من الوجوه تجویز نمایند. عباسقلی خان کارپرداز شام که چندی قبل ماذوناً به اسلامبول آمده بود سه روز قبل او را معاودت دادم که یکسر به عگه رفته و طرز و طور محبوسیت آن علیه ما علیه و اتباع و اعوان او را برای العین مشاهده و ملاحظه نموده و با متصرف عگه لازمه قرار را ماده انضباط و استحکام حبس آنها و عدم اختلاط و مراوده با سایر مردم قرار داده و آدمی از طرف خود برای مراقبت و مواظبت اینکه به هیچوجه تخلفی از مضمون احکام بابعالی بوقوع نرسد، در آنجا گذارده، معاودت به شام نماید. و هم چنین در هر سه ماهی یک مرتبه خودش از شام به عگه رفته و بنفسه در محافظت آنها رسیدگی و راپورت خود را به سفارت علیه بفرستد. مراتب به جهت اطلاع عالی معروض شد.

مورخ ۱۶ شهر شعبان ۱۲۸۶

## فتنه در اردکان یزد وشهادت بعضی از احباب در اردکان 76

یزد یوم نهم ربيع الأول حسب مرسوم شیعیان در ایران که جشن قتل خلیفه ثانی می گرفتند جمعی از ارازل هودجی آراسته سگائی چند را عمامه بر سر بسته در آن نشانند و هودج را بردوشها گرفته باجمعی غفیر از صغیر و کبیر و باچنگ و رباب درب خانه های احباب همی گشتند و آنچه از رفتار و گفتار رذیل و ناهنجار خواستند و توانستند گفتند و کردند و نسوان و رجال و اطفال خوردسال ناچار در زوایای خانه ها مخفی شده درها را از درون محکم بستند و جمیع ارازل به آنچه کردند قانع نشده اتفاق نمودند که هجوم عام برده ابواب را شکسته به خانه ها درآمده اموال را یغما و نفوس را مقتول نمایند لذا بعد از ظهر همان روز به نوع مذکور حمله آورده ابواب بیوت را از جای کنند و درهم شکستند و اموال و اثاثیه را به غارت بردند و مازاد آن را آتش زدند و معدودی از رجال ناتوان را که پای فرار در صحاری و جبال نداشته برجای بودند گرفته قصد قتل نمودند ولی جمعی از مظلومان بواسطه حمایت اقوام و اقارب خلاصی یافتند و فقط برخی از ضعفای

--- صفحه ۲۰۸ ---

بی پناه مورد جور و جفا شدند و از آن جمله آقا گل محمد را که اضعف و سالخورده تر بود در میان انبوه عام گرفته هریک ضربتی وارد آوردند چندانکه پیر مهربان مدهوش و ناتوان بیفتاد و در آن حال دوتن از ارباب عمائم پیش دویده باکفش خود که مسماهای آهنین مانند نعل ستوران هرون بی تمکین داشت بر سر و اضلاعش همی لگد زدند و به دهانش نواختند که دنده و دندانهایش شکسته درهم ریخت و یقین به طیران روحش از قفس تن کردند آنگاه ریسمان به پایش بسته بسوی صحرا کشیدند و محلی را حفر نموده جسد را در آن گودال انداخته زیر خاک پنهان ساختند و روزی دیگر جمعی از ارازل ناس جسد را از تحت خاک بیرون آورده در تمامت کوچه ها و بازارهای قصبه بر زمین کشیدند و بالأخره به صحرا برده بینداختند و احباب در نیمه شب رفته جسد را گرفته مخفیانه دفن کردند

76 - این واقعه را جناب فاضل میان واقعات سنه ۱۲۸۹ ق (۱۸۷۲ م) ضبط نموده، زیرا مآخذ تاریخ ایشان تاریخ استاد علی اکبر بناء یزدی (تاریخ عشق آباد، صص ۴۹-۵۱) است، که می نویسد این واقعه «سی سال قبل» اتفاق افتاد. اما تاریخ دقیقتر در کتاب جناب صدری نوابزاده (تاریخ امر بهائی در اردکان، صص ۹۶-۹۸) ثبت گردیده است.

## فتنه در اشتهارد قزوین و در اشتهارد

قزوین به موجب فتوای حاجی ملا محمد اسماعیل مجتهد بر اینکه هر کس اقرار به بابی بودن نماید واجب القتل است و به حسب تهییج ملاحسین نام از ملاهای متنقد آنجا مردم به صدد احباً برآمده شورش نموده قصد آن کردند که جمعی را به قتل رسانند و آنان غالباً گریختند و برخی خود را مخفی بداشتند ولی مشهدی محمد خلیل در چنگ مهاجمین افتاد و چندان براو ضرب و اذیت وارد آوردند که به خطر هلاک رسید و عاقبت به مشقت تمام خود را از دستشان رها ساخته بی کفش و کلاه تا طهران شتافت و نیز آقا محمد باقر را دستگیر کرده لباسش را ربوده به محکمه حاجی ملا اسماعیل مذکور کشیدند که او را بازخواست نمود و در آن حال مادر آن مظلوم را نیز گرفته گیسوانش را دردست پیچیده بی چادر در محکمه مذکوره حاضر ساختند و مورد اعتراض و تهدید قرار دادند و نیز آقا یوسف را گرفتار کرده به محضر مزبور بردند و از او خواستند که توبه و تبری نماید چون اطاعت امرشان ننمود وی را بسر تا ید بسته دوتن از ظالمان بی رحم چندان تازیانه زدند که از هوش رفته بیفتاد و ملا محمد بن شیخ ابوتراب شهیر را که در بخش سوم شرح احوال آوردیم در حالیکه کتاب

--- صفحه ۲۰۹ ---

### سال سی و یکم واقعات سال ۱۲۹۰ ه ۰ ق - ۱۸۷۳ میلادی

کتاب ایقان به دستش بود گرفته به محکمه مذکوره حاضر نمودند و شیخ با نهایت اخلاص بحث از این امر کرد و لغتی از کتاب ایقان خواند و مقداری از مناجات‌های عربیه که در حفظ داشت تلاوت کرد و بعضی از ملاهای منصف از استماع بیانات و کلمات مقدسه تغییر یافته، چنین گفتند که این اعتقادات بالقطع و بلا ریب منزّه از هر نقص و عیب است و مخالفتی با دین و آئین اسلام ندارد ولی حاجی ملا محمد اسماعیل سخنانی ناسزا و دشنام و سب و لعن گفت و شیخ را تهدید کرد و به عناد و افساد برخاست تا بالاخره رضاخان یاور از احبای شجاع مقتدر در مقابلش ایستادگی کرده او را مجبور به انصراف از شورش و اذیت احباب نموده برجایش نشانند. بلایای احباً در کاشان و تبلیغ امر به شاه و مجتهدین و وقوع فتنه در طهران نظر به اینکه لوح منبع صادر از قلم آبهی<sup>۱</sup> به نوع مذکور سابقاً بواسطه بدیع شهید به دست شاه ایران رسید ولی او و فقهاء طهران چنانکه باید و شاید

مطالعه نکرده از بیانات ودلالات مسطوره کما ینبغی نصیب نبردند و خون چنان جوان فداکار ریخته گشت و به حسب ظاهر ثمره منظوره که ارتفاع امر بدیع واستخلاص از تعدیات ظالمین بود حاصل نشد و آقا جمال بروجردی سابق الذکر از علما ومبلّغین شهیر بهائی با برخی دیگر از بزرگان دلیر این طائفه مانند ملا محمد رضای یزدی وحاجی میرزا علی اکبر نراقی وغیرهم که شرح احوالشان را مفصلاً دربخش لاحق می آوریم برآن شدند که آئین ابھی<sup>۱</sup> را به شاه و علماء علناً ابلاغ کرده طبق بیانات مسطوره در لوح استدلال حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی در ضمن منظومه مثنوی خود شرح فتنه مذکوره کاشان وطهران را بدین ابیات آغاز نمود:

فتنه در شهر ری آمد پدید \*\*\*\*\* که مثالش کس در این عالم ندید  
یک نفر از عاشقان حق پرست \*\*\*\*\* آنکه بودی دائماً از عشق مست  
آنکه بودی متصل محو جمال \*\*\*\*\* طلعتی چون او نیامد با کمال  
عشق عاشق کرد طغیان آن زمان \*\*\*\*\* خواست تا تبلیغ شه سازد عیان . الخ

----- صفحه ۲۱۰ -----

و بدین موجب فتنه در کاشان برخاست و اهالی برای قتل و نهب احباب شورش کردند به درجه ای که درنگ در وطن برای آن مظلومان صعب گشت و تقریباً بیست و چهار تن عزم طهران پی تظلم و داد خواهی کردند. و در قریه سس نزد محمد بیگ از مؤمنین جانفشان این امر گرد آمدند و او با نه مرکوب و دوازده نفر کمک به قم روانه کرد تا به طهران شتافتند. و برخی به جهات و حدود اخری فراری و متواری شدند و خود را از خطر قتل نجات دادند. و مهاجمین عده ای از مظلومان دیگر را به دست آورده گرفتند. و آقا سید علی کفشدوز را برای اخذ فتوی کفر و قتل به مدرسه سلطانیه نزد حاجی ملا محمد مجتهد نراقی کشیدند. و مجتهد مذکور متعرض نشد و به ظالمین نصیحت داد که او را به حالش واگذارند. و ستمکاران پذیرفته گروهی به خانه آن مظلوم ریخته جور و ستم بسیار وارد آوردند و او را به دارالحکومه برده با رفقای محبوس بداشتند. و عاقبت الامر حکمران عده ای از آن بیچارگان اسیراً تحت المراقبه به طهران فرستاد که اسامی شان چنین است: آقا سید علی کفشدوز، استاد عبدالباقی بنّاء، آقا سید عبدالباقی صباغ، آقا محمد جعفر شهرباف، آقا سید رضی و میرزا

حبیب الله خونساری. و همگی را لدی الورد به طهران به انبار دولتی برده مقید به کند و غلّ و زنجیر ساختند. و مدت حبس شان به طریق مذکور قریب دو سال به طول انجامید تا مرخص و رها شدند. و مظلومین مذکور از احباب کاشان در طهران به تظلم و دادخواهی نزد شاه و اولیاء دولت پرداختند. و از آقا جمال بروجردی مذکور استمداد کردند و او به مساعدت و معونتشان اقدام نمود و به قصبه عبدالعظیم رفته، تحصن جست و عرض حال تلگرافی به شاه فرستاده درخواست کرد که امینی معین کنند و دادرسی و استرداد اموال مظلومین نمایند. و شاه، آقا ابراهیم امین السلطان<sup>77</sup> آبدار خود را نزد آقا جمال فرستاد تا معروضه مشروحه مکتوبه اش را گرفته نزد شاه برد و شاه پس از مطالعه مکتوب نام آقا جمال را

--- صفحه ۲۱۱ ---

با آقا جمال دیگر از فقهای ساکن طهران اشتباه کرد و فوق معروضه به خط خویش نوشت که رفع ظلم نمایند و مشمولش هر چه باشد ادا کنند و امین السلطان ملتفت شد و موقع را غنیمت شمرده بنای حيله و تزویر نهاد و نزد آقا جمال رفته ملاطفات شاهانه را نسبت به او و به تمامت این طائفه ابلاغ نمود و دستخط مجعولی از شاه دال و مفید اینکه آحاد باید همگی آسوده و مرفه باشند نشان داد و آقا جمال فریب خورده مطمئن گشت چندانکه او را تبلیغ به امر بدیع کرده ابواب عقائد ایمانی را بر وجه او بگشود و امین السلطان از احوال و اشخاص این طائفه مطلع گشت و خواست نیرنگی ریخته همگی را دستگیر سازد و اظهار داشت که چون عید رضوان برسد تمامت احباء این طائفه توانند در محلی که متعلق به اوست جمع شده، مهمان شوند و آقا جمال را با مهاجرین متظلمین کاشان ضیافت کرده وعده و نویدها داده گفت که آنچه می خواهند بخواهند

77 - آقا محمد ابراهیم ارباب (درگذشته ۱۳۰۰ هجری قمری - ۱۸۸۲/۸۳ میلادی) ملقب به امین السلطان از درباریان گرجی ایران در دوران ناصرالدین شاه، وزیر داخله دربار و پدر میرزا علی اصغر اتابک بود. از جمله تأسیسات و بناهای احداث شده توسط او میدان امین السلطان قابل ذکر است. او نوه زال بیک گرجی، وی ابتدا آبدارباشی و بعد سقاباشی فتحعلی شاه بوده و عقل و فصاحت شخصی او را به مقام امین السلطانی رسانیده است. امین السلطان وزارت دربار، گمرگ، خزانه، ریاست در اندرونی همایونی، ریاست دواب دولتی ضرابخانه، قراولان مخصوص وزارت ابنیه، ریاست صندوق مبارکه و بیست شغل دیگر را تدریجاً و به استحقاق ضبط کرد. وی در هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به خراسان همراه شاه بود، چون بیمار بود با اجازه ناصرالدین شاه از اردوی شاهی جدا شده و از مسیر دیگری رهسپار خراسان شد و در نزدیکی سبزوآر درگذشت و پیکرش در حرم رضا دفن شد. پس از مرگش ظل السلطان گفته است که او بمرد و کارها رو به خرابی گذاشت و در حقیقت سلطنت بمرد. پس از مرگش تمام مقام و مناسبتش به پسرش میرزا علی اصغر خان اتابک رسید، که قبل از آن ملقب به امین الملک بود.





آقا محمد ابراهیم ارباب - ملقب به امین السلطان

تا شاه مجری دارد و چون عید رضوان رسید احباً با دلگرمی و اطمینان عریضه تظلم به شاه دادند ولی در محلی از محله معروف به پای منار احتفال عید گرفتند و از آنسو به حکم کامران میرزا نائب السلطنه پسر شاه که معروف به آقا بود آقا جمال را در خانه امین السلطان توقیف نمودند و غلامان شاهی مأمور شده به محل اجتماع احباب رفته چنین ابلاغ کردند که آقا جمال در عمارت امین السلطان است و آقا میرزا علی اکبر بروجردی را می طلبد و او در حالیکه تب داشت به عزم رفتن با غلامان از جای برخاست و استاد عبدالباقی بنای کاشی و آقا سید نصرالله کاشی نیز باتفاق او رفتند و ساعتی نگذشت که فرآشان مذکور برگشتند و متظلمین کاشی را طلبید و سه تن از آنان آقا سید رضی و آقا میر عبدالباقی و آقا محمد جعفر مخمل باف تن به قضا داده رفتند و میرزا محمود نراقی و سائرین چون استشمام رائحه حبس و بلیات نمودند روی پنهان کردند و محبوسین مذکور از احبای کاشان که قریب ۲۴ تن و از آن جمله آقا شعبان علی و آقا سید آقا و آقا سید مهدی بودند دچار میر پنجه قهر و غضب گشتند و به امر

--- ضمیمه A - ۲۱۱ ---

**لوح مبارک حضرت بهاء الله:**

قلم اعلیٰ در اکثری از الواح احبای الهی را بحکمت امر فرموده و حکمت را اسّ اساس قرار داده معذک بعضی از آن تجاوز نموده و سبب نباح کلاب و وضوء عوام گشته، چنانچه شنیده اید اگر عباد مقبلین بأوامر ربّ العالمین عمل مینمودند البتّه نقمات عذاب مشرکین و منافقین را احاطه مینمود اگرچه جمال علیه بهاء الله مقصودش نصرت حقّ بوده و لکن چون بغیر امر الله واقع شده سبب احتجاج جمعی گشته اکثری از ناس ضعیف اند به مجرد قولی مضطرب و خائف میشوند هیچ ناصری الیوم از برای حق قویتر و مقتدرتر از حکمت نبوده و نیست طوبی لمن توجه الیها و تمسک بها من لدن ربّه الأمر العلیم. عجب است که بعضی از نفوس هنوز ادراک ننموده اند که اجل مقدر است لا یتأخّر. الیوم باید هر نفسی متابعت امر الله نماید و خلاف حکمت از او ظاهر نشود در این صورت اگر مطالع بغی و شقاوت بر سفک دمّش قیام نمایند بأسی نبوده و نیست چه که فی سبیل الله واقع شده و هر نفسی از کأس موت خواهد آشامید و اگر این امر محتوم لله واقع شود البتّه نیکوتر و محبوبتر است باید اقویا در کلّ احوال ضعیفانرا ملاحظه نمایند انّ رحمته سبقت العالمین. طوبی لك بما وفیت میثاق الله و تمسکت بالحکمة التي أمرت بها فی الزّبر و الالواح احبای آن ارض را بعنایات الهیه و الطاف ربانیّه مسرور دارید. قد ورد علیهم ما ورد علی اصفیاء الله من قبل انّا کنّا شاهدین کبر من قبلی علی وجه الخاء انه من المذكورین لدى العرش علیه بهاء الله رب العالمین و علی اخیک الاخر و علی الذین معک و علی احب الله المهیمن القیوم.

--- صفحه ۲۱۲ ---

نائب السلطنه آنان را جدا جدا حبس کردند گروهی از مستحفظین را به مراقبت گماشتند و هنگامیکه فرّاشان دولتی به نوع مذکور به محلّ جشن عید رضوان وارد شده، اظهار داشتند که شاه متظلمین کاشانی را خواسته تا رفع ظلم و تعدّیات وارده نماید مقصودشان این بود که همه مظلومین متظلمین احباب کاشانی و مساعدین شان و هر که را از این طائفه دست یابند گرفتار نمایند ولی از آن جمع فقط عدّه مزبوره گرفتار شدند و گروه دیگر ملاحظه و احتیاط کردند و برخی از طهران گریختند و در حبس نیافتادند و آقا جمال در آن حال عریضه به شاه

نگاشته، استدعا نمود که برای تحقیق حقیقت امر انجمنی از علما منعقد سازد تا با وی محاجّه کنند وامینی از طرف شاه حضور داشته مسائل طرفین را معروض دارد و شاه حکمیّت نماید و تعرّضات علما و فقهارا نسبت به این طائفه مرتفع سازد و شاه موافقت کرده بعد از هفت روز که آن هفت محبوس بودند و استنطاق شدند، امین السّلطان مذکور را مأمور براین داشت که در عمارت علاءالدوله انجمنی از مجتهدین طهران در محضر خویش منعقد ساخت و آقا جمال در جلساتی چند با ایشان محاجّه و مناظره کرده عقائد و مسائل این طائفه را روشن نمود و ادلّه حقیّت حضرت مبشّر اعظم اعلی و موعود ابهی<sup>۱</sup> را کاملاً اظهار داشته تشکیکات و اعتراضات را دفع کرد و بالأخره هیئت علما حجّت قاطعه را ظهور معجزات و خوارق عادات قرار دادند و آقا جمال گفت اگر چه خلق حقّ امتحان حق را ندارد و امتحان شأن حقّ است و حجّت بالغه کتاب و آیات و دلائل اخلاقیّه و انفسیه می باشد ولی محض اتمام حجّت تعهد نوشته شما و شاه امضا نمائید تا چون تلگرافاً به محضر ابهی<sup>۱</sup> معروض داریم و اتیان فرمایند بهانه دیگری نماند و از ایشان حاجی سید حسین کاشی و ملا محمد تقی کاشی و تنی از ملاهای مازندرانی نوشته سپردند، ولی بلا فاصله عصبیّت عداوت ابراز دادند و علاءالدوله<sup>78</sup> چون چنین دید خطاب به آقا جمال و به بهائیان کاشی که مابین در و پنجره حجره ایستاده بودند،

78 - محمد رحیم خان علاءالدوله (درگذشته ۱۲۹۹ قمری) ملقب به نسچی باشی، علاءالدوله و سپس امیرنظام، از بزرگان ایل قاجار و از وزیران رجال دوره ناصرالدین شاه بود. او پسر محمدحسن خان نسچی باشی دولو بود. در جوانی به ریاست نسچیان گماشته شد. در سال ۱۲۷۶ قمری از جانب امیرکبیر به حکومت خوی منصوب شد. در سال ۱۲۷۴ قمری جزء نویسندگان وزارت امور خارجه شد. در سال ۱۲۷۸ قمری لقب علاءالدوله گرفت و به عنوان سفیرکبیر فوق العاده دولت ایران جهت ابلاغ تسلیت درگذشت عبدالمجید یکم به استانبول رفت. در سال ۱۲۸۰ قمری حاکم زنجان شد. در سال ۱۲۸۴ قمری به صلاحدید میرزا یوسف آشتیانی به حکومت تهران منصوب گردید. در ۱۲۸۴ قمری به ریاست قورخانه رسید و در ۱۲۸۷ قمری حاکم قزوین شد. در ۱۲۸۸ قمری به حکومت همدان رفت. در سال بعد اداره کشیکخانه به او واگذار شد و به سمت کشیکچی باشی منصوب شد. در ۱۲۹۱ قمری به مقام وزارت جنگ رسید ولی در شوال همان سال معزول شد و میرزا حسین خان سپهسالار جانشین او گردید. در سال ۱۲۹۲ قمری ناصرالدین شاه منصب جدیدی با عنوان «وزیر اعظم دربار» ابداع نمود و علاءالدوله نخستین کسی بود که این سمت را گرفت. در سال ۱۲۹۸ قمری با حفظ سمت های وزیر دربار و کشیکچی باشی، پیشکار مظفرالدین میرزا (بعداً مظفرالدین شاه) شد و لقب امیرنظام گرفت و به تبریز رفت.

### --- ضمیمه ۲۱۲ ---

قلم اعلیٰ در اکثری از الواح احبای الهی را بحکمت امر فرموده و حکمت را اسّ اساس قرار داده معذک بعضی از آن تجاوز نموده و سبب نباح کلاب و وضو عوام گشته چنانچه شنیده اید اگر عباد مقبلین باؤامر ربّ العالمین عمل مینمودند البتّه نقمات عذاب مشرکین و منافقین را احاطه مینمود اگرچه جمال علیه بهاؤ الله مقصودش نصرت حقّ بوده و لکن چون بغیر امر الله واقع شده سبب احتجاج جمعی گشته اکثری از ناس ضعیف اند بمجرّد قولی مضطرب و خائف میشوند هیچ ناصری الیوم از برای حق قویتر و مقتدرتر از حکمت نبوده و نیست طوبی لمن توجّه الیها وتمسک بها من لدن ربّه الامر العلیم عجب است که بعضی از نفوس هنوز ادراک ننموده اند که اجل مقدر است لا یستبق ولا یتأخّر الیوم باید هر نفسی متابعت امر الله نماید و خلاف حکمت از او ظاهر نشود در اینصورت اگر مطالع بغی و شقاوت بر سفک دمّش قیام نمایند باؤسی نبوده و نیست چه که فی سبیل الله واقع شده و هرنفسی از کأس موت خواهد آشامید و اگر این امر محتوم لله واقع شود البتّه نیکوتر و محبوبتر است باید اقویا در کلّ احیان ضعفا را ملاحظه نمایند انّ رحمته سبقت العالمین طوبی لک بما وفیت میثاق الله و تمسکت بالحکمة الّتی امرت بها فی الزبر و الاّلوّاح احبای آن ارض را بعنایات الهیّه و الطاف ربانیّه مسرور دارید قد ورد علیهم ما ورد علی اصفیاء الله من قبل انّا کنّا شاهدین کبر من قبلی علی وجه الخأ انه من المذكورین لدی العرش علیه بهاؤ الله ربّ العالمین و علی اخیک الآخر و علی الذین معک و علی احبّ الله المهیمن القیوم

قربانت شوم بابیها که جمعیت زیادی از یهودی و ارمنی و عرب و عجم در بغداد شده و هر شب از مجلس و جمعیتی داشتند بعضی از آنها که همراه میرزا حسینعلی رفته بوده اند گویا بپاره خیالات آمده اند فدوی متحیر بود که این مسئله را در پیش پاشا بچه قسم عنوان نماید که معذّر بپاره عذرها نشده و رجوع باسلامبول نکرده بی اینکه مسئله بزرگ شده در حیثی باؤلیای امور علی وارد آید حلّ مشکل شود و مقصود حاصل گردد با مفتی و قاضی و بعضی افندیهای دیگر مسئله را بمیان آورده هریک جدا جدا کیفیت را بپاشا بیان کردند خود فدوی هم بطور حکایت و قسمهای دیگر در بین صحبت دوستانه مکرر این کیفیت را با پاشا مکالمه نموده از هر طرف موشک دوانی نموده تا پاشا از اطراف کار مطلع شده منتظر بهانه شد تا اینکه چند روز پیش یکی از بابی‌های عرب رده گفته مایه اجرای مقصود گردید روز بود جمعی از عرب و یهود و ارمنی را که به بابی گری شهرت داشتند گرفته محبوس کردند باز هم مشغول بودند محمد مصطفی نام را که مرشد و رئیس بابیهای اینجا بود با النج وجهی گرفته چند زخم زده بسرایه بردند جرات و شورش اهالی از فضل الهی در این کار بدرجه رسیده بود که اعتنائی بحکومت نداشتند هر کس را گمان میبردند بابی است و لعنت نمیکند فی الفور گرفته بزدن کوتک و مشت و پوست هندوانه و غیره بسرایه میبردند بنوعی که ضبطیه و نظام از عهده اسکات اهالی برنمیامدند شورش عظیمی در بغداد شد که خود

پشاهم بجهت رفع پارهٔ توهمات بیرون آمده گردشی در بازار کرده باز بسرایه برگشت آلاي بیگی باعسکر دم سرایه نشسته منتظر بود که از بابیه اجتماعی نکنند در این بین پاشارا هم خجالة ترسانیدند که جمعیت آنها زیاد است دست باین کار نباید زد پنج شش نفر از معتبرین را نگاه داشته باقی را مرخص کرده است و اظهار خوف بعزیز افندی که اینها جمعیت شان زیاد است میترسم شورش برپا شود این است درایت و کفایت پاشا در این قبیل امور تا بعد هم آنچه بشود عرض خواهد شد نمیدانم فدوی هم در این خصوص بهمانقدر که پاشارا اگر بتدابیر میسر شود در خود بهیجان آورده بجال آنها انداخته مقصود را حاصل نمایم قناعت باید کنیم با دستورالحمین دیگری هم لازم دارم بهرنحو حکم ومقرر نمایند از آنقرار عمل خواهد شد پیشتر در بغداد بابی وغیر بابی باهم سروکار و عداوت ومحبتی بهیچوجه نداشتند حالا هر دو طرف ملاحظه این اوضاع عداوت بهم رسانده از عدم کفایت ایالت نیز مطمئن وجری شدهاند وباهم در خفیه وآشکار در فکر اجرای خیال هستند اگر تدبیری نشود بهم افراشته مفسدهٔ عظمی برپا خواهند کرد اسباب فتنه از هرجهه مهیا شده است تا بحال.



محمد رحیم خان - علاءالدوله

### صفحه ۲۱۳ ---

نموده گفت: این دستخط همایونی است اگر بایی هستید رحم بر حال خود کنید و اگر نیستید تبری نمائید در جوابش همه سکوت اختیار کرده سر بیزیر انداختند و غلامان و عوانان فی الفور مظلومان را از آنجا بدر بردند و مجلس علما متفرق گشت و لکن مشورت کرده، به شاه معروض داشتند و به اتفاق علمای بلاد اخری از اصفهان و تبریز و غیرهما به شاه عرض نمودند که بایان می خواهند باین طریق ریاست برای خود فراهم کرده دین محمدی را از میان ببرند و البته باید آنان را گشت و ریشه فساد را برکنند و الا منجر به شورش عمومی ملت می گردد و شاه ترسیده، جواب داد که البته آنان را در انبار حبس می کنم تا شهرت و آوازه برافتد و علماء قبول کردند لاجرم عدّه مذکورین مدتی در حبس بودند تا شاه مرخص و رها نمود.

### \_\_\_\_\_ اوضاع عظمت اُبهی' در عکا و صدور کتاب مستطاب اقدس \_\_\_\_\_

غرة محرم سال ۱۲۹۰ هـ ق در اواخر فصل شتاء در عکاء با آغاز افتتاح آسایش و گشایش و رخاء بر وجوه اصحاب صفاء و ارباب و فاء توام گشت و مستقر عرش اُبهی' چنانکه نگاشتیم در خانه عبود محلّ توالی زیارات بهائیان زائرین و تشرف اجتماع مهاجرین و مسافرین ممالک و اقوام متبوعه گردید و خان جوین مسکن مهاجرین و محلّ نزول و اقامت مسافرین واردین بود و آقا میرزا موسی' کلیم با عائله اش در جوار خان مذکور خانه و مسکن داشتند و گاهی جمال اُبهی' تطفلاً و تعطفاً به منزل مهاجرین و مسافرین وارد و میهمان می شدند نوبتی مهمان آقا میرزا موسی' کلیم و یک بار مهمان حاجی جعفر تبریزی از مهاجرین و نیز مهمان حاجی شاه محمد امین منشادی گشته آنان را دلخوش و شادمان نمودند و زائرین از احباب پی در پی می رسیدند از آن جمله حاجی مذکور و حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی بودند و بدین طریق جمعی از خراسان و یزد و بغداد و موصل بعضی پیاده شش ماه راه بیابان و کوه طی کردند تا خود را به عکاء و محضر اُبهی' رساندند و الواح و آیات پی در پی صدور می یافت و با خطّ زیبای میرزا محمد علی غصن اکبر و آقا محمد جواد

و آقا جان خادم و غیرهم نوشته برای احباً ارسال می شد و نیل زرنندی در خان مذکور مقرر داشته، قصائد و مدائح و منظومه های تاریخی که حاوی برخی از وقایع جاریه بود، سروده توسط مسافریین زائرین برای بسیاری از آحاد مؤمنین می فرستاد از آن جمله در قصیده بدین مطلع و ابیات آغاز نمود:

بده ساقی می باقی که وقت جوش مستان شد \*\*\*\*\*  
بفیروزی محرم شد جهان سرسبز و خرم شد \*\*\*\*\*  
مبارک سال تسعین شد زمان عز و تمکین شد \*\*\*\*\*  
عدد چون ملک و تسعین را بدیدم متفق جانم \*\*\*\*\*  
مبارک ماه و سال آمد دوام اتصال آمد \*\*\*\*\*  
شد از آن مهرجان پرور زمان سجن اعظم سر \*\*\*\*\*  
زند ذرات امکانی زهرسو بانگ بشرایم \*\*\*\*\*  
که برشادی مهیا شو که فصل و موسم آن شد. الخ

و نیز در منظومه که به وصف مجلس ضیافت خواجه الیاس مجاور عبود از جمال ابهی و اصحاب سروده مطلع و ابیات اولیه چنین است :

در فجر روحانی ای ساقیم \*\*\*\*\*  
که فصلی ازین برای مدام \*\*\*\*\*  
شهنشاه جهان درکمال سرور \*\*\*\*\*  
درید همه پرده های گمان \*\*\*\*\*  
جمالش چنان پرده هارا درید \*\*\*\*\*  
زیك جلوۀ آن ملیک قدم \*\*\*\*\*  
جهان سر بسر حرف اثبات شد \*\*\*\*\*  
چه زهره باسما چه حد از صفات \*\*\*\*\*  
همی خواهد آن منبع دلبری \*\*\*\*\*  
که در جمله آفاق جمله جهات \*\*\*\*\*  
نبیند کسی جز تجلای ذات

بيك چشم برهم زدن با سرور \*\*\*\*\* رسيدم بدرگاه خلاق نور  
برويم بشد باز باب حرم \*\*\*\*\* شدم وارد بارگاه حرم

--- صفحه ۲۱۵ ---

بديدم چه جان خادم الله را \*\*\*\*\* مبشر بمن رحمت شاه را  
بشد او مقدم منش در قفا \*\*\*\*\* معراج بمعراج صدق و صفا  
گذشتيم از كل احجاب نور \*\*\*\*\* هم از عرش و كرسي رب غفور  
سوي وجه ذوالعرش بشتافتيم \*\*\*\*\* تعالي عجب محفلي داشتيم  
نگشته هويدا امير حرم \*\*\*\*\* زانوار او خواست سوزد پرم  
كه لطف الهي بجانم رسيد \*\*\*\*\* زنيران برضوان جانم كشيد  
چه بسم الله شاه شد استماع \*\*\*\*\* شدم اندر آن محفل امتناع  
بهرتار مويم هزاران درود \*\*\*\*\* بهر عرق و اعضا هزاران سجود  
كه رخسار رحمن نمودار شد \*\*\*\*\* در آندم ندانم چه دركار شد  
بديدم بعرش جمالش مكين \*\*\*\*\* تعاليت يا مبدع العالمين  
زبام در اين ورطه لالاست لال \*\*\*\*\* بيانم در اين عرصه كالاست كال  
چگويم زبمي كه سلطان ذات \*\*\*\*\* نشسته باعراش اسم و صفات  
چنان مشعل عارض افروخته \*\*\*\*\* كه موجود و ايجاد را سوخته  
زهر تار مويش بصوت جلي \*\*\*\*\* بگوش آمده صوت الملك لي  
بيك سمت از امر و منان شه \*\*\*\*\* بمسند مكين گشته اغصان شه  
بيك سمت افنان و ياران شه \*\*\*\*\* نشسته زالطاف واحسان شه  
نخستين مهين نير انبساط \*\*\*\*\* مكين غصن اعظم بدان در بساط

شكر كاز فضل كريم كارساز \*\*\*\*\* باز ابواب لقا گرديد باز



موج زن شد باز دریای وصال \*\*\*\*\* تشنگان خوردند از عذب جمال  
گرچه بعد از قتل شیطان پنج تا \*\*\*\*\* بسته شد سوی بساط وصل راه  
باز اشراق لقا شد پرده در \*\*\*\*\* عاشقان گشتند از نو بهره ور  
فجر ماینعش از عهدم ربیع \*\*\*\*\* شمس وج آله بیاران شد لمیع  
از حرم آن پادشاه کل زمان \*\*\*\*\* با هزار اشراق آمد سوی خان  
تافت اشراقش بسینای کلیم \*\*\*\*\* عرش رحمن گشت سینای کلیم  
مشرق الأنوار شد خان جوین \*\*\*\*\* قبله ابرار شد خان جوین  
دوستان کزدشمنان مسجون بدند \*\*\*\*\* پنج مه از هجر شه دلخون بدند  
آخران یوم عدال همچو جان \*\*\*\*\* فضل شه شد شامل آن دوستان  
جمله را از حبس وز لیمان صلا \*\*\*\*\* شد بیزم وصل سلطان ولا  
هفت تن زنجیری لیمان بدند \*\*\*\*\* پانزده تن حبسیان خان بدند  
جمله آنروز از عطای ذوالجلال \*\*\*\*\* بهره ور گشتند از کوب جمال  
ظلم اهل ظلم و منع مانعین \*\*\*\*\* منعشان نمود از آن ماء معین  
زانکه هرچه خواهد آنشاه احد \*\*\*\*\* کلشاهان عاجزند از منع ورد  
آمودند این سخن را بارها \*\*\*\*\* جمله را بگسیخت عود و تارها  
امر آنشاهان چو بیت عنکبوت \*\*\*\*\* شد عدم زین پادشاه باثبوت  
الغرض خان جوینی در طرب \*\*\*\*\* بود از دیدار شه یکروز و شب  
زابتدای سجن اعظم هیچ بار \*\*\*\*\* اینچنین فضلی نیاید آشکار  
که شبیرا تا صباح آنذو الکریم \*\*\*\*\* سربرد بامیل در غیر حرم

یا تعالیٰ اله از این فضل مدید \*\*\*\*\* کاز یمین رحمتش آمد پدید

--- صفحه ۲۱۶ ---

دگر آینه وجه خلاق نور \*\*\*\*\* بهی غصن اکبر بد اندر حضور  
دگر سدره طور سینا کلیم \*\*\*\*\* دگر بد رؤف آن وفی کریم  
دگر آندو غصن منیر لمیع \*\*\*\*\* دومهر درخشان ضیاء و بدیع  
دگر مجد شاهنشہ ذوالمنن \*\*\*\*\* دگر خادم کردگار زمن  
دگر ابن عم شه بی همال \*\*\*\*\* حسن دیگر آن حبر رحمن جمال  
دگر باقر آنعبد صبار حق \*\*\*\*\* دگر آن امین نجم سیار حق  
دگر بوالحسن آنکه زاهل وفا است \*\*\*\*\* دیگر آن نبیلی که کلب البهائ است  
دگر خاجه میزبان وفی \*\*\*\*\* که حق فطرتش را نموده صفی  
چنین محفلی دیدہ آسمان \*\*\*\*\* اگر دیدہ باشد ندارم گمان  
درآندم که این پای اشکسته مور \*\*\*\*\* شرفیاب گشتم بزم حضور  
چه امر جلوسم شد از ذوالمنن \*\*\*\*\* بیان کردی آنشه زهرسو سخن  
که تاشهسوار بیان و عیان \*\*\*\*\* گشایند اینجا زمام بیان  
که راحت که طالب بود مردمان \*\*\*\*\* نگریدہ ایجاد در این جهان  
ولی ظلّ من منبع راحت است \*\*\*\*\* مکین هرکه شد فارغ از عاقت است  
چه ظلّ الهی نه دنیا بود \*\*\*\*\* شکی نی که فردوس اعلی بود  
یقین جای راحت همیاست و بس \*\*\*\*\* جز اینجا جهانی غمیاست و بس. الخ

و نیز در مثنوی دیگر که در آن سال سروده این ابیات است :

چون زپرده سال تسعین رخ نمود \*\*\*\*\* دست رحمت جمله درهارا گشود

زین محرم چون هویدا شد هلال \*\*\*\*\* شاه جان بنشست بر عرش جلال  
محفل وصل لقارا ساز کرد \*\*\*\*\* در بروی جمله یاران باز کرد  
اول آنماه با بدو صیام \*\*\*\*\* شد مطابق از شهنشاه انام  
حبذا هرروز از آنشهر نور \*\*\*\*\* بود انواع عنایت در ظهور  
تا که آمد یوم مبروک نهم \*\*\*\*\* شد اشارت ساقی جانرا کرم  
گرچه این مه جمله منسوب من است \*\*\*\*\* لیک این تسع است و محبوب من است  
عزم دارم عنبرافشانی کنم \*\*\*\*\* صائم انرا جود و مهمانی کنم  
خادم الله صبح را باخوشدلی \*\*\*\*\* گشته چون جان وارد هرمنزلی  
اهل منزل را مبشر باصفا \*\*\*\*\* کاندر افطاری تو مهمان بها  
نیم ساعت چون بماند برغروب \*\*\*\*\* بر در درگاه شه شو باطروب  
ز اهل سجن اعظم حق هفت و ده \*\*\*\*\* سیزده نیز از مهاجرهای شه  
یک بیک فرمود این سی نفس را \*\*\*\*\* که فلان وقت اندر آن درگه درا  
جمله این سی شده چوکان چولام \*\*\*\*\* تا رباید گوی دیدار غلام  
طلعت ذات قدم اشراق کرد \*\*\*\*\* نظره رأفت سوی مشتاق کرد  
کای گروه مهمانانم ادخلوا \*\*\*\*\* من نعیم وجهی الأبھی کلوا  
بی بیان و بی لسان و بی خطور \*\*\*\*\* خویش را دیدم در بزم حضور  
حبذا یک محفلی آراسته \*\*\*\*\* که از او فردوس اعلی کاسته  
رب اکرم بر مقرر خود مکین \*\*\*\*\* اسم اعظمش از یسار و ازیمین  
هریکی ناطق بالحن و دود \*\*\*\*\* حبذا نعم القضا نعم الورد

تفصیل احوال خسران مثال اغصان و منتسبین که در عهد حضرت غصن الله الاعظم ناقض عهد و میثاق ابھی شدند در خاتمه این بخش و نیز در بخش لاحق میاوریم.

--- صفحه ۲۱۷ ---

قدّسا نعم بمكان نعم المكين \*\*\*\*\* نَزَّهَا نعم المعان نعم المعين  
ناگهان آنخادم وجه سنا \*\*\*\*\* بر مناجات سنائش شد نما  
نغمه سبْحانَكَ الرَّبِّ ساز کرد \*\*\*\*\* صد هزاران باب غیبی باز کرد  
شد گه افطار وفرمان داد حق \*\*\*\*\* چای نوشانید یارانرا سبق  
کوثر وتسنیم وسلسال بها \*\*\*\*\* شد روان زان نهر سیال بها  
سمت یمنی ساقی مجلس جواد \*\*\*\*\* کز سرش ظلّ عنایت کم مباد  
سمت یسری ساقیش مجد البقا \*\*\*\*\* جمله را نوشاند از چای لقا  
غصن اعظم آن امیر بزم و رزم \*\*\*\*\* گرچه غائب بود از آن فرخنده بزم  
لیک طالع گشته چون شمس علی \*\*\*\*\* پرتو رویش ز شرق هردلی  
بود در بیرون سرا آن مقتدا \*\*\*\*\* ای همه ارواح پاخاکش فدا  
باب راحت بسته بر رخسار خویش \*\*\*\*\* خوش کمر بسته بامر یار خویش  
نی شب ونی روز یکانش فراغ \*\*\*\*\* در شبان تیره روشن چون چراغ  
تا مگر یک طالب آید مستنیر \*\*\*\*\* از شوون قدس آنمهر منیر  
برزده مردانه اکواب بلا \*\*\*\*\* نیک وبدرا داده سوی خود صلا  
گر بگویم زحمت یکرز او \*\*\*\*\* بر فرزند عالمی از سوز او  
لیک در سیمای آن بدر جلال \*\*\*\*\* هیچ گه مشهود نه یک چو ملال  
باکمال انبساط آن وجه ربّ \*\*\*\*\* روز و شب نوشد ز صهبای لقب  
خاصه خلق نحس عکّای خراب \*\*\*\*\* که قرینشان نیست در روی تراب  
پیش هریک خولی و شمر و سنان \*\*\*\*\* در مقام ظلم دزدیده عنان  
این چنین اشخاص را بی مقتضی \*\*\*\*\* داشتن هر روز و شب از خود رضا

ناید از کس جز از آن غصن و دود \*\*\*\*\* در بیان این قصه ناید بی شهود  
اهل آنخوش محبس خوش اشتمام \*\*\*\*\* همعدد بودند با اسم اله  
بود محبس واقع اندر تحت عرش \*\*\*\*\* پرفروغ از نوریات بحت عرش  
چونکه امر خوردنی انجام شد \*\*\*\*\* دستها شستند و بزم آرام شد  
ابتدا کرد آن امین ذات حق \*\*\*\*\* بر تلاوت کردن آیات حق  
ای بها حق همین بزم تو دال \*\*\*\*\* کاندراو گسترده شد خان جلال  
حق اغصانی که هست از ذات تو \*\*\*\*\* هر یکی شد مصدر آیات تو  
حق آن انوار عرش اعظمت \*\*\*\*\* حق آن افنان سبز و حرمت  
حق آن ابھی' دماء عاشقین \*\*\*\*\* که براهت ریخت باشوق یقین  
حق آن اسنی دموع طالبین \*\*\*\*\* که بود باران در نیسان مبین  
حق اسم اعظم مکنون تو \*\*\*\*\* که کس ادراکش نکرده دون تو  
حق آنانی که باکل وجود \*\*\*\*\* عاملین ندت با حکام و حدود  
حق صوم غصن اسنایت ضیاء \*\*\*\*\* که منزّه بوده از ریب و ریا  
حق الطاف بدیع الله نور \*\*\*\*\* کاندرا این بزم منیعت در حضور  
دست یاران را گرفت از مرحمت \*\*\*\*\* کردشان جالس بزم موهبت  
حق حبس هفت تن لیمانیت \*\*\*\*\* که شدند از جسم و از جان فانیت  
حق حرمانشان ازین بزم لقاست \*\*\*\*\* که بزودیشان ده از لیمان نجات. الخ

--- صفحه ۲۱۸ ---

ونیز در مثنوی دیگر اوضاع و احوال محضر ابھی' را چنین وصف نمود:

چون مبارک وجه تسعین رو نمود \*\*\*\*\* دست قدرت جمله درهارا گشود  
رغم انف مشرکین و ظالمین \*\*\*\*\* ابر رحمت از یسار و از یمین  
غیث فضل وجود باریدن گرفت \*\*\*\*\* سروهای روح بالیدن گرفت

بود چون اوّل سنه بدو صيام \*\*\*\*\* طائف انرا شد بصوم الله قيام  
غصن اكبر آنسحاب روح بار \*\*\*\*\* باهمه انوار و با احباب و يار  
روزه بگرفتند بايك جذب و شوق \*\*\*\*\* كه مكان و لامكان پرشد ز شوق  
تا ضياء الله آن فخر زمان \*\*\*\*\* كه بود عمر عزيزش در زمان  
باهمه افنان كه در سن ويند \*\*\*\*\* چون ظلال آنمهر جانرا در پياند  
بودشان اين صوم خوش ازدل قرار \*\*\*\*\* آمدند از جان و ازدل روزه دار  
حبذا كز اوّل اينسال خوش \*\*\*\*\* دورزن شد ساغر افضال خوش  
بود دور جانفزايش مستمر \*\*\*\*\* تا كه شد اثنين و عشرين صفر  
بود آن يوم نكو يوم الجمال \*\*\*\*\* حبّذا زان يوم بيمثل محال  
خادم الله صبح آنروز نكو \*\*\*\*\* بر مقرّ غصن اكبر كرد رو  
كاي مكرّم غصن مرغوب بها \*\*\*\*\* اي شئونت جمله محبوب بها  
خواهم امروزم ز لطف آئي معين \*\*\*\*\* در مقرّ عرش ربّ العالمين  
تابخواهيم از عطاي بيحدش \*\*\*\*\* كاندر اين عيد عظيم امجدش  
باز فرمايد برخ باب سرور \*\*\*\*\* طائفان را بخشد ابواب سرور  
زانكه از رضوان اوّل تابحال \*\*\*\*\* تسع كامل منقضي گشته ز سال  
چيده گشته هر سنه اسباب عيد \*\*\*\*\* ليك لرزان خورده دل مانند بيد  
انجمن از شمع بهجت شعله ور \*\*\*\*\* ليك جاري بود خونها در جگر  
سائل از فضلش شويم امسال را \*\*\*\*\* كز عنایت آنشهنشاه وري  
در حقيقت بخشد اذن عيدمان \*\*\*\*\* خود نمايد برفرح تا بيدمان  
تا شود ظاهر بجملة خشك تر \*\*\*\*\* كه بود ايام عيد ما دگر  
با ثبوت آنخادم آزاده سخت \*\*\*\*\* ذيل غصن الله را بگرفت سخت  
تا در اين مطلب با و همراي شد \*\*\*\*\* چون قي امت قامتش از جاي شد

همره خادم فروزان همچو گل \*\*\*\*\* شد بعرش قرب خلاق کل  
رایت عز شفاعت بفراشت \*\*\*\*\* عرض خادم را بشه معروض داشت  
از نیازش در حضور بی نیاز \*\*\*\*\* باب گنجینه عنایت گشته باز  
باسرور ابتهاج وابتسام \*\*\*\*\* داد اذن عید سلطان انام  
در همان لحظه جنود وحی حق \*\*\*\*\* صف زد اندر محضر ربّ خلق  
نازل آمد وحی باطیل علم \*\*\*\*\* خادم الله برگرفت آندم قلم

ناصر الدین شاه در بیست و یکم صفر به عزم مسافرت به اروپا از طهران بیرون آمد رو به روسیه و آلمان و بلژیک و انگلستان و فرانسه و سویس و ایتالیا و اطریش و عثمانی سفر کرده مراجعت به ایران نمود و در روز سلخ رجب وارد طهران شد

--- صفحه ۲۱۹ ---

همچه غیث هاطل فصل ربیع \*\*\*\*\* گشت نازل آنزمان لوح منیع  
من چه میگویم که برقی زین سحاب \*\*\*\*\* بردراند صد هزاران آفتاب  
رشحی از باران این خرّم بهار \*\*\*\*\* ظاهر آر و نوبهاران صد هزار  
عالم الفاظ تنگاست این محل \*\*\*\*\* شتر نطق افتد اینجا درو حل  
آنکه از حرفین کاف و نون او \*\*\*\*\* شد عیان کون و مکان بی گفتگو  
از چنین لوح عظیم اعظمش \*\*\*\*\* تاچه دریا ظاهر آید ازیمش  
لوح رضوان چون پذیرفت اختتام \*\*\*\*\* شد رحیق خاص ابھی بیختم  
بحر بهجت موجزد در شرق و غرب \*\*\*\*\* زآب بهجت شد جنود حزن غرق  
خادم الله از گل و گلدان و شمع \*\*\*\*\* زینتی بخشید بفرخنده جمع  
نصب کرد اندر میان یکطرفه جار \*\*\*\*\* کامد از سید جواد او یادگار  
از قضا آنروز خالی از زیان \*\*\*\*\* عید اعظم شد برای انبیان  
در میان انبیان شد اختلاف \*\*\*\*\* در رئیس مذهب پر انحراف

عاقبت دادند اینگونه قرار \*\*\*\*\* خواجه الیاس آنکه شهرا هست جار  
باشد از نواب عیسی آنزمان \*\*\*\*\* خانه، اش گردد کلیسا آنزمان  
نصب شد ناقوس سمتالراس اب \*\*\*\*\* انبیان را ساز شد برگ طرب  
باوله ناقوس را بنواختند \*\*\*\*\* رایت ابن اللّهی افراختند  
در بغل بگرفته تمثال مسیح \*\*\*\*\* یکنفر زان قوم بالفظ فصیح  
انبیان با ابن یکسر بیخلاف \*\*\*\*\* دور بیت اب شدند اندر طواف  
طائف بیت الهی فوج فوج \*\*\*\*\* قوم عیسی از حضیض وهمزواج  
محشری برپا شده آنصبح وشام \*\*\*\*\* کاندراو گردیده مخفی صد قیام  
راکع وساجد همه عیسائیان \*\*\*\*\* درفنائی بیت خالی ازگمان  
مدّتی زین پیشتر مردی شریر \*\*\*\*\* گفته از قوم نصاری پرزفیر  
کهمرا این درد آخر میکشد \*\*\*\*\* که زهر سو قوم یابی بی رشد  
قبله کرده خانه الیاس را \*\*\*\*\* سجده آرندش بلا چون و چرا  
رغم انف آن شریر پر زفیر \*\*\*\*\* شد کشیده در همه عکا صفر  
تانساری بر همان بیت مطاف \*\*\*\*\* روزوشب همسجده آرد هم طواف  
در چنین هنگام از بهر حسود \*\*\*\*\* از ضغینه دل بجز مردن  
چه سود یالها یا حبذا زان طرفه شب \*\*\*\*\* که عجائب چیده شد بزم طرب  
جز مجاور که همه حاضر شده \*\*\*\*\* از مهاجر نیز آن شب نوزده  
آمده ز اطراف عکا در درون \*\*\*\*\* رغم انف مشرکون  
وکافرون عهدشان این بود کز کین وحسد \*\*\*\*\* راه بر اهل بها آرند سدّ  
دست قدرت پرده را آنسان درید \*\*\*\*\* که روان از جسم بدخواهان پرید  
شد اطاق خادم، الله انجمن \*\*\*\*\* آنشب از امر بهای ذوالمنن  
هم مهاجر هم مجاور جمله جمع \*\*\*\*\* غصن اعظم اندرون مجمع چو شمع  
غصن اکبر نیز باروی چو بدر \*\*\*\*\* گشت طالع اندر آن محفل ز صدر



از ضیاء الله مجلس پر ز نور \*\*\*\*\* وز بدیع الله روانها پر سرور

--- صفحه ۲۲۰ ---

هم بظاهر هم بیاطن آن بساط \*\*\*\*\* پرگل پر بلبل و پیرانبساط  
شش جهت از شاهد و شمع شراب \*\*\*\*\* پر شده یا حبذا زین فتح باب  
بلبلان محو جمال گل شده \*\*\*\*\* هرگلی در نغمه چون بلبل شده  
بهرانوار جمال آن حبیب \*\*\*\*\* جمله گلها در ندا چون عندلیب  
خادم الله چون زلوح روز عید \*\*\*\*\* برجها بگشوده ابواب امید  
هان اشارت شد ز غصن اعظمش \*\*\*\*\* جان بقربان دوزلف پرچمش  
که بنوشاند ز صهبای طهور \*\*\*\*\* بر همه احباب و اصحاب حضور  
هریکی را ساغری آن را کزاد \*\*\*\*\* از مفرح جام ابهائی بداد  
بعد از آن مجدالبقا شد جلوه گر \*\*\*\*\* خواند ثلث اهل محبس را بدر  
کردشان واعد بعرش ذوالجلال \*\*\*\*\* تادهد رهشان برضوان جمال  
چون شدند اندر فناء الله مکین \*\*\*\*\* قد تجلی الله رب العالمین  
شد جمال الله فروزان بی، حجاب \*\*\*\*\* مشرق از رویش هزاران آفتاب  
مستوی بر کرسی عز و جلال \*\*\*\*\* بر مبارک تارکش تاج جمال  
ناری از خدین خود افروخته \*\*\*\*\* که قلوب عاشقانرا سوخته  
از مسلسل گیسوان کافکنده دوش \*\*\*\*\* برده از فرق محبان عقل و هوش  
از دو لعلش محو موهوم آمده \*\*\*\*\* از جبینش صحو معلوم آمده  
از مشعش انمل یاقوتیش \*\*\*\*\* خرق گشته پرده ماهوتیش  
دربرش ابها ردای کبریا \*\*\*\*\* تا ریودش پر ندای کبریا  
مرتفع زد از یسار واز یمین \*\*\*\*\* نغمه هذا إله العالمین. الی آخر الآیات.

واز جمله واقعات خطیره این سال ۱۲۹۰ ه. ق صدور کتاب مستطاب اقدس می باشد که ام کتاب در امر ابداع  
آبهی و مرجع احکام و آداب و سرچشمه انتظامات آتیه دنیا است و در شأن صدور آن در لوحی که به خط

وامضاء خادم الله در همان سنه صادر شد چنین مسطوراست " ودر این ایام کتاب اقدس ازسماء مقدس نازل طوبی لمن ينظر فيه ويتفكر فيما نزل من آيات ربه المهيمن القيوم وسبب آنکه درسین معدوده از اطراف بعض مسائل در احکام الهیه سؤال نمودند و لکن قلم اعلی متوقف در ارض سر بلسان پارسی مختصری نازل و لکن بطرفی ارسال نشد حسب الامر در محل محفوظ بود تا آنکه درین ایام مجدداً عرائض سائلین بساحت اقدس حاضر لذا بابدع الحان بلسان آیات این کتاب بدیع منیع نازل و

--- صفحه ۲۲۱ ---

چون جناب آقا ج.م.<sup>79</sup> علیه بهاء الله در اینجا تشریف داشتند آنچه حال مصلحت اظهار آن بود بایشان عنایت فرمودند یعنی اذن فرمودند که نسخه از آن بردارند انشاء الله بأن فائز خواهند شد و بمقتضای حکمت عمل خواهید فرمود طوبی لذائقة تجد حلاوتها ولذي بصر يعرف مافيها ولذي قلب يطّلع برموزها واسرارها تالله يرقبه ظهر الغلام من عظمة مانزل فيها والأشارات المقنعة لشدة ظهورها خادم ۶۶ مؤرخه ۱۵ جمادی الأول ۱۲۹۰ " وایضاً در لوحی دیگر چنین مسطوراست " وکتاب اقدس بشانی نازل شده که کل را قبل از اقبال احاطه فرموده سوف يظهر في الارض سلطانه ونفوذه واقتداره ان ربك لهو العليم الخبير " ودر ضمن لوحی بعنوان خادم مسطوراست " این بسی واضح و معلوم است از یومی که کتاب اقدس از سماء مشیت نازل شد درسین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند لذا امر بارسال کتاب اقدس شد و فرمودند احدي حقوق الهی را مطالبه نکند و این فقره معلق باقبال خود نفوس بوده تا آنکه سنین منقضي شد بسنة قبل و امر از مصدر امر صادر که هر نفسی بخواهد ادای حقوق الله نماید از او اخذ نمایند وفي الحقیقه اینهم فضل بزرگی است درباره عباد چه که سبب تطهیر و نعمت و برکت الهی است طوبی لمن عمل بما أمر به في الكتاب " و بالجمله احمد بیگ توفیق حاکم عکا پس از دو سال حکمرانی معزول گردید و همینکه شاکر بیگ به نیابت حکومت وارد شد روی برج جنب مقر أبهی<sup>۱</sup> خیمه زده نقل مکان نمود تا تهیه لوازم رفتن کند و شب و روز شام و نهار و چای و قهوه برای او و همراهان و هر که برسم وداع نزدش رفتند از بیت أبهی<sup>۱</sup> فرستاده شد و به موجب خواهشش یک قطعه اسم اعظم (یا بهاء الأبهی<sup>۱</sup>) که غصن اکبر بخط بسیار جلی نوشت به وی دادند

--- صفحه ۲۲۲ ---

## سال سی و یکم . واقعات سال ۱۲۹۰ هجری قمری ۱۸۷۳ میلادی

و پیوسته با کمال اسف و اندوه سوگند یاد کرد که از معزولی خود مکدر نیست بلکه حزنش فقط از مفارقت این مقام مقدّس و این وجوه نورانیّه می‌باشد و سپس در هرجا که اقامت داشت پیوسته عرائض مخلصانه اش به ساحت عزّ ابهی می‌رسید .

### انتشار امر ابهی در هندوستان و برما

و نیز از جمله واقعات خطیره این سنه ۱۲۹۰ انتشار امر ابهی در ممالک هند و برما بود و خلاصه واقعه چنین است که چندی قبل از آن بعضی تجّار از معاریف اهل بهاء در بمبئی مرکز تجارت تأسیس کرده اقامت و اجتماع نمودند و بابرخی از ایرانیان مقیم آن حدود و غیرهم ابواب دوستی و ارتباط و مکالمه در خصوص این امر گشادند و هند را محلیّ از هر جهت موافق یافتند و از آن جمله حاجی محمد ابراهیم یزدی معروف به حاجی مبلّغ که شرح احوالش را در بخش لاحق می‌آوریم و دیگر حاجی سید میرزا افنان که وصف الحالش را در خاتمه این بخش می‌نگاریم در تحت عنوان شرکت حاجی سید میرزا و میرزا محمود تجارت می‌کردند و جمال ابهی به موجب عریضه شان و برای اقتضاء و استعداد که در مردم هند نسبت به امر بدیع بود و سلیمان خان تنکابنی معروف به جمال افندی را مأموریت تبلیغ داده (۱۸۷۵) از عکا روانه هند و چون به بمبئی وارد شد حسب دستور آنان که آشنا به لغات و عقائد و عادات اهالی بودند در حسینیه شیعیان منزل گزیدند و بنای معاشرت و هدایت ایرانیان مقیم آنجا و غیرهم نهاد و سفرهای پی در پی در داخله مملکت نمود و با رؤسا و

علما و غیرهم از ملل و ادیان و مذاهب متنوعه بی آمیخت و رسم و راه سلوک و ریاضت و اسلوب اولیاء عرفان و مرشد طریقت را که مسلک وی و روش عمومی اهالی آن مملکت بود پیش گرفت و جمعی کثیر را هدایت به این امر کرد و هنود بودائیّه را مخصوصاً رهنمون گشت و رسالهٔ سیر و سلوک صادرهٔ از قلم ابهی را در آنجا طبع و مابین شان

--- صفحه ۲۲۳ ---

## سال سی و دوم واقعات سال ۱۲۹۱ ه ق - ۱۸۷۴ میلادی

منتشر ساخت و بالأخره بلاد عدیده مانند رنگون و مندلی و غیرهما مرکز پر جمعیتی از دوستان و جان نثاران این امر گردید و ما شرح احوال جمال افندی و تفصیل اوضاع بلاد هندوستان و مشاهیر احبای آن مملکت را دربخش لاحق می نگاریم.

### "کیفیت انقلابات داخلیّه و خارجیّه دولت عثمانیه و مال احوال سلطان عبدالعزیز و آغاز سلطنت سلطان

### عبدالحمید و نیز کیفیت احوال معاندت و یا محبت اشتمال حکام عکا باجمال ابهی"

در آن اوآن که صیت عظمت جمال ابهی<sup>۱</sup> به اوج شهرت رسید ستارهٔ عزت و اقبال دولت سلطان عبدالعزیز متدرجاً به افول رفت چه که انقلابات داخلیّه قسمت اروپای مملکت عثمانیه و استقلال طلبی ملل و اقوام غربیه کمال شدت حاصل نمود و الکساندر دوم امپراطور روس بامال و سپاه و ذخائر حربیه مساعدت به آنان همی کرد و بدین رو نیران جنگ مشتعل شد و سپاه دولت آل عثمان پی درپی شکست یافته، پشت به جنود متقاتل و روی به اسلامبول همی شتافت و انبوه جنگ آوران روس و صرب و بلغار قطعه را بعد از قطعه گرفته، ادرنه را به خون عثمانیان بی آغشته تصرف نمودند و تا قرب دروازه های قسطنطنیه رسیدند و مصداق انذارات جمال ابهی<sup>۱</sup> درحق ادرنه و اسلامبول لفظاً بلفظ تحقق یافت و دولت انگلیس مانع شد و نمایندگان دول عظیمه

در برلین مقرراتی فضیحت آگین صادر نمودند که دولت عثمانیه سی میلیون لیره غرامت به روسیه داد و رومان و صرب و بلغار از مملکتش جدا و مستقل شدند و جزیره قبرص نیز به تصرف انگلیس آمده باطوم و قارص را هم دولت روس قبض نمود و مدت انقلابات و محاربات مذکوره سه سال شد و آغاز آن در اواخر ایام سلطان عبدالعزیز بسال ۱۸۷۶ واقع شد و گردنکشان دولت وی را پس از شانزده سال سلطنتش خلع و عزل

--- صفحه ۲۲۴ ---

نمودند و مصداق انذارات صادره از قلم ابھی<sup>۱</sup> در مقابل آنچه مرتکب شد، واقع گردید و برادرزاده اش سلطان مراد خامس برجای او به سلطنت منصوب گشت و پس از دوماه باکمال یأس و نومیدی خود را هلاک ساخت و سلطان مراد نیز حسب فتوای شیخ الاسلام پس از سه ماه سلطنت مخلوع شد و برادر کهنترش عبدالحمید به سلطنت منصوب گردید و در خلال ایام منقلبه مذکور اوضاع عکا نیز دگرگون گشت و بعد از عزل احمد توفیق بیگ عبدالرحمن پاشا واحد العین از اهل گلیبولی به حکمرانی منصوب آمد معاندین عکا در ایام حکومت سابق خائب و خاسر شدند القانات سوء در وی کرده با مرافقت و موافقتش بناء و اجراء عدا و بغضا گذاشتند و پاشا موقع را مغتنم شمرده به قصد جمع دینار و درهم و اخضاع غصن اعظم و ارضاء عامه مردم برخاست و چون آن حضرت نسبت به امثال وی باکمال استغناء و عدم اعتناء سلوک می فرمودند قلباً کدورت و کینه گرفت چند بار به ملاقاتشان رسید و به ظاهر ابراز دوستی نمود و سرّاً با اعداء همراز و همدست شد و گواهی نامه به شهادت و امضاء جمعی از اهالی و به تصدیق بعضی از اعضاء دائره حاکم و والی و سران و سروران عالی رساند مبنی بر اینکه بایان عکا به موجب فرمان سلطانی بایستی محبوس و مسجون باشند و با احدی معاشرت و ملاقات نکند و اینک اسماً محبوس ولی با وجوه و اعظام بلد معاشر و مأنوساند و در غایت نفوذ و ریاست به کسب و تجارت بلکه به مداخله در امور مملکت اشتغال ورزیده به احدی اعتنا نمی نمایند و عریضه بدین نمط از وسوسه سیئه و مبالغه مغویه آکنده به دربار اسلامبول فرستاد و جواب رسید که باید در چنانکه فرمان سلطانی تصریح شد بدون اندک مخالفت و انحرافی عمل کنند و ابداً حق کسب و تجارت و آمیزش با عامه ندارند تاچه رسد به معاشرت نفوس مهمه

--- صفحه ۲۲۵ ---

ومبادرت امور خطیره و حکمران صورت حکم را مکتوم نگهداشته بنای اقدامات نهاد تا بدین وسیله جمع مال و منال نماید و چون غصن اعظم بدآنچه کرد اعتنا ننمود لذا این راز را با مفتی عکّا که دوستی با آن حضرت داشت در میان گذاشته اظهار کرد که می‌خواهم موافق حکم دولت تمامت مکاسب و متاجر این جماعت را بسته عبّاس افندی را از خروج از منزل ممنوع سازم و مصمّم شد که روزی بعد غفلة با اعضاء دائره حکومت به بازار آمده دگه‌های احبّاء را ببندد و غصن اعظم از تمام امور مطلع بودند و بعضی از نفوس مخصوصه نیز خبر می‌رساندند و ایشان به محضر ابّهی<sup>۱</sup> رفته ماجری<sup>۱</sup> را تماماً و کاملاً معروض داشت و امر فرمودند که تمامت احبّاء را آگاه کنند که روز بعد احدی به بازار نرفته، دگان نگشاید و این واقعه در شهر رمضان واقع شد و پاشا چنانکه گفته بود با چند تن از معاندین دائره حکومت به بازار آمده تمامت دگانهای احباب را بسته دید و تصور کرد که چون ایّام صیام است دیرتر از ایّام دیگر به دگان می‌آیند لذا ساعتی در محلّی بیارمیده منتظر ماند و در آن حال مفتی عکّا تلگرافی که از رأفت بیگ والی ایالت شام به نام وی بدین مضمون رسید که عبدالرحمن پاشا معزول و اسعد افندی منصوب دامن عبّاس افندی را می‌بوسم در دست گرفته از محلّ مذکور می‌گذشت و نظرش به حکمران افتاده، تلاقی کردند و مفتی اظهار انضجار و ملال کرد و حاکم از کیفیت احوال پرسید و او لغتی از بی اعتباری حوادث زمان گفته، صورت تلگراف را بدست حاکم داد تا مطالعه نمود آنگاه از یکدیگر جدا شده به محال خود برگشتند و حکمران را یأس و بؤس فراگرفت و خبر عزلش ما بین اهالی شهرت یافته و در شگفت و حیرت شده رای‌ها گفتند بعضی بریقین بودند که از عکّا به مرکز ایالت شام تلگراف و توسّل شده حتی یکی از اعضاء دائره حکومت به محضر غصن اعظم رسیده چنین معروض

---

نوروز این سنه در شهر صفر واقع شد

---

--- صفحه ۲۲۶ ---

## سال سی و سوم واقعات سال ۱۲۹۲ ه ق - ۱۸۷۵ میلادی

داشت که این واقعه فی الحقیقه خارق عادت جلوه نمود ولی ما گمان می‌کنیم که تلگراف به مرکز ایالت نمودید در جواب فرمودند لا والله نه به جایی نوشتیم و نه تلگراف نمودیم لکن به ملاء اعلیٰ معروض داشتیم و طلب نصرت نمودیم و بالجمله عبدالرحمن پاشا معزولاً مخذولاً از عکا رفت و اسعد افندی به نیابت حکومت و برای تفتیش امور به عکا آمد و از مرکز ایالت توقیعه داشت که ملاحظه پاس خاطر این طائفه را بنماید و نزد مردم اظهار داشت که فقط مأمور رسیدگی صحّت مضبطه است و به نوع کامل ولایق تجسس و تفحص خواهد نمود و حرکتی یا کلمه که مخالف آداب باشد از او به ظهور نیامد و چند بار مستدعی تشرّف به محضر اُبهیٰ گردید غصن اعظم جواب گفت: که با احدی معاشرت نمی‌فرمایند و او گفت چون در مضبطه تصریح رفت که ایشان در عکا نیستند ناچارم که تشرّف حاصل کنم و خواجه عبود را واسطه ساخته عاقبت مشرّف به حضور گشت و باخضوع و اخلاص تمام دست و دامن اُبهیٰ را بوسیده رجای دعای خیر نموده مرخص گردید و ایّامی چند حکمرانی می‌کرد بواسطه اخلاص و حمایتش معاندین جرئت و جسارت اظهار مخالفت نکردند تا آنکه فیضی پاشا از رجال بزرگ دولت عثمانی به حکمرانی و تدبیر امور عکا آمد و او مردی مدبّر و عاقل و کافی بود و موقعی که ناصرالدین شاه به عراق عرب برای زیارت بقاع متبرّکه رفت از طرف دولت عثمانی برای پذیرائی در بغداد اقامت گرفت و تا اندازه از امر بدیع اطلاع یافت و در ایّام حکمرانیش در عکا مدرسه رشیده را بنا کرد و در آوردن آب کابری برای عکا جهدی بلیغ مبذول داشت و نیز مدارس ابتدائیه تأسیس نمود و در انتظام امور همّت گماشت و کمال محبّت و اخلاص نسبت به محضر اُبهیٰ اظهار می‌کرد و در مجالس و محافل توصیف و تمجید از این طائفه کرده مکرّر گفت لازم نیست مخفی و منزوی باشند هر جا بخواهند می‌توانند بروند ولی مدّت حکمرانیش بیش از یکماه ونیم نشده وی را به اسلامبول طلبیدند و ابراهیم پاشای حقی به حکمرانی منصوب گردید او نیز بسیار اظهار اخلاص می‌نمود و چندی حکمرانی کرد

--- صفحه ۲۲۷ ---

وبعد از او مصطفی ضیاء پاشا متصرف عکا گردید که بسیار نجیب و سالم و وقور بود و کمال محبت و اخلاص باین طائفه داشت .

## فتنه در زنجان

و در خلال احوال مذکوره به توالی رجوع زائرین عکا به بلاد وقری' و به تواتر وصول الواح صادره از قلم أبهی' و از جهت سیر و گذار مروّجین دانا و گویا سوز و اشتعالی متعالی از وصف و تقریر و بیان و عرفانی عظیم النّظیر در جامعه این طائفه از هر کرانه آشکار شد و هیجان بغض و کین در قلوب متعصّبین و معاندین گردباد فتنه برانگیخت و در زنجان محمدتقی میرزا رکن الدوله حکمران باجمعی از ملاها و معاندان تعرّض به این طائفه نمود و آقا میرزا محمدتقی ابهری (ابن ابهر) که با عمّش آقا میرزا عبد العظیم به تبلیغ مشغول بود و برخی دیگر را دستگیر کرده در طاش قلعه مقید و مغلول و محبوس ساخت و ابهری را شش ماه در حبس نگه داشت و بالمثال از اغلب دراهم و دنانیری چند گرفته رها نمود و سه تن را با قید و بند تسلیم سواران قسی دولتی کرده به طهران کشیدند و حسب الأمر شاهی در انبار مقید و گرفتار کردند .

## فتنه در طهران

و چون سال ۱۲۹۳ در آمد آحاد اهل بها غالباً برای استقلالی که در ظلّ آئین اقدس یافتند جوش و خروش و اتّحاد و اعتماد ظاهر ساخته منجدبانه قیام بر امر تبلیغ کردند و نیران حسد و عصبیت معاندین بیش از پیش برافروخت و بدین علّت و علل خارجیّه موجوده دیگر یک سلسله از اضّطهادات و بلیّات بر این حزب از نو شروع شد که تا سال ۱۳۰۵ استقرار یافت چنانکه در غالب بلاد ایران دچار حبس و قتل و غارت گشتند و تمامت شدائد مذکوره غالباً از مرکز طهران و اصفهان برخاست چه که شاه تقریباً امور داخله مملکت را به اقتدار سه پسر ارشدش



واگذاشت آذربایجان تخت حکومت مظفرالدین میرزا ولیعهد قرار گرفت و مسعود میرزا ظلّ السلطان در اصفهان تخت حکمرانی

--- صفحه ۲۲۸ ---

### سال سی و چهارم - واقعات سال ۱۲۹۳ ه ق - ۱۸۷۶ میلادی

تأسیس نموده در غالب ایالات مرکزیّه و جنوبیّه فرمانروائی کرده با تمام قوی بجمع مال و نظم سپاه و تأمین شوکت و استقلال خود پرداخت و کامران میرزا نائب السلطنه و قائم مقام شاه در امور پایتخت و ایالات شمالیّه گردید و برای رقابتی که مخصوصاً ما بین دوشاهزاده اخیر بود و هریک در تأمین استقبال و استقلال خویش می کوشیدند و بقوای داخله و خارجیه هریک به نوعی وجهتی استمداد می جستند و شاه را مجذوب تدبیر و حسن سیاست و اقتدار خود می خواستند افراد و جمعیتهای متمول و مقتدر واقع در قلمرو خویش را دستخوش اغراض ساخته آنچه می خواستند و می توانستند معمول می داشتند و برای برافکندن یکدیگر می کوشیدند و نواب السلطنه پیوسته اهمیّت این طائفه را از جهت جمعیت و قدرت خاطر نشان شاه کرده اقدامات سریّه شان را بر علیه وی همی ذکر نموده برای اجراء مقاصد خویش و سائل و اسباب فراهم می کرد و از عداوت و تعصّب حاجی ملا علی کندی و آقا سید صادق طباطبائی دو مجتهد اعظم پایتخت که نهایت بغضا و عداوت نسبت باین طائفه داشتند استفاده می کرد و ظلّ السلطان از شیخ محمد باقر و شیخ محمد تقی و میر محمد حسین مجتهد و امام جمعه اصفهان فائده می برد و در چنین احوال آقا محمد فاضل قائینی از مشاهیر علماء و اهل بها که شرح احوالش را در بخش لاحق می آوریم در طهران مخفیانه می زیست و برخی از محارم احباب ملاقات و استفاضه می کردند و مجتهدین مذکور جاسوس برای پیدا کردن محلّ و مسکنش گماشتند تا وی را گرفته باشد عقاب اعدام نمایند ولی فاضل تغییر محلّ و مسکن می داد و دسترسی براو نیافتند و حکم شاهی نیز در حقّ وی چنین بود که در بلاد معظمه مانند طهران و اصفهان و مشهد و غیرها نماند و اعتزال جوید و در آن اثناء میرزا محمد رضا واعظ عنود لدود همدانی در مسجد ملک التجار به منبر رفته تعرض و افترا را نسبت بامر ابھی بدرجه رساند که خاصّ عامّ به

حرکت آمدند و به تحریک حاجی ملا علی مجتهد کنی شاه به صدد دستگیر کردن آقا محمد فاضل قائینی نبیل اکبر برآمد و او را بدست نیاوردند و اتفاقاً در ذیقعدۀ

--- صفحه ۲۲۹ ---

سال مذکور حاجی محمد حسین طبیب قزوینی سابق الذکر که از موصل به ارض مقصود و عکا شتافته چندی مشول در محضر اُبهی<sup>۱</sup> یافت و به عزم تبلیغ به ایران آمد در طهران رایت نشر امر بدیع برافراخت و شعله محبت و عشق روحانی در قلوب مؤمنین برافروخت و احتفالات پر از روح و ریحان متوالیاً منعقد گشت و آن ایام ناصرالدین شاه برای صید و شکار به خارج شهر رفته کامران میرزا (آقا) بنوع مذکور نائب السلطنه و وزیر جنگ و حاکم طهران و مازندران و گیلان بود و بواسطه مخبران مخفی خبر یافت که محلّ طبیب و اجتماعاتشان خانه آقا محمد کریم ماهوت فروش می باشد و مأمورین پی دستگیری طبیب و نیز آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی از علماء و فضلاء و جمعی دیگر از معاریف این طائفه بفرستاد و این واقعه در غره ذیحجه ۱۲۹۳ اتفاق افتاد و عدّه کثیر از قبیل طبیب و آقا میرزا ابوالفضل و حاجی محمد اسماعیل ذبیح و آقا محمد کریم اصفهانی مذکور و میرزا محمد حسین منجم باشی تفریسی و میرزا اشرف کنی و آقا سید ابوطالب قمی و غیرهم را دستگیر نمودند و نایب السلطنه خود بابعضی از ایشان مواجه شده سؤال و جواب مکرر ردّ و بدل گشت و همی تجسس کرد تا دیگران را نیز بدست آرد و در سؤال و جوابش با آقا میرزا ابوالفضل از او خواست که تبرّی و لعن نماید و آقا میرزا ابوالفضل هر چند آغاز اطلاع و ایمانش نسبت باین امر بود معذکک به طرق اسلامیّه حرمت سب و لعن را ثابت اعتدال کرد و بالأخره نائب السلطنه وی را در بیرونی عمارت خویش موقوف بداشت و حاجی محمد حسین را نیز در حجره دیگر توقیف نمود و از آقا محمد کریم بازخواست کرد که چرا فاضل قائینی را باینکه دولت حکم به تبعیدش کرد و مجتهدین عظام حکم به کفر و قتلش نمودند در منزل خود جا بداد و او متعذر گشت که از حکم اطلاع نداشت پس نائب السلطنه وی را در حبس

تحويل به حمل در روز دوشنبه ۲۳ صفر سه ساعت و سیوهشت دقیقه و چهل ثانیه از روز گذشته واقع شد و در مملکت ایران جشن دولتی برای سلطنت سی ساله ناصرالدین شاهي گرفتند.

--- صفحه ۲۳۰ ---

خانه خود حبس کرد و دیگران را غالباً در خانه میرزا عیسی وزیر طهران توقیف و استنطاق نمود و با منجم باشی مذکور میرزا حسینخان مشیرالدوله و میرزا علی اصغرخان بن میرزا ابراهیم امین السلطان به عنوان نمایندگی مخصوص از طرف شاه بازپرس و استفسار کردند و اجوبه مقنعه تامه گرفته بردند و کامران میرزا سعی کرد که واقعه را خطیر و وسیع نماید گویند شاه چون از شکار برگشت وی را توییح نمود ولی محض اصرار او شش ماه مدّت حبس انبار مقرر کرده و میرزا حسین خان مشیرالدوله که قبلاً صدر اعظم و این هنگام وزیر امور خارجه و بحریه هم بود همت بر استخلاص سه شخص اول گماشت تا بعد از پنج ماه و پنج روز تحمل شدائد حبس آزاد شدند و در روز استخلاص سائرین که پنجم جمادی الأولى و عید مبعث حضرت نقطه اولی بود جمع احباب از ملاقاتشان مسرور شدند و لهیب فتنه مذکوره طهران به سائر اقسام مملکت نیز رفت و در فروغ و ازغند و ترشیز و غیرها از بلاد خراسان به نوعی که در بخش سوم ضمن شرح احوال ملا احمد حصاری نگاشتیم تعرضات عمومیّه برانگیخت و موجب شهادت حاجی عبدالمجید در مشهد و آقا محمد مصطفی در ترشیز گردید.

## شهادت حاجی عبدالمجید نیشابوری

حاجی عبدالمجید (ابا بدیع) از بقیة السبف قلعه طبرسی والد ماجد آقا بزرگ بدیع شهید سعید سابق الذکر بعد از تشرّف به أرض عکا و استفاده در محضر أبهی با سوادى از سورة الرئیس و کتاب مستطاب اقدس و انجذاب و انقطاعی بی نظیر از طریق اسلامبول عودت به ایران کرده کما کان در مشهد خراسان اقامت جست و با آرزو و گفتگوی شهادت برای امر بدیع که در ضمیر داشته رنه در مابین یار و اغیار انداخت و برادر و خواهرش که تعصب دینی ورزیده پیوسته خیال هلاک او و تصرف خانه و املاکش را در نظر میگذراندند وقت

را غنیمت شمرده به محضر شیخ محمد تقی بجنوردی مجتهد رفته در لباس غمخواری برای دین اسلام و مذهب جعفری سعایت و شکایت کرده چنین گفتند

--- صفحه ۲۳۱ ---

### سال سی و پنجم واقعات سال ۱۲۹۴ ه ق - ۱۸۷۷ میلادی

که برادر ما از خواص اصحاب ملا حسین بشرویه و از انصار وی در وقایع قلعه مازندران بود و پسرش آقا بزرگ حامل یرلیغ بهاءالله به طهران نزد شاه شده گشته گشت اینک خود تازه از عکا مراجعت نموده بی پرده و بر ملا مردم را به بهائیت می خواند و درین ماه رمضان که شهر صیام اسلام است روزه ندارد آیا تکلیف حجج اسلام نیست که حفظ بیضه دین مبین فرمایند و مجتهد مزبور برآشفته برخی از طلاب علوم دینی را مأمور داشت که به تدبیر و تزویر نزد حاجی راه یافته اقرار به بهائیت از لسانش بشنوند و آنان پس از مدتی قلیل خبر آورده شهادت دادند که ما به سمع خود اقرار و اعتراف از حاجی شنیدیم و در آن ایام شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی (ذنب) و حاجی میرزا محمود مجتهد بروجردی برای زیارت روضه رضویه مقیم مشهد بودند و آوازه عقیدت و شهرت حاجی را شنیده پی دست آوردن وسائل قتلش می کوشیدند و مجتهد مزبور با آنان وهم باشیخ عبدالرحیم مجتهد مشهد متفق شدند و از والی خراسان شاهزاده محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر شاه حبس و قتل را خواستار گشتند و شاه زاده مذکور جوانی حسن النیه بسیط القلب ولی ضعیف النفس بود و از جهت قلت تجربه و کفایتش از طرف شاه امور حکومتی به مؤتمن السلطنه از بهائیان نامی مشهد سپرده شد شاهزاده ناچار جمعی از مأمورین حکومتی را بفرستاد و حاجی را در خانه اش دستگیر کرده به ارک حکومتی بردند و در خانه میرزا حسن خان فرآشباشی محبوس داشتند و این واقعه در شب بیست و ششم شهر رمضان ۱۲۹۴ اتفاق افتاد و شاهزاده حکمران خود میل و اقدام در قتل حاجی نداشت و اصرار کرد که کلمه انکار بر زبان آرد تا موجب سکوت مجتهدین گردد و او اطاعت نمود لاجرم حاجی را در حبس نگه داشته تعلل و تسامح کرد و عاقبت مجتهدین مذکور

تحويل بحمل در روز سه شنبه چهارم ربیع الأول نه ساعت وسي وهفت دقیقه وسي وشش ثانيه از روز گذشته شد.

--- صفحه ۲۳۲ ---

خصوصاً شیخ اصفهانی تلگراف شکایت به شاه نمودند و جواب تلگراف شاه به این مضمون رسید. که هرگاه حاجی اقرار به عقیدت بهائیت نکند رها کنند و الاً حکم شرع را درباره وی مجری دارند و شاهزاده برخی از محترمین را واداشت که از حاجی بخواهند اعتراف به عقیده نمایند و خویش را بیرون از این طائفه اظهار دارد و بالاخره وی را بعد از متجاوز از سی و پنج روز که در حبس بسربرد در روز بیست و نهم شوال<sup>80</sup> سال مذکور در حالیکه زنجیر در گردنش بود از حبس بیرون آوردند و او بشاش و مسرور بوده اشعار تسلیم و رضا می خواند تا به تالار حکومتی وارد شد و در محضر حکمران جمعی که از آن جمله شیخ اصفهانی مذکور بود حضور داشتند و مؤتمن السلطنه نیز حاضر بود پس شیخ اصفهانی روی به حاجی نموده گفت اگر بهائی نیستی لعن کن و او جوابی نگفت و شیخ تکرار کلام کرد حاجی گفت من سب و لعن می کنم کسی را که خدا و رسول و انبیا و ملائکه بر او لعن می کنند شیخ گفت باید اسماً لعن کنی حاجی گفت همان است که گفتم و شیخ پرسید که آیا از اسلام چه امر بدی مشاهده کردی که پیرو بهائیت شدی و حاجی گفت عقائد اهل بهارا شرح داده اثبات نمود که حقیقت اسلام می باشد و شیخ به حال غضب و درشتی گفت این سخنان بیفائده بس است چاره جز لعن نیست در این موقع شاهزاده حکمران نیز به حاجی خطاب نموده گفت لعن کن و او جواب داده گفت که من گفتم بر چگونه کسی لعن می کنم پس شیخ بحال تغیر برکن الدوله گفت حاکم شرع منم و قتل او را به قانون اسلام واجب میدانم و مؤتمن السلطنه دخالت نموده گفت هیچ امری و سخنی که دلیل بر کفر باشد و موجب قتل گردد از حاجی شنیده و معلوم نشد و شیخ با وی سخنی چند به نوع تشدد و اعتراض گفت و بالاخره رکن الدوله

80 - تاریخ شهادت حاجی عبدالمجید (ابابدیع) را نبیل زرندي در سال ۱۲۹۵ به شش ماه قبل از شهادت شیخ کاظم طالخونچه اصفهانی که عنقریب مینگاریم آورد و ما حسب اقوال و آثار احبای خراسان از معتبرین و غیرهم در این سال ۱۲۹۴ نگاشتیم و العلم عند من لا یغرب عن علمه من شی

ناچار شده خطاب به حاجی کرده گفت می‌خوام حکم به قتل دهم لعن کن و حاجی بدو گفت مختارید در این موقع شاهزاده حکمران روی به گماشتگان و مأمورین حکومتی نموده بلهجه شدید

--- صفحه ۲۳۳ ---

شدید چنین گفت بَرید و بَرید پس حاجی را بیرون آورده به حالیکه محاط به فرّاشان بود و دژخیمان سر زنجیر را گرفته از ازدحام انام ممانعت می‌کردند به میدان توپخانه که بعداً تغییر یافته میدان ارک شد کشیدند و میدان مذکور در گرداگرد حجرات متعدّد داشت و توپچیان و سربازان می‌زیستند و در وسط قریب شصت عرّابه توپ منصوب بود و در سمت شمال میدان جائیکه بعداً در جلوش باغ ملّی تأسیس شد حوضی بزرگ داشت و حاجی را از جلوی حوض گذرانده به سمت جنوب جائی که ایوان چوبی برای باروت کوبی قرار گرفته بود برده، نگاه داشتند و فرّاشان و میرغضبان احاطه کرده وی را جلوی ایوان مذکور پشت به قبله نشانند و قدری آب برای شرب دادند و دژخیم اسکندر بیدادگر بالباسی ارغوانی در حالیکه کارد کجی بکمر داشت در مقابل منتظر بایستاد و باز در این موقع و نیز چند بار در طّی راه هنگامیکه حاجی را بسوی مقتل مذکور می‌آوردند برخی از دوستان و اقربایش خود را بوی رسانده اصرار و الحاح همی کردند که لعن کن و خلاص شو و فرّاشایی نیز از طرف حکمران پیام آورد که لعن کن تا آزاد شوی و او بهیچ یک اعتنا نکرد و در اینجا مهبّای شهادت بنشست آنگاه دژخیم عمامه و شال کمر و قبایش برگرفت چنانکه فقط در خالق قلمکار بر اندامش باقی ماند و شانهایش را محکم بیست و خنجر از کمر کشیده حلقومش برید و حلقوم بریده‌اش را روی سنگ مرمری نهادند و مردم به تماشای آن تاجر محترم متّقی هشتاد و پنج ساله مقتول فوج شتافتند و دژخیمان و فرّاشان و عامّه انام همی از جانفشانی و قوّت قلبش سخن رانده گفتند شگفت در این حد از سال کبر و بیم و خطر چندان خون از عروقش جاری شد که زمین را بیاغشت آنگاه جسدش را انبوهی از اشرار با وهن و جفای بسیار در کوچه و بازار گردانده سپس در غسلخانه قرب حَمّام شاه مقابل مسجد سنّیها گذاشتند که بستگانش

--- صفحه ۲۳۴ ---

برده دفن نمایند ولی دختر و شوهر دخترش آقا سید ابومحمد طفلشان را در بغل گرفته بدر مسجد مزبور نشسته گریستند، آهسته گریستند و جرئت مبادرت به کفن و دفن نکردند چه با آنکه هنوز پاسی از اول شب نگذشت و هوا تاریک بود و قطرات باران نیز می بارید گروهی از کودکان مجتمع بوده سنگ می زدند و ممانعت می کردند و از آنسو احبای مشهد که در گوشه مجتمع و متضجع منتظر وقوع شهادت بودند همینکه خبر بشنیدند از آن میان آقا عزیزالله جذّاب از آل اسرائیل جدید الاسلام تربت که در اسلامبول حین عودت حاجی از سفر عکا به واسطه وی در زمره اهل بها داخل شد حسب مشورت احباب بزی اکراد متلبس شد و نزد اخوان زوجه حاجی رفته از واقعه آگهی داد و متفقاً شتافتند تا دروازه عیدگاه بسته نشده جسدرا به خارج بلد برده روبروی رباط بابا قدرت مقابل کاروانسرا در سردابی دفن نمودند و چون خبر شهادت حاجی به محضر ابهی در عکاء معروض شد صورت زیارتی در حق وی صادر فرمودند .

## آغاز اقبال یهودیان ایران باین امر

گرچه بنوعی که در بخشهای سابق اشاره کردیم و در بخش لاحق مفصلاً می نگاریم برخی از آحاد یهودیان ایران امثال حکیم مسیح طهرانی و ملا الیاهو و پسرش ملا الیعازار از اهل همدان و حاجی الیاهو از اهل کاشان قبلاً مقبل و یا مؤمن بامر بدیع شدند ولی آغاز توجه و حرکت ملت یهود ایران باین امر در سال ۱۲۹۴ اتفاق افتاد و موجزی از علت و کیفیت قضیه این است که قوم مذکور از ابتداء مسلمانی ایرانیان تا ایام طلوع و انتشار امر بدیع پیوسته دستخوش تعرض و تعدی مسلمانان بوده در کمال ذلت و حقارت می زیستند جان و مال و عرض و اعتبارشان همیشه در خطر بوده به بهانه های متنوعه از ایشان می کشتند و اموالشان را بیغما می بردند و معذکک سالیانه شرعیاً

مبالغی از درهم و دینار به عنوان حق‌الحمایه از ایشان می‌گرفتند و تمامت آحادشان را از کبیر و صغیر و ذکور و اناث

--- صفحه ۲۳۵ ---

و کلیهٔ اشیاء متعلقهٔ به آنانرا نجس و پلید و غالباً غیر قابل تطهیر دانسته از معاشرت و اختلاط با ایشان احتراز می‌کردند بنوعی که احدی از ایشان جرئت و جسارت تماسی در حال رطوبت با اشیاء متعلقه به اهل اسلام نداشتند و برای نشانه بایستی وصلهٔ کهنه در جلوی لباسشان باشد و سوار بر اسب نشوند و عمارات رفیعه نسازند و در بسیاری از بلاد ایران از جهت شدت تعصب اهالی سکونت نتوانستند و درجه‌ایکه استقرار جستند ناچار در ارزل و اکثف محال قرار یافته محله به نام محلهٔ یهود در غایت حقارت و پلیدی تأسیس کردند و برای استمداد از یکدیگر در مواقع حملات مسلمین جدران خانه هارا سوراخ کرده بیکدیگر راه دادند بالجمله از مسلمانان انتظاری جز شر و ضرر نداشتند و بالعکس آنان نیز نسبت به مسلمانان بهمین احوال بوده اگر دست می‌یافتند مقابله بمثل می‌نمودند و مسلمانان و اشیاء متعلقه به ایشان مخصوصاً ذبائح و ماست و پنیرشان را نجس می‌دانستند و در همدان که یکی از بزرگترین مراکز اجتماع یهود و مقبره استر مردخای مشهور در آنجا است در سنین اخیره بعضی از یهود بدست مسلمانان مقتول شده اموالی را که با تلاش و امساک مخصوص خود گرد آوردند به باد غارت رفت و در غالب بلاد ایران خصوصاً در خاک خراسان عدّهٔ بسیاری از ایشان بالأجبار خوفاً و طمعاً مسلمان شده نام جدید الاسلام برایشان بماند و بالجمله با چنین احوال چون در همدان بابرخی از محترمین این طائفه تصادفاً معاشرت یافتند و ایشان را بری و عری از اخلاق مسلمانان و نیز متدین و متقی و عارف بر رموز و اسرار کتب مقدسهٔ خود مشاهده کردند و سجایا و مزایا محبت بین المللی و بشر دوستی و حقوق متساویه عمومی و لطف کلام و حسن معاشرت و اختلاط و امتزاجشان را نگریستند و عقائد معتدلهٔ آنان را مطالعه کردند بصدد تجسس و تحقیق از آئین بدیع برآمده آنرا موافق مواعید و بشارات کتب خویش یافتند لاجرم تصدیق نموده ایمان آوردند

--- صفحه ۲۳۶ ---



نخست حکیم آقا جان از اطباً و فضلاى قوم با آقا محمد باقر نراقى تاجر از احبّای ساکن بلد تصادف ملاقات و معاشرت و اطلاع از این امر یافت آنگاه پسرخالش حاجى رحيم طيب مشهور به طلب برخاست و هر دو ايمان آوردند سپس پسرخاله حاجى رحيم که آقا حيم نام داشت فائز به ايمان شد و چنانکه در بخش لاحق به تفصيل مى نگاريم به اقدامات ايشان و غيرهم متدرّجاً در همدان جمعيت کثيره از آل اسراييل در اين طائفه داخل شده والواح کثيره از قلم أبهى خطاب به آنان صادر گرديد .

## ارتفاع عظمت أبهى و طلوع حرّيت و رخا در عکا

گرچه سلطان عبدالحميد در آغاز جلوس بر سلطنت از جهت مداخلات دول اروپا و طغيان احزاب دگر و نقرانان و انقلاباتى که در مملکت عثمانيه بود بيم واضطراب عظيم داشت و نسبت به مقام و نفوذ أبهى ملاحظه و احتياط مى کرد و يکى از محارم مخصوص خود را به عکا فرستاده دستور داد که در بلاد عثمانيه و تابعين اتباع آن دولت تبليغ بهائى ممنوع باشد و در مقابل متعهد شد که از هر کس هر جا شکايت و سعائيتى رسد تحقيق و تفتيش آنرا از محضر أبهى طلبد و به اقوال معاندين و مغرضين اکتفا ننمايد و از اينرو تبليغ اين امر را جمال أبهى در مملکت عثمانيه منع فرمودند و بجز معدودى از مخلصين حکيم و دانا که با رعايت مقتضيات و مصالح حاضره مسائل و مقاصد را به نوعى که درخور بود بيان مى کردند احدى را اجازه تبليغ در آن مملکت ندادند و در مواقعى که در عکا و حدود سوريه اختلافات داخله مملکت رخ مى داد و يا علم طغيان و عصيان از قبائل و عشائر و يا سپاهيان بلند مى شد غصن اعظم به قوت بيان و نفوذ و عظمت شخصيه و تدابير عظيمه خود حلّ و عقد مسائل نموده رفع مشکلات مى فرمودند و چنانچه نگاشتيم مصطفى پاشا متصرف عکا اين عبارت در مجالس و محافل تکرار نمود که لازم نيست منزوى باشند و هر جا بخواهند مى توانند بروند و چون نه سال و نه روز تمام از سنين هجريّه از آغاز ورود به عکا گذشت که در آن طول

--- صفحه ۲۳۷ ---

سال سى و ششم واقعات سال ۱۲۹۵ ه ق - ۱۸۷۸ ميلادى

مدّت جمال أبهی' از قلعهٔ عکّاء خارج نشده باهمه علاقهٔ که به مناظر طبیعیّه و سبزه و گل و آب جاری و اشجار داشتند حتّی نظر برسبزه نینداختند مفتی سابق الّذکر عکّاء که در آغاز معاند بود و درانجام از مخلصین شد حسب تدبیر و دستور غصن اعظم به محضر أبهی' مثول یافت و دستشان را گرفته قسم داد که دمی از عکّاء بیرون آمده به تفرّج باغ قدّم نهند و جمال أبهی' قبول نموده، فرمودند: ای مفتی محترم چگونه از قلعه بیرون آییم ما در اینجا به حکم دولت محبوسیم مفتی اظهار به نوع تعجّب و انکار عرض کرد که کی و چگونه شما را حبس توانند کرد و چندان اصرار نمود تا مسؤل و مأمولش را قبول فرموده در کروسه سوار شده با متصرّف و مفتی به باغ نعمین که غصن اعظم در خارج عکّاء خریده و در مدّت دو سال بانواع اشجار و اوراد آراسته مهیا کردند قدم گذاشتند

### منظومهٔ مثنوی نبیل زرنندی در وصف خروج موکب جمال أبهی' از زندان عکّاء

نسیم صبح آمد عنبر آمیز \*\*\*\*\* که ای عاشق ز خواب ناز برخیز  
جمله از سمت بستان صبح روشن \*\*\*\*\* خرامان شاه گل در طوف گلشن  
بدورش بلبان در نغمه سازی \*\*\*\*\* توای بلبل چنان در خواب تازی  
رضوانی ساز و بها آور دو گانه \*\*\*\*\* شو اندر ذکر محبوب یگانه  
که از اوّل شهنشاه فریدت \*\*\*\*\* برای ذکر و مدحش آفریدت  
بیاد یار بر کف کسر خامه \*\*\*\*\* مزین کن بنام دوست نامه  
بهمراه نسیم صبحگاهی \*\*\*\*\* بده پیغام کای باغ الهی  
هزاران شکر چشمت گشت روشن \*\*\*\*\* از آن گل کزوی آقا تست روشن  
اگر چه انتظارها کشیدی \*\*\*\*\* بحمدالله که بر مطلب رسیدی  
چه در عکّا بآن سلطان اجلال \*\*\*\*\* بسر آمد ده و دو روز و نه سال  
سه الف و دو صد و یکروز و شب چون \*\*\*\*\* بعکّا شاه أبهی' ماند مسجون  
صبح روشن یوم العدالی \*\*\*\*\* جلال شهر نور ذوالجلالی  
بروز هیجده از ماه خورداد \*\*\*\*\* زیک مشرق به مبروکی دو خور زاد  
بروز کاف و دال از جیم اوّل \*\*\*\*\* ازین سال جمله عزیز آن یار اجمل

ز صحن بیت موسایش بدر شد \*\*\*\*\* هو الأبهی ' زنان پندار و در شد  
چه غصن اعظم آن نوعیکه میخواست \*\*\*\*\* برو آمد شاه درگروسه آراست  
جمال الله ابهی ' شد روانه \*\*\*\*\* منور از رخس شد اهل خانه  
علی اکبر حسینی را که موجود \*\*\*\*\* بدید افتاد و سر بر محرمش سود  
حسین ارض طف باوالد وجد \*\*\*\*\* همی بر آن علی اکبر ندا زد  
که ای یالیت ما جای تو بودیم \*\*\*\*\* که سر بر مقدم آتشاه سوریم  
غرض باصد عنایت شاه باذل \*\*\*\*\* شد از آنخانه بر کروسه نازل  
چه درگروسه آنجانان مکین شد \*\*\*\*\* پراز بهجت سموات وزمین شد  
برآمد از همه ذرات عالم \*\*\*\*\* ندای شوق کای سلطان اعظم  
بحمد الله که عهد سجن سر شد \*\*\*\*\* اوان شادی و فتح و ظفر شد

--- صفحه ۲۳۸ ---

و این سبب شد که بعداً ایامی بقصر مزرعه و باغ جنینی و قصر عودی برای تفریح خیمه افراشتند و سد اقامت در  
مابین حیطان رفیع قلعه عکا بشکست و اراضی سواحل دریا به قدوم ابهی ' مزین گشت و باری نیز به حیفا رفته  
در کوه کرمل و دیر نزول و ساعتی استراحت نمودند و لوحی شامل خطابات و بشارات جلیله به کوه کرمل صدور  
یافت و حاکم مذکور به کلمات معاندین ابداً اعتنا نمی کرد و مکرراً در مجالس گفت عجب است که احدی  
از ایرانیان در طول مدت توقیفشان در این مملکت هرگز نزد حکمرانان به شکایت نیامدند و چون از حکومت  
عکا انتقال به حکومت طرابلس یافت پیوسته مکاتیب مخلصانه اش به محضر ابهی ' رسیده و بهر یک از احباب  
لدی الملاقات ابراز محبت و اشتیاق می نمود و اخبار مذکوره

چنان بر کرسی تمکین نشست \*\*\*\*\* که پشت پادشاهان را شکستی.  
پس آنگه شد بامر شاه اقدر \*\*\*\*\* به کروسه سواره غصن اکبر.  
پس آنگه شد دو غصن انور حق \*\*\*\*\* به کروسه روان چون در مطلق  
که کروسه بصد عالم طرب ها \*\*\*\*\* روانه شد به اسم الله ابهی '.

روانه درامامش غصن اعظم \*\*\*\*\* روانه در یمینش مجد و خادم.  
کلیم الله بر توسن سواره. \*\*\*\*\* روان باصد شعف در یک کناره  
شده کروسه با آن مجد اعظم. \*\*\*\*\* زدروازه برون رقصان و خرم  
به اعلیٰ صوت خود آن دم ندا زد \*\*\*\*\* که بر هامون علم ذات خدا زد  
هر آن کس را رسید آن نغمه در گوش \*\*\*\*\* فتاد از سکر او سرمست و مدهوش  
چه غصن الله اعظم بحر تمهید \*\*\*\*\* جمال الله را بیرون در دید  
لبش از خوشدلی چون صبح بشگفت \*\*\*\*\* چه گل اندر تبسم آمد و گفت  
که عهد سجنی به سر شد لله الحمد \*\*\*\*\* شه از عگا بدر شد لله الحمد  
بهار آمد چو باد صبح گاهی \*\*\*\*\* شتا را ماند برد و رو سیاهی  
شه آن دم غصن اعظم را به بر خواند \*\*\*\*\* به کروسه به صد الطاف بنشانند  
چو شه هر چهار غصنش را به بر دید \*\*\*\*\* زهر سمتش عیان شمس و قمر دید  
به لحن ابدع خود شکر خود خواند \*\*\*\*\* ثنا و مدح خود را بر زبان راند  
جوان قائینی خوشحال و خوشنود \*\*\*\*\* در آن دم شاه را کروسه چی بود  
جمال الله به مجد خویش فرمود \*\*\*\*\* به پیش این جوان بنشین تو هم زود  
تو چون امروز مجد کردگاری \*\*\*\*\* نما ذوالمجد را کروسه داری  
همان نوعی که شه فرمود آن شد \*\*\*\*\* چه فلک روح کروسه روان شد  
به بالا روح اعظم شد منادی \*\*\*\*\* که ای کون و مکان شد روز شادی  
به دارش جمله ارواح نبیین \*\*\*\*\* روان با صد جهان شادی و تحسین  
همه در دور شه با قلب شاکر \*\*\*\*\* به اللهم یا لیبیک ذاکر  
در آمد دشت از آن بحر تنعم \*\*\*\*\* چه داود بهیٰ اندر ترنم  
که آمد طلعت موعود اعظم \*\*\*\*\* که هست آفاق را مقصود اعظم  
در ین کروسه سلطان ظهور است \*\*\*\*\* که مانند غمام اندر مرور است

--- صفحه ۲۳۹ ---

در ایران و عراق و مصر و هند و قفقاز توسط مسافرین زائرین والواح و مکاتیب انتشار یافته احباً از فرح و امید  
بالیدند و ناصرالدین شاه و عدّه از درباریانش که از آرزوی دیدار ممالک اروپا و تأسیس اوضاع مدنیّه آنجا  
دروطن خود بی صبر و قرار شدند دست از تعرض باین طائفه کشیدند ولی مغرضین از مجتهدین باستماع اخبار

ومشاهده آثار باغایت بغض و کین برآشفتند و از غم و آلم همی نالیدند چه که دسترس به مرکز امر نداشتند  
ولا جرم به قصد اهلاک احباً برآغالیدند<sup>81</sup>

همه اشجار بستانها ونعمین \*\*\*\*\* همی ناطق که آمد شاه دارین  
چه آن باشوکت آن دریای ذخار \*\*\*\*\* گذشتی ازکنار تلّ فخّار  
از آن تل مرتفع شد بانگ تمجید. \*\*\*\*\* که بنگر سویم ای سلطان تجرید  
تو خود نامیده تلّ فخّارم. \*\*\*\*\* ولی در دیده این خلق خواریم  
به یک نظره زمن کن رفع خواری \*\*\*\*\* مرا بخش از عنایت افتخاری.  
شهبش فرمود کای تل شاد می باش \*\*\*\*\* زانده و حزن آزاد می باش  
چنان سازم محلّ افتخارت \*\*\*\*\* که هر گل را حسد باشد زخارت.  
بدین منوال آن کروسه خاصّ \*\*\*\*\* چه ذره در هوای شمس رقص  
که بستان الهی شد نمودار \*\*\*\*\* برآمد نغمه از انهار و اشجار  
که ذات کبریا آمد بشارت \*\*\*\*\* بصد نور و ضیاء آمد بشارت.  
چه حوران قصور این را شنیدند \*\*\*\*\* ز خوشحالی ز سر مهجر دویدند .  
دویدند از خیابانها بشادی \*\*\*\*\* بحوران جنانها را منادی  
که ای عشاق یار آمد بشارت \*\*\*\*\* دلارام دیار آمد بشارت .  
دوان کروسه ابهی ' چه مستان \*\*\*\*\* که تا ساکن شد اندر باب بستان.  
مقارن باطلوع شمس اشراق \*\*\*\*\* ز کروسه برون شد مهر آفاق  
ولی چون باغ این خورشید را دید \*\*\*\*\* ز غیرت روی آن خورشید پوشید.  
که با اشراق آن خورشید اعظم \*\*\*\*\* نیم محتاج مهر ماه عالم .  
به اسم خود شه ابهی ' پرستان \*\*\*\*\* قدم بنهاد با بهجت به بستان  
گروه قدس برپایش فتادند \*\*\*\*\* به شکرانه زبانها برگشادند .  
که شکر ای دوست بر فضل و عنایت \*\*\*\*\* که در این باغ خوش دیدم جای.  
چنان گویم که در آن صبحگاهی \*\*\*\*\* چه واقع گشت در باغ الهی  
بیان آن بود با خادم الله \*\*\*\*\* که بود و غرق بحرلی مع الله.  
که او در دیدن و من در شنیدن \*\*\*\*\* شنیدن کی بود مانند دیدن .

81 - آغالیدن = انگیختن و تحریک و اغرا و برشوراندیدن و تیز کردن بر خصومت و جنگ و فتنه . بشوراندیدن بر کسی .  
آشوفتن کسی بر دیگری

شنیدم شامگه آن بحر ذخار\*\*\*\*\* زبستان شد بسوی تل فخار  
شه‌نشاہ قدم بر تل قدم زد\*\*\*\*\* علمهای قدم بر آن علم زد.  
بگفت ای تل قدسی این روانت\*\*\*\*\* شرف باشد بهفتم آسمانت .  
تو اول تل قدس بر شامی\*\*\*\*\* که از رجل بها با احتشامی  
از این ات برسماوات افتخاراست\*\*\*\*\* جبلها جمله پیشت خاکساراست.  
اقل کوهها بودی تو چون طور\*\*\*\*\* کنون گشتی چنان دردهر مشهور.  
که مقصود هزاران کوه کافی\*\*\*\*\* گروه حق پرستان را مطافی  
الهی شکر که این ایام دیدیم\*\*\*\*\* جهان را این چنین بر کام دیدیم  
به باغت با همه انوار دیدیم\*\*\*\*\* ز رویت باغ را گلزار دیدیم

--- صفحه ۲۴۰ ---

سال سی و هفتم واقعات سال ۱۲۹۶ ه ق - ۱۸۲۹ میلادی

### فتنه اصفهان و شهادت ملا کاظم طالخونچه

ملاً کاظم نام از ارباب عمائم و مراجع احکام شرعیہ اسلامیہ در قریہ طالخونچه تابعه شهر اصفهان در محمیّت دیان بدیع می زیست و جمعیتی را هدایت باین امر نمود و متعصّبین و معاندین خصوصاً محمد باقر مجتهد اصفهانی (ذئب) سابق الذکر پیوسته در صدد او برآمد و برای برکندن او و امثالش همی کوشید تا درین سال سید حسین مجتهد قریه که رقابت و عداوت باملاً کاظم داشت برای آنکه در مجلسی باهم مناظره علمیّه کرده مغلوب و خجل شد اهالی قریه را به ضدیت با وی بشورانند تا هجوم آوردند و ملاً کاظم را با خواهرزاده اش سید آقا جان که از علماء و متنفّذین محل بود و بواسطه خالو مؤمن باین امر گشت دستگیر کرده به اصفهان بردند و در اثر غوغاء و ضوضاء طالخونچه در اصفهان نیز به تحریک شیخ محمد باقر (ذئب) و پسرش شیخ محمد تقی نجفی (ابن ذئب) شورش شد و حاجی محمد هاشم و چند تن دیگر از احباب را گرفتار نمودند و چون ملاً کاظم و سید آقا جان را به دار الحکومه حاضر کردند شیخ محمد باقر و شیخ محمد تقی متفقاً به محضر حکمران شاهزاده مسعود

میرزا ظلّ السّلطان حاضر شدند و ملاّ کاظم را طلبیده مکالمه و سؤال و جواب کردند و او حضرت مبشّر اعظم را بنام قائم موعود و جمال أبهی<sup>۱</sup> را به عنوان رجعت حسینی یاد کرده اقرار و اعتراف بر ایمان به امر بدیع نمود لاجرم شیخین فتوای بر کفر و قتل او دادند و ظلّ السّلطان به نیت کسر نفوذ مجتهد مذکور سعی بسیار که او تبرّی کرده خلاص شود و آنان اصرار در سرعت قتل و هلاکش داشتند و او خود نیز شتاب در شهادت داشت و عاقبت ظلّ السّلطان وی را تسلیم میرغضب کرده و مأموری همراه بفرستاد تا شاید تبرّی کند و مستخلص شود

---

شب پنجشنبه شانزدهم شهر ربیع الأوّل پس از گذشتن سه ساعت و پانزده دقیقه و دو ثانیه از شب تحویل بحمل شد و ناصرالدین شاه در روز شنبه سنه شهر مذکور به عزم سفر به اروپا از طهران خارج شد و در ایام غیابش نیابت خود را به پسرش کامران میرزا (آقا) نائب السّلطنه امیر کبیر واگذار کرد و بعد از سفر روسیه آلمان فرانسه و اطریش مراجعت کرده در شهر شعبان وارد طهران گردید.

---

--- صفحه ۲۴۱ ---

ولی او با دژخیم شتابان به مقتل رفت چندانکه قاتل بیرحم از حال وی در تعجّب و حیرت شد و چون به میدان شاه در بالای سکوئی که در آن قاپوق برپا بود مهبّای فدا نمودند عمّامه وردا و لبّاده و شال کمر و قبایش را کنده تا نموده برای میرغضب گذاشت و آماده شهادت نشست و میرغضب سرش را برید و جسدش را بیفکند و انبوه اخلاط انام هجوم برده اسب بر جسد مطروح تاخته به طرفه العین اعضایش را از یکدیگر جدا ساختند و بعضی اعضا را بردند و مابقی را نفت و آتش زدند و بالأخره استخوانها و آنچه از جسد برجای ماند در خرابه ایکه معروف به تکیه بکتاش است انداخته دیواری را بر آنها افکنده مفقود و مخفی کردند و شیخ محمد باقر مجتهد مذکور اصرار داشت که سید آقا جان را نیز به قتل آورند ولی حکمران فرمان داد سید را چوب بسیار زده هر دو گوشش را بریدند و در بینی مهار کرده به بازارها گرداندند آنگاه به نجف آباد که مجمع احباب بود کشیده در معابر و مظاهر انام نشان داده رها کردند و این واقعه در بیستم صفر سال ۱۲۹۶ واقع شد و در اثر فتنه و واقعه مذکوره اخباری چنین فیما بین اهالی اصفهان اشتهار و انتشار یافت که ظلّ السّلطان عزم بر قتل عام و نفی و تبعید و یغمای اموال این طائفه دارد و چون آحاد احبّا پریشان شده اخبار را نزد آقامیرزا محمد حسین و آقامیرزا

محمد حسن (سلطان الشهداء و محبوب الشهداء) که از تجار و سادات متمول و معظم و علمدار امر بدیع در آن حدود بودند نقل کردند ایشان همی رد نمودند و عاقبت الامر توسط آقا محمد باقر مدرس شیرازی که از علماء و محترمین و ابوالزوجه شاهزاده حکمران و محب این امر بود بدین مضمون نزد شاهزاده پیام کردند که اهالی بلد از این اعمال حکومت متوحش و مضطرب اند و از اعضاء دائره حکومت بعضی اخبار شنیده میشود بناءً علی هذا اگر شاهزاده مصمم است که جمعی از کسبه و فقرا را دستگیر کرده

--- صفحه ۲۴۲ ---

اموالی زهید از ایشان گرد آورد اینک ما یکبار آنچه مطلوبست تقدیم می‌نمائیم تا بندگان خدا درامن باشند و خیال شاهزاده نیز راحت و آسوده باشد و ظلّ السلطان چون پیام بشنید جواب داد که نشریات مذکوره کذب صرف است و ابداً بدیگران تعرضی نمی‌شود و فی الحال حکم نمود تا تنی از ارازل اصفهان را که قطعه از گوشت جسد ملا کاظم شهید را بر ریسمانی آویخته همه روزه بردرب دگان خویش می‌افراخت دستگیر بران و گوشش را بردرب قیصریه می‌خکوب نمودند و یک شبانه روز تمام بر همان حال بداشتند آنگاه رها نمودند و بدین طریق هممه و نشریات واضطراب در اصفهان قدری سکون و آرام یافت .

### شهادت آقا میرزا محمد حسن (سلطان الشهداء) و آقا میرزا محمد حسین

#### محبوب الشهداء) و مشقات احبای اصفهان

سی و سه روز بعد از شهادت ملا کاظم فاجعه شهادت اخوین رحمانین یعنی آقا میرزا محمد حسن و آقا میرزا محمد حسین در اصفهان واقع شد و مجملی از مفصل آن واقعه چنین است که اخوین مذکور پسران آقا میرزا ابراهیم نهری و از اجله سادات محترم و تجار معظم ایران بودند و در کتبهای سابق شرح احوال این خانواده جلیله و مقام آندو برادر را آورده و در بخش لاحق مفصلاً می‌نگاریم و یا بصدد اشتهار که در ایمان به امر بدیع داشتند و رایت ابهی را در اصفهان برافراشتند اهالی کمال امتنان و تعلق به ایشان اظهار می کردند و امور ملکی میر محمد حسین امام جمعه بدست آقا میرزا محمد حسن سپرده بود و نهایت اهتمام و تجلیل امام و در جمع شمل امور ملکیش نمود ولی بالأخره امام مبلغ هیجده هزار تومان مدیون او شد و چون دین ثابت



و معلوم بوده تخلف آنرا اداء نمی توانست پس از حادثه مذکوره ملاً کاظم که اوضاع اصفهان استعدادی برای اجرای اغراض حاصل کرد به قصد جان آندو برادر و تخلف از دیون افتاد و شیخ محمد باقر مجتهد مذکور که پیوسته آرزوی هلاک ایشان را در قلب داشت و از حمایت امام جمعه ملاحظه می کرد

--- صفحه ۲۴۳ ---

### سال سی و هفتم واقعات سال ۱۲۹۶ هجری قمری ۱۸۷۹ م

نیز موقع را مقتضی دیده، فرصت را از دست نداد و به واسطه میرزا سلیمان مشهور به نائب المصدر اخ الزوجه امام که پیوسته نقشه قتل میرزا محمد حسین و قیام برجای او و تصرف در املاک امام در ضمیر بست و درین هنگام به صدد اجرای اغراض مکنونه برآمد با امام متفق شد و شاهزاده ظل السلطان حکمران را نیز به طمع قبض نقود و اموال آن سید مظلوم و تعرض و تطاول به آحاد این طائفه با خود موافق کردند و اخبار و اشتها اینکه نوشتیم مصداق وقوع یافت و از تبعه امام جمعه است به کار شد و چون در روز هفدهم ربیع الاول که عید مولد النبى و یوم مقرر و موعود برای قتل میرزا حسین با برادر کهنرش آقا میرزا اسماعیل به دیدار امام رفتند در آن محضر پر جمعیت بهانه گرفته تشدد و پرخاش به نام دین و عقیدت و نیز تکفیرشان کرده حکم به تطهیر ظرف چای شان داد و به خدام و گماشتگان غلام خود سپرد هر دورا با شتم و لطم به دارالحکومه کشیدند که آقا میرزا محمد حسن از ماجری آگاه شد به خانه آقا محمد باقر مدرس اب الزوجه شاهزاده حکمران پناه برد و مدرس به حمایت و وقایت وی قیام کرد ولی امام آگهی یافته جمعی را پی دستگیری سید مظلوم به خانه مدرس فرستاد و مدرس جوابهای شدیدیه گفته پیامهای سخت به امام رساند و امام واقعه را به ظل السلطان خبر رساند و شاهزاده با حکمران جمعی از غلامان غلاظ دولتی و رقیمه در بیان و خامت عاقبت به مدرس فرستاد غلامان دور خانه آقا محمد باقر را فرا گرفتند و رقیمه را به او دادند تا مطالعه نمود و ناچار شد در نهایت سید

مظلوم را تسلیم داد و غلامان او را با طیش و جبر به دارالحکومه نزد اخوانش بردند و حکمران هر سه نفر را نزد خود خواسته اجلاس کرد و زبان به کلمات ناستوده نسبت به مصدر و مرکز امر بی‌آلود و آقا میرزا محمد حسن متأثر شده در جواب گفت این سخنان ناصواب و نارواست و اگر آنچه بر ما معلوم گشت بر شاهزاده نیز مکشوف شود هرگز گفتاری بدین نمط به زبان نیارد.

--- صفحه ۲۴۴ ---

و حکمران از مقاومت وی در غضب شد اصرار کرد که باید تبرّی و لعن کنید و آقا میرزا محمد حسن همی به نوع لطف و ملایمت دفاع نمود و بالأخره شاهزاده با دست خود لطمه و پنجه به صورتش زد و حکم داد تا هر سه را به محبس بردند و به اذیت و جفا گرفتند و از وقوع واقعه مذکور عموم احباب اصفهان مضطرب و پریشان حال شده به خیال مهاجرت و فرار افتادند و از آنسو شاهزاده و امام بلا مانع به اخذ نقود و اموال سادات مظلوم پرداختند شاهزاده به اجبار حواله تلگرافی مبلغ ده هزار تومان به عنوان حاجی میرزا بزرگ افغان شیراز از ایشان گرفته مبلغ مذکور را وصول نمود و افغان از قضایا مطلع شده به تجار پارسی هندوستان که با آن سادات طرف تجارت بودند خبر داد و آنان به فرمان فرمای هندوستان متظلم شده از خطر خسارت مالی خود حمایت خواستند و فرمانفرما به شاه درباب حفظ سادات تلگراف کرد و شاه به ظلّ السلطان تلگراف نمود ولی او تلگراف شاه را مخفی داشته به سرعت اقدام به قتل کرد و بعداً به شاه اظهار داشت که تلگراف پس از قتلشان رسید و نیز جمعی از تجار اصفهان که با ایشان دوست بودند تلگراف به شاه کردند که با سادات مذکور معاملات تجارتي داریم و خطر تضييع اموال ما درپيش است ولی شاهزاده حکمران آنان را دستگیر کرده به محبس کشیده اجبار نمود تا سند به تفریغ محاسبه خود نوشتند و نیز یکصد و پنجاه شتر متعلق به محبوسین مظلومین را ضبط کرده داغ نشانه مالکیت خود نهاده نقود کثیره که از ایشان نزد صرافان بود اخذ و جمع نمود و امام جمعه نیز گماشتگان خود را برای غارت اموال مظلومان محبوس فرستاد و ظالمین به خانه ایشان ریخته زنان و اطفال را دریک جا جمع و احاطه نمودند آنگاه به تجسس اشیاء و اموال پرداختند و آنچه یافتند و خواستند

بردند وبالجمله مظلومین مذکوررا هفت روز در محبس نگه داشتند وجوړ وجفا نمودند وپس از فراغ از امور مذکوره در روز هفتم امام جمعه وشیخ محمد باقر

---

یازده ساعت وسیونه دقیقه ازشب جمعه بیست وهفتم ربیع الاول گذشته تحویل بحمل واقع شد

---

--- صفحه ۲۴۵ ---

سائر متهدین اصفهان را نزد حکمران مجتمع کردند وحکم قتل سیدین حسنین مظلوم را نوشته مهر وامضا نمودند وامام جمعه نزد شاهزاده تعهد والتزام هر نوع مسئولیت دنیویّه و اخرویّه کرد پس به دستور حکمران در همان حال که مجتهدین مذکور در محضرش نشسته منتظر بودند دژخیم خونریز باتیغ بیدریغ بزدان رفت نخست آقا میرزا محمد حسن آنگاه آقا میرزا محمد حسین را سر ببرید واین واقعه در ساعتی قبل از زوال یوم دوشنبه ۲۳ ربیع الاول سال ۱۲۹۶ واقع شد آنگاه هردو جسد را ریسمان برپا بستند از زندان بیرون آورده کشان کشان به میدان شاه انداختند واجساد تا غروب آنروز در میدان مذکور مطروح بوده مردم به تماشا همی رفتند وبرخی می گریستند سپس به بازارچه جنب مدرسه چهار باغ برده محفوظ بداشتند ودر ظلمت شب تنی از نوکرهایشان آقا محمد باقر نام باجمعی از فرّاشان حکومتی دو سید را در چشمه جنب بقعه امام زاده باقر شستشو داده آماده کفن کردند وقریب به سحر به قبرستان تخت نوارد رساندند ودر آنحال که باهول وعجلت وخوف از تعرض شیخ باقر مجتهد وغیره حفر قبر می کردند وقبر مهیا وآماده از زیر خاک نمایان شد واجساد را در آنجا مدفون ساختند ودراین واقعه از احبّای اصفهان هر که بزی نمود خطر دید می توانست از شهر خارج شود غروب مهاجرت نمود وتقریباً سی نفر در نهایت بیم واحتیاط از شهر بیرون رفتند واز آنجمله حاجی عبدالحسین پدر پرداغ خارج شد از خطر محفوظ ماند ودر بین مشقّت سرما وعسره جسته اند وتا مدّتی حکمران ومجتهدین در پیشان بودند وشاهزاده حکمران مادرزن میرزا محمد حسن شهید را از نسوان جلیله شهیره این طائفه بود وشرح احوالش نیز در بخش سوّم آوردیم طلبید وآن مظلومه باتفاق برادرش نزد وی

حاضر شد پس سؤالات و تعرضاتی چند نسبت به این امر نمود و پاسخی متین و لطیف مدافعانه شنید و به خشم آمده با دست و پای خود مشت و لگد بسیار بر آن محترمه زد خست و فاجعات مذکوره آحاد بهائیان در بلاد ایران سخت منزجر و متغیّر ساخت جناب فاضل قائینی که آن هنگام در یزد بود

--- صفحه ۲۴۶ ---

حسب مشورت بابعضی از احباب به طهران رفته قصد نمود که به دوک معظمه اروپا تظلم نماید و باین عزم رهسپار تبریز شد و در آنجا لوحی برای وی باین مضمون رسید که احباً باید تأسی به مرکز امر کنند و صبر را پیشه کرده امور را به حق واگذارند لاجرم فاضل منصرف شد و نیز واقعات مذکوره که مشحون از استقامت و مظلومیّت آندو سید جلیل القدر و از قساوت و عداوت و هرزه درائی حکمران و مجتهدین مزبور بود تأثیرات بسیار شدید در ارض مقدّس عکا نمود چنانکه از مطالعه در صورت زیارات و آثار و الواح کثیر که در شأن شهیدین مذکور و کلمات شدیده که در حق قاتلین مزبور صدور یافت واضح و روشن می گردد از آن جمله لوح البرهان است که در روز سی و هشتم شهادتشان به طهران رسید و احباً دو نسخه به خطّ زیبا نوشته شده هر یک را در پاکتی علیحده گذاشته یکی را برای شیخ محمد باقر و دیگر را برای امام جمعه با پست فرستادند و از بیانات صادره در لوح مذکور خطاباً للشیخ این است قوله الأبهی ' انصف بالله بأی برهان استدلّ علماء اليهود وافتوا به علی الروح اذ اتی بالحق و بأی حجة انکر الفریسیون و علماء الأصنام اذ اتی محمد رسول الله بكتاب حکم بین الحق و الباطل بعدل اصباً بنوره ظلمات الأرض و انجذبت قلوب العارفين و انک استدلت اليوم بما استدلت به علماء الجهل فی ذاک العصر یشهد بذلك مالک مصر الفضل فی هذا السّجن العظیم انک اقتدیت بهم بل سبقتهم فی الظلم و ظننت انک نصرت الپجدين و دفعت عن شریعة الله العليم الحکیم و نفسه الحق ینوح من ظلمک التأموس الأكبر و تصیح شریعة التي بها سرت نسّمات العدل علی من فی السّموات و الأرضین الى قوله الأعلى فاعلم ثم ایقن انا فی اول يوم فيه ارتفع صریر القلم الأعلى بین الأرض و السّماء انفقنا ارواحنا

--- صفحه ۲۴۷ ---

واجسادنا وابنائنا واموالنا في سبيل الله العلي العظيم وفتخر بذلك بين اهل الأنشاء والملاء الاعلي يشهد بذلك ما ورد علينا في هذا الصراط المستقيم الي قوله الاعلي يا غافل لا تظمن بعزك واقتدارك مثلك كمثل بقية اثر الشمس علي رؤوس الجبال سوف يدركها الزوال من لدي الله الغني المتعال قد اخذ عزك وعز امثالك وهذا ما حكم به من عنده ام الألواح " ودر خطاب بامام جمعه چنين مسطوراست: " يا قلمي الاعلي اذكر الرقشاء التي بظلمها ناحت الأشياء وارتعدت فرائص الأولياء كذلك يأمرک مالک الأشياء في هذا المقام المحمود الي قوله الأبهي انصفي يا ايها الرقشاء بأي جرم لذغت ابناء الرسول ونهبت

چون ذئب از سفک دم کاظم شهید را وضعیتی یافت وبا رقشا امام جمعه اصفهان متحد گشت رقشا چند هزار تومان مقروض سلطان الشهدا بود ومنتظر چنان روزی که آن قرض را پایمال نماید باحاکم بلد هردو ساخته تا آنکه حسن سلطان الشهدارا با برادرش حسین بنام بهائی به زندان انداختند برادر دیگر که اسماعیل نام داشت نیز با آنان بزندان رفت ولي چون عاقبت را دید حیات دنیوی را بر خود ترجیح داد و چون ظل زاهل امر به بدگوئی و تبری کرد حضرت سلطان الشهدا فرمود تو بد میگوئی بس است این کلمه را ظل بهانه نمود وبا غضب به رأسش چند عصا زد وفرمان قتل داد تا چند سال قلم مبارک به ذکر شهادتشان جاری واین واقعه جانسوز سه روز قبل از نوروز وسي و سه روز بعد از شهادت کاظم بود ودر بیست و سوم ربیع الأول يوم صعود غصن اطهر بود که قلم اعلي وعده اخذ رقشاء وذئب پرجفا فرمود آن بود که زود بساط امامت در دستشان منطوي شد و اخراج بلد گشتند و بکمال ذلت در قری سرگردان و بعد بامرضی که جز با غضب الهی چنان امراض پیدا نشده مبتلا گشتند و شدت عفونت بدرجه رسید که زن و دخترش از رقشاء دوری می جستند و کسان ذئب وي را سرزنش نمودند تا به أسفل راجع شدند و بدرجه همان حاکم با آنان عداوت پیدا کرد که حکم نمود احدي بر جنازه رقشاء حاضر نشده وبا چند حمال اورا بردند و به خاک سپردند و از قلم رحمن قبل ازان خطاب به ذئب لوحی نازل و در آن مي، فرمایند مثلك كمثل اثر بقية الشمس علي رؤوس الجبال سوف تدركه الزوال امرأ من لدن غني المتعال إلا ان تتوب الي الله وتقر الي قلال الجبال وتنوح وتصيح

--- صفحه ۲۴۸ ---

سال سي وهشتم واقعات سال ۱۲۹۷ ه ق - ۱۸۸۰ ميلادي

اموالهم اكفرت بالذي خلقك بامرہ كن فيكون قد فعلت بانباء الرسول مالا فعلت عاد و ثمود بصالح و هو د ولا اليهود بروح الله مالك الوجود الي قوله سوف تأخذك نفحات العذاب كما اخذت فوماً قبلك انتظر يا ايها المشرك بالله مالك الغيب والشهود الي قوله قد قتلت الكبير ونهبت الصغير هل تظن انك تأكل ما جمعته بالظلم لا ونفسي كذلك يخبرك الخبير تالله لا يغنيك ما عندك وما جمعته بالأعتساف يشهد بذلك ربك العليم قد قمت علي اطفاء نور الأمر سوف تنخذ نارك امرأ من عنده انه هو المقتدر القدير لا تعجزه شئون العالم يفعل ما يشاء بسلطانه ويحكم ما يريد

## استقرار با استمرار عرش ابھی' در قصر بهجی عگا

به نوعی که نگاشتیم حسب تقاضای مفتی عگا و نیز حکمران مصطفی ضیاء پاشا جمال ابھی' قدم به خارج قلعه عگا گذاشتند و در عمارات و بساتین متعدده کم و بیش توقّف و اقامت فرمودند تا آنکه در این سال به قصر بهجی که قبلا شرح دادیم انتقال نمودند والی دوازده سال با عائله در آن عمارت اقامت جستند و عمارت عودی را در عگا نیز باستیجار داشته و غصن اعظم با والده و خواهر و عائله شان در آنجا مقیم بودند و ذهاب و ایاب به ملاقات و استفاضه از ایشان در آن عمارت میشد و جمال ابھی' نیز گاهی در آنجا اقامت و بیتوته می فرمودند و ازین پس ذهاب و ایاب زائرین از ممالک متنوعه و صدور الواح متکثره در قصر متوالی و متواتر شد و نبیل زرنندی در منظومه مثنوی که سوانح ایام طلوع ابھی' را به نوع ایجاز آورد چنین سرود:

از ورود و سجن محبوب الأنام \*\*\*\*\* چون بشد نه سال و نه روز تمام

جالس کروسه خود صبحدم \*\*\*\*\* شد زدروازه برون شاه قدم

--- صفحه ۲۴۹ ---

شد بسیر بوستان ناعمین \*\*\*\*\* دوستانش را منور گشت عین

بعد از آن هم قصری از نقصان بری \*\*\*\*\* جاری از وی نهر آب کابری .

قصر عبدالله پشایش لقب \*\*\*\*\* چند سالی شد مقر عرش ربّ

رغم انف ظالمان قوم عاد \*\*\*\*\* که خدا بنیانشان بر باد داد

بر عگا هر چند نزهتگاه بود \*\*\*\*\* مرتفع در وی خیام شاه بود

گاه باغ ناعمین غم زدا \*\*\*\*\* گه جنینی جنت بهجت فزا

گاه قصر خاص پشای رفیع \*\*\*\*\* گاه کوه کابری طور منیع

که تبارک الله او را نام شد \*\*\*\*\* از قدوم شه بهی انجام شد

گاه کوه غابسیه بیهمال \*\*\*\*\* مشتعل از قبه نور جمال

گاه یرکا قصر مرزوق جوان \*\*\*\*\* ابن شیخ و پیشوای در زمان .

شاه را یک چند مسکن با حریم \*\*\*\*\* و آن بلد آباد از اکرام کریم  
گاه کرمل گاه حیفایش مکان \*\*\*\*\* گه مکان بالای دیرش رایگان  
کوه کرمل از قدوم شاه جان \*\*\*\*\* بگذرانده فرق را از فرقدان.  
بعد از اینها قصر عودی طرب \*\*\*\*\* که لقب بهجی بدش شد عرش رب.  
هم بعکاً بیت عبود و داد \*\*\*\*\* شد مقر کرسی ربّ العباد  
بیشتر در قصر بهجی مستقر \*\*\*\*\* آن ملیک روح و سلطان قدر .  
شد ده و دو سال آن قصر عزیز \*\*\*\*\* از شه جان مشکبار و عطر ریز.  
تا که نور امر سلطان قدر \*\*\*\*\* آمد اندر ربع مسکون جلوه گر  
آمد از الواح ربّانی ز در \*\*\*\*\* ملک روس و انگلیس مند بر  
اهل ایران در خیال قلع و قمع \*\*\*\*\* هندوچین از امر حق روشن چو شمع.

## هجوم اکراد و غارت احباب

و در این سال ۱۲۹۷ فتنه طلوع و گردنکشی شیخ عبید الله کرد از قبیله عباس در ناحیه همکاری اکراد عثمانی روی داد و تعصبات و ضدیت مذهبیّه موجب آن واقعه مؤلمه گردید چه شیعیان ایران در طعن و لعن خلفا و نیز اصحاب و زوجات النبی که پیروشان شدند چندان تظاهر و تشاهر نمودند و تعصب اکراد سنی را برافروختند که کردی مذکور اکراد سرحدنشین دولتین را تحت ریاست خود در آورد و حمزه آقا کرد از قبیله منکور از حکومت ساوجبلاغ گریزان شده بدو پیوست و انبوهی از اکراد سنی ایران و عثمانی چون مور و ملخ مسلح در عقبشان روان شدند و خونخوارانه در سر حدّات و معمورات آذربایجان ریخته مرد و زن و صغیر و کبیر را درو کردند کشتند و سوختند عذاب و غارت نمودند و در اثر این واقعه خسارت جانی

---

دو ساعت و نیم از روز هشتم ربیع الثانی گذشته تحویل بحمل واقع شد.

---

ومالی بسیار به اَحْبَای آذربایجان رسید چه از طرفی دشمنان بهانه بدست آورده آتش فساد به دشمن کردند و موجب تعرّض دولت به برخی از احباب شدند واجمالی از ما وقع این است که در سنین قبل ایامیکه سرتیب رضاقلیخان افشار بن حاجی سلیمانخان صائن قلعه در طهران بود وعزم مراجعت بوطن ونشر این امر فیما بین اهل افشار نمود وتصادفاً میرزا محمود نراقی مهاجرأً با عائله اش وارد طهران شد وحسب میل خان واحبّای طهران نامزد برای ابن مقصود شده با عائله اش پس از حرکت خان بأفشار رفتند ودر آنجا قرار گرفته علم تبلیغ برافراخت وبا بستگان خان وخوانین آنجا خصوصاً با حرم محترمه اش کریمه حاجی سید کاظم رشتی که بنام دختر آقا خوانده میشد مذاکرات این امر و مطالعه الواح وآیات مستمر داشت وپس از چندی اتفاقاً آقا میرزا عنایت الله علی آبادی از طرف مظفرالدین میرزا ولیعهد و والی آذربایجان برای رسیدگی باختلافات ومنازعات واقعه درافشار از تبریز وارد بر رضاقلی خان شد وبرخی دیگر از مشاهیر و شناخته گان این طائفه نیز ورود کرده محفل شور واشتعال آراسته گشت وبتبلیغ پرداختند وحاجی سلیمانخان که از متعصّین اتباع حاجی محمد کریم خان بود وشرح احوال او نیز وپسرش رضاقلی خان مذکوررا دربخش سوم آوردیم خبر یافت و به ولیعهد که نیز از معتقدین شیخیه بشمار می رفت شکایت وسعیات نمود که رضاقلیخان و بایه درافشار قصد خروج دارند لاجرم حکم ولیعهد به حرکت رضاقلیخان از صائن قلعه واحضار میرزا عنایت الله به تبریز ورفتن آقا میرزا محمود به یلقون آقاج که مرکز اقامت حاجی سلیمانخان بود صادر گردید ودر اثناء احوال مذکوره طغیان شیخ عبید الله وحمزه آقا دراطراف ساوجبلاغ مگری دنباب ومیاندوآب شروع شد و دشمنان رضاقلیخان خصوصاً پدرش حاجی سلیمان خان را وسیله بدست آمده اورا نزد ولیعهد وخیل درشورش وطغیان مذکور به قلم آوردند ولذا امر شاهانه صادر شد او را دستگیر کرده به قلعه اردبیل حبس نمودند ونیز در آن هنگام در میان دوآب جمعی کثیر از این طائفه مجتمع بوده ومیرزا حسین بن حاجی ملا مهدی یزدی

--- صفحه ۲۵۱ ---

حاجی ملا مهدی یزدی به اداره روحانیه شان قیام داشت ومیرزا ابوالقاسم ناظر حکومت می کرد وحاجی شاه محمد (امین البیان) وحاجی ابوالحسن (حاجی امین) پس از عودت از عکا به ملاقات احبّای آنجا ایامی چند



گذرانند و ناگهان اکراد مذکور چون سیلاب بلا وارد شدند و بقتل و غارت پرداختند گرده احباب نیز درضمن عموم طعمهٔ هلاک گشتند چنانچه بعد از آن واقعه جز چهل تن از زن و مرد دیگر احدی از این طائفه برجای نماند و حاجی ناظر دستگیر اکراد شد و بعداً از چنگشان به مراغه گریخته جان سلامت بدر برد و از تجار احبای نراقی که ساکن آنجا بودند جمعی مقتول گردیدند و برخی که از آن جمله کربلایی آقا جان شهیر بود سروپای برهنه فرار کرده محفوظ ماندند و حاجی شاه محمد هدف گلوله شده مقتول گشت و حاجی ابوالحسن را گلوله بر سران رسیده مغمی علیه بین قتلی بیافتاد و چون اکراد مهاجم رسیدند و مجروحین را سر و شکم بریده و دریده و نیزه پیچ کردند بوی تعرض نشده بعداً با پای مجروح خویش را تا تبریز رساند و معالجه نمود.

## آغاز فتنه در طهران

ناصر الدین شاه در سفرش به اروپا به سال قبل در نظر گرفت دائرهٔ نظمیّه و تأمینات بدانسان که در ممالک اروپا مقرر است در طهران تأسیس نماید و جاسوسان زبردست توانا برگمارد تا انقلابین مخالفین سلطنت خود را بدست آورد و مانند سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی و الکساندر دوم امپراطور روسیه دستخوش مهاجمه احزاب طاغیه مملکت و عظماء دولت نگردد و از شرور جمهوری طلبان اتباع سید جمال الدین افغانی محفوظ ماند و لذا کنت دومنت فرت اطریشی را به ایران آورد بدین سمت موظف داشت و خفیه نویسان بسیار برای اطلاع از احوال جاریه گماشت و در آن موقع که فتنهٔ شیخ عبیدالله مذکور برخاست مغرضین خبر دادند

--- صفحه ۲۵۲ ---

که بهائیان اجتماعات سرّیه نموده اسلحه جمع کرده با شیخ گردی موافق اند و مخابره و مواضعه دارند و کنت مذکور شبانه اطراف خانه های احباب را با سپاهیان پیاده و سواره محاصره نمود و با کمند از دیوارها بلا رفته به اندرون ریختند زنان و کودکان را در حجرات محبوس کرده مردم پیر و نورسان بی تقصیر چند را دستگیر کرده به محبس انداختند و تمامت محال محتمله را برای یافتن اسلحه تفتیش نمودند و مردم مغرض و معاند را بهانه بدست آمده عدّهٔ کثیری را نشان دادند و به چنگ پلیس انداخته گرفتار کردند چنانکه از بامداد پائین

نزدیک هشتاد نفر مساکین مظلومین را با فتوای قتل از قبل مجتهدین بنظمیه کشیده محبوس ساختند و چون گنت مردی اروپائی ونسبت به عقائد واحزاب ایران بی غرض بود تفصیل احوال را به شاه معروض داشته چنین گفت که پس از تفحص وتجسس کامل اسلحه وآلات قاتل در هیچیک از خانه ها نیافتم و متهمین محبوسین کلاً و طراً از رعایای سالم صالح بی آزارند ومعاندین مغرضین پیوسته ازایشان دستگیر کرده با فتوای قتل از طرف ملاها به نظمیه می آورند واگر حال باین منوال بگذرد ممکن است عدّه شان بصدها بلکه هزارها رسد وموجب پریشانی نظم شهر وتشویش افکار عامّه گردد ومن مصلحت خیر دولت را درین می دانم که موافقت با ملاها نکرده تعرّض به رعایا نمایند بلکه دست حکمرانی ونفوذشان را در امور کشوری وسیاسی مملکت چنانچه دول اروپا کردند و قدرت وتأمین یافتند مقطوع سازد لاجرم شاه دستور داد که محبوسین را استنطاق کنند اگر فی الحقیقه بی تقصیراند محض پاس احتیاط وملاحظه جانب ملاها آنان را یک یک ودو دو روانه کنند وبناء علیهذا همه محبوسین احباب ازمدتهای مختلفه رها شدند وایام توقیف آقاسید ابوطالب قمی که شرح احوالش را دربخش سوم آوردیم چندی به طول انجامید وآقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی مذکور که از جمله محبوسین بود کیفیت گرفتاری و مکالماتش باگنت ونیز استخلاصش بنوعی که خود شرح وتفصیل داد چنین واقع شد که روزی درقهوه خانه مدرسه خان مروی نشسته باجمعی مصاحبه علمیه ودینیّه می کرد

--- صفحه ۲۵۳ ---

ناگهان سه تن ناشناس بالباس معمول وارد شده جنبش نشستند وپس از شرب چای بواسطه شخصی دیگر به او اخبار کردند که تنی درخارج قهوه خانه حاضر وجویای او می باشد وبا وی از قهوه خانه بیرون آمده به او گفتند که گنت رئیس نظمیه مارا پی شما فرستاد پس باتفاق روانه شدند ودر اثناء طی طریق رئیس آنان به وی توجه و خطاب کرده، گفت شما مردی ازاهل علم وفضل می باشید وجای تأسف است که بابی شدید ودر انجمنها مردم را به مخالفت بادولت وحکومت می خوانید میرزا به اوجواب گفت چون شما امر رئیس نظمیه را ابلاغ کردید با شما همراه آمده ام ولی شما حق مداخله دراحوال واعمال مرا ندارید وهمینکه نزد گنت رسید اشخاص دیگر که حاضر بودند حسب دستور رئیس خارج شدند وجز مترجمش احدی برجای نماند وبه میرزا

گفت من مقصود و منظور شما بهائیان را میدانم و در این شک و شبهه ندارم که برای جمیع ملل خاصه ایرانیان خیر و مفید می باشد و نیز کتب احکام و تعالیم این امر را دیده ام و موجود دارم ولی ملاحظه نزد شاه امر را مشتبه نمودند میرزا به او گفت بهائیان از صمیم قلب آرزو دارند که سررشته امور بدست مردمی دانا و بیغرض و متمددن باشد تا در امور بادیده بیطرفی و انصاف بنگرند و از این مسروریم که دولت برای حفظ حقوق عموم و تأسیس حق و عدالت و ملت پروری اشخاص عاقل عالم بیغرض را از اروپا خواست و آمدن امثال شما در این مملکت سبب کمال مسرت ما است و شما می دانید که این طائفه به موجب تعالیم حضرت بهاء الله ممنوع از مداخله در سیاست اند و رعایای صادق و مطیع دولت و دوست خیرخواه ملت می باشند و قصدی جز ترویج خداپرستی و نوع دوستی و رفع تعصبات و محاربات از مابین اقوام و دول عالم و تأمین انتظام و ترفیع تمام بنی آدم ندارند و مقداری بسیار از آیات و بیانات ابھی<sup>۱</sup> را بیان کرد و کنت استماع نموده همه را تصدیق کرد آنگاه چنین گفت مطالب مذکوره بر من معلوم بود و اکنون از گفتار شما روشتر گردید

--- صفحه ۲۵۴ ---

و من معتقدم که از اثر امر شما ایران و ایرانیان عاقبت ترقی کرده متمددن می شوند ولی خوبست نوعی رفتار کنید که آخوندها را وسیله برای فتنه و فساد بدست نیاید و دولت مجبور به اخذ و حبس شما نگردد میرزا گفت هیچیک از آنان هرگز گفتار و رفتاری مابین آسایش دولت و ملت و مخالف آئین و شریعت و مغایر ترقی و وطن و سعادت انام و منافی تعظیم و تجلیل رسول و امام از ما نشیندند ولی بصرف بغض و عناد پیوسته دسائس و وسوس انگیزه ایجاد فساد می نمایند در این صورت ما چه توانیم کرد آیا بهائیان از آئین و وجدانشان که خیر محض است بگذرند و انسانیت حقیقه را حسب میل ملاحظه تغییر و تبدیل دهند کنت گفت هرگز از این طائفه خلاف و خطائی خطیر یا حقیر بروز نکرد و تمامت نسبتهای شایعه از کذب و افترا و بهتانهای ناروای معاندین حسود و حقوقد انتشار یافت اینک خواهشم این است که در اجتماعات و تبلیغات خود ملاحظه احتیاط را از دست ندهید تا برای معاندین معتدین بهانه بدست نیاید پس میرزا مرخص شده به قهوه خانه مذکور نزد رفقاییش رفته مکالمات واقعه را تماماً بیان کرد و در آن ایام علائم قرب بروز فساد بزرگ و اضطهادی سترک

برای این طائفه از هر کرانه ظهور و بروز داشت و برخی که در دائرهٔ نائب السلطنه کامران میرزا با مراعات احتیاط و استتار عقیده بودند محرمانه برای بعضی از اعظام احباً خبر آورده گفتند نائب السلطنه بهمین صراحت اظهار کرد که تا تمامت آحاد بهائیان را نشناسم و از مقاصدشان کاملاً مطلع نگردم راحت و اطمینان نیابم چه دولت ازین بابت در خطری عظیم است و برخی از حضار به نوع دلسوزی و رهنمائی اظهار داشتند که معاریف بهائیان را ماهمه می‌شناسیم خوبست دستگیر کرده تطمیع به انعام و خلعت و یا زجر به شکنجه و عقوبت نمائید تا تمامشان را بدست آرید نائب السلطنه جواب گفت که مکرراً چنین کردم و بروز ندادند چنانچه حاجی ملا علی اکبر شهیرزادی که از بزرگان طائفه است

--- صفحه ۲۵۵ ---

### سال سی و نهم واقعات سال ۱۲۹۸ ه ق - ۱۸۸۱ میلادی

احضار و ملاطفت و مهربانی بسیار نمودم و عده‌ها داده خواستم که دیگران را نشان دهد جواب گفت من از حال و عقیدت خودم آگاهم و از نهان قلب دیگران بی‌خبرم و هر قدر زجر و اذیت دادیم صبر و تحمل کرد و فرآشان و میرغضبان شکنجه و عذاب نمودند بروز نداد بالأخره گفتم دندانهایش را بکشند و بر سرش بکوبند چون بی‌طاقت شد و از حال طبیعی بیرون رفت بی اختیار چنین گفت دینم مقتضی است که بندگان خدا را بزحمت نیندازم اینک هر بلائی را که خواهید توانید بر من وارد آرید لکن نخست بگوئید که کدام دین و مروّت و انصاف و آئین چنین ستم و جفائی را روا می‌دارد و من خجالت کشیدم و او را به محلّ سجّش فرستادم و بالجمله آقا میرزا ابوالفضل از استماع این اخبار که دلالت یقینیه بر فرصت حدوث انقلاب و اضطراب داشت از طهران مهاجرت و مسافرت نمود و احباً همه روزه در انتظار بروز فتنه و فساد و ظهور انواع بلیات بسر میبردند.

### فتنه در یزد

شاهزاده مسعود میرزا ظلّ السلطان سابق الذکر در تمام قسمت‌های اصفهان، خونسار، گلپایگان، کردستان، عربستان، لرستان و عراق و بروجرد و کرمانشاهان و فارس و یزد حکمرانی داشت و حاجی معدل السلطنه را که از جانب خود به حکومت یزد گماشت بعضی از ملاها تهییج و تحریک نمودند تا به تعرض بهائیان آن حدود

پرداخت و شش تن را که آقا محمد اسماعیل خبّاز و شاطر حسن و آقا علی اکبر پسران آقا میرزا ابراهیم خبّاز منشادی و نیز استاد حسین کفشدوز منشادی و آقا محمد باقر یزدی و آقا عبدالحسین مشکی و آقا سید محمد علی هنزائی بودند، دستگیر کرده چندی محبوس بداشت آنگاه همه را بیک زنجیر بسته پیاده همراه مأمورین سواره به اصفهان نزد ظلّ السلطان فرستاد و آقا سید محمد علی مذکور را

---

**در روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی بعد از گذشتن هشت ساعت وهفده دقیقه وکسری از طلوع آفتاب تحویل به حمل واقع شد.**

---

--- صفحه ۲۵۶ ---

باآنکه در محبس دچار بیماری وضعف گشت سرزنجیر اُسرا قرار دادند وخواهرش فاطمه بیگم که در سن بیست وهفت سالگی بود وهنوز شوهر نداشت پیاده پای برهنه همراه برادر و اُسرا روانه شد ودر تمامت شصت فرسخ طول طریق میخ طویل زنجیر را که بغایت سنگین بود بر شانه خود نهاده تا به اصفهان گداخته ونالان رسید وسواران لدی الورود اُسرا را به حال مذکور نزد شاهزاده حکمران حاضر کردند و او بعد از مکالمه با ایشان دستور داد همگی را به محبس انداختند وفاطمه بیگم در شبها از برادر و اُسرا جدا شد ودر روزها به زندان رفته نزد ایشان میماند وبالأخره چندان عرائض جانگداز نثر ونظم به حکمران نوشت که قلبش را منعطف کرد وتمامت محبوسین مرخص و آزاد شدند وبا ضعف ومشقت بسیار عودت به وطن نمودند .

## فتنه در قوچان

شجاع الدّوله قوچانی حکمران مقتدر غیور قوچان به ملاقات با آقا محمد فاضل قائینی (نبیل اکبر) ویا میرزا علی محمد بن ملاّ صادق مقدّس (ابن اصدق) از مناقب و مآرب امرأبھی اّطلاع یافت در این سال ۱۲۹۸ حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی وارد قوچان شده چند بار با وی ملاقات و با ادله و براهین طریق مبین را اظهار و اثبات نمود و ایامی در عمارتش میهمان شبها مصاحبه روحانیّه داشتند ومنشی فاضلش میرزا حسین نام را نیز منجذب

باین امر کرد و بالأخره به میل حکمران مجلس مهمی از ملاهای بلد فراهم شد و حاجی مناظره و محاجه کرده اکمال حجت و اتمام نعمت نمود و حکمران خود نیز در ضمن محاوره تأیید سخنان حاجی همی کرد ولی هیئت مجتهدین با حاجی کینه ورزیدند و با جمعی از اشرار به منزل مسکونه اش ریخته اورا چندان زدند که سر تا پا مجروح و خونین گشته درهم شکست و مشرف به هلاک شد آنگاه از بلد اخراج کردند و حکمران مقتدر ماجری بشنید و به شدت غضب و غیرت برافراخت و گماشتگان غلاظ را فرمان داد به مدرسه دینیّه ریختند و قریب چهل تن از ارباب عمائم و اصحاب و خائم مذکوره را دستگیر کرده بدار الحومه کشیده همه را

--- صفحه ۲۵۷ ---

### سال سی و نهم واقعات سال ۱۲۹۸ هجری قمری ۱۸۸۱ م

همه را به زندان مقید و معلول کردند و یک یک را ضرب و تأدیب کامل نمودند و کبیرشان ملا کاظم مجتهد را که اساس فتنه بود از بلد بیرون راندند و نیز جمعی را بفرستاد تا حاجی را محترماً، مجلاً باز به شهر آوردند و عیال و اطفال محبوسین با ابراز برائت و اظهار صراحت نزد وی رفته واسطه و شفیع استخلاص آخوند ها قرار دادند و چون معاندین ماوقع را به مشهد نزد والی محمد تقی میرزا رکن الدوله و مجتهدین نوشتند حاجی مصلحت اندیشیده از قوچان حرکت کرد و پس از خروجش حکم والی رسید و به همه بلاد خراسان فرمان رفت که وی را دستگیر کنند و او مصون و محفوظ ماند و خود را از ایالت خراسان بیرون کشیده به طهران رساند ولی در آنجا چنانکه آوردیم ملا رضا واعظ همدانی پس از مراجعتش از عراق عرب بیش از پیش به مقاومت و تعرض این امر پرداخت و در مسجد شاه در محضر انبوه انام که برای استماع مواعظش حاضر می شدند بر منبر بدگوئی از امر ابهی کرده مفتریات می گفت و در این هنگام واقعه قوچان را مخلوط به اکاذیب چندی منتشر ساخت و باین اعمال در مدت پنج سال مداومت داشته مردم را بشارت همی می داد که قائم موعود مطابق اخبار و آثار ائمه و اولیاء به سال ۱۳۰۰ ظاهر می شود و عوام انام غالباً اعتقاد بدان نمودند .

## کیفیت قتل ملا حسین روضه خوان در سلطان آباد عراق

و در سلطان آباد عراق ملا حسین روضه خوان کاشانی که مابین وعاظ روضه خوانان به فضل و حسن صوت و طلاقت لسان معروف بود و جانی خانم دختر سیده فاطمه بیگوم شهیده تفریسی که واقعه شهادتش را در ضمن واقعات سال ۱۲۸۰ در بخش سابق آوردیم در حباله نگاهش بود و موجب عرفان و ایمان شوهر گردید ملا حسین در بین اقران و امثال بدین نام شهرت یافت حسودان کمر بر قتلش بستند و همت بر حيله و دسیسه گماشتند و هنگام عصری به درب خانه اش شتافته

--- صفحه ۲۵۸ ---

اورا به حضور در دار الحکومه خواستند و چون بعضی از دوستان وی را از فتنه معاندان آگهی دادند پذیرفت ولی معاندان بار دوم و سوم تکرار عمل کردند و با اینکه زوجه مؤمنه وی را تحذیر همی کرد ممنوع نشد و بیرون رفت و معاندان در لباس موافقان باچرب زبانی وی را باخود بردند و درکوچه به خانه درآوردند و مشروب خمریه به حلقش ریخته روی و لباسش را بیالودند و بدین بهانه نزد حکمران کشیده، فریاد بر آوردند که مشروب خورده آبروی ملاها و روضه خوانان را برد و حاکم وی را به فلکه کرده چندان چوب بر پاهایش زدند که ناخنها بریخت و بحالت نزع جان رسید آنگاه وی را بیرون عمارت گذاشتند و اشرار و اراذل جسدر را بدینسو و آنسو کشیدند تا در گذشت و جسد مظلوم را در قبرستان خارج بلد زیر خاک پنهان ساختند.

## فتنه در همدان

و حکمران همدان به صدد تعرض و ایذاء این طائفه و اخذ درهم و دینار برآمد و آقا محمد رحیم و آقا حسینعلی اصفهانی را چون عازم عکا بودند گرفتار و حبس نمود و بالأخره حاجی محمدباقر (نبیل مسافر) مبالغی نقود داد تا آن دو را مستخلص ساخت ولی بالأخره دوازده تن از معاریف این طائفه را که نام و شهرتشان چنین بود حاجی محمد باقر، (نبیل مسافر) عبدالحسین دینارآبادی، آقا محمد باقر نراقی، آقا سید احمد نراقی، آقا محمد باقر کرباس فروش، آقا حسن اصفهانی، آقا حسن، آقا محمد هادی، حاجی محمد ابراهیم، آقا محمد حسن

پسر حاجی محمد ابراهیم معروف بین عوام به جبرائیل بابیه، آقا محمد اسماعیل خیاط، آقا محمد علی بلورفروش حصاری و آقا محمد بهاری گرفتار و حبس نمود و سائر معروفین به وسائلی مصون مانند چنانکه آقا محمد جواد نراقی مختفی شد و حاجی خان نراقی بگریخت و حاجی مهدی بن آقا رفیعا از آل اسرائیل مبلغی به مأمورین داده تا متعرض وی نشدند و محبوسین مذکوررا در محبس به تهدید و زجر کشیدند که تبرئه از عقیدت نمایند و خواستند شکنجه کنند و ذکر اعدام و اهلاک در میان

--- صفحه ۲۵۹ ---

### سال چهلم واقعات سال ۱۲۹۹ هـ ق - ۱۸۸۲ میلادی

در میان بود ولی بالأخره مبالغی جرم همهٔ مظلومین داده، مستخلص شدند و چون به دولت تظلم کردند و تلگراف مساعد در حقشان به حکومت رسید مبالغ جریمهٔ مذکوررا نیز استرداد نمودند.

### شمه از عظمت و اقتدار جمال ابھی و نفوذ غصن اعظم در عگا

بعد از مصطفی ضیاء پاشا مذکور احمد افندی صلح به حکمرانی عگا منصوب شد و او نیز به غایت ادب و احترام سلوک نمود و یوماً فیوماً بر مقامات حب و اخلاصش بیفزود به درجهٔ ایکه چون غصن اعظم بعد از چندی سفری به بیروت<sup>82</sup> برای معالجه از حال تب و نوازل که در اثر هوای عگا و مشقات شدید عارض شد و نیز برای ملاقات والی و ارکان حکومت و علماء و عظماء ارائه مقامات علیا رفتند احمد افندی مذکور که در آنجا بود با کمال صدق و صفا و اخلاص پیوسته ملازمت داشته، انفکاک را جائز نمی شمرد و او پس از چند سال حکمرانی عگا معزول شد و زیور پاشا از اهل اسلامبول منصوب گشت که مردی مقتدر و متعظم و غیور و بی مداهنه بود و باغ بلدی عگا و بعضی ابنیه دیگر به همت او تأسیس شد و اعظام بلد و ارکان حکومت غالباً بدون اجازه در محضرش وارد نمی شدند و در نخستین ملاقات با غصن اعظم چنان مجذوب و فریفته گشت که دل به مصاحبت و معاشرت شان بیست و متدرجاً به مقامی رسید که فقط با ایشان معاشرت و مجالست می کرد و در ایام او قضیه

82 - سفر غصن اعظم به بیروت در اوائل سال ۱۲۹۸ بود

تحویل سال به حمل در شب سه شنبه غره جمادی الاولی واقع شد



خوأمیها واقع شد که رئیس آن طائفه منصور نام از اعضاء مجلس بلدی و نافذ القول بود و ایشان روزی به تفریح و نزهت به قصر بهجی رفتند و از آنان پذیرائی شده چای و قهوه و قلیان صرف کردند آنگاه در مقابل

--- صفحه ۲۶۰ ---

قصر زیر سایه درختان صنوبر و کنار جوی آب نشسته مشغول لهویات شدند و شخص عربی را که آب برای قصر می برد تعرض نمودند و به زدن گرفتند که چرا از قربشان عبور کرد و در آن حال تنی از احباب نزدشان شتافته که سقای عرب را مستخلص کنند او را نیز زدند و پس از لمحۀ متنبه و ملتفت شدند که اعمالشان نتیجه و خیم خواهد داد و غصن اعظم که در قصر به محضر ابھی می باشند آگهی یافته اغماض نخواهند فرمود لاجرم نزد احباب طلب عفو کرده، متعذر گشتند که این عمل در حالت عدم اختیار و التفات واقع شد ولی چون مراجعت به عگاء کردند برای بیم از غصن اعظم سبقت بسته بانگ بر آوردند که بهائیان با شمشیر بر ما هجوم نمودند و منصور مذکور بنای فتنه و فساد گذاشت و غصن اعظم حسب سنجیه کریمه شان قبلاً با وی مدارا می فرمودند و در این بار چون غرور و غفلتش از حد گذشت به او پیام کردند که من بعد هرگز در دائره حکومت منصبی نخواهی یافت و منصور معزول شد و هر قدر با اتباعش کوشید ثمری نچید و ناچار به کسب صرافتی مشغول شد و همگی نزد غصن اعظم حاضر شده توبه و انابه و عجز و نیاز نمودند و بالجمله ایام حکمرانی زیور پاشا متجاوز از یکسال بود و چون از عگاء رفت عرائضش پیوسته می رسید و اظهار اسف و اندوه از مفارقت می نمود و در عین احوال مذکوره اجتماع احبای واردین عگاء درین سنین اخیر بیشتر از اغلب سنین ماضیه شد چه در سال ۱۲۹۷ دول اروپا هجوم و حمله به مصر نموده اند و احبای قاهره و مصر ناچار به ارض مقصود شتافته در جوار ابھی قرار و اطمینان یافتند و در لوحی صادر به امضاء خادم چنین مسطور است اسکندریه فی الحقیقه تاج مدن اسلامیّه بود و به مثابه عروس بود مابین ممالک و دیار از سطوت مدافع انگلیس از اثواب امنیّت و اطمینان و طراز عزّت و عمار عاری مشاهده شد در ده ساعت عالیها سافلها به ظهور رسید اهل وطن در کمال ضعف و اجنبیه به غایت قوی و غالب القدره

--- صفحه ۲۶۱ ---

والغلبة لله الفرد الخبير اين است تعبير ظهورات ما انزله الله في الكتاب طوبى للعارفين الفائزين در اين ايام نامه مفصّلي در جواب دستخط آن محبوب روحاني نوشته شد ولكن چون امورات پوسته منقلب است لذا ارسال آن در عهده تعويق ماند و اين ورقه به كمال اختصار عرض شد و اميد است كه آن هم از بعد ارسال شود چون دول اجنبيه در سر مصر هجوم نموده اند لذا اين ديار هم خالي از اغتشاش نيست احبّاي الهى كه در اسكندريه بودند جميع به اين ارض راجع شدند آنچه داشتند مع اموال ناس كلّ به غارت رفت البلية اذا عمّت طابت اسكندريه و مافيها خراب و سوخته و منهوب و لكن عنايت حق دوستان را حفظ نمود نحمده في كلّ الأحوال الخ خادم في ۱۵ شهر شوال المكرّم سنة ۹۹

### فتنه در جاسب كاشان

در بيست و پنجم شهر جمادى الأولى از اين سال ۱۲۹۹ اهالى قريه جاسب به قم شتافته نزد آقا سيد جواد مجتهد سعادت و شكايت از ميرزا غلامرضا يكي از بهائيان شهير قريه مذكوره نمودند و شهادت دادند كه جمعى از اهالى را بهائى كرده مجتهد به اعتضاد الدوله محمدخان سپهسالار كه از جانب كامران ميرزا نائب السلطنة حكومت قم داشت، نوشت و حكمران مأمور به جاسب فرستاد ميرزا غلامرضا را با برادرش آقا محمد جواد دستگير كرده به قم برده محبوس نمودند و آقا مير از بهائيان شهير جاسب به طهران شتافت و عرائض تظلم به شاه رساند و دستخط شاهى براى خلاصى دو برادر مذكور به نائب السلطنة صادر شد و او دستخط را براى اعتضاد الدوله بفرستاد ولى عباسقلى خان سرتيپ از اطرافيانش كه غايت تعصب و غرض نسبت باين امر

--- صفحه ۲۶۲ ---

داشت به اعتضاد الدوله نوشت كه سيد جاسبى چندان به شاه و نائب السلطنة عريضه داده از تو شكوه نمود كه ترا رسوا ساخت و اعتضاد الدوله متغير شد و به نائب السلطنة چنين نوشت كه اگر من اين دو برادر را رها كنم اهالى قم شورش مى نمايند و شما اگر سيد جاسبى را در طهران محبوس نسازيد در قم ديگر حكومت نتوانم كرد

لاجرم نائب السلطنه آقا میرزا هنگامی که دیگر بار نزد وی برای استخلاص دو برادر محبوس درقم رفت در محبس خود محبوس نمود و آقا میر مدّت نه روز در حبس بسر برد و عریضه مسترحمانه به مادر نائب السلطنه نوشت تا او را مستخلص نمودند و باز با حالت بیماری همه روزه به درب خانه نائب السلطنه رفته برای استخلاص اخوین مذکور کوشید و امور بهمین طریق جاری بود تا به سالی ۱۳۰۰ بعد در شهر صفر چون نائب السلطنه به قم رفت آقا میر همراهش روانه شده در منازل راه همی خود را بدو نشان داد و نائب السلطنه بعد از ورود به قم به اعتضاد الدوله دستور داد تا دو برادر محبوس را حاضر کرد و آقا میر نیز حضور یافت و نائب السلطنه از میرزا غلامرضا و آقا میر جويا شد که آیا شما از این طائفه اید و هر دو اقرار کردند و هر سؤالی که در این خصوص نمود به خوبی جواب گفتند و نائب السلطنه تمجید بسیار از آقا میر کرده به حاضرین گفت من از استقامت و پافشاریش تعجب دارم در طهران از بس دنبال کرد من ناچار شدم آنگاه امر داد که آقا میر و محمد جواد آزاد باشند و مبلغی نیز به محمد جواد انعام داد و وعده کرده، گفت انشاءالله پس از عودت به طهران تلگراف می کنم که میرزا غلامرضا هم مرخص شود و بعد از مراجعتش به طهران چون فتنه به شرحی که عنقریب می آوریم واقع شد آقا میر در اثناء گرفتاری احباب به نائب السلطنه تلگراف کرد که وعده فرمودید بعد از مراجعت به طهران میرزا غلامرضا را مرخص نمائید

--- صفحه ۲۶۳ ---

و او به اعتضاد الدوله تلگراف کرد که غلامرضای بابی جاسبی هرگز خلاص نشود و عرائضی که به نائب السلطنه در این خصوص می دادند التفاتی نمی کرد و مدّت حبس میرزا غلامرضا درقم متجاوز از شانزده ماه به طول انجامید.

## فتنه در بشرویه

در بشرویه خراسان پیوسته احباب مورد تعرض و اذیت اعدا بودند توهین و جریمه می گشتند گاهی معاندین عبارات کتاب ارشاد العوام حاجی محمد کریم خان را که در ردّ بر حضرت باب نوشت علی المنابر خواندند و هنگامی معاریف این طائفه را تحقیر وارد آوردند و بدین طریق بهائیان از جور و جفایشان دمی راحت نیافتند و

بالآخره انبوه اشراى به خانه‌هاى آن مظلومان هجوم نمودند و درهاى خانه [بى بى] روحانيه از مشاهير مؤمنات و نيز خانه حاجى ميرزا حسن رئيس و خانواده ميرزا محمد على (نبيل قائن) را آتش زدند و در كوى و بازار همى شتم و ناسزا گفتند سب و لعن كردند و محمد حسن بن كربلايى قاسم را در خارج قصبه به چنگ آورده چندان زدند كه از تكلم و امانده بيحس گشت و قريب چهار ماه بيمار و بسترى شد و بعد از دو سال بدرود جهان گفت و در كلّ مواقع مذكوره شدت و مشقت چون احباً شكايه به مراکز امور مى نمودند اعدا انكار ارتكاب اعمال خود كرده مى گفتند اعمال و صدمات مذكوره از ناحيه جنيان به اين طائفه مى رسد و بد اين طريق از بى اعتنائى و استهزاء آنچه خواستند كردند و انتقام و مجازات نديدند .

### **فتنه در منشاء يزد**

و در منشاء به اغواء و اغراء نوآب رضوى يزد و تحريك ملاها و معاندين محلّ اشراى و اراذل به تعرض به احباب برخاستند و در آغاز به صدد ضعفا و فقرا برآمدند انواع اذيت و جفا از شتم و ضرب و توهين و تحقير

--- صفحه ۲۶۴ ---

وارد آوردند و خانه‌هايشان را غارت كردند و برخى از خانه‌ها را آتش زدند و آن مظلومان ناچار به اطراف و بلاد اخري متفرق شدند بعضى به كرمان و رفسنجان و برخى به شيراز و بوانات و ميخ و جمعى به آباءه گريختند و چندان به طهران شتافتند از آن جمله حاجى حسين ترك باسه تن ديگر به اصفهان رفتند و سائرين كه قدرت فرار نداشتند تن به بلا در داده هر ستم و جفائى را تحمل كردند و اغنيا و متمكنين آنچه اشراى و اعدا مطالبه كردند ناچار تسليم نمودند و حاجى حسين مذكور با همرهاش در اصفهان به صدد تظلم و دادخواهى از ظلّ السلطان برآمدند روزى در معبر موكب جلالش ايستادند چون شاهزاده نزديك رسيد حاجى دست تظلم دراز كرده فرياد و فغان نموده، گفت داد و فرياد از ظلم و جور اهل غرور و از بى اعتنائى حكمرانان كه به حال فقرا و ضعفا توجهى ندارند ظلّ السلطان زمام اسب را كشيده بایستاد و گفت اى پيرمرد مگر چه واقع شده حاجى به نوع اختصار چنين گفت هشتاد سال از عمرم مى گذرد و سالها است كه بنام بابى بين انام معروفم چگونه ممكن است اين شهرت سلب گردد و هكذا سائر اهالى منشاء حال اگر كشتنى هستيم بفرمائيد مارا تماماً بيك بار

مقتول سازند والا اسباب آسودگی فراهم سازند تا به دعاگوئی دولت مشغول زندگانی خود باشیم وشاهزاده وی را تسلیت داده گفت فردا به دارالحکومه آئید تا امور شمارا ترتیب دهم وروز بعد حاجی با همرهان به دارالحکومه رفتند وپساز مقداری مکالمات شکایت از نواب رضوی نمودند وشاهزاده فوراً به ابراهیم خلیل خان که از جانب او حکمران یزد بود باین مضمون تلگراف نمود که چنین معلوم می شود زمام حکومت یزد در دست دیگران است وگرنه چرا رعیت متفرق شوند وبه اطراف فراری گردند البته اهل منشادرا آسوده نمائید وآنانکه تعدی نمودند تنبیه کنید و نیز فرمانی بوی بدین مضمون نگاشت

--- صفحه ۲۶۵ ---

که مظلومین منشادی را از شرور و تعرضات معتدین مفسدین آسوده نمائید و متعرضین را تنبیه و تأدیب کنید و حاجی حسین فرمان را گرفته به یزد برگشت و به ابراهیم خلیل خان حکمران داد و او ناچار چندتن از متعرضین را مؤاخذه و تنبیه نمود و منع اکید کرد که احدی متعرض ایشان نشود ولی این امور موجب شدت بغض و عناد معاندین گردید و سید میرزا امام جماعت نیرنگ جدیدی ریخت نیمه شبی برخاسته چند تیر طپانچه خالی کرده فریاد و فغان برکشید و همسایگان مجتمع و مردم از نزدیک و دور انبوه شدند و امام به ناله گفت سه تن از بایان بقصد کشتن من آمدند و چند تیر گلوله به قصد من انداخته رفتند و از اینرو عوام را دست آویزی پیدا شد و شروع به تعرض و هجوم بر احباب نمودند و در آن میان ابراهیم نامی خارکن بود که در فقر و تنگدستی و بی پناهی مانند نداشت و روزی دو بار خار جمع کرده به قریه می آورد و به حمّامی می فروخت و بدین طریق معاش او و عائله اش می گذشت و او را حال جذبه ایمانیّه دست داده در حقّ خود مدعی مرکز قدرت و سلطه موعوده گردید و سه معجزه برای خود اظهار کرده بدان متمسک گردید نخست انقطاع از ماسوی الله دوم صبر و تحمل سوم استقامت و پافشاری و بدین رو به نام سلطان ابراهیم معروف گشت و ایّامی قبل از واقعه مذکوره وی را کلاتر قریه ترزجان که مهدی نام داشت چندان چوب زد که مشرف به هلاک شد آنگاه به محلی انداختند و او به خانه بعضی از احباب رفته چند روزی اقامت کرده بهبودی حاصل نمود بالجمله در این موقع ابراهیم مذکور را ارادل و اشرار منشاد دستگیر کرده از صبح الی غروب در هفده محلّ نگه داشته همی چوب زدند و بی

مأکول ومشروب در محلی حبس نمودند و چون تقریباً چهار ساعت از شب گذشت پنج تن از ملاها سه تنشان پسران شیخ حسن سبزواری و چهارم پسر شیخ تقی مجتهد بودند

### --- صفحه ۲۶۶ ---

به محبس وارد شده ذکر نمودند که چون شب بیست و یکم رمضان واز لیالی احیا است و امروز شنیدیم که یک تن بابی را در رهگذرها چوب زدند و اکنون محبوس است برای نیل به اعظم ثوبات اخرویّه می خواهیم این بابی را تنبیه و تأدیب کنیم باچوب مقداری برسر و پهلویش نواختند آنگاه دو قران بیک نفر داده گفتند این بابی را آنچه توانی بزن تا تماشا کنیم و تشویق و ترغیب بسیار نموده گفتند عملی اعظم مقاماً از اذیت بایه نیست و هرکس موفق شود تمامت کناهایش مغفور گردد و آن مظلوم را چوبی وافر زده مدهوش انداخته رفتند و او همینکه به حال خود آمد قوت قلب درخود دیده بنوعی که استقامت و مقاومت با صفوف اعدا تواند واز آن محل بیرون جست و مردم منشاد از او به وهم وهراس شدند وعلی رؤوس الأشهاد تبلیغ کرده اشتهار امر بدیع همی نمود وپس از مدتی براو هجوم برده دست بسته از منشاد به یزد برده در دارالحکومه حبس نمودند و چون سخنانی مجذوبانه می گفت حمل بر جنون نموده رها کردند.

### شرح فتنه خطیره طهران

چنانکه از واقعات سنویّه گذشته مفهوم گردید ناصرالدین شاه پس از مطالعه لوح و بعد از شهادت بدیع این را دانست که بهائیان با دولتش معارضه ندارند ودر سیاستش مداخله نیارند وشیفته معارف و مقاصد دینیه خود هستند واز اینرو متدرجاً دست از تعرضات کشیده به نفسه اقدام به ضدیت واذیت احباب نکرد ولکن تعرضات فقهاء شیعه مستمر بود وبه ملاحظه عدت و عدت روز افزون این طائفه مزید گشت وعوام را تحریک و تهییج همی کردند و شاه برای عدم رشد و قدرت واز جهت بیم و خوف از مقام خود فرمان به تعقیب و مجازات مظلومین می داد تا ملاها راضی شده عامه انام از تدین شاه اسلام خورسند و آرام باشند

جناب امین السلطان باید شارژدفر روسی را بخواهید و با او سؤال جواب بکنید خیلی محرمانه است احادی بناید مستحضر شود این فقره عمل دینامیتاست که نائب السلطنه میگفت حالا موقعش است باید حرف زد که موقعش میگذرد و اینها که ما مینویسیم رؤوس مسائل است و باختصار می نویسم در وقت مذاکره باید جناب امین السلطان بطوریکه میدانند مفصلاً با او حرف بزنند و اینطور باید درآمد حرف را بکنید وقتی که در سفر عراق بودیم راپرتی رسید از نائب السلطنه بها که از اداره پلیس داده بودند راپرت مختصری بود همینقدر نوشته بودند که دینامیت معتدی وارد طهران شده و در حجره شیروانیهای رعیت روساست و در دست آنها دیده اند اداره پلیس تکلیف خواسته بودند که بروند آنها را از حجره و دست آنها بگیرند یاسکوت کنند اگرچه حق دولت ایران و پلیس این بود که دینامیت دست هرکس باشد فوراً بگیرند و صاحبان آنرا هم حبس نمایند لیکن باز نظر باتحاد دولتین ایران و روس نخواستیم که در غیاب خودمان از طهران همچو حکمی بکنیم این بود که نوشتیم ساکت باشد این کار در پرده بماند تا وارد طهران شویم آنوقت قرار انکشاف این امر قبیح را بدهیم تا وارد طهران شدیم در ورود ما ناخوشی بروز کرد فرصت اینکارها نشد ما هم بشهر ستامک رفتیم پس از ساکت شدن ناخوشی که معاودت کردیم مردم هم جمع شدند باز دوباره راپرت در این فقره از اداره پلیس دادند که آن مجمع برقرار است و دینامیتها هم هست و چون رئیس آنها آقا علی حیدر شیروانی است و خودش از بابیهای سخت بود و این شخص بطوری بابی بود که پول بابی ها نزد او جمع میشد و مبلغی از پول بابی ها نزد او بود که با که آنطرفها بفرستد خود سفارت روس هم بطور خوب بابی بودن آن را میدانند و شرکای آن هم که تمام شیروانی یا قوم و خویش او هستند از بابی های معروفند تا اینکه آقا علی حیدر مُرد بعد از مُردن او باز اینها مجلس مخفی داشتند و دینامیت هارا هم داشتند ما محض اینکه اطمینان حاصل کنیم که دینامیت هست و این مسئله صحیح است یکی از این دینامیت،ها را از مفتشین اداره پلیس خواستم یکی از اینها با آن اشخاص مُراوده پیدا کرده بطوریکه خودش را از آنها قلم داده بود یکی از دینامیت هارا گرفت آورد ما خودمان دیدیم چون ما خودمان دینامیت را ندیده بودیم چه وضعیاست وقتی که دیدیم خیلی تعجب کردیم چیزی بود بزرگتر از پرتقال واز فلز بود که تمام اطراف آن خار داشت که وقت انداختن بهرجا که بیفتد ترکیده محترق شود و این را در جعبه مخملی گذاشته اند که از بیرون گمان ساعت یا چیزی دیگر می رود و هرگز بتصور نمی آید که دینامیت باشد شخصی که این را آورده بود میگفت و جعبه های دیگر هم از این است بعضی کوچک است که در پشت نگاه میدارند و بهرجا میندازند محترق میشود چون اثر اینرا ما نمیدانستیم چطور است تصور کردیم شاید چیز دیگر باشد مثل اسباب بازی یا غیر آن خواستیم امتحان بکنیم بفهمیم و اثرشرا بدانیم این بود اوقاتی که سلطنت آباد بودیم در عصر روز عید مولود پیغمبر آنرا دادیم بنائب السلطنه و میرزا محمد خان سرتیب و وکیل الدوله بردند بکوه البرز در یکی از درّه ها از بالا انداختند بمحض خوردن زمین ترکید بطوریکه خاک های آنجا را بهوا پاچید و سنگ هارا داغان کرد خیلی سخت و اثر غربی کرده بود ما نخواستیم فوراً بفرستیم بی اطلاع سفارت بردند بریزند به حجره آنها و آنها را بگیرند گفتیم باز بماند اینکار تا برویم شهر در آنجا با اطلاع سفارت اینکار بشود نمیدانیم چه شد بعد از امتحان دینامیت شهرتی کرد اینکار صاحبان دینامیت که شیروانی،ها هستند فهمیدند که این ستر آنها آشکار شده از قاریکه اخبار دادند بها ینامیت هارا از حجرات شهر تا خانه هاشان حمل کرده در کاروانسرای بیرون شهر جای دیگر پنهان کردند که حالا ما نمیدانیم کجاست و اینکار تا اینجا که نوشته شد بدون هیچ شبهه و تردید در کمال وضوح و یقین است هیچ شبهه ندارد و تفصیل از قرار برای ما دولت که بشما میدهم بدهید ترجمه کنند ملتفت خواهید شد حتی یکنفر از منتسبان حرمخانه شاه هم جزو همین اشخاص است در راپرت اسمش را خواهید دید قریب دویست سیصد از این گلوله دینامیت اینها دارند و گویا اینهارا ملکم خان یا از بابی هائیکه از راه دریای فارس بطور مخفی پیش اینها فرستاده اند حالا شما میدانید اینکار شوخی نیست کار خطرناک پُرآسیبی است نه در بابی بودن آنها حالا دیگر شبهه است نه در دینامیت داشتن آنها چون اینها رعیت شما هستند از شما میبرسم که در باره آنها دولت ایران چه باید بکند ما که نمی توانیم در این فقره با این کارهای پر خطرناک و حرامزادگی که دارند سکوت بکنیم و البته هرچه زودتر باید قرار ی در این فقره داده شود که مایه اطمینان شاه و اولیای دولت ایران بشود که منتظر خطرات اینی نباشد پیش از این شما تاجر باشی که داشتید از آرامنه و رعیت روس بود حالا چندی است این شیروانیها و بعضی بد ذات های قفقاز را آوردهاید تاجر باشی کردهاید حالا شما باید تاجر باشی را از همان رعیت روس قرار بدهید دیگر اینکه شما باید حالا بهمراهی دولت ایران تفتیش کامل در پیدا کردن دینامیت ها بعمل بیاورید دیگر اینکه اینها که مظنون ببابی گری و آوردن دینامیت هستند باید شما از این جا خارج کرده بفقاز بفرستید بلکه دولت روس باید آنها را به سبیر بفرستد و یقین است اگر از اینها تحقیق کنند و بپرسند حاشا خواهد

کرد و خواهند گفت که ما نه بابی هستیم نه دینامیت آورده ایم اما نمیشود فقط بحاشای آنها ساکت شد و رفع این خطرات را نکرد ما یقین میدانیم که اینها هم بابی هستند هم دینامیت آورده اند.

--- صفحه ۲۶۷ ---

### سال چهل و یکم واقعات سال ۱۳۰۰ ه ق - ۱۸۸۳ میلادی

و برای احتیاط از طغیان گردنکشان و انقلابات داخلی کنت مذکور اطریشی را به ریاست انتظامات و تأمینات مشغول داشت و از واقعات جاریه روزانه مطلع می گشت و کنت نیز مردی حق گو و عدالت جو و بی غرض نسبت به احزاب و عقائد ایرانیان بود و از بهائیان و آئین شان نیز چنانکه نوشتیم اطلاع داشته حمایت می نمود و معذکک ناچار و لاعلاج تاسی از روش و سیاست داخلی شاه می کرد و از طرفی دیگر مابین دو شاهزاده عظیم الشان که در داخله مملکت اولین درجه اهمیت را داشتند کار به رقابت و حسادت می رفت و با اینکه مقام ولایت عظمی به تصویب نمایندگان دول معظمه به شاهزاده معظم مظفرالدین میرزا واگذار شد هر یک هوی و هوس شاهی در قلب و دماغ خود می پروراندند و این طائفه را حسب امیال متخالفه متقابله خود نوعی مخصوص نزد شاه جلوه می دادند و کامران میرزا جمعیت و نفوذ آنان را مهیب نشان داده با بعضی از اعظم و مهمین شان روی ملاطفت نموده تحت مراقبت خود نگاه داشت و در مواقع مقتضیه تنی چندرا دستگیر کرده به شاه بابا مقام تدبیر و کفایت و عمق سیاست خودرا جلوه گر می ساخت تا بیش از برادران مطمح نظر پدر تاجور شود و حکومت طهران



ومضافاتش ونیز قم و گیلان ومازندران بدو سپرده ونائب السلطنه<sup>83</sup> وسپهسالار کشور ایران بود ودر اول محرم سال ۱۳۰۰ آقا سید مهدی دهجی یزدی اسم الله المهدی از ارض مقصود (عکا) وارد قرب طهران شد واز لسان برخی از مخلصین که مدتی به انتظار ورودش بودند چنین شهرت یافت که یکی از بزرگان این طائفه وارد طهران می شود وگویا خیالات بزرگی در سر دارد وجمعیت تا چهار فرسخ به استقبال شتافتند وبا اعزاز واجلال تمام او را وارد کردند ومجالس پی در پی منعقد گشت ودر افواهاشان شهرت یافت که خدمتی عظیم در نظر ندارد و او از عظمت جمال ابهی<sup>۱</sup> در عکا و تعالیم والواح صادره و اخبار جدیده همی بیان کرد وطالبین از دور و نزدیک پی اطلاع و استماع و اخبار و آثار در پیرامونش گرد آمدند

83 - کامران میرزا (۱۲۳۵-۱۳۰۷)، ملقب به نایب السلطنه، شاهزاده قاجار و فرزند سوم ناصرالدین شاه و نیز برادر مسعود میرزا ظل السلطان و مظفرالدین شاه بود. کامران میرزا در ۱۹ ذی القعدة ۱۲۷۲ قمری (۱۲۳۵ خورشیدی) در تهران متولد شد مادرش منیرالسلطنه دختر تقی خان معمارباشی بود. با اینکه مورد علاقه پدرش بود، ولی به سبب زاده شدن از مادری غیر قاجار به ولیعهدی نرسید. در سن شش سالگی در ۱۲۴۱ به پیشکاری پاشاخان امین الملک به حکومت تهران منصوب شد. در ۱۲۴۶ و پیش از سفر ناصرالدین شاه به خراسان ملقب به نایب السلطنه شد و در سال ۱۲۶۵ عنوان امیر کبیر، بالاترین عنوان نظامی قاجار را دریافت کرد. او بار دوم از ۱۲۵۳ تا ۱۲۵۴ به حکومت تهران، از ۱۲۵۶ تا ۱۲۶۴ به حکومت مازندران، قزوین و گیلان و سه بار در بین سالهای ۱۲۴۷-۱۲۵۱، ۱۲۶۳ و ۱۲۷۴ به وزارت جنگ منصوب شد. در سراسر سلطنت ناصرالدین شاه، بین کامران میرزا و میرزا علی اصغر خان امین السلطان اختلاف بود. بعضی توطئه قتل ناصرالدین شاه را پیامد این درگیری‌ها می‌دانند. میرزا رضا کرمانی در اعتراف‌های خود گفته بود که دلیل قتل ناصرالدین شاه، ظلم و ستم مأموران کامران میرزا به او بوده‌است. پس از قتل ناصرالدین شاه، قدرت کامران میرزا محدود شد. دختر او، ملکه جهان، با محمدعلی میرزا ولیعهد مظفرالدین شاه، ازدواج کرد. در طول انقلاب مشروطه، نایب السلطنه از مشروطه‌طلبان حمایت کرد. در ۱۲۸۶ برای بار چهارم وزیر جنگ شد. در دوره استبداد صغیر برای مدت ۳ روز نخست‌وزیر ایران شد ولی به‌زودی کنار گذاشته شد و ابوالقاسم ناصرالملک که خارج از کشور بود به عنوان نخست‌وزیر برگزیده شد و موقتاً جواد سعدالدوله کفالت نخست‌وزیری را بر عهده گرفت. ناصرالملک قبول مسئولیت نکرد و سعدالدوله به نخست‌وزیری رسید. در سلطنت نوه مظفرالدین شاه، سلطان احمد شاه در بین سالهای ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۷ به حکومت خراسان رفت. کامران میرزا در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در سن ۷۲ سالگی بر اثر ابتلا به نقرس در تهران در گذشت. و در صحن عتیق آرامگاه حضرت معصومه در قم کنار فتح‌علی شاه قاجار به خاک سپرده شد. و علاوه بر زبان‌های فارسی و عربی، زبان فرانسه را پیش ژول ریشار معلم فرانسه دارالفنون آموخته بود و به خوبی تکلم می‌کرد. همچنین به سبب گفتگو با افسران اطریشی که در تهران زندگی می‌کردند، به زبان آلمانی نیز تسلط داشت. کامرانیه و فیشرآباد باغ‌های ییلاقی کامران میرزا در شمال تهران و امیریه و منیریه باغ‌های قشلاقی‌اش در مرکز تهران بودند که اکنون تبدیل به محلاتی به همین نام‌ها شده‌اند



کامران میرزا در جوانی

--- صفحه ۲۶۸ ---

### سال چهل و یکم . واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری . ۱۸ میلادی

و ضیافت ها و مجامع حاوی چند صد نفر در خانه ها متوالی شد چنانکه انبوه جمعیت در اطراف و خارج مجلس قرار می گرفتند و در شبها چون روشنائی به قدر کفایت در شهر نبود حین ذهاب و ایاب مجالس لاله هائی که با شمع روشن بود پیشاپیش گروه گروه مرتباً می کشیدند و مردم کوی و برزن مشاهده کرده غلغله در میانشان افتاد و ملا رضا واعظ همدانی سابق الذکر بشنید و بر منبر ضمن مواعض خویش مطرح کرد و مزاح مشهور بهائیان که وعده سابق الذکر او را در خصوص قرب ظهور مهدی موعود در سال ۱۳۰۰ به ورود آقا

سید مهدی مذکور از عکّا به نوع طیب<sup>84</sup> و لطیفه بیان می کردند نقل مجالس خود نموده آتش فتنه و فساد را دامن زد و کامران میرزا نائب السلطنه به واسطه جاسوسانش این اخبار را به نوع گزافه و اغراق استماع کرد و زمینه فساد کاملاً مستعد گشت و در آن حال شراره نفاقی جست و آتش کانون ملاها را مشتعل ساخت چه که در جمع اهل بها برخی از منافقین که لباس مجاهده و موافقت در عقیده پوشیدند نیز حاضر شدند. از آن جمله سلمانی کهنه فروش و تنی دیگر به نام غلامحسین کفری بقال و کربلایی محمد بزّاز که با حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی ابهری و غیرهما در خانه آقا سید علی کفشدوز کاشی و غیره صحبت در خصوص این امر کردند، کتاب ایقان گرفته به لباس مجاهدت و محبت راه دین حاضر آمده، به مجالس راه یافتند نزد ملا رضای مذکور رفته فهرستی از اسامی این طائفه و کتاب ایقان را نشان دادند و از اقدامات اهل بها شکایت کرده، صریح و اسلاما برکشیدند و خصوصاً مزامین لوح الصلوة را که در همان ایام به واسطه حاجی ملا علی اکبر رسید و نه تن از احباء را که در خانه حاجی برای زیارت صلوة حاضر دیدند، برشمردند و ملا رضا آن دو را نزد حاجی ملا علی مجتهد کندی برد تا شرح احوال باز گفته کتاب و صورت اسماء را ارائه دادند و مجتهد در جواب چنین اظهار نمود که خود از احوال این طائفه به خوبی مطلعم

--- صفحه ۲۶۹ ---

و صندوقچه را در بگشود و فهرستی از اسامی قریب هزار نفر بیرون آورد، گفت: تمامت این نفوس بر من ثابت است که از این طائفه اند ولی چه کنم که شاه اعتنائی به دین اسلام ندارد من مکرراً به او نوشته، قلع و قمع این گروه را خواستم و او در هر نوبت تنی چند را گرفته ایّامی در محبس نگه داشته، مرخص کرد. لذا من عهد کردم که دیگر در این باب سخن نگویم و آنچه از وی به اصرار درخواست اقدام نمودند، اثر نکرد لاجرم نزد آقا سید صادق مجتهد طباطبائی مشهور شتافتند و در شکایت و سعایت از بهائیان بسط مقال دادند و سید مجتهد

84 - طیب = شوخی - مزاح . خوش طبعی - خوش مزگی

به هیجان آمد، خصوصاً چون پرسید که بایه درباره من چه می گویند و دو منافق مذکور جواب دادند که شمارا دجال زمان خوانده، مصداق قول مشهور را درباره شما معتقدند که هر موی شما سازی می نوازد، چنان متغیر و متأثر شد که عمّامه از سر بیفکند لطمه برسر و سینه خویش نواخته، لختی بر اسلام گریست و فی الحال قلم برداشته مکتوبی مفصل و مؤثر و قاهر به نایب السلطنه نگاشت و با کتاب و فهرست توسط دو منافق مذکور بفرستاد و اکیداً قلع و قمع و استیصال این طائفه را خواستار گشت و نایب السلطنه پس از مطالعه مکتوب و ملاحظه فهرست و کتاب برای اغفال برخی از احباب که در دائره حکومتش بودند، روی به مسلم کهنه فروش مذکور کرده پرسید: آیا تو به خانه شان رفتی یا آنکه ایشان به مسکن تو آمدند و یا تورا اجبار کردند؟ جواب گفت: که من خود رفتم و شاهزاده به لحن شدت خطاب و عتابی به وی نمود آنگاه درخلوت از عدت و عدت این طائفه و احوال سید مهدی دهجی سؤالاتی کرد و دستور داد که معاشرت با احباب را ادامه دهند و چون بهائیان خواهند اجتماع نمایند، خبر دهد تا مأمورین به یکبار همه را دستگیر سازند و از آن سو احباب از مآقع مطلع شده دست از معاشرت با آن دو منافق بازداشتند و کربلائی محمد منافق مذکور هر چند طرح نیرنگ

--- صفحه ۲۷۰ ---

کرده، نعل باژگونه زد و خواست نوعی تفسیر و تفهیم کرده آنان را اغفال نماید و استشهاد کرد که میرزا ابراهیم خان پسر میرزا ابوالحسن خان ایلچی از محترمین احباب درموقع گفتگوی با نایب السلطنه حضور داشت احباب به سخنان کذبش اعتنا نکردند و او مایوس از اجتماع ایشان شد و نزد ملا رضای همدانی مذکور رفته داد و فغان نمود و متفقاً شکایت به آقا سید صادق مجتهد بروند و از عدم اقدام نایب السلطنه شکایت کردند و او مکتوبی مفصل به شاه نوشته به تأکید اظهار داشت که اگر اقدام عاجل نکرده بهائیان را گرفتار و مقتول نسازند عامه انام خود ازدحام کرده این طائفه را قلع و قمع خواهند نمود و مکتوب را نزد نایب السلطنه فرستاد که به شاه رساند

ونائب السلطنة نیز از اجتماع این طائفه و دستگیری آقا سید مهدی نومید بود و مکتوب را به شاه داد و فرمان موکد به دستگیری عموم این طائفه صدور یافت و از آنسو ملا رضا و سائر روضه خوانهای شهر و نیز در اویش معرکه گیر در منابر و معابر انواع فساد و عقیدت و اعتیاد به رذیلت بداین طائفه نسبت داده و لعن همی کردند چنانچه عامه اهالی را به هیجان آوردند و شاه را هم بیم بروز انقلاب گرفته منع اکید کرد و جلوگیری نمود و کاری بهائیان شروع شد و در صبح بیست و هشتم ربیع الأول گماشتگان و غلامان دولتی با کربلائی محمد منافق مذکور ابتدا به خانه آخوند ملا علی اکبر شه میرزادی رفتند و کربلائی محمد تقدّم جسته دقّ الباب کرده اظهار داشت مشهدی باقر دیزی پزّم و همینکه در خانه باز شد بی تأمل وارد و داخل حجره گشتند و آخوند حاضر شده رسوم آداب به جای آورد و کربلائی محمد از او سؤال نمود که ربّ اعلیٰ چه معنی دارد آخوند جوابی در آن خصوص نداد و آندو از جای برخاسته گفتند گویا وقت فارغ برای تبلیغ و صحبت امری ندارید پس بماند برای وقتی دیگر و از درب خانه خارج شدند و آخوند را در آنجا خواستند همینکه به درب خانه رفت دیده اش به قهوه چی باشی و گماشتگان نائب السلطنة افتاد که گفتند آقا شمارا طلبید

--- صفحه ۲۷۱ ---

آخوند گفت تأمل کنید تا جوراب و پوستین و عبا پیوشم مأمورین اذن ندادند و در آن اثناء کربلائی محمد بدرون خانه و حجره رفته کتاب بیان فارسی و شرح سوره کوثر و شرح سوره بقره و مقداری از آیات و آثار بهائی و صورت فتوغرافیّه سلطان الشّهدا را برداشت و با آخوند نزد نائب السلطنة رساندند و نائب السلطنة با وی به باز پرس و مکالمه مشغول گشت و از طرفی دیگر غلامحسین منافق مذکور با مأمورینی چند به محله دروازه قزوین که خانواده‌های بسیاری از احباب می‌زیستند شتافتند و آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی با آنچه از آثار امری و صور احباب که در منزلش بود، بدست آوردند و از آن جمله صورت جمعی اصحاب متعلّق به ایام ادرنه بود که صورت آقا سید مهدی دهجی را در آن جمع دیدند. و نیز مشهدی حسین عطّار قزوینی و برادرش مشهدی باقر دیزی پز و عمو حسین نجف آبادی و بابا حسن کاشی و آقا سید علی کفّاش کاشی و آقا نصرالله تنباکوفروش جدید الایمان و ملاء محمد عطّار عرب و کربلائی جعفر خاتم ساز شیرازی و حیدرعلی بیگ


قزوینی را گرفتار کردند. و نیز به طرف محله دروازه عبدالعظیم رفتند که گروهی از عائلات احباب در آنجا سکونت داشتند و آقا میرزا حبیب الله بن ذبیح و آقا ملا احمد روضه خوان و استاد حسین نعلبند کاشی و استاد حسین دباغ کاشی را دستگیر کردند. و نیز به بازار شتافتند و آقا میرزا زین العابدین جراح کاشانی شاعر شباهنگ تخلص وعده کثیر دیگر از قبیل استاد اسدالله آهنگر و کربلایی مهدی و میرزا مرتضی قالب تراش قمی و حاجی آقای حلوائی کاشی را گرفتند و استاد حسن کاشی نیز به آزادی خود از حجره میرزا زین العابدین به اتفاقشان روانه شد و عده کثیر دیگر از قبیل آقا عبدالکریم ماهوت فروش، آقا میرعلی کاشی، آقا عبدالحسین تاجر و آقا میرزا مؤمن و آقا محمد حسین کاشی و غیرهم گرفتار شدند و تمامت نفوس

--- صفحه ۲۷۲ ---

مذکوره را یک یک ورود و بدار الحکومه در موقعی که نائب السلطنه با حاجی آخوند شه میرزادی<sup>85</sup> مشغول به صحبت بود وارد کردند شاهزاده گفت همه را در ایوان واقع در جلوی عمارت مسکن دهند تا هریک را که بطلبد حاضر نمایند و همینکه تمام قرار گرفتند وقت نهار شد و یک مجموعه غذا برایشان آوردند بعضی خوردند و برخی دست بسوی غذا نبردند و مکالمه شاهزاده با حاجی آخوند تا وقت غروب به طول انجامید و در آن هنگام شاهزاده سائر احباب را طلبید از یک یک سؤالاتی نمود و هیچ یک اقرار صریح به عقیده نکردند و از تبری احتراز جستند هریک به عذر و بهانه متمسک شدند که موجب تنویر افکار و تبلیغ امر ابھی گردید و لعن و سب را مبعوض عندالله و مخالف حکم منصوص قرآن شمردند و اسلوب سلوک نائب السلطنه چنین بود که با هریک به ملائمت و ملاحظت تکلم کرد و اذن جلوس در محضر خود داد و چون تبری و بیزارى نمی جستند با نهایت شفقت می گفت پس برای تحقیقات باید بمانی یعنی در حبس باشی و کربلایی محمد بزّاز حاضر بوده

85 - جناب ملاعلی اکبر شه میرزادی در سال ۱۸۴۲ در شه میرزاد دیده به جهان گشود پدرش که مجتهد آن قریه بود او را پس از تحصیل علوم ابتدایی به مشهد مقدس فرستاد تا معلومات خویش را تکمیل کند. ایشان در آنجا به فراگیری صرف و نحو و فقه و عرفان و سایر دروس آن زمان مشغول گردید. طولی نکشید که در علوم فقهیه جیره و به مقام اجتهاد رسید تا آنکه روزی در منزل یکی از بهایان با کتاب ایقان آشنا شد آن را مطالعه نمود و به حقانیت آن شهادت داد. در آن ایام او از مجتهدین بنام در مشهد مقدس و خطه ی خراسان به شمار میرفت به همین جهت علنی شدن ایمانشان مدتی زمان برد ولی پس از چندی شهرت بهایی شدن مجتهد شهر همه جا پیچید. او را از مدرسه فقهی که در آن تدریس میکرد اخراج کردند و مورد اذیت و آزار قرار دادند. پس از آن ملاعلی اکبر بسیار سفر کرد و آیین جدید را در شهرها و روستاها تبلیغ نمود به کرات و مراتب به حبس و زنجیر افتاد و در تهدید تیغ و شمشیر بود و از قلم حضرت بهآلله به علی قبل اکبر ملقب شد ایشان از چهار ایادی امرالله منتخب حضرت بهآلله و به تصریح حضرت ولی امرالله از حواریون حضرت بهآلله محسوب بودند ایشان پس از سالها خدمت و شناساندن دیانت بهایی به مردمان در سال ۱۹۱۰ در طهران دیده از جهان فرو بست.

یک یک را برای شاهزاده شرح احوال می داد و چون بدین طریق شناسائی و مکالمه ابتدائی با آنان به پایان رسید همه را حکم داد که در حجره واقعه درخلف مقر جلوس وی مقر دادند و توقیف آزاد کردند و اما آنچه از صور احباب و کتب و آثار والواح که برایش آوردند به ملا باشی معلم عربی و عباسقلی خان معلم و مترجم خود سپرد و احباب ازین جهت خوشنود و امیدوار شدند که کتب والواح بدیعه به دست شاه و امناء دولت رسیده می خوانند و بخوبی می دانند که این طائفه ممنوع از مداخله درسیاسیات و مأمور به اطاعت از دولت متبوعه خود هستند و نیز نفوسی که تبری کردند به تحقیر و شدت و غلظت سلوک نمود چنانکه میرزا زین العابدین جراح خویشان را درویش و مرید میرزا کوچک همدانی خوانده گفت نسبت به بایان بد هم می گویم و نایب السلطنه متغیر



آرموزه های دبیرستان بهائی

جناب ملا علی اکبر شهمیرزادی  
(حاجی آخوند)

ملا علی اکبر شهمیرزادی از مجتهدین بنام  
و صاحب اعتبار و مدرس حوزه در شهر  
مشهد بودند. علم و احاطه او در مسائل دینی  
شهره خط خراسان بود با مطالعه کتاب  
ایقان به دیانت بهائی ایمان آورد بارها  
بخطرات اعتقادش به این آئین به زندان  
اقاد و مشقت بسیار دید

جناب ملا علی اکبر شهمیرزادی معروف به حاجی آخوند، ابادی امرالله

--- صفحه ۲۷۳ ---

متغیر شده فحاشی و خطاب شدید کرده گفت گمان می کنی من از احوال تو بی خبرم و راه خدعه و حيله پيش گرتی و او را نیز با دیگران در حجره مذکوره محبوس نمود و به بعضی از خائفین و متزلزلین که قبل از سؤال و تفحص حال تبری کرده بد گفتند و به افترا و نسبتهای نالایق لب گشودند متغیر شده باغضب و شتم امر داد که لطمی چند به رفقایشان نواختند و به آنان چنین گفت در اوقات آسایش و استفاده بهائی ثابتید و در مواقع شدت و تنگی به مردم نیک اعمال ستوده اخلاق افترا می زنید و آنان را نیز توقیف نمود و اینک شمه از مکالمات وی را با محبوسین مذکور برای ارائه نمونه ثبت میداریم. از یکی پرسید بهائی هستی؟ گفت مسلم موقن به اسلام و ما انزلہ فی القرآنم. شاهزاده گفت: ازین معلوم است که بهائی ثابت و جازمی. جواب داد: عرض کردم: مسلم و موقن به اسلام. شاهزاده گفت: لعن کن. جواب گفت: خدا لعن کند کاذبان و ظالمان و مفتریان بر خدا و رسول و لعنت کند ضالّ و مضلّ را. شاهزاده گفت: شخص معلومی را که تو را به اسمش آوردند لعن کن. جواب گفت: ملاحظه فرمودید که مدعی کاذب و مفتری علی الله را لعن کردم. در قرآن است "لا تسبوا الذین یدعون من دون الله" <sup>86</sup> وایضاً "لا تقولوا لمن الیکم السلام لست مؤمناً." <sup>87</sup> شاهزاده گفت: عمر را لعن کن. جواب گفت خداوند در قرآن احدی را به اسم لعن نفرموده. در این موقع شاهزاده اظهار حیرت و تعجب کرده به حضار گفت: ببینید با این مرد چه کرده اند که عمر را لعن نمی کند و بدو گفت: به میرزا ابوالفضل لعن کن. جواب گفت: عرض کردم که قرآن و شریعت اسلام لعن بر احدی را به اسم اجازه نداد من چگونه شخصی را که نمی شناسم و خود را مسلم می داند و از علمای اسلام محسوب است لعن کنم دیگری از ایشان چنین گفت: من کتب استدلالیه

--- صفحه ۲۷۴ ---

این طائفه را مطالعه کردم و بر حجج و ادله شان واقف شدم و به تحقیق رساندم که به آیات قرآنیّه و احادیث اسلامیّه تمسک می نمایند و حججشان محکم و متقن است و آیات و کلماتشان نیز شبیه به آیات قرآن است اینک

86 -سوره انعام -آیه 108

87 -سوره نساء-آیه 94



از خدا می ترسم که برای حفظ جان واستخلاص از حبس وزندان تبری کنم ومورد مؤاخذه وبازخواست الهی شوم وشاهزاده بدوگفت به مهمان خانه بفرمائید ومقصودش توقیف وحبس بود ونیز مشهدی حسین قزوینی که در قرب همان ایام مراجعت از زیارت ارض مقصود به طهران نمود برای شاهزاده چنین قصه کرده، گفت: که من درقزوین از درویشی خبر ظهور قائم ورجعت حسین را شنیده از امر جدید آگاه گشتم وبرای تحقیق احوال مسافرت به عکا نمودم ومدت چهار ماه مهمان شدم وکراراً مراراً به ملاقات صاحب این امر واصحابش رسیدم اشهد الله که جز حقیقت دیانت نفهمیدم وامری مخالف ومغایر انسانیت ندیدم وغایت مردمی ومهربانی در حقم به جای آوردند پس مراجعت به ایران کردم وبه این نام مشتهر شدم. حال آیا سزاواراست زبان به کذب وافترا بیالایم ونزد خدا ووجدان خود در مدت العمر خجل وشرمسار باشم ودرضمن کلماتش برخی از آیات قرآنی خوانده وکیفیت انحراف یهود ومسیحیان را از وعود مذکوره در کتبشان ذکر کرد وبالجمله مکالمه اولیه با افراد محبوسین تا دوساعت گذشته از شب به طول انجامید وبه سرتیپ عباسقلی خان بعداً دستور که مابین هر دوتن از ایشان فرآشی را گماشت تا با یکدیگر تکلم نمایند ومواضعه نکنند آنگاه خود به حجره مذکوره که محل توقیف همگی بود درآمده به ایشان اظهار ملاحظت بسیار نموده گفت چند روزی شما میهمان من هستید آنگاه درکمال مسرت واطمینان به منازل خود می روید ودر این ایام آنچه لازم دارید از ناظر بخواهید ودستور داد که فی الحال از بازار برایشان رختخواب به قدر کفایت بیاورند ودو برادر مذکور مشهدی حسین ومشهدی باقر قزوینی را باخود همراه کرده به سائرین گفت شما شام بخورید وغذای این دو را نگه دارید وبه آندو دستور داد که درقهوه خانه اش بمانند وخود رفت ودر نیمه شب هنگامی که تمامت مستخدمین واعضاء دائره اش به خواب رفتند

--- صفحه ۲۷۵ ---

وجز یک تن فرآش خلوت وتنی دیگر پیش خدمتش کسی نبود هر دورا احضار نموده اذن جلوس داد وچنین اظهار کرد: من بی خواب شدم وشمارا هم بی خواب کردم اما چون می خواستم سؤالاتی کنم بهتر آن بود هنگامی باشد که کسی نشنود حال آنچه می پرسم راست بگوئید وهرکه از این طائفه از طبقه نوکران و

مستخدمین دولتی می‌شناسید بگوئید به حق خداوند قسم است که به احدی اذیتی وارد نخواهد شد بلکه به خودشان هم اظهار نخواهم داشت. فقط هر که از مقربان اعلیحضرت شهریاری هستند از آن خدمت برداشته کاری بهتر رجوع خواهیم نمود زیرا دولت از این طائفه بیم دارد و می‌خواهد از نزدیکانش نباشند. و مشهدی حسین به او چنین گفت: که آیا راست عرض کنم یا دروغ گویم. شاهزاده گفت البتّه راست بگوئید. او گفت من احدی ازین قبیل اشخاص که فرمودید، نمی‌شناسم. شاهزاده گفت: اگر درین موسم شدّت برودت شتاء که درین محضر جلال و عطا برفرش نرم و در هوای معتدل و گرم مستریحید همکیشان خود را نشان دهید بهتر از آنست که در میان استخر پر آب منجمد و شکنجه و زجر بی حد هتک استار و کشف اسرار کنید. مشهدی حسین گفت: من بخوبی می‌دانم که شما قادر بر قتل مانند من هزار نفر بلکه بیشتر هم هستید و هیچ کس از شما مؤاخذه نخواهد کرد ولی به حق خدا قسم است من چنان کسانی را که بیان فرمودید، نمی‌شناسم. شاهزاده گفت: حکم می‌دهم تمامت گوشتهای بدنت را با گز لک بکنند مشهدی حسین گفت: به حضرت والا سخن راست این بود که عرض کردم و الا هر که را امر بفرمائید اسم خواهم برد الحکم لله الواحد القهار. پس شاهزاده روی به مشهدی باقر نموده، گفت: تو بگو و او جواب چنین داد که به فرض اینکه من از این طائفه باشم آیا دیزی پزرا با امرا و ارکان دولت چه مناسبت و

--- صفحه ۲۷۶ ---

و معاشرتی است و شاهزاده مقداری تفکر و تأمل کرده بهر دو گفت: بروید و خود نیز برخاسته برای خواب و استراحت به منزل خویش رفت. مشهدی حسین و مشهدی باقر نزد احباب آمده، شام تناول کرده، خوابیدند. و چون صبح شد همگی از بستر برخاسته ادا صلاة نمودند و سماور و چای حاضر شد. در آن حال نائب السلطنه ورود نمود و از محبوسین احوال پرسید و به آخوند حاجی ملا علی اکبر گفت: من دیگر با هیچ یک کاری ندارم آنچه خواهم از شما می‌پرسم و به مقرر خود رفته پس از صرف چای آخوندرا احضار کرده اذن جلوس داده، آغاز سخن نمود و چنین گفت: ای حاجی ملا علی اکبر دیگر محلّ انکار نیست اولی آنکه براستی سخن گوئیم مقصود ما فقط این است که از احوال رعایا و نوکران خود مطلع باشیم ملاحظه کنید اگر دولت روس

از حال رعایای خود مطلع می‌بود اوضاع دولت و مملکتش بدین منوال نمی‌شد و حاجی ملا علی اکبر دانست که در واقع جای ملاحظه و کتمان نیست و باید رفع سوء تفاهم کرد و تبلیغ امر ابهی نمود و لذا شرحی مفصل داد که خلاصه‌اش چنین است. ای نواب والا مقصود و منظور از این ظهور ایجاد امنیت و انتظام در عالم و رفع نواقص و مفاسد و هدایت و خداپرستی امم است و با امور سیاسی مملکت و قیادت و ریاست ملت سروکاری ندارد و اساس این امر اعظم ایمان و عرفان خدا و تصدیق به کل انبیا و تکمیل ملکات و سجایا می‌باشد و برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفوس این همه بلا یارا قبول و تحمل کرده اند و مقصود از بعثت کل انبیا همین بود و همان سید مظلوم که از شیراز ظاهر شد برای محبت به آنام جان خود را فدا ساخت چنانکه با همه انتظار که سالها برای ظهورش داشتند فتوی بر قتلش دادند. نایب السلطنه پرسید: چگونه قائم موعود تواند باشد با اینکه قائم باید از شهر جابلقا ظهور کند

--- صفحه ۲۷۷ ---

و با علائم و آثار مخصوصه که در کتب مسطور است بیاید و ترویج قرآن نماید و هیچ یک از امور مذکوره در حقیقت تحقق نیافت و حاجی ملا علی اکبر جواب گفت: که تمامت علائم و آثار مسطور در کتب و اخبار هویدا گشت و صدق نمود ولی چنانکه بر ملل قبل مشتبه شد کار بر این ملت نیز به اشتباه رفت و علت احتجاج ملل همیشه این بود که می‌خواستند علامات و آثار و بشارات مأثوره به معنی ظاهر لفظ وقوع یابد و این هرگز نشد و یهود و مسیحین و مسلمین در یوم ظهور حضرت مسیح و حضرت رسول و حضرت قائم همگی به همین علت محتجب گشتند اندکی تعمق فرمائید که در خبر مأثور است: "اذا ظهرت رایة الحق لعنہا اهل الشرق والغرب" و در اوصاف قائم فرمودند. **علیه کمال موسی و بها عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائہ فی زمانہ و تنہادی رؤوسہم کما تنہادی رؤوس التّرك و الأدیلم و یقتلون و یحرقون و یکونون خائفین و جلین مرعوبین تصبغ الأرض من دمائهم و یغشوا الویل و الرنه فی نساہم اولئک اولیائی حقاً** 88 اگر ظهور قائم با علامات و آثاری که این مردم فهمیده و منتظرند واقع شود که را قدرت آن است بر او لعن کند و یا با اولیائش بدینگونه رفتار نمایند و اما شهر جابلقای موهوم را علمای شیعی از اینرو اقتباس

88 - منبع حدیث = حدیث فوق از قول حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام نقل شده. منبع: العلامة المجلسی اللہ یرحمہ، بحار الأنوار، دار احیاء التراث العربی - بیروت - لبنان، ۱۴۰۳ هجری مطابق ۱۹۸۳ میلادی، جلد ۵۲، ص. ۳۶۳. حدیث شماره ی ۱۳۴.

کردند که آنرا به لغت عبریشان شهرین موشه می خوانند و در آثار ائمه اطهار به صحت نپیوست. حضرت والا قدری تفکر فرمائید درباره حضرت قائم خبر داده شده است "یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید واحکام جدید یصنع كما صنع رسول الله یهدم ماکان قبله كما هدم رسول الله امر الجاهلیة"<sup>89</sup> حال اگر دریکی از بلاد ایران نفسی ظاهر شده خود را مأمور از جانب پادشاه و حکمران مطاع مردم خواند و ناس بعضی قبول و اطاعت کنند البتة پادشاه به محض استماع و اطلاع آسوده ننشسته باکمال سرعت و تأکید حاکمی مخصوص دارای تمامت آثار حکومت فرستاده کذب حاکم کاذب را مبرهن می سازد پس چگونه در مدت چهل سال بیرضای خداوندی در بین مردم ظاهر شده خود را همان قائم موعود و مأمور از جانب خدا خواند و کثیری از مردم اطاعتش را فرض شمردند و معذلک خداوند حاکم مخصوص خود یعنی قائم ساکن جابلقا

89 - A - بحار الأنوار، ج ۵۲، المجلسي، دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثالثة ۱۹۸۳م، كتاب تاريخ الحجة، باب فضل انتظار الفرج ومدح الشيعة في زمان الغيبة وما ينبغي فعله في ذلك الزمان، الحديث رقم ۴۰، الصفحة ۱۳۵، "عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: قال لي أبي عليه السلام لا بد لنا من أذربيجان لا يقوم لها شيء وإذا كان ذلك فكونوا أحراراً بيوتكم وأبدوا ما ألبدنا فإذا تحرك متحركنا فاسعوا إليه ولو حبوا والله لكأنني أنظر إليه بين الركن والمقام يبائع الناس على كتاب جديد على العرب شديد وقال: ويل لطفة العرب من شر قد اقترب"

B - قاموس مختصر إيقان، عبد الحميد إشراق خاوري، طبعة استراليا ۱۹۹۲م، الصفحة ۱۹۳، "من مؤلفات المحدث البحراني"

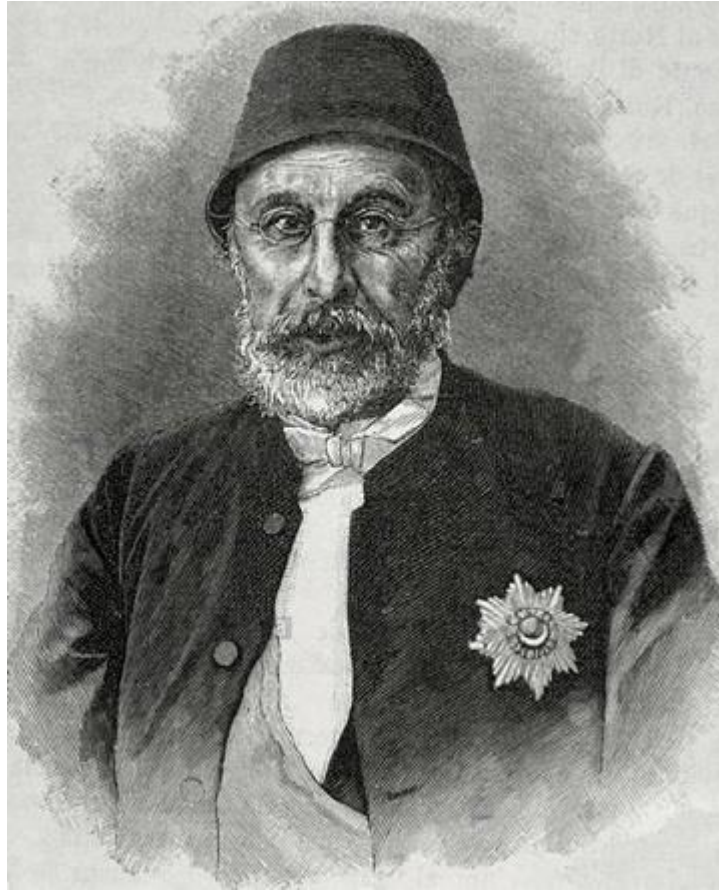


محمد امين على پاشا (صدر اعظم عثمانی)

در لوحی به عنوان خادم چنین مسطوراست: سوره رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملک پاریس را که از اجزاء سوره مبارکه هیکل است و همچنین لوح فؤاد که مخصوص یکی از احباب نازل شد که فؤاد پاشا<sup>90</sup> که وزیر امور خارجه روم بود به مقر خود راجع شده بود و سبب فتنه اخیر و مهاجرت از ارض سر (ادرنه) به عگا او شده بود دو نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا<sup>91</sup> گاهی این صدراعظم بود و آن وزیر دول خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح می فرماید سوف نعل الذي كان مثله و تأخذ اميرهم الذي يحكم علي البلاد وأنا العزيز الجبار و همچنین در کتاب اقدس در نقطه واقعه بين البحرين ملاحظه فرمائید و در لوحی دیگر مسطوراست در فقره نزاع دولتین ارادة الله چنین تعلق گرفته بعد از وهن کلي بدولت عثمانی سائر دول میان افتاده صلح بدهند و بعد از چندی حکومت روی ارض کل تغییر کند ظلم عالم را احاطه کند پس از انقلاب کلي شمس عدل از افق غیب طالع شود کذلک نطق لسان صدق مبین.

90 - محمد فواد پاشا (۱۸۱۴-۱۲ فوریه ۱۸۶۹)، معروف به فؤاد پاشا، یک مدیر و دولتمرد عثمانی بود، که به دلیل نقش برجسته‌اش در تنظیمات در اواسط قرن نوزدهم در امپراتوری عثمانی و همچنین رهبری جریان جنگ ۱۸۶۰ دروزی‌ها و مارونی‌ها در سوریه شناخته می‌شود. وی در دو نوبت بین سالهای ۱۸۶۱ و ۱۸۶۶ صدر اعظم امپراتوری عثمانی بود. او اغلب به همراه محمد امین علی پاشا به عنوان یکی از با نفوذترین دولتمردان عثمانی شناخته می‌شود که در سال ۱۸۶۸ به طرفداری از یک قانون مدنی ملهم از فرانسه برای دادگاه‌های تازه تأسیس مدنی برخاست. فواد پاشا طرفدار پرشور حفظ امپراتوری مبنی بر سلطنت مطلقه بود، و ایده‌های محدود کردن قدرت سلطنت توسط قانون اساسی یا قانونگذاری را رد می‌کرد. او اغلب با روشنفکران لیبرال مانند نامق کمال، ضیا پاشا و ابراهیم شیناسی درگیر می‌شد. فؤاد پاشا صدراعظم عثمانی در دوره تنظیمات بود. نام کامل او کیچه جی زاده محمد فؤاد است. در صفر سال ۱۲۳۰ قمری (۱۸۱۵ م) در استانبول به دنیا آمد. پدرش کیچه جی زاده عزت ملا (۱۸۷۵-۱۸۲۹ م) از علما و شعرای مشهور عثمانی و مادرش حبه الله خانم دختر اسماعیل مکی از نوادگان قارا مصطفی پاشا بود. فؤاد به رسم معمول کودکان علمای آن زمان، زبان فارسی و عربی را فرا گرفت و سپس وارد مکتب طبیه شد. بعد از پایان تحصیلات به تشویق مصطفی رشید پاشا وارد خدمات دولتی شد. سلطان عثمانی او را در سال ۱۲۶۶ قمری (۱۸۴۹ م) برای حل مشکلات پیش آمده در بالکان به روسیه فرستاد و در بازگشت او را به سمت مستشاری صدارت گماشت. فؤاد با مأموریت روسیه مشهور شد و در ۲۰ شوال ۱۲۶۸ قمری به مقام وزارت امور خارجه منصوب شد. در ۱۶ شعبان ۱۲۷۱ برای بار دوم، در جمادی الاول ۱۲۷۴ برای بار سوم ۱۵۱ و در ۲۹ محرم همان سال برای بار چهارم به وزارت امور خارجه برگزیده شد تا این که در نوزدهم جمادی الاول ۱۲۷۸ به مقام صدارت رسید. در ۱۵ ذیحجه همان سال برای بار دوم مقام صدارت را به دست آورد. صدارت دوم فؤاد پاشا بیش از سه سال طول کشید تا این که سلطان عبدالعزیز او را به خاطر مخالفتش با ازدواج سلطان با دختر اسماعیل پاشا خدیو مصر عزل کرد. وی هشت ماه کناره گیری اش از خدمات دولتی را در قصرش در قانلیجا به سر برد، تا این که با صدارت عالی پاشا در سال ۱۲۸۳ قمری، برای بار پنجم به مقام وزارت امور خارجه رسید. فؤاد در ۳۰ شوال ۱۲۸۵ (۱۲ فوریه ۱۸۶۹) در شهر نیس فرانسه درگذشت.

91 - محمد امین عالی پاشا (به ترکی Mehmed Emin Âli Paşa؛ ۵ مارس ۱۸۱۵ - ۷ سپتامبر ۱۸۷۱) یکی از سیاستمداران برجسته دوره تنظیمات، در اواسط قرن نوزدهم امپراتوری عثمانی و محرک اصلی فرمان اصلاحاتی بود که در سال ۱۸۵۶ صادر شد. محمد امین علی پاشا در سال ۱۸۵۶ به عنوان صدر اعظم امپراتوری عثمانی شاهد انعقاد عهدنامه پاریس بود که به جنگ کریمه پایان داد. وی پس از ماه‌ها بیماری در ۷ سپتامبر ۱۸۷۱ در استانبول درگذشت.



محمد فواد پاشا

--- صفحه ۲۷۸ ---

را با آثار مذکوره آشکار نساخت تا بطلان داعیه مدعی کاذب معلوم گردد در این مقام نائب السلطنه پرسید: چرا علما قبول نکردند؟ حاجی آخوند جواب گفت: همیشه امثال قیافا و خناس و ابوالحکم ملقب به أبوجهل و ولید و ابوراهب و عبدالله ابی علت گمراهی مردم و موجب اعراضشان از حضرت مسیح و رسول الله و باعث قتل انبیا و اولیا شدند و درباره علماء آخر الزمان چنین مآثور است **"فقهاء ذلك الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء"**<sup>92</sup> ولی معذک اگر مؤمنین صدر اول در هر ظهوری ماهیگیر و عشار و راعی و عمار بودند که در حقشان چنین در قرآن مذکور است: **"واذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء ألا إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون"**<sup>93</sup> و در جای دیگر **"فقال الهلا الذين كفروا من قومه ما نراك إلا بشراً مثلنا وما نراك اتبعك إلا الذينهم ارادنا بادي الرأي وما نري لكم**

92 - اصول کافی - الشيخ الكليني - ج ۸ - الصفحة ۳۰۸ - قال: أمير المؤمنين (عليه السلام): قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): سيأتي على الناس زمان لا يبقى من القرآن إلا رسمه ومن الاسلام إلا اسمه، يسمعون به وهم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدى، فقهاء ذلك الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة وإلهم تعود.

93 - سورة بقره - آیه 13

علینا من فضل بل نظنکم کاذبین." 94 مؤمنین این ظهور اغلب از علمای معروف مانند حسین بشرویه، آقا سید یحیی وحید، ملا صادق و ملا محمد باقر خراسانی و ملا میرزا محمد رفیع آبادی و میرزا محمد علی و آقا محمد فاضل قائینی و ملا عبدالخالق و حاجی ملا مهدی و ملا رضای یزدی و ملا محمد علی زنجانی و ملا مهدی کندی با برادرش و ملا یوسف اردبیلی و امثالهم متجاوز از چهارصد نفر بودند که مطابق بیان قرآن "یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمتوا الموت ان کنتم صادقین" 95 در راه خدا از جان و مال و عیال گذشتند و سائر علماء ظاهر که عاری از علم حقیقی و دیانت و طالب و عابد ریاست و متطاول در اموال ملت بودند خلاف نص آیه قرآن "یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق نباء فتبیتوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین" 96 بی تأمل و تحقیق حکم به کفر و فتوای قتل دادند و مصداق "مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا و علماء السوء دجاله الأمة" 97 شدند نائب السلطنه پرسید آیا معجزه ایشان چیست؟

--- صفحه ۲۷۹ ---

آخوند 98 جواب گفت: که برهان ایشان همان است که برهان حضرت رسول بلکه کل انبیا بود و مظاهر الهیه چنانکه خبر داده اند: "ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی الخوف و الأنتظار و العلامة من عیسی ما قالوا فی حقّه و العلامة من یوسف السّجن و التّقیة و العلامة من محمد یظهر بأثار مثل القرآن" 99 و در زیارت حضرت قائم فرموده اند: "یا خلیفة الرحمن و شریک القرآن" 100 آیا کدام کافر مشرک به معجزه ایمان آورد و نسبت به سحر و شعبده ندارد انکار نکرد انبیا اگر معجزه اظهار کردند به اختیار خودشان بود نه به حسب میل ناس و اگر معجزه حجّت بود بر سائر انبیا فرض می شد که برای هر معترضی معجزه اتیان نمایند و لو آنکه اشخاص متعدده طالب امور ضدّ و نقیض باشند چه اگر برای بعضی اتیان کنند

94 - سوره هود - آیه 27

95 - سوره جمعه آیه 6

96 - سوره حجرات - آیه 6

97 - سوره جمعه آیه 5

98 - منظور از آخوند در اینجا منظور حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی است که مشهور به حاجی آخوند بود.

99 - حدیث مبارک فوق در کتاب مستطاب ایقان شریف عز نزول یافته حدیث فوق از قول حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام نقل شده.

منبع: العلامة المجلسی الله یرحمه، بحار الأنوار، دار إحياء التراث العربي - بیروت - لبنان، ۱۴۰۳ هجری مطابق ۱۹۸۳ میلادی، جلد ۵۱، ص. ۲۱۸.

100 - مفتاح الجنات - جلد دوم - ص. 223



و برای دیگران نکنند ظلم و اغراء به جهل و نقض درامر رسالت می شود و آیا نفوس کثیره که در بلاد بعیده هستند و نفوسی که بعد از ایام صاحب ظهور بدین عالم می آیند چگونه مکلف می شوند و لهذا حجّت خود را آیات قرار دادند که باقی و برقرار است و نسبتش به کلّ بشر مساوی می باشد چنانکه در قرآن است: " **أولم**

يُكفهم انا انزلنا عليك الكتاب **101** ونيز "تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق فبأي حديث بعد الله وآياته يؤمنون ونيز وقال الذين لا يعلمون لولا يكلمنا الله او تأتينا بآية كذلك قال الذين من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بينا الآيات لقوم يوقنون ونيز ان كنتم في ريب مما نزلنا علي عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائكم ان كنتم صادقين" **102** ايضاً "واذا تئلي عليهم آياتنا بينات ما كان حجّتهم إلا ان قالوا

ائتوا بأبائنا ان كنتم صادقين" **103** درين موقع عباس قلی خان سرتیپ گفت علماء می گویند آیات شما ملقّ از کلمات قبل است حاجی آخوند جواب گفت در قرآن همین قول را نقل از کفّار درباره کلمات و آیات حضرت رسول چنین حکایت فرمود: " **واذا تئلي عليهم آياتنا بينات قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا**

--- صفحه ۲۸۰ ---

إلا أساطير الأولين" **104** ونيز انما يعلمه بشر ولسان الذي يلحدون اليه اعجبي وهذا بلسان عربي مبين **105** ايضاً "ام يقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور من مثله مفتريات وادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقين" **106** ونيز "أئنّا لتاركوا آلهتنا لشاعر مجنون. **107** عباسقلى خان پرسید اینهمه معجزات که گفته اند پس از کجا پیدا شد؟ آخوند جواب داد: که در قرآن خبری از آنها نیست بلکه در قرآن چنین مسطور است "وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعاً او يكون لك بيت من زخرف او تكون لك جنة من نخيل وعنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تأتي بالله والملائكة قبلاً او ترقى الي السماء ولن نؤمن لرقيك حتى تنزل علينا كتاباً نقرؤه قل سبحان ربي هل

101 - سورة عنكبوت آية 51

102 - سورة جاثية آية 6

103 - سورة جاثية آية 25

104 - سورة النحل آية 103

105 - سورة انفال آية 31

106 - سورة الصافات: آية 36

107 - سورة يونس آية 38

كنت إلا بشراً رسولاً<sup>108</sup> " ودر جائی دیگر است " وما منع الناس ان تؤمنوا اذ جائهم الهدى الان قالوا ابعث الله بشراً رسولاً " <sup>109</sup> ودر جای دیگر است " قل لا املك لنفسي نفعا ولا ضراً إلا ما شاء الله ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مستني السوء ان أنا إلا نذير وبشير لقوم يؤمنون " <sup>110</sup> ايضاً " ولا اقول لكم عندي خزائن الله ولا اعلم الغيب ولا اقول لكم اني ملك ان اتبع إلا ما يوحى الي هل يستوي الأعمى والبصير أفلا تتفكرون " <sup>111</sup> ودر محلی دیگر است " واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جائتهم آية ليؤمنن بها قل انما الآيات عند الله وما يشعركم انها اذا جائت لا يؤمنون " <sup>112</sup> ايضاً " وقالوا لولا نزل عليه آية من ربه قل ان الله قادر علي ان ينزل آية ولكن اكثرهم لا يعلمون " <sup>113</sup> و نیز " ويقول الذين كفروا لولا انزل الله آية من ربه قل ان الله يضل من يشاء ويهدي من اناب " <sup>114</sup> پس شكی درین نیست که حجّت در قرآن آیات الله است نه معجزه و ما منکر معجزه نیستیم و سلب قدرت از انبیاء نمی کنیم و البته معجزه داشتند ولی نه به اختیار مردم و چون ناس بصیرت بخیر و شر خود نداشتند و بهوای نفس خویش طلب بعضی اشیاء

--- صفحه ۲۸۱ ---

می کردند و مأمولشان انجام نمی پذیرفت تکذیب کرده در صدد اذیت انبیا یر می آمدند چنانچه در قرآن است أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ. <sup>115</sup> ايضاً " ويقولون الذين كفروا ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق لولا انزل عليه ملك فيكون معه نذيراً " <sup>116</sup> ودر جواب طلب مشرکین چنین مذکور است " قل قد جائكم رسل من قبلي بالبينات وبالذي قلتم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين " <sup>117</sup> درین هنگام محمد ابراهيم خان معمارباشی خالوی نائب السلطنه که ملقب به وزیر نظام و وزیر شهر طهران گردید، پرسید: که مگر نه این است علماء گفته اند معنی قرآن را احدی نمی فهمد و شما این همه آیات قرآنی را شاهد آورده، تفسیر کردید. حاجی آخوند چنین گفت: کتابی که رسول الله حجّت نبوت خود قرار داده و تمامت اوامر

108 - سورة اسراء آیه 90-93

109 - سورة اسراء- آیه 94

110 - سورة اعراف - آیه 188

111 - سورة انعام - آیه 50

112 - سورة انعام - آیه 109

113 - سورة انعام - آیه 37

114 - سورة الرعد - آیه 27

115 - سورة بقره - آیه 87

116 - سورة الفرقان - آیه 7

117 - سورة آل عمران - آیه 183

ونواهی الهیّه را مجتمع در آن گفته و یگانه صحّت هدایت ناس در زمن خود ومن بعده قرار داد اگر مفهوم احدی نگردد چگونه ناس مکلف و مسئول و مأخوذ می شوند و آیا این همه احکام صوم و صلاة و غسل و غیره را علما از چه طریقی فهمیده اند و حال آنکه آیه "ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر" 118 در چند جای از سوره اقتربت مکرر شد ملاحظه فرمائید قریب صد هزار بیت در حیض و نفاس و هفتاد هزار بیت در غسل و طهارت و شصت هزار بیت در استنجاج نجاست ملاها تصنیف کردند و چندین کتاب برای احکام شکّیات نماز نوشتند و تجوید قرائت را از جمله واجبات صلاة قرار دادند تا مردم ناچار به تقلید شوند والا چون دین یکی و کتاب یکی بیش نیست اینهمه آراء مختلفه پیدا نمی شد و اگر تجسس در امر دین حرام و تقلید علماء روا باشد مجوس نیز به تقلید از دستوران خود جز دین زردشت همه ادیان را باطل می دانند و یهود نیز تبعیت از کهنه و ملاهای خود همه اهل ادیان غیر خود را گمراه می خوانند و کتابی بنام خرقا یعنی قوی بزبان عبری نوشته انواع مفتريات

--- صفحه ۲۸۲ ---

در حقّ مسیح نگاشته اند و در کتاب مذکور و غیره نسبتهای کذب بسیار به حضرت رسول داده اند و همچنین نصاری به تبعیت از کشیش و خلیفه و پاپ جمیع ادیان جز دین خویش را باطل و پیروان آنها را اهل جهنّم دانسته و در حقّ حضرت رسول هزاران نسبتهای فاسده دادند چنانکه کتاب میزان الحقّ شاهد حاضراست بلی تقلید از علما فقط در فروع دین رواست و علمائی که مقلد انام اند باید مصداق حدیث مأثور "واما من کان من العلماء صائناً لدینه حافظاً لنفسه مخالفاً لهواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام ان یقلدوه" 119 باشند و این ارباب عمائم که ذرعی چند از قماش ایض بسر پیچیده خود را بطواهری آراسته افتخار نموده بر منبر خود آرائی می کنند مؤمن اند اما ریاست ظاهره را حافظان مال خود را و اموال مردم را نیز مال خویش می شمارند و مطیع اند هوی را و مخالف اند امر مولی را و صد هزار مکر و حیلّه برای اکل اموال انام نموده، نام آن را خدعه و حیلّه شرعیّه می گذارند و چون ذیل کلام به این مقام رسید، نائب السلطنه خطاب به آخوند کرده گفت: ای حاجی ملا علی اکبر نزدیک است

مرا بایی کنی حال بس است و برای صرف نهار بروید و آخوند نزد احباب رفته صرف غذا کردند و بعد از ادا نماز ظهر فرّاش جای آورده، گفت: آقا میرزا ابوالفضل را خواستند و او نزد شاهزاده رفت و اذن جلوس یافته نشست نائب السّلطنه گفت: ای میرزا ابوالفضل حاجی ملاّ علی اکبر جمع ملاّها را فاسد وضایع خواند و معجزات انبیارا نیز ردّ کرد آقا میرزا ابوالفضل گفت: امّا علماء بس حیل و تزویر برای اکل اموال انام کردند که خدا ایشان را رسوا نمود و امّا در باب معجزات انبیا هرگز مقصود جناب آخوند چنین نبود که سلب قدرت از انبیا کنند بلکه منظورشان این است که انبیا معجزه را بیّنه و برهان خویش قرار ندادند نائب السّلطنه پرسید پس دلیل حقیّت ایشان چیست میرزا ابوالفضل جواب داد جمیع اخبار و آیات دلیل ظهور ایشان است اگر باور ندارید

--- صفحه ۲۸۳ ---

بفرمائید چند نفر از علما حاضر شوند تا باهم گفتگو کنیم و حضرت والا خود حکم قاطع فرمائید نائب السّلطنه گفت الحق مراتب علم و فضل شما بیش از همهّ علماست ولی حیف که بایی شدید حال بعد از همه این مذاکرات آیا معجزه از ایشان دیده شد میرزا گفت معجزات کلّ انبیا بلکه مضاعف آنها از ایشان دیده شد نائب السّلطنه گفت از چه راهی باور کنیم شما چون اعتقاد به ایشان دارید محض حُب نسبت معجزه به ایشان می دهید میرزا گفت کدام معجزه کدام پیغمبر را منکرین او قبول کردند چنانکه می دانید معجزات زردشت را هنود قبول ندارند و معجزات حضرت موسی را هنود و مجوس منکرند و از حضرت عیسی را هنود و مجوس و یهود انکار دارند و از حضرت ختمی مئاب را هنود و مجوس و یهود و نصاری هیچ یک نپذیرفتند و این معلوم و واضح است که مردم چون پیغمبری را به نبوّت قبول نکنند البتّه معجزه اش را نیز قبول نخواهند کرد و بعلاوه هرگاه اخبار بیست ساله صدق نباشد اخبار سه هزار سال یا دوهزار سال یا هزار و سیصد ساله به طریق اولی محلّ اعتبار نیست درین هنگام نائب السّلطنه بدو گفت اکنون شما نزد رفقای خود بروید و من کار لازمی دارم پس میرزا

ابوالفضل نزد احباب آمد و شاهزاده در هنگام بعد از مغرب وعشا آخوند ملا علی اکبر و میرزا ابوالفضل هر دو را طلبید و باتفاق نزد وی حاضر شدند پس از جلوس شاهزاده به ایشان گفت حال که نزدیک است مراهم مثل خودتان کنید خوبست به نوع راستی و حقیقت هر کس از وزراء و صاحب منصبان و امرا ازین طائفه هستند بگوئید قسم به حق خدا و به حق شاه ابداً به آنان اذیت و ضرری نخواهیم رساند بلکه والله به خودشان اظهار نخواهیم کرد فقط اگر مقرب پادشاهی است کار و شغلی بهتر به او خواهیم داد علت اینست که دولت از این طائفه بیم دارد و می خواهد مانند امپراطور روس از رعایای خود بی خبر نماند که غفلة چنانکه معروف است موجب قتل او شدند ما که بصدد قتل و اعدام این طائفه نیستیم شما چرا از شناساندن خودتان مضایقه دارید

--- صفحه ۲۸۴ ---

و حاجی آخوند آغاز سخن کرده، گفت: ای حضرت والا اولاً اینکه فرمودید ما در صدد قتل و استیصال این طائفه نیستیم ملاحظه فرمائید چهل سال است دولت و ملت مقتدر ایران قیام به اخمد این نور الهی نمودند و روز بروز اشتعالش بیشتر و شوکتش قویتر گشت و حال به شما عرض می کنم محال است که این ندا و صدا بخوابد فرضاً آنچه از این طائفه در طهرانند به قتل آورید قزوین و کاشان و قم و اصفهان و عراق همدان و شیراز و یزد و کرمان و تمامت ایالت خراسان و زنجان و آذربایجان و گیلان و مازندران و سائر بلاد ایران مملو از این طائفه است و بالفرض هر گاه تمامت جمعیت کثیره اهل بهارا در ایران به قتل رسانید با عربستان و مصر و ترکیه و قفقازیه و هند و اروپا چه خواهید کرد لذا مشقت و سعی بی ثمر را تحمل نکنید و به یقین بدانید که این طائفه هرگز به خیال ریاست و سلطنت نیستند تا مانند کمینست ها نسبت به امپراطور چنان رفتار کنند اگر ما نسبت به اعلیحضرت پادشاهی قصد سوئی داشتیم چون درهمه جا حتی در اندرون شاهی ممکن است از ما باشند ناچار مبادرت به عمل می کردیم چنانکه از همین واقعه حالیه هنگامی که محمد بزّاز اقدام کرد و آقا سید صادق به شما نوشت در همان ساعت اولی خبردار شدیم و چون از خود مطمئن بودیم پنهان نشدیم و موجب اقدامات دوره سابق نیز خود شما شدید زیرا چون تمامت بزرگان این طائفه را کشتید زمام کار بدست جهال افتاد و از مردم جاهل اینگونه اقدامات بعید نیست نائب السلطنه تصدیق کلام وی را کرده، گفت: راست می گوئید اگر

سید شیرازی را نمی کشتند کارها به اینجا نمی رسید و آخوند گفت: با اینکه خود دانسته و پی بردید پس چرا به صدد اذیت این طائفه هستید. شاهزاده گفت: استغفر الله ما ابدأ خیال قتل این طائفه را نداریم بلکه چنانکه مکرر گفتم برای فتنه و فساد و مقاتلات و محاربات که قبلاً از بایها بروز کرده سلب اطمینان دولت شده و از شما مطمئن نیست چنانکه شما نیز از او اطمینان ندارید و شما نباید ازین رهگذر مکدر شوید و دولت می خواهد راهی برای اطمینان فکر خود و نیز شما

--- صفحه ۲۸۵ ---

شما باز کند و چنانچه بکرات گفتم، می خواهیم خیال این جماعت را نسبت به دولت کاملاً بدانیم. میرزا ابوالفضل گفت: ای نوّاب والا مکرر اندر مکرر عرض کردیم که محبوب ما متعالیتر از خیال فساد و انقلاب و تحصیل ریاست و سلطنت است و در مقامی از آثارش چنین فرمود از بحر و بر همه را به سلاطین که مظهر قدرت اند و اگذار نمودم و در جائی دیگر فرمود: **"ان تَقْتُلُوا خَیْرَ مَنْ اَنْ تَقْتُلُوا"** و در محلی دیگر **"طوبی لمن اصبح قائماً لخدمة الامم و نیز لیس الفخر لحبکم انفسکم بل لحب ابنا جنسکم و نیز لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم"** و **ایضاً "عاشروا مع الأدبایان بالروح و الريحان"** گذشته از همه اینها آنچه از آثار کتبه که از قبل و این ایام بدست شما افتاد بیارید و مطالعه فرمائید هرگاه ایشان قصد ریاست و سلطنت داشته باشند معلوم خواهد شد. چون سخن به اینجا رسید نائب السلطنه گفت بسیار خوب گفتید ولی اکنون بروید شام خورده استراحت کنید لذا ایشان به جمع محبوسین آمد و شام تناول کرده، خوابیدند و در صبح روز بعد چون صرف چای کردند شاهزاده باز هر دو را خواست و گفت از کلمات و آثار خودتان بیارید و قدری بخوانید و ایشان نزد احباب آمده و بعضی آیات را به محضر شاهزاده بردند حاجی آخوند پرسید که از آثار طلعت اعلی بخوانیم یا از جمال ابھی شاهزاده گفت: از کلمات ایشان بخوانید و حاجی شروع بخواندن کرد تا بجائی رسید که لفظ ربّ اعلی مذکور بود درین مقام وزیر نظام مذکور گفت: ببینید سید شیرازی از قائمیت گذشته ادعای الوهیت کرد. حاجی آخوند جواب گفت: که ذکر لفظ ربوبیت مستلزم ادعای الوهیت نیست زیرا که ربّ یکی از صفات الله می باشد مانند رحیم کریم غفار ستار و هاب عزیز رحمن غفور و غیرها و مردم بدون استحقاق آنها را اسماء خود قرار دادند

رحیم بی‌رحم و کریم عاری از کرم و ستار خالی از ستراست بلکه اصلاً از جادّه شریعت خارج اند واحدی  
برایشان اعتراض نمی‌کند ولی در اینجا چون بدیده غیر درستی می‌نگرند اسم ربوبیت را الوهیت می‌خوانند  
و اگر به نظر

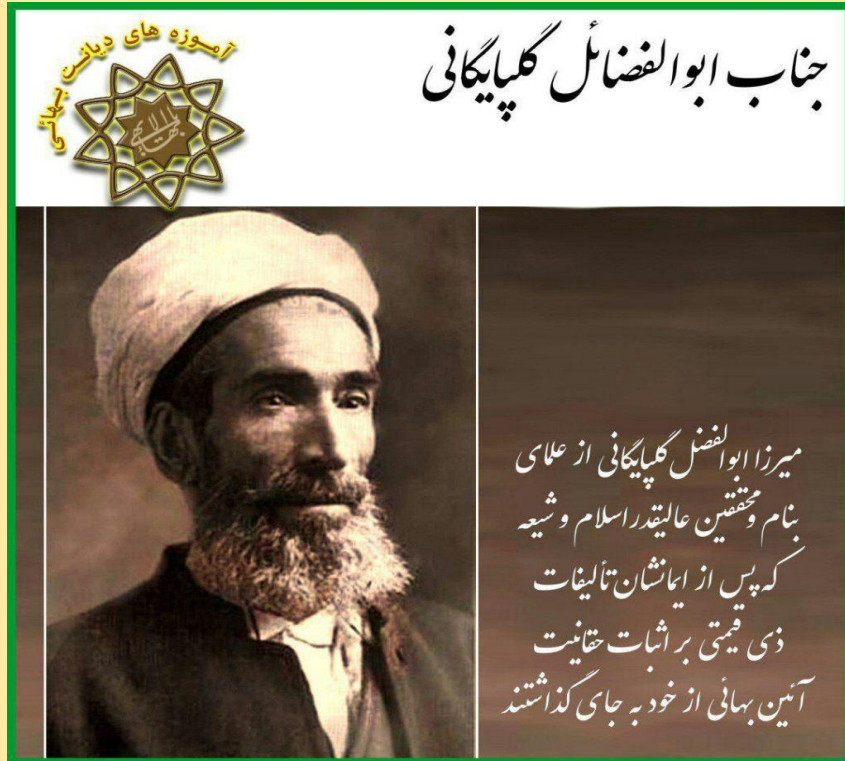
--- صفحه ۲۸۶ ---

انصاف بنگرند خواهند دید که آن سید بزرگوار مربی انام بود و چندین هزار نفوس را چنان تصفیه و تزکیه  
و تربیت نمود که کلّ به صفات الله متّصف گشتند از آن جمله ملاّ محمد علی بارفروشی بود که هشت هزار  
بیت به سبک آیات در معنی **الله الصّمد** و شرح بر **قُلْ هُوَ اللهُ** نوشت و عدّه کثیر از علمای معروف دست از  
ریاست ظاهره کشیدند و جان و مال و عیال را فی سبیل الله فدا نمودند انصاف دهید اگر نفسی ولو به دینی از  
ادیان متدین نباشد ولی متّصف به بعضی از صفات الله گردد فی المثل جود و کرم از او مشاهده شود و خویش  
را کریم خواند آیا قرآن تکذیبش نماید پس کسی که از هر حیث متّصف به صفات الله است هر گاه یکی از  
صفات الله را بخودش نسبت دهد چگونه توان گفت ادعای الوهیت نمود در این هنگام عبدالله خان پیشخدمت  
باشی نائب السلطنه و والی گیلان پرسید: چرا حضرت خاتم النبیین خود را بدین اسماء ننماید؟ آقا میرزا  
ابوالفضل<sup>120</sup> در جواب گفت: اسماء تمام انبیا صفات الله بود و حضرت ولایت مثاب که خود را عبدی از عبید  
خاتم الانبیا فرمود در خطبه ششقیه ندای "**انا حنان انا منان انا دیان انا رحمن انا رحیم انا غفار انا ستار انا**  
**خالق السموات والأرض**"<sup>121</sup> بر کشید. گذشته از همه این امور چون نامشان که سید علی محمد بود عدداً با  
ربّ یکی است از اینرو خود را باین نام خواند در این مقام نائب السلطنه روی به وزیر نظام و سائر حضار کرده

120 - میرزا ابوالفضل گلپایگانی در سال 1260 هجری قمری در گلپایگان در خانواده ای از اهل علم بدنیا آمد. پدرش میرزا محمد رضا معروف به شریعتمدار از جمله علمای برجسته شیعه و ملقب به فقیه طایفه بودوی پس از تحصیلات مقدماتی در اراک و اصفهان برای تکمیل تحصیلات عالی راهی کربلا و نجف شد و مدت سه سال در نجف اشرف نزد عالم مشهور میرزا حسن تحصیل فقه نمود. پس از آن در کربلا و کاظمین در حوزه علمیه وارد گردید و نهایتاً در علم و دانش دینی سر آمد اقران و شهره دوران گشت، چنانچه کسی چون علامه قزوینی به ستایش وی دست زده است: "میرزا ابوالفضل گلپایگانی از فضلی معروف بهائیان و مشهور در مصر و آن صفحات بود. در فنون ادب و عربیت بسیار فاضل و مطلع بود. او نسخه ای منحصر بفرد کتاب حدود العالم را در جغرافیا در سال 1310 بدست آورده است. ایشان در سن 30 سالگی به سمت استادی یکی از مدارس دینی طهران، مدرسه حکیم هاشم، منسوب گردید. همچنین در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه بعنوان استاد در "جامع الازهر" بزرگترین دانشگاه جهان اسلام در مصر به تدریس مشغول شد. ایشان مطالعه و تتبع در آثار دیانت بهائی را آغاز کرده بود که بواسطه لوحی از حضرت بهاءالله که در آن خبر از شکست امپراطوری عثمانی و قتل سلطان عبدالعزیز را می دهند بر ابقانشان نسبت به حقانیت این امر افزوده شد. در آن زمان دولت عثمانی امپراطوری عظیمی بشمار می آمد و هیچکس تصور سقوط آن را نمی نمود و این انذار برای ابوالفضائل حیرت انگیز بود. بدین ترتیب پس از مدتها تحقیق و تفحص جناب گلپایگانی به دیانت بهائی مومن و موفق گشت و با احاطه علمی و فضل و کمالی که داشت کمر بر خدمت امر الهی بست. جناب گلپایگانی طی 40 سال پس از ایمانشان پیام حضرت بهاءالله را به هزاران هزار نفوس مستعده ابلاغ نمود. و به واسطه علم و دانش حضرت عبدالهء به ایشان لقب ابوالفضائل دادند. از جمله آثار استدلالی ایشان میتوان به کتابهای "فراند"، "فصل الخطاب" و "شرح آیات مورخه" و بسیاری از رسالات و نامه های ایشان خطاب به افراد متعدد اشاره نمود و عاقبت آن عالم فاضل و دانشمند محقق در زمستان سال 1293 شمسی در قاهره به رحمت ایزدی پیوست.

121 - مشارق الانوار - الحافظ رجب البرسی - صص 1-7

گفت: فی الحقیقه کلمات این طائفه عجیب جاذب است و مردم ذی حقاند که گوش به کلماتشان می دهند پس از جای برخاسته گفت: شما الحال بروید و ایشان نزد احباب آمدند و بعد از ظهر این روز ملاً رضامحمد آبادی یزدی از متقدمین این طائفه را که با قامتی کشیده و دستار و عبای سفید در مسجد شاه به شغل ترسل و تحریر مکاتب اشتغال و نزد عامه انام باین نام اشتهار داشت غلامان و گماشتگان دولتی گرفتار کرده، آوردند و نایب السلطنه



--- صفحه ۲۸۷ ---

اورا احضار نموده، اذن جلوس داد و ملاً محمد رضا نشست و با تمامت حضار اظهار ادب و اکرام نمود و به وزیر نظام مذکور گفت گویا در ظاهر به حضور شما رسیدم ولی نمی دانم در کدام عالم بود وزیر نظام گفت خدا نکند در هیچ حشر من با تو باشد ملاً رضا گفت شما مطمئن باشید در هیچ عالمی از عوالم با من محشور نخواهید شد زیرا که متحد جانهای شیران خداست پس نایب السلطنه از او پرسید: تو بابی هستی؟ جواب گفت: بلی بابی هستم و پنهان نمی کنم و نهایت امتنان خواهم داشت اگر ریش سفیدم را به خونم قرمز کنید. و سالها بدین آروز بودم که جان نالایق خود را در راه حضرت بها جلت عظمته فدا کنم نایب السلطنه گفت از خوانین



هر کس را از این طائفه میدانید بگوئید. او جواب داد که رضاقلی خان پسر سلیمانخان صائن قلعه از این طائفه است دیگر کسی را نمی‌شناسم. نائب السلطنه به فرآشان گفت این را ببرید به بالا خانه تلگرافخانه ( که در داخل عمارت مسکونه نائب السلطنه بود) و سیمی از تلگرافخانه مرکزی به آنجا وصل کنند که بهر جا خواهیم مخابره نمائیم و ملا رضا را باین جهت تنها بد آنجا فرستاد که مبادا سائر احباب محض مراعات و به جهت حکمت وی را به کتمان وادارند و چون پاسی از شب گذشت نائب السلطنه حاجی آخوند و میرزا ابوالفضل و ملا محمد رضا را متفقاً احضار کرد و به ملا رضا گفت مقداری از کلمات جدید به بخوان و او کتاب الواح را با دست گرفته بوسید و باز نمود و مقداری از آن با لحن بدیع خواند و نائب السلطنه از حاجی آخوند پرسید که علت اینهمه تأکید در تبلیغ چیست؟ آخوند جواب داد: چونکه ایشان امروز مدعی حقانیت اند و حق خلق را دوست دارد و می‌خواهد همه انام بدین حقیقی او که اصل جنت است وارد شوند چنانکه انبیا انواع بلیات و مشقات از جهال تحمّل کرده دست از هدایت خلق بسوی خدا نکشیدند و نیز تبلیغ علت شوق و تقرب مردم به سوی خدا است چه که وظائف و شرائطی برای

--- صفحه ۲۸۸ ---

مبلّغین مقرر شد که ناچار اولاً باید خود را تبلیغ کرده تزکیه و تصفیه شوند آنگاه به هدایت دیگران پردازند و از اینرو قیام به تبلیغ سبب می‌شود که مردم خود را به صفات الله متّصف نموده ترقیات عالیه یابند شاهزاده پرسید که ایشان چه مقامی را ادعا دارند؟ ملا رضا گفت این ایام ایام الله است و این ظهور ظهور الله و حاجی آخوند فی الحال چنین گفت: ای شاهزاده چنانکه می‌دانید در هر ملّتی صوفی است و ملا رضا صوفی این طائفه است و غلو نمود اما بنده عرض می‌کنم چنانکه از قبل خبر دادند که بعد از ظهور حضرت قائم رجعت حسین می‌شود حال ظهور حسین می‌شود. نائب السلطنه گفت: چگونه ایشان چنین ادعا توانند و حال آنکه میان ایشان و حضرت حسین هزار و دو بیست سال فاصله است و پدر و مادر آن حضرت و والدین ایشان جدا است حاجی آخوند گفت: حضرت رسول فرمود منم موسی و حال آنکه میان ایشان و حضرت موسی دو هزار و کسری سال فاصله بود و ایشان از قریش و حضرت موسی از بنی اسرائیل بود و نیز چگونه فرمود منم عیسی و حال آنکه ششصد سال

و کسری مابینشان فاصله بود و ایشان از عبدالله و آمنه و حضرت عیسی از روح القدس و مریم بودند و نیز فرمود منم آدم منم نوح منم ابراهیم و حال آنکه والدینشان معلوم و تا چهل سال هم در میان خلق بودند و اینگونه ادعا نمودند پس معلوم می شود که منظورشان محلّ و زمان و شوون جسدانی نبود بلکه نظر بحقیقت انبیا داشتند که قوت و قدرت باطنیه و احاطه در جمیع علوم اولین و آخرین و ما فی السموات والأرضین و برهانی که تمامت خلق اتیان به مثل آن نتوانند یعنی آیات و خطب و مناجات است و همی از حضرت ختمی مرتبت ظاهر شد اما همینکه گفتیم علوم نگویند چرا حضرت ساعت سازی یا آهن کوبی یا نجاری و غیرها نمیدانست چه که علوم ظاهره شأن مخلوقین انبیا است و چون به روح ایمانی و نشاط روحانی حیات

--- صفحه ۲۸۹ ---

حیات ابدی سرمدی عطا شوند قوت قوی و انشراح صدر یافته موفق بعلم و فنون گردند اگر بنظری دقیق بنگریم خواهیم دید که آنچه صنایع و علوم از مردم تراوش نمود بانبیا راجع است زیرا قوانین مدنیّه و اوامر و نواهی شرعیّه و حدود و حقوق اجتماعیّه و آداب و انتظامات و مراسم انسانیّه را از انبیا آموختند تا جان و مالشان از تعرض یکدیگر مصون مانده در مهد امان قرار گرفت و از اسفل درکات حیوانیّت و وحشیّت نجات یافته در راه انسانیّت و ترقی مدنیّت پیش رفتند پس آنچه از مدارج و معارج کشف و صنعت و کمال را انجام دهند از آثار و نتایج ظهورات الهیه میباشد و این بدیهی است که بدون حصول مدنیّت و امنیّت فرصت تفکر در صنایع و اختراعات و انتظامات حاصل نگردد مانند اهل ایران که چون مدنیّت تامّه را از کف دادند فرصت تفکر در هیچ گونه از صنایع نیافته گرفتار ظلم یکدیگر گشتند ولی مقصود ما از علم انبیا علم الهی است که ناس را تزکیه و تصفیه نموده به صفات الله متّصف سازد و بالجمله حاجی آخوند فصلی مشبع و کامل در تحقیق اینکه حقیقت کلّ انبیا و ما یقوم به النبوة یکی است و تغایر شان از حیث زمان و مکان و سایر عوارض حادثه می باشد ذکر نمود و به وحدت حقیقت گل از حیث لون و عطر بدون ملاحظه تخالف زمان و مکان بیان مقصود کرد و به شعر مشهور مثنوی رومی؛

( دیده می، خواهیم که باشد شه شناسی \*\*\*\* تا شناسد شاه را در هر لباس )

تمثیل جست حدیث انا کلّ النّیین را فروخواند و حقیقت رجعت حسینی را بدین اساس مؤسس داشته سخن را به انجام رساند و نایب السّلطنه و حاضرین از بیان معظّمش ملزم و مبّهوت و مفخّم گشته به گماشتگان خود گفت حاجی آخوند و آقا میرزا ابوالفضل به منزل خودشان و ملاّ محمّد رضا به مقرّ خود برود و آنان رفته صرف شام نموده، استراحت کردند و روزی بعد پس از اداّ صلاة و صرف چای باز هر سه را متّفقاً احضار نمود چون نشستند از ملاّ رضا پرسید آن شخص را

--- صفحه ۲۹۰ ---

که شما قائم می دانید آیا احکام قرآن را ترویج کرد و یا احکامی جدید آورد ملاّ رضا گفت حضرت ربّ اعلیٰ و جمال اُبهی ' هر دو دارای مقام ولایت مطلقه و البتّه صاحب احکام و قوانین جدیده اند او امر و نواهی تازه فرمودند شاهزاده از نماز و روزه و غسل و غیره آنچه خواست پرسید و ملاّ محمّد رضا همه را بتمام و کمال بیان کرد و شاهزاده روی به میرزا ابوالفضل نموده گفت مگر نه حضرت رسول مکرراً فرمودند: **"انا خاتم النّیین و حللنا حلال الی یوم القیامة و حرامنا حرام الی یوم القیامة"**<sup>122</sup> میرزا جواب داد، گفت: اولاً مفسّر این حدیث حدیثی دیگر است که فرمودند: **"اذا قام القائم قامت القیامة"**<sup>123</sup> و چون مراد از یوم القیامة به مفاد این حدیث یوم قائم می باشد مفهوم احادیث مذکور نیز تعقید و اغلاقی ندارد و اما در خصوص کلمه خاتم النّیین چنانکه اولیّت که با آدم بود در حق حضرت رسول صادق است آخریّت هم درباره ایشان صحیح است و آنکسی که فرمود: **"کنت نبیا و الادم بین الماء و الطین"**<sup>124</sup> اگر بفرماید منم خاتم نیز بجاست و از اینرو جناب ولایت مئاب در زیارت حضرت ختمی مرتبت فرمود: **"الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل سابق"**<sup>125</sup> که معلوم و مشخص است و ناچار مستقبلی هم بدان نهج بایست بیاید و در این مقام نایب السّلطنه سؤالات راجعه به مسائل این امر را بریده آغاز منظور اصلی خود نمود، چنین گفت: حال اگر ما بخواهیم باهم صلح کنیم به نوعی که طرفین از یکدیگر

122 - اصول الکافی - شیخ کلینی صفحه 58

123 - اعلام الوری - ص. 289

124 - بحار الأنوار - العلامة المجلسی - ج ۱۶ - الصفحة ۴۰۲

125 - الکافی - الشیخ کلینی - ج ۴ - الصفحة ۵۷۲

مطمئن باشیم چه باید کرد؟ ایشان جواب دادند: که چنانکه مشروحاً مفصلاً گفتم در باره دولت ابداً نظر و قصد و غرضی نداریم و معذک آنچه موجب اطمینان شما می شود، بفرمائید تا معمول داریم. شاهزاده گفت: دولت دو چیز از شما می خواهد یکی حضور شخصی که تازه از عکا آمد و این طائفه چنین باو گرویده فریفته شدند که غوغا و آشوب برانگیخت دیگر آنکه بهائیان طهران را بما بشناسانید و اگر چه شما برای بلیات و تزییقاتی که قبلاً از دولت دیده اید در قبول

--- صفحه ۲۹۱ ---

این دو امر تأمل و تردید می کنید ولی من که پسر شاه و نایب السلطنه ام به سر شاه و حضرت امیرالمؤمنین قسم یاد میکنم، ابداً قصد کشتن و اذیت نداریم. چه می دانیم که شما بکشتن ممنوع و تمام نمی شوید بلکه مقصود اینست: که قانونی مرتب کنیم که دولت و شما هر دو آسوده شوید. آقا میرزا ابوالفضل اذن تکلم خواسته چنین گفت: اولاً از آن زمان که حضرت بهاءالله در بغداد اقامت داشتند تا حال که نزدیک سی سال است در هیچ جای ایران مقاومت و محاربتی از این طائفه مشهود نشد و هرچه ستم و جفا دیدند فقط به دولت التجا و شکایت نمودند. چه که اطاعت دولت بر آنان واجب و فرض است و این کافی است که دولت مطلع شده اطمینان حاصل نماید. و اما بهائیان طهران ضبط و حصرشان خارج از حیطة امکان می باشد چه که این امر قلبی و اعتقادی است و یوم فیوم در ترقی و ازدیاد می باشد و نیز بسیاری هستند که ایمان خود را به نوعی کتمان میکنند که اعضاء عائله شان از حال همدیگر خبر ندارند و شناختن آنان به نوع سلامت و ملایمت برای دولت ممکن نیست و به نوع شکنجه و عذاب نیز میسر نخواهد شد زیرا افراد این طائفه عذاب و زجر را تحمل می نمایند و برادرشان را که می شناسند بدست نمی دهند و برای دولت اینگونه اقدام نتیجه نداده بلکه موجب تنبه و بیداری انام و نشر بهائیت می شود و اگر مستضعفین چند از این طائفه را شکنجه و عذاب گیرد چونکه مهمین و محترمین قوم پیوسته از این گونه اشخاص مجتنب و محترزند افراد حقیقی بهائیان بدست نیاید و ممکن است اشخاصی که با این طائفه معاشرت برای کسب و کار و غیره داشتند گرفتار شوند و این سبب اضطراب و انقلاب و سلب اطمینان و راحت

عامه گردد لذا اولی این است که دولت ازین مقصود صرف نظر نماید واما درخصوص آن شخص که تازه از عکا وارد شد البته اگر بداند که حضرت والا طالب دیدنش هستند و مقصودی جز تجسس و تفحص

--- صفحه ۲۹۲ ---

وظیفه اش این است که حاضر شود شاهزاده گفت: بلی اگر بیاید و دو یا سه مجلس ملاقات شده طرفین نوشته بسپاریم که سبب اطمینان گردد. بسیار لازم و مفید است حاجی آخوند گفت: اگر در طهران برقرار باشند همین است که حضرت والا فرمودند. ولی از شهر رفتند. ملاّ رضا گفت: هنوز نرفتند و در شب قبل به خانه دامادم مهمان بودند ولی برای همین گفتگو که در شهر پیچیده شد نیامدند و اگر کسی نزد ایشان معروض دارد بی مضائقه می آیند و آنچه را ایشان امضا گذارند احدی تردیدی نکند. شاهزاده گفت: البته اگر بیایند و یک بار هم با اعلیحضرت پادشاهی ملاقات کنند اولی و انسب می باشد. اینک شما به بالاخانه مقرر ملاّ رضا رفته در این خصوص شور کنید و من نیز به محضر شاهی می روم لاجرم هر سه به بالاخانه تلگرافخانه مذکور رفتند و صرف نهار کردند ملاّ رضا به ایشان گفت: از من دیگر نشنوید هر کس تکلیف خود را بهتر میداند، شما تکلیفی دارید و من تکلیفی دیگر و مقداری مکالمات متفرقه کردند و پاسی از شب گذشته نایب السلطنه هر سه را طلبید و تا ساعت پنج از شب گذشته صحبت داشتند و مقداری از آیات و کلمات بدیعه خوانده شد و نایب السلطنه گفت: بروید بالاخانه و شور دقیق کنید و هر سه باز در بالاخانه مشورت کردند. ملاّ رضا گفت: آقا حکماً باید بیایند و الا بر احباب صدمه بسیار وارد می آید. آقا میرزا ابوالفضل هم گفت اگر چه عهد این گروه محل اعتبار و اطمینان نیست ولی چون غریق اندیشه و اضطراب و بیم عظیم اند اگر ایشان نیایند احتمال وقوع بلیات و مخاطرات است و علی الصّباح شاهزاده هر سه را طلبیده پرسید که نتیجه مشورت چه شد؟ هر سه گفتند اگر بیاید بهتر است و شاهزاده به ملاّ رضا گفت: پس بروید و بیاورید و او جواب داد که به سخن من اعتنا نخواهد کرد شاهزاده از میرزا ابوالفضل خواست و او نیز جواب گفت که قول من نیز موثر نیست.

--- صفحه ۲۹۳ ---

فقط به موجب کلام حاجی آخوند شاید بیایند و شاهزاده به آخوند گفت: شما؟ او گفت: می‌روم ولی آمدن شان را به عهده نمی‌گیرم. چه ممکن است از طهران رفته و یا به موجب قول من نیاید. شاهزاده گفت: من به شما اطمینان می‌دهم. شما هم ایشان را مطمئن نمائید به حق خدا و کلام الله و به حق رسول که احدی را به ایشان تعرض نیست و مقصود ملاقات و اطمینان طرفین است. آخوند گفت: پس بنویسید و شاهزاده به مضمون مذکور نوشته داد. آخوند گفت مهر کنید. شاهزاده گفت: به خط خودم نوشتم دیگر چه احتیاج به مهر است. آخوند گفت: چون الحال می‌روم و سیدی بزرگوار از اولاد رسول الله آورده، بدست شما می‌دهم بس هرگاه صدمه بایشان وارد شد من نزد خدا و خلق مسئول و مأخوذ نباشم و بگویم به موجب این سند پسر شاه مطمئن شدم. و نائب السلطنه خندیده، مکتوب را مهر کرده به آخوند داده، گفت: اینک از من مطمئن شدید اما بگوئید تابانم که من چگونه از شما اطمینان حاصل کنم؟ که چون از اینجا رفتید به موجب وعده وفا کرده برمیگردید. آخوند گفت: من فقط حسب تکلیف و امر شما می‌روم اگر اطمینان ندارید، نفرستید. در این موقع نائب السلطنه و عباس قلی خان و کنت دومونت فوت رئیس نظمیّه به لغت فرانسه در خصوص رفتن وی سخنی چند گفتند و شاهزاده به آخوند گفت: اینان رفتن شمارا مصلحت نمی‌دانند و آخوند جواب داد: چون وفای به عهد از وظائف ایمانیّه است و در خود نمی‌بینند مرا هم مثل خود گمان بردند ولی من خواهم برگشت. نائب السلطنه گفت: الحکم لله بروید و آخوند به خانه خود آمده، مکتوبی توسط یکی از نسوان به آقا سید مهدی نوشته تمام ما وقع را بیان داشت و خود در وقت عصر نزد نائب السلطنه برگشت و او حضور شاه بوده پیام فرستاد که باشید تا بیایم و پاسی از شب گذشته بیامد و حاجی آخوند به او گفت: مکتوب نزد آقا فرستادم

--- صفحه ۲۹۴ ---

و هنوز جوابی نرسید که بدانم در طهران هستند یا نه؟ نائب السلطنه گفت: ای حاجی ملا علی اکبر آفرین. مرحبا ثم آفرین ثم مرحبا. و به او آزادی داده، گفت: به خانه خود بروید، ولی همه روزه در وقت عصر باینجا بیایید و آخوند نزد احباب رفته مقداری صحبت نموده به خانه خود رفت و ورقه دیگر به آقا سید مهدی عرض نمود.

جواب رسید که امشب در خانه شما ملاقات شده قرار می‌دهیم و در همان روز شیخ ابوالقاسم عطار که عائله مشکین قلم را از اصفهان به عکا رسانده، مراجعت کرده به طهران وارد شد و با احباب طهران معاشر بود. در معبر کربلائی محمد بزّاز منافق مذکور و غلامان دولتی می‌گذشت، او را دیده گرفته نزد نائب السلطنه حاضر کردند. او را مخاطب داشته، پرسید؟ شیخ ابوالقاسم توئی گفت: بلی. پرسید؟ کجا رفتی؟ گفت بزیارت پرسید چه دیدی؟ گفت آنچه آرزو داشتم و خواستم. پرسید: دلیل حقانیت چه دارند؟ گفت: دلیل آفتاب ضیاء اوست. شاهزاده خندید و گفت: او را هم نزد رفقاییش ببرید و حاجی آخوند وقت عصر نزد شاهزاده پیام فرستاد، جواب داد: که امروز کار دارم و ملاقات ممکن نیست، باشد به عصر فردا و آخوند نزد احباب رفته مقداری جویای احوال شد آنگاه مراجعت به خانه خود نمود و ساعتی از شب گذشته آقا سید مهدی به آنجا رفته از تمامت احوال و وقایع استحضار یافت و به حاجی آخوند گفت: برای رفتن نزد نائب السلطنه حاضر و امشب برای همین آمدم. آخوند گفت: به عهد و خط این گروه اعتمادی نیست. او گفت: من می‌دانم. معذک می‌روم. آخوند گفت: اولی آنکه با احباب شور کنم مبدا و هنی وارد شود و درباره من سخنانی گویند. او گفت: بر شما حرجی نیست و من خود به میل و رضا می‌روم و اجتماع احباب برای شور بیرون از مصالح وقت می‌باشد. آخوند گفت: بایک یک مشورت می‌کنم و روزی بعد با احباب مشورت نمود. برخی تصویب کردند و جمعی گفتند: اسرار این واقعه بر ما مستور و صواب و خطا بر افکار ما پوشیده است.

--- صفحه ۲۹۵ ---

آنگاه اقوال و آراء را به وی گفت و او اظهار نمود که اینک حسب شور نیز مصلحت در رفتن می‌باشد و بعد از ظهر همین روز فرّاشها آقا سید اسدالله قمی را از دکه کفش دوزیش گرفته نزد نائب السلطنه حاضر کردند. از او پرسید: که تو از این طائفه هستی؟ جواب گفت: من مردی سیاح و درویشم و با اهل هر عقیده و هر طائفه معاشرت می‌کنم. پرسید: که با این طائفه هم معاشرت داری؟ جواب گفت: بلی. اظهار داشت که اگر از این طائفه نیستی سب و لعن کن. گفت: من از ایشان بدی ندیدم بلکه بهترین طوائف عالمند و بسیاری از کلمات و مطالب‌شان را شنیدم همه صحیح و فصیح و جذّاب است در این صورت چگونه بد گویم و حال اینکه از

حضرت رسول نیز جز کلمات چیزی دیگر اکنون بدست نیست و اگر روایات معجزات مناط باشد از ایشان نیز روایات بیشمار در باب معجزه شنیده‌ام شاهزاده به مأمورین گفت: حال این را نزد سائرین ببرید و حاجی آخوند به وقت عصر نزد نائب السلطنه آمد. مقداری صحبت کردند، آخوند به او گفت: فرمایشات و ملاطفات لسانی شما با دستگیر کردن آقا سید اسدالله و حال آنکه از ما نیست، منافات دارد. شاهزاده گفت: فرآشها بی اطلاع من چنین اقدام کردند و چون او را جهراً آوردند بهتر این است که آقا سید مهدی بیاید و همه یکبار مرخص شوند حال بگوئید چه شدند؟ آخوند گفت: فردا شب در ساعت دو از شب گذشته به اتفاق می آئیم و آخوند نزد سائر احباب رفته احوال پرسى کرد و به خانه خویش رفت و در شب فردا که پنجم شهر ربیع الثانی بود دو ساعت گذشته از شب آقا سید مهدی و حاجی ملا علی اکبر متفقاً وارد منزل نائب السلطنه شدند و در حجره خلوتی که مقرر داشت، نشسته باهم صحبت کردند. پس شاهزاده با عباسقلی خان و عبدالله خان آمد و به کمال احترام نشست و آن دو ایستادند و به آقا سید مهدی گفت: آیا نترسیدید و باینجا آمدید؟ او گفت: حباً لأهل العالم و فی سبیل الله شرفیاب حضور شدیم تا بر شما معلوم گردد که خیال فساد و نزاع نداریم

--- صفحه ۲۹۶ ---

و شاهزاده تمجید و توصیف بسیار از این طائفه کرده الحق وفا و جرئت شما نادر و بی نظیر می باشد پس از احوال ارض اقدس و جمال أبهی سوالات بسیار کرد و آقا سید مهدی با رعایت مصالح وقت و مناسبت مطلب جواب گفت و سخن به جایی منجر شد که آقا سید مهدی حدیثی خواند. نائب السلطنه گفت: مگر شما به احادیث ما عقیده دارید و او گفت نه تنها به قرآن و احادیث اعتقاد داریم بلکه جان در راه آنها فدا می کنیم و حامل و عامل قرآن ما هستیم نه علمای که ایمان به اصول دینت را اجباری و تعبدی می دانند و تمام همشان در فروع احکامی است که بی دلیل و فائده استنباط کرده در کتب فقهیه انباشتند و خود به آنها عمل نمی کنند و به عناوین مجعوله شرعیّه دست تطاول به اموال و عیال مردم دراز می نمایند و به احدی حق سؤال و بازخواست از عقاید و اعمال خود نمی دهند و به علاوه بشارات و اخبار این ظهور اعظم در قرآن و اخبار مملو و مشحون است شاهزاده گفت: امروز بدیدار آقا سید صادق رفته‌م. پرسید: با بایه چه کردید؟ گفتم چند تنی را گرفتم. گفت: آنچه بدست



می آید به قتل رسانید. آقا سید مهدی گفت: شما ایشان را از همه مردم بهتر می شناسید. چرا تا این درجه تحکّمات ایشان را تحمل می کنید. گفت: ناچاریم چه دولت دشمنی اعظم از آنان ندارد ولی از آغاز تسلط و نفوذ یافتند و اکنون چاره نیست و آن شب تا ساعت پنج گذشته از شب صحبت به طول انجامید و بعد از صرف شام شاهزاده به عباسقلی خان سرتیپ گفت: خودت فانوس کشیده جناب آقارا با حاجی ملا علی اکبر به منزلشان برسان و آقا سید مهدی گفت: امشب وقت گذشت اولی اینکه همین جا بیتوته کنیم. شاهزاده گفت: چون همه دوستان شما منتظر و مضطرب اند بهتر اینکه بروید. آخوند گفت پس خود حامل فانوس می شویم و سرتیپ زحمت نکشند. شاهزاده گفت: چون قراول دوره بدون اسم شب بعد از ساعت

--- صفحه ۲۹۷ ---

ساعت مقررّه مانع از ذهاب و ایاب اند و سرتیپ اسم شب دارند، اولی آنکه همراه باشند و کفشهای آقا سید مهدی و حاجی آخوند را عبدالله خان جلو گذاشت و شاهزاده تا درب در بدرقه نمود و بعد از عذر بسیار گفت: جناب آقا حال مرا نیم بابی کردید. اولی آنکه چند مجلس ملاقات شود و سخن را به پایان رسانیم آقا سید مهدی گفت: حقیر حاضرم هر وقت معین فرمائید به جناب آخوند خبر دهید به اتفاق مشرف به حضور می شویم. شاهزاده گفت: همه روز در هنگام عصر به اینجا آئید همینکه فرصت شد خبر می کنم. آنگاه عباسقلی خان فانوس کشیده تا درب خانه حاجی آخوند رساند و ایشان از سرتیپ معذرت خواهی نموده به خانه رفتند و عصر روز بعد حاجی آخوند به منزل شاهزاده و نزد احباب رفته پیام فرستاد. شاهزاده پیام کرد که امشب وقت فراغت ندارم و باین نوع تا چهار روز گذشت و آخوند را ملاقات با شاهزاده حاصل نشده بعد از ملاقات احباب به خانه خود برگشت و در آن مدّت احاد احباب با وی ملاقات و صحبت کرده اظهار شادمانی از ماوقع نمودند و او پیوسته می گفت به اظهار محبت و تعهدات قاجاریّه اعتماد نباید کرد. مکرراً در آغاز با احباب خدعه کرده، قسمها خوردند و در پایان کار تخلف نمودند. مگر خداوند تفضلی فرماید و از آن سو شاهزاده خود هر روز یک بار به حجره احباب در آمده دلجوئی کرده، می گفت: محزون و ملول نباشید یقیناً همین دو یاسه روز آزاد می شوید. و بعضی از کودکان احباب را که برای ابلاغ پیام و امور اخیری به حجره احباب می رفتند بهریک

پنج قران یا یک تومان انعام می کرد تا در عصر روز دهم ربیع الثانی حسب المعمول چون حاجی ملا علی اکبر نزد شاهزاده رسید. به حاجی گفت: امشب جناب آقا بیایند و او به خانه رفته به اتفاق آمدند ولی شاهزاده ملاقات نکرد، چنین پیام فرستاد که امشب چون با سفرای دول مشورت داریم شما در بالاخانه تلگرافخانه نزد ملا رضا و آقا میرزا ابوالفضل بمانید فردا ملاقات شود

--- صفحه ۲۹۸ ---

صبح فردا چنین پیام کرد که امروز اعلیحضرت پادشاهی بکن می روند و بعد از دو روز خواهند آمد و معذرت بسیار جسته گفت چون حاجی ملا علی و آقا سید صادق اصرار دارند اولی اینست که چندی در اینجا باشید و تشویش نکنید آقا سید مهدی گفت اگر مطمئن نبودیم چرا به اینجا می آمدیم قلب ما آسوده است چه اگر بکشند شهید فی سبیل اللّٰهیم و اگر نکشند، شاکریم. از ماسوی چشم پوشیده راضی به قضاء اللّٰه شدیم. بلایش را به جان خریدار و فدا کردن جان را موجب دیدار محبوب می دانیم نه از بستن محزون و نه از رستن مسرور می شویم این سر ما و آن شمشیر شما، ما حاضریم در دادن و شما قادرید در گرفتن آنچه مصلحت مملکت خود می دانید معمول دارید. نائب السلطنه چون این بشنید گفت: همان است که مکرراً اظهار داشتیم دولت ابداً به خیال تعرض شما نیست. اینهم برای سدّ سخن های مالاها است و شاهزاده به طبقه پائین رفته به وزیر نظام و غیره گفت: واللّٰه من طائفه مشتاق تر به مرگ ازین جماعت ندیدم و نشنیدم. گویا جان در نزدشان بقدر خردلی قیمت ندارد در آن اثناء میرزا عبدالوهاب خان نصیر الدوله و آقا علی امین حضور آمدند شاهزاده همین حکایت را بر ایشان اظهار داشته، چنین گفت: چه کنم که دولت قدر نمی شناسد خدمتی کردم که کس تا به حال نکرد. این شخص ثانی رئیس این طائفه است که با تدبیر بدست آوردم و اگر دولت یک کرور خرج می کرد میسر نمیشد و تا حبس دولت است احدی از این گروه جسارت اقدام بر خلافتی نمیکنند و آنان نیز توصیف و تمجید همی از خدماتش نمودند و روزی دیگر کس فرستاد میرزا ابراهیم خان نوه میرزا ابوالحسن خان ایلچی را که یکی از پیشخدمتان مخصوص وی بود حاضر کردند و از او پرسید: که آیا توهم ازین طائفه بایه هستی؟ جواب

گفت: بابی نمیشناسم و اطلاعی ندارم شاهزاده دستور داد کدخدا یعنی کربلائی محمد بزّاز مذکور حاضر شد  
واز او استفسار احوال میرزا ابراهیم



سلطان مراد میرزا "حسام السلطنه"

----- صفحه ۲۹۹ -----

### سال چهل و یکم واقعات سال ۱۳۰۰ هـ - ق مطابق ۱۸۸۳ میلادی

خان نمود کدخدا گفت: ای حضرت والا این میرزا ابراهیم خان که در آغاز همین واقع از منزل شما خبر برای  
بابی‌ها برد و میرزا ابراهیم انکار کرد، که من ابداً اطلاعی از آنچه می‌گویند ندارم و شاهزاده گفت: میرزا  
ابوالفضل و ملاّ رضا را آوردند و از ایشان جویا شد، گفتند: ما او را نمی‌شناسیم و ملاّ رضا باز همان سخن  
خود را تکرار کرد که فقط رضا قلی خان را می‌شناسیم و شاهزاده حکم کرد که میرزا ابراهیم خان نیز در

حجره جمع احباب توقیف باشد تا تحقیق شود. و آقا سید مهدی دو روزی بعد از این از همان بالا خانه تلگرافخانه که مقرشان شد، یونس ابن مشهدی حسین قزوینی مذکور که برای پدرش پیرهن و شلوار آورد، عریضه در تفضیل واقعات جاریه فرستاد و حاجی محمد ابراهیم به عکاء نزد غصن اکبر ارسال نمود. و در شب چهاردهم حاجی سلطان مراد میرزا حسام السلطنه<sup>126</sup> سابق الذاکر که دخترش زوجه نایب السلطنه و خواهر نایب السلطنه زوجه پسر وی بود، با برادرش حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله<sup>127</sup> حاضر شدند. و نایب السلطنه به ایشان چنین گفت: ای حاجی عموهای مکرم در این ایام خدمتی به دولت نمودم که مانند آن را احدی تاکنون ندید چه که در مدت چهل سال دولت متحمل مشقاتی شد تا از دست بایه آسوده باشد و نتوانست و من به تدابیر صائبه یکی از اکابر قوم را با عده کثیر به دست آورده، نگه داشتم و تا به دست دولت باقی ماند، این طائفه جرئت و جسارت اقدام به امر مخالفتی ندارند. حال اگر مایلید با آنان قدری صحبت بداریم و آن دو اظهار میل کرده، هر سه متفقاً وارد تالار شدند و مجلسی بسیار مهم و خطیر برقرار شد و امراء و وزراء و غیرهم از ارکان درجه اولی در دولت ایران حضور داشتند و حسام السلطنه فاتح هرات و معتمد الدوله صاحب السیف و القلم لقب داشت و صاحب تالیفات و تصنیفات علمیّه و دینیّه کثیر بود و در میان شهزادگان کبار و ولّات

126 - سلطان مراد میرزا حسام السلطنه (۱۲۳۳-۱۳۰۰ هـ) معروف به فاتح هرات فرزند عباس میرزا شاهزاده قاجار و حاکم خراسان در زمان پادشاهی ناصرالدین شاه بود. در ۱۲۶۴ هـ در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر، وظیفه سرکوبی شورش محمدحسن خان سالار بر دوش او گذاشته شد که با دستگیری و قتل سالار در ۱۲۶۶ هـ به سرانجام رسید و در پی آن لقب «حسام السلطنه» بدو اهدا شد. او هم‌زمان با آغاز نقشه انگلیس در جریان جداسازی هرات با قشون خویش رهسپار هرات گشت و توانست آن شهر را محاصره کند و سپس بار دیگر آن را به خاک ایران بازگرداند. در اثر این اقدام، حاکم هرات به سوی کابل گریخت. پسر سلطان مراد میرزا با نام ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله داماد ناصرالدین شاه بود.

127 - فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۲۳۳-۱۳۰۵ هـ) از شاهزادگان و دولتمردان عصر قاجار، فرزند پانزدهم عباس میرزا و عموی ناصرالدین شاه قاجار، والی فارس و بنادر جنوب ایران، حاکم خوزستان، لرستان و کردستان بود. اردکان فارس تیول فرهاد میرزا بود. فرهاد میرزا دستی بر قلم داشت و شعر نیز می‌گفت. از او کتاب‌های مذهبی، ادبی و سفرنامه بر جای مانده است.

عالی‌مقدار بی‌مثیل و نظیر بودند و نائب السلطنه از ایشان به غایت تجلیل و احترام می‌نمود و در آغاز به دستور وی ملا محمد رضا را حاضر کردند



**فرهاد میرزا [معمدالدوله] عموی ناصرالدین شاه**

--- صفحه ۳۰۰ ---

کردند و نشست و از او سؤالات بسیاری نمودند و چنانچه طبیعت وی بود به صراحت بیان و هریک را جواب داد تا سخنش بدینجا رسید که جمال‌آبهی<sup>۱</sup> در مدت چهار ساعت هزار بیت آیات مانند قرآن از لسان و قلم معجزیانش صادر می‌نماید و معمداالدوله با نهایت غرور علم و جاه و مال و نسب و به نوع تکبر و استهزاء سخن ملا محمد رضا را چند بار تکرار کرد که در چهار ساعت هزار بیت آیات مثل قرآن از لسان و قلم معجزیان خود نازل مینماید و در این موقع آقا میرزا ابوالفضل را وارد ساختند نشست و شروع به سخن کرده خطاب بمعمداالدوله نموده، گفت: آیا تعجب حضرت نواب والا شاهزاده کبیر از چیست؟ این محقق است که کلام خدا را

علامت و نشان و شاهد و بیناتی است که آنرا از کلام خلق ممتاز سازد و جدا نماید در هر کلام که آن علامت و اثر و خاصیت و ثمر مشاهده شود ولو یک سطر باشد حجت است و اگر آن علامت را نداشته باشد ولو هر قدر فصیح و بلیغ و بدیع الأسلوب و ملیح باشد و خواه بهر سرعتی از لسان و قلم جاری شود و یا بتائی و تفکر صدور یابد. معتمد الدوله گفت: بلی صحیح است و شما کلام خدارا از کلام بشر بچه علامت تمیز می دهید و جدا می کنید میرزا ابوالفضل گفت: حسب قانون مناظره ایضاح و بیان این مسئله بر حضرت اجل اشرف می باشد و زیرا حضرت رسول به وحی رب العزّة چنین فرمود: **ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین**<sup>128</sup> " و با اینکه به شهادت کلمه من دون الله مفهوم و معلوم است که مراد از شهدا کیست و مقصود از مماثلت چیست. به محضر حضرت والا عرضه داشته، میپرسم که اگر مقصود مماثلت و مشابهت در شؤون کلام عربی می باشد که فی المثل آواخر کلام بواو و نون مانند یعلمون و یاذنون مانند صادقین و الف تنوینی در حالت نصب مانند بصیراً و امثال ذلک تمام شود

--- صفحه ۳۰۱ ---

پس بر هر عربی دان اتیان مانند آن سهل و آسان و کتب و مقالات و قصائد عربیه با کمال فصاحت و بلاغت بسیار و فروان است که در او آخر جملاتشان اگر یعلمون صادقین و بصیراً واقع نشده بامثال إعظاماً و إجلالاً اختتام پذیرفت و اگر برای کلام الله علامات و نشانیهای دیگری بدست دارید که مماثلت و مشابهت بدون آنها تمام نشود ملتمس و متمنی هستم بیان فرمائید و روشن و واضح کنید و در این مقام مناظره فیما بینشان بطول انجامید و معتمد الدوله مانند طیر هراسان و گریزان همی از شاخه به شاخه پرید که شاید مغالطه نماید و عجزش ظاهر نشود و بالأخره میرزا به او گفت: خوب است جمعی از مشاهیر مجتهدین را حاضر و مجتمع سازید تا باهم مناظره کنیم و بدانید که اعلم از همه هستیم و نایب السلطنه چون عم اکرم را مغلوب دید و احتمال می داد که بیان میرزا در قلوب حاضرین تاثیر نماید سخن به میان آورده به میرزا خطاب کرده گفت: ای جناب آقا میرزا ابوالفضل خواهش دارم درین مسائل با اعمام کرام به ملایمت صحبت کنید زیرا که قصد مجادله ندارند

ومی خواهند ازین امر اطلاع یابند وبا معتمد الدوله لغتی از حسن خط وانشاء مراسلات میرزا که برای مانکچی صاحب نماینده پاریسیان هند بوزراء و امرآء نوشته، تمجید نمود و معتمد الدوله نیز مقداری از علم و فضل و قوت انشاء میرزا توصیف کرده تأسف خورد که ممکن بود برای ترسل وانشاء حقوق بسیار از دولت بگیرد و میرزا حمد و شکر خدا را بجای آورد که موفق و فائز به ایمان حقیقی و طالب و مجاهد در راه حق است و آنچه را اعتقاد نموده با دلیل و برهان می باشد و به حق توسل جسته و از ماسوی بیزار و مستغنی گردیده و اظهار داشت که بسیار مائل و مشتاقم کسی بطلان این عقیده را بر من ثابت کند تا برگردم در این موقع شیخ ابوالقاسم مذکور را حاضر کردند و معتمد الدوله از وی سؤالاتی در خصوص آداب و احوال جمال ابھی نمود و او تمامت امور را کما ینبغی و یلیق حتی وضع لباس و فرش منزل و آداب اکل و شرب چای را وصف کرد

--- صفحه ۳۰۲ ---

معتمد الدوله پرسید آیا مردم عکا اعتنا و احترام می نمایند؟ و شیخ شرحی در کیفیت خضوع و خشوع و لات و حکام و ارکان حکومت و قاضی و مفتی و معاریف عکا نسبت به غصن اعظم بیان داشته گفت: در هفته اقلأ یکبار غصن اعظم از شهر عکا عزم زیارت جمال ابھی نمود مسافت قرب نیم فرسخ تا قصر بهجی پیاده طی می نمایند و پاشای معظم و ارکان محترم و علمای موجد و بزرگان بلد نیز در عین گرمی هوا با تفاق ایشان پیاده به بهجی می روند و به آداب و خضوع لا یوصف به محضر ابھی تشرّف می جویند و خویشان را لایق و مستحق درک حضور محترم می شمارند و از سخنان شیخ تمامت حضار خصوصاً معتمد الدوله غریق حیرت و تعجب شدند و مجلس را سکوت عمیقی فرا گرفت و میرزا ابوالفضل بیانی در باب حجّیت قدرت و نفوذ مظاهر الهیه نمود و معتمد الدوله با لحنی آمیخته به تعجب و غضب اسم جمال ابھی را برده، پرسید: آیا ایشان حجّت عصرند؟ میرزا پرسید: که اگر ایشان نباشند پس حجّت عصر کیست؟ و **حدیث مأثور لولا الحجّة لساخت الارض بأهلها**<sup>129</sup> را خواند. معتمد الدوله گفت: علماً حجّت اند. میرزا گفت: علمارا در شعب عقیدت و مدارک دینیّه اختلاف است و هیچیک مدعی مقام الهام و قائمیت نیستند و در حجّت عصر اختلاف و تعدد نشاید و مقام الهام

و مبعوثیت من جانب الله باید و من خود یکی از علماء زمان هستم و معتمد الدوله و نایب السلطنه هر دو تصدیق و اعتراف به مقامات علمیّه اش نمودند و میرزا در خصوص عقیده عامّه به حیات محمد بن الحسن و اقامتش در شهر جابلقا و غیره بسط مقال داده آنرا مخالف رای حکماء و عقلاء بیان کرد و معتمد الدوله خود تألیفات در جغرافیا داشته نتوانست به شهری موهوم تمسک جوید لاجرم به مسئله خاتم النبیین و معجزات و نیز علامات ظهور قائم تمسک کرده موضوع سخن را تغییر داد و میرزا تمامت امور مذکور را حل کرده جوابهای مقنع و مسکت داده و شمه از الواح ابھی<sup>1</sup> صادره در حق خود را خواند و معتمد الدوله

--- صفحه ۳۰۳ ---

سخن از جمله که در برخی از بیانات مذکوره مسطور است **وهو هذا ان قلمي الاعلي في كل الاحيان يجول في مضمار الموعظة والبيان ولكن اهل الامكان يسمعون ولا يعلمون الا من شا ربك المهيمن القيوم** به میان آورد و خواست تنقید ادبی و اعتراض بر کلمه **يجول** نماید و میرزا استعاره و کنایه بلیغه را در جمله مذکوره شرح داد و سخن را به قدرت و عظمت ابھی<sup>1</sup> و تأییدات متتابعه در نفوذ امرش به پایان رساند در این موقع فرهاد میرزا از شدت غرور و حسد و کینه نتوانست خودداری کند و سخنی نالایق بر زبان راند و چنین گفت: شما که را می پرستید و چه ادعاها در حقش می نمائید در صورتیکه با خودم بازی شطرنج کرده، شراب خورد و میرزا با مراعات ادب و ملایمت کلام به وی جواب گفت که چون به همه انبیا ازین قبیل تهمت زده، افترا گفته اند. امثال این سخنان مورد قبول ندارد چنانکه در قرآن است **"ما يأتيهم من رسول الا كانوا يستهزئون"**<sup>130</sup> و به فرض اینکه صدق باشد شما مطلعید که حضرت موسی قبل از بعثت قتل نفس نمود و در قرآن از قول آن حضرت چنین مسطور است **"قلتها اذا وانا من الضالين ففررت منكم لما جئتكم فوهب لي ربي حكما وجعلني من المرسلين"**<sup>131</sup> و حضرت عیسی در مجلس مهمانی آب را شراب کرده، تناول نمود و کذلک در قرآن از قول مریم چنین مذکور است **"يا ليتني مت قبل هذا و كنت نسياً منسياً"**<sup>132</sup> و خطاب قوم به او چنین مسطور **"يا اخت هارون ما كان ابوك امرء سوء وما كانت امك بغياً"**<sup>133</sup> و حضرت

130 - سوره یس - آیه 30

131 - سوره الشعراء - آیه 21

132 - سوره مریم آیه 23

133 - سوره مریم آیه 28



رسول اصحاب خود را به هجوم بر قافله و سرقت و غارت مأمور نمود و فرهاد میرزا می خواست تکرار سخن کرده ادامه بحث نماید که ملاّ رضا سخنش را قطع نموده با صراحت بیان که مخصوص او بود، چنین گفت: هر کس بگوید ایشان شراب خورده اند کافر و ملعون است دیگری هم به من این سخن گفت و من به او صریحاً گفتم تو خود اقرار و اعتراف به فسق خود نمودی و فسقت ثابت شد

--- صفحه ۳۰۴ ---

و شهادت فاسق فاجر در حق دیگری مسموع نیست تا چه رسد نسبت به ظهور الله و موعود جمیع کتب و صحف و زبر صمدانیّه و این بیان حکم نزول صاعقه داشت جمیع خاموش و مدهوش ساخت و در چهره فرهاد میرزا آثار سخط و غضب نمودار گشت. چنانکه از جای برخاسته بی اختیار در تالار قدم زد و نایب السلطنه نیز برای اطفاء فتنه بر خواسته با عمین و سائرین رفتند و میرزا ابوالفضل با ملاّ رضا و شیخ ابوالقاسم نیز به مقرّ خود عودت کردند و فرهاد میرزا معتمدالدوله اعتیاد به عبادت و اشتداد قساوت را باهم توأم داشت و در مقرّهای حکمرانیش بسا اتفاق افتاد که چون می خواست مشغول به اقامه صلاة فریضه شود گماشتگان حکومتی مقصری را حاضر کردند و او امر به قتل داده مشغول به نماز شد و محکوم را در حضورش سر بریدند و در حالیکه ادعیه در تعقیب نماز می خواند سر به نزدش آوردند و گاهی چون از او می پرسیدند که مقصر را چه نوع به قتل برسانند سر ببرند یا طناب بیندازند یا شکم پاره کنند استخاره می نمود و هر نوع را که خوب میامد جاری می کرد و بسا در اثناء اشتغال به نماز به اشاره حکم قتل می داد و حسام السلطنه و دیگران نیز در اجراء اعمال قساوت نادرالنظیر بودند و بالجمله بدین طریق مناظره و محاجّه اکابر شاهزادگان و اعظام ارکان دولت با محبوسین مذکور روز و شب مستمرّ شد و اخیراً در مجلسی منتهی به طلب معجزه و خوارق عادات گردید و احباب اقتراح معجزات را به ادله منقوله از کتب مقدسه ردّ کردند و حجة باقیه را کتاب و معجزه عمومیّه را قیام و استقامت و نفوذ امر و شریعت و تربیت شمردند و ملاّ محمد رضا ملتزم شد که آنان متحد و در تعیین معجزه متفق شوند و تلگرافاً یا کتباً از محضر اُبهی<sup>۱</sup> بخواهند و اگر انجام نپذیرفت از اعتقاد خود برگردد و او را به قتل آرند و نایب السلطنه التزام ملاّ رضارا برای میرزا ابوالفضل گفته رای او را خواست و او جواب گفت که با چنین التزام و تعهد ملاّ رضا برای چه

مسامحه می‌نمائید و یکی از مجالس مناظره در حجره مذکوره خانهٔ نائب السلطنه که مقرر میرزا ابوالفضل و حاجی ملا علی اکبر و ملا محمد رضا بود واقع شد.

--- صفحه ۳۰۵ ---

وایشان با سهام‌الدوله و معین نظام و نصرالملک و وزیر نظام خال نائب‌السلطنه گفتگو کردند و منظور جمع مذکور این بود که کلمه از ایشان گرفته، بهانه نموده، حمل بر سوء قصد و فساد نمایند. ولی نتوانستند بهانه بدست آرند و جمع مذکور غالباً انجمن شده، مشورت در تأسیس فتنه و فساد و قلع و قمع بهائیان همی نمودند از جمله مقرر داشتند که در سرتاسر ایران حکام و مامورین سالم و بی آزار را معزول نموده بجایشان حکمرانانی معین کنند که تشنه خون بهائیانند و نیز به علمائی که تعرض ندارند بی اعتنائی شود و با علمائیکه با ایشان دشمن‌اند غایت تعظیم و تجلیل نمایند تا امرا و علما متفق شده عامه انام را بدرندگی نسبت به این طائفه وادارند و از اینرو رکن الدوله سابق الذکر را از حکومت خراسان معزول و حسام السلطنه را که دشمن بیرحم بهائیان بود برجایش منصوب داشتند گویند او در مجلس شورای دولتی فریاد برکشیده گفت تا دویست نفر از اهالی وطن بنام بهائی کشته نشوند که یکی فقط در آن میان به واقع بهائی باشد محال است این گروه را نابود توانیم نمود و نیز نزد شاه انواع سعایت و حيله کرده به این طائفه نسبت ضدیت با شاه دادند و گفتند اینکه در بعضی کلمات صاحب امر ذکر اطاعت از دولت شده برای اغفال ماست و هر وقت بخواهد حکمی دیگر خواهد داد چندانکه شاه را متوحش و مضطرب ساخته به قلع و قمع این طائفه واداشتند و از مجتهدین عظام طهران فتوی خواست حاجی ملا علی کندی که اعلم و ارنس بود فتوی داد که عوام تقصیر ندارند و ارتدادشان موجب قتل نیست زیرا که امر برایشان مشتبه شد ولی مبلغین و مؤلفین و علمایشان را باید دست و زبان برید و عوام را توییح و تهدید اکید کرده از حبس آزاد نمایند و بسیاری از علمای دیگر نیز به همین طریق نوشتند ولی آقا سید صادق طباطبائی نوشت که کل را از کوچک و بزرگ و عامی و عالم

## سال چهل و یکم - واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری - 1879 میلادی

باید به قتل رسانند و زنان را از شهری به شهردیگر برده آزاد سازند و شوهر دهند و چون تبرّی از حقیقت نمایند اطفال صغارشان را بدستشان سپارند و گرنه نزد امینی بسپارند تا به عقیدت و احکام اسلام تربیت شوند و او پس از دادن حکم مذکور مریض و بستری گشت و به هر کس نزد وی به عیادت رفت چنین گفت: شاهد باشید عهد کردم چون حالم چندان بهتر شود که بتوانم از بستر حرکت کنم به حبس خانه رفته تمامت بهائیان را با دست خود به هلاکت برسانم. ولی شاه مطالعات مفصّل و ملاحظات گوناگون کرده راضی به قتل بهائیان نشد و حکم به حبس ایشان داد و روزی بعد از مناظره مذکور ما بین معتمد الدوله با میرزا ابوالفضل و ملّا رضا عکّاس آوردند و یک یک از بیست و پنج تن احباب محبوس راعکس برداشتند و هنگام عصر نائب السلطنه پیام فرستاد که هر یک احوال خود را نویسند تا پای عکسش چسبانده نزد شاه ببرند و لذا هر یک مختصر احوال خود را نوشته دادند و روزی بعد دوتن مستنطق حاضر شدند و نخست به بالاخانه مذکور نزد آقا سید مهدی رفته، سوالات کردند و جوابهای ایشان را نوشتند در خصوص مذهب گفتند من به حسب کلام جدّم که فرمود استرذهبک و ذهابک و مذهبک عمل میکنم و چون از آغاز نائل به سیاحت بودم به عکا نیز رفته حضور ایشان رسیدم و چون از احوال ارض مقصود پرسیدند موافق حکمت جواب داد. آنگاه از او پرسیدند: آیا بدمیگویی؟ جواب داد: من از مرحوم شیخ مرتضی و حاجی میرزا حسن شیرازی استفتاء کردم فرمودند: در هر جهت لعن شایسته نیست آنگاه از حاجی ملّا (علی) اکبر و آقامیرزا ابوالفضل پرسیدند و ایشان جواب گفتند که ما مجاهدیم و در هر جا جویا شده استفسار می نمائیم و چون هنوز بطلان این مذهب بر ما معلوم نیست بد نمی گوئیم و همینکه از ملّا رضا جویا شدند پس از بیان نام و موطن گفت مذهب من بهائیت و شهادت در این راه را عین وصول به مطلوب می شمارم و اگر چنین کنید

## سال چهل و یکم . واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری . ۱۸۷۹ میلادی

کنید منتهای رضایت از شما خواهم داشت، سالها سعی بودم که ریش سفیدم به خونم قرمز شود، اگر مرا فائز کنید زهی سعادت و الا معلوم گردد که این جان بی بهاء لائق قربانی در راه بها نبود. بس سالها که پرورش جان نموده ام بهر چنین زمانی که براهش کنم فدا، آنگاه به محلّ احباب آمده یک یک را استنطاق کرده و هر یک آنچه روز اول گفتند، اعاده نمودند و مشهدی حسین قزوینی به نوع مذکور حکایت تشرّفش به ارض مقصود و ملاقات با ظهور حسینی را بیان کرد، گفتند: آیا ایشان مانند حضرت حسین نیزه بر زمین زده آب بیرون می آورد؟ مشهدی حسین گفت چون ایشان با کسی منازعه نکردند احتیاج نبود که نیزه بدست گیرند و آب هم در آنجا فراوان است و چون از آقا سید اسدالله قمی سئوالات کردند نیز آنچه در آغاز گفته بود اعاده کرد و صحبت از آیات و کلمات بدیعه به میان آمد و او اظهار داشت که جمعی از آل اسرائیل و برخی از مسیحیان و گروهی از پارسیان نیز ایمان به این امر آوردند و بشارات موعوده در کتب مقدّسه شان تحقق یافته، جمال ابهی را موعود منتظر خویش شناختند و برایشان الواحی مخصوص صدور یافت و به موجب میل مستنطقین بعضی از الواح پارسی و نیز الواح عربی صادره در حقّ زردشتیان و مسیحیان و فرقانیان و یهود را از حفظ خواند و آقا شیخ ابوالقاسم مناجات صادره در حقّ ناصرالدین شاه تلاوت نمود و مستنطقین تمامت مکالمات را به اسم و رسم هر یک ضبط کرده به مجلس شورای وزراء بردند و اعضاء شور مطالعه کرده و گفتند بالأخره این طائفه امر مانند اصحاب مسیح از پیش می برند و در همان روز مجدداً نزد احباب آمده، گفتند صورت استنطاق مطوّل شد و ممکن نیست پای عکس چسباند و استنطاقی مجدد نمودند و روزی بعد باز به استنطاق پرداختند و عباسقلی خان سرتیپ مباشرت کرد و در عبارات احباب به میل خود

--- صفحه ۳۰۸ ---

تغییر و تبدیل داد و هر قدر احباب اصرار کردند که آنچه ما میگوئیم بنویس. جواب گفت: آنچه نوشتم عین گفته شما و طبق مصالح می باشد و صورت مکالمات را پای عکس چسبانده نزد شاه برد و در همانروز حکم شد

که تمامت مظلومین را به انبار ببرند ولی برای اینکه آقا سید صادق طباطبائی مذکور در گذشت در آن روز نبردند و کیفیت وفات ناگهانی وی چنین شد که در پنجم ربیع الثانی احتراقی در قلبش پیدا گشته بستری گردید روزی بعد حرقت نزول نموده مرض نقرس در پاها ظهور نمود و روز دوازدهم به دماغ صعود کرده تولید خوف و بیم گردید و پیوسته فریاد برکشیده می گفت ایوای بابیان مرا کُشتند ایوای قطعه قطعه ام نمودند و عریضه نزد نائب السلطنه فرستاد که این طائفه قصد قتل مرا دارند و شاهزاده چند دسته مستحفظین نظامی برای حفظ وی روانه و مأمور کرد و در شانزدهم نقرس متحوّل به شفا قلوب گردیده ازین جهان درگذشت و حسب امر دولت سه شبانه روز دگان و بازار شهر را بسته مراسم عزاداری بجای آوردند و روز هجدهم جنازه را از محلّه سنگلج که خانه اش بود حمل کرده در حالیکه راهها پر از گل و بیرون شهر پر از برف بود اغلب علما و اُمرا و تجار اطراف عماری پره زده گروهی از یهود را بر آن داشتند که به لغت خویش در جلو جنازه نوحه گری کردند و بداین طریق تا به قصبه شاهزاده عبدالعظیم برده دفن کردند و روزی بعد از وفات سید صادق پنجاه تن فرّاشان قرمز پوش مأمور شدند آن بیست و پنج تن احباب مظلوم را در میان گرفته هریک نفر را دوتن فرّاشان از دو طرف پنجه در پنجه انداخته از منزل نائب السلطنه تا دم سبزه میدان که انبار شاهی است رساندند و در معبر و گذر انبوه تماشاگران مجتمع بودند و احباب و اغیار همه در گمان داشتند که برای قتل میبرند ولی پس از واقعه ناگهانی سید صادق شاه را بیم و وهم احاطه کرد

--- صفحه ۳۰۹ ---

و حکم حبس ابد صادر نمود لذا همه را تسلیم محمد ابراهیم بیگ یوزباشی که انبار سپرده به او بود نمودند و قبض رسید گرفتند و در تمامت آنروز همه در شهر راجع به این طائفه و عدم خوف و هراسشان پیچید چه آن مظلومان همراه فرّاشان بانوعی از سکینه و وقار می رفتند که مشهود بود تکیه گاه قوی و مقتدری دارند و بالجمله از آغاز حبس احباب در خانه نائب السلطنه تقریباً یک ماه شد و در ابتداء ایام مذکور دو زن شاه و نیز یک پسر یکساله اش که صاحبقران میرزا نام داشت فوت شدند و همینکه نظر آن مظلومان به زندان و کند و زنجیر گران افتاد در خیالشان گذشت که اینک در مقامی مظلومانه واردند که شهداء اولیّه و جمال ابهی مقرر داشتند

واستاد حسین دباغ کاشی باحالت انقطاع و تأثر برزبان آورد که خانه اصلی ما اینجا است و هر قدر در خارج باشیم مانند غریب خواهیم بود و آقا محمد جعفر خاتم ساز شیرازی کفش پای خود را اولاً با آب حوض انبار تنظیف و تطهیر نمود فرآشی از وی جهت پرسید و او جواب گفت که انبار جای پاکان و نیکان است و همیشه مقرر انبیا و اولیا بوده و خوب نیست با کفش آلوده وارد شویم پس فرآشان زنجیر گران آوردند آقا سید مهدی و حاجی ملا علی اکبر و آقا میرزا ابوالفضل و ملا رضارا بیک زنجیر کشیدند و بیست تن دیگر را ده نفر ده نفر بیک زنجیر بستند و آقا میرزا ابراهیم خان را علیحده در بیک زنجیر نهادند و بیک پای هر یک را در خلیلی نهاده مقفل کردند و بیست چهارتن مذکور را دو قسمت کرده در دو کند سنگین طویل و به زنجیر مشهور قره گهر دست و پا محکم بستند و چون پاسی از شب گذشت محمد حسین خان حاجب الدوله بن محمد رحیم خان علاء الدوله وارد انبار شد و از یوزباشی ابراهیم بیگ مستحفظ انبار احوال محبوسین را سؤال کرد و او بیک بیک را بیان نمود تا چون نوبت با حباب رسید و پرسید که اینان کیستند محمد ابراهیم بیگ گفت بایه اند و او روی به آقا سید مهدی کرده، گفت: ای مردم من مأمورم و هر کس را برای حبس در انبار به من می سپارند خواه پیغمبر یا پسر پیغمبر باشد ناچار باید کند و زنجیر نمایم

--- صفحه ۳۱۰ ---

در انبار البته کنده و زنجیر می باشد نه اسباب مهمانی و چون مأمورم، معذورم و اگر شما راست می گوئید و بحقیق خود را از حبس نجات دهید. آقا سید مهدی گفت چرا حضرت عیسی و امام حسین و امام موسی کاظم خود را از چنگ اعدا و حبس خلاص نکردند و امثال شما همیشه مأمور و معذور بودید، چه در مکه چه در کربلا و غیر آندو آنچه کردید، حسب امری بود که از مراکز خود داشتید پس حاجب الدوله به یوزباشی گفت آن شلاق را بیار و او آورده بدستش داد قدری وزن نموده گفت: این سبک است درد می آورد یوزباشی گفت: محکم می زنیم. حاجب تازیانه را بدست یوزباشی داده، رفت و یوزباشی دستور داد صندلی آوردند خود بنشست و بدو تن فرآشان قسی القلب گفت: تازیانه برداشته بیائید و توجه به آقا محمد جعفر شیرازی نموده گفت: ای بدکیش انبار جای صافان و پاکان نیست بلکه محل دزد قلاش و سفله و اوباش است و به فرآشان امر داد

اورا تازیانه بزنند و دو سخت دل به تمام قوت و شدت وی را با تازیانه بزدن گرفتند و چون پایش بکنده و گردنش درزنجیر بود و حرکت نمی توانست سر خویش را روی کنده گذارده، تحمل و استقامت نمود چنانکه لب به تکلم و تظلم نگشود تا قریب به پانصد تازیانه زدند و یوزباشی متغیر شده سپند آسا از جای جست. تازیانه از دست فراش بگرفت و آقا محمد جعفر را مخاطب ساخته، گفت: ای بابی یوست کلفت استقامت بمن می فروشی. حال بر تو معلوم می دارم و با تمام قوتش قریب سیصد تازیانه بر پشت آن مظلوم غریب نواخت و صدائی از وی نشنید دستش از کار افتاد و دمی بیاسود پس خطاب با استاد حسین دباغ کرده گفت: چون خانه اصلی شما اینجا است البته غذای اصلی شما هم شلاق می باشد. ای فراشان بزنید و قریب چهارصد تازیانه بنوع مذکور بر او وارد آوردند و صدائی از او نشنیدند باز یوزباشی بخشم آمد و

--- صفحه ۳۱۱ ---

و با دستش قریب صد تازیانه بر آن مظلوم نواخت در این هنگام آقا سید مهدی یوزباشی را مخاطب ساخته گفت: این مظلومان تقصیری نکردند که مستوجب ضرب و تعذیب باشند و شما خسته شدید قدری استراحت کنید و او با کمال غلظت جواب داد. تمامت تقصیر با تو است آقا سید مهدی گفت: چنین است و آنچه می خواهی به اینان وارد آری بر من وارد ساز راضی و شاکرم. یوزباشی گفت تو بفکر خود باش نوبت تو هم می رسد. آقا سید مهدی گفت: من همان وقتی که به اینجا آمدم فکر خودم را کردم و بدون فکر نزد نائب السلطنه نرفتم حال بسم الله شروع کنید مهیا و حاضرم بزنید آنچه می خواهید. در این مقام یوزباشی خجلت کشید و نشست گفت: من تقصیری ندارم. شنیدید حاجب الدوله چه گفت و الا من راضی نیستم آقا سید مهدی گفت ما عذر شما و حاجب الدوله هر دو را قبول داریم پس یوزباشی قلیان کشید و رفت و شب را محبوسین با غل و کند بسر بردند و صبح بیدار شده در قید و بند صلاة و مناجات خواندند و دو روز بدین منوال گذشت و غذای نهار و شام از خانه حاجی ملا علی اکبر و آقا محمد کریم عطار و نیز از خانه بعضی محبوسین که استطاعت داشتند می رسید و برای مصاریف لازمه دیگر نیز از خانه حاجی و عطار مبلغی نقد آوردند و در روز بعد که نوزدهم ربیع الثانی بود میرزا ابراهیم خان را با آقا نصر الله تنباکوفروش مرخص و آزاد کردند و در روز

بیست و دوم کربلائی مهدی و آقا حبیب الله و استاد حسن بناء و استاد حسین دباغ و آقا محمد جعفر شیرازی و آقا حیدرعلی بیگ قزوینی را مرخص نمودند و سائر محبوسین هریک یک تومان به یوزباشی دادند زنجیرشان را سبکتر کردند و گمان می رفت که همه به تدریج مستخلص شوند ولی پس از چهار روز دیگر باز همان زنجیر اول را آورده به گردنشان گذاشتند و علت را چنین ذکر کردند که اعلیحضرت شاه عزیمت سفر مشهد دارد

--- صفحه ۳۱۲ ---

زنجیر سبک در راه لازم است ولی علت و سبب فتنه و آشوب غریب جدیدی بود که در روز هفدهم ظهور نمود و کسانی که موجب هنگامه و فساد مذکور شدند، چون دیدند که دولت موافق رضایشان رفتار نکرد و از فوت آقا سید صادق نیز آتش کینه شان مشتعلتر گشت نیرنگی بکار بردند که رعیت را از دولت متنفر و دولت را از ملت بدگمان نمایند و شبانه چند مکتوب درب خانه های علماء انداختند و ابلاغ کردند که فلان مبلغ از نقود برای جهاد فی سبیل الله لازم است باید مبلغ مذکور را فردا در فلان مکان گذارید تا درین طریق به مصرف رسانیم و آن مکاتیب بدست نائب السلطنه رسید و جمعی از غلامان و فرآشان را بی بازار فرستاد و استاد اسدالله آهنگر و آقا محمد کریم عطّار را گرفته نزد او بردند از ایشان پرسید که این مکاتیب خطّ کیست و ایشان سوگند یاد کردند که ما ابداً اطلاعی از مکاتیب و امور مذکوره نداریم و بعد از تهدیدات بسیار ایشان را به انبار انداخت و عباسقلیخان سرتیپ به انبار درآمده آن دورا به شکنجه گرفته صاحب خطوط را مطالبه کرد و فهرست اسماء که قریب پانصد نفر بود با عکسهائی که از صندوقچه آقا میرزا ابوالفضل گرفته بودند نشان داده، گفتند باید همه را باسم و رسم بیان کنید و بدست دهید و ایشان بعضی را منکر شده برخی را به اجمال و ابهام گفتند آنگاه صورت اسماء و عکسها را نزد ملاّ رضا بردند و سوّال کردند او جواب چنین گفت: که تمامت این اشخاص بابی اند ولی در پای سماور و نزد قاب پلو سپس عکس جمعیتی ادرنه را نزد آقا سید مهدی برده، گفتند اسماء هریک را در بالای عکسشان بنویسد و او جواب داد که این عمل مخالف ادب و احترام است و من نخواهم کرد و نام هریک را بیان نمود و چون به عکس خودش رسید، تبسم کرد و عباسقلی خان سبب پرسید



واو جواب گفت که خودم هستم آنگاه از سائر عکسهای متعلق به احباب طهران پرسید واو جواب داد که من  
اهل این شهر نیستم و این اشخاص را نمی‌شناسم

--- صفحه ۳۱۳ ---

نمی‌شناسم سپس یوزباشی حسب الأمر تمامت محبوسین را بزیر زمین انبار برد و گمان داشت که در همانشب یا  
روز بعد همگی را به قتل می‌آورند ولذا عبا و بالاپوش بعضی را از تنشان درآوردند وزیرزمین مذکور گل  
ولای و رطوبت بود ویوزباشی نمی‌گذاشت که لباسشان را در خارج محبس از رطوبت و نم خشک نمایند  
وبایشان همی‌گفت درین دو روز باقی اگر اگر لباس شما نمناک باشد چه خواهد شد و آن مظلومین شب  
وروزرا بدان مشقت در عین انقطاع و مسرت گذرانند و بعد از سه روز از حوض وسط انبار که تا خود انبار  
تقریباً ده ذرع فاصله داشت راهی بزیرزمین باز شد و آب جوشیده انبار مملو از آب شد ویوزباشی ناچار  
محبوسین را بیرون آورده در حیاط انبار در آفتاب اسباب قید و بندشان را مهیا ساخت ولذا لباس خود را خشک  
کرده آسوده شدند و روزی بعد از دستگیری استاد اسدالله و آقا محمد کریم، استاد محمد قلی خیاط داماد  
حاجی آخوند و نیز آقا عبدالعظیم، آقا حیدرعلی اخوین او وهم میرزا علیجان خرازی فروش ترک را در بازار  
گرفتار کرده به اداره پولیسیه بردند و بعد از یک شب دیگر پنج تن را که از این طائفه اشتباه کرده، دستگیر  
و نزد نائب السلطنه کشیدند و چون از این امر پرسید، انکار کردند و آنچه می‌شود، گفتند و خلاص شدند ولی  
به چهار تن احباب مذکور هر قدر اصرار کردند؛ نگفتند. لذا هر چهار یک شب در اداره نظام توقیف شدند  
و روزی بعد داماد و اخوین حاجی آخوند را به انبار نائب السلطنه بردند و میرزا علیجان را در اداره نظام  
نگه‌داشتند و پس از پنج روز پدر پیر آن جوان نزد نائب السلطنه رفته به اقدامش افتاد گریه و التماس کرده برای  
پسر خود که تقریباً سه ماه بود به ایمان بدیع فائز گشت امر آزادی گرفت و آن جوان بعد از هشت روز از  
حبس رهائی یافت ویوزباشی از قتل احباب مأیوس شد و لباس شان را رد کرده قبول معذرت خواست ولی

در طهران غوغا و همهمه برپا بود چه عمال ادارهٔ نظمیّه و غلامان حکومتی پی دستگیری این طائفه هرسو جویا و پویا شدند تا هر که را یابند گرفتار نمایند و در آن احوال مسعود میرزا ظلّ السّلطان که به نوع مذکور شاهزاده اکبر و در درجهٔ اولیٰ متنفّذ و مقتدر و حکمران چندین ایالت مملکت بود در شورای دولتی چنین اظهار داشت که علی القطع و یقین بهائیان دشمن شاه نیستند بلکه آن کسانی دشمن شاهند که متعرّض ایشان می‌شوند و من به تحقیق رساندم که این گروه مردمی ستمکش و مظلوم می‌باشند و ابداً سرکاری با امور دولتی ندارند و خود به حضور شاه چند بار عرض نمود که اذیت به این طائفه ابداً موافق مصالح دولت و مملکت نیست و من در اصفهان به تحریک میرزا حسین امام جمعه سه تن از ایشان را کُشتم و با اینکه خودم تقصیر کار نبودم زخم هلاک شد و ضرر و خسارت کلی به من رسید و اهل اصفهان بر من شوریدند به نوعی که جانم به معرض تلف رسید و امام جمعه خود به بدترین مرض و سخت ترین آلم از جهان رفت اولیٰ اینکه دولت ایشان را به حالشان واگذارد اگر فی الحقیقه به راه ضلالت و باطلاند از میان رفته نیست می‌شوند و اگر به جادهٔ حق و صوابند مخالفت و معارضت روا نیست و گذشته ازین امور الحال درین شهر بایی نمی‌گیرند بلکه هر که را صاحب مال و ثروت می‌بینند، اخذ می‌نمایند و این اعمال موجب فناء رعیت بیچاره است و بنائاً علی هذا شاه حکم نمود که دیگر متعرّض این طائفه نشوند و آنقدر که گرفته اند بس است ولی اظهار و اصرار ظلّ السّلطان و صدور امر شاهی موجب مضادّت نائب السّلطنه گردید و همّت برادامهٔ حبس محبوسین نهاد و نیز از جملهٔ اموری که سبب رفع تعرّض دولت نسبت به احباب گشت واقعهٔ هلاک سلطان مراد میرزا حسام السّلطنه مذکور بود و او برای مغلوبیتش در مقابل ادله و براهینی که میرزا ابوالفضل و غیره در مجمع و محضر نائب السّلطنه اقامه کردند و سخنانی که از ملا رضا شنید به غایت حقد و کینه برافروخته در شورای دولتی به مقابل اظهارات ظلّ السّلطان به حمایت

--- صفحه ۳۱۵ ---

به حمایت ظلّ السّلطان سخنانی شدید گفت و عهد نمود که چون به مقرّ حکمرانی خود و مشهد خراسان رسید همچنانکه در شیراز میرزا آقا رکاب ساز و دوتن دیگر را به نوع سابق الّذکر مقتول ساخت از قتل و اسر و انواع اذیت به عموم بهائیان آن حدود ذره فتور و قصور نکند و از نائب السّلطنه صورت اسماء بهائیان خراسان را گرفت و غالباً در مجالس و محافل این سخن را تکرار نمود که اگر خدا به من ادامه عمر دهد درین سفرم به خراسان تمامت آن حدود را از وجود این طائفه مصفیّ خواهم کرد ولی پس از پوشیدن خلعت حکمرانی خراسان در بیست و سوم ربیع الثانی قولنج گرفته نزدیک به هلاک رسید اطباء در بالینش مجتمع شده به معالجه پرداختند در هنگام صبح زبانش گویا و حالش بهتر شد ولی درد پهلو داشت و پنج روز ادامه یافت تا در شب بیست و هشتم مرض شدت کرد و مدهوش شد و همینکه به حال آمد صدقه بسیار به سادات و فقرا داده انعام فراوانی به اطباء ایرانی و اروپائی بذل نمود و باتوسّل به همه وسائل مذکور یوماً فیوماً مرض شدید و قوایش ضعیف شد تا در شب چهارم جمادی الاولی غش کرد و اطرافیان گمان نمودند که جان سپرد و نائب السّلطنه نزد شاه شتافته واقعه را خبر داد و شاه یکی از اطباء مخصوص خود را شبانه فرستاد وی را به کمک بادکش پی در پی و تزریق با سوزن و تیغ کشیدن بریدن بهوش آوردند و به طیب یک طاقه شال کشمیری و صد تومان نقد دادند و به فقرا بذل مال بسیار کردند تا در صبح ششم دچار غشی عمیقتر شده قریب به موت رسید به نوعی که اسباب تجهیز از قبیل عماری و غیره حاضر کردند و باز به انواع وسائل مذکوره وی را به هوش آوردند و اغلب اندوخته‌های ثمنی و غیره که در طول ایام حکمرانیش از مردم گرفته جمع نمود در مدت بیماریش صرف معالجه و غیره گردید و بالاخره در صبح هفتم به عالم دیگر و مقرّ اصلی خود انتقال یافت و جنازه اش را با کمال تجلیل تا قصبه عبدالعظیم برده از آنجا به مشهد خراسان فرستادند

--- صفحه ۳۱۶ ---

و مجلس عزاداری و سوگواری در مسجد شاه گذاشتند و سه روز همه وزراء و امراء و علماء و عظماء حاضر شده صرف قهوه و قلیان و ناهار نمودند و در روز سوم ظلّ السّلطان از طرف شاه رفته مجلس را برچید و بالجمله چند

روز بعد از فوت او استاد اسدالله و آقا محمد کریم بدخالت و وساطت و شفاعت حاجی ملاباشی مرخص و آزاد شدند و باقی محبوسین مذکور در انبار باقی ماندند و عده از نسوان بهائیات دلیر که در طول مدت حبس مظلومان همت برساندن خوراک و پوشاک و نقدیه و اخبار و غیرها گماشته سعی در استخلاص شان همی نمودند به قوت و همت تمام اقدامات خود را ادامه دادند و آنان مادر و زوجه حاجی ملا علی اکبر و نیز خواهرش زوجه استاد محمدقلی و هم مادر آقا محمد کریم عطار (هدهد) و زوجه آقا حیدر علی برادر حاجی ملا علی اکبر و خاله آقا محمد صندوقدار صاحب دیوان و زوجه آقا میرزا محمد علی و زوجه آقا ملا محمد عطار و غیرها بودند و در آن میان خدمات و اقدامات مادر آقا محمد کریم که مخصوصاً برای استخلاص آقا سید مهدی بکار برد امتیاز داشت و با وجود کبر سن و ضعف بنیه در حالیکه تازه از بستر بیماری برخاست محرک سائر نسوان همی شد و آنان را با خود به اینجا و آنجا برد و مکرراً به سفارت انگلیس رفته سفیر را پی استخلاص آقا سید مهدی برانگیختند و نیز عریضه به شاه همی دادند و به دیوانخانه عدلیه پی در پی تظلم کردند و بالاخره در یوم بیست و چهارم جمادی الاولی هنگامی که شاه به بدرقه ظل السلطان تا قصبه عبدالعظیم رفت چون مراجعت به شهر می نمود ده تن از زنان مذکور در معبر کوبه شاهی ایستادند و همینکه موکب شاه نزدیک رسید خواهر حاجی ملا علی اکبر عریضه سردست بلند کرده نزدیک فرآشان سواره جلو شتافت و هر قدر سعی کردند که او را دور کنند نتوانستند و چوبی چند براو نواختند و پولیسها رسیدند سعی و اصرار کردند که به کناری رود میسر نشد عاقبت با پشت کتاره به شدت زدند و چادرش را دیدند

--- صفحه ۳۱۷ ---

و او با همه این احوال خویش را به کالسکه شاه نزدیک رساند و عریضه داد، شاه پرسید: مگر از شما کسی را کشتند؟ جواب گفت: از بلیات و شدائد چه تفصیل و هم مختصر آنکه از من تنها یک نفر در انبار شاهی و سه نفر در انبار نائب السلطنه محبوس اند. شاه عریضه را نگاه داشته، بدو گفت: نزد شاطر باشی برو و جواب را بگیر و او دو روز بعد نزد شاطر باشی رفت جواب شنید: که نزد نائب السلطنه بروید. لاجرم روزی بعد نقودی به آقا سید رضی طیب نائب السلطنه و نیز به عباسقلی خان دادند و آنان را واسطه کردند و عریضه نیز به نائب السلطنه نوشتند

لذا در یوم بیست و نهم جمادی الاولیٰ نائب السلطنه استاد محمدقلی و آقا عبدالعظیم و آقا حیدر علی را احضار التزام گرفت که با احدی از این طائفه حتی با حاجی ملا علی اکبر مراوده نکند و ایشان را مرخص ورها نمود و در اثناء این احوال دوتن از مبلغین شهیر آقا میرزا حیدر علی و آقا میرزا اسدالله اصفهانی در عشر اخیر جمادی الاولیٰ به طهران وارد شدند و این طائفه مضطرب گشتند چه که جاسوسان خبر یافته آنان را نیز گرفتار می نمودند. لاجرم پس از ایامی چند حاجی میرزا حیدر علی به اصفهان عودت کرده رهسپار شیراز گشت و آقا میرزا اسدالله به حدود مازندران رفته بعد از چندی به طهران برگشت و توقّف ننموده به اصفهان مراجعت کرد در آن بین سید فتح الله بن سید علی کفشدوز کاشی به شاه عریضه داد و شاه رجوع به دیوانخانه عدلیّه کرد سید فتح الله عریضه به دیوانخانه برده به یحیی خان مشیر الدوله داد مشیر الدوله پرسید عریضه از کیست؟ گفت: از من است. پرسید تو کیستی؟ گفت: بچه بابی و از این جسارت همه اعضا دیوانخانه در شگفت شدند و بالاخره هنگامیکه شاه از سلطنت آباد مراجعت کرده به عشرت آباد که قریب دروازه شهر بود رسید. فتح الله مذکور با یونس ابن مشهدی حسین قزوینی که هر دو صغیر بودند به میان جاده رفته مشغول به بازی گشتند

--- صفحه ۳۱۸ ---

و فرّاشان و غلامان قصدشان را ندانسته متعرّض نشدند و چون موکب شاهی رسید غفله عرائض را بیرون آورده تقدیم کردند شاه را از این جسارت و تدبیرشان بسیار خوش آمده به آقا دائی آبدار گفت عریضه این دورا بیار و دستور داد که در شهر جواب بگیرند و آن دو در شهر نزد آقا دائی مذکور رفتند شاه به نایب السلطنه دستخط کرد که پدرانشان را مرخص نماید و اطفال مذکور به آقا دائی التماس کرده، گفتند که شاه چند بار دستخط نمود ولی نائب السلطنه مرخص نکرد. لاجرم آقا دائی خود دستخط را نزد نائب السلطنه فرستاده اظهار داشت که شاه مرا مأمور نمود که این دونفر را مرخص کنید لذا نائب السلطنه به انبار فرستاد و آندو را حاضر کردند و به ایشان گفت بد بگوئید تا شما را مرخص کنم. جواب گفتند: که ما در روز اوّل گفتیم که شخصاً بد نمی گوئیم ولی بر هر که کذاب و ظالم است و هر که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرد لعنت بلکه صد هزار لعنت به او. نائب السلطنه گفت: این تزویر نزد من به فروش نمی رود. نصیر الدوله حاضر بود گفت: ای حضرت والا

دیگر جای سخنی باقی نگذاشتند. شاهزاده گفت شما ملتفت نیستید اینها حلال و حرام این شخص را حلال و حرام خدا می دانند و صادق و مظلومش می خوانند. مشهدی حسین گفت: اگر این سخن راست است دیگر چه اعتراضی دارید و اگر کذب است ما بر هر که دروغگو است لعن کردیم نائب السلطنه گفت: یک نفر فرآش هردورا نزد میرزا عبدالرحیم امام جماعت مدرسه مرحوم محمد حسینخان مروی برد تا فتوی و حکم بیارند و هردو نزد ملائی مذکور همان کلمات را تکرار نمودند و او عریضه به شاه نوشت که این دو نفر بایی نیستند و فرآش هردورا با عریضه ملاّ به عشرت آباد نزد آقا دای برد و او به شاه رساند و حکم مرخصی هردو صادر شد و بدین طریق آن دو تن در روز بیست و نهم جمادی الثانیه وارد خانه خود شدند و مدت حبس شان سه ماه و یک روز به طول انجامید

--- صفحه ۳۱۹ ---

و عائله محبوسین دیگر نیز عریضه به شاه همی دادند و در روز چهارم رجب آقا، میرزا احمد روضه خوان مرخص شدند و سائرین در انبار ماندند و هرچند روزی یکبار مبلغی نقود به یوزباشی زندانبان می دادند تا زنجیری سبک وزن به گردنشان می نهاد و باز عذری آورده همان زنجیر سنگین را اعاده می داد و آقا سید مهدی و حاجی ملاّ علی اکبر روزها بی زنجیر و در شبها هریک در زنجیر جداگانه بودند و آقا میرزا ابوالفضل و ملاّ رضا هریک به تنهایی زنجیری به گردن داشتند و نسوان مؤمنات همه روزه به درب انبار رفته گاهی یوزباشی اذن ملاقات نمی داد ناچار مراجعت می کردند و گاهی مبلغی نقود داده نزد آقا سید مهدی و غیره رسیده مطالب خود را اظهار کرده عودت می نمودند و از واقعات طهران در آن ایام اینکه آقا سلیمان تاجر شال فروش از بهائیان یهود همدان پیوسته برای استخلاص محبوسین کوشید و به واسطه یهودیان به وزیر امور خارجه عریضه داد و فرآش باشی یوم هشتم جمادی الثانیه او را نیز دستگیر کرده یک شب در حبس و زنجیر نگه داشتند و آقا سلیمان مبلغ پنج تومان داده، مرخص و آزاد شد و نیز در میان اوراق حاجی ملاّ علی اکبر مکتوبی از طهماسب قلی خان سواد کوهی بن خلیل خان بود شاه وی را از محمد ابراهیم امین سلطان طلبید و او دوتن سوار فرستاده طهماسب قلی خان را به طهران آوردند و در خانه یک شب با کمال احترام توقیف کردند و هرچه از او راجع به این امور

جویا شدند جواب داد که اطلاعی درین مقوله ندارم و صبح روز بعد امین السلطان وی را به نصرالله خان سرهنگ فوج سوادکوه سپرد که در طهران آزاد باشد ولی به ولایت خود نرود تا رفع اشتباه گردد و باین حال بسربرد و تا چون امین السلطان بیمار و به بستر دچار شد اذن رفتن به ولایت یافته مرخص گشت و در خلال احوال مذکوره نسوان بهائیات چنانکه نگاشتیم پی در پی به وسائل متنوعه عریضه به ارکان دولت

--- صفحه ۳۲۰ ---

داده به مشیرالدوله وزیر اعظم عدلیه مکرراً دادخواهی و شکایت بردند روزی به تظلم در دیوانخانه عدلیه رفتند مشیرالدوله پرسید شما کیستید؟ جواب گفتند: ما زنهای بابی ها هستیم مشیرالدوله گفت: شما خود در عریضه نوشتید که شوهران ما از این طائفه نیستند و حال اقرار می نمایند و من شاید برای شما اقدام نافع بکنم و لکن به جائی دیگر اینگونه اعتراف و اقرار نکنید چه که مصلحت شما نیست و روزی زوجه میرزا زین العابدین جراح به درب انبار رفته تا میرزا را ملاقات نماید و مستحفظین مانع شدند و او اصرار کرد، عاقبت چوبی چند براو نواختند و روزی بعد نزد مشیرالدوله رفته تظلم نمود. مشیرالدوله جواب داد: که من به نواب والا نائب السلطنه امیرکبیر و وزیر جنگ عرض کردم ایشان وعده فرمودند که ملا محمد و میرزا زین العابدین را مرخص کنند و روز بیست و ششم رجب نائب السلطنه ملا محمد و میرزا زین العابدین را خواسته به نهایت تغیر و تشدد گفت: شما مرخصید اما باید درین شهر نمانید درب دکان و حجره شمارا هم که مهر کرده اند، مأذونید که باز کنید و آن دو پس از چهار ماه الا دو روز که در حبس بسر بردند مراجعت به خانه خود نمودند و باقی در حبس بودند تا آنکه در روز دوشنبه پنجم شعبان شاه به عزم مشهد از طهران خارج شد و یوزباشی ابراهیم مستحفظ انبار ملا محمد رضارا به بهانه اینکه با سائر محبوسین مکالمه کرد قریب سیصد تازیانه بر بدن زد و او با وجود کبر سن و ضعف بنیه تظلم بلکه تکلم نکرد و نیز آقا میرزا مرتضی قمی را قریب صد تازیانه نواخت او نیز لب نگشود و آقا شیخ ابوالقاسم را نیز چند تازیانه زد و مقداری تغیر و تشدد کرده رفت و از آن سو پدر میرزا مرتضی شیخ اسدالله اعمی را که خواجه بود و برای بیان مسائل فتوائیه شرعی در حرم شاهی راه داشت واسطه قرار داده توسط یکی از حرما چهار عریضه به حضور شاه رساند و شاه به نائب السلطنه دستخط کرد که این جوان قمی

را مرخص نمائید و سه دستخط را نائب السلطنه به تعلل و تسامح بی اثر گذاشت و در دستخط چهارم شاه چنین نوشت: نائب السلطنه حکماً مرخص نماید و او از دماوند به وزیر نظام نگاشت

--- صفحه ۳۲۱ ---

و میرزا مرتضی را مرخص ورها نمودند و بالاخره در اواخر شعبان از محبوسین احباب طهران در انبار یازده نفر برجای ماندند و شش تن از احباب مازندران و نیز سه تن از اغیار مازندرانی به شرحی که عنقریب می آوریم با آنان محبوس بودند و نسوان بهائیات به نوعی که نوشتیم همه روزه به انبار رفته شام و ناهار می بردند و از احوالشان اطلاع می یافتند و سوسن باجی شهمیرزادیه از مؤمنات برای اطلاع احوال محبوسین مازندران و بردن غذا برایشان و رخت شستن و رخت نو بردن همه روزه به انبار رفته، مراجعت می کرد و خویش را از اقربایشان نزد زندانبانان شناساند چندانکه برخی از محبوسین را نیز گمان رفت که از خویشاوندانشان می باشد و احباب حتی از بلاد دور رخت دوخته برایشان فرستادند و والده آقا محمد کریم عطار خود را خواهر آقا سید مهدی خواند تا هروقت برای احوال پرسی و بردن شام و ناهار درب انبار می رفت ایرادی نگیرند و همه روزه با امّ الزوجه حاجی ملا علی اکبر و غیرها که گفتیم به درب انبار رفته جوای احوال شده برمی گشتند و شام برایشان می بردند و باقی روز را برای استخلاص آقا سید مهدی و حاجی ملا علی اکبر و سایر محبوسین چاره جسته عریضه ارسال می نمودند و بالاخره چندان رشوه دادند که زنجیر حاجی ملا علی اکبر و آقا میرزا ابوالفضل و آقا ملا رضارا برداشتند و زنجیر دیگران را هم سبکتر کردند و مصاریف اسم الله و برخی دیگر از محبوسین که بی کس بودند از خانه آقا محمد کریم می رفت و معدلک احباً از بسیاری از بلاد مصاریف فرستادند و والده آقا محمد کریم و کسان مذکور حاجی ملا علی اکبر و نیز متعلقین دیگر محبوسین عریضه به دیوانخانه عدلیه به مشیرالدوله داده استخلاص آقا سید مهدی و دیگران استدعا کردند و او شرحی به نائب السلطنه نوشت و نایب السلطنه زیر نام هریک عذر و بهانه آورد وزیر نام آقا سید مهدی نوشت که در بابی بودن این سید شبهه نیست،



--- صفحه ۳۲۲ ---

و خلاصی او را مصلحت دولت و ملت نمی دانم و چون مشیرالدوله از نائب السلطنه ناامید شد در ضمن عرائض دیوانخانه به حضور شاه استخلاص محبوسین را خواست و شاه دستخط کرد که انشاءالله بعد از مراجعت از مشهد و ورود به طهران قرار کلی در باب این طائفه داده خواهد شد مطمئن باشند زوجه و امّ الزوجه حاجی ملا علی اکبر عریضه نیز به نائب السلطنه نوشته استدعای مرخصی آخوند را نمودند و نائب السلطنه به امّ الزوجه وی گفت حاجی ملا علی اکبر کافر و دخترت به خانه اش حرام است به دیگری شوهر ده و او جواب گفت من دیندار تر از دامادم احدی ندیدم اگر او کافر است پس دینداری در عالم نیست دخترم از او چند طفل صغیر دارد و سپس چون آقا محمد ابراهیم امین السلطان در اثناء سفر شاه به خراسان در قریه مهر سبزواری به مرض سل در گذشت شاه شغل و منصب وی حتی لقب امین سلطانی را به امین الملک پسرش داد و لقب امین الملکی را به پسر کوچکترش برگذار نمود زوجه حاجی ملا علی اکبر عریضه به شاه نگاشته و عریضه نیز به امین السلطان جدید جوان عرض نمود و تظلم و استدعای استخلاص آخوند کرد و عریضه به شاه را در جوف عریضه اش نهاده توسط پست روانه مشهد مقدس نمود بعد از چندی امین السلطان مکتوبی به امین الدوله نوشت و دستخط شاهی را خطاب به نائب السلطنه که حاجی ملا علی اکبر را از حبس رها نماید ارسال داشته مرقوم کرد که شما خود دستخط را نزد نائب السلطنه ببرید و حاجی ملا علی اکبر را البته مستخلص سازید تا آسوده خود و عائله اش بدعا گوئی شاه مشغول باشند و مع ذلك نائب السلطنه عذر پیش آورد که این اشخاص با هم دستگیر شدند و باید متفقاً مرخص و آزاد گردند و انشاءالله بعد از ورود شاه همه بیک بار از حبس بیرون می آیند و بالجمله به موجب اقدامات مذکوره بعد از مراجعت شاه از سفر مشهد متدرجاً تمامت محبوسین خلاصی ورهائی یافتند و آقا سید مهدی مؤخر از کلّ خلاص

--- صفحه ۳۲۳ ---

خلاص شد که در او آخر شهر صفر ۱۳۰۲ واقع گردید و مدت حبس وی بیست و دو ماه به طول انجامید و در شش ماه اول پیوسته اخبار موحشه اقدام دولت به قتلشان می رسید و غالباً کسی را به ملاقاتشان راه نمی دادند

واحوال واقعه مذبوره طهران که ما آنرا برای عظمت و منشائش در ایجاد فتنه عمومیّه برای بهائیان ایران بدین تفصیل نگاشتیم در بسیاری از الواح و آثار صادره از اراض مقصود ذکر شده و از آن جمله در لوحی خطاب بحاجی ملا علی اکبر چنین مسطور است: "یا علی عليك بهائی و عنایتی آنچه بر تو در فتنه ارض طاء از احزان وارد شد نزد مظلوم مذکور آنه معك یشهد ویری وهو السميع البصیر معشر غافلین بر اطفاء نور الهی قیام نموده اند و شرذمه مغلین بر اخمد نار محبت رب العالمین منتهای جدّ و جهد را مبذول داشته اند آیا فرعون چه ریح برد و از اعمالش چه ثمر دید و از ظلمش چه اثر یافت باتمام همت بر سفک دماء اطفال قیام نمود عاقبت ید قدرت و تربیت الهی کلیم را تربیت او تربیت نمود و ظاهر فرمود اراده الهی بر کلّ غالب است در شفقت حق جلاله و ظلم اعدا تفکر نما سی و دو سنه او از ید حزب الله را از نزاع وجدال و فساد منع نمودیم سحاب قضا امطار بلا برایشان ریخت معذک صبر نمودند کلمات سخیفه شنیدند و جواب نگفتند کمال ذلت را دیدند و اعتراض ننمودند گشته شدند و نگشتند معذک خلق بی انصاف دست برنداشتند اسم الله را دیده اید صبر و سکون و حلم و شفقت و محبت و وقار ایشان را اکثری دیده اند می دانند معذک او را مفسد قلم داده اند و بر ضرش قیام نموده اند این است شأن خلق حق از ظلم ظالمان چشم نبوشیده و نخواهد پوشید مخصوص در این ظهور که هر یک از ظالمین را جزا داده در رئیس روم از قبل و طائفان حولش تفکر نما قد اخذهم الله اخذ عزیز مقتدر چه که من غیر جهة

--- صفحه ۳۲۴ ---

آل الله را بسجن اعظم فرستاد و همچنین در رقصاء و ذنب تفکر نماید کاذب ارض طارا که به صادق معروف ملاحظه کنید معذک خلق غافل بشعور نیامده اند و از بحر آگاهی و دانائی بالمره محروم اند آن جناب باید در جمیع احوال بأفق اعلیٰ ناظر باشید و بر خدمت امر قائم قسم بآفتاب افق سماء معانی هر نفسی که از شما در سبیل الهی برآید لای الله مخزون و ممکنون این گلپاره های عالم که بجنود و صفوف و ظلم فخر می نمایند بهلاقات آب قلیلی از هم بریزند بیک تب شعله نار غرور بیفسرد و آتش حرص و هوی منطقی گردد فسبحان الله معذک متنبّه نشده و نمی شوند من غیر جهة قصد نفوس راسخه مطمئنّه نموده اند اولیاء الهی را من دون جرم و گناه اخذ و حبس کرده اند لعمر الله سجن را جنت دانسته اند و ظلم را از آیات عدل شمرده اند چه که در سبیل حضرت محبوب بر ایشان وارد شده آنچه وارد شده طوبی لمن یحبهم و یذکرهم و یخدمهم و یتقرّب الیهم آنه من اهل الفردوس الاعلیٰ فی کتاب الأسماء یشهد بذلك مظلوم الأفاق الذی ینطق فی السجن آنه لا إله إلا أنا العلیم الحکیم البهاء علیک و علی و علی الذین ما ذلّتم اشارات القوم عن صراطی المستقیم انتهی خ ادم فی ۲۹ شهر رجب سنه ۱۳۰۱" و نیز در لوحی دیگر که در جواب عریضه حاجی آخوند مذکور بعد از استخلاصش از حبس و طلب اجازه تشرف به عکا صدور یافت خطاباً له چن مرقوم: "هو

النَّاصِرِ الْقَدِيرِ يَا أَيُّهَا الْمَسْجُونُ فِي سَبِيلِي إِنْ اسْتَمَعَ نِدَائِي إِنَّهُ نَذَرَكَ فِي أَحَاطَةِ الْأَحْزَانِ مِنْ كُلِّ الْأَشْطَارِ إِنَّهُ أَخْرَجَكَ مِنْ السَّجْنِ لِيَعْلَمَ الْغَافِلُونَ أَنَّهُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ إِنَّهُ يُبْشِرُهُمْ فِي هَذَا الْحَيْنِ بِعَذَابِ الْيَمِّ لَا تَحْزَنْ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْرَضُوا سَوْفَ يَرُونَ مَا قَدَّرَ لَهُمْ مِنْ

لَدُن

--- صفحه ۳۲۵ ---

لَدُن مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ لِعَمْرٍاءِ اللَّهِ لَا يَنْفَعُهُمْ حَنِينُهُمْ وَبِكَائِهِمْ سَوْفَ يَجِدُونَ أَنْفُسَهُمْ فِي عَذَابِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ نَاصِرٍ وَمَعِينٍ إِنَّ الْغَافِلِينَ اسْتَنْصَرُوا عَلَيْنَا بِجُنُودِهِمْ وَصَفُوفِهِمْ وَسَيُفْهِمُهُمْ وَخِيُولَهُمْ وَنَحْنُ اسْتَنْصَرْنَا عَلَيْهِمْ بِاللَّهِ الْقَوِيِّ الْغَالِبِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ قَدْ حَضَرَ كِتَابُكَ وَقُرْئَهُ مِنْ كَانَ حَاضِرًا لَدِي الْعَرْشِ اجْبُنَاكَ بِآيَاتِ لَا تَعَادِلُهَا مَا فِي الْعَالَمِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ هَذَا الْكِتَابِ الْمُبِينِ قَدْ وَرَدَ عَلَيْكُمْ فِي سَبِيلِي مَانَا حَ بِه قَلَمِي وَصَاحَ مِنْ طَافَ حَوْلَ عَرْشِي الْعَظِيمِ طَوْبِي لَكَ وَلِلَّذِينَ صَبَرُوا وَشَكَرُوا فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ إِلَّا أَنَّهُمْ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ عِنْدَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنَّا ذَكَرْنَاكَ وَالَّذِينَ سَجَنُوا مِنْ قَبْلِ بِذِكْرِ يَجِدُ مِنْهُ الْمُقَرَّبُونَ عَرَفَ الْبَقَاءَ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرَ مِنْ لَدِي اللَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ. خذْ كِتَابِي بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِي إِنَّهُ يُؤَيِّدُكُمْ وَيَقْرَبُكُمْ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ." ودر لوحی بقلم خادم چنین مسطور است: "یا ابناء سلطان موجود ملاقات واقع نشده بلی هنگامی که دربند شمیران قبل از ظهور منظر اکبر واقع شاهزادگان عظام از جمله مراد میرزا که به حسام السلطنه ملقب و فرهاد میرزا و امام قلی میرزا که به عماد الدوله ملقب دو بار بدر بند آمده حضور مبارک را ادراک نمودند مع سیف الدوله پسر ظل السلطان و اما فریدون میرزا که به فرمانفرما ملقب بود یکبار جمال قدم به منزل او رفته چه که در جوار ساکن بود من دون آن آنچه گفته اند کذب بعضی از ذوی القربی با ایشان مراوده داشتند و بعضی هم با مروات بعضی مشغول

---

و در بعضی از مکاتیب وارده از ارض مقصود در آن ایام چنین مسطور است این ایام درین ارض امور جدیده احداث شده لذا در اذن توقّف نمودند و بعدهم بمقتضیات حکمت ربانیه عمل می شود ایضاً در حین انقلاب ارض طا تا حین ازین ارض گفتگو به میان آمده از هر چیزی تفحص مینمایند.

--- صفحه ۳۲۶ ---

بودند سبحان الله اگر قول آن نفوس را تصدیق نمائیم ظهور امر اعظم و اکبر و اعلی و اُبهی مشاهده می شود و بر جمیع حجّت بالغه کامل و تمام باری یقولون ما قالوا من قبل فی الحقیقه انسان بی بصر و بی انصاف حکم معدوم براو شده و می شود امرائیکه باین صفات موصوف باشند به ثابۀ قبور فراعنه بوده و هستند ظاهر مکمل و باطن غیر آن الخ خادم فی ۲۹ ذیحجه سنه ۱۳۰۲" و قوله عزّ بیانه: "از آن ارض کلمه بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا معتمد الدوله فرهاد میرزا درباره مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب نه این مظلوم با ایشان و امثال بسیار کم ملاقات نموده آنچه در نظر است دوبار در مرغ محله شمیران که مقرّ مظلوم بود تشریف آوردند کزه اولی عصر یومی و کزه ثانیه یوم جمعه صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت فرمودند ایشان عالم و آگاه اند نباید بغیر حق تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید این کلمات را امام وجه از قبل این مظلوم مذکور دارد هو العلیم الخبیر یابن

الملك حضرتك رأيتني من قبل كأحد من الناس لو تتوجّه اليوم تراني بنور لم يدر احد من اظهره وبنار لا تدري نفس من اشعلها ولكن المظلوم يدري ويعرف ويقول اظهرته يد ارادة الله رب العالمين واوقدتها يد القدرة يسمع من زفيرها تالله قد اتى الوعد ومكلم الطور ينطق في سدره الظهور والقوم اكثرهم من الغافلين يا امير قد كنت ساتراً امري اظهرني ربي وكنت راقداً ايقظتني نسمة الله فلما رفعت رأسي سمعت من كل الجهات يا ايها الناطق في السدره طوبي لأرض تشرف بقدمك ولنفس فازت بندائك ولوجه توجه اليك ثم وقل يا ملا الأرض ليست افكاري افكاركم ولا امشي في طرفكم اذكروا ما وعدتم به فيها

--- صفحه ۳۲۷ ---

في ما نزل من قبل وفي كتابي المبين اذا فُمت ونطقت بما أمرت به ليس هذا من عندي بل من لدن مقتدر قدير اسئل من حضرتك العدل والأنصاف في هذا التباء العظيم وهذا التباء الكريم لحضرتك ان تسئل الأمر الذي في سبيله سفكت الدماء ونصبت الرؤوس وتشبكت الصدور وذابت الأكباد وانصعق العباد إلا من شاء الله رب العالمين ليس الأمر بيدي بل بيده انه هو القوي الغالب القدير. واين لوح را بهائيان در ايران به معتمدالدوله مذکور رساندند وبه احترام تسليم گرفت و به او گفتند مأموريم برای شما بخوانيم داد وخواندند متعجب و متفکر شد و کلمه مخالف ادب بر زبان نیاورد و چون اجازه گرفته از محضرش برخاستند اظهار خضوع و ادب کرده استدعاى دعاى خير در حق خود نمود و بعداً احدی از وی کلمه سوئی در خصوص این امر نشنید و مسموع شد که در مجلسی مهم حضور داشت و سخن در خصوص این امر به میان آمد و او این آیه از قرآن را " وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِمَّنْ رَبِّكُمْ <sup>ط</sup> وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ <sup>ط</sup> إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ " <sup>134</sup> فروخوانده گفت این قبیل امور را تکذیب و انکار ننمائید و تفویض به خدا کنید و او قبلاً نیز در ایامی که حکومت فارس داشت در شیراز به واسطه بعضی از احباب کتاب ایقان بدستش رسید و مطالعه نمود و چنین گفت کتابی بدین حلاوت و اتقان و باین اسلوب مطبوع تا کنون نوشته نشد و مخصوصاً تبیین "ان شجرة الزقوم طعام الاثيم" <sup>135</sup> را درباره کریم کرمانی و عبارت "کریم في الأسم عزيز بين الأنعام واثيم في الكتاب" <sup>136</sup> را همی وصف و ستایش می کرد و این طائفه را از شرور ملاًها و اعدا محافظه نمود و علی هذا بجز از این واقعه مذکوره طهران قبلاً و بعداً از او مقاومت و معارضتی دیده نشد

134 - سورة غافر - آیه 28

135 - سورة الدخان - آیه 43

136 - كتاب الإيقان، ص ۱۶۱ - ۱۷۰

## فتنه در سر وستان فارس و شیراز

چون اخبار فتنه مذکورہ طهران به بلاد ایران منتشر شد اهل تعصب و عناد و طالبان شورش و فساد به

--- صفحه ۳۲۸ ---

تعرض این مظلومان دست گشودند از آن جمله در سر وستان فارس که مرکز جمعی از شجعان و دلیران قوم بود و اعدا پیوسته انتظار اقتضاء وقت و تحصیل وسائل را داشتند موقع را مناسب دیده بناء حمله و هجوم را گذاشتند و احباب مدافعت نمودند و کار از محاوره و مشاجره به منازعت و مجادلت کشید و اخبار واقعه به حکومت شیراز رسید و حکمرانی فارس با سلطان حسین میرزا جلال الدوله بن ظل السلطان از جانب پدرش بود و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان پیشکاری وی را داشت و مأموری علی خان نام برای تحقیق احوال از شیراز بسروستان فرستادند که دستخوش القائنات کذب و تطمیع و تهییج اهالی گشت و اخبار واقعه را موافق میل شان به حکوت ابلاغ نمود و حکم صادر شد که مظلومین را به شیراز ببرند و چهار تن از بزرگان و دلیران و فدائیان این طائفه کربلائی حسنخان و کربلائی صادق و مشهدی سلیمان و غلامعلی خان را مغلولاً بردند و لدی الورود در باغ ایالتی شیراز نزد صاحب دیوان حاضر کردند و او بعد از سؤال و جوابی چند حکم داد تا گماشتگان ایالتی چوب و فلک حاضر نموده سه تن اول را به فلک بسته چوب زدند و چون نوبت به غلامعلی خان که جوانی دلیر و جسور و فدائی این امر و دخترزاده کربلائی حسنخان و هم از خویشان کربلائی صادق مذکور بود رسید به آتش غیرت برافروخت و همینکه پاهایش را به فلک بسته بلند کردند برآشفتم و نسبت به حکمران کلماتی سخت به این مضمون گفت که خود تحقیق کرده برائت ما و طمع و غرض و رزی مأمورین را دانستی و عالماً عامداً به اذیت مظلومین پرداختی و روشن و واضح ساختی که سجیت و عقیدت امثال شما با جور و ستم بر بندگان خدا سرشته و آمیخته است لاجرم وی را به قوت و شدت تمام زدند آنگاه هر چهار را به محبس برده با طاغین و سارقین

شریر کند و زنجیر نمودند و غلامعلی خان چنان شیفته و سرمست از محبت و بندگی به جمال ابھی بود که بر جلد هریک از بازوانش مصراعی ازین بیت را برنگ ازرق نقر<sup>137</sup> کرده داشت

--- صفحه ۳۲۹ ---

چنانکه در بازوی راستش مصراع طلعت بها جلوه می کند و در بازوی چپ مصراع جلوه اش مرا زنده می کند از مسافتی دور دیده را خیره می کرد و صاحب دیوان بدانست و روزی دستور داد وی را بازنجیر به محضرش آوردند و حکم نمود آستین هایش را بالا زدند و به آن کلمات خیراخر نگریسته گفت اینها چیست که بردست خود کوبیده او جواب داد به دقت ملاحظه فرمائید، خواهید فهمید که چیست صاحب دیوان گفت خودت بگو چیست و غلامعلی خان با آهنگی رفیع و تغنی بدیع بیت را خوانده گفت این نام محبوب من است و صاحب دیوان از حال شیفته گی و جسارتش اظهار تعجب نموده گفت نمی ترسی و باین وضوح و صراحت اظهار می نمائی و او در جواب چنین گفت: هرگاه می ترسیدم این کلمات بر بازوان نمی کوبیدم و صاحب دیوان حکم نمود وی را گوش بریدند و در کوی و برزن گرداندند و باز با رفقاییش در محبس به غل و کُند کشیدند تا پس از چندی حاکم فارس تغییر کرد و صاحب دیوان نیز بعد از پنج سال مباشرتش در اعمال حکومتی معزول گشت و محبوسین مظلوم به اقدام محمد رضاخان قوام الملک از حبس مستخلص شده به سرستان رفتند .

## فتنه در آباده فارس

و در آباده فارس جمعی غیور و جسور از این طائفه می زیستند و معاندین و مفسدین اجتماع نموده تنی از ایشان را دستگیر کرده به محضر یکی از ملاها کشیدند و ملا فرمان داد تا مظلوم را چوب فراوان زده به محبس انداختند و گروهی از دلیران بی تاب احباب گردآمده مهیای قصاص و استخلاص گشتند ولی ملائی مذبور خبر بشنید و بترسید و نخجیر اسیر را احضار و عذر خواهی بسیار کرده چنین گفت عملی که از من ظاهر شد نه منبعث

از عداوت بلکه برای مصلحت شما و اخمدان نیران اعدا بود اینک مستدعیم نزد گروه خود شتافته نصیحت آغازی وهمه را متفرق سازی و راه خانه خود گرفته به شؤون زندگانی و مشاغل

--- صفحه ۳۳۰ ---

خویش پردازید لاجرم بدینطریق آتش افروخته منطقی گردید .

## فتنه در یزد

و در یزد ایامی که ظلّ السلطان به نوع مذکور در طهران بود ملاًها مکاتیب شکایت از اقدامات میرزا علی محمد و رقاء شهیر که چندی در آن حدود تبلیغ می کرد نزد حاجی ملا علی کندی<sup>138</sup> مجتهد مشهور طهران فرستاده اظهار داشتند که مردمی کثیرا به امر بهائی دعوت و هدایت و علی ملاء الاشهد با علماء محاجّه و مناظره نمود و اگر شاه امر به قتل او ندهد ما خود با کز لگ آمه جامه زندگیش را از هم بدریم و مجتهد مذکور نامه ها را نزد شاه فرستاد و او ظلّ السلطان را طلبیده گفت بلا درنگ تلگرافاً دستور ده این شخص را بگیرند و آنچه مصلحت مملکت است در حقش مجری دارند لذا ظلّ السلطان به ابراهیم خلیل خان سابق الذکر که از جانب وی حکومت یزد داشت چنین تلگراف کرد که میرزا و رقاء را گرفته در منزل فرآشباشی توقیف نموده بدست وی بسپار تا به اصفهان مراجعت کرده دستور دهم و حاکم مذکور میرزا و رقاء را در توابع یزد دستگیر ساخته به نوع مزبور توقیف نمود تا آنکه ظلّ السلطان به مرکز حکمرانش اصفهان رفت و و رقاء را از ابراهیم خلیل خان طلبید و مغلولاً به اصفهان

138 - ملا علی کنی معروف به حاج ملا علی کنی یا ملا علی آملی (۱۱۸۴-۱۲۶۷) از فقهای امامیه، مجتهد متنفذ ایران در زمان قاجار بود. او در سال ۱۱۸۴ (۱۲۲۰ قمری) در روستای کن در خانه قربانعلی آملی متولد گردید، اصل او از آمل، مازندران بود که خانواده‌اش از آمل به تهران رفته بودند. از خانواده ایشان فرزندان کربلایی حبیب و کربلایی علی اکبر با نام خانوادگی آقای همچنان در کن سکونت دارند. او علاقه داشت در حوزه علوم عالی تحصیل نماید، ولی با مخالفت خانواده‌اش روبرو گردید و در آغاز به صورت مخفیانه به درس مشغول شد و سپس با کسب رضایت آنان راهی مدرسه علمیه مروی تهران گردید و از آنجا به اصفهان رفت و در آن شهر از محفل درس سید اسدالله اصفهانی بهره برد. سپس به نجف و حوزه علمیه این شهر رفت، که اساتید وی در حوزه نجف، صاحب جواهر، حسن بن جعفر کاشف الغطاء، شیخ مشکور حولاوی نجفی بودند. شیخ علی کنی در حوزه علمیه کربلا نیز در کلاس‌های درس اساتیدی چون شریف العلماء و سید ابراهیم موسوی قزوینی معروف به صاحب ضوابط شرکت کرد و دوره عالی فقه و اصول را گذراند. طباطبایی حائری از دوران سخت تحصیل وی چنین یاد می‌کند: «در ایام طلبگی که به نجف اشرف آمده بودم من و آقای شیخ عبدالحسین شیخ العراقین و حاج ملا علی کنی در یک حجره از مدارس حوزه علمیه در نهایت فقر و فاقه به سر می‌بردیم و فقیرتر از همه حاجی کنی بود که هر هفته یک شب به مسجد سهله می‌رفت و از گوشه و کنار مسجد - بدون اینکه کسی بفهمد - نان خشک جمع می‌کرد و به مدرسه می‌آورد و گذران هفته را از آن‌ها می‌کرد» شیخ مرتضی انصاری نیز از دوستان نزدیک کنی بود. پیرامون او چنین می‌گوید: «حدود بیست سال در کربلا با او دوست و معاصر بودم. انانیه‌ای جز یک عمامه نداشت که آن را شب‌های تابستان فرش خویش قرار می‌داد و هنگامی که از محل سکونت بیرون می‌رفت آن را عمامه سر خویش می‌کرد».

وارد کرده محبوس نمودند وظلّ السلطان وی را در محضر خود احضار و شخصاً تحقیق کرد و ورقاء به اقتضاء مصالح وقت جواب داد وظلّ السلطان چنانکه ضمن واقعه طهران



حاج ملا علی کنی

آوردیم به امید نیل آمال و مقاصد سامیه خود در آن ایام با این طائفه حسن سلوک می نمود و برای خلاصی ورقاء اقدام کرده شیخ محمد باقر مجتهد (ذئب) را واداشت که به شاه عریضه نموده استخلاص وی را خواست و خود نیز باین مضمون عریضه فرستاد که میرزا ورقاء مردی شاعر و طبیب و سیّاح است و آنچه معاندینش خبر دادند صرف بهتان و افترا بود و تعرض و آزار بوی مخالف عدالت و بی موجب و علتی است ولی معذکک شاه حکم به آزادی ورقاء نداد و او چندی در اصفهان محبوس بماند و با اسفندیارخان

--- صفحه ۳۳۱ ---

بختیاری که نیز در حبس بود مصاحب شده وی را مؤمن و منجذب باین امر نمود تا آنکه پس از چندی حکم استخلاصش از شاه رسید و آزاد گردید .



## نشر امر بهائی در سده اصفهان و حدوث فتنه

در سده اصفهان چند تن از سادات و شعرا و ادبا و غیرهم که فائز به ایمان بدیع شدند شعله تبلیغ برافروختند و بحر العلوم و میر سید علی و امام جمعه قریه از مشاهده آن احوال به هیجان آمده اهالی را تهییج نمودند و به شیخ محمد باقر (ذئب) مجتهد<sup>139</sup> اصفهان و رکن الملک نائب الحکومه ظل السلطان<sup>140</sup> شکایت کردند و چند تن فرآشان حکومتی برای گرفتاری احباب وارد سه ده شدند و پنج تن از معاریف یعنی آقا محمد تقی و آقا سید محمود نیر و آقا سید اسماعیل سینا و آقا میرزا محمد نعیم و آقا سید محمد کنت کتزر را دستگیر کرده چوب وافر زدند و کتفها بسته مقیداً راجلاً باصفهان کشیدند و در انبار حکومتی به غل و کند انداختند و درب خانه‌هایشان را در سده سوزانده اموال و اشیا را یغما و تاراج نمودند. و مظلومین محبوسین مذکور چندی در حبس اصفهان بسر بردند و معاندین اصرار در قتلشان همی کردند ولی رکن الملک اقدام ننمود و به عنوان اینکه بطلان عقیدتشان به ثبوت نه پیوست زنجیر از گردنشان برداشته آزاد و مستخلص ساخت و رشته شورش و فتنه سده تا بسال ۱۳۰۴ امتداد یافت چنانکه ایشان دیگر اقامت در وطن نتوانسته مهاجرت به طهران کردند و ملاًها زنان بعضی از ایشان

139 - آقا نجفی اصفهانی یا محمد تقی رازی نجفی اصفهانی زاده: ۲۵ فروردین ۱۲۲۵، اصفهان - درگذشت: ۱۳ تیر ۱۲۹۳، اصفهان. از علمای معاصر شیعه بود که فعالیت‌های گسترده‌ای در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نیز داشت. پدر وی شیخ محمد باقر نجفی مسجد شاهیان اصفهانی سر سلسله خاندان نجفی اصفهانی و مادر وی زمزم بیگم دختر دوم سید صدرالدین عاملی از علما و مراجع بزرگ بودند. پدر بزرگ مادری وی شیخ جعفر کاشف الغطا می‌باشد. محمد تقی نجفی اصفهانی داماد سید محمد هاشم خوانساری چهارسوقی از خاندان خوانساری بود وی از سال ۱۳۳۰ به بیماری استسقا مبتلا شد و پس از حدود دو سال، در عصر روز ۱۳ شعبان ۱۳۳۲ مطابق با ۱۲۹۵ شمسی در سن ۷۰ سالگی، درگذشت.

140 - سلطان مسعود میرزا (۱۵ دی ۱۲۲۸ خورشیدی - ۱۲ تیر ۱۲۹۷ خورشیدی) ملقب به ظل السلطان شاهزاده قاجار و بزرگترین پسر به سن بلوغ رسیده ناصرالدین شاه بود. وی حدود سی و چهار سال حاکم اصفهان بود. ظل السلطان، علاوه بر ترکی آذربایجانی، فارسی و عربی و به زبان فرانسه نیز مسلط بود. او کتابخانه بزرگی داشت و در آن کتاب‌های نفیس خطی جمع می‌کرد. تاریخ مسعودی به قلم اوست. او خود را مالک برحق سلطنت می‌دانست ولی پس از مرگ ناصرالدین شاه با این که مسن‌تر از مظفرالدین شاه بود به این دلیل که از مادری غیر قاجار زاده شده بود، از تاج و تخت محروم شد. او برای نشان دادن قدرت خود کارهای منفی زیادی انجام داد که تخریب کاخ‌های صفوی همچون کاخ هفت دست و کوشک آینه‌خانه و عمارت نمکدان از جمله آنهاست. سلطان مسعود میرزا در ۲۰ صفر ۱۲۶۶ در تبریز زاده شد. پدر او ناصرالدین شاه و مادرش عفت السلطنه از زنان صیغه شاه و دختر رضاعی بیگ غلام پیشخدمت بهمن میرزا برادر اعیانی محمدشاه، بود. چون از مادری غیر قاجار زاده شد به ولیعهدی نرسید. در جوانی حکمران مازندران بود و از سال ۱۲۶۲ حاکم اصفهان شد. در طول سال‌های بعد، حکومت ایالت‌های فارس، کردستان، لرستان و یزد نیز به او داده شد. او همواره مایل به داشتن نیروی نظامی شخصی بود. [۵]. بنابراین در اصفهان فوج‌های نظامی با لباس و اسلحه ارتش اتریش تشکیل داد و برای تعلیم دادن آنها از آلمان معلم‌های نظامی استخدام کرد. ناصرالدین شاه که از خودسری‌های ظل السلطان در اصفهان بیم داشت، او را شبانه از تمام حکومت‌های خود عزل کرد و تنها شهر اصفهان را برایش باقی گذاشت.

را به تشویق و تکلیف شوهر دادند چنانکه در بخش لاحق ضمن احوال نعیم ونیر و سینا می نگاریم .



شیخ محمد تقی آقا نجفی (ابن ذئب)

## فتنه در گیلان و حبس و شهادت بهائیان

کامران میرزا نائب السلطنه در خلال تعرضاتش به این طائفه در طهران اقدام به تعرض در بلادی که قلمرو حکمرانیش بود نیز نمود از آن جمله پیشخدمت عالیش عبدالله خان معروف به والی که از جانب وی حکمران گیلان بود. با تعلیم و دستور مخصوص برای دستگیری این طائفه در عشر آخر شهر ربیع الثانی ۱۳۰۰ از طهران عودت به مرکز حکمرانی خود کرد و تلگرافی از شاه خطاب به وی بدین طریق رسید که گیلان و مازندران جنگل گاه و شکارگاه من است این طائفه ضاله یا حبس ابد یا اخراج بلد و چند روزی بعد از ورود اقدام به حبس و قید بهائیان رشت و توابع نمود



**مسعود میرزا (ظلّ السلطان)**

وگماشتگان حکومتی و اشرار و مفسدین را فرصت بدست آمده پی غارت خانه ودکاکین منتسبین باین امر آستین بالا زدند و نخست حاجی نصیر قزوینی از بقیة السیف قلعه طبرسی که وصف احوالش دربخش سوم نگاشته گردید و با پسر ارشدش آقا علی و نیز میرزا حسین هدی و میرزا مهدی و ملا مجید و ملا یوسفعلی و میرزا باقر بصّار و برادرانش حاجی میرزا علی و میرزا علی اصغر و برخی دیگر از معاریف این طائفه را از حجره تجارت و شغل و خانه هایشان به محبس حکومتی کشیده کنده و غل نمودند و در لاهیجان میرزا علی اشرف عندلیب و کربلایی بابا و آقا محمد تقی و نیز آقا محمد صادق قزوینی را دستگیر کرده زنجیر بر گردن و بازوان انداخته پاهایشان را زیر شکم مرکب بسته بسوی رشت آوردند و اهالی بعضی قصبه و قرای واقعه در اثناء راه ظلم و ستم بر اسیران بیگناه وارد کردند و حین ورود به رشت نیز انبوه زن و مرد و صغیر و کبیر در بازار و معابر برای

تماشا ایستاده دست و زبان به سوء ادب گشوده خار و خاشاک بر سرشان همی ریختند و والی محترمین و مترفّهین بلد را دعوت کرده هریک به مناسبت شان خود بر صندلی ونیم تخت شادمان و خوش بخت نشستند درچنان حال مظلومان را وارد بارگاه جلال ساختند و والی بعد از سخریه و استهزاء آنان را نیز درانبار حبس نمود و عدهٔ مجموع محبوسین رشت به علاوهٔ چهارتن مذکور به چهل ویک نفر رسید و روزی دیگر آقا سید عبدالله بروجردی و حاجی سید خلیل قمی از احباب به باب محبس رفته دراهمی چند به زندانبان دادند و بنام تماشای محبوسین داخل شدند و برادران دینی خود را زیرغل و زنجیر و کند مشاهده نمودند و زنجیر را بوسیده

--- صفحه ۳۳۳ ---

برگردن نهادند و خطاب به مستحفظ کرده گفتند ما راضی به مشقت و جستجوی گماشتگان حکومتی نشده باپای خود و به حال اختیار و رضا آمدم اینک مارا به جوار برادران در کند و زنجیر نه و مستحفظ نزد والی شتافته ماجری بیان نمود و او و جمیع اهل مجلس غریق بحر تعجب و تحیر شدند و آندو چون به حضور آمدند و سؤال و جوابی چند رد و بدل شد بالأخره چنین گفتند که آنچه بر برادران ما وارد شود بر ما نیز باید وارد گردد پس هردورا در محبس بکند و غل کشیدند و والی شرح فتوحات خود را عریضه کرده با مبالغی از نقود که ازاموال مظلومان بدست آورد به طهران نزد نائب السلطنه فرستاد و او در مجلس و محضر خود نزد ارکان و اعظام دولت تمجید بسیار از حق خدمگذاری والی نمود و مکتوبش را به شاه داده و او هم اظهار ملاطفت بسیار به والی کرد و بالجمله حاجی نصیر که مردی پیر بود و طاقت کند و زنجیر و مشقات محبس را نداشت پس از نه ۹ یوم از حبس به جهان باقی عروج نمود و حسب حکم والی چهار حمّال جسد آن مظلوم را از کنده و زنجیر گرفته بر تخته پاره نهاده بیرون از محبس کشیدند و به خانه اش بردند و چون این واقعه در روز جمعه اتفاق افتاد و اهالی شهر بیکار و مجتمع در رهگذرها بودند اطراف جنازه اجتماع نموده سنگ زدند و خاک انباشتند و درخانه ریخته جسد را مثلّه کردند و خواستند بسوزانند ولی مالک خانه مستاجر مسکونه حاجی شهید مانع شد و لذا جسدر را بیرون بلد برده با همان لباس که در بدن داشت در چاهی انداخته با سنگ و خاک چاه را پر کردند و سائر محبوسین در زندان تاریک پلید با انواع مشقات و تزییقات استقامت کرده روزان و شبان بسر بردند و باینکه

همه سخت پیوسته بکند و زنجیر بودند و از سختی غل که در گردن داشتند مُشرف به اختناق شدند و هنگام خفتن و برخاستن بایستی همه بیک بار بیفتند و یا برخیزند و دژخیمان به زندان رفته فریاد برکشیدند که وصیت نامه بنویسید چه روزی دیگر همه اعدام شوید مگر اینکه به خانه امام جمعه رفته تبرّی کنید ثبات و استقامت ورزیدند و چون مناجاتی صادر از قلم اُبهی<sup>۱</sup> برای استخلاصشان رسید که بر قرطاسی لاجوردی

--- صفحه ۳۳۴ ---

نوشته بود در دل شب باستعانت از روشنی چراغ نفطی کم روشنائی خوانده مناجات و طلب خلاصی کردند و به اوج رضا و تسلیم مسرور و شادمان گشتند و چندی ایام برای منوال گذشت و برخی از آشنایان و مردم نیک فطرت اقدام در خلاصی شان نمودند و تا چون ماه رمضان رسید و دختر والی بیمار شد والی نذر کرد که هرگاه صحت یابد محبوسین بایه را مرخص نماید و دخترش شفا یافت لذا چهار تن را مرخص ورها نمود و آقا میر سید محمد علی امام جمعه که مردی حکیم و عارف و شاعر بود و با این طائفه ابراز ملاطفت می نمود آقا علی (ارباب) بن حاجی شهید مذکور را از حکومت طلبیده در محضر پُر جمعیت خود از وی تجلیل و مدح کرده در حقش چنین گفت مردی به این درجه از دیانت و امانت و خداپرستی و عبادت درین بلد نشان ندارم بجز این هر کس هر چه گوید محلّ اعتنا نیست و من انوار حقیقت اسلام را در سیمای با تقوای ایشان کما ینبغی و یلیق می بینم و بدین طریق وی را مستخلص ساخت و بالأخره به شفاعت او و برخی دیگر از اخیار وهم به اخذ درهم و دینار همگی مستخلص شدند چنانکه بعضی از ایشان هر چه از متاع دنیوی ذخیره داشتند به والی دادند و بعد از استخلاص محتاج به قوت خود و عیال شان گشتند و فقط پنج تن از محبوسین آقا علی اشرف عندلیب و آقا سید مهدی اصفهانی و آقا سید عبدالله بروجردی و دوتن دیگر باقی ماندند که در طول مدّت مدیده متدرّجاً مرخص و آزاد گشتند و مدّت حبس عندلیب تقریباً دو سال شد و فقط آقا محمد صادق قزوینی را مدّت بیست و دو ماه در حبس گذشت و در محبس جان سپرد و جسدش را بیرون کشیده در قبرستان دفن کردند و مستخلصین را نیز غالباً امر به جلاء وطن دادند و عدّه از آنان به سوی عشق آباد پناه بردند . فتنه در قزوین عبّاس میرزا ملک آراء برادر ناصر الدین شاه از جانب کامران میرزا نائب السّلطنه حاکم قزوین شد و ملاها معرضین معارضین از اهالی

به هیجان و در صدد تعرض و طغیان به عموم احباب آمدند و در آن اثناء کاظم نام خواهر زاده ملا علی جناب

--- صفحه ۳۳۵ ---

جناب معروف به فاریابی که به غایت معاند و مبغض بود بدار الحکومه رفته شکایت و سعایت از شیخ کاظم سمندر شهیر بدینطریق نمود که خالویم جناب را مخفیانه به قتل رسانده و جسدش را مفقود ساخت و جناب مذکور در آن وقت حسب مثال اندیشی احباب و احتیاط از تعرض اعدا فاضل قائینی را که متوقف در قزوین بود به الموت نزد آقا محمد علی الموتی رساند و در آنجا توقف داشت گماشتگان حکومتی به خانه آقا شیخ کاظم سمندر ریختند و آنچه دسترس شان واقع شد بردند و سمندر را دستگیر کرده نزد حاکم آوردند و فرمان داد که باید ملا علی را نشان دهد و به دست ایشان سپارد و سمندر اظهار بی خبری نمود و بالأخره بعد از آنکه گفت و شنیدهائی مابین او و حکمران واقع شد التزام سپرده مبلغ بیست و سه تومان ناچار به اعضاء دائره حکومت داده مرخص و آزاد گشت و درین واقعه که حکومت به صدد گرفتاری احباب برآمد تقریباً چهار روز دست از شغل و کسب خود کشیده مخفی و پنهان شدند و معدلک معرضین و مفسدین دامن به آتش فساد همی زدند ولی به تدبیرات احباب و بسالت جمعی از خوانین ایلات که برخی مؤمن و بعضی محب بودند و خویش را نزد اهالی با اسلحه و حاضر برای مدافعه نشان دادند و برخی از ارامنه ساکن قزوین نیز مساعدت نمودند اهالی را بیم گرفته اندک اندک برجای نشستند و حادثه مؤلمه واقع نگردید جز آنکه محمد تقی نامی از این طائفه را سید مجتهد در خانه خویش سخت گرفته که تبری نماید و او استقامت کرد لذا به امر مجتهد آن مظلوم را ضرب شدید کرده، شعرات محاسنش را کردند و نیز بعضی از معاریف احباب مانند فاضل قائینی و ملا علی مذکور و غیرهما از شهر خارج شده چندی مخفی گشتند .

## فتنه در مازندران و غارت و حبس و قتل بهائیان

و نیز کامران میرزا نائب السلطنه از جانب خود میرزا ابراهیم نوری سهام الدوله را مأمور حکومت مازندران و دستگیری احباب آن حدود نمود و او در ماه جمادی الثانیه ۱۳۰۰ و رود به شهر بارفروش کرد.

و پس از چند روز به حاجی ملا اسماعیل حجّة الاسلام گفت از طائفه بایه یقین دارید صورت اسماء بدهید تا گرفتار کنم و مجتهد به وی چنین جواب داد درین شهر ازین طائفه احدی نیست چه درسین اولیه حکومت وقت همه را کُشتند خانه ایشان را آتش زدند و همین که از مجتهد مذکور نومید گشت توجه به آقا میرزا فضل الله شریعتمدار نموده مطلوب خود را از وی خواست و شریعتمدار قریب سیصد نفر از شهر و اطراف صورت داد و حکمران صورت اسماء را به حجّة الاسلام ارائه داشت و حاجی مذکور ورقه را گرفته پاره نموده گفت شریعتمدار از طریق عداوت این مردم را متهم کرد و من ضامنم اگر بابی باشند بهر کجا که شما یا دولت بطلبید روانه نمایم و شما بلا تأمل ضمانت نامه مرا تلگراف کنید من ضامن ایشانم و هرگاه فسادی ازین افراد ظاهر شود من مؤاخذ دولت خواهم بود و حکمران مزبور ناچار پذیرفت و به ساری رفت و در آنجا از آقا ولی کلاتر صورت اسامی بهائیان ساری و توابع را خواست و او از بهائیان مشهور قریه ارطی و ماهفروزک جمعی را صورت کرد و در آن مجلس آقا میرزا مهدی کارپرداز دولت روس و عثمانی حضور داشته اظهار نمود که موافق قول آقا ولی تمامت اهالی مازندران بابی اند و این واضح است که مبنی بر غرض می باشد و حکمران چون این سخنان بشنید صورت اسامی را پاره کرد و بعد از چند روز به اشرف [بهشهر کنونی] رفت و اخبار مذکوره به سمع بهائیان بارفروش [بابل کنونی] و ساری و اطراف رسیده و گمان بردند که فتنه مانند طهران و غیره در وطنشان نخواهد شد ولی سهام الدوله حکمران بعد چند روزی دیگر از اشرف به ساری آمد و شبانه مظفر میرزا دیوان بیگی را با محمد حسن خان بن میرزا مسیح و میرزا عیسی خان و آقا ولی کلاتر با چهارصد نفر سوار گرد ساریلو مأمور داشت که به جنگل اطراف مهیا و پنهان و منتظر وصول دستوری باشند و علی خان نوری تفنگدار باشی او نیرنگ مؤثری ریخت تا بی زحمت بهائیان توابع را طبق صورت مذکوره اسیر نمایند و حین الاقتضاء سواران مذکور را نیز مأمور دارند و آن نیرنگ چنین بود، که علی خان لباس تجارت دربر نموده بند براسبی نهاده با دو سواری دیگر به ماهفروزک وقت غروب روز ۲۱ جمادی الثانیه وارد شد.

--- صفحه ۳۳۷ ---

وا از اهل قریه خانه آقا سید آقا بزرگ کدخداریا پرسید و بدانسو رفت و در خانه مذکوره پیاده شد و آقا سید آقا بزرگ حضور یافت و او باین عبارت پرسید که آقا سید بزرگ کجا تشریف دارند و آقا سید آقا بزرگ گفت: من هستم پس بلا درنگ به تحیت و رسم بهائیان الله ابهی گفته دستها به گردنش حلقه کرده گونه هایش را بوسید و من قربان و تصدقت همی شوم و به دروغ اظهار داشت که من از افنامم و مدتی است در تبریز تجارت دارم و این هنگام که سرکار سهام الدوله حاکم مازندران شد از جهت خویشاوندی مرا تفنگدارباشی خود معین کرد و دستور داد که به طهران رفته قطع محاسبه با مردم نموده مراجعت کنم و به نصب مذکور برقرار باشم و انشاء الله بعد ازین بدون خوف مراده بسیار خواهم کرد و ازین قبیل کلمات چاپلوسی فریبنده بسیار گفت و بهائیان ساده دل باور کردند و در اثناء سخنان خود به یکی از ایشان گفت این اسب را که همراه من است بدهید یکی از بندگان خدا سوار شود و نیز چون عبای آقا سید آقا بزرگ اندکی کهنه بود عبائی نو از مفرش خود بیرون آورده به او هدیه کرد و آقا سید آقا بزرگ امتناع از قبول و رزید ولی او چندان اصرار داشته متعهد شد که در مراجعت ثمن عبارا از وی بگیرد تا قبول نمود و تا قریب به موقع صرف شام صحبت کردند آنگاه گفت مدتی است آیات نخواندم بیاورید تلاوت کنیم آقا سید آقا بزرگ گفت من نمیتوانم بخوانم و ملا علی جان نیز انکسار مزاج دارند و گر نه تشریف آورده، تلاوت می نمودند علی خان گفت من می خوانم و آقا سید آقا بزرگ صندوقچه آیات و آثار بدیعه آورده نزد وی گذاشت و مقداری از آیات خوانده صرف شام کرده خوابید و علی الصبح برخاسته گفت خوب نیست در اینجا آمده خدمت جناب علی جان مشرف نشوم و بهتر اینست چای صبح را در منزل ایشان صرف کنیم

--- صفحه ۳۳۸ ---

سال چهل و یکم . واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری . ۱۸۷۹ میلادی .

و آقا سید آقا بزرگ به ملا علی جان که شوهر خواهرش بود، خبر داد و ایشان قبول کردند و تدارک پذیرائی دیدند و علی خان به آقا سید بزرگ چنین گفت: بعضی از دوستان که ملاقاتشان مناسب می باشد نیز بیایند اولی



است و آقا سید بزرگ گفت بسیار خوب شما تشریف بیاورید البتّه بعضی به خدمت شما می‌رسند پس علی خان برخاست و صندوقچه آیات و آثار را هم برداشته گفت در یکی از الواح عبارتی بود که به خوبی نفهمیدم، می‌خواهم بپرسم و به خانه ملا علی جان رفتند و نشستند و شروع به مکالمه کردند و از بهائیان قریه آقا سید حسین و آقا سید محمد برادران آقا سید بزرگ و آقا سید عبدالله و برادرش آقا سید حسین و نیز آقا سید خلیل از متعلقاتشان و هم استاد نورالله سلمانی حاضر شدند و پس از تعارفات مرسوم علی خان به سواره‌ها که همراه آمدند گفت چون شما بنه دارید سوار شده بروید من از عقب می‌آیم و سواران مذکور رفته مظفر میرزا و آقا ولی و آقا میرزا حسین و میرزا عیسی را خبر کردند و آنان به اتفاق رستم خان سردار و چهارصد سوار غفله ریختند و علی جان به یک دست ملا علی جان و بدست دیگر آقا سید بزرگ را گرفته تسلیم سواران داده، گفت: نخست این دو را که رئیس اند بگیرید بعد سائرین را نیز گرفته دستهایشان را از عقب بسته جلوی اسبها انداختند و سائر اهالی چون این هیاهو شنیدند به جنگل فرار کرده، پنهان گشتند و سوارها با اسری به سوی ساری روان شدند و آقا ولی به ماهفروزک برگشته خانه آقا سید بزرگ را غارت نمود و مشغول به غارت خانه آقا میر عبدالله شد و این خبر به میرزا عیسی خان رسیده برگشت و ممانعت نمود و همگی روی به ساری رفتند و در بین راه چهارتن از زارعین قریه ارطی بهائیان اسیر را با سواران دیدند و ترسیدند و زراعت را گذاشته فرار کردند آقا ولی گمان برد که بهائی‌اند و فرمان داد ایشان را هم گرفتار کردند و مابین ماهفروزک تا ساری تقریباً دو ساعت راه بود و تمامت هشت تن

--- صفحه ۳۳۹ ---

سال چهل و یکم . اوقات سال ۱۳۰۰ هجری قمری ۱۸۷۹ میلادی .

بهائیان اسیر مذکور از اهل ماهفروزک و چهارتن مسلمین از اهل ارطی را دسته‌ها از عقب بسته پیاده در جلوی سواران از میان لای و خار گذراندند تا به ساری وارد شدند و همه را با کلمات و آثار که از خانه ملا علی جان و آقا سید بزرگ گرفتند نزد سهام‌الدوله بردند و او خود مقداری از آیات خواند و به ملا علی جان گفت بیا

قدری بخوان و معنی بیان کن. ملا علی جان گفت: من هم مانند شما می خوانم و معانی را نمی دانم. گفت چگونه نمی دانی و حال اینکه اهالی ماهفروزک و غیره را بابتی کردی و دستور داد او را با آقا سید بزرگ به بالاخانه منزل دادند و سائرین را به محبس در کند و غلّ نهادند و در هنگام مغرب همان شب آقا ولی کلانتر به حکمران معروض داشت که بایان ماهفروزک اسلحه فراوان و لوازم جنگ ذخیره دارند، اجازه دهید بروم از ذخیره آنچه هست بیارم و حکمران اجازه داد و آقا ولی با سی سوار به قریه وارد شد نخست زوجه ملا علی جان و پنج تن دیگر از بهائیان را دستگیر کرده در حجره حبس نمود و پس آنچه در خانه ملا علی جان بود و بقیه اشیاء خانه آقا میر عبدالله را تماما جمع و ضبط کرد و به غارت سائر خانه ها پرداخت و در آن حال آقا میر خلیل بهائی و حاجی آقا نام مسلم که گرفتاری زنان را شنیدند به درب حجره حبس شان رفته نشستند و تا صبح به مراقبت و به محافظت بیدار ماندند و علی الصّباح آقا ولی شش زن اسیر و دخترک صغیر ملا علی جان را که بقائیه نام داشت پیاده و پای برهنه و گهی سواره جلوی اسب سواران به ساری آورد و رهگذرها برای حفظ اسری از تعرض انبوه تماشاگران مستحفظ گماشتند و در خانه خود وارد نمود پس از دو ساعت اذن و اجازه از حکمران یافته اسرا را در محضرش به دارالحکومه که مردم بسیاری مجتمع شدند حاضر کرد سهام الدوله از ایشان به نوع بازخواست و استهزاء پرسید: شما یکی سکینه و دیگری خدیجه هستید؟ ایشان در جواب چنین گفتند: خدا لعنت کند

--- صفحه ۳۴۰ ---

آنکس را که چنین اعتقاد دارد و همچنین به آنکه چنین نسبت به ما می دهد مگر در میانه شما زنی خدیجه یا سکینه یا رقیه نام نیست ما هم از بدو ولادت چنین اسماء داشتیم و مردم جاهل و کاذب و متعصب بما تهمت ها زدند و امثال این نسبت ها را به مردمان ما نیز دادند آنکه نامش اسدالله است اسدالله الغالب و آنکه علی است علی بن ابیطالب و هر که محمد است محمد رسول الله و عیسی را عیسی روح الله می خوانند هر دلیر رشیدی را حضرت عباس و هر جوانی را علی اکبر و هر وجهی را یوسف و آنکه علیل و بیمار است امام زین العابدین و حتی برخی را جبرائیل گفتند و حکمران توجه به زوجه ملا علی جان که خواهر آقا سید بزرگ مذکور و به لقب

علویّه مشهور بود نموده، پرسید: توئی خاتون؟ جواب گفت: مادرم نامم را خاتون نهاد. حکمران پرسید: تو خویش را خاتون صحرای محشر میدانی؟ جواب گفت: استغفرالله! من اگر کنیز خاتون محشر محسوب شومو زهی افتخار ولی از ذریه ایشان هستم و اگر بدین یقین نداشتم امروز که بدین حالم یقین حاصل کردم و در آن حال دست بر سر دخترک صغیرش گذاشته چنین گفت: ای حکمران اگر به گمان شما مردان ما گناه کارند از زنان چه عصبیانی ظاهر شد که اسیر و مقید به زنجیر شوند و هرگاه زنان عصبیانی کردند این اطفال صغار در همه ادیان معصوم و بی گناه می باشند و هر بادین و یا بی دین برحالتشان ترحّم می نماید و حضّار از سخنانش متأثر شده بیکدیگر همی نگریستند و سهام الدوله گفت همه این امور تهمت است که به شما زدند بروید آزاد و مرخصید و از آنسو اهالی ماهفروزک چون اوضاع جاریه را ملاحظه کردند از بیم سواران و غارتگران حاصل زراعت و مایملک خود را در جنگل متفرّق و مختفی کرده پراکنده شدند و اهالی قرای دیگر به آن اشیاء راه یافته همه را به سرقت بردند و بعد از چند روز که غلامان حکومتی در جستجوی احباب بهرسو می شتافتند قلندری را یافتند که در کوچه ها قدم می زد و مجذوبانه با لحنی شور قصیده در مدح این

--- صفحه ۳۴۱ ---

سال چهل و یکم . واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری . ۱۸۸۳ میلادی .

امر می خواند و معلوم شد که مائل است با برادران بهائی اش در حبس برود و جمعیتی در پیرامونش مجتمع شده، متحیر در احوالش بودند و غلامان او را دستگیر کرده نزد حکمران آوردند و او بعد از سؤال و جوابی چند وی را مرخص و آزاد نمود. مصاریف راه داد مشروط بر اینکه در ساری نماند و زنان اسیر مذکور چون به قریه و خانه خرابشان برگشتند هیچ چیز حتی لباس نداشتند و مع ذلک در چنگ ظلم و عدوان و شرارت زن و مرد قریه دچار و گرفتار گشتند و بالجمله سهام الدوله حکمران ماجری را عریضه کرده با عین کتب و آثار که به دست آورد نزد کامران میرزا نائب السلطنه فرستاد و نائب السلطنه به شاه چنین عرض کرد که هنگام رفتن سهام الدوله به مازندران تأکید بسیار برای دستگیری بایان نمودم و او بعد از ورود به انواع تدابیر رئیس بابیه آن حدود را با چند تن دیگر گرفتار کرد و عریضه سهام الدوله و مرقومات مقدسه این امر را بدو داد. شاه لختی از

کلمات را خواند و به نایب السلطنه و نیز سهام الدوله اظهار ملاطفت کرد و دستور داد که محبوسین را به طهران بیاورند و نایب السلطنه مکتوبی به سهام الدوله حاوی تمجید بسیار نوشت از آن جمله این عبارت بود که نزد شاه مرا روسفید کردی و با نایب حمید که از نایب فرآشان مخصوص خودش بود به اتفاق پنج تن غلامان شاهی به ساری فرستاد و در آن سفر سهام الدوله چند تن از ملاهای ساری را حاضر ساخته در خصوص بطلان امر اقدس ابهی و کفر و قتل اسری فتوی گرفت و حمید خان با دامادش تقی خان به لاریجان رفته، چهارصد سوار از میرزا محمد خان پسر عباس قلی خان معروف گرفته، وارد ساری شدند و سهام الدوله نیز چهارصد نفر سرباز مهیا نمود و از آن چهارده تن اسیر فقط آقا سید محمد را به علت درد پا و تنی از آن چهار نفر غیر بهائی را برای پیری معذور داشت و دو تن دیگر را هر یک کند سنگین برپا کردند و در حالیکه انبوه اهالی برای تماشا هجوم آوردند و برای سنگینی کند، بازوهای ملا علی جان را گرفته بودند همه اسرا را در سبزه میدان سوار قاطر برهنه کردند. و با طبل و شیپور به سوی طهران راندند و چون مقدار یک فرسنگ از ساری دور شدند و حمید خان را خوف حمله بایبان از دل رفت چهارصد سرباز را مرخص کرد و با چهارصد سوار که تا طهران مأمور بودند نزدیک شهر بابل شدند

--- صفحه ۳۴۲ ---

### سال چهل و یکم . واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری . ۱۸۸۳ میلادی .

و حمید به حیدرقلی خان حاکم بلد پیغام کرد که رهگذرها را تأمین کنند تا از خطر حمله اهالی محفوظ باشند و لذا چون بدان شهر وارد شدند اسری را از پشت بازار بردند و به سبزه میدان رساندند و در آنجا دچار هجوم اهالی شدند و حکمران با قوای حکومتی و چهارصد سوار مذکور جلو گرفته اسری را محافظت نمودند تا از بین انبوه مردم خارج شده، راندند و به ترک محله واقع در دو فرسنگی بابل رسیدند و حیدرقلی خان در آنجا برای حمید خان ناهار فرستاد و از آنجا نیز از بین انبوه اهالی خارج شدند تا به آمل رسیدند و سه روز ماندند و ملا علی جان را وارد شهر کردند ولی باقی اسری را در راه نگه داشته و میرزا محمد خان لاریجانی دستور داد

که قورخانه ئی که از طهران همراه داشتند به شهر وارد نکردند و با خود به طهران برگرداندند و سه شبانه روز نیز در لاریجان اقامت نمودند و حمید خان از اسری قطع آب و نان نمود ولی جعفرقلی بیگ نامی در نیمه شب رسیدگی کرد و غایت احترام و پذیرائی مجری داشت و به پسرش که در اردو بود توصیه نمود که تا طهران از آن مظلومان مراقبت و مراعات کرد و چون شاه عازم خراسان بود و در بوم هند توقف داشت ملا علی جان از حمید خان خواهش کرد که اسری را در محضر شاهی حاضر کند تا شاه آنچه خواهد مجری دارد، نپذیرفته، چنین گفت: شاید بعضی از این اسری مسلمان باشند و ترسم به غضب شاهی هلاک شوند و لذا همگی را به طهران رساندند و پاهای مظلومان از صدمه کند تا سینه ورم کرده، گردنشان از گرمی زنجیر و حرارت آفتاب مجروح شد و غالباً بیمار و ناتوان گشتند و یوم ورودشان در طهران هشتم شعبان که سه روز بعد از خروج شاه از طهران بود و نائب السلطنه بود نیز بدرقه شاه رفت و حسب امر وزیر نظام همگی را با کند و زنجیر به انبار نائب السلطنه بردند که مدت بیست و شش روز در آنجا محبوس بودند و احباب طهران برای راحتشان همی کوشیدند و خواهر حاجی ملا علی اکبر مذکور همه روزه به انبار نزد ملا علی جان رفته تفحص احوالشان نموده آنچه از غذا و دوا لازم می شد فراهم می نمود

--- صفحه ۳۴۳ ---

واز آن سو سهام الدوله هم به دستور کامران میرزا خود را در سمنان به موکب همایونی رساند و از حسن تدبیر و شجاعت خود شمه معروض داشته، اظهار نمود که اگر پنج روز در اقدامات مذکوره و اخذ رئیس بایان ماهروزک تأخیر می شد قطعاً دو سال سرباز و سوار و توپخانه دولتی مشغول گرفتاری آن عاصی می گشتند و شاه گفت پس از تحقیق قضیه و ثبوت عصیان و طغیان ملا علی جان چنانچه لازم است وی را به جزا رسانند هفدهم شعبان نائب السلطنه به طهران مراجعت نمود و روز چهارشنبه بیست و یکم ملا علی جان را طلبیده گفت دربابی بودن تو شکئی نیست و او جوابی نگفت نائب السلطنه متغیر شده گفت: تبرئی کن تا تورا باخلعت و مستمری و لقب حجة الاسلامی مرخص کرده آنچه از تو وسائرین غارت کردند پس بدهند ملا علی جان چنین جواب داد که من آن نیستم که دین را به دینار بفروشم و نائب السلطنه دستور داد او را بانبار برگرداندند

وبه شاه در دامغان چنین تلگراف کرد که رئیس بایه مازندران را با نه نفر دیگر آوردند و آنچه سعی کردم بد نگفت. شاه جواب تلگراف کرد که آنچه جناب حاجی ملا علی حکم کند مجری دارید و در عصر روز چهارشنبه خواهر حاجی آخوند نزد ملا علی جان رفت او گفت امروز و فردا روزی سه بار نزد ما آئید و روز پنجشنبه بیست و دوّم شعبان هنگام ظهر نائب السلطنه به ملاقات حاجی ملا علی رفت و ما وقع را بیان کرده صورت تلگراف شاه را نیز نشان داد مجتهد مذکور گفت: چون اقرار دارد و شما هم اظهار علم می کنید قتلش واجب است لذا در سه ساعت به غروب مانده همان روز نائب السلطنه دستور قتل داد و میرغضب با چندتن فرّاشان و یک نفر نائب به انبار نائب السلطنه رفته وی را بیرون آورده گفتند: حکم به قتل تو شد.

--- صفحه ۳۴۴ ---

اما سپردند اگر بد بگوئی تورا نکشیم. جواب داد: که گشته شدن منتهی آمال من است چون که ممکن است زبان به نالایق بیالایم آنچه به شما حکم شد، مجری دارید. پس وی را از راه بازار به میدان معروف به پای قاپوق بردند و در طی طریق طویل با بنیه ضعیف نحیف زنجیر گران در گردن داشت و میرغضبان دوطرف زنجیر را بدست گرفتند و با سرعت و بشاشت و چهره افروخته به میدان فدا می شتافت و دم بدم با فرّاش و نائب گفت و شنید می کرد که موجب حیرت دوست و دشمن شد. و جمعی از اسرائیلیان و پارسیان تماشائی و غیرهم از مشاهده آن حال متنبّه و متفکر شدند و فائز باقبال و ایمان باین آئین گشتند و در بین راه دونفر به آن مظلوم رسیده گفتند: نائب السلطنه سپرد از هر جا در راه اگر پشیمان شده بد بگوئید شمارا مرخص و آزاد کنیم. جواب داد: آنچه گفتم همان است تا به مقتل مذکور رسید و از میرغضب مهلت خواسته آب طلبیده وضو گرفته به تلاوت آیات و مناجات مشغول گشت و مبالغی نقد به میرغضب داده اشاره کرد که بد آنچه مأمورید عمل نمائید. باز نائب بدو گفت: بد بگو تا شمارا مرخص نمائیم چون به حال مناجات بود بدست اشاره کرد که محال است لذا در همان حال مناجات دژخیم حنجرش با خنجر قطع کرد و جسد غرقه به خونش بینداخت و انبوه مردم تماشائی هجوم برده خاک و آب دهن همی براو ریختند و چون خبر قتلش را به نائب السلطنه رساندند دستور داد که محبوسین همراهمان آن شهید آقا سید آقا بزرگ، آقا میر خلیل، آقا سید حسین، آقا میر عبدالله، آقا میر حسین،

استاد نورالله را با سه تن غیر بهائی آقا زکریا محمد تقی آقا، آقا گل از انبار مخصوص وی به انبار شاهی برده به کُند و غُلّ نهادند و از آنسو بهائیان طهران از شهادت ملا علی جان خبر یافتند و خواهر حاجی ملا علی اکبر با سوسن باجی مذکور در همان عصر پنجشنبه به پای دار رفته خویش را به روی بدن آغشته به خون آن مظلوم غریب افکنده شیون کنان از خون حلقومش بروی خود مالیدند و مردم اخلاط هجوم به ایشان کرده، سنگسار نمودند و فرآشان مستحفظ ایشان را از روی جسد کشیده دور کردند و شدت بسیار نمودند

--- صفحه ۳۴۵ ---

و آن دو شجیعۀ مؤمنه ناچار به مراجعت گشتند و باز فردا به پای دار شتافتند و خواهر حاجی آخوند یک تومان به فرآش داد که نگذارند مردم اشرار زیاده سوء ادب کنند و بدین طریق جسد آن شهید سه شب و روز در میدان افتاده و آفتاب براو تابید و مردم ستم و جفا کردند تا در یوم سوم شهادت سوسن باجی رفته یک تومان به فرآش داد و جسدرا برداشت و فرآش با او همراه شد که مردم اذیتی نرسانند و مصاریف غسل و کفن داد آنگاه جسد را به خلف کاروانسرای گلی اول قبرستان دروازه عبدالعظیم دفن کردند و بدن آن شهید از کثرت اثر سنگ و کارد و غیره پاره پاره بود و گوشت رانها قطع شده واز سینه تا پهلو سوراخ شد و بدانحال در زیر خاک مستور گردید و بعداً در عشر اول شوال سوسن باجی قبر آن شهیدرا ساخته نشان نهاد که محلش مفقود نشود و چون خبر شهادت آن مظلوم غریب و واقعات مذکوره به محضر ابهی<sup>۱</sup> در عکا معروض گردید صورت زیارتی فرستادند که باین کلمات عالیان مصدر می باشد " هذا ما نزل للعلی الاعلی الذی استشهد فی ارض الطّاء بشهادة تحیرت منها الملائة الاعلی و ناح اهل الجنة العلیا وللحروفات العالیات الذین انفقوا مالهم و بهم فی سبیل الله مالک الارضین و السموات " و باقی اسری تا دو سال محبوس انبار بودند و استاد نورالله سلمانی در زیر کند و زنجیر درگذشت و از قلم ابهی<sup>۱</sup> در حق وی ذکر شهادت در لوحی صدور یافت و محمد تقی نام از آنان در محبس ایمان به امر ابهی<sup>۱</sup> آورد و با سائرین مرخص شده به وطن برگشتند .

## آغاز نفوذ این امر فیما بین زردشتیان

گرچه برخی از آحاد زردشتیان در سنین اولیه این امر فائز به عرفان و ایمان گشتند چنانچه در بخش سوم شرح ایمان مهربان بهمن تاجر پارسی مقیم کاشان را که در دور حضرت مبشر اقبال کرد نگاشتیم و نیز مانکچی صاحب نماینده پارسیان هند چون به ایران میآ در بغداد به محضر ابھی رسید و ارتباط و التفات حاصل نمود

--- صفحه ۳۴۶ ---

ولی نفوذ و اجتماع و فعالیت در آنان مشهود نگشت تا آنکه چندی قبل ازین تاریخ ملاً بهرام اختر خاوری ساکن قریه مریم آباد از توابع یزد فائز به ایمان گشت و با قدرت مالی و وسعت اطلاع دینی و معروفیت در حسن و اعمال یزدان پرستان به تبلیغ این امر پرداخت و درین تاریخ ۱۳۰۰ شاه سیاوخش مهربان از شناخته گان پارسیان اطراف یزد نیز ایمان آورد و شروع نفوذ و نشر این امر مابین پارسیان آن حدود شد و بین احب پارسی و اسلامی مراوده در محافل و مجامع مستمر و دائم گردید .

## قریه امزاجرو همدان

و نیز در این سال داودقلی بیگ علی اللهی و میرزا گل محمد از بزرگان قریه امزاجرو همدان به دلالت محمود بیگ بیوک آبادی داخل درین امر شد آنگاه طالب بیگ و کربلانی نصرالله سپس عباس بیگ قبول نمودند و متدرجاً جمعیت و مرکزیت برای این امر در قریه مذکوره حاصل شد و اهالی تعصب و ورزیده به مخالفت احباب قیام و اقدام کردند آنان را از دخول در حمام عمومی منع نمودند و بسب و لعن پرداخته آب دهن بر سر و رویشان در حین عبور و مرور انداختند ولی بالآخره قدرت و جمعیت امر در قریه مذکوره قرار گرفت .

## آغاز بناء شهر عشق آباد و تجمع بهائیان در خاک روسیه

چون دولت روس ترکمنستان را تصرف نمود بر جائیکه اکنون شهر عشق آباد است و موقعش اقتضای بنای شهر داشت خواست بلدی بنیاد کند که مطابق بلاد متمدنه غرب خیابانهای مستقیم هندسی و ابنیه ثمینة رفیعه داشته مرکزی برای حکومت شرقیه شان گردد پس زمین را نقشه بندی مهندسی کردند و اعلان دادند که هر که



خواهد دولت با وی مساعدت به اعطاء قطعه از زمین به نوعی سهل و مفید می‌نماید و مردم ایران در روسیه از هر سو بد آنجا رفته خانه و آبادانی نمودند بهائیان ستم کشیده ایران نظر به اینکه محل آسایش

--- صفحه ۳۴۷ ---

### سال چهل و یکم واقعات سال ۱۳۰۱ ه ق - ۱۸۸۴ میلادی

و آزادی در عمل به عقیده خود یابند و نیز نظر به کسب و تجارت عطف توجه بد آنسو نمودند و در آغاز سال ۱۲۹۹ حاجی میرزا حسن افغان کبیر چون از یزد به طریق روسیه عازم عکا شد همینکه به مرو رسید و اوضاع عشق آباد بشنید قصد خرید املاک در آنجا نمود و این سبب شد که حاجی عبدالحسین یزدی به عشق آباد رفته برای او و نیز برای خود املاکی خرید و در آن ایام هنوز خط آهن قفقاز تأسیس نشد و حاجی میرزا حسن از باکو تا باطوم را در مدت چهل شبانه روز طی کرد و از طریق اسلامبول وارد ارض مقصود شده به حضور در محضر ابهی مشرف گردید و این را بهائیان به فال نیک گرفته موقع را مغتنم شمرده بر مهاجرت به عشق آباد و آسایش در قلمرو حکومت روسیه و استخلاص از تضییقات ملاها و حکومت ایران و تأسیس امر ابهی در آن حدود دل نهادند و از ارض مقصود نیز اشاره و امر در این خصوص رسید و افغان یزد مصمم شدند که استاد علی اکبر و استاد محمد رضای بنّاء را از طریق خراسان به عشق آباد فرستاده خانه‌ها و دکاکین و کاروان سرا بسازند و چون در همان ایام به سال ۱۳۰۰ چنانکه به تفصیل آوردیم. فتنه و تضییقات واضطهادات عمومیّه باتفاق دولت و علما و رؤساء ملت در عموم بلاد ایران برای این طائفه برخاست و گرفتاری ورقا در یزد و تبعید و حبسش در اصفهان واقع شد و نیز حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی به نوعی که نگاشتیم در ننگ در طهران نتوانست و به اصفهان و یزد رفت با افغان و محترمین احبای یزد در خصوص استخلاص محبوسین و به نوع عموم برای رفع مضایق احباً در ایران مشورت کردند و آقا سید احمد افغان به این صدد شد که جمعی از احباً پناه به دولت روسیه برده از ظلم و تعرضات ناصرالدین شاه شکایت کنند و آقا میرزا اسدالله اصفهانی را از طهران به اصفهان برای مشورت خواستند ولی چون تلگراف به محضر ابهی کرده اجازت طلبیدند و منع صریح رسید

--- صفحه ۳۴۸ ---

افنان مذکور منصرف از اقدام گشت وبالأخره استاد علی اکبر واستاد محمد رضا وارد عشق آباد شدند واز عقبشان حاجی عبدالرسول یزدی و آقا محمد رضا اصفهانی ومعدودی دیگر رسیدند و برای شروع به بناء وبنیاد مؤسّسات قطعه زمینی از حکومت خواستند وتجارت سرائی عالی برپا کردند وآن شهر جدید به سرعت تامّه ترقّی وتوسعه یافته مردم بسیار از هرسو رو آوردند وسکونت وعمارات وتجارت گرفتند وپس از دوسال جمعیت بهائیان در آنجا مزدا شد ودارالتجاره ها وابنيه وعمارات چند بنا کردند خصوصاً افنان کبیر و آقا سید احمد وحاجی سید مهدی وحاجی میرزا محمد علی از افنان اراضی بسیار خریداری نمودند وبالأخره درسال ۱۳۰۵ مطابق دستور واصل از جمال أبهی عزم بناء معبدی نمودند وحاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله روس بانجلس حاجی میرزا محمود از یزد به عشق آباد آمدند وقطعه وسیعۀ از اعظم نام ترکمان به مبلغ ششصد منات خریدند وبنائی نهادند واحباً در نهایت حرّیت که آرزوی آن را در ایران می کشیدند در اسحار حاضر شده به تلاوت مناجات واذکار پرداختند وآن زمین معروف به زمین اعظم واولین مشرق الأذکار رسمی بهائی گردید ونام عشق آباد در ایران ممثل امر بدیع را در انظار نشان داد وآن شهر اولین بلاد از خاک ترکمانیه روسیه ازطرف خراسان است وبردامنه شمالی جبالی واقع شده که فاصل مابین خراسان وآن مملکت می باشد وچنانکه می نگاریم بهائیان مهاجر به عشق آباد در اندک زمانی فیما بین سائر اهالی خصوصاً نزد روس وارانمه وترکمانان به حسن اخلاق ودیانت وامانت در معاملات معروف ومشهور ومعزز ومحترم گشتند وجمعی در بخارا وسمرقند وغیره از بلاد ترکستان شرقیه روسیه برای تجارت اقامت گرفتند ومیدان تبلیغ در آن حدود باز شد به نوعی که آقا میرزا ابوالفضل به عشق آباد وبعداً به سمرقند رفته به تبلیغ وتالیف پرداخت وبامساعدت اولیاء روسیه به صدد ایجاد مطبعه وروزنامه شد ولی اولیاء این امر در طهران صلاح ندانستند وبالأخره فاضل قائینی به عشق آباد رفت و برای تبلیغ مقیم بخارا گردید .

--- صفحه ۳۴۹ ---

## فتنه در اشتهارد

دراشتهارد قزوین ملاها اتفاق کرده اهالی را به عداوت و مخاصمت با بهائیان به هیجان و غلیان آوردند و شورش عمومی شده بر آن بیچارگان هجوم نمودند گروهی را ابواب خانه آتش زده به خانه ریخته ضرب و آزار کردند و برخی را که در چاهها پنهان شدند بیرون کشیده به عذاب و عقاب گرفتند و اموال و اشیاء را به غارت بردند و عدّه از مظلومان به طهران شتافته دادخواهی کردند ولی ملاهای ظالم نیز جمعی از اهالی را باخود به طهران آوردند و در محضر نائب السلطنه و وزیر نظام با طرفین سؤال و جواب شد و بهائیان خصوصاً شیخ محمد بن شیخ ابوتراب شهیر مظلومیت خود را مبین و مبرهن داشتند و نتیجه و ثمره این شد که ستمدیدگان امر عودت به وطن یافتند و عدّه از جائزین چند روزی در طهران توقیف و سپس رها و آزاد گشتند و ملاها به آرزوی قلع و قمع این طائفه که دردل داشتند نرسیده برگشتند لاجرم تعرضات خود را درمحلّ ادامه دادند چنانکه مظلومان را ازدخول در گرمابه‌های عمومی منع کردند و نوبتی یکی از ایشان را درحمام یافته ضرب و اذیت و افر رساندند سر بشکستند و موقعی دیگر بر جسد میّتی از این طائفه تاخته سرش را باسنگ و غیره نرم کردند و بالأخره چندان جفا و ستم وارد آوردند که همگی مجبور به فرار و مهاجرت به دیار دیگر گشتند ولی بهرجا قدم گذاشتند آتش فساد و عناد برایشان افروخته شد و ملجاء و دادرسی نیافتند تاآنکه متدرّجاً به وسائل متنوّعه مسکن و مأمن حاصل کردند .

## فتنه در نامق و حصار خراسان و قتل و غارت بهائیان

ملاً احمد معلّم از علمای قریه حصار از توابع تربت حیدریه و ترشیز خراسان و هم برادرش ملاً علی که

--- صفحه ۳۵۰ ---

سال چهل و دوّم - واقعات سال ۱۳۰۲ ه ق - ۱۸۸۵ میلادی

که هر دو از متقدّمین بابیه و مبلغین امرآبھی بودند و در قریه حصار و نامق جمعی کثیر را مهتدی ساختند و دو قریه مذکور از مراکز این طائفه شناخته گشت به نوعی که دربخش سوّم ضمن شرح احوالشان آوردیم مورد

حسادت و معاندت ملاهای محلّ واقع شدند و کربلائی ابوالقاسم ملاّی حصار با حالتی افروخته از غضب و عناد پیوسته به مخاصمت و مقاومت کوشید و در مقابل علم و عرفان و ذوق و بیان ملاّ احمد تاب مقاومت نیاورد و معذک در تفتین و تهییج اهالی دمی آرام ننشست و بالأخره در سال ۱۳۰۱ صورت استشهادی مشحون به مُهر و امضاء اهالی حصار راجع به ضلال و اضلال معلّم و بهائیان قریه تنظیم کرده نزد ملاّهای تربت حیدریّه فرستاد و از آنان حکمی صادر نمود که معلّم را از مسجد و منبرش ممنوع دارند و چنین کردند و معلّم ناچار دست از مرجعیّت خود کشیده در خانه نشست و معاشرتش محصور با جمع احباب شد و متدرّجاً به تهییج و تفتین ملاّی مذکور ارازل انام و انبوه عوام در مشاهد و معابر به تعرّض این طائفه پرداختند و به سقط گفتن و توهین نسبت به معلّم برخاستند و این نخستین حوادث مؤلمه آنجا بود و بر احباب سخت ناگوار و گران آمد و دوتن از جوانان بهائی به مرکز حکومت در تربت شتافته تظلم کردند و حاکم که مردی بی‌غرض و سالم بود به نائب خود در حصار حکم داد که جلوگیری از شرارت اشرار نماید و این اقدام موجب مزید هیجان عوام گردید و جوانان را لدی المراجعت به حصار استهزاء و ضرب نمودند و هم سه تن از احباء را که به وساطت و اصلاح ذات‌البین پیشرفته نصیحت گفتند به شتم و لثم گرفتند و دو جوان مذکور باز به تربت شتافته تفصیل احوال نزد حاکم بیان داشتند و شکایت از جور و جفای اعدا کردند و مجدداً حکمی از طرف حکمران برای رفع تعدّی اشرار صادر شد ولی کربلائی ابوالقاسم با نفوذ و قدرتی که داشت مانع از اجرای حکم گشته و اتباعش بر جسارت و شرارت افزودند و با حالت اجتماع در کوی و برزن رفته هر کس از بهائیان مظلوم یافتند

توهین

--- صفحه ۳۵۱ ---

توهین کردند و سب و دشنام گفتند زدند و آزرده و در خانه معلّم همی سنگ انداختند و به ضرب و آزار واردین و مراجعین پرداختند و لاجرم معلّم به احبّای نامق خبر داد تا ملاّ فضل‌الله پسر ملاّ علی برادرش که دامادش بود و نیز میرزا سید علی برای وقایت و حمایت به حصار آمدند و شبها در خانه اش کشیک داده وی را محافظت کردند و معاندین قدم جسارت فراتر گذاشته بر آن شدند که مجتمعاً به خانه هجوم کرده هر سه را به قتل آرند و ملاّ فضل‌الله و خامت حال را به احبّای نامق اطلاع داد و ده نفر از ایشان به حصار آمده معلّم را باخود به نامق

برده به خانه برادرش ملا علی رساندند و معلّم از آنجا به مرافقت پسر برادرش ملا نعمت اللّه و نیز ابوالقاسم به صوب ترشیز حرکت کرد و درمغان به خانه میرزا زین العابدین داماد خود اقامت جست و میرزا زین العابدین مذکور و میرزا جالینوس حکیم و میرزا زمان از رؤسای محلّ را به امرأبھی مهتدی ساخت و به والی خراسان میرزا عبدالوهاب خان شیرازی آصف الدوله مشروحو شکایت و تظلم از جور و جفای ملاّی حصار و اهالی پُرآزار نگاشته به مشهد فرستاد و از آن سو در حصار چون اشرار از حرکت معلّم خبر یافتند به خانه اش هجوم برده مستخدمش را ضرب شدید نمودند و الواح و آثارش را که به خطّ وی بود بدست نیاوردند و مقارن این واقعات دوتن از بهائیان حصار آقا سید حیدر و جهانگیر به عزم تشرّف به محضرأبھی در عکا عزیمت سفر کردند و بر اشتداد بغضا و عصبیت اشرار و اعدا بیفزود و مستخدم معلّم را مجدداً گرفته بعضی آثار و کتب امریه را یافتند و سید محمد بلبل داماد معلّم را که خانواده اش را سرپرستی می کرد گرفته مورد تهدید و بازخواست قرار دادند و از او سه چیز مطالبه کردند نخست اینکه آنچه از کتب و آثار امریه در خانه معلّم است تسلیم نماید ثانیاً به معلّم لعن کند ثالثاً از امر تبرّی جوید و سید محمد مذکور با آنان مداهنه کرد و بدین بهانه که کتب و آثار را از خانه معلّم بیاورد از نزد ایشان خارج شد و بلا تأمل در حالی که هوا به شدت منقلب بوده باران می بارید

--- صفحه ۳۵۲ ---

به سوی کوه گریخت و از طریق مخفی به نامق شتافت و به خانه ملاّ علی برادر معلّم وارد شده ما وقع را بیان کرد آنگاه به مغان رفته شرح ماجری را برای معلّم حکایت نمود و از آنجا به تربت مهاجرت کرد و در عقب فرار آقا سید محمد بلبل مذکور از حصار قسمتی دیگر از احباب آنجا نیز به علّت شدت بلیات متواری و پراکنده شدند و جمعی در خانه های خود منزوی و برخی در منازل امن و سالم مخفی گشتند و ملاّ حمید اللّه پسر نوری معلّم چندبار دچار اشرار شده مورد ضرب و زجر شدید گردید و عاقبت ناچار به خانه عمّ خود ملاّ علی در نامق پناه جست و نیز جمعی از اشرار شبانه به خانه ملاّ حسن ریختند تا او را به قتل آرند و او از دری دیگر گریخته به

منزل حاجی میرزا حسن نام که مردی سالم و بی آزار بود ملتجی گشت و پسران حاجی مذکور اشرار را متفرق نمودند و اما در نامق داماد کربلایی ابوالقاسم ملائی معاند مذکور حصاری که خود نیز ملا ابوالقاسم نام داشت ملائی مقتدر بود و زمینه فتنه و فساد را مستعد کرده به اتفاق مصطفی قلی و عبد العلی بیگ از رؤساء اعدا عامه اهالی را تهییج نمود و عبد العلی بیگ مذکور باین آرزو بود که کربلایی اسماعیل کدخدای نامق را که از این طائفه بود به زمین زده خود کدخدا شود و با ملا ابوالقاسم مزبور کمال مساعدت کرده فتنه عمومی برپا نمودند و نخست حکم صادر کردند که برادران معلّم حق حضور در اجتماعات محلیه ندارند چه کافر و نجس می باشند و اتفاقاً ایام عید نوروز رسید و حسب الرّسم جمعی از اهالی نامق بیدار خویشاوندان حصاری خود آمدند و از حاء زمام و بسط کلام در ردّ امر ابھی و سقط و افترا و اظهار بغض و عدا نسبت به احبّ دادند و سپس کربلایی ابوالقاسم ملائی معادی حصاری مذکور بایسر قهارش مسمی به عبد القهار و قرب شصت تن از حصاریان برای باز دید به نامق رفتند و پسر عبد العلی بیگ مذکور آنان را پذیره شده تجلیل نمود و بر سب و لعن و تعرض به آحاد احبّ تحریض کرد و تمامت جمعیت مذکوره به تحریک عبد العلی بیگ به مسجد مجتمع شدند و فریاد و فغان بر کشیدند و عزم شورش نمودند و مسجد مزبور در جوار خانه ملا ابوالقاسم برادر معلّم بود

--- صفحه ۳۵۳ ---

و بهائیان در آن خانه اجتماع داشتند و سخنان معاندین شورشیان را شنیدند و نزد ملا علی اصرار کردند که سوار شده نزد نایب الحکومه رفته شرح احوال گوید و راه علاج جوید ولی او تن به شهادت داده ذکر تسلیم و رضا همی نمود و در آن حال محمد علی نام صباغ تربتی در مسجد مزبور به منبر رفته مردم را به قتل بهائیان تهییج کرد و انبوه اشرار از مسجد بیرون آمده به عزم قتل این طائفه در کوچه ها شتافتند و هر کس از مظلومان را یافتند به مسجد آورده نزد ملا برای لعن و تبری برپا داشتند و آنان اطاعت نکردند و مورد ضرب و جفا گشتند و احوال بدین طریق چند ساعتی گذشت تا آقائی و ملا محمد علی و آقا سید حسن قندی و ملا محمد بیگ را دستگیر و اسیر ساخته آوردند با سنگ و چوب و مشت و لکد همی زدند و درهم کوفتند چنانکه آه و حنین و استغاثه و آئینشان مرتفع گشت و ملا فضل الله بن ملا علی و ملا خلیل الله و ملا اسد الله خواهرزاده های ملا علی با محمد

علی نام از احباب متأثر و بیطاقت شده از خانه بیرون آمده برای جلوگیری از شرارت قدم جلادت پیش گذاشتند و قریب شصت تن از حصاریان و چهل تن از نامقیان با چوب و اسلحه بسویشان هجوم بردند و آن چهار با کمال شجاعت و جسارت مقاومت نمودند و جمعیت اشرا را با چوب از عهده شان برنیامده سنگباران نمودند و چند سنگ سخت بر سر ملا فضل الله اصابت کرد چنانکه دوسه بار بر زمین افتاد و ناچار شده خود را برای فرار عقب کشید و به دیوار کوتاهی پناه برد و در آن حال اسحق و کیل یکی از رؤساء اشرا نزدیک رفت که او را دستگیر نماید ملا خلیل الله به مدافعه قدم پیش گذاشت و چوبی چنان بر وی نواخت که به زمین افتاد و ملا خلیل و ملا فضل الله هر دو به طرف کوه فرار کردند و اشرا به تعاقبشان شتافتند و دست نیافتند و ملا اسدالله و محمد علی نیز خود را کناری کشیده در قریه مخفی گشتند و چهار سوار و چهل پیاده از اشرا برای دستگیری ملا فضل الله و ملا خلیل به کوه دویدند و به مقصود نرسیدند

--- صفحه ۳۵۴ ---

و نیز در هنگامیکه به نوع مذکور چهارتن مزبور مدافعه می نمودند و هنگامه گرم بود خبر به ملا ابوالقاسم برادر معلّم رسیده از خانه بیرون آمد و اشرا دور وی را احاطه کرده سخت مکسور و مجروح نمودند و به مادر ملا خلیل الله نیز که برای حفظ برادر جست و خیز می کرد ضرب شدید وارد ساختند و بالأخره جمعی از نسوان مؤمنات هجوم برده ملا ابوالقاسم را به خانه ملا علی انتقال دادند و ملا علی زخم های برادر و خواهر را بسته در بستر خوابانید و در آن حال اشرا بیرون خانه اجتماع نموده خواستند در را شکسته داخل شوند لکن برخی از مردم بی غرض و خیر خواه ایشان را منصرف ساختند و در آن روز هنگامه فساد بهمین مقدار به آخر رسید و در نیمه شب ملا فضل الله و ملا خلیل عودت به قریه کرده نزد ملا علی آمدند و او دستور داد که فی الحال متعاقب یکدیگر از قریه خارج شدند ولی به علت مه و باران یکدیگر را در کوه گم کردند و ملا فضل الله خویش را به کوه سرخ رساند و به منزل میر علی نام از سادات و رؤساء محترم که مردی بی غرض و خیر خواه بود وارد شد و او مهربانی نمود و قضایا را به نائب الحکومه پیام کرد و او اقدامی در رفع غائله نمود و اما ملا خلیل الله به مغان نزد معلّم شتافت و ما وقع را حکایت کرد و حصاریان مذکور که در نامق بودند روزی دیگر به اقوام خود پیغام

دادند که بهائیان سرالحق وکیل را شکستند و این ننگ و عار بر شما خواهد ماند لذا بهر سرعت که ممکن است اجتماع نموده به انتقام برخیزید و آنان بر پشت بام خانه های خود برآمده فریاد برکشیدند که هر که در خانه بماند و به قتل و غارت بهائیان برنخیزد سقف خانه را بر سرش منهدم کرده او را به قتل می‌رسانیم و اموالش را به غارت می‌بریم لاجرم بلا درنگ قریب صدتن از اشرار باچوب و بیل و کلنگ و اسلحه و ادوات جنگ هنگام غروب آفتاب از حصار بیرون شتافتند و هنوز نیم ساعت از شب نگذشت که وارد نامق شدند و به خویشاوندان خود ملحق گشته با فریاد و فغان نیزه و سنان برافراختند

--- صفحه ۳۵۵ ---

و به خانه ملا علی تاختند و چون در خانه بسته بود یک طرف دیوار را خراب کرده داخل شدند و بسوی حجره ملا علی شتافتند و او را احاطه نمودند و بی تأمل هر کس هر چه بدست داشت بر مظلوم نواخت و در آن میان یکی با کلنگ پهلویش را درهم شکست چنانکه از پای درآمده جان تسلیم نمود پس به سوی ملا ابوالقاسم که در بستر بود تاختند و ضربتی چند نواختند که یقین به هلاکش نمودند و خواستند هر دو جسد را از بام خانه بزیر اندازند و به علت ممانعت بعضی منصرف شده به غارت پرداختند و از اشیاء و اثاثیه خانه آنچه را لایق و قابل دیدند به یغما بردند و بقیه را درهم شکسته بر زمین ریختند و رفتند و این واقعه در شب ششم نوروز این سال واقع شد و در اثناء آن هنگامه زوجه ملا علی و ملا ابوالقاسم با اطفال صغار معلم و ملا ابوالقاسم پناه به خانه همسایه برده در انبار گاه مخفی شدند و اشرار با چراغ بد آنجا شتافتند و دوتن از ایشان که در جلو بودند دیدند و به حال مظلومان رحم آورده به همراهان نگفتند و کودک صغیر معلم تا چندی در خانه‌های احباب برای احتیاط از اطلاع اشرار در صندوقی مخفی بود و نیز خواهر کربلائی ابوالقاسم ملائی معاند حصاری مذکور زنان قریه حصار را مجتمع کرده به خانه معلم هجوم بردند و چون خانواده معلم در آن حین به خانه سید سلیمان پنهان بودند کسی را نیافتند و ظروف خانه را شکسته به خانه سید حیدر از احباب دویدند و زن و دختران او را با قساوت شدید زجر و ضرب نمودند و زنش را که خواهر زوجه معلم بود از غایت بغض و عناد موی سر کردند و زینت و زیورشان را از دست و گردن بیرون کشیده به یغما بردند و ظروف و اثاثیه خانه را درهم شکسته پایمال کردند



وروزی دیگر حصاریان مذکور از نامق به محلّ خویش معاودت نمودند و دربین راه ملاّ حسین نام از احباب را دیده آثار والواح را که به خطّ معلّم با او بود گرفتند.

--- صفحه ۳۵۶ ---

وبسی شادمان شدند چه که اسناد و مدارک برای مقاومت با معلّم بدست آوردند و چون به حصار رفتند پی گرفتاری باقی احباب در کوجه‌ها همی گشتند و ملاّ محمدعلی را گرفتار نموده خواستند او را به قتل آرند لکن ملاّ مرتضی نام که مردی بی‌غرض و سالم بود ممانعت نمود و او را از چنگ ظالمین بدین بهانه ربود که در خانه خود برده توبه دهد و بهائیان دیگر در خانه های مردم بی آزار چندی پناهنده و مخفی ماندند و ذهاب نزد حکومت و اظهار شکایت برایشان میسر نبود مگر بعضی ازایشان که قبلاً گریختند و نیز برخی از مردم بی آزار مانند ملاّ زین‌العابدین نامقی که با بهائیان دوست بود و چندتن ازایشان را به خانه خود پنهان و محفوظ داشت شبانه در برف و باران شدید به ترشیز رفت و ماجری را به حاکم اطلاع داد و حکومت رحمة الله خان نامی را با دوازده سوار که همه از اهل سنت و جماعت بودند به نامق فرستاد و سواران مذکور وقت عصر رسیدند و رحمت الله به بالین نعش خونین ملاّ علی شهید که هنوز بی غسل و کفن افتاده بود حاضر شد زار زار گریست و بستگان شهید را دستور داد تا جسد را برای دفن بردند و شیخ عبّاس و ملاّ فضل الله و ملاّ یوسف علی و سید حسن قندی به فاصله چهارده روز جسد را به مشهد رساندند و رحمت الله خان با سوارانش شب در نامق استراحت کرد و روزی دیگر رؤساء اشرار عبدالعلی بیگ و عبّاس علی بیگ و مصطفی قلی و ملاّ محمد هادی را که دخالت و مباشرت در آن اعمال داشتند دستگیر کرده با خود نزد حکومت ترشیز برد و از آنجا به مشهد اعزام داشتند و کربلایی ابوالقاسم ملاّی معاند حصارى قریب شصت تن از اهل حصار و نامق را با خود متفق کرده برای استخلاص توقیف شدگان مذکور عزیزت مشهد نمود و برای تقویت صحّت اعمال و مدّعی خویش کتب و آثار غارت شده معلّم را با صورت استشهاد و فتوی علماء تربت با خود همراه برد

--- صفحه ۳۵۷ ---

وازان سو معلّم نیز به مشهد رفت و در خانه حاجی محمد ترک (شهید) از معاریف احباً سکنی نمود و ازین آشفته بود که چرا اقوامش جسد برادر شهیدش را به مشهد نقل دادند و در نامق دفن نکردند و رؤساء اشرار مذکور مدّت دو ماه در حبس ماندند تا آنکه امرشان به حکام شرح محوّل گردید و کربلائی ابوالقاسم و اعوانش موقع را مغتنم شمرده کتب و آثار معلّم را در محضر علما ارائه دادند و بهائی بودن معلّم و ملاّ علی شهید را اثبات خواستند و ملاّهای مشهد فتوی علماء تربت را تأیید نمودند و گفتند مرتکبین را به جرم چنین قتلی بازخواست نتوان کرد فقط دوتن از علماء مشهد میرزا سید احمد بجنوردی و سید حبیب گفتند باید برای حلّ و فصل این مسئله معلّم حضور یابد و از او تحقیق شود و از بهائیان غیر معروف تنی در آن محضر حاضر بوده از ایشان اجازه خواسته رفت و معلّم را آورد و او لدی الورود در محضر میرزا سید احمد مذکور همینکه نشست حصاریان و نامقیان سخنان توهین آمیز و خلاف ادب نسبت به وی گفتند و اعتنائی بدیشان ننمود و مجتهد آنان را ساکت کرده با معلّم به مکالمه و محاوره پرداخت و پس از اندکی سؤال و جواب همی بر عقل و علم و احاطه اش در شعب علوم آفرین گفت و حصاریان چون چنین دیدند بعضی سخنان نسبت بخود مجتهد بر زبان راندند و مجتهد حکم داد همگی از محضرش بیرون راندند و معلّم را برای حفظ و صونش ممانعت از خروج نمود و سپس به وی اجازت داد که به خانه مستشار دفتر از بهائیان معروف رفته تا صبح بسر برد و احبّای اهل حصار که در مشهد بودند و از محلّش در آن شب بی خبر ماندند به شدّت نگران شدند تا آنکه روزی دیگر او را یافتند و او به برادرش ملاّ ابوالقاسم و نیز به میرزا فضل الله دستور که به حصار مراجعت کردند و خود مدّت شش ماه در مشهد توقّف نمود آنگاه مسافرتی به اطراف کرد و توصیه از حکومت در حقّ خود گرفته به حصار عودت نمود.

--- صفحه ۳۵۸ ---

سال چهل و سوم واقعات سال ۱۳۰۳ ه ق - ۱۸۸۶ میلادی

در توابع همدان و در سال ۱۳۰۳ در قرای تابعه همدان مانند ساری قمش چپوقلو میرزا کندی به واسطه نایب هادی خان حسین آبادی این امر نشر یافت و عدّه کثیری بهائی شدند و در میرزا کندی گرم بیگ منجذب و

مشهور شده مورد تعرضات اعدا واقع گردید و شیرعلی بیگ نایب قریه برای اسکات و تسکین اهالی وی را با تنی دیگر از احباب نزد ملا مهدی جناب متصدی امور شرعی قریه چوقلو فرستاد تا کفر و ایمانش را بسنجد و ملا مهدی از وی مسائل شرعی اسلامیه پرسید و او همه را به خوبی جواب گفت و ملا مهدی در ورقه شهادت بر اسلامیت او داد و کرم بیگ چون ملا مهدی را مردی سالم و بی آزار دید با وی درخصوص این امر صحبت نمود و حسب خواهش وی کتاب ایقان داد و ملا مهدی فائز به ایمان بدیع گشت و باین نام شهرت یافت و اهالی از مراجعات شرعی به او دست نگه داشتند و او در سختی معاش افتاد و مالک قریه روزی وی را به خلوت طلبیده چنین گفت اگر آنچه مردم دربارهات شهرت دادند صدق است اقامت تو در این قریه میسر نمی شود و باید به محلی دیگر روی و اگر کذب است اولی آنکه به محضر شرع حاضر شوی و بدانطریق که دستور دهند تبری کنی تا تمام مقرری در حقت دائر شود و اهالی از نو به تو روی آرند و ملا مهدی ناچار به همدان رفت و به معلمی در بعضی مدارس پرداخته اقامت نمود و صاحب مکتب و ثروت گردید .

### **برخی از واقعات عکا و عظمت جمال اقدس ابھی**

شیخ یوسف مفتی متعظم مقتدر متمول و شخص اول ناصر که ولایت و پاشاهای ایالت شام حین عبور بلد مذکور وفود به حضرتش می خواستند و او به احدی اعتنا نداشت نوبتی به عکا وارد شد و در مجلسی با غصن اعظم تصادف ملاقات و مکالمات یافته منجذب وسعت علم و قوت بیان و حلاوت اخلاق گردید و چون به ناصر برگشت مراسله تکرار و اشتیاق مواصله اظهار نموده رجا کرد که ایامی چند در ناصر و عمارتش بسر ببرند و اشهبی خاص هدیه اخلاص بفرستاد که به میرزا ضیاء الله بخشیدند

--- صفحه ۳۵۹ ---

بخشیدند و او مرکب سواری خویش قرار داد و بالأخره دعوتش مقرون به اجابت شد و آن حضرت برای اقامت ایامی چند عزیمت ناصر فرمود و اغصان و مفتی عکا و تنی چند از اهالی نیز در موکبش روان گشتند و شیخ یوسف الی مسافت فرسنگی بلد سوار مأمور خدمت مع لوازم ضیافت مهیا کرد و برای استقبال دسته دسته از بزرگان بلد را روانه نمود و خود با منتسبانش و اعظام اهالی شهر تا یک فرسخی پذیره شدند و در مدتی که به

عمارتش اقامت کردند محضرشان برای فضلا واعاظم بلد محلّ وفود استفاده گشت تاآنکه مراجعت به عگا نمودند وبعداز چندی شیخ به عگا آمد ومهمان آن حضرت شد وعلما واعاظم ملت واعضاء وارکان حکومت پی ملاقات ذهاب وایاب کردند وبا همرهانش درخانه های متعدّد که همه تعلق به این طائفه داشت بیتوته واقامت واستراحت نمود چنانکه گهی درعمارت مسکونه ایشان که با والده وشقیقه وعائله می زیستند وجمال اُبهی<sup>1</sup> گاهی از ایام ولیالی درآنجا نزول واقامت می نمودند بسربرد ووقتی از شبانه روزرا درخانه مجاور عمارت مذکوره که محل احباب بود وقبلاً جمال اُبهی<sup>1</sup> ایامی درآنجا ماندند صرف شام یا نهار کرد وهنگامی از روز وشب را درخانه دیگر که جنب عمارت مذکوره ومسکونه حاجی عبدالرحیم یزدی بود می زیست واین واقعه که حکایت از رفاهیت احوال ووسعت امور وعظمت واققدار جمال اُبهی<sup>1</sup> داشت وبرای دیگران درعگا میسر نمی گشت موجب وقود نار حسد وعصبیت مخالفین ومعادین گشت وتصادفاً دولت درهمان ایام خانه حکومت نشین عگا را که عمارتی واسع بود به طائفه شاذلیه فروخت وآنان از جهت اقامت زیور پاشا حکمران سابق الذاکر تصرف نکردند وهمینکه او معزول شده برفت<sup>141</sup> عمارت مذکوره را تکیه خود قرار دادند وحکمرانی جدید که گردی از پاشاوات شام بود وچندی نیز چنانکه قبلاً نگاهشتیم درایام قشله حکمرانی در عگا وارد وخانه را در جنب عمارت مسکونه آن حضرت اجاره واقامت نمود ودر همان ایام حاجی ناشد پاشا والی شام از بیروت به عگا آمد ودر خانه مستأجره مذکوره ورود نمود

--- صفحه ۳۶۰ ---

وجای بر حکمران ضیق شد ومعادین مفسدین بنای سعایت وفسادرا نهاده نزد وی چنین گفتند که این طائفه خانه های متعدّد دارند وجمعی از واردین خود را به رفاهیت نگه دارند وحکمران را به مضیقه می گذارند واولی

141- وبعد هر پاشائی که درعگا حسن سلوک مرعی داشت زمان حکومتش طولانی ومورد برکت وکامرانی بود ولی هر متصرفی که به بغضا قیام نمود به زودی دست قدرت نگون سارش کرد يك روز غصن اعظم نزد مفتی هشت والی را شمرند که همه بعداز سفر به عگا ومراجعت به شام معزول شدند وبعضی بزودی وفات یافتند مگر همان عزیز پاشا که در ارض ادرنه مشرف شده بود وبعد ازآن ترقی کرده والی بیروت شد ودو مرتبه به عزم زیارت به عگا آمد وبه خدمت حضرت غصن اعظم رسید واین مطلب را جمیع سکنه عگا می دانند که هر والی به عگا آمد در مراجعت از ولایت بر الشام معزول شد.

(نبیل زرندي)

آنکه جانب حکومت را ملحوظ آرند و سوسه در قلب حکمران اثر کرد و صریحاً اظهار نمود که خانه ایشان برای اقامت والی لازم است و برخی از اعضاء دائره حکومت نزد آن حضرت معروض داشت و ایشان اظهار قبول کرده، چنین فرمودند: تا خانه دیگر جسته انتقال کنیم و در آن ایام والده شان (ورقه علیا) بیمار و بستری بود و اطباً آمد و شد می کردند و آثار ضعف روز بروز شدیدتر گشت و در چنین حال پاشای گُرد همه روزه کس فرستاد مطالبه تغییر خانه نمود و مفسدین معاندین را موقع بدست آمده ایقاد نیران فساد همی کردند و چون به والی که مردی نیک نفس بود شرح واقعه معروض افتاد، چنین گفت: که برای من خانه دیگر لازم نیست تا آنکه جمال ابهی<sup>۱</sup> به عکا آمده اقامت فرمودند. و والده غصن اعظم به ملکوت بقا صعود نمود و برای تشییع جنازه جمعی کثیر از بلد از مسلمین و مسیحین و هم انبوه اهالی حاضر شدند و درحالی که قاریان قرآن در جلو جنازه و محصلین مدرسه با لحنی حزین به آیات عربیه ترجیع می کردند و آل و اغصان و افنان اطراف جنازه را احاطه داشتند برو سردست برده به خاک سپردند و والی نیز به بیروت برگشت و موضوع احتیاج به خانه از میان رفت و معذلک مفسدین دست نکشیدند.

--- صفحه ۳۶۱ ---

و پاشای گُرد اصرار در تصرف خانه همی کرد تا آنکه خانه را خالی نموده به تصرفش دادند لاجرم وی را گمان رسید که هر نوع تعدی بخواهد تواند و به قصد مدخل بنای تعرض نهاد و آن حضرت مقاومت نفرمود ولی آمد و شد با اهالی را ترک نمود و پاشا تعرضات را ادامه داده هر روزه وهنی وارد کرد ولی طولی نکشید که اسعد افندی حکمران ناصره از خیانت های مالی و اختلاساتش آگاه شد و به والی نگاشت و در اثناء آن احوال تنی از اعضاء دائره حکومت عکا و رئیس تجارت که اظهار دوستی صوری می کرد و چنین گمان داشت که از حقیقت حالش بی خبرند، آمده چنین معروض داشت که رفع کدورت پاشا نموده او را به نوع دلخواه ملزم کردم که ازین پس تعرض و تعدی ننماید و اکنون اندک مساعدت مالی به او ضرور است چه کنیم که مردم بی وفای حقوق شناس را نظر جز به امور دنیویّه نیست و آن حضرت پرسیدند: حال چه باید کرد، گفت: مبلغی قلیل از نقود بدهید که برایش ببرم و ایشان بسیار متأثر شده بدین عبارت فرمودند: بسیار خوب اینکه چندان مهم نبود

چرا زودتر نگفتی والحال می فرستم وبلا تأمل از جای برخواسته وضو گرفته دو رکعت نماز به جای آورده به دعا پرداختند و او منتظر برای وصول مبلغ نقود بنشست تا از دعا فارغ شده برخاستند و سؤال کرد که چه شد فرمودند: فرستادیم. پرسید: با که فرستادید؟ فرمودند: شما بروید. مطلع می شوید و او برخاست و رفت و همینکه نزد پاشا رسید تلگرافی از بیروت بدین مضمون آمد که پاشا و مرافقینش معزولند. مفتش می رسد ولذا غریق بهت و حیرت گشته همی سبحان الله گفت و پاشا از علت استفسار کرد و او ماجری را نقل نموده، چنین گفت: متحیرم که چگونه از تمامت حقیقت واقع اطلاع دارند و پاشا اظهار داشت من سچیۀ ایشان را می دانم در این امور به حسب ظاهر مداخله نمی کنند، ولی دعایشان تأثیر می نماید و مکتوبی درپوزش از اعمال خود و توبه و انابه به محضرشان فرستاد و روزی بعد سواره به درب باغ آمد و چون در منزل نبودند به آقا محمد رضا گفت که از طرف من خواهش قبول توبه و انابه عرض کنید و در همان چند روزه محاسبی مفتش به اتفاق احمد فائق افندی از احباب مأمور تفتیش اعمال پاشا شدند و خواستند به حضور آن حضرت برسند اذن نیافتند

--- صفحه ۳۶۲ ---

و در محلی سکونت جسته همه روزه به استنطاق پاشا و رفقایش و تفتیش امور مالی پرداختند و این مزید عبرت و حیرت مردم گشت که چگونه است شخصی از خود این طائفه مأمور تحقیق و تجسس ازین امور شد و تمامت معاندین مفسدین رسم پوزش و افتقار پیش آورده توبه و انابه نموده دعای آن حضرت را در حق خود خواستار شدند و مدیر تحریرات حکومتی زن و عائله اش را بسرپرستی ایشان وا گذاشته به بیروت رفت و همچنین برخی دیگر به مرکز ایالت شتافتند که رفع تقصیر از خود کنند و در آنجا دانستند که بی عنایت و التفات ایشان کاری نتواند کرد و عرائض فرستاده توبه و انابه همی کردند و عنایت فرموده آنان را از مجازات مستخلص فرمودند ولی پاشا و مدیر تحریرات معزول و مخذول شدند و آن حضرت عائله مدیر را سرپرستی نموده به همراهی دو تن از احباب به بیروت فرستاد و آنان همگی اظهار انفعال و اختجال از الطاف و بزرگواری ایشان همی نمودند سپس احمد پاشا ابان به عگا آمده قریب دوسال حکمرانی کرد و چون در بیروت وی را توصیه به حسن سلوک و آداب نمودند کمال مراعات و اخلاص اظهار کرد و در ایام حکمرانیش حاجی ناشد پاشا والی ایالت باز از

بیروت در کشتی مخصوص به حیفآ آمد و آن حضرت پی ملاقاتش به کشتی رفت والی اظهار محبت و خلوص نموده استدعا کرد که اخلاص و تحیاتش را به محضر ابھی' معروض دارند و خواهش کنند که دعای خیر و طلب توفیق در حقش فرمایند و به حجره داخل شده خربوزه ممتازی که در آن هنگام کمیاب بود با دست خود بنصوحی بیگ برای تقدیم به محضر ابھی' داد و او بواسطه مفتی رساند و جمال ابھی' در حق وی دعای خیر فرمودند و بعد از چندی عارف افندی متصرف عکا شد که والدش درسین ادرنه به حضور غصن اعظم رسید و اظهار خلوص و مودت

--- صفحه ۳۶۳ ---

### سال چهل و چهارم واقعات سال ۱۳۰۴ ه ق - ۱۸۸۷ میلادی

بسیار می کرد و در ایام حکومت او جمال ابھی' با عائله و اغصان محض تغییر هوا از قصر بهجی به حیفآ رفته تقریب سه ماه اقامت فرمودند و بدین طریق سنین اخیراً اشراق جمال ابھی' در مدینه منوره عکا و قصر بهجی می گذشت و عظمت و قدرت و جلالشان در آن حدود محل توجه دوست و دشمن گردید و با همه بیم و وهم سلطان عبدالمجید و نیز حسادت و معاندت متعصبین دولت و ملت احدی از مخالفت و معاندت سودی نبرد و زائرین بهائی فرداً و جمعاً از ممالک ایران و عراق و روسیه و ترکیه و مصر و هندوستان متعاقباً به عکا همی شتافتند و جمعیت مهاجرین مجاورین در عکا و حیفآ ساکن بوده طائف حول ابھی' می گشتند و از مشاهیر مجاورین طائفین مشکین قلم سابق الذکر بود که پس از اقامت نوزده سال در قبرص به عکا برگشت و از همراهانش سیاح در همانجا در گذشت و آقا عبدالغفار گریخته به عکا آمد و دیگر از مشاهیر طائفین میرزا آقاخان خادم وزین المقربین و نبیل زرنندی و غیرهم بودند که احوالشان را مفصلاً در بخش لاحق می آوریم . و لوح صلاة در سال ۱۳۰۴ به ایران رسید و احباً به عمل بدان پرداختند و قبل از تاریخ مذکور بذكر نود و پنج (۹۵) بار الله ابھی' در شبانه روز اکتفا می کردند و الواح مهمه صادره از قلم ابھی' به فارسی و عربی پی در پی رسیده در ممالک مذکوره منتشر میشد و فضلاء مبلّغین مانند میرزا علی محمد ورقا در آذربایجان آقا شیخ کاظم سمندر در قزوین و حاجی میرزا محمد تقی ابهری در زنجان و حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی و ملا محمد فاضل (نبیل

اکبر) قائینی و آقا جمال بروجرودی در طهران و آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و آقا میرزا اسدالله و حاجی میرزا حیدرعلی در اصفهان و میرزا علی محمد (ابن اصدق) و میرزا محمود فروغی در خراسان و میرزا علی اشرف عندلیب در گیلان و آقا سید محمد رضا در مازندران و غیرهم به نوع اقامت و سفر در بلاد ایران هر سو علم هدایت و تبلیغ برافراشتند و رسائلی در اثبات امر ابداع ابهی<sup>۱</sup> و دفع شبهات معارضین نشر دادند

--- صفحه ۳۶۴ ---

و در همدان و طهران و کاشان و یزد جمع کثیری از آل اسرائیل و پارسیان در این امر درآمده یوماً فیوماً مزداد شدند و الواح کثیره خطاب به ایشان از ارض مقصود از عکا همی رسید و مرکزیت عشق آباد و بادکوبه و بمبئی و رنگون و مندله و مصر دمبدم قوت یافت لاجرم بعضی از مشاهیر طائفین و مبلغین و غیرهم را از جهت شدت عظمت و عزت و وفرت فیض و افادت تکبر و غرور متدرجاً به سر افتاد و از حدود خود تخطی کرده آغاز بلندپروازی نهادند چنانکه در بخش لاحق ضمن احوالشان و هم در بخش هفتم هریک را به موقع می‌نگاریم و از آن جمله میرزا آقا جان خادم بود که بعضی اقوال و احوال ناستوده از وی تراویده و احباً به یکدیگر نقل و حکایت نمودند و این موجب کدورت شدیدۀ خاطر ابهی<sup>۱</sup> گشت و اجمال ما وقع چنین است که چون از ایام اوائل ادرنه الی او آخر عکا مرقومات و سؤالات احبّاء را خادم حسب دستور ابهی<sup>۱</sup> جواب می‌نوشت و با عبارات بلیغ و عمیق آمیخته به فارسی و عربی مشتمل بر مناجاتهای بدیعه و دلائل متقنه تزیین می‌کرد و در طی مقال جواب هر سؤالی را نقل از بیان مبارک می‌نگاشت و برخی از احبّاء گمان بردند که الفاظ و معانی الواح مذکوره به استثناء آنچه از زبان جمال ابهی<sup>۱</sup> نقل نمود از خود اوست و برای وی مقامی بس رفیع تصور کردند و او نیز ردّ نکرد و قبول نمود تا آنکه جمال ابهی<sup>۱</sup> همه را متذکر داشته آگاه نمودند که تمامت عبارات الواح مذکوره من الف البداية الی یاء النّهایة به املاء مبارک بود و خادم جز کتابت و رقم نصیبی نداشت و حضرت غصن اعظم از وی مکتوبی به خطّش در اعتراف به طریق مذکور گرفته نسخ متعدّد کرده برای معاریف احبّای بلاد فرستادند ولی جمال ابهی<sup>۱</sup> تا آخر الاّیام از خادم مکدرّ بوده میل به مشاهده سیمایش نکردند و هنگامی که



در بستر ناتوانی قرار داشتند به نوعی که می‌نگاریم غصن اعظم خادم را به محضر ابھی برد و او خود را بر اقدام مبارکه انداخت و توبه و استغفار کرد

--- صفحه ۳۶۵ ---

و غصن اعظم با سچیّه محبت و شفقت و عفو که در طینتش بود از او شفاعت و از این رو ظاهراً مورد صفح و اغماض عمّا مضمی قرار گرفت و در عین حال مصائب و شدائد وارده نیز افزود و چنانکه نگاشتیم در عکاء والده غصن اعظم به سال ۱۳۰۳ و نیز آقا میرزا موسی کلیم به سال ۱۳۰۴ به عالم بقا خرامیدند و در بلاد مذکوره همه جا متعصّبین و معاندین برای قلع و قمع این طائفه همی کوشیدند و خصوصاً در بلاد ایران و بلاد شرقیه روسیه که این امر به کمال سرعت و قوت انتشار یافت آثار هیجان و طغیان مردم و خصوصاً ملاها واضح و نمایان شد و در ایران برای جنبش سیاست داخلیّه و خارجیّه و طغیان جمهوریت طلبان آثار فساد عیان گردید .

### فتنه در اشتهارد قزوین

در اشتهارد قزوین به نوعی که مسطور گشت پی در پی تعرضات و تعدّیات برای این طائفه استمرار داشت و اهالی به فتوای فقهاء و مجتهدین بر احبای آنجا تعرض کرده هجوم بردند زدند دستگیر کردند و اموال به غارت بردند و تقریباً سی خانه خراب نمودند و قریب پنجاه تن از آن بیچارگان از اشتهارد به طهران شتافته عرض حال به دربار شاهی دادند .

### فتنه در شیراز

در شیراز مقدمه فتنه خطیره شروع شد ولی به همت والی فارس شاهزاده اویس میرزا احتشام الدوله بی اثر ماند

---

در خطّ محمد جواد قزوینی از عکّا مورّخ شهر ذیحجه ۱۳۰۵ چنین مسطور است چون مقتطف در این ایام در مصر طبع میشود لذا حسب الامر نوشته شده که یک نسخه شرکت نموده که در اسبوع و شهری که طبع می شود به اسم جناب میرزا محمودخان مدیر فرهنگ روانه نماید جناب آقا ملا علی اکبر علیه ۶۶۹ و او پانزده روز است فائز است .

---

## سال چهل و پنجم واقعات سال ۱۳۰۵ هجری قمری.

و مجملی از آن چنین است که محمد قاسم خان بیضائی از مشاهیر متقدمین این طائفه را مستخدمی حاجی مرشد نام بود که بازن خود خدمات خارج و داخل خانه را انجام می داد و اظهار ایمان به این امر هم می نمودند و به این جهت خان و خانم که اخلاص و صفاء قلب در ایمان داشتند اطمینان یافته محرم امور خود قرار دادند تا آنکه در سال ۱۳۰۵ مستخدمه دستبردی به صندوق و اثاثیه شان زده مضبطه آثار و الواح را نیز گمان به خزینه جواهر صورتی برد و بعد از کشف چون به خلاف مأمولش یافت از خانه بیرون انداخت اتفاقاً زنی از مرده حاجی سید علی اکبر فال حصیری مجتهد متنفذ شیراز که اهل خانه مذکوره را به نام بهائی می شناخت از کوچه گذشت و صندوقچه را گرفته کتب و اوراق محتویه را ملاحظه کرده، دانست که متعلق به این طائفه است و به شتاب نزد مجتهد مذکور برد و مجتهد همه را مطالعه کرده صورت عریضه را یافت که محمد قاسم خان به امضاء خود و زنش با اسامی چهل تن از ذکور و اناث برای ارسال به محضر ابھی تھیہ کرد و بسیار مسرور گشت و عزم تعرض به احبا نمود و در مسجد و کیل که امامت جماعت و وعظ داشت اهالی شهر را خواست و ما وقع را به عرض و طول شرح داده محرک و مهیج شد که به خانه قاسم خان ریزند و از قتل و غارت چیزی فرونگذارند و این خبر شهرت یافت و بسمع خان رسید و بی تامل به صندوقخانه خود رفت و جای صندوقچه جواهر و نیز صندوقچه آیات و آثار را خالی دید و دانست که کار زن حاجی مرشد است و از او بازخواست نموده به اقرار آورد که صندوقچه جواهر را در محلی از خانه پنهان کرده صندوقچه آثار را بیرون به کوچه انداخت و خان نزد شاهزاده حکمران رفته ما وقع را بیان نمود و اتفاقاً در همان ایام شاهزاده از وی نهایت امتنان حاصل کرده در صدد تلافی و ابراز خدمتی بود چه خان تمول و عظمتی داشته پیوسته از جانب ولات فارس به حکمرانی توابع منسوب می شد و چندی قبل از آن حکومت بهبهان داشت و چون معزول شد عودت به شیراز کرد شاهزاده مذکور به خانه وی به رسم ملاقات رفت

--- صفحه ۳۶۷ ---

رفت و او احترام و تجلیل شایان بعمل آورد از آن جمله قلیان طلا که در بهبهان برای خویش ترتیب کرد حاضر نمود و شاهزاده قلیان را پسندیده همی نظر کرده توصیف و تحسین داشت خان دانست که شاهزاده طالب قلیان است و ساعتی بعد از خروجش قلیان را با متعلقات آن و مبالغی از مسکوک از عقبش روانه کرد ولذا حکمران به غایت ممنون بوده می خواست در مقابل اکرام و انعامی نماید و در این موقع چون قضیه را استماع کرد بدو گفت ابداً مضطرب مباش و هرگاه از رفتن به خانه خود بیم داری در ارک دارالحکومه بمان و اصلاح این مفسده به عهده من است و به سرعت اطفاء نیران خواهم کرد و خان برای اینکه عائله اش مضطرب نشوند به خانه رفت و حکمران چندتن سرباز برای حفظ خانه وی مأمور کرد آنگاه کس نزد مجتهد فرستاده پیام نمود که شنیدم اسناد محکمی از این طائفه ضالّه بدست آوردید اولی این است که خود با آنچه جستید بدار الحکومه حاضر شوید تا به مشورت یکدیگر بدانچه در خور اسلامیت است عمل کنیم و مجتهد بسیار مسرور شد و صندوقچه را با تمامت محتویات حتی ورقه عریضه مذکوره برداشته بدار الحکومه رفت و شاهزاده اظهار احترام بسیار و وعده اقدامات بی شمار کرد و چون مجتهد خواست برگردد به او گفت صندوقچه را برجای گذار تا محتویات را به دقت رسیدگی نمایم

---

در مکتوب آقا میرزا ابوالفضل فصلی در ایام اقامتش در همدان برای طهران مؤرخ ۲۷ صفر ۱۳۰۵ چنین مسطور است . این چند یوم بغتة صدمه غریبی برای احباب کلیمی روی داد و خداوند حفظ فرمود. اجمال آن این است که چندی قبل از ملای یهود که مردی است به غایت مبعض عنود مبلغ پنجاه تومان جریمه گرفته شد و او در خیال تلافی و تدارک این وجه بود این چند یوم خانه ای جناب آقا اسحاق و آقا یوسف خریدند از اهل اسلام، مبلغ هشتصد تومان و این فقره را ملای یهود به اتفاق پاکار محل که هر دو با احباب در کمال عداوت اند در حکومت مشته کاری نمودند، که آقا اسحاق و آقا یوسف تاج تورا را گرو گذاشتند و خانه خریدند که بر خانه اهل اسلام سرانداز است، پریشب بدون خبر هر دو، آقا یوسف را گرفته بردند به حکومت و چوب بسیاری زدند.

--- صفحه ۳۶۸ ---

سال چهل و پنجم واقعات سال ۱۳۰۵ ه ق - ۱۸۸۸ میلادی

و مجتهد به خانه خود رفت و شاهزاده بلا فاصله خان را طلبید و صندوقچه را با تمامت محتویات به او داد و تجسس کردند و دانستند که چیزی مفقود نشد آنگاه به وی دستور داد که اگر سید کلمه سوئی به شما گفت

احتیاط نکن و جواب سخت بگو و خان با کمال امتنان از تدبیر و قدرت حکمران با صندوقچه به خانه رفت و عائله اش دور صندوقچه جمع شدند و از زیارت الواح و آثار شادمان گشتند و روزی بعد مجتهد مذکور پیغامی سخت نزد خان فرستاده اظهار کرد که اسناد ضلالت تو به التمام نزد من است و مفری برای خلاصی از قتل نخواهی یافت چ� اینکه امروز وقت عصر با جمعیتی از علما و مؤمنین در مسجد وکیل حاضرم و با حالیکه چکمه پر از ریگ بگردن انداخته بیک دست قرآن شریف را بلند کرده و بردست دیگر شمشیر گرفته و پای برهنه حاضر شوی و در محضر جمع توبه کنی و بد بگوئی تا از گناه تو درگذرم و گرنه حکم شرع درباره تو مجری می شود خون تو و جمعی که در ورقه نوشته به حکم خودم ریخته گردد و خانه ات منهدم و ویران شود و خان برای حسن اخلاق و ملایمتی که در نهادش بود جواب نگفت ولی میرزا یوسف خان دامادش اجازت گرفته بدین نوع برای مجتهد جواب فرستاد که پیام شما برای خان بعینه پیام ابن زیاد است برای حرّ ریاحی و اگر در درجه ابن زیاد هستی می توانی مرا چکمه بر گردن و قرآن و شمشیر بدست برای توبه و انابه طلب کنی اما نه تو ابن زیادی و نه من حرّ و چون جواب مذکور به سید رسید

---

و مبلغ دو بیست تومان جریمه نمودند صبح بضامنت جناب وکیل الدوله مستخلص شدند و مراتب اشتباهکاری اعدا و بی تقصیری خود را بحضور بندگان حضرت اجل امجد امیر مد ظلّه العالی معروض داشتند عدل حضرت اجل شامل حال ایشان شد و وعده التفات فرمودند خلاصه امروز قبض دو بیست تومان را بایشان رد فرمودند و به جناب آقا اسحاق هم وعده خلعت مرحمت فرمودند قبالة خانه ایتاعی ایشان هم به امضای دولتی رسید بهر حال بحمدالله خیر گذشت بیچاره احباب محل غرض و معاندت کل ملل شده اند خداوند قادر و توانا خود پناه بی کسان است

---

--- صفحه ۳۶۹ ---

از غضب برافروخت و بشتاب نزد حکمران رفته راجع باقدماتی که وعده داده بود صحبت داشت و شاهزاده به طریق مدهانه اجراء عمل را به فردا انداخت و چون روز بعد به دارالحکومه رفت مأمورین به او چنین گفتند که حضرت والا کسالت دارند فردا بیائید و در روز سوم بهانه آوردند که شاهزاده به خارج بلد رفت سید مکتوبی به حکمران نوشت و او جواب نداد آنگاه سید دانست که شاهزاده با وی موافق نیست و بعد از روزی چند خود را به ملاقات رساند و شاهزاده در آغاز به ملایمت تکلم کرد و سید مطالبه صندوقچه نمود شاهزاده گفت چند

یومی نزد من بماند تا به دقت تمام مطالعه کنم در این موقع سید چنین گفت چون برای من شکی درین نیست که قاسم خان بابی است تکلیف شرعی با خودم می‌باشد و حکمران به خشم آمد و با وی تغیر و تشدد کرده گفت اگر دلیل این است که هر کس کتب ملل مختلف دارد منسوب به آنان شود من نیز کتاب تورات وانجیل و دستاویز در منزل دارم پس بنا به قول شما باید یهود یا مسیحی پاگیر باشم و به حال غضب گفت به حقّه شاه قسم است اگر از حدّ خود تجاوز کنی و موجب انقلاب شوی تورا از بلد اخراج خواهم کرد لاجرم سید به خانه خود برگشت و تمارض نموده، بیرون نیامد و پس از ایّامی چند که از خانه بیرون آمد ابداً سخنی در این خصوص نگفت ولی پیوسته به صدد تعرض و تعدی باین طائفه بود تا پس از چندی جمعی را بفرستاد و آقا مرتضی سردستانی را از دگان صباغیش با نهایت جور و جفا کشیده به محضرش حاضر نمودند و فرمان داد او را چوبی وافر زدند و سپس نزد شاهزاده حکمران بفرستاد و پیام کرد که در حبس باشد تا تکلیف شرعی مبین و فتوی صادر شود و حکمران آن مظلوم را تسلیم محمد رضا خان قوام الملک نمود تا در زنجیر خانه خویش نگه دارد آنگاه سید علی مشیرالسادات شیرازی شیرین و عنود که محرک گرفتاریش بود زنش را بدون طلاق عقد کرده، تصرف نمود.

---

حاجی سید علی اکبر در سال ۱۲۵۶ در قصبه سیرگرمسیر فارس متولد شد و تحصیلش نزد ملاهای قصبه شده سپس به شیراز رفته نزد ملاهای آن در تحصیلات فقه و وصول کرده معروف به اجتهاد گشته متدرجاً محل رجوعات اهالی و متنفذ شدید در آنجا شد.

--- صفحه ۳۷۰ ---

### سال چهل و ششم واقعات سال ۱۳۰۶ ه ق - ۱۸۸۹ میلادی

و پس از ایّامی چند به تحریک وی کربلایی حسنخان و کربلایی صادق سروستانی را دستگیر کرده نزد مجتهد مزبور بردند و او پس از اذیت و جفا آنان را نزد شاهزاده حکمران فرستاد و شاهزاده ایشان را چوبی وافر زده حبس کرد و نیز پس از چند روزی مشهدی شکرالله نحاس را دستگیر و حبس نمودند

## شهادت میرزا اشرف در اصفهان

میرزا اشرف از علما و مبلغین اخیراً در اصفهان استقرار جسته تبلیغ می‌کرد و شاهزاده مسعود میرزا ظلّ السلطان<sup>142</sup> حکمران چنانکه اشاره کردیم از همراهی این طائفه نسبت به مقاصد سریه‌اش یأس یافته کینه در دل گرفت و حاجی سیاح<sup>143</sup> که به فکر سلطنت او و صدارت امین الدوله بود سفر به عکا کرده ابلاغ

142 - سلطان مسعود میرزا (۱۵ دی ۱۲۲۸ خورشیدی - ۱۲ تیر ۱۲۹۷ خورشیدی) ملقب به ظل السلطان شاهزاده قاجار و بزرگترین پسر به سن بلوغ رسیده ناصرالدین شاه بود. وی حدود سی و چهار سال حاکم اصفهان بود. ظل السلطان، علاوه بر ترکی آذربایجانی، فارسی و عربی و به زبان فرانسه نیز مسلط بود. او کتابخانه بزرگی داشت و در آن کتاب‌های نفیس خطی جمع می‌کرد. تاریخ مسعودی به قلم اوست. او خود را مالک برحق سلطنت می‌دانست ولی پس از مرگ ناصرالدین شاه با این که مسن‌تر از مظفرالدین شاه بود به این دلیل که از مادری غیر قاجار زاده شده بود، از تاج و تخت محروم شد. او برای نشان دادن قدرت خود کارهای منفی زیادی انجام داد که تخریب کاخ‌های صفوی همچون کاخ هفت‌دست و کوشک آینه‌خانه و عمارت نمکدان از جمله آنهاست. سلطان مسعود میرزا در ۲۰ صفر ۱۲۶۶ در تبریز زاده شد. پدر او ناصرالدین شاه و مادرش عفت السلطنه از زنان صیغه شاه و دختر رضاقلی بیگ غلام پیشخدمت بهمن میرزا برادر اعیانی محمدشاه، بود. چون از مادری غیر قاجار زاده شد به ولیعهدی نرسید. در جوانی حکمران مازندران بود و از سال ۱۲۶۲ حاکم اصفهان شد. در طول سال‌های بعد، حکومت ایالت‌های فارس، کردستان، لرستان و یزد نیز به او داده شد. او همواره مایل به داشتن نیروی نظامی شخصی بود. [۵]. بنابراین در اصفهان فوج‌های نظامی با لباس و اسلحه ارتش اتریش تشکیل داد و برای تعلیم دادن آنها از آلمان معلم‌های نظامی استخدام کرد. ناصرالدین شاه که از خودسری‌های ظل السلطان در اصفهان بیم داشت، او را شبانه از تمام حکومت‌های خود عزل کرد و تنها شهر اصفهان را برایش باقی گذاشت.

143 - میرزا محمدعلی محلاتی ملقب به حاج سیاح (زاده ۱۲۵۲ قمری / ۱۲۱۵ خورشیدی / ۱۸۳۶ میلادی - درگذشته ۱۳۴۳ قمری / ۱۳۰۴ خورشیدی / ۱۹۲۵ میلادی) کنشگر سیاسی مشروطه و سفرنامه‌نویس ایرانی-آمریکایی بود. او نخستین ایرانی است که رسماً تابعیت ایالات متحده آمریکا را پذیرفت. وی مانند شماری دیگر از دوستان شیخ هادی نجم‌آبادی، در میان اعضای انجمن باغ میکده جای داشت. وی در خانواده‌ای اهل علم و ادب، در محلات به دنیا آمد. پدرش ملا محمدرضا محلاتی او را برای تحصیل به تهران فرستاد و عمویش ملا محمد صادق که متمکن و اهل علم بود، وی را برای تکمیل تحصیلات راهی عتبات کرد. چند سالی در نجف و کربلا به تحصیل علوم قدیمه مشغول و با اندیشمندانی که از نقاط مختلف برای تدریس و تحصیل آمده بودند آشنا شد و بر اثر این آشنایی‌ها در اندیشه و نگرشش تحولی روی داد که به نظر می‌رسد مراحل بعدی زندگی او در دامنه تأثیر همین تحول بوده باشد. حاجی سیاح زندگی‌ای پر فراز و نشیب همراه با شر و شور داشت از این‌رو سرگذشت او برای بسیاری جذاب و خواندنی و قابل توجه است. او سفرهای طولانی مدتی به اقصی نقاط اروپا و آمریکای شمالی و همچنین کشورهای شرق از جمله هندوستان صورت داده و کشورهای زیادی را دیده بود. پس از ۱۸ سال سفر به فرنگ، وی در سال ۱۸۷۷ به ایران بازگشت و وارد صحنه انقلاب مشروطیت شد و بخاطر نوشتن نامه‌ای انتقاد آمیز به مدت ۲۰ ماه رهسپار زندان نیز گردید. وی از دوستان نزدیک سید جمال الدین اسدآبادی بود. حاجی سیاح از روشنفکران عصر قاجار محسوب می‌شود که سختی زیادی کشید و کتاب‌هایی هم نوشت. حاجی سیاح در سن ۸۹ سالگی در سال ۱۹۲۵ درگذشت.

در خطّ محمّد جواد قزوینی مؤرخ ۱۳۰۶ فرمودند بنویس به جناب حیدر قبل علی علیه ۶۶۹ الأبیّی' که از ملاقات شما با س ی در صورتی واقع گردد احدی از داخل و خارج باید آگاه نشود و معاشرت با او جهراً بهیچوجه صلاح نه چه که همین معاشرت او با اولیاء در ارض طا بود که علت شهادت شهید ۱۱۰ علیه من کلّ بهأ ابه‌ا شد و سبب وقوع گرفتاری در طاء و رشت و مازندران گردید. انتهی. و فرمودند: که از س هم قطع مراتب نمایند و در هر خطوطی ذکر حکومتی باشد، محو کنید. انتهی. و نیز در خطّ مؤرخ ۱۳۰۷ در باب ظلّ بهیچوجه نباید از او مطمئن شوند در حق اولیای الهی مانند حیّه. خوش خطّ و خال است.



## خاطرات حاج سیاح

مقاصد و تعهدات او را در محضر ابھی<sup>۱</sup> نموده جواب یأس آورد و به علاوه این وی را بیم گرفت که مبادا برای همراهی چند که با ورقاء و غیره از این طائفه کرد وی را نسبت باین امر دهند و مستعد شد که بوسیله دست آویزی متعرض احباً شود و اتفاقاً برخی از مستخدمین نزدیک وی بواسطه آقا میرزا اشرف بهائی شدند و شاهزاده ازین واقعه آگهی یافت و آنان را با کتابی که از میرزا اشرف گرفتند طلبیده با شکنجه و آزار اقرار و اعتراف گرفت و از فرآشباشی میرزا اشرف را خواست و او با یکی از احباب ساده دل آشنا بود و به عنوان اینکه اطلاعات در این امر تکمیل کند از او خواست که با میرزا اشرف صحبت کند و قرار ملاقاتش را دادند.

--- صفحه ۳۷۱ ---

و در ساعت مقرر وی را ملاقات و دستگیر کرده نزد ظلّ السلطان بردند و این در یوم نهم شهر صفر ۱۳۰۶ بود و پسر شیخ الاسلام آباءه که آن وقت در اصفهان بود نزد شیخ محمد تقی نجفی (ابن الذئب) مجتهد اصفهان شتافت و گفت که بابی بودن میرزا اشرف و تبلیغات او در آباءه اظهر من الشمس است و مجتهد مذکور به محضر حکمران وارد شده ذکر احوال میرزا اشرف نمود و شاهزاده امر نمود او را حاضر کردند و مکالمه نمودند و شاهزاده عباسقلی خان که بسیار فاضل و محترم و در عقیدت شیخیه بود حضور داشت و آقا نجفی از میرزا

اشرف عقیدتش را پرسید و او شرحی از توحید و نبوت حضرت محمد و حجیت قرآن و امامت ائمه اثنی عشر بیان کرد و شاهزاده و آقا نجفی او را تحسین گفتند و آن آقا نجفی از او خواست که تبرّی و لعن نماید و او بیان کرد که در شریعت اسلام نهی و منع از سب و لعن شد و آیت "وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا"<sup>144</sup> را بر خواند و آقا نجفی اصرار کرد که به علاوه قولی تبرّی هم لازم است و باید بد بگوئی تا مرخص و آزاد شوی و میرزا اشرف گفت خداوند لسان را برای ذکر خیر آفرید نباید آنرا به ذکر شرّ آلوده کرد و آقا نجفی به او تندی کرد و او نیز به لحن شدید گفت که من هم باین اندازه ها از مسائل دینیّه مستحصرم و هرگز مخالفت قرآن نمی کنم و آیه " وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ "<sup>145</sup> را خواند تا اینکه آقا نجفی گفت که از ضروریات مذهب غیبت محمد بن الحسن العسکری است و چون شما منکرید قتل شما واجب می باشد و جمعی از شهود زود حاضر شده شهادت بر بهائیت او و خروجش از مذهب

#### ضمیمه ۳۷۱\*

در ضمن مکتوبی به خط آقا میرزا ابوالفضل که از اصفهان مؤرخ ۲۹ ذیحجه ۱۳۰۳ نگاشت مسطوراست حضرات لیمانیها بحمدالله و حسن الطافه یوم ۲۶ شهر حال آزاد و مستخلص شده اند و تفصیل براین نهج شد که حضرت والا روحی فداه از رسیدگی واحضار حضرات در مجلس استنطاق صرف نظر فرمودند و حکم فرمودند که سه نفر که ناخوش بودند معاف و سه نفر دیگر را چوب زده آزاد نمایند و هر قدر حضرات مواظبین خواستند که از تأدیب و چوب هم صرف نظر فرمایند قبول نشد لکن آنقدر مراقبت نمودند که چوب زیاد نزدند و شخصی چند عدد قلیل اکتفا رفت و در مجلس هم که جناب آقای امام و بعضی دیگر علما حاضر بوده اند فرموده بودند که من خودم در امر یزدیها رسیدگی کردم دروغ صرف در حق آنها گفته بودند و بدون جهت متهم کرده بودند و من ملاحظه کردم که اگر بخواهم بفرستم آنها را خدمت آقایان که خودشان رسیدگی فرمایند موجب تضییع علمای یزد میشد زیرا که ظاهر و روشن میشد که بعداوت محض و دروغ صرف این بیچاره هارا گرفتار کرده اند مثلاً از یکی از اینها معلوم شد که دختر عموی وجه خوشکلی داشت که مقررره او بود ملای یزد او را خواسته بود که او را طلق بدهد که آن ملأ بگیرد چون از طلاق دادن زن خود ابا و امتناع نمود لهذا او را باین اسم متهم کرده است خلاصه چون جهت گرفتاری همه از این قبیل بوده لهذا صلاح در آن دانستم که آنها را بدون رسیدگی مرخص نمایم که امر خلاف کاریهای ملأها مستور و پوشیده بماند فی الحقیقه حضرت والا روحی فداه در این امر غایت مرحمت را مبذول فرموده اند چه که جنابعالی میدانید که امری صعب و مشکل بود که حاجی ملأ علی کندی در طهران بیادشاه عرض کرده بود و حکم شاه هم که البته در نظر انوراست و محض رأفت حضرت والا امر بسهولت منقضي شد بلکه متت بزرگی هم گردن علما گذاشت و لیلۀ ماضیه خدمت جناب سیاح افندی بودم از چند عدد چوبی هم که بسه



نفر اینها زده بودند از لسان حضرت والا روحنا فداه خیلی عذر خواست و صلاح درین بود فدوی هم آنچه شایسته بود در جواب عرض کردم انشاءالله تعالی فردا که سلخ ذیحجه است بسلامتی عازم یزد خواهند شد دیروز با ایشان ملاقات واقع زیاده از حد اظهار شکر مینمودند مبلغ پنج تومان برات یزد جهت لیمانیها دارد وهمچنین برات جهت عیال آقا میرزا عبدالله برات لیمانی هارا پنجروزه موعود قرار داده بودند صلاح چنان دانستم که از این وجه تعارفی جهت نائب تهیه شود لکن حین ملاقات از بس اظهار تنگی و پریشانی کردند از نائب صرف نظر نمودم و خیال دارم تسویه میانشان تقسیم شود لکن درین میانه برجانب آقا سید محمد علی گویا سختتر گذشته است زیرا وقتی که آقا میرزا ابراهیم پدر سه نفر لیمانیها میامده است بطرف اصفهان آقایان وجهی باو تقدماً مرحمت فرموده اند براتی هم بعد فرستاده شد که ابداً باین عبد اظهار نداشته بودند تا این اواخر که از خارج فهمیدم فهمیدم جناب آقا میرزا ابراهیم هم ازین وجه که زیاده از مبلغ بیست تومان بوده هیچ ملاحظه جناب آقا سید محمد علی را ننموده اند و خود صرف کرده اند معذک کله حقیر صلاح دانستم که میانشان برای کرایه مال باتسویه تقسیم شود اگر صلاح میدانید بیزد اظهار میفرمائید که جناب سید بیشتر مورد خسارت شده است شاید آنجا ملاحظه ازایشان شود اوقات سجن را بالتام ناخوش بوده اند

در خط محمد جواد قزوینی مورخ ۱۳۰۶ خطاب بحاجی میرزا حیدر علی جزوه باسم آن حضرت نازل که از افق هر کلمه اش شמוש معانی و بیان مشرق هنوز تمام نشد سبک اشراقات است اول در کلمه اول از فردوس اعلی می فرماید باری یومی از ایام فائز بودم لسان عظمت قرائت نمود چهار پنج فقره اورا بیان فرمودند انشاءالله و اراد پس از تمام ارسال میشود .

### --- صفحه ۳۷۲ ---

شیعه اثنا عشریه دادند و هر قدر شاهزاده عباسقلی میرزا نصیحت و اصرار کرد که اسراع در قتل این مظلوم نکنید نشیندند و لاجرم باحالت نهایت تأثر و تغیر از مجلس برخاسته بیرون رفت و همین امور سبب شد که به تحریر حقیقت برخاسته فائز به ایمان بدیع گشت درین هنگام آقای نجفی ظل السلطان را مخاطب ساخته گفت چون کفر او ثابت است اگر اقدام به قتلش نشود طلاب مدارس دینیّه می ریزند و او را قطعه قطعه می کنند و ظل السلطان به میرزا اشرف اصرار کرد که لعن کن و برو میرزا اشرف گفت من آنچه تکلیف خود دانستم گفتم و آقای نجفی گفت ای حضرت والا دیگر چرا معطل اید و شاهزاده رمضان میر غضب را ندا کرده میرزا اشرف را تسلیم او نمود و رمضان وی را به میدان شاه برده مصلوب ساخت و همینکه وی را به صلابه زدند صلیب بشکست و به ظل السلطان خبر برده گفتند که این واقعه دلیل بر عدم میمنت این حادثه می باشد و او سخنی چند به زشتی و رکاکت نسبت بدین ادا کرده و حکم سخت به صلیب داد و بالجمله پس از شهادت آقا میرزا اشرف

آقا نجفی با جماعت طلاب رسیدند و جسد به خاک افتاده را چند لگد نواخته گذاشتند آنگاه عامه نام به آن پیشوایان اقتدا جستند و آنچه خواستند وارد آوردند آتش زده سوزاندند و استخوانهای درهم شکسته را برده در خرابه واقعه در پشت مطبخ در گودالی ریختند و دیوار بر روی آن خراب کردند و این واقعه شهادت میرزا اشرف که بعد از چند روز ایام حبسش بود در یوم چهار شنبه ۱۷ صفر سال مذکور واقع شد و در بسیاری از الواح مسطور گردید از آن جمله در لوحی ذکر میرزا اشرف شهید و ظل السلطان و حاجی سیاح است و هو هذا "هو المؤید العظیم الحکیم یا حیدر علیک بهائی نامه. جناب سیاح به عبد حاضر نوشته و در آن نامه اظهار تبری از اذکار قبل نموده جوابی باو نوشته و ارسال شد از حق می، طلبیم اورا مطهر سازد از افکار کل مفسد غدار و کل ظالم مگار مع ادعای آن شخص بر اعانت مظلومین

درکاشان حاجی میرزا جانی نامی از تجار معروف که اورا حاجی میرزا جانی ترک و حاجی میرزا جانی کوچک میگفتند چه یک طائفه از تجار کاشان بودند که ایشانرا ترک می خواندند زیرا آبا و اجدادشان از آذربایجان بکاشان هجرت نموده و سکونت کرده بودند اکبر و اعظم اینطائفه اخیره مرحوم حاجی محمد حسین تاجر بود که در سنه ۱۳۰۳ که اینعبد درکاشان بود اهل کاشان باغواي ملا حبیب کاشی معروف بدروازه اصفهانی برضد او شورش غریبی کردند و وضو مهبی ایجاد نمودند زیرا ملا حبیب الله شنیده بود که حاجی محمد حسین ترک در مدینه منوره عگا بشرف لقا جمال اقدس ابی مشرف شده و بهحض استماع این آخوند حکم بکفر مرحوم حاجی محمد حسین نمود و مستعد جهاد شد من دون آنکه از مشار الیه بپرسد این خبر راست است یا دروغ و در صورت وقوع برای چه بعگا رفته است و بالأخره قال وقیل و وضو تطویل یافت و اخیراً کیفیت بحضور شاه معروض گشت پادشاه مرحوم چون اخلاق آخوندهارا سالها بخوبی معلوم کرده بود خلعتی باری مرحوم حاجی محمد حسین ارسال فرمود و بااعتضاد الدوله حکمران قم و کاشان حکم صدور یافت که ملا حبیب الله را تعزیر و تشهیر و ازکاشان نفي نمایند اعتضاد الدوله از قم خلعت و حکم را بنائب الحکومه خود درکاشان ارسال نمود و اورا باجرای حکم مأمور داشت نایب الحکومه دلش با علما بود خلعت را بجهت مرحوم حاجی محمد حسین ارسال نمود و در احترام و توقیر او خودداری نکرد ولی در سر بعلمای کاشان تعلیم نمود که عرائض استرحام بشاه معروض دارند و طلب عفو نمایند بدین موجب شاه بشرط اینکه ملا حبیب الله من بعد کر و فضولی نکرده عفو فرمود و وضو منقضي شد

آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی

--- صفحه ۳۷۳ ---

سال چهل و هفتم و اوقات سال ۱۳۰۷ ه ق - ۱۸۹۰ میلادی

چون نیت فاسدش مقبول نیفتاد به قهر برخاست و حضرت اشرف را شهید نمود لعمر الله اگر جمیع عالم بر ضر این مظلوم قیام نمایند با اهل فساد همراهی ننموده و نمی نمایند سبحان الله از قساوت آن شجره زقوم آن جناب افکارش را

دانسته و میدانید قل انا قلنا من قبل لیست افکاری افکارکم ولا امشی فی طرقکم از هر امری از امور و هر فعلی از افعال رائحه فساد و نزاع و جدال استشمام شود اهل بها از آن مقدس و منزّه و مبرّا نفسی که با پدر و برادر اراده ضرر نماید البته با دیگران وفا نخواهد نمود عدم تصدیق مظلوم همزات نفسانیه اش را بر عداوت قیام نموده و در قلبش نار بغضاء مشتعل در حضور سیاح گفتم امثال آن نفس وفا نداشته و ندارند لا تطمئن منه طهر ذیل فؤادک من سوء اعماله و افکاره و نیاتہ و توکل علی الله انه یرزق من یشاء بغير حساب باری حال از قرار نوشته او بفضل الله و منه از شجر ظلم و فساد خود را فارغ و آزاد نموده لذا رضایش را طالبیم که مکدر نباشد چه که از اول ایام باما محبت داشته و ما او را دوست داشته و داریم نسئل الله ان یوقفه علی خدمة الامر بالحکمة و البیان و یجعلہ خالصاً لوجه الله و متمسکاً بحبلہ انه هو المقتدر العزیز الفضال.

### نشر امر در اطراف همدان

درین سال در قریه لاله چین از توابع همدان کربلائی علی اکبر و محمد میرزا سلطان و آقامحمد مجاز که شعر نیز می گفت ایمان باین امر آوردند و متدرّجاً جمعیت احباب در قریه مذکوره بسیار شد .

### واقعه شهادت برخی از بهائیان در شیراز

چنانکه مسطور شد در شیراز شاهزاده اویس میرزا حکمران حسب حکم و اقدام حاجی سید علی اکبر مجتهد فال حصیری بسال ۱۳۰۵ کربلائی حسن خان سروستانی و کربلائی صادق و آقا مرتضی را محبوس نمود

--- صفحه ۳۷۴ ---

و مجتهد مذکور در این سال حکم قتل کربلائی حسن خان را نوشت و حکمران شبانه آن مظلوم را مسموم نمود و علی الصبّاح جسدش را باهمان لباس که دربر داشت به خارج بلد دفن کردند ولی بهائیان سروستانی قبر را پیدا کرده شبانه جسد را از زیر خاک بیرون آورده در نمدی پیچیده بسروستان نقل دادند و در باغچه همان شهید غریب دفن نمودند و گماشتگان حکومت پس از چهار ماه کربلائی صادق را نیز هلاک کرده به نوع مذکور در خارج بلد مدفون ساختند و محل قبر آن شهید مظلوم را چنان نمودند که معلوم احباب نشد .

## فتنه در قائن

در قریه سرچاه از قائن برای مظلومان بدین طریق فتنه برخاست که سید غلامرضا از طلاب مدارس دینیه بیرجند کتاب ایقان از خانه ملا حسن بهائی به سرقت برد و فیما بین طلاب بیرجند تشهیر نمود و قیل و قال در میانشان افتاد چنانکه خبر بسمع امیر علم خان حکمران رسید و خواست کتاب را بدست آرد ولی میرزا قوشیدخان از دست طلاب ربوده مخفی کرد و بحکم حاکم مأمورینی چند خانه ملا حسن را به تفتیش گرفتند و کتاب نیافتند و او را باتنی چند از بهائیان بدار الحکومه کشیدند و حکمران چون از وی کتاب را مطالبه کرد و او تحاشی نمود حکم داد وی را بردرختی بستند و یکشب به آن حال بی خوراک نگه داشتند و چند بار به شدت زدند آنگاه دو برادرش ملا علی اصغر و ملا محمد حسین را نیز بدار الحکومه برده به نوع مذکور بستند و سپس هر سه را جدا جدا حبس نمودند و بالأخره میر علم خان از ایشان التزام گرفت که با صورت تفصیلی اسامی بهائیان قائن را بالتمام بدست دهند و یا اینکه مبلغی گزاف از نقود تأدیه نمایند و باین شرط آنان را رها نمود و در مدت سیزده روز که آزاد بودند عمل بهیچ یک از دو شرط مذکور نتوانستند و متحیراً بسر بردند و لاجرم حکمران بصدد دستگیری شان برآمد و ملا علی اصغر را مدت دوازده روز بکند و زنجیر مقید داشت و ملا حسن را بخش کشی مجبور نمود و ملا محمد حسین چون مریض و بستری بود مصون و آزاد ماند ولی ملا آقا بابا را گرفتار کرده با دو محبوس مذکور بزندان انداخت

--- صفحه ۳۷۵ ---

تا آنکه در نتیجه تظلمات متوالیه بهائیان به اولیای دولت در مشهد و طهران حکم استخلاصی شان رسید و میر علم خان سخت متغیر شد و ملا حسن را مفصلاً چوبکاری نمود و همگی را رها کرد و امیر علم خان حاکم مزبور قائن که اعمالش بابهایان متدرجاً درین بخش و بخش گذشته و نیز در بخش ششم ضمن شرح احوال بهائیان قائن مذکور است بالأخره به سالی دیگر ۱۳۰۸ ازین جهان درگذشت و پسرش امیر اسماعیل خان شوکت الملک به حکمرانی قائنات نشست و بعد از او امیر ابراهیم خان امیر قائن شد و امیر علم خان مذکور و احفادش هر چند در قلمرو حکمفرمایی خود راضی بشورش مردم به نام بهائی نمی شدند ولی در مواقع تحریکات علما

و بروز طغیان عوام جنبه مخالفین را مراعات کرده سیاستمداری تعرض به این طائفه می نمودند و جلب نقود و ضرب و حبس می کردند .

### **شهادت حاجی محمد رضا در عشق آباد و عدالت گستری دولت بهیه روسیه**

و هم در این سال ۱۳۰۷ فاجعه شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی در عشق آباد و مجازات قاتلین و محرکین از طرف دولت روسیه واقع شد که از جهاتی چند حائز مقامی بسیار مهم در تاریخ این امر می باشد و ما عین عبارت استاد علی اکبر معمار یزدی شهید را که در واقعه مذکوره مطلع و حاضر بود و به تفصیل تمام نوشت در اینجا نقل و ثبت می نمائیم و هو هذا در دوم ماه ذی قعدة سنه ۱۳۰۶ از ارض مقصود پاکتی به نام حقیر رسید شش لوح از بیانات جمال قدم جل اسمه الأعظم در آن پاکت بود یک لوح به اسم فانی بود و یک لوح به اسم جناب حاجی محمد رضا و چهار لوح دیگر با اسم چهار نفر دیگر از احباب بود و در لوح جناب حاجی بیاناتی می فرمایند که مدلل است بر شهادت یکی از احباب اول آن لوح مبارک عربی و بعد فارسی و ختم آن لوح به

تحویل حمل این سنه ۱۳۰۷ در شب ۲۹ رجب واقع شد.

### **--- صفحه ۳۷۶ ---**

عربی در این مقام آنچه مقصود است ذکر میشود، قوله تعالی: "صد هزار بار شکر مقصود عالمیان را که شمارا بر خدمت امر مؤید فرمود طوبی از برای نفسی که حوادث عالم او را از محبت اولیاء منع نکرد به تمام همت بر خدمت قیام نمود، قسم بآفتاب حقیقت هیچ عمل عندالله مستور نه کلّ مکشوف و جزای آن از قلم قدم مذکور و مسطور این ایام مجدّد در مدینه عشاق حادثه رخ داده انّ الثعبان فاغرفاه و لذع مطلع عنایة مولاه فاسئل الله ان یؤید اولیائه علی الصبر الجمیل والأصطبار العزیز البدیع لازال مذکور بوده وهستی نسئل الله ان یقوی جسدك ویطمئن قلبك وینور وجهك ویطول املك انه هو السامع المجیب والمقتدر القدير البهأ عليك مرّة بعد مرّة وکرّة بعد کرّة من لدن غفور رحیم انتهی و این لوح مبارک در یومی رسید که جناب حاجی محمد رضا احباب را در زمین اعظم مهمانی کرده بود این لوح مبارک و آن پنج لوح دیگر در محضر احباب

تلاوت شد جمیع احباب متحیر که در عشق آباد هنوز حادثه رخ نداده که حق جلّ جلاله از برای احباب طلب صبر و اصطبار می فرماید هر کس به گمان خویش ذکری نمود جناب آقا میرزا ابوالفضل در آن محضر تشریف داشتند، فرمودند: محققاً حادثه موحش عجیبی ظاهر خواهد شد و کلمه "ان الثعبان فاغر فاه ولذع مطلع عنایة مولاه" کاشف بر شهادت یک نفر از احباب است "تا یار که را خواهد و میلش به که باشد" و این امر چون محقق الوقوع است به لفظ ماضی ذکر شده باید مترصد بود که چه وقت اثر بیانات مبارک ظاهر شود در سائر الواح هم اشارات و تلویحاتی که مشعر برین مطلب است مشهود و معلوم بود من جمله در لوح حقیر بیاناتی است مدلّ برین مقصد ارجمند چون مختصراًست همان لوح مبارک به تمامه مرقوم می شود قوله تبارک و تعالی: "هو السامع العليم الخبير يا علي قبل اكبر ذكرت در منظر اكبر بوده وهست قد فزت بلوح لاح من افقه نير عنایة ربك الكريم چندی قبل لوح امنع اقدس

--- صفحه ۳۷۷ ---

مخصوص آن جناب مع الواح منزله ارسال شد از حق می طلیم عباد خود را از بحر معانی مستوره در آیات محروم نفرماید و از صراط واضح مبین منع ننماید اولیاً را تکبیر برسان و بعنایت و الطاف حق بشارت ده بگو از نار فتنه و فساد قلوب عباد مشتعل شده محزون مباشید قسم بانوار وجه الهی که از افق اعلی مشرق و لائح است این امورات سبب اعلا کلمة الله بوده وهست عنقریب کلّ بفناء راجع و یری المقربون الأمر کلّه لله رب العالمین البهاء اللائح من افق سماء رحمتی علیک و علی کلّ صبار شکور نظر بحکمت منزله کلّ را از اقرار و اعتراف باین امر امام وجوه منع نمودم للکلّ ان یتمسکوا بما قیل من قبل التقیة دینی و دین آبائی خلاصه بعد از وصول الواح مذکوره بر ارباب بصیرت معلوم و محقق شد که کأس بلا در بزم اهل ولا در دوران است تا انجام شهادت رسائی قضائیکه عطا نماید براند حاجی می فرمودند بلا شبهه این جام از برای من لبریز شده چنانچه این حکایت در لوح من مذکور است و ذکر سکوت جمال قدم در حین رجای شهادت می نمود جناب حاجی آنی ازین خیال فارغ نبودند که چه وقت بآمال خود نائل میشود تا اینکه ماه محرّم سنه ۱۳۰۷ از افق آشکار شد ماه محرّمی که نمود از افق هلال چون ناخنی که غمزده آیدش بخون ایام طغیان اهل فساد فرا رسید و عرق حمیت و تعصب اهل تحدید و تقلید نباض شد جناب حاجی هم کارهای خود را ترتیب داده وصیت نامه در یوم نهم محرّم مذکور نوشته مهیا از برای آشامیدن انجام شد در یوم دوازدهم محرّم ۱۳۰۷ "حقیر و جناب آقا میرزا ابوالفضل در حمام حضرات افنان بودیم دو ساعت قبل از ظهر

جناب آقا خیرالله وارد شد ذکر نمود که جناب حاجی محمد رضا را حضرات اشرار در وسط بازار شهید نمودند فوراً از حمّام لباس پوشیده بیرون آمدیم در کوچه وبازار ملاحظه شد این خلق چون جرّار منتشر بهرطرف میروند وهر

--- صفحه ۳۷۸ ---

کدام ذکری می نمایند یکی می گوید امام رضای بابی هارا کشتند دیگری می گوید سه روز دیگر زنده می شود بعضی به سب و لعن مشغول اند بعضی بهم رسیده مبارک باد می گویند بعضی می گویند باید کار سایرین را تمام نمود دیگر حالات این ناس خدانشناس درامثال این وقایع معلوم است مخصوص اهل سوق که اکثر اهل فسوق اند کیفیت شهادت حاجی محمد رضا باین قرار است که عرض می شود جناب حاجی به بازار تشریف برده چند شیشه گنه گنه جهت بخارا ارسال نمایند گرفته از بازار به سمت منزل مراجعت می نموده از مقابل دکان هائی که اجاره همان دکاکین مذکور را جناب حاجی می گرفتند نزدیک قهوه خانه خانی اصفهانی که همه اوقات محلّ ارازل والواط است بغتةً دونفر از اتراک چون گرگ خونخوار با خنجرهای آبدار بیرون آمده بر آن مظلوم جان نثار حمله نمودند از یمین و یسار و سینه و پشت و پهلو زخم های کاری می زنند و خلق بازار جمع شده تماشا می نمودند و شادی می نمودند و به آن دو پهلوان شجاع تحسین و آفرین می نمودند زیرا که جوانهای سی ساله با پیرمرد هفتادساله بی حربه مقاومت نمایند منتهی شجاعت است که با این کمی سنّ براو غالب آیند جناب حاجی بی طاقت شده بر زمین افتاد و جان را بجانان تسلیم می نماید و به زبان حال الان قد حصص الحقّ می گوید و به این شهادت تفسیر بیانات جمال اُبهی می نماید که در لوح میفرماید: "انّ الثّعبان فاغر فاه و لدع مطلع عناية مولا" واضح و آشکار نمود و تلویح کلمه مبارکه "نسئل الله ان یقوی جسدک و یطمئن قلبک" را از تحمّل آن زخم های کاری ثابت و مبرهن نمود زیرا که سی و دو زخم کاری بر آن جسد مبارک وارد آورده بودند که یک زخم از آن زخمها برای شهادت کافی بود مثل آنکه پهلورا شکافته بودند به قسمی که جگر و سپرز نمایان بود سینه را شکافته شکم را پاره پاره کرده باری اشاره یقوی جسدک و یطمئن قلبک مشهود است که اشاره به این مقام است و هکذا معنی "یطول املک وینور وجهک" براهل

--- صفحه ۳۷۹ ---

براهل بصر عیان که به اندک زمان به تمام قطعات ارض این خبر منتشر شد و این شهادت چقدر مثمر ثمر باری در آن حین چند نفر پلیس حاضر شده برسر آن جسد ایستاده مانع از جسارت مردم بودند و آن دو نفر قاتل هم با خنجرهای خون آلوده ایستاده و با دهان خون‌های خنجر را پاک نموده می‌خوردند و خیال فرار دارند و لکن بطور تائی و وقار می‌روند علی بیگ قدیم اوف که در آن ایام رئیس پلیس بود در عقب آنها رفته فایطون صدا کرده این دو نفر را در فایطون با خود نشانیده و عده خلاصی و نجات به ایشان داده به سمت پلیسیه می‌برد و از پلیسیه ایشان را به غرناط می‌برند و جمعی از پلیس هم به بازار می‌فرستند که مبادا از جهال فساد ظاهر شود لکن خلق اطراف جسد ازدحام نموده به ولوله و هلهله و کلمات ناشایسته مشغولند و آنچه می‌خواهند جسدا از آن مقام بردارند ازدحام و هجوم عام و رزالت عوام کالآنعام مانع است جناب مشهدی علی حیدر شیروانی پیش آمده مردم را به تهدید و تحذیر و سوء مثال این افعال ترسانیده آن جسد را از آن محل حرکت داده به کاروانسرای هشت که محل سکناى جناب شهید بود آوردند درب کاروانسرا را محکم بستند باز خلق از جهات دیگر به بام برآمده به سب و لعن مشغول بودند آن جسد مطهرا کفن نمودند و در تابوت گذاردند لکن متحیر که چه وقت بردارند و در کجا دفن نمایند که از شر معاندین محفوظ ماند قرار بر این شد که در نصف شب او را برداشته به مقامی دور از معموره دفن نمایند نصف شب آن جسدا به ارابه حمل نمودند جناب کربلائی حاجی محمد سبزواری و دونفر دیگر مع چهار نفر سالدات از شهر بیرون آمده بالای آسیاب سمت راه ایران حوالی چشمه عزیزالله محلی حفر نموده دفن می‌نمایند و آثار قبر را مفقود می‌نمایند مدتی سوای کربلائی حاجی محمد دیگری آن محل را نمی‌دانست یوم بعد از شهادت در محلی احباب مجتمع شده در خصوص قتل جناب حاجی مشورت نمودند



--- صفحه ۳۸۰ ---

که تکلیف چیست عاقبت برین رأی متفق شدند که به حکومت مزاحم نشوند زیرا عملی که واقع شده مطلع است آنچه مقتضی قانون است خود اجرا می نماید لکن حزب فساد واهل عناد باهم مشورت نمودند که حال چون به این عمل دست زده ایم باید کار را تمام نمائیم برخی ذکر می نمایند که باید بطور اجماع بیرون رفته نفوسی که باین امر معروف اند به قتل رسانیم بعضی چهارده نفس را معین می نمایند بالأخره سه نفر را منتخب نموده که حتماً باید مقتول شوند و سه نفر هم جهت اجرا نمودن این عمل معین می نمایند که خود آنها مائل بودند و باهم قرار می دهند که فردا بعد از ظهر به بازار رفته به وعده خود وفا می نمائیم روز دیگر طرف عصر به بازار می آیند و آن سه نفر را که می خواهند مقتول نمایند جناب آقا مشهدی یوسف میلانی و جناب آقا میرزا عبدالکریم اردبیلی و حقیر علی اکبر بنّایزدی اکثر احباب در آن حین در بازار بودند چون جمعیت احباب را ملاحظه می نمایند و ایشان را متحد متفق مشاهده می کنند خائف شده از خیال خود منصرف می گردند چون احباب اراده آنان را فهمیدند در محلی مجتمع شده مجدد مشورت نمودند رأی صواب این شد که واقعه قتل جناب شهید و کیفیت یوم بعد و اسامی محرکین که منشاء این فساد بوده اند عریضه نمایند و به هیئت اجتماع نزد جناب جنرال قمراف<sup>146</sup> روند فوراً عریضه را مفصلاً عرض نموده به اتفاق در خانه جناب جنرال قمراف

146- قمراف والی مملکت خوارزم به آن جمع احباب گفت من درین هفت سال کاملاً حسن اخلاق شما را فهمیدم ولی به من گفتند که شما بآنچه دینشان بد گفتید و احباب برایش ثابت و مدلل کردند که بآنچه شیعه معتقد می باشند آنگاه به دستور والی عریضه به امضاء نوزده نفر تقدیم نمودند و والی به رئیس نظمیّه نفتالوف فرمان داد که اطراف محلّ ها و دکاکین احباب را مستحفظ مسلح گماشت و شهر را تحت حراست و مراقبت گرفت تا مرتکبین و محرکین فرار نکنند و در همان شب چهار نفر تن از اشرار را دستگیر نمودند و در ضمن معلوم شد که سه نفر از کبار تجّار ایرانی و یک نفر از علمایشان که روضه خوان و واعظ بود محرک فتنه بودند و به قاتلین پول و وعده ترقیات ملکی دادند لهذا آن چهار را نیز دستگیر کرده در حبس انداختند و این در اثنائی بود که محکمه تشکیل شد و قاتلین و نیز طرفین را استنطاق می کردند و اعدا بهر وسیله متشبّث شدند حتی به شاه و علمای نجف تلگراف کردند ولی قمراف از امپراطور استدعا کرد که قاضی عظیم عسکری بفرستد لذا نشانویسکی رئیس قضات حربیه که صاحب لقب جلیل و سرگرده بزرگ عساکر روسیه و بسیار عالم و فاضل و عاقل بود و آن را به لغت روسیه سول می گویند با چهار قاضی عظیم وارد شدند و مردم از همه جا برای تماشا آمدند و عساکر روسیه شهر را احاطه داشتند مضمون کلام آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی کسانی که عریضه را با اسم امضا نموده و در سر اقرار کرده اند از قرار این است که عرض میشود ۱- مشهدی ابراهیم ۲- جناب آقا میرزا ابوالفضل ۳- جناب آقا میرزا عبدالکریم ۴- آقا مشهدی یوسف ۵- مشهدی ابراهیم ۶- حقیر علی اکبر ۷- آقا حسنعلی ۸- ارباب ۹- میرزا ابوالقاسم ۱۰- مشهدی علی رشتی ۱۱- میرزا مهدی رشتی ۱۲- مشهدی محمد علی ۱۳- مشهدی حسین تبریزی ۱۴- علی اکبر داماد مشهدی یوسف ۱۵- استاد محمد رضا ۱۶- آقا محمد

حاضر شدند دو ساعت بعد از غروب بود جنرال را دربان اطلاع داده فوراً تشریف فرما شده عریضه که پانزده نفر امضا نموده به اسم جماعت عرض شده بود تقدیم نمودند ملاحظه فرموده اظهار

--- صفحه ۳۸۱ ---

عطف و مهربانی فرمودند و اطمینان دادند فوراً حکومت بلد نפתاتو فرا طلبیده فرمودند درب خانه‌های احباب را مستحفظ بگذرانند و در کوچه و بازار قراول آنچه هست مضاعف نمایند و به ماها فرمودند آسوده باشید درست خواهد شد و مرخص فرمودند به منازل راجع شدیم و ماها حسب دستور چند روز با حربه مخفی بوده احتیاط می‌کردیم تا آنکه اطمینان حاصل شد و شعله شرارت اشرار از شوکت و اقتدار حکومت عادلانه منطقی شد و جناب جنرال اکرم عریضه را نزد پرکردر فرستاد و پرکردر ملاحظه کرده نزد مستنطق ارسال نمود و مستنطق بنای تحقیق و تفتیش گذارد و تمام نفوس را که در عریضه اسم آنها ذکر شده بود چه از شاهد و چه مدعی تمام را متدرجاً طلبیده بایشان جواب و سؤال نموده مرقوم می‌نمود هر یک از نفوس را جزوی علیحده مرقوم نموده بود قریب دو ماه مدّت استنطاق نفوس از طرفین طول کشید و درین ظرف مدّت که استنطاق

--- صفحه ۳۸۲ ---

می‌نمود حضرات مفسدین را به تدریج اخذ نموده بقرنات می‌فرستادند تا اینکه همه را محبوس نمودند مستنطق هم صورت استنطاقات را نزد پرکردر ارسال می‌نماید پرکردر هم تقصیرات هر کدام را معین نموده خدمت جنرال قمرآف ارسال می‌نماید جنرال هم به پطرسبورگ اطلاع داده خواهش می‌نماید که سود بزرگی جهت قطع این نزاع و اجرای حکم آن معین نمایند از تفلیس سود و ایانی جهت رسیدگی و قضاوت این مطلب تعیین می‌شود که قاعده آن سود این است که مدّت گفتگو و محاکمه باید بیست و چهار ساعت علاوه نشود سه شبانه روز هر شبانه روزی هشت ساعت و بعد هم احدی حق قبول نکردن و یا به جای دیگر عریضه دادن ندارد الأمر

---

جعفر اسکوئی ۱۷\_ ملا یوسفعلی رشتی ۱۸\_ جناب آقا علی اصغر رشتی ۱۹\_ آقا میرزا حیدر علی اسکوئی ۲۰\_ آقا مشهدی علی اصغر حمزه یوسف میلانی

قضی بمانکان تستقضیان بعداز فلیل مدتی آن سود باجمعی از اجزاء وارد عشق آباد شدند از ورودشان قلق واضطراب قلوب اصحاب فساد واهل عنادرا فرا گرفت احباب هم درمیان خوف ورجا بودند که آیا انجام کار چه شود بعداز چند یوم از پلیسیه پلیس پاولیقه خبر داد و مذکور نمود که از پلیسیه هشتاد پاولیقه درخصوص این عمل بمن داده اند که باید به هرکس بدهم از بابی و مسلمان و ارامنه و یهود و روس از شهود و غیره که فردا ساعت نه ۹ باید کلّ دروایانی قلوب در خدمت سود برستائیل حاضر باشند یوم بعد متوکلاً علی الله عازم به محضر سود شدیم لکن قلوب متوحّش که مبادا وهنی وارد آید ویا کلمه منافی حکمت ذکر شود و الا بر کلّ احباب یقین بود که جند الله غالب بوده و خواهند بود فانی در وقت خروج از بیت به عزم محلّ سود قرآنی حاضر بود از آن تفائل زده کتاب الله را گشودم در سر صفحه این آیه مبارکه مرقوم بود " انا لنصر رسلنا والذین آمنوا فی هذه الحیاة الدنیا و یوم الاشهاد ولا ینفع الذین ظلموا معذرتهم ولهم اللعنة ولهم سوء الدار وانتم " که نصرت الهی با ما است و هرکس در آن محضر حاضر بود می داند که مصداق آیه مبارکه جمیع در آن محلّ آشکار بود از قیام اشهاد از ملت اسلام و نصاری و یهود و بابی و از عذر و عجز ظالمین که می خواستند خود را از تقصیر خلاص نمایند لکن معذرت آنها پذیرفته نشد و در آخر سبیر که سوء الدار باشد از برای ایشان مقرر و معین شد خلاصه

--- صفحه ۳۸۳ ---

خلاصه به محضر سود حاضر شدم ملاحظه نمودم مجلس به کمال سطوت و صلابت آراسته چند جار از جهت چراغ از سرنیزه تفنگک ترتیب داده آویخته اند و دیوار کوب ها از سرنیزه تفنگک درست نموده اند در ایوان مقابل حیاط کلوب میزی بزرگ گذارده ماهوت قرمزی بروی او کشیده پرستائیل در وسط و چهار نفر دیگر از یمین و یسار او جالس و از دو طرف ایوان مقابل روی هم یک نفر بالای استول طرف یمین جالس و جلوی رویش اوراق استنطاقها بر روی میز گذارده که آن شخص پیرکردر بود که از طرف مظلوم گفت و شنید می نمود و در مقابل روی پیرکردر هم شخصی از طرف شمال که از جانب دولت وکیل بود از جهت مقصرین که اگر ممکن باشد آنها بی تقصیر نماید و کپیته اوراق استنطاق هم نزد او بود و دیگر نفوس متعدّد در گوشه

وکنار ایستاده مواظبت دارند که احدی باهم تکلم ننمایند واکثر اجزاء سود لباس قرمز پوشیده‌اند حضرات مقصرین اصحاب شمال طرف دست چپ زیر دست وکیل با غلّ و زنجیر بر روی زمین حلقه ماتم زده و دور ایشان سالدات که ملائکه غلاظ و شدادند چون حاشیه دور آنها ماشیه زده‌اند و هکذا محلّ جلو روی مقصرین از برای بابی‌ها معین نموده نیمکت‌ها گذارده بر روی آنها جالس‌اند و دیگر هر طائفه از شهود در محلّی جداگانه برپا داشته‌اند و چند سالدات موکل آنها نموده‌اند که باهم تکلم ننمایند و هرگاه یک نفر از شهود خواسته باشد ادرار نماید دو نفر سالدات با او رفته و با او مراجعت می‌نمایند جهت قسم دادن شهود قاضی جهت مسلمانها کشیش ارامنه جهت ارمنی‌ها کشیش روس از برای قسم دادن روسها ملاّی یهودی از برای شهود یهود همه حاضر شدند و همچنین جناب میرزا ابوالفضل جهت قسم دادن بابی‌ها همه در محلّ خود ایستادند و سیصد استول در صحن کلوب از برای جلوس معتبرین برای تماشا گذارده‌اند و دیگر هر قدر که جای ایستادن بود از هر قبیل مردم از جهت تماشا حاضر شده ایستاده بودند بعضی نفوس از بلاد قفقازیّه و از طرف مرو بخارا لاجل تماشا آمده

--- صفحه ۳۸۴ ---

بودند فی الحقیقه اوضاع غریبی بود و شش نفر مترجم روسی دان و ترکی دان و فارسی دان حاضر نموده بودند که ملتفت یکدیگر باشند که مبادا یکی بطور تقلّب کلامی را ترجمه نماید خلاصه شهود هر ملت را به قانون آن ملت قسم دادند به جناب میرزا ابوالفضل گفتند شما هم حضرات بابی را قسم بده جناب میرزا ابوالفضل فرمودند در شریعت ما قسم نیست اگر شخصی متدین و صادق است بی قسم هم راست می‌گوید و اگر بی دین و متقلّب است قسم می‌خورد و دروغ هم می‌گوید بعد از قسم دادن بنای مکالمه و تحقیق گذاردند اول اهل بهارا یک بیک طلبیده بایشان سؤال و جواب می‌نمودند و بعد از ذکر مطالبی که هر یک نزد مستنطق ذکر نموده بودند بیان می‌کرد پرستائیل به مقصرین که اصحاب شمال بودند می‌فرمودند آنچه این شخص ذکر نمود اگر جوابی دارید بگوئید گاهی یک نفر از آنها قیام نموده کلمه لا یعنی ذکر می‌نمود بعد سود به وکیل مقصرین می‌فرمود اگر جوابی داری ذکر نما او هم گاهی ساکت گاهی قد علم کرده چند کلمه ذکر می‌نمود بعد از آن پرکردر

قیام نموده چون ثعبان موسی حبال وعصاهای سحره را به اشاره می بلعید و بیانات مؤتفکه آنها را که چون بیت عنکبوت بود به اشاره معدوم می نمود و سوء اعمال و افعال و حرکات ناشایسته آن قوم ضلال را در حضور نساء و رجال ذکر می نمود مثلاً می فرمود من متحیرم که این گروه چقدر قسی القلب و ظالم اند که پیرمرد هفتاد ساله را این قسم در میان گرفته این نوع اورا می کشند و تمام خلق ایستاده تماشا می نمایند و اظهار شادمانی می نمایند و مبارکباد می نمایند که در حین بیاناتش اکثر زنهای روس می گریستند خلاصه بعد از بیانات پیرکردر پرستائیل و آن چهار نفر یمین و یسار و پیرکردر و وکیل مقصرین برخاسته به محل دیگر می رفتند و باهم مشورت نموده حکم آن را نوشته مراجعت می نمودند و باز یک نفر دیگر را طلب نموده سؤال و جواب می نمودند و طریقه سؤال و جواب این قسم بود که عرض می شود فقره سؤال و جوابی که باخود حقیر شد عرض می شود ابتدا حقیر را باسم صدا زدند علی اکبر باقراوف برخاسته نزد سود حاضر شدم

--- صفحه ۳۸۵ ---

جزوه استنطاق اول سه نسخه آن موجود یک نسخه آن جلو سود و نسخه دیگر مقابل پیرکردر دیگری مقابل روی وکیل گذارده پرسید نامت چیست علی اکبر باقراوف اهل کجائی یزد رعیت که هستی سلطان ایران چندسال داری چهل و نه اهل و عیال داری بلی مذهب چیست بهائی کتاب شما چیست بیان و امّ البیان قرآن را قبول داری بلی وکیل اصحاب شمال برخاست و گفت دروغ می گوید خود ذکر نموده است که قرآن را قبول ندارد فانی عرض کردم که من این قسم نگفتم ام مستنطق از من سؤالی نمود و من اورا جوابی گفتم صورت آن سؤال و جواب در نزد شما حاضر است ملاحظه نمائید و گفتگوی حقیر با مستنطق این است که چون از مذهب سؤال نمود عرض کردم بهائی پرسید بچه دلیل این دین را قبول نموده عرض کردم درین موقع مقتضی صحبت این امر نیست لکن مختصراً عرض می نمایم و آن اینست که آنچه را که سائر امتها دلیل بر حقیقت انبیاء عصر و زمان خود دارند که مظاهر اسماء و صفات الهی اند از امت یهود و نصاری و اسلام و غیرهم و به ایشان گرویده اند ما هم اکبر و اعظم از آنها از نقطه اولی و جمال ابهی دیده ایم و ایمان آورده ایم و علاوه به شهادت از کتب انبیای قبل ثابت می نمایم که این وجود مبارک که الیوم بع دعوت جمیع امم قیام نموده اند یعنی حضرت

بهاء الله بشارت ظهور در امور انجیل تورا و صحف انبیاء ذکر شده و میقات یوم ظهور او را ذکر نموده اند پرسید در قرآن چه عرض نمودم به امت نصاری از روی قرآن صحبت نمی نمائیم از روی تورا و انجیل با اهل اسلام بدلیل قرآن صحبت می نمائیم و ما اهل بها طالبیم که مجلسی فراهم آید که علمای هر ملت حاضر شوند و علمای این حزب هم حاضر شده بر حقیقت دین خود اتیان دلیل و برهان نمایند تا حقیقت امر مکشوف گردد و حقیقت این امر مبرم بر جمیع امم واضح و آشکار شود و مستنطق جمیع این بیانات مذکوره را مرقوم نمود و در آن مقام که ذکر شده بود که ما با طائفة نصاری از قرآن ذکر نمی نمائیم مترجم درست ترجمه نکرده بود باری بر سود معلوم شد

--- صفحه ۳۸۶ ---

که مترجم مطلب را درست ترجمه نکرده و ایضاً علاوه خدمت سود عرض کرده که الیوم تورا و انجیل و قرآن علی حد سواست ما به شریعت و کتاب بهاء الله عاملیم خلاصه ابتدا قرار بود که سه یوم هر روزی هشت ساعت گفتگو شود و بعد چون جمعیت زیاد بود قرار بر چهار یوم دادند که سه ساعت قبل از ظهر و سه ساعت بعد از ظهر و دو ساعت از غروب گذشته گفتگو نمایند در روز چهارم قبل از ظهر تمام شد که تمام مدت صحبت و گفتگو بیست و یک ساعت طول کشید<sup>147</sup> و بعد از اتمام جناب پرستائیل فرمود کار تمام است حضرات شهود و جماعت بایه هر گاه بخواهند بروند مانعی از برای ایشان نیست و با اجزاء و پیرکردر در اطاق خلوت رفته از برای اجراء حکم بعد از استماع این امر بعضی از مردم بیرون رفته متفرق شدند و بماتهوری خود ذکر نموده

147 - بعد از استماع قاضی شهادت شهود طرفین را مدعی عمومی برخاست و قریب سه ساعت به لغت روس نطق کرد و جنایت هشت نفر را ثابت کرد و حکم به اعدام شش نفر و نفي باقي داد و مدافعه مدافع جانینها سودی نبخشید و مدعی به عموم جنایت آنان را ثابت کرد آنگاه قاضی قضات اربعه در حجره دیگر مشاوره نمودند و پس از يك ساعت و نیم مراجعت کردند و صورت حکم را بدین طریق خواندند علی حسین و علی بابا دارزده شوند و ملا احمد تاجر یزدی و مشهدی بن جلیل و مشهدی احمد آذربایجانی نفي به سببیریا و اشتغال به اعمال شاقه نصرالله نفي ببلاذ نزدیک دوسال و نیم و ملا مهدی واعظ و روضه خوان تبریزی نفي ابد به آخر سببیریا با اشتغال شاقه و او بود که در منبر سب و لعن می کرد و حکم به قتل حاجی محمّد رضا داد و مقرر بود که پس از سه روز حکم اجرا شود و در آن سه روز والی قمرآف حق تخفیف یا تضعیف این حکم در باره هریک از محکومین داشت و در آن سه روز دهن توبیها بسوی عشق آباد بود و سالدات پیاده یا سوار تمام شوارع و اطراف شهر را احاطه داشتند و همینکه مخالفین از هرسو نارس شدند نزد احباب رفته اظهار ندامت و خجالت و احتیاج نمودند لذا میرزا ابوالفضل و آقا میرزا عبدالکریم و مشهدی یوسف میلانی و آقا حسینعلی تاجر یزدی و بعضی دیگر از قبل جمعیت احبّا نزد والی رفته اظهار تشکر و نیز شفاعت از اعدا کردند و چندان اصرار نمودند که او قدری ملایم شد و اظهار کمال تعجب از امر جمال ابهتی و اخلاق احبّا کرد و قول داد که سعی کند تا قدری تخفیف در جزای محکومین حاصل شود در حالیکه اقدامات شاه و تجار و علما نتیجه نداد لذا در روز معین مدعی العموم فرمان والی را خواند که به موجب شفاعت بهائیان تخفیفی داده شد و این اخبار در جراید منتشر شد و اهالی عشق آباد از بهائیان نهایت شکر گذاری و احترام نمودند . (میرزا ابوالفضل گلپایگانی)

بودند که حضرات بابی کلّ مقصّر شدند و محبوسین نجات یافته مرخص شدند این مردم کم فرصت هم باور نمودند باز بنای هرزه گوئی و سب و لعن گذارده رفتند.

--- صفحه ۳۸۷ ---

در خانه ملاّ احمد و مشهدی جلیل و مشهدی صمد اخبار داده حضرات گوسفند حاضر نموده جهت قربانی شربت مهیا کرده همه منتظر که السّاعه وارد می شوند دو نفر دو عدد گوسفند آورده بودند جلو راه که حضرات محبوسین چون از محلّ بیرون می آیند آنها را در جلوایشان قربانی نمایند که ناگاه مردم بعد از صدور حکم از کلوب بیرون آمده با قلوب پریشان و چهره های زعفرانی و بیان احکام سود را ذکر می نمایند این بیچاره ها که گوسفند جهت قربانی آورده بودند مأیوس شده گوسفندها را در زیر عبا و پوستین مخفی نموده خجل و منفعل برمی گردند و خلاصه حکم سود این بود که آن دو نفر قاتل علی اکبر و علی بابا باید به دار آویخته شوند و اسدالله اردبیلی و یک نفر دیگر در بادکوبه مدّت دو سال در قرنات باشند ملاّ احمد و ملاّ مهدی و مشهدی صمد و مشهدی جلیل چهارده سال در سوء الدّار سیر قرار گیرند این است حکم به عدل که در باره آنها جاری شد لکن جناب جنرال قمراف اگر بخواهند تخفیف بدهند اختیار دارند و دو نفر دیگر هم به اشتباه ایشان را اخذ نموده اند چرا که حضرات بابیه ذکری از این دو نفر نکرده اند مرخص اند دیگر حقّ علیم است که از برای احباب چه وجد و سروری حاصل و از برای اعدا چه عذاب الیمی نازل و در آن یوم به کلیّ فصل واقع شد که در سنه یک هزار و سیصد و هفت بود و عدد آن یوم فصل هم سیصد و هفت است که بعد از الف گذشته بود آن یوم الفصل کان میقاتاً و در آن تمام بیانات مبارک که از قبل در کتاب اقدس نازل شد و عباد منتظر آن یوم بودند به تمامه در آن یوم ظاهر شد قوله تبارک و تعالی: "ان یا ارض الخاء انا نسمع فیک صوت الرجال فی ذکر ربّک الغئی المتعال طوبی لیوم تنصب فیه رایات الاخا فی ملکوت الانشا باسْمی الابهی اذا یصرخن المخلصون وینوحن المشرکون لیس لأحد ان یعترض علی الذین یحکمون علی العباد دعوا لهم ما عندهم و توجّهوا الی القلوب" <sup>148</sup> حال ملاحظه نمائید که این واقعه در عشق آباد که جزء خراسان است و ارض خوارزم است

--- صفحه ۳۸۸ ---

است و چگونه حکم به عدل نموده‌اند و احدی نتوانست اعتراض نماید چنانچه می‌فرماید: "لیس لأحد ان يعترض علي الذين يحكمون بالعدل" و نصب شدن رایات که نفوس ثابته مقدسه اند معلوم و هویدا و نوحهٔ مشرکین و فرح مخلصین آشکار حرفی از بیانات مبارک نماند مگر آنکه مصداقش ظاهر شد و لکن اکثرهم لا يشعرون و باز چون امم سابقه "فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ" 149 می‌گویند و دو یوم بعد از صدور حکم از منسوبان و متعلقان ملا احمد و مشهدی جلیل و مشهدی صمد آمدند نزد احباب و مذکور نمودند که چون سود فرموده است که جنرال اختیار تخفیف دادن در مکافات مقصرین دارد ما از شما خواهش مینمائیم که شما بروید خدمت جنرال و از آنها شفاعت نمائید که اگر ممکن است از تقصیر ایشان بگذرد یا آنکه تخفیف دهد احباب مشورت نموده صلاح بر آن دیدند که با چند نفر از اهل و عیال حضرات به خدمت جنرال روند و شفاعت نمایند چند نفری باتفاق متعلقان مقصرین بخدمت جنرال رفتیم و عرض نمودیم که ما از برای شفاعت و وساطت آمده‌ایم و تمنی داریم که اگر ممکن است از تقصیرات ایشان بگذرید و اگر ممکن نیست تخفیف دهید و ما از شما کمال تشکر و امتنان داریم و اصل مقصود ما این بود مظلومیت ماها و ظلم و تعدی آنها معلوم شود حمد خدایا از عنایت دولت عادلۀ بهیۀ روسیۀ این مطلب معلوم شد دیگر ارادۀ انتقام و تلافی نداریم جناب جنرال فرمودند آنچه مذکور نمودید منتهای انسانیت و مردمی است لکن به قانون سیاست و حفظ مملکت تنبیه آنها از الزم امور است عمل این نفوس سبب بدنامی حکومت و شماتت رقبای دولت شده فردا است که در تمام جرائد ثبت است که در فلان نقطه از مملکت روسیۀ نفوس دعوا نموده در وسط روز در میان بازار در سر گفتگوی دین و مذهب آدم گشته‌اند و این دلیل بر بی نظمی دولت و حکومت است و از برای دولت نقص است عرض نمودیم در صورت امکان و الاً صلاح مملکت خویش خسروان دانند و از خدمت مرخص شدیم حضرات هم

149 - قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. ﴿سورة الأعراف: آیه ۷۰﴾

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. ﴿سورة هود: آیه ۳۲﴾



--- صفحه ۳۸۹ ---

هم مایوس راجع شدند بعد از آن رؤسای ملت به طهران و تبریز و مشهد به علما تلگراف نمودند و علما طراً از دولت استمداد و استعانت خواستند که این حکم سود اگر جاری شود نقص است از برای دولت و ملت که از برای کشته شدن یک نفر بابی نفوس عدیده مورد سیاط غضب باشند چه وهنی از این بالاتر که جهت یک نفر بابی که ایشان را در ایران پنج پنج ده ده می کشند و می سوزانند و این عمل مایه افتخار است از برای ایشان درین بلاد کفر این نوع ذلت و خواری بر مسلمانان روا می دارند و اوایلا و امصیبتا و ادینا و اشریعتا اسلام از دست رفت شریعت غرا چرا باید بی قدر باشد ملت بیضا از چه تیره شد دولت جواب فرمود اجرای حکم قانون در مملکت دول خارجه وساطت قبول نمی نماید و آن شخص را که گشته اند او هم از رعیت من بود آن بیچاره مگر صاحب عیال و اولاد نبود به اذن و اجازه که این عمل را نموده اند به اذن دولت بود یا به فتوای علما البته عمل خودسرانه نتیجه آن همین است چنانچه در لوح بعد از شهادت جناب حاجی محمد رضا خطاب به أحباب عشق آباد نازل شده می فرماید: "لیس له ناصر ولا معین" از این بود که حضرت سلطان ناصرالدین شاه هم اقدام بر نصرت و معاونت ایشان ننمود در این مقام آن لوح مبارک ذکر می شود قوله جل کبریائه وعظمته یا اولیائی هناك انتم مفاتیح ابواب الاستقامة بین البریة ورايات الهدایة بین الخلیقة بکم ثبت توحید ذاته وتنزیه کینونته نوصیکم یا اولیاء الله بالحکمة وبها یرتفع به مقاماتکم طوبی لکم ولمن یحبکم خاصاً لأمر الله رب الارض والسماة ورب العرش العظیم ایاکم ان یخوفکم ضواء القوم الذین نبذوا العدل من ورائکم متمسکین بالظلم الا انهم فی عذاب مهین لیس لهم ناصر ولا معین سوف تأخذهم نفحات العذاب من کل الجهات انه هو الأخذ المقنن القدیر. انتهى اگر حقیر بخوایم آنچه الواح در خصوص این واقعه که از سماء مشیت رحمانی نازل شده مرقوم نمایم این اوراق کفایت نماید و این

--- صفحه ۳۹۰ ---

مطلب با اطناب

"سال چهل و هفتم - واقعات سال ۱۳۰۷ هجری قمری."

انجامد. حقیر بعد از ختم مجلس سود؟ و صدور حکم وقایع را کماکان به ساحت قدس محبوب امکان عرض نمودم چند نفر دیگر از احباب هم عرض نموده بودند بعد از قلیل مدتی در یک بسته دوازده لوح به اسم بعضی از

احباب نازل ودرخاتمه آن الواح زیارتی به اسم جناب حاجی شهید نازل آن لوح مبارک که به اسم این فانی نازل در این مقام مرقوم می گردد: قوله جلّ جلاله وعمّ نواله: باسمه المهيمن علي الاشياء قد اتي الميقات و اتي منزل الآيات من سماء الامر بقوة لا يضعفها ظلم الاشرار الذين نقضوا عهد الله وميثاقه وقتلوا اوليائه من دون بينة من عنده وسلطان من لدنه نشهد انهم افسدوا في الارض بعد اصلاحها وكفروا بنعمة الرّاحة بعد اذ تحققت وانبسبت بعدل مليك المهلكة وسلطانها كذلك نطق المظلوم اذ يمشي في هذا المقام الذي سمّي بسجن الاعظم في العالم وبمقام انقطع عنه ذكرا لامم طوبي لمن سمع ما امر به لدي؟ الله فالق الاصباح انا منعنا الكلّ عن الفساد وامرناهم بالبرّ والتّقوي والغافلون نبذوا ما ينفعهم ورائهم واتّبعوا البغي والفحشا الا انهم من اهل الضلال عند ربّهم المتعال قتلوا من آمن بالله ونصر امر ربّه ونطق بثنائه في الليالي والايام يا علي قبل اكبر عليك بهائي وعنايتي قد؟ كتابك الذي ارسلته الي احدافناني ووجدنا منه عرف الاتحاد في ايام فيها اختلف الناس في التّبأ الذي يشربه الكليم في التّوراة والحبيب في الفرقان انا ذكرناك مرّة بعد مرّة وانزلناك ما اهتزت به الاشياء وانجذبت به العقول والارواح كن قائماً علي نصره امري بالحكمة التي اشرفت شمسها في آفاق الزّبروالالواح قد كنت مذكوراً لدي المظلوم انه

--- صفحه ۳۹۱ ---

**سال چهل و هفتم . واقعات سال ۱۳۰۷ هجری قمری . ۱۸ میلادی .**

ايدک علي خدمة امره و عرفک سبيل الرّشد يا قلم اذکر من استشهد في سبيل الله و قل اوّل تجلي من افق سماء الفضل و العطاء عليك يا من سميت بمحمّد قبل رضا اشهد انک آمنت بالرحمن اذماج بحر العرفان في الامکان و اجبت الندا اذ ارتفع بين الارض و السّماء و شربت رحيق الوحي بين يد عطاء ربّک مالک ملکوت الاسماء انت الذي ما منعک حجابات الظالمين و لاسبحات المقتدين و ترکت ملة قوم افسدوا في الارض بعد اصلاحها و كفروا بنعمة الله بعد انزالها و الرّوح لك يا من في مصيبتک ناح المقرّبون و صاح المخلصون طوبي لك و لمن يزرك و يقرّ ما نزل من القلم الاعلي في هذا المقرّ الاقدس الاعزّ الانور الابهي يا علي اكبر عليك بهائي و عنايتي ذكر احبائي من قبلي و بشرهم برحمة الله و فضله و عنايته انا نوصيهم بالاتفاقّ و الاتحاد و فسل الله ان يويدک علي اصلاح احوالهم في كلّ الاحوال انه هو الغني المتعال و هو العزيز الفضال .» خلاصه آنچه سعی و کوشش جهت استخلاص مقصرين نمودند و هر اسبابی توسّل

جستند، ثمری حاصل نشد. چندی در قرائت عشق آباد محبوس بودند و با امثال و اقران خود مأنوس و همه روزه منتظر فرج و خلاصی تا اینکه یومی از ایام اعلام نمودند که فردا آن دونفر قاتل را به دار می آویزند و سائرین را به سوءالدار که سبیر است روانه می نمایند نزدیک ارک حکومت اسباب آویختن آن دو نفس را فراهم نمودند، سوار قزاق اطراف ایستاده فوجی از سالدات و چند ارابه توپ حاضر نمودند، چونکه بعضی از حمقا که علی العمیا تعصب دین را بر خود فرض می دانند مذکور نموده بودند که اگر بخواهند این نفوس را به سبیر ببرند یا کسی را از برای شخص بابی که در شریعت ما کشتن او فرض است

--- صفحه ۳۹۲ ---

بدارگشند ماهم بیرون آمده جهاد می نمائیم واگرهم کشته شویم از شهدا محسوبیم این اخبار به سمع حکومت رسیده لذا آنچه لازمه حزم و احتیاط است مجری داشت خلق هم از برای تماشا ازهر قریه بیرون آمدند مقصرین را باسلاسل واغلال حاضر نمودند آن دو نفر قاتل را درپای دار حاضر کردند ایشان را بالای منجیق برپا داشتند درزیر پای ایشان گودی حفر نمودند که بعد از خروج روح از جسدشان در آن گودها انداخته مستور نمایند لباس کفن مانند برایشان پوشانیده همینکه خواستند طناب به گردن ایشان اندازند جناب پیرکردر در آنجا حاضر بود فرمود دست نگاه دارند ورقه بیرون آورده به لسان روسی قرائت نمود بعد به مترجم اشاره نمود به لسان ترکی و فارسی ترجمه نمود و بیان آن مطلب این بود که در آن روز که چند نفر به وساطت خدمت جنرال رفته بودیم مطالب را به تمامه به خدمت امپراطور اعظم تلگراف می نماید که حضرات بایه آمده مقصرین را شفاعت می نمایند حضرت امپراطور آن صورت تلگراف را به مجلس شورا ارسال می نمایند که آنچه صلاح دانند به جنرال قمراف تلگراف نمایند ایشان مشورت نموده صلاح بر آن دیدند که اولی این است که وساطت بایه تا یک درجه قبول شود که عداوت معاندین آنها کمتر شود این قسم قرار داده اند که آن دو نفس که باید کشته شوند ایشان را نکشند به سبیر ابدی برند وما بقی که چهارده سال سبیر جهت ایشان معین شده بود نصف باشد

هفت سال به سبیر روند حضرت امپراطور این رأی را امضا نمودند جواب جنرال قمراف را تلگراف نمودند جناب جنرال هم این مطلب را مکتوم نموده در آن یوم که جمعیت از هر طائفه حاضر بودند این مطلب را مفصلاً بیان نمودند که از امپراطور اعظم حکم چنین صادر شده که محض خواهش طائفه بایه به آنها تخفیف داده شد والا حکم همان بود که نموده بودند بعد از استماع این بیانات آن دو نفر که برای آویختن حاضر شده بودند مذکور نمودند که ما به شفاعت بابی ها راضی نیستیم البتّه کشتن برای ما بهتر است و سائرین هم سرهای ایشان را تراشیده کلاهای روسی وارونه بر سر آنها گذارده

--- صفحه ۳۹۳ ---

بر ارابه سوار نموده باطننه و کبکبه و جلال بدم راه آهن آورده در آن اطاق واگون که از برای ایشان مهیا شده بود سوار نموده روانه دارالبوار نمودند دونفر آنها در بین راه تباہ شدند دونفر قاتلین را به مقری فرستادند که خبر و اثری از آنها معلوم نشد دونفر هم بعد از قلیل مدتی به مقر اصلی خود شتافتند ملامهدی فرار نمود به ایران آمد بعد از شش ماه خانه جسدش ویران شده روحش به مکان و محل خود راجع شد از آنها یک نفر ملا احمد یزدی از برای نمانه در زمانه باقی مانده تا کسانی که آن نفوس مفقوده را ندیده اند او را ملاحظه نمایند و عبرت گیرند. باری مقصود از شرح و بسط این مقالات این بود که بر صاحبان بصیرت و اولی الأئنه مفاد و مصداق آیه مبارکه **یریدون ان یطفئوا نور الله بأفواههم ویأبی الله إلا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون** واضح و مشهود و مبرهن شود زیرا که در آن مجلس شور اهل فساد این مذاکره نموده بودند حفاظ شرع مبین و پیروان دین سید المرسلین که ماها باید ه متّ نمائیم که در عشق آباد احدی ازین طائفه نتواند زیست نماید و باید چند نفری از اینهارا کشت تا ما بقی حساب کار خود را نموده از اینجا خواهند رفت همه این رأی را صواب دانسته براین امر متّفق می شوند و آن دو نفر را از برای شهادت جناب حاجی معین می نمایند و مبلغ دویست منات وجه به آن دو نفر می دهند و دیگر از اثر کلمه مبارکه **"ابی الله إلا ان یتّم نوره"** غافل بودند که حق جلّ جلاله **"رغماً لأنفهم"** آن نور را از افق عشق ظاهر می نماید که ضیاء و پرتوش جمیع عالم را روشن و منور نماید:

"جَلَّتْ عَظَمَتُهُ وَتَعَالَتْ قُدْرَتُهُ لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَلَا مَانِعَ لِأَمْرِهِ وَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" چنانچه در لوح حقیر یکی از الواح ششگانه که از قبل ذکر شد که پاکت آن با اسم حقیر آمد و لوح جناب شهید هم که اشاره شهادت

--- صفحه ۳۹۴ ---

در آن ذکر شد یکی از آن الواح بود باری در لوح می فرماید قوله جلّ وعزّ: " بگو از نار فتنه وفساد که از قساوت قلوب عباد مشتعل شده محزون مباشید قَسَمَ به أنوار وجه الهی که از افق اعلی مشرق ولائح است این امور سبب اعلاء کلمة الله بوده وهست. " انتهى آنچه عرض شد اهل بصیرت را کافی است وَاِلَّا از برای غیر اهل بصیرت هرچه ذکر شود بلا ثمر است چنانچه حَقّ میفرماید وان یروا کلّ آیه لن یؤمنوا بها کیست که از حق راستگوتر باشد وَمَنْ اصدق من الله قیلاً " باری اگر خواسته باشم جمیع الواح که درین خصوص از قبل وبعد از شهادت جناب حاجی شهید نازل شده ذکر نمائیم باید کتابی علیحدّه مرقوم نمائیم درخاتمه مطلب این لوح اقدس که مدلّ است بر عنایت و مرحمت به دولت ابد مدّت بهیّة روسیّه ایده الله تعالی ذکر می نمایم که قرون و اعصار ذکر خیرش درین لوح مبارک باقی است و در سائر الواح دیگر هم مذکور است: **هو الحافظ المقتدر القدير يا حسين عليك بهائي نشهد انك فزت بما كان مستوراً في اللوح و مرقوما من القلم الاعلي من لدي الله رب العالمين طوبي لك بما اقبلت الي البحر الاعظم ورايت امواجه واللثالي المكنونة في بيانه وسمعت ما ارتفع من الافق الاعلي بعناية الله رب العرش العظيم يا اوليائي في الممالك اعرفوا مقام من نصرکم و حکم بینکم بالعدل الخالص نسئل الله ان یوید هذا الحزب علي ذكره وثنائه وخدمته و یظهر منهم له لعمله الظاهر المقدس العزيز العظيم يا اهل البها قد كان نیر العدل مستورا محجوباً تحت غمام الظلم ولكن الله اید حضرة الدولة البهية الروسية علي اشراقه و ظهوره و نجاته من حجاب غلیظ و سحاب عظیم نسئل الله تبارک و تعالی ان یوید اولیائه و امنائه الذين بهم نصبت رایة النصر**

--- صفحه ۳۹۵ ---

النَّصْرَ هُنَاكَ وَعِلْمَ الظُّفْرِ إِمَامَ وَجْهِ الْخَلْقِ رَغْمًا لِلَّذِينَ حَسَبُوا الْعَدْلَ وَالْإِنصَافَ وَ مَنَعُوهُمَا عَنِ اشْرَاقِهِمَا وَنُورِهِمَا وَظُهُورِهِمَا عَلِيٍّ أَعْلَى كَلِمَتِهِ وَأَظْهَارِ أَمْرِهِ وَاثْبَاتِ حَقِّهِ وَيُوقِفُهُ عَلِيٍّ انْقِاذَ الْمَظْلُومِينَ بِدَوَاعِي الْعَدْلِ وَالْإِنصَافِ وَنَجَاتِهِمْ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْمُعْتَدِينَ وَ الْمُنْكَرِينَ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرَ مِنْ لَدِي اللَّهِ الْأَمْرَ الْحَكِيمَ بِنْدَايِ پارسی ندای مظلوم را بشنو باید احباً طراً ازین یوم الی آخر الذی لا آخر له قدر عنایت دولت بهیبه ایدها الله را بدانند و آنچه سزاوار این عدل است بر آن قیام نمایند و نفوسی که من غیر ستر و حجاب عدل را تأیید نمودند و نصرت فرمودند و این مظلوم مسجون را از بئر ظلماء به جبل متین انصاف بر آورند و نجات بخشیدند سزاوار پاداش عظیم اند از حقّ جلّ جلاله یشهد المظلوم بأنهم هم الذین نصرّوا عباد الله و اخذوا حقّ المظلومین من کلّ ظالم بعید و کلّ فاجر مریب انشالله اولیای حق موقّق شوند در قرون و اعصار بر تدارک این عنایت کبری که از دولت مبارکه عادلّه ظاهر شد البهاء والنور والعزّ والثنا علی حضرته و علی الذین حکموا من جانبه بالعدل الخالص و منعوا الظالمین من ظلمهم و اخذوهم اخذ عزیز مقتدر. انتهى

### نشر این امر در توابع همدان

آقا محمد شیر علی نام زنجانی از خلاصی یافته گان احبای زنجان در قریه بهار از توابع همدان اقامت جست و بالاخره در این سال شیخ احمد خان از بزرگان قریه مذکور را هدایت نمود که بواسطه او جمعی از اهالی مانند آقا حسین، آقا نصرالله، مراد علی بیگ، اسماعیل میرزا، حسن عطّار، استاد علی حسین، استاد محمد حسین، کربلائی غلام علی و غیرهم هدایت شدند و آقا محمد شیر علی مذکور تا سال ۱۳۲۵ در قریه مذکور

--- صفحه ۳۹۶ ---

حیات داشت و خلفی میرزا جلال نام باقی گذاشت که بدو زبان فارسی و ترکی شعر می گفت .

## فتنه در اسلامبول وانتحار حاج شیخ محمد علی

در اسلامبول امور ناپسندیده چند به تدریج ایام پدیدار شده انضمام یافتند وبالاخره واقعه آتیه الذکر را ایجاد نمودند واجمالی از امور مذکوره این است که محمد علی نام تبریزی سالها در زمرة این طائفه بود ودرعکاظ فضل وعنايت أبهى ' مأوی گرفت ولی عادت استعمال مسکر داشت وترک نتوانست نمود عاقبت بیم آن بود که از اعمالش لگه بر دامن تقدیس این امر نشیند لذا جمال أبهى ' وی را مطرود ومنفی از ارض عکا فرمودند وبه اسلامبول رفته سکونت کرده بر سوء اعمال واخلقش بیفزود وبالاخره به عداوت وخصمت با این امر برخاست وبا محمدعلی اصفهانی از احباب که به سال ۱۲۶۸ در اسلامبول اقامت نموده حجره دلالی وتجارت ومرجعیّت تجار این طائفه فراهم ساخت وبا شیخ محمد ازلی یزدی سراً مرابطه ومراوده حاصل کرد معاشر و مؤانس گشت قیام به فتنه وفساد نمودند واصفهانى به صدد خیانت وجمع نقود تجار برآمد ودر تادیه وجوه احباب تعلل کرده متعذر بسرقت اموال خود همی شد وحاجی میرزا محمدتقی وکیل الدوله وحاجی سید میرزا وآقا سید احمد وحاجی میرزا محمدعلی مقیم چین از تجار متمول افنان که درایران وهند وغیرهما تجارت داشتند به آن صدد شدند که مرکز تجارت در اسلامبول برقرار نمایند وحاجی شیخ محمد علی قزوینی را برای محاسبه ودفترداری واداره حجره تجارت نامزد کردند واو حسب اشاره أبهى ' به سال ۱۲۹۹ از قزوین به انجام مقصود مذکور شتافت واقامت گزیده حجره تجارت مهمه تاسیس کرد وحاجی ابوالحسن امین نیز وجهی در شرکت گذاشت وآقا محمدعلی مذکورهم سهمی در آن داشت وامور حجره به عهده حاجی شیخ محمدعلی وآقا محمدعلی هر دو مفوض شد وشرکت به نام تجارت افنان وبهائیان در همه جا مشهور گردید وبهائیان وغیرهم پیوسته رجوعات تجارتي نمودند وبه حسن سلوک وخدمات وحجاج وزوار ومسافرین ایرانی از بهائی ومسلم ومسیحی بدانجا مراجعه واقامت همی نمودند

--- صفحه ۳۹۷ ---

نمودند و منظور مهم از تاسیس شرکت مرکزیت دادن اسلامبول برای نشر امر بهائی و مساعدت ذهاب و ایاب زائرین و مسافرین عکا بود ولی آقا محمد علی به علت حسادت و به تحریک محرکین و مفسدین که از آن جمله محمد علی نام تبریزی مذکور بود با وی معارضت و مقاومت کرده پیوسته موجبات پریشانی اوضاع تجارت را فراهم نمود و در اثناء این احوال سید جمال الدین افغانی شهیر که سودای تاسیس جمهوریت واحده اسلامیّه و ریاست عامه مسلمین در دماغ داشت و جمعی کثیر در عده از ممالک اسلامیّه تابع افکارش شدند در اسلامبول اقامت گزیده نفوذ در ارکان حکومت عثمانیه یافته به نشر مقاصدش مشغول گشت و تدبیر همی کرد که این طائفه را با خود همراه نماید و به مقصود خویش نائل گردد و چون مداخلت و مرافقت در مقاصد سیاسیّه به موجب تعالیم ابهی' اکیداً ممنوع بود ازین طائفه مایوس و منزجر گردید و لکن میرزا یحیی و اتباعش با او موافقت نموده متفق شدند و آثار و مقاصد نقطه اولی' را موافق اغراض خود جلوه داده تفسیر کردند و شریعت بیان را آلت اجراء نیات سیاسیّه اش قرار دادند و برای هدم بنیان این امر و تفریق مرکز عکا نقشه ها طرح کردند و شیخ احمد روحی بن ملا جعفر کرمانی ازلی و آقا خان کرمانی معروف که در اسلامبول مقرّ جستند از وی تبعیت کرده به نشر افکارش پرداختند و آقا خان برای نیل بدین مقصود سفری به عکاء کرده مایوس گشت و سفری به قبرص کرده امیدوار شد و دختر میرزا یحیی را بدمیت گرفته به اسلامبول برگشت و آن دو با نفوسی کثیر در ایران مراسله و مکاتبه نموده افکار عامه را به ضد سلطنت و به تاسیس جمهوریت و رفع انواع معتقدات ملیّه و دینیّه و غیرها سوق همی دادند و با میرزا حسین خان خبیر الملک شیرازی عضو سفارت ایران در اسلامبول و نیز شیخ محمد یزدی ازلی و میرزا احمد پسر میرزا یحیی و جمعی از پیروان افغانی متحد و متفق شدند و آقا محمد طاهر مدیر جریده اختررا که به فارسی در اسلامبول طبع و نشر می یافت با خود متفق ساخته جریده مزبوره را آینه افکار و مقاصد خویش قرار دادند



--- صفحه ۳۹۸ ---

و به قلع و قمع این امر به تمام قوت و قدرت برخاستند و برای تشویش اذهان عموم و وسوسه در خاطر سلطانی به هر وسیله و حیلۀ متشَبِّث شدند تا عموم ملت اسلامیّه و دولّتشان را به ممانعت این طائفه برانگیزند و بالجمله به تحقیق یگانه مانع بیدار و استوار مقاصد و افکار خود امر اُبّهی<sup>۱</sup> را شناختند با بایان و ازلیان ساختند و با آحاد آنان و میرزا یحیی پی در پی مکاتبه کردند و بدین طریق اسلامبول مرکزی مهمّ برای ازلیان و ایجاد فتنه و فساد برای بهائیان گردید و محمّد علی اصفهانی و تبریزی به ایشان راه یافته آلت اغراضشان گشتند و موقوف حاج شیخ محمّد علی خطیر و مسئولیتش سنگین گشته و در مشقّات و امتحانات شدیدۀ افتاد از اینرو غصن اعظم باوی طرف مراسله و مکاتبه شده خطّ مشی و اسلوب معاشرت را تعلیم همی داده نصرت و مساعدت فرمود چه که محمّد علی اصفهانی پیوسته شکایت و سعایت از او به سوریّه نزد افغان نوشت و مفتریات و اعمال نالایقه درباره وی مشتهر ساخت و او به غایت محزون و متأثر گشت و غصن اعظم به وسیله برخی از ارکان حکومت ترکیّه مانند نوری بیگ و غیره که صفا و حفاوت بلکه اخلاص و ارادت داشتند از شرور و مقاصد آن جمع جلوگیری می نمود و آنان بالاخره آنچه

---

محمّد علی اصفهانی در اعمال مذکور تاسی به عبدالأحد شیرازی کرد ولی عبدالأحد پنج هزار لیره مال عبود و عودی نصرانی عگارا خورد و اصفهانی بیش از آن از اموال افغان و احباب برد چندانکه شیخ محمّد ازلی از او و تبریزی دوری جست .  
( نبیل زرندي )

---

تا در باب مدینه کبیره لله الحمد بعد از ورود حضرت افغان و جناب حاجی شیخ و جناب ناظر و جناب امین برکلّ ازهر قبیل معلوم و واضح گردید خیانت و خبائث و کذب و افتراء آنها محمّد علی اصفهانی قهرالله علیه مذکور نموده بیست سال بود گمراه و کافر بودم حال مسلمان شده ام عمّامه کبیر نموده و در تعلّم قرائت حمد سوره توحید می، گوشد و می، خواهد خمس و زکاة بدهد و به مگّه معظّمه برود ملاحظه دام و حیلۀ را نمائید که چقدر تزویر دارد و به چه مقام خبائث را رسانده با آقا خان کرمانی و محمّد علی یزدی و شیخ محمّد یزدی مغرض و جمعی دیگر اراده نموده اند که به ضرّ عظیمی قیام کنند فباطل ما هم یظنون  
( در خطّ محمّد جواد قزوینی مؤرخه ۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۰۷ )

## هوالله

این ایام خبری نیست جز آنکه چندی قبل جناب سیاح افندی اینجا تشریف آوردند و لکن آمدن ایشان بسیار بسیار خلاف حکمت بود مع خیرخواهی و محبت و شفقت این حزب به اهل عالم اگر مشاهده نمایند بطرفی مراده هست طرف دیگر ببغضا قیام نماید جناب مزبور بسیار صادق اند این حرکت سبب و علت اوهمات خواهد شد از بعضی صحبتها و خیالات ایشان بسیار پریشانی دست داد از خدا میطلبیم ایشانرا مقدس فرماید از آنچه سزاوار نیست و ایشانرا تایید فرماید برآنکه سزاوار است فساد ارض طأ بیشتر بجهت مراده ایشان با دوستان شده چه که ایشان بسته شخص معلوم اند و شخص دیگر مخالف آن لذا ماده برجء ضعیف ریخت این فقرا از برای کلّ صحت و نعمت و راحت و عزت میطلبیم امری را که طالبیم اظهار عدل است و بس که با این حزب و سائر ناس بیک قسم رفتار نمایند باری آنمحبوب باید ملتفت باشند و ذکر نمایند که سبب کدورت شود چه اگر مکدر شوند ضرر بیشتر است مقصود از این فقره اطلاع خود آنمحبوب است و حده باحادی ذکر نمایند و در اینجا تأکید شد که جمیع امور را بحق واگذارند و توکل نمایند اگر فی الحقیقه شخص معلوم باولیای حق رفتار نماید چنانچه بساثرین رفتار مینماید از حق جلّ جلاله حفظ او را میطلبیم و بلوغ او را الی ما یتمنّاه مسئلت مینمائیم از حق جلّ جلاله سائل و آمل که کلّ را از فساد و نزاع و منکر حفظ فرماید این عبد نزدیک است ازین حزن هلاک شود که هنوز ناس اینحزب را نشناخته اند مع آنکه سی و سه سنه لیلاً و نهراً از قلم اعلی جاری شد آنچه که سبب عمار عالم و اصلاح آن والفت و اتحاد بنی آدم و شفقت و رحمت و راستی و درستی بوده معذک هنوز بعضی در شبهه بوده و هستند بیش از این ذکرش جائز نه باری آنمحبوب بخوانند و ستر نمایند از کلّ چه اگر فی الجملة سرایت نماید مکدر شوند و این سبب فساد کلی است اقرا ثم استر و البها علیک خ ا د م فی ۲۲ شهر شوال المکرم سنة

۱۳۰۲

واظهار تأسف می نمودند که ماها به خیال اینکه همیشه در اینجا هستید و ملاقات ممکن است در مراده تأخیر کردیم و از مصائب شما کما ینبغی مطلع نشدیم یکرور یک طلبه از اهل نجف پیش ما آمد و اظهار نمود ما در امر شما متحیریم تکلیف ما چیست باؤ گفتم که مادودزده سال در اینجا بودیم و احدی را از ملاقات منع نمودیم توهم در نجف بودی و بارها شنیدی که از جناب شیخ مرتضی درین امر سؤال کردند او جواب داد که بغداد نزدیکست بروید تحقیق نمایند این امری است تحقیقی، نه تقلیدی. با وجود این در جمیع این مدت اهمال ورزیده نیامدی و نفهمیدی حال که دم رفتن است تکلیف می

خواهي در اين حالت تكليف تو همان شرح لمعه. قديم خواندن و در عذاب و هم خود زيستن است و ما هيچ وقت چنين حرفي با حدي نگفته بوديم و لكن بان طالب غير صميمي گفتيم و ما هر جا وارد شديم اولش مثل اول عكا بود بهمان سختي آن بود كه در لوح سلطان خطاب باو و علما نازل شد كه اگر چه شماها ببلاياء آمده. بر ما مسروريد و اين را ذلت مي دانيد و لكن ما ذرة از اين بلايا را بجمع عزتهاي شما و عزتهاي عالميان مبادله نخواهيم نمود و الحمد لله حال نوعي شده كه جميع اهالي اين حدود خاضع اند همه جا اينطور بود هر قدر اول امر در نظرها صعب بود آخر همه خاضع شدند از بزد نوشته اند كه بعضي از علما طالب شده اند كه با احبا محشور باشند آيا جائز است معاشرت ما گفتيم مگر حكم كتاب اقدس عاشروا مع الاديان بالروح والريحان نشنیده ايد اگر معاشرت نباشد فصل واقع مي شود واحدي اقبال والفت نهي نمايد علما اگر اقبال كنند در امر الله مستقيم و پاك مانند بمنزله. روح اند در جسد عالم و بهمنابه. بصرا ند در رؤوس امم حال كه در ايران منبري نيست مگر آنكه هر آن حق را سب و لعن مي نمايند و لكن ما لعن را نهي نموديم حيف است لسان باينگونه كه گيات آلوده شود اليوم امري كه بسيار لازم است اتحاد احباء الله است بايد هرگز در امري معارضة نمايند و مجادله نكنند مطلب حق واضح و معلوم است اگر با قلب منير القا شود البته نافذ خواهد بود و اگر القا شد و اثر نمود طرف مقابل را واگذارند و متعزز نشوند تبريز بسبب شهادت حضرت اعلي از ترقي بازمانده بود تا آنكه جناب ورقا شفاعت كرد و مناجاتي نازل شد حال خوب شده و يكي از علماي آنجا اقبال نموده و مقصود آن است كه معاشرت با كل نفس بجهت القاء كلمه الله باروح و ريحان محبوبست مگر بانفوسي كه رانحه. بغضا از آنها استشمام شود كه در آن وقت اجتناب لازم است جناب حاجي سيد جواد كربلائي وقتي از طهران نوشته اند كه احبائي طهران الحمد لله بر امر الهي مستقيم اند و لكن اگر يك نفر را معين مي فرمودند كه توجه كل باو مي شد بهتر بود و اختلافي بظهور نهي رسيد ما گفتيم در جواب بنويسيد كه اگر ما يك نفس را معين كنيم يك ماه بيشتر زنده نخواهد ماند مثل آنكه امير نظام از امر من مطلع مي شد هرگز دست از ظلم بر نهي داشت بسيار هم سعي نمود كه چيزي بفهمد نفهيد و خدا نخواست كه بفهمد. و نيز نبيل زندي نوشت كه در شهر رمضان چنين فرمودند ملوك ارض قرن ها است ميخواهند به تنظيمات سياسي خود عالم را منظم سازند ولي ممكن نهي شود بر فرض كه دو روزي در انتظام آنها اجساد عالم از خوف سياست منظم شوند باقلوب چه خواهند نمود و محال است عالم اصلاح حقيقي پذيرد و نظم واقعي يابد مگر آنكه قلوب بنور خشية الله منور شود و دردها را جز اين درماني نيست اما اهل ايران خود را اهل توحيد مي نامند و ملل ديگرا مشرك مي خوانند و حال آنكه ابد معني توحيد را نفهيمده اند معني تويدي كه سبب رستگاري آنها بود آن بود كه موقن شوند باينكه هر كس بحضرت متاب مؤمن شد او بهيچ گناهي كافر نخواهد شد و اگر بالفرض نفسي بائنه اسلام معتقد نشد مجرم است نه كافر و علماي ايران از اين معني بكلي محروم ماندند و نيز تا عصمة الله در عالم محكم نشود عالم منظم نخواهد شد مراتب عصمت بيانات فرمودند مفاد آنكه عصمت كبري براي مظهر امر است و ادعاي حُبش بدون عصمت كاذب بايد روز و شب از خدا خواست كه وجود را بخلعت نه عصمت مردا سازد و چون تن و جان باين نه ردا آراسته گردد ادعاي حُب او بجا است هريك از اعضا را عصمتي جداگانه است كه بان مقبول درگاه الهي ميگردد و عصمت جان انقطاع از غير اوست و جز بساعد او طيران ننمايد عصمت قلب آنكه غير محبوب را خطور ندهد و چون نار سينا مشتعل بنار او باشد عصمت صدر آنكه ساده از هر نقش و رنگ بوده تا رنگ بپرنگي را قبول تواند كرد عصمت نفس آنكه بيزار از اماره شده با هزار خضوع مطيع فرمان حق باشد عصمت چشم آنكه جز بوجه باقي ننگرد عصمت گوش جز آيات محبوب و آنچه بر ذات او داعي باشد استماع ننمايد عصمت دست امانت است و ارتقاع بدرگاه رب العالمين عصمت پا استقامت در راه محبوب بي همتا به مقامي كه اگر بپاي دار رود سستي نكيرد.

--- صفحه ۳۹۹ ---

خواستند کردند و حجره تجارت مذكوره را زيان يافته و متلف اموال مردم خواندند و محمد علي اصفهاني را مبالغه طلبكار گفتند و در جريده اختر اعلان نمودند و نسبت ارسال و جوه را به ارض عكا توسط آقا سيد احمد افنان كه به عزم تشرف محضر ابهي<sup>۱</sup> رفت شهرت دادند و در آن اثناء ميرزا ابوالقاسم ناظر اصفهاني به عزم رفتن

به عشق آباد وارد اسلامبول شد و حاجی شیخ محمد علی باوی به رسم صفا ویگانگی معمول داشته چندی باهم بودند سپس ناظر قصد مراجعت به عکا و آوردن اهل و عیال خود نمود و با کشتی بسوی از میر رفت و محمد علی اصفهانی نسبت سرقت به وی داده شکایت به سفیر ایران معین الملک نمود و امر تلگرافی از جانب سفیر شده ناظر را به اسلامبول مراجعت دادند و در سفارت و عدلیه وی را محاکمه کردند و چیزی وارد نیاوردند و براءت ذمه اش ثابت شد ولی آقا محمد علی و همراهانش قضیه را به نوع افترا و اطناب و اطرا در جریده اختر نشر کردند و مفتریات و اراجیف بسیار نسبت به جمال اُبهی<sup>۱</sup> بین ایرانیان شیوع دادند حتی در السن و افواه شان این سخن افتاد که دولت عثمانیه قصر اُبهی<sup>۱</sup> را آتش زد چندانکه نخست آقا میرزا محسن افغان آنگاه آقا سید احمد و حاجی امین و ناظر حسب امر اُبهی<sup>۱</sup> به اسلامبول آمده رسیدگی به امور شرکت نموده آقا محمد علی را محلّ بازخواست قرار داده دعاوی در عدلیه مطرح کرده طلب خویش را ثابت نمودند و او را محکوم و کذب مفتریاتش را واضح نزد عموم کردند سپس شرکت را تفریق نموده اساس و دفتر تجارت را برچیدند و آقا محمد علی اصفهانی به کمال بغضا برخاست و مقالاتی در تبری خود از این امر و سب و لعن در جریده اختر منتشر ساخت و این سبب شد که ندای انین و حنین از قلم اُبهی<sup>۱</sup> مرتفع گردید چندانکه حاجی شیخ محمد علی که مردی غیور بود متأثر و محزون گشت و عاقبت به علّت غلبه غیرت و شدت تأثر به صدد انتحار برآمد و خویش را به دریا انداخت و لکن جمعی از حالش باخبر شدند و او را زنده بیرون کشیدند و او عزم عکا نمود و ایامی چند به محضر اُبهی<sup>۱</sup> مشول یافت آنگاه حسب الامر بعزم ایران

--- صفحه ۴۰۰ ---

عودت کرد و چون به اسلامبول رسید چندی اقامت گزید و مصمم بر اهلاک خود گشت و در نهم رجب سال ۱۳۰۷ به علّت شدت تأثر از مفتریات اعدا خود را در مسجد واقع در قبرستان ایرانیان در حیدر پاشا با استرکنین مسموم و هلاک کرد و در همان قبرستان مدفون گردید و هر چند به طریق مذکور حسب دسائس اعدا مرکزیت این امر در اسلامبول متضعع گردید ولی عاقبت چنانکه در بخش های بعد می آوریم معاندین و مفسدین موجب شورش و انقلاب در ایران شده غالباً از میان رفتند و مقام امر اُبهی<sup>۱</sup> در همه جا واضح و درخشان و در بسیاری از

الواح اشاره به واقعات مذکوره شد از آن جمله در لوحی به عنوان خادم مؤرخ ۲۴ ذیحجه ۱۳۰۶ چنين مسطوراست: "این ایام توجه جازنه چه که سارقین مدینه، کبیره قاطعین طریق شده، اند محض محبت حضرات آقایان افنان علیهم بهاءالله الأبھی بنفس اصفهانی که حال درمدینه، کبیره موجود اعانت نمودند و چون تجارت محکم شد و محل رجوع احباب از اطراف گشت بنار حرص و طمع مشتعل و مقصودش آنکه جناب نبیل ابن النبیل حاجی شیخ محمد علی علیه بهاءالله از میان بردارد و بعد با نفسی مثل خود که البته تفصیل او را شنیده و یا می، شنوید متحد شد درفساد و مبلغی مال مردم را از میان برد و فریاد برآورد که سارقین برده، اند و چون این افترا از او پذیرفته نشد بر اعراض قیام نمود و به هتک حرمت امر پرداخت درنزد جمیع اعجام مدینه، کبیره مذکور داشت باینها آمدند و مال مرا سرقت نمودند مقصود ازاین ذکر آنکه آن محبوب و اولیاء آگاه باشند که احادی به شطر مدینه، کبیره توجه نماید شقاوت آن نفسین بدرجه،

در نهم شهر رجب این امر واقع شده و در ۲۷ خبر رسید و درغزه شهر شعبان عرض شد همان روز و روز دیگر احباب و آقایان احضار شدند به مجلس فاتحه بعد از تلاوت مصیبات عالیات صورت وصیت نامه آن مرحوم قرائت شد و روز بعد لوحی به جهت سمندر ارسال گشت و ذکر صعود آن مرحوم در آن است.

(در خط جواد ۱۳ شعبان ۱۳۰۷ در خصوص واقعه حاج شیخ محمد علی)

--- صفحه ۴۰۱ ---

### سال چهل و هفتم واقعات سال ۱۳۰۷ ه ق - ۱۸۹۰ میلادی

اعلی رسیده حرمت امر الله را نزد اعجام ضایع کردند یسئل الخادم ربّه بأن یبعث من یعرف الناس بکذبهم وافترائهم انه علی کلشی قدیر. وایضاً قوله الاعلی دو آستانه، علیّه شخص اصفهانی مع آنکه کمال عنایت درباره اش ظاهر با عدو الله متحد شده و بعضی ارازل را تحریک نموده اند مقبلین را شتم می نمایند عمل کرده اند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نکرده نار حرص و طمع اخذشان نموده مبالغی مال عباد را بادعای آنکه سرقت شده از میان برده اند باری از امانت گذشته اند و بخیانت تشبث جسته اند و حال درفساد مشغول اند نسئل الله ان یزینهم بالانصاف ویؤیدهم علی الرجوع قسم بافتاب حقیقت ارتکاب نموده اند آنچه را که شبه و مثل نداشته حکم الله آنکه تعرض بأحادی نمایند و لکن بانفوس معرضه که اعراض شان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جازنه نه هذا حکم قد نزل من سماء اراده امر قدیم طوبی لمن نبذ ما اراد واخذ ما اراده الله رب العالمین .

## فتنه جمهوری طلبان در طهران

و گرفتاری بهائیان اقدامات سرّیه و فتنه شورشیان و جمهوریّ طلبان از اتباع سیّد جمال الدّین افغانی برای بهم زدن سلطنت ناصرالدّین شاه در طهران به سال ۱۳۰۸ یروز کرد و عدهٔ به واسطهٔ عمّال کامران میرزا نائب السّلطنه سپهسالار و حکمران طهران دستگیر و محبوس شدند

دیگر از وقایع آنکه جناب آقا سیّد احمد افغان که درین ایّام در اسلامبول تجارت داشتند محمّد علی اصفهانی نسبت داد که او با ملازمش به حجره من رفته صندوق را گشوده و یک کیسه لیره سرقت نموده اند و چون جناب آقا سیّد احمد در این ایّام مشرف و در غیابشان این کذب را شهرت داده اند این خبر را استماع نمودند هنوز از رنج راه نیارمیده و گّلی از وصال نچیده ناچار برای رفع بهتان حسب الاذن عازم اسلامبول شد و مقارن ورودش سفیر کبیر آقای معین الملک هم از فرنگستان به اسلامبول وارد و چون با کمال عدل و انصاف رسیدگی کرد محمّد علی را تذمیم کرد و از خان مسکون بیرون و بطلان اقوال او را اعلان کرد و در جمیع محافل به مدح افغان زبان گشود.

(نبیل زرندي)

--- ص ۴۰۲ ---

## سال چهل و هشتم واقعات سال ۱۳۰۸ ه ق - ۱۸۹۱ میلادی

و بعّلت جهل و نادانی و یا ابراز حسن خدمت و تحصیل کامرانی خود برخی از اکابر این طائفه را نیز اسیر و مقید بغل و زنجیر نمود و آغاز واقعه چنین اتّفاق افتاد که مکاتیب شورش انگیزی حاوی اعتراضات و عیب جوئی از اعمال دولت به خطّ میرزا نصرالله خان و میرزا فرج الله خان برادر زنهای صاحب دیوان بدست اعضاء دائره کامران میرزا رسیده آنان را گرفتار کردند و میرزا رضا و میرزا احمد کرمانی و معدودی دیگر را نیز دستگیر نمودند و حاجی سیّاح مشهور مذکور در سابق که عامل فعّال مقاصد ظلّ السّلطان بود هم به چنگ آوردند و او چون در موقع هجوم غلامان دولتی گریخت از بام افتاد و پایش شکسته لنگ شد و سپس در هفدهم رمضان حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی را نیز گرفته با آنان محبوس داشتند و باینکه احوال دو اسیر مظلوم از آغاز برای کامران میرزا و امثالش واضح و روشن بود و در مکالمه با آن دو روشنتر شد که مقاصد این امر اعظم ارفع و امانع از این است که این طائفه در امور نازلهٔ دانیه مداخله کنند مع ذلک نه دولت

مابین بهائی وازلی و سید جمال تفکیک کرد و نه مردم فرقی گذاشتند و گاهی همه را به نام بابی می خوانند و نایب السلطنه بعثت غلبه طمع جلب اموال و علل دیگر که مذکور شد حاجی ملا علی اکبر را پنجاه و هشت روز در خانه خویش محبوس نگاه داشت و حاجی امین را با محبوسین دیگر در انبار بغل و کند انداخت و سپس همه را مغلولاً به قزوین بردند و با کُند 150 و غل 151 در انبار حبس نمودند و نظر به اینکه انقلاب جمهوریّ طلبی مذکور امری خطیر بود و خاطر شاه ازین رهگذر به غایت خوف و تشویش داشت بیم آن می رفت که عموم این طائفه را به علّت جهل و نیز عداوت متعرض شوند و قتل و غارت نمایند لذا همگی در اندیشه بودند و در چنین حال تصادفاً فاضل قائی و آقا جمال بروجردی و میرزا ابوالفضل گلپایگانی و میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا علی محمد ورقا و حاجی میرزا محمد تقی ابهری از مشاهیر علما و فضلا و مبلغین این امر در طهران مجتمع گشتند و مراعات احتیاط نمودند و معذک دولتیان حاجی میرزا محمد تقی ابهری (امین ابهر) و برخی دیگر از احبّاً را یافته دستگیر و حبس نمودند.

و آگاه که عبادیکه بمفتریات در مدینه کبیره ناطق اند محض حفظ ایشان را از سجن روانه نمودیم چه که اعمال و افعال مکشوف شد و از برای هر یک خطر عظیم موجود محض عنایت و محبت عمل نمودیم آنچه را که حاکی از شفقت لا نهایه بود و لکن آن بی انصاف ها عمل کردند آنچه را که کلّ آگاهند و میدانند از غرض ایشانرا از راز حضرت بی نیاز محروم نمود حال از حق میطلبیم جمیع دوستان را در اطراف حفظ فرماید لازال نیر تقوی را امام وجوه مشرق و لائح مشاهده نمایند و بان تمسک جویند و باعمال و اخلاقی ظاهر شوند که صیتش عالم را احاطه کند و از هر مدینه و دیار رایت اتحاد و علم اتفاق مشاهده گردد نامه آن جناب رسید و امام وجه مظلوم به اصغا فائز، طوبی لك و نعیماً لك قد نطقت بما یجد منه المقربون عرف المحبة والوداد. فی الحقیقه خیر خواهی نمودی، نسئل الله ان یحفظك و یحرسك بقدرته و سلطانه انه علی كلشی قدیر. السلام علیك و علی من معك و علی كل ثابتٍ مستقیم.

150 - کُند = گوی فلزی که به پای زندانی ها می بستند

151 - غل = بند، زنجیر، طوق، قلابه، گردنبند

## سال چهل و هشتم . واقعات سال ۱۳۰۸ هجری قمری . ۱۸ میلادی

و محبوسین مذکور قزوین را بعد از هفده ماه و بیست روز به طهران عودت داده، محبوس بداشتند و حاجی ملاعلی اکبر را احبای طهران مبالغی نقود گرد آورده به کامران میرزا داده، مرخص نمودند و حاجی ابوالحسن را چون می دانست که امین حقوق الهیه است، طوع<sup>152</sup> گزاف برای استخلاصش داشت و امین از جهت مفطورت به امساک از تذریر و احتیاط و محافظت حقوق و اموال الهیه راضی به تأدیه نقود نشد و لذا کامران میرزا وی را با سائرین مدّت سه ماه و چند روز دیگر در انبار سیه چال نگه داشته آنگاه به اقدام بعضی از دوستان و عضو محترم سفارت روس معروف به عرب صاحب و به سعی و جدّیت میرزا ایوب حکیم شاهی حکم استخلاص امین صادر و کامران میرزا وی را رها نمود و درین فتنه چون به نوع مذکور حاجی سیاح گرفتار شد و ظلّ السلطان دچار اندیشه و بیم گشت که مبدا اعمال مخفیّه و اسرا مکنونه اش کشف گردد ازینرو برای تبرئه خود در نظر شاه و به علت غلی که از این طائفه در دل گرفت به اقدامی به غایت فجیع و فظیح مبادرت نمود و مذبحه دلگداز یزد را به عرصه بروز آورد که عنقریب می نگاریم و واقعه مذکوره طهران در بسیاری از الواح و آثار صادره از ارض مقصود در آن ایام ذکر شد از آن جمله به قلم خادم مورخ ۲۴ ربیع الاول ۱۳۰۹ این ایام بعضی خبرها از ارض طا رسید که مایه حیرت شد، از جمله نوشته اند سید جمال الدین افغانی بزرگان ایران را به زنجیر ظنون و اوهام به خود کشیده به قسمی که در فساد با او شریک شده اند و آن شخص تا در مصر بود کمال عداوت را به این حزب من غیر جهت ظاهر نمود و نوشت آنچه را که سزاوار

152- طوع = اطاعت کردن؛ فرمان بردن؛ فرمان بردار؛ مطیع.



خود او بوده و همچنین در بیروت مکتوبی نوشته و به پطرس که به طبع دائرة المعارف مشغول بود، داده و آن جاهل بی خبر هم در کتاب خود طبع نموده و انتشار داده و بعد به پاریس رفته و در آن مدینه ورقه اخباری طبع نموده و اسمش را عروة الوثقی گذارده و در هر هفته خدمت سیدی و مولائی حضرت غصن الله الاعظم روحی وذاتی لتراب قدومه الاطهر فدا ارسال می نمود

--- صفحه ۴۰۴ ---

### سال چهل و هشتم - واقعات سال ۱۳۰۸ هجری قمری

واظهار دوستی نمود و خواهش کرد که آنچه اراده فرمایند ارسال دارند تا طبع شود و لکن این خواهش مقبول نیفتاد و بعد قصد ایران نمود و تفصیل ما بعد را البته استماع فرموده اند باری عجب در این که همچو نفسی نفوس مفرده را برنشر فساد خود تأیید نمود سبحان الله استقامت چه شد و عقل و دانش کجا رفت.

### مذبحه دلگداز بهائیان در یزد

شاهزاده سلطان حسین میرزا جلال الدوله بن مسعود میرزا ظل السلطان سابق الذکر از جانب پدر که کرسی حکمرانیش در اصفهان بود حکومت یزد و مضافات داشت و اخلاق و اغراض و سیاست پدر را اجراء می کرد و از جهتی دیگر عدت این طائفه در شهر و توابع دم به دم مزداد شده بر جوش و خروش همی افزودند چنانچه اهالی بعضی از قراء امثال عزآباد و مهدی آباد در سال گذشته و این سال ایمان آوردند و اتفاقاً ملا علی سبزداری از بهائیان صافی القلب مخلص منجذب که از لوح صادر از قلم ابهی<sup>۱</sup> برای خود استشعار فوز به شهادت کرده آرزوی فدا کاری داشت از سبزواری و نیشابور و مشهد و تربت و غیرها تبلیغ و تشویق یگانه و بیگانه کرده آتش عشق و محبت در قلوب

برافروخت تا به یزد وارد شده اقامت گزید و مجامع بهائیان را شوروشعفی جدید بخشید و علماء و فقهای متعصب بلد برآشفتند و به معاندت و معارضت برخاستند و شیخ محمد تقی بن شیخ محمد حسن سبزداری مجتهد یزد در شهر رمضان بر منبر تعرض به این امر همی نمود و لسان به ردّ و ذکر سوء بیالود و چنین واقع شد که در شب بیست و سوم رمضان آقا علی اصغرابن میرزا ابوالقاسم و آقا علی بن آقا محمد باقر از بهائیان مخلصین یزد در مسجد میرچقماق که اهالی درچنان لیالی شب را به قرائت مصحف کریم و ادعیه مأثوره احیا داشتند درآمدند و درحالی که در گوشه با هم صحبت می کردند تنی که ایشان را می شناخت دیده نزد خادم مسجد دویده و افترا بسته شکایت نمود که این دو بابی عمل ما را

--- صفحه ۴۰۵ ---

عمل ما را که قرآن بر سر می گذاریم استهزاء کرده کفش بر سر گذاردند و تقلید و تمسخر نمودند و در آن حال چندتن رسیده غوغا کردند و بشیخ محمد تقی مجتهد متنفذ مذکور که در صدد مجمع کمین بود خبر دادند و او امر کرد هر دورا بزنند و از مسجد برانند و جمیع اشارات حضار را بهانه بدست آمده احاطه کردند و توهین و تحقیر نمودند خصوصاً مهدی بن استاد باقر عطار و ملا تقی چیت ساز و غیرهما قوت بارد نمایند و آن دو مظلوم را با زنجیر زدند و اجبار و اصرار بر لعن و تبری کردند و چون آنان کلمه سوء بر زبان نراندند و استقامت کردند و صبر و تحمل پیشه ساختند غضب معاندین افزون گشت و حاجی اسدالله بن افراسیاب بیگ شیرازی معروف به حاجی نائب فرآشباشی شریر جلال الدوله که در مسجد حضور داشت سقط و دشنام چند گفته لطمه بر سر و صورتشان نواخت و حسب حکم مجتهد مذکور با شتاب ایشان را از مسجد به قلعه حکومتی برده در محبس انداخت و علی الصباح به جلال الدوله خبر داد و او هر دورا احضار کرده اصرار نمود که اگر بهائی نیستید تبری کنید تا شمارا رها کنم و چون ایشان جواب نگفتند بلکه حاضر کردند و پاهایشان را به چوب بستند چندانکه مجروح شد و خون جاری گشت و هر قدر اصرار و زجر نمود که لعن کنند ایشان سخنی نگفتند عاقبت

شاهزاده ناامید وخسته شد و آن مظلومان را به محبس بردند و شش شبانه روز درگند و زنجیر بداشتند و احباً مشورت و اتفاق کرده مبلغی نقود فراهم نمودند و به واسطه آقا حسین علاقه بند از احباب نزد شاهزاده تقدیم داشته و آنان را مرخص ورها کرد ولی چون در دو روزی بعد از گرفتاری آنان تلگرافاً به پدرش ظلّ السلطان دراصفهان خبر داد و تکلیف خواست که دوتن بابی را گرفته حبس کردم آیا بایشان چه نوع سلوک کنم و در روز دوم شوال جواب رسید که آندورا در حبس بدار تا دستور بدهم لاجرم از حاجی نائب قراشباشی خود اکیداً دستگیری آنان را خواست و قراشباشی به واسطه برخی از اهل بلد مهدی استاد باقر عطار معروف را که همسایه آقا علی مذکور

--- صفحه ۴۰۶ ---

و از اعداء این طائفه بود احضار نمود و دستگیری آقا علی را از او خواست و او حيله کرده به درب خانه آقا علی رفته دقّ الباب نمود زوجه آقا علی پشت در آمد مهدی چنین گفت که نزد شاهزاده حکمران بودم گفتگو از آقا علی و آقا علی اصغر به میان آمد عرض کردم مردمی کاسب و فقیرند بهتر این است که وجه جریمه را بایشان ردّ کنید قبول فرمودند و من به ملاحظه همسایگی این خدمت را انجام دادم زن ساده دل باور کرده بدو گفت آقا علی بابرخی اکنون در خانه استاد عبدالرحیم مشکی باف بن آقا علی اصغر از بهائیان مشهور اجتماع دارند پس مهدی خوشحال شده به قراشباشی خبر داد و فی الحال با چند فرّاش بغتةً به خانه عبدالرحیم مذکور داخل شدند و آقا علی و آقا علی اصغر را گرفتند و در آن حال احبائی که حضور داشتند هر یک به سمتی در رفتند مگر پنج تن که ثابت و مستقرّ بر جای بماندند و قراشباشی به فرّاشان حکم داد آنان را نیز گرفتند و هر هفت را دستها به پشت محکم بسته به قلعه حکومتی کشیدند و آن پنج یکی ملا علی سبزواری مذکور دیگر آقا محمد باقر سوّم و چهارم آقا علی اصغر و آقا حسن خلفان آقا حسین شهیر به کاشانی پنجم استاد مهدی بنا بود و چون اسیران را از وسط شهر و از میان بازار عبور دادند صدها اشرا و اخلاط ناس همراهشان روان شده و سب و لعن گویان تا قلعه رفتند و مظلومان را به حضور شاهزاده رساندند و چون هنگام غروب آفتاب بود سوّال و جوابی نکرده فی الحال گفت بربید در زیر زنجیر حبس کنید و تلگرافاً به ظلّ السلطان گرفتاری هفت تن بابی را خبر داده تکلیف

خواست و در آن ایام که منتظر وصول جواب از اصفهان بود شیخ محمد تقی مجتهد مذکور به دیدار وی رفت و شاهزاده در ضمن مکالمه از وی پرسیده چنین گفت: جناب شیخ تکلیف این هفت نفر بهائی که گرفته حبس کردیم چیست؟ مجتهد جواب چنین داد: ما نمی دانستیم که حضرت والا برای حفظ بیضه اسلام تا این درجه

--- صفحه ۴۰۷ ---

اهتمام دارد و در دفع طائفه ضاله مجد و ساعی اند فی الحقیقه حجج الاسلام قد راست کرده و از اقدامات حضرت والا حیاتی تازه گرفته اند و بدین طریق هم نفعی بیرون از حد تصور به شاهزاده می رسد و هم خدمتی بزرگ در راه اسلام انجام می گردد و متعهد و ملتزم شد که مجتهدین فتوی و حکم قتل دهند و شاهزاده اجرا نماید و به خانه اش مراجعت کرد و بی درنگ به خانه ملا صادق و ملا محمد باقر خلفان ملا محمد بن ملا غلامحسین مجتهد رفته شمه در مدح حکمران و اسلام پرستیش بیان اغراء به قلع و قمع این طائفه نمود ولی اثری نیافت و آن دو برادر مداخله نکردند لاجرم به خانه برگشت و پدر خود شیخ محمد حسن و برادران خود شیخ محمد جعفر و شیخ محمد باقر را طلبید تا با وی انجمن شدند و به ایشان گفت که شاهزاده همت به حفظ دین و قلع و قمع ضالین مضلین نهاد و بر حجج اسلام فرض است که با چنین حکمران متفق شوند و جان و مال بایه را از میان بردارند و لغتی از ملا محمد صادق و ملا محمد باقر مذکور و عدم مداخله شان درین امور نکوهش نمود و پدر وی را راه نمود که ملا حسن و ملا حسین مجتهد خلفان حاجی ملا باقر اردکانی را حاضر ساخته مقصود و منظور را به میان نهاد و آن دو با ایشان ساز موافقت زده سهمی از مشارکت گرفتند و قرار دادند که در خصوص اسراء سبعة و سائر بهائیان به معیت یکدیگر و مرافقت با حضرت والا هر حکم و اقدامی که لازم شود بعمل آرند و شیخ محمد تقی همان شب نزد حکمران رفت و ماجری بیان کرد و قرار دادند که شاهزاده مجتهدین بلد را صبح روز بعد در دار الحکومه مجتمع سازد و میرزا سید علی پدرش را نیز حاضر سازد و شیخ مجتهد مذکور خود حضور یابد لاجرم روز بعد مجمعی از علما انعقاد یافت که از آنجمله شیخ محمد تقی مذکور و آقا میرزا سید علی مدرس و ملا حسن و ملا حسین اردکانی بودند پس اسیران محبوس را با زنجیر حاضر کردند و شاهزاده خطاب به ایشان چنین گفت: حال چه می گوئید اگر بهائی نیستید تبری کنید تا شما را مرخص کنم و ایشان

سکوت کرده، جواب نگفتند. مگر استاد مهدی بنا که بدو خطاب کرده چنین گفت: ای حضرت والا من بنا هستم و این آقا آخوند ملا حسن مرا می شناسد و ملا حسن تصدیق کرده گفت

--- صفحه ۴۰۸ ---

استاد مهدی راست می گوید مدتی در خانه ام بنائی کرد و بابی نیست او را مرخص فرمائید و آقا میرزا سید علی مدرس گفت من مهدی نام ثابت البایب می شناسم که درسینی گذشته حکم کفر و قتلش را دادم و شاهزاده از شخص پرسید او آخوند ملا مهدی خوید کی را نام برده گفت اگر بخواهید الحال در خوید ک اقامت دارد و حکمران بی درنگ صمدخان صاحب جمع را با ده تن روانه خوید ک نمود که ملا مهدی را بیاورند و بعد از رفتن مأمورین در روز هفتم شهر شوال تلگراف از ظل السلطان بدین مضمون رسید که هر یک از محبوسین اگر اقرار به بابی بودن نمایند و شرعاً ثابت باشد به قتل رسانید لاجرم حکمران شیخ محمد تقی را بدار الحکومه خواسته گفت حکم قتل محبوسین را بنویس و او جواب گفت اقرار به عقیده خود نمایند تا حکم صادر شود و تدبیر چنین است که علما را حاضر کنید و وسط تالار را پرده کشیده آنان را در خلف پرده جای دهید و بایان را احضار و مکالمه نمائید تا علما اقرار بشنوند و فتوی نویسند و حکمران نیز چنین نمود و ملاهای مزبور پشت پرده نشستند و مظلومین بار داده امر نمود زنجیر از گردنشان برداشتند و در نزد خود نشانند و خدام چای و شیرینی حاضر ساختند و اظهار ملاطفت نموده، چنین گفت: مرا ندامت حاصل شده اکنون می خواهم حقیقت امر جدید را بدانم و چون مجلس خالی از اغیار است بی ملاحظه صحبت کنید و ملا علی سبزواری بیان نمود که حقیقت این امر را چنانکه من دانسته ام شما التفات نمی کنید شاهزاده پرسید که شما به چه طریق دانستید؟ او گفت: چون ما منتظر ظهور قائم بودیم و پیوسته از درگاه حق مسئلت فوز به لقاء آن حضرت را داشتیم لذا همین که خبر نداء جدید به سمع رسید در طلب شتافته و باتنی از مؤمنین ملاقات کرده با ادله عقلیه و نقلیه از آیات قرآن و احادیث و اخبار رسول مختار و ائمه اطهار منطبق یافتیم و چون کلمات و آیات بدیعه را زیارت و تلاوت کردم قوت و قدرت آیات الهیه را در آن دیدم و قلبم را به تمامه به سوی خود جذب نمود و ملا علی نبذه از ادله و آیات قرآنیّه و اخبار بیان کرد و شاهزاده گفت: قدری از کلمات جدید

--- صفحه ۴۰۹ ---

بخوان و او با نغمهٔ ملیح لوحی چند از حفظ خواند و شاهزاده تحسین نموده گفت روزهٔ شمارا می‌دانم نوزده روز است ولی نمازرا نمی‌دانم در این هنگام آقا علی اصغر و آقا علی از جای برخاسته در مقابل وی وضو ساخته آقا علی صلاة کبیر و آقا علی اصغر صلاة صغیرا خواند و بالجمله چون شاهزاده به مقصود خود رسید و از هریک به طریقی اقرار شنید آنان را مرخص نموده به هریک مسکوکی اشرفی انعام کرد ولی همینکه از تالار بیرون آمدند حاجی نائب اشرفی‌ها را از ایشان گرفته آنان را به محبس کشید آنگاه ملاها از پشت پرده بیرون آمده نزد شاهزاده فرمان قتل مظلومان را نوشته همگی امضا کرده رفتند و از آن سو سواران مذکور به قریهٔ خویدک واقع در سه فرسخی شهر رسیده نیمه شب بر دیوار خانهٔ ملا مهدی برآمده داخل شدند و او را با دو پسرش حاجی احمد و آقا محمد حسن دستگیر کرده در زیر زمین همان خانه حبس نمودند و علی الصبح دستها بسته سوار کرده روی به شهر نهادند و ملا مهدی چون محاط با سواران و غلامان به حالت مذکوره در میان انبوه تماشائیان در معابر شهر می‌گذشت چندان مسرور و مشعوف بود که موجب حیرت کل گردید و همینکه به دار الحکومه وارد کردند حکمران پرسید: بهائی هستی؟ جواب داد: بلی. امر به تبری کرد قبول ننمود تحذیر و تهدید به قتل کرده چنین گفت: بر خود رحم و کلمهٔ لعن ادا نما تا کشته نگردی آخوند دست بمه حاسن سفیدش کشیده، گفت: ای حضرت والا من چهل سال است به انتظار چنین روزی بودم که ریش سفیدم در راه حق به خونم خضاب شود و شاهزاده دستور داد او و پسرانش را نیز با آن هفت در حبس انداختند و لاجرم در شب نهم شوال ملاهای مذکور را طلبید و ملا مهدی را احضار کرده گفت: امروز یا حقیقت امر بهائی را ثابت کن و آزاد باش و یا کشته خواهی شد و او جواب گفت که من از کشته شدن پروا ندارم بلکه چهل سال است آرزو داشتم و برای اثبات این امر مهیا و آماده ام. حال بفرمائید آیا مقصود شما استهزاء و مسخره است یا قصد فهمیدن دارید شاهزاده گفت مقصودم فهمیدن و قبول کردن است. ملا مهدی پرسید

--- صفحه ۴۱۰ ---

که آیا طرف خطاب شما هستید یا علما؟ گفت با ملاها گفتگو نمائید و من استماع کرده می فهم که حق با کدام است پس ملامهدی خطاب به ملاها کرده، چنین گفت: آیا شما منتظر موعودی بوده هستید یانه؟ و آنان متفقاً گفتند. ماهمه منتظر ظهور مهدی موعود می باشیم ملا مهدی گفت: اگر برآستی در انتظارید چرا با وجود ظهورش درسنه ستین باتمام صفات و علائم و آثار که در احادیث و اخبار ماثور بود ایمان نیاوردید؟ وبا اینکه قدرت و غلبه اش در آفاق و انفس به شهود رسید و مومنین به موجب آیه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین جان در راهش نثار نمودند اورا شهید نمودید. میرزا سید علی مدرس جواب گفت: برای اینکه ادعای او بدان طریق که از ائمه ها روایت شد وقوع نیافت ملا مهدی این حدیث ماثور را قرائت کرد که **"یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید فیدعو الناس ولم یجبه احد واكثر اعدائه العلماً فاذا حکم بشي لم یطیعوه وقالوا هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین"**<sup>153</sup> و بدین طریق اخبار و روایات ماثور و بسیار قرائت نمود و آیات کثیره از قرآن خواند و آنچه ملاها در دل داشتند و اظهار خواستند گفتند و هریک سوالاتی نمودند و حکمران استماع می نمود و بالجمله ملا مهدی با ادله عقلیه و نقلیه کتب مقدسه و مخصوصاً آیات قرآنیّه و اخبار نبویّه و امامیه اثبات ظهور اعلی و ابهی نمود و هر سوالی که نمودند جواب مقنع داد و مدت مناظره و محاجه مدت چهار ساعت به طول انجامید و پس از اختتام کلام حکم قتل اورا نیز نوشته مهر و امضا نمودند و متفرق شده به خانه های خود رفتند و ملا مهدی را فرآشان به حکم شاهزاده به محبس بردند و در آن شب که نهم شوال بود آوانس نام عکاس مخصوص شاهزاده حکمران نزد حاجی میرزا محمد تقی افغان و کیل الدوله روس آمده چنین اظهار داشت که شما می توانید بیرق دولت روس را بلند کنید تا هریک از این طائفه در زیر آن مجتمع شوند و وکیل الدوله می دانست که اخطار مذکور از طرف خود شاهزاده و مبنی بریک مواضعه و مسائل خفیه است و می خواهند این طائفه را آلت بعضی اغراض خود سازند و چواب چنین داد

--- صفحه ۴۱۱ ---

که ما در امور رعایای دولت ایران مداخله نمی‌کنیم و او انس مایوس شده مراجعت کرد و همینکه روز شد حسب المعمول علی الصّباح ملاّ مهدی پس از فراغت از نماز و مناجات به آقا علی اصغر که صوت ملیح جذّابی داشت دستور داد تا اشعار جمال اُبهی<sup>۱</sup> را به صدای رسا خواند و هنوز غزل ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذارا به آخر نرساند در زندان باز شد که آن مظلومان را برای شهادت ببرند چه که علی الصّباح به دستور حکمران شیپورچی شیپور حاضر باش کشید و سربازان و فرّاشان و غلامان و میرغضبان و اعضاء دائره حکومتی مجتمع شدند و شاهزاده حکم داد که بهائیان محبوس را بیاورید و در آن حال صاحب جمع به محبس شتافته به حاجی احمد و آقا محمّد حسن پسران ملاّ مهدی گفت من به سیصد تومان خون شما و برادر دیگر شما آقا ابوالقاسم را که در خویدک است از حضرت والا خریدم و صد تومان هم خودم می‌خواهم آیا قبول دارید گفتند قبول داریم و خون پدر ما را نیز بخرید اطاعت می‌نمائیم و صاحب جمع گفت علما در باره اش حکم قتل دادند و او خود مایل بکشته شدن است علاجی ندارد پس آن دو را با استاد مهدی بنّاء در محبس بداشتند و هفت تن مذکور را بازنجیر نزد شاهزاده حاضر کردند و او خطاب به آقا علی اصغر کرده گفت: تو جوانی بر خود رحم کن و تبرّی نما والا الان کشته می‌شوی. و آن جوان نارس رشید پاسخ داد: که من جانم را نثار راه محبوب الهی داشتم هر که خواهد بیاید قبض نماید و حکمران امر به طناب نمود و افراسیاب نام سیاه میرغضب و فرّاشان طناب حاضر کردند و شاهزاده با دست خویش به گردنش انداخت

---

خلاصه در همان وقت سند پانزده روزه از من گرفتند سیصد تومان را صندوقدار شاهزاده داد و سی تومان هم نزول آن وجه را، صندوقدار سند گرفته بنده و اخویم حاجی احمد را مرخص نمودند. در سر وعده چهارصد و سی تومان از بابت سند و یازده تومان هم به اسم زندانبانی ما دو برادر و آقا مهدی بنّاء که او را مرخص کرده بودند و هفت نفر شهدا از من گرفتند .

آقا محمّد حسن بن ملاّ مهدی شهید

---



--- صفحه ۴۱۲ ---

و افراسیاب سر طناب را از دست شاهزاده گرفت و سر دیگر را فراشان گرفته کشیدند و آن مظلوم را به شهادت رساندند و آقا علی اصغر مذکور اهل قریه یوزداران و باکمال اشتعال درایمان و سعی و جدیت در تبلیغ بود و در حین شهادت ۲۷ سال داشت و شاهزاده حکم کرد تا چند تن یهودی را حاضر کردند و فرمان داد ریسمان به پای جسد انداخته در جلو بکشند و شش تن اسیر را از عقب دستها به پشت بسته و بیک زنجیر ارتباط داده و سر زنجیر را میرغضب بدست گرفته و فوج سرباز باطل و شیپور ازدو طرف دریمین و یسار احاطه کرده و حاجی نایب فراشباهی و مبارک خان سیاه پیشخدمت مخصوص باسوارها در پیشاپیش و انبوه جمعیت مرد وزن و اطفال اهالی بلد از عقب به بازار برده و تا میدان خان که بایستی آخرین مقتل شهدا واقع شود برسانند و شاهزاده خود محض تماشا به داخل قلعه بالای قصر که مشرف بر همه اطراف است بایستاد و چون اسری را به نوع مذکور به جلو قصر آوردند توقف کردند و آخوند ملا مهدی را که سر زنجیر بود زنجیر از گردن گشاده و پنج تن اسیر را بالای سرش وقوف دادند و در مقابل شاهزاده که در بالای قصر تماشا می کرد میرغضب وی را ایستاده با خنجر بیداد سر از بدن جدا کرد و نخل قامتش به خاک افکند و سنش ۸۵ سال بود و هنوز اعضا حرکت داشت که ریسمان به پایش بسته بدست چند تن یهودی دیگر دادند تا نیز از جلو کشیدند و با پنج تن اسری به نوع مذکور تا به حسینیه شاهزاده مقابل درب حظیره ملا که نیز مقابل قصر حکومتی است رسانده نگه داشتند و در حالتی که حضرت والا در بالای قصر تماشا می کرد و تمامت اعضا حاضر بودند و جمعیت تماشاگران موج می زد و آوای کوس و کرنا رعبی عظیم در دلها افکند آقا علی را که شوهر خواهر آقا علی اصغر و آقا حسن اسیر و سر زنجیر بود و قوت ایمان و کمال استقامت و اخلاص و تقریباً سی سال داشت گشودند و در قرب انبار در حالت ایستاده روی به بالا کرده بینی خود را با دو انگشت گرفت و میرغضب به یک ضربت سرش برید و قامتش بر زمین انداخت.

--- صفحه ۴۱۳ ---

واخلاط ناس جسد مقتول را به سنگ زدن گرفتند چندانکه تحت احجار مستور و مخفی شد و چهار اسیر دیگر را به نوع مذکور تا قرب خانهٔ شیخ محمد حسن مجتهد سبزواری مذکور رسانده توقّف دادند و ملاّ علی سبزواری که سر زنجیر بود باز کردند و مبارک خان غلام سیاه و پیشخدمت مقرب حکومت پیش آمده گفت: ای آقا دلم در حق شما بسیار می سوزد زیرا که در این بلد غریبید یک کلمه تبری بگو نمی گذارم شما را بکشند. و خون شما را به سیصد تومان می خرم و در آن حال آوای کرس و نای ساکت بود و تمامت جمعیت مبهوت و آرام ایستادند و اعضاء حکومت و غلامان و فرّاشان اطراف اسری را پر کردند و میر غضبان خنجر بر آن بردست منتظر و مترصد شدند. و ملاّ علی به صوت رفیع چنین گفت: ای مردم بشنوید حضرت امام شهید حسین بن علی علیهما السلام در صحرای کربلا خطاب به افراد سپاه و جمعیت اعدا فرمود: هل من ناصر ینصرنی گفت و من عرض می کنم: هل من ناظر ینظرنی. این بگفت و به همان حال که ایستاده بود سر را برای شهادت بلند کرده حلقوم را مهیای تیغ نمود و او را افراسیاب خنجر بریده بیفکند. و هنوز رمق داشت که دهقانی بایل جسد را قطعه قطعه نمود و سرش را چنان با سنگ کوبیدند که مغز متلاشی شد و آن مظلوم چهل و پنج سال داشت پس سه مظلوم دیگر را بهمان طریق بردند تا نزدیک به مسجد بیاخون رسیدند و بدستور مبارک خان سیاه زنجیر از گردن آقا محمد باقر برداشتند و او از متقدمین و مخلصین مؤمنین و حریرباف بود و در این هنگام چهل و دو سال داشت و مهیا برای شهادت شد و مبارک خان ایستاده بدون سؤال و جواب وی را سر بریده بی نداشت و دو برادر اسیر اخیر را بسوی میدان خان مذکور کشیدند در حالیکه صدای طبل و شپور و هلله و غلغله در بازار افکند و سر زنجیر اسیران به دست میر غضب بود

--- صفحه ۴۱۴ ---

و در میان میدان و پشت بام های بازار و امکانه مرتفعه از کثرت جمعیت جای خالی نداشت آن دو را به میدان خان که وسط شهر و پایتخت داروغه بود وارد کردند و نظر به اینکه آن دو مظلوم به غایت جمیل و جوان بودند کشتن ایشان را به آخر انداختند که شاید بترسند و تبری کنند و چون ایشان را امر به تبری نمودند و چواب چنین

گفتند: ما از شما و عمل شما بیزاریم حال آنچه می خواهید معمول دارید و آقا علی اصغر برادر مهتر بود و بیست و پنج سال داشت و اظهار عطش کرده آب خواست و چیز مستکرمی برایش بردند و او رد نمود و اصرار کرد که نخست وی را به قتل آرند و آقا حسن التماس نمود که مقتول گردد و برادر را کشته نیند و میرغضب بدو گفت نخست برادرت را خلاص می کنم و نوبت تو نیز بهمین نزدیکی می رسد پس زنجیر از گردن آقا علی اصغر بر گرفتند و در کنار حوض قرب تخت داروغه سر بریده بینداختند و او را تقریباً بیست و چهار سال بود و برادر کهترش آقا حسن را که بیست و دو سال داشت و در طرف دیگر به کنار حوض ایستاده شهادت برادر مهتر را نگریست به پائین میدان و لب حوض رسانده زنجیر برداشتند و مبارک خان سیاه پیشخدمت مقرب جلال الدوله نزد وی اظهار داشت که شاهزاده به جوانی و جمال رعناى شما رحم آورده مایل بگشته شدن نیست کلمه تبری بگو تا تورا غلام وار در جلو افتاده با خود به حضور حضرت والا برم و با کمال عزت و راحت به خانه خود روی. و او چنین جواب گفت زود مشغول بکار خود شوید که رفقایم همه رفتند و نایب حسینعلی شیرازی به قوت کارد بر پشت کتفش نواخت و مبارک خان خطاب به دژخیمان چنین گفت: عجب جگری دارد شکمش را پاره تا مشاهده کنم. پس افراسیاب کارد بر کشید شکم بدرید سر از بدن جدا کرد و دوتن از ارادل اهالی بود محمد حسین کرمانی و مبین گدا لختی از گوشت بدن بعضی شهدارا برای

--- صفحه ۴۱۵ ---

روغن زخم بریده با خود بردند و اعضاء دایره حکومت با فرآش و غلام و طبیل و شیپور سر آقا حسن را برنیزه تفنگ کرده به قلعه حکومتی رفتند و مبارک خان و افراسیاب خان از حضرت والا در مقابل خدماتی که انجام دادند خلعت گرفتند و شیخ محمد تقی مجتهد سبزواری هم خلعت به افراسیاب خان داد و مبارک خان از شاهزاده لقب نسقچی باشی یافت و مقرب و ذیجاه گشت و سر بریده آقا حسن بدست ارادل ناس افتاد و در کوچه سنگ تراشی بر درخت توت قرب خانه استاد جواد پدرزنش که بعداً نزد احباب معروف به درخت اوویلا گردید بیاویختند و تا عصر روز مذکور آویخته بود و مردم فوج فوج به تماشا رفته بد گفته سنگ همی نواختند و جسد آن شهید را درب خانه اش افکندند تا مادر پیرا که از شهداء سبعة مذکوره آقا علی را مادرزن و آقا علی

اصغر و آقا حسن را مادر بود دل بگدازد و زنانی چند با آلات لهو و لعب به خانه اش وارد شده رقص و طرب نمودند و حکمران در هنگام عصر امر داد که جمعی از یهود رفته اجساد شهدارا که تا آن وقت در رهگذرهای متفرقه مکشوف و مورد توهین و اذیت بودند به جائی در خارج بلد انداخته مدفون و مستور کنند و آنان بهرسو رفته در حالیکه انبوهی از اخلاط ناس با غریو<sup>154</sup> و هلهله پیرامونشان گرد آمدند به پای اجساد انداخته هر گروهی جسدی را از جایش کشیدند و جسد مقطّع الفضلات و خالی از امعاء و اعضاء داخلی آقا حسن را که به قرب خانه اش افتاده بود سرش را آورده به قسمت اسفل جسد باریسمان اتصال دادند و جسد نیم سوخته ملأ مهدی را از محله فهادان که دسته از اشرار نزد جوی آب در گودالی انداخته و کریم نام حمالی نقودی معدود از مردم گرفته نفط خریده بر جسد ریخته سوزانده نقل دادند و بالجمله اجساد متفرقه

--- صفحه ۴۱۶ ---

متفرقه شهداء را از هر جا یافتند به حال فظاعت و فضاحت تامه با ازدحام انام بدگویان و سنگ زنان و پاکوبان به خارج شهر کشیدند و مردم چندان سنگ بر اجساد نواختند که کاسه‌های سر خورد شد و مغزها فروریخت و عضلات بدن را جدا کردند و بالجمله در صحرای سلسبیل معروف به تل کوشک و کله منار در جاه خالی قنات محمودآباد ریختند و سپس احبای یزد هر مقدار از قطعات اجساد آن شهداء را در مقاتلشان و غیرها یافتند در آن چاه بینداختند و تا مدتی سفله و رذله ناس در سر آن چاه مرتکب اعمال رذیله شدند تا بالاخره تنی از پارسیان آن قطعه زمین بایر را خریده حصار و باغ و زراعت کرد گرچه اشرار مخاصمت نمود ولی آن زمین محفوظ و مضبوط ماند و در یوم شهادت مذکور جشن و عیدی برای مردم یزد برپا شد چنانکه به یکدیگر تبریک و تهنیت گفتند و تمامت دکاکین و بازار بسته کار و شغل تعطیل گشته اهالی به عیش و عشرت پرداختند و حسب امر حکومت که منادی ندا داد بازارها را در شب زینت و چراغان نمودند چنانکه از هنگام عصر تمام مردم سوق به آئین بستن و نصب آئینیه‌ها و بلوریات و قالیه‌های قیمتی و چراغانی مشغول شدند و جشن و چراغانی که در آن شب

154 - غریو = شور و فریاد و بانگ و غوغا.

به موجب حکم شاهزاده حکمران و نیز به همت علما و مجتهدین و بمقتضای میل و خود نمائی مردم در تمامت بلد برپا شد و آئین بندی و عیش و عشرت و ساز و نواز و اجتماعات زنانه و مردانه نیکه برقرار گشت و جراحاتی که به نیش زبان و ذکر تبریکات و تهنیات بر قلوب مكموده<sup>155</sup> احباب زدند کمتر نظیر آن دیده شد اهالی از ذکور و اناث و صغار و کبار خصوصاً ارباب عمام مانند ایام عید به حمّام رفته خضاب نمودند و در بازارها به کمال افتخار گشته به یکدیگر تبریک و تهنیت گفتند و بازماندگان شهداء را دل بریان نمودند و برخی از احباب مخفی شدند و بعضی که صاحب حجره و دگان

--- صفحه ۴۱۷ ---

و دگان بودند ناچار آئین بسته و با جگر بریان تظاهر سرور کردند و جلال الدوله با اعضای دائره اش برای تماشا به بازار و متاجر<sup>156</sup> برخی از تجار گردش کرد و در بسیاری از جایها نشسته شادمانی نموده چای نوشید و حالات و کلماتی ناگوار نسبت به این طائفه بروز و ظهور داد و تقدیمی و پیشکش از تجار برد چنانکه به حجره تجارت حاجی میرزا محمد تقی و کیل الدوله در سرای خواجه که ناچار چراغان کرد اندکی نشست و سخنانی ناروا نسبت به احباب ادا کرد و روزی بعد به مرکز مذکور افغان رفته در حالیکه جمعی از تجار و محترمین حاضر بودند خطاب به حاجی و کیل الدوله نموده گفت: شما شاهد باشید چند نفر مقصراً به جزای اعمالشان رساندم حاجی بدو گفت شما در این به حبوحه ایام جوانی خود بعضی حکومت های خوب کرده اید اما درین بار چشم زخم بزرگی بکار شما رسید و از این قبیل سخنان دیگر نیز به وی گفت و او ملاحظه کرده جارچی به بازار فرستاد ندا دادند که هر کس نام بهائی برده متعرض شود، مورد مجازات می گردد ولی در همان روز بعد از مذبحه مذکوره شهداء سبعة ملاها نزد حکمران مجتمع شده اظهار داشتند که حاجی ملا محمد ابراهیم مسئله گو از علمای معروف بهائی اشهر است و برای احاطه اش بر مسائل اسلامی و اعتمادی که اهالی به او دارند فوج فوج را بدین آئین وارد می نماید و اگر حضرت والا همت فرموده او را به قتل آرد دفع ضرر و خطری

155 - مكمود = غمناک . غمگین . سخت اندوهگین

156 - متاجر = ج متجره، متجر، محل های تجارت . اسم مکان است برای محل تجارت . تجارت که اعیان مکتسبه به آن باشد.

بزرگ از اسلام می‌شود شاهزاده پرسید که اکنون در کجا است گفتند در ایامی نزدیک برای تبلیغ به تفت رفت و حکمران فی الحال حاجی نائب فرّاشبازی را با عدّه سوار برای دستگیری حاجی اعزام نمود و چون به تفت رسیدند دانستند که حاجی در منشاد می‌باشد و جمعی از اشرار و معاندین تفت را برای راهنمایی باخود به منشاد بردند ولی بعضی از احبّای تفت به منشاد شتافته واقعه را به احباب

--- صفحه ۴۱۸ ---

اطّلاع دادند و آنان حاجی را به مغاره کوهی مخفی کردند و چون فرّاشبازی و سواران و همراهانش علی الصّباح به منشاد رسیدند و حاجی را نیافتند تفتیناتی که همراه بودند هر سو پی تفحص از حاجی رفتند و او را در مغاره پیدا کردند و به منشاد آوردند و فرّاشبازی بلا تأمل دشنام داده ستم و جفا نمود و پاهای آن عالم متقی را که سنّش افزون از هفتاد سال بود در فلکه گذاشتند و چوب وافر زدند و نقود می‌خواستند و لاجرم احبّای منشاد مبالغی به فرّاشبازی دادند و حاجی را از زیر چوب مستخلص کردند و مامورین او را باغل و زنجیر سوار بر آستر کرده به عزم شهر حرکت دادند و چون به باغ ناصریّه واقعه در دوفرسنگی بلد رسیدند خبر به حکمران رساندند و امر داد تا سربازان باطل و شیپور و غلامان و سواران با عدّه از فرّاشان چوب بردست گرفته حاجی را احاطه کردند و بدین حال وارد شهر نموده سوی قلعه حکومتی بردند و انبوه اهالی از مرد وزن و اطفال و کبار که در معابر مجتمع شدند با دست و لسان آنچه خواستند و توانستند نسبت به او گفتند و کردند به نوعی که چون به محضر حکمران رسید از کثرت مشقّت و کوفتگی و پلیدی عمّامه و عبا و لباسش صلاحیت و مقدرت مقابله و گفت شنید نداشت و شاهزاده دستور داد او را به حمّام بردند و حاجی کس فرستاد یک دست لباس سفید و پاک از خانه برایش آوردند و دربر نمود و در محلی که برایش در قلعه معین کردند اندکی راحت و خواب نمود آنگاه شاهزاده وی را خواست و سؤال و جواب در خصوص دین و عقیده کردند شاهزاده پرسید بابی هستید؟ گفت بهائی هستم و فرق بابی و بهائی را بیان کرد و گفتگوشان به طول انجامید و شاهزاده اظهار شفقت نمود و بعد از صرف شام که سه ساعت از شب گذشت دستور داد که او را از دروازه

--- صفحه ۴۱۹ ---

سمت جاده خراسان برده روانه مشهد نمایند و خود نیز سوار شده همراه رفت و عده از صاحب منصبان و  
اعضاء محترم دایره اش نیز سوار گشته روان شدند و مقرر داشت وی را بر حمار سفید سواری خود نشانند  
و تظاهر به تجلیل و احترام درباره اش کرد تا به تلی که معروف به تلّ الله اکبر مقابل صدر آباد است رسیدند وی  
را جلو روانه نمودند همین که قدری دور شد بادست خود پشت وی را نشان کرده هدف گلوله ساخت چنانکه  
آن مظلوم بر زمین افتاد و هم‌رهان نیز تاسی کرده پی در پی گلوله نواختند و جسدش را در گوشه تلّ زیر خاک  
چنان مستور و مفقود نمودند که اثری از محلّ معلوم نشد و این واقعه در شب ۲۴ ماه و سال مذکور واقع شد  
و شاهزاده صندوقچه الواح و آیات و یکصد و سی هفت مجلد کتاب و سند طلب هفتاد تومان که آن مظلوم از  
حاجی غلام نام نساج طلب داشت و این جمله از متروکاتش بود تصرف نمود و بالجمله مزیحه مذکوره شهادت  
هشت تن چنانکه نگاشتیم خاتمه یافت و اما سه تن بقیه محبوسین استاد مهدی بنای خانه خود را بیع شرطی  
فروخت و ثمن را به حکومت داده، مستخلص شد و حاجی احمد و آقا محمد حسن پسران ملا مهدی شهید را  
نیز مبالغی نقود گرفته، مستخلص کردند و حکمران بسیاری از آحاد این طائفه را نیز دستگیر نموده به محبس  
انداخت و جور و ستم بسیار وارد ساخت و بالاخره مبالغ باهظه گرفته رها کرد و اموال و اثاثیه جمعی را تاراج  
نمود و برخی بهر نوعی ممکن شد از شهر گریختند و مخفی و متواری گشتند و از کشته شدن مصون ماندند  
و مدتی دور از عائله و خانه خود زیستند و جمعی آنچه توانستند فراهم کرده جریمه به حکومت دادند و از  
تعدیاتش محفوظ شدند و برخی در اثر آن صدمات بدرود حیات گفتند و بعضی از مستضعفین و نابالغین در ایمان  
پناه به علما و متنفذین برده دراهم و دیناری دادند و به شهادت بر تبری خود از این طائفه خطّ و امضا گرفتند

--- صفحه ۴۲۰ ---

و بسیاری از اهالی که بهائی نبودند به این نام گرفتار شده به بذل مال خلاصی یافتند و حکمران اموال  
فراوان گرد آورد و اقدامات وی سبب شد که مردم یزد را عموماً هوای تعرض این طائفه  
برسرافتاده به ستم و ایذاء پرداختند چنانکه استاد ابوالقاسم گیوه فروش از متقدمین مؤمنین یزد نزد  
دگانی خرید بعضی اشیاء می خواست و بین او و صاحب دگه برسر قیمت گفتگو برخاست و صاعب

دکان پرخاش کرده گفت تو هم از دین اسلام خارجی و کله قند روسی برسرش به قوت تمام فروکوفت و آن مظلوم نالان به خانه به بستر ناتوانی افتاد و پس از یک هفته به جهان باقی شتافت و ملاً حسین از علماء و متقدمین مؤمنین درس سالخوردگی از شدت بلیات و تأثر مریض و بستری شد و پس از سه روز درگذشت و اوضاع به درجه ای مخالف با این طائفه مظلوم شد که حتی ملاًهای زرتشتی به معاندت با پارسیان بهائی قد برافراختند و اجمالی از آن واقعه اینکه در قریه مریم آباد یزد که غالب رعایا زرتشتی اند و از مدتی قبل به مرور ایام جمعی از ایشان ایمان به این امر آوردند و در اثناء واقعات مذکوره که برای بهائی اسلامی میدان قتلگاه و تاراج کفش و کلاه آراسته گردید کدخدایشان شکایت به دستور بزرگ مقیم یزد که تیرانداز نام داشت نموده گفت این عدّه که بابتی شدند از دین بهی خارجند و به فروع و رسوم زرتشتی بی اعتنا می باشند و به تقلید نیاکان استهزاء می نمایند و دستور مذکور بنا به گفته وی نام بیست و یک تن از احباب پارسی را برنگاشت و بواسطه او امر به احضارشان داد و یازده تن از آن عدّه به این نام و نشان شهریارپور جمشید، نامدارپور مهران، اسفندیار پور نامدار، رستم پور خرسند، اسفندیارپور بهمن، وفادار پور اورمزدیار، مهربان پور مهران، بمان پور سروش، جمشید پور رستم، رستم پور سروش، ملاً بهرام پور بهمن سابق الذّکر در خانه دستور مذکور حاضر و مورد عتابش واقع شدند، دستور به ایشان چنین گفت: ای از دین دررفتگان هر چند شمار شما بسیار شد ولی دوتن از شما را

--- صفحه ۴۲۱ ---

از شما را باید کشت و دیگران را باید دست و گوش برید تا همه بهراسند و از آئین بهی بیرون نروند و اسفندیار از احباب حاضرین که بیباک بود بدو گفت آیا چه خطائی از ما سرزده که مستوجب چنین جزا شویم دستور با



صوت جهر و صورت غضب و قهر گفت لب فروبند که تقصیرت محتاج بتوضیح و تفسیر نیست زیرا همان کسی هستی که در صحرای خویدک بر پشت تپه شن تورا دیدند که گهی دستها به آسمان برکشیدی و هنگامی خود را خم داشتی و نماز بهائی گذاشتی و چون سخنانی چند فیما بینشان ردّ و بدل شد ملاّ بهرام بهمین مذکور از بهائیان حاضرین که با مکتب و ساعی در نشر این امر و مردی سلیم بود بدو گفت ای دستور از این نکته نباید غافل شد که امروز شما رئیس روحانی زردشتیان ایران هستید و اگر مسلک هدی را بهدیتان نمائی و راه را از حیات جدا سازی و پند و اندرز نخواهی آنان ناچار براهی دیگر خواهند رفت و باز حرمت و پاداش گناهشان بر شما خواهد رسید چه گناه از روی نادانی در خواهرزنش است و شما ایشان را به نادانی گذاشتید اینک من از شما ای دستور مهتدیان می‌پرسم که از ما چه گناهی از آئین زرتشت دیدید دستور کدخدای خداوند را نشان داده گفت کدخدا اینجاست و آنچه از شما دید می‌شمارد ولی کدخدا سوگند یاد کرد که این گروه در کردار و رفتار یزدان پرستان از نیکوکاری و مردانگی و بخشش و پرستش از دیگران برتری دارند لاجرم مابین دستور و کدخدا مبادله سخن شد آنگاه شهریار جمشید که پیری باشهامت از احباب پارسی بود در محضر دستور به کدخدای مذکور تشدد و سختی کرد و ملاّ بهرام سخن به میان آورده خطاب به دستور گفت اینک مصلح از مفسد معلوم شد و برای آنکه وی را از عزم جفای بر احباب منصرف سازد وعده از پیشکشی در نظر گرفته محض آنکه او ملتفت شود و حاضرین بفهمند بدین طریق تعبیر از منظور نمود که من بعد از این مخارج آتشکدهٔ مریم آباد را نخواهم داد و آنچه باید بدهم به خود شما

--- صفحه ۴۲۲ ---

تقدیم می‌دارم تا بهر نوع که مصلحت است صرف آتشکده نمائید و مقداری از سنگینی مسئولیت وی در استقامت احوال و اعمال زرتشتیان سخن گفت و در خصوص صفاء نیت و خلوص عقیدت خود و همراهان چنین استدلال نمود که اگر ما بهائیان پارسی راحت و عزّت دنیویّه را طالب بودیم اولی آنکه قبول اسلام نمائیم تا برگردن دیگران سوار شویم و قبول امر ابھی<sup>۱</sup> موجب چنین خطرات جانی و مالی است و کسی پیرامون آن نگردد مگر آنکه چشم از امور فانیه پوشد و در روزی بعد مبلغ خطیری از نقود برای دستور فرستاد و لاجرم

تعرّضات دستور موقوف شد و فتنه مشتعله خواموش گردید و واقعات مذکوره موجب تنبه پارسیان قریه حسین آباد گشت و انوشیروان بهرام و انوشیروان مهربان و جمشید بهرام و اردشیر بهرام بواسطه ملاّ بهرام قبول ایمان نمودند و سایر پارسیان قریه را هدایت کردند چنانکه چندی نگذشت که قریه بنام این امر معروف گردید و دستوران بنای تعرّض را گذاشتند و از آن جمله دستور نامدار از قریه حسن آباد اردکان منظومه دردم و هجا انوشیروان مهربان مذکور نگاشته بفرستاد و انوشیروان در جواب وی منظومه حاوی ادله حقیقت این امر تنظیم کرده برایش ارسال نمود و نیز فتنه مذکوره یزد به کرمان سرایت کرد چه که برخی از فراریان احباب به رفسنجان رفتند و این موجب شورش و هیجان مردم شد چنانکه آقا میرزا محمد صالح خان و آقا محمد طاهر از احبای آن بلد برای حفظ خود و سائرین به کوهستان گریختند و اشرار برای دستگیریشان از عقب شتافتند و آن دو مدتی از کوهی بکوهی دویدند و اعدا در تعاقبشان بودند ولی بدست نیاوردند و بالجمله شاهزاده جلال الدوله تعرّض و تطاول بر احبای و قتل و نهب را ادامه داد تا آنکه ما وقع در برخی از جرائد اروپا به طبع رسیده به واسطه قناصل و سفرا و هم بواسطه داخله به شاه و صدر اعظم رسید و جمعی از احبای به طهران رفته نزد شاه و ارکان دولت تظلم نمودند

--- صفحه ۴۲۳ ---

از آن جمله حاجی میرزا محمد افشار و صدر و معتمد اردکانی و شاطر حسن و برادرش آقا علی اکبر و نیز آقا محمد اسماعیل عریضه به شاه دادند و بعضی در مقابل کالسکه شاهی ایستاده بنوعی مؤثر سخن گفتند شکایت از جلال الدوله نمودند تا آنکه تلگرافات راجع به منع از تعرّض احبای و ردّ اموالشان بدو رسیده قرین حزن و یأس گردید و بالاخره پس از قریب یک سال معزول و احضار به طهران شد و مردم ستمدیده یزد از احباب و اغیار که در طهران مجتمع شدند بر او شوریدند و برخی از اموال منهوبه را استرداد کردند ولی در مقابل آن همه قساوت و خونریزی نه او و نه ملاّهای یزد احدی مورد بازخواست و مجازات واقع نگردیدند و تفصیلی از واقعات دلگداز مذکوره یزد قلم ابهی<sup>۱</sup> در الواح صدور یافت منها قوله الاعلی: "اوست گوینده و پاینده چشم عدل گریان و انصاف نالان سبحان الله در ایران افتخار به ظلم و ستم و بیرحمی و اخلاق درندگان صحاری و براری شده ذئاب

جزائر جهل و نادانی اغنام الهی را دریدند و خسارت عظیم را ربح کثیر دانسته، اند امروز حنین اشیاء درارض یا مرتفع و فریاد وناله یوسف، های معانی از چاه جاه ظالمان بلند زخمی عظیم بر صدر عدل وارد و ضربتی محکم برهیکل انصاف نازل غزالهای صحرای محبت و صفارا صیادهای کین ذرکمین و اطفال و مادرا طاغیان بی شرم و حیا از بی مقام و عدل و جنودش ظلم و عساکرش قائم رحم در ایران به مثابه عنقا با اسم و بیرحم و انصاف بمثابه کبریت احمر مذکور و غیر مشهود در شب بیست و سوم رمضان غبار و دخان عظیم از ضغینه و بغضای منکرین و معرضین برخاست بشائی که تجلیات انوار نیر عدل را ستر نمود بل محو کرد و مظلوم بی چاره و بی معین آقا علی و آقا علی اصغر علیهما بهاءالله و عنایته را

--- صفحه ۴۲۴ ---

در جامع شیخ حسن سبزواری بدون سبب و علت اخذ نمودند و با گماشته والا حاجی نایب با خفت تمام به حضور نواب والا بردند و انواع سیاست را مجری داشتند و بعد به حبس فرستادند و از قرار مذکور آنچه ممکن بود از زخارف اخذ کردند و مرخص نمودند و بعد دخان دیگر از مطالع بغی و فحشاء مرتفع و آن اخذ نفوس مقدسه در کت اخری برده هفت نفس را اخذ نمودند از جمله جناب ملا علی سبزواری بوده و همچنین جناب ملا مهدی علیهما بهاءالله و عنایته نواب والا به یکی گفته تبری کن تا خلاص شوی آن منقطع حقیقی فرمود چهل سال است که من منتظر این یوم بوده، ام والحمدلله امروز فائز شده ام و نفس اخری در هنگام مرور در اسواق با میرغضبها و فرآشها و رجاله عباد فرموده یا قوم سیّد الشهداء فرموده هل من ناصر ینصرنی و من عرض میکنم هل من ناظر ینظرنی باری نار بغضا بشائی مشتعل که قلم از ذکرش عاجز این دونفس مبارکه و نفوس اخری باستقامتی تمام جان فدا نمودند خون، های این نفوس سبب شد که حال اهل ایران بعضی اذکار را می، شنوند و ساکن اند بلکه می پذیرند اهل ایران بانفس خارجه نفس نمی، نمودند چه که نعوذ بالله کل را نجس می، دانستند ابدآ تکلم را جائز نمی شمردند حال از عنایت این ظهور اعظم ابواب معارف باز شده آن توحشهای زاید از حد ایران و اعتراضها از میان برخاست و کل را به حضور و لقاء بشارت فرمود و فائز نمود دماء عشاق در آفاق معجزه، ها نمود و اسباب بعدرا بسیاط بیان دفع کرد و قرب را بر مقامش مقر و مأوی معین فرمود حال اکثری با جمیع احزاب عالم معاشر و محب فی الحقیقه محبتی نسبت بکل ظاهر شده که ظهورش نزد عباد از محالات شمرده می، شد تبارک الکریم ذوالفضل العظیم حال کل بصر شده، اند تا ببینند و سمع شده، اند تا بشنوند افکار را جنود اقرار از میان برداشت در نفوذ

--- صفحه ۴۲۵ ---

در نفوذ قلم اعلی و اقتدار کلمه اعلی تفکر نمائید چگونه تقلیب فرمود و نزدیک نمود باری نفوس مذکوره را به بدترین عذاب، های عالم شهید نمودند یکی را طناب انداختند و کشیدند تا آخر بلد و باقی را از عقب او می زدند و می بردند بعضی را با سنگ و بعضی را با چوب و بعضی را با زنجیر و بعضی را با سلاح آن هیاکل مقدسه را قطعه قطعه نمودند و بعد آتش زدند و استخوانها را در گودالی ریختند از قرار مذکور هزار نفس رو به صحرا گذاردند معلوم نیست به کجا رفته اند و چه شده اند و احدی در آن ایام از عیال و اطفال سوأل ننمود و از بیم و خوف نزدیک نرفت آن مظلومها بی، قوت مانده اند و از قرار مذکور بعضی از ملت روح ایدهم الله در سر سر من غیر اطلاع احدی دستگیری نمودند و قوت یومیه را ارسال داشته اند یا حبیب روحانی امروز ناله سنگریزه ها از صحراها مرتفع و حنین اشجار بلند و شب آن یوم به امر حکومت ناس عید گرفتند و جشن بزرگی برپا گویا اقلیمی فتح نمودند سبحان الله ظلم و بی شعوری به مقامی رسید که اهل آسمانها و زمینها را کل متحیر نمود سوف یرن جزاء اعمالهم چه که بعد هر ظلمی نور عدل مشرق و بعد هر اعتسافی تجلی نیر انصاف باهر در جمیع احوال نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤید عباده علی الاقبال و علی التدارک علی مافات عنهم فی اللیالی و الایام انه هو العزیز العلام. " و نیز در لوحی دیگر چنین مسطور می باشد: " ظالم ارض یاء قصد اطفای نور نموده و عمل کرد آنچه را که از اول دنیا الی حین احدی مرتکب نشده قسم بنور بیان که آنچه کرده سبب اعلائی کلمه مبارکه بوده و هست رغماً لائفه و لمن معه و یحبّه " و نیز در ضمن صورت زیارت صادر در حقشان چنین مسطور است: " اشهد بمصیبتکم صاحت الصخرة و ارتقت الصیحة

--- صفحه ۴۲۶ ---

وذرفت دموع اهل الجنة الاحدیة اشهد بکم و بنور استقامتکم تزین دیباج کتاب الوفاء فی ناسوت الانشاء و بحزنکم فیما ورد علیکم ناح قلب البهاء و صاح قلمه الاعلی و انقطع الفیض من سحاب الفضل و العطاء آه آه یا کنوز الوفاء آه آه یا مشارق الانوار فی سماء الذکر و الثناء بمصیبتکم منع بحر البیان عم امواجه و السدرة عن اثمارها و الشمس عن ضیائها ان المقربون ساروا و داروا فی الصحاری و البراری و فی الجبال و البوادی لیجدوا قطعات اجسادکم و احبابکم و لیجدوا منها عرف محبة الله موجدکم و محبوبکم و مصورکم و معبودکم و محییکم طوبی لکم و لمن یحبکم و یزورکم و یزور زائریکم اشهد انکم فزتم بالمقام الاعلی و الذروة العلیا و بلغتم مقاماً یعزبکم الله بنفسه و یعزب ابنائکم و اهلکم و ذریاتکم. " الخ

## فتنه در سبزوار

در سبزوار چون به علاوه بهائیان شهیر از اهل بلد جمعی دیگر نیز از معاریف احباب بلاد آخری مانند حاجی محمد کاظم از اصفهان و حاجی عبدالرّسول از یزد و غیرهما در آنجا اقامت جسته به تجارت مشغول شدند و بداینطریق گروهی از شناخته گان این طائفه تجمّع یافته تبلیغ کردند و حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار مجتهد مقتدر شهیر بلد با رعایت احتیاط از رقبا و اعداء ملجاء و ملاذشان بود لذا آتش حسد و کینه برخی از ملاّها خصوصاً برادران شریعتمدار مذکور مشتعل گردید و به ایجاد فتنه و فساد همی کوشیدند ولی قدرت شریعتمدار مانع بود تا آنکه ماه رمضان رسید و عرق حمیت جاهلیّه نبّاض گشت و ملاّها بر رؤوس منابر بنای تعرّض و سب و لعن نهادند و اراذل و سفله را تحریک برفساد نمودند و میرزا هاشم تاجر اصفهانی ساکن در تجارت سرای متعلّق به شریعتمدار که تجّار احبّاً نیز در آنجا تجارت داشتند محرّک و مفسد اصلی بود و به نصیحت و موعظت منصرف از اعمال خود نشد و آحاد این طائفه را متغیّر ساخت

### --- صفحه ۴۲۷ ---

و میرزا علی رضا یزدی وی را بازنجیر چندان زد که بدنش سیاه و مورّم گشت و معاندین را بهانه بدست آمد و او را با بدن خونین به مسجد جمعه واقع در جنب تجارت سرای مذکور بردند و علمای ائمه جماعت به جوش و خروش آمدند و شیخ روضه خوان اصفهانی و نیز سید یزدی که عوام سبزوار اوّل را عروس الذّاکرین و دوّم را عنتر السّادات می خواندند علی المنبر یک یک از احباب را نام برده ناسزا و سخط گفتند و دکاکین و بازار را بسته کسب و شغل را منع و تعطیل نمودند و اهالی اجتماع و شورش کردند و شریعتمدار را نیز مانع از اقامه صلاة شدند و ابواب مساجد را قفل نمودند و یا علی یا علی گویان به تجارت سرای مذکور ریختند و عدّه از احبّاً را گرفتار کرده حتّی حسن نام جوان بخاری را به جای حسن نامی مشهور از این طائفه بدین جرم دستگیر و بازخواست نمودند که بر خلیفه دوّم لعن نکرد و تمامت محبوسین را به محبس حکومتی کشیده حبس نمودند و نیز باز دحام عام به خانه حاجی عبدالرّسول هجوم بردند و او و پدرش آقا عبدالوّهّاب را گرفتار کرده ضرب بسیار نموده سروپای برهنه به سرای حکومتی کشیدند و حکمران امر نمود ایشان را دریکی از حجرات اندرونی حبس

کردند و این واقعه در یوم بیست و ششم رمضان واقع شد و جمعی از احباب در خانه ها مخفی و پنهان گشتند و در غایت ترس و بیم مدتی بسر بردند و برخی لباس زنانه در بر کرده شبانه فرار نمودند و گروهی گریخته آهنگ مهاجرت و اقامت در عشق آباد کردند و بالجمله ملاها با اتفاق حکمران به تفرق و قلع و قمع این طائفه همت گماشتند و تمامت محبوسین را پای در کند کرده متجاوز از دوهفته در محبس حکومتی نگه داشتند و احدی از اقوام و اقارب را اجازه ملاقاتشان ندادند و پنج تن از ائمه جماعت فتویٰ و امضای کفر و قتلشان داد ولی شریعتمدار مذکور مخالف بوده مساعدت نمود و صورت شهادت عریض و طویلی به امضاء جمعی کثیر از اهالی رسانده همگی شهادت دادند

--- صفحه ۴۲۸ ---

که حاجی عبدالرسول را مکرراً در حال صلاة و عبادات دیدند تا آنکه احبای عشق آباد عرض حال داده بعنوان مطالبات خود تظلم به حکمران نمودند و او تلگراف به شاه کرد و نیز تجار یزد و غیره تلگرافات به طهران نمودند و دستور از طهران به والی خراسان که در این هنگام صاحب دیوان میرزا فتحعلی خان شیرازی بود رسید و او به حاکم سبزوار که پسرش ملقب به مؤتمن الملک بود دستور داد محبوسین را استنطاق کرد و غالباً اقرار صریح به ایمان نکردند و مقرر شد که مبالغی گرفته مستخلص نمایند و بالاخره ده نفر را که پنج تن سبزواری و پنج تن یزدی با اتفاق دوازده سوار روانه مشهد داشتند و اسامی پنج تن سبزواری چنین است ملا عبدالوهاب مذکور میرزا هدایت که سیدی معمم بود و در استنطاق اعتراف به ایمان کرد و میرزا محمد و میرزا ابراهیم و برادرش که یکی صباغ و دیگری نجار بودند و اسامی پنج تن یزدی چنین است حاجی عبدالرسول آقا محمد صادق چیت ساز، آقا محمد بن حاجی محمد ابراهیم مبلغ آقا عباس برادرزن حاجی مبلغ و میرزا علیرضا و بعد از ورود به مشهد حاجی عبدالرسول مبلغ پانصد تومان که مقرر شد داد و او را با ملا عبدالوهاب و آقا محمد و آقا عباس رها کردند و شش تن دیگر که دارائی و توانائی تادیه و جوه رشوه و تقدیمی نداشتند ناچار قریب سه ماه در محبس بسر بردند تا به واسطه شیوع وبا و فرار اعدا مستخلص و رها گشتند.

## فتنه در همدان و شهادت آقا محمد رضا در یزد

در همدان به اغواء شریف الدوله رئیس التجار جمعیت یهود به معارضت و تعرض بهائیان اسرائیلی برخاستند و چند تن خاخام که از اورشلیم به همدان آمدند با خود نزد عزالدوله حکمران برده بدین نوع شکایت نمودند که قلیلی از آحاد جمعیت ما فریفته اقوال بهائیان شدند و شریعت تورا را به پشت سر انداختند و به رسوم و قواعد ما عمل نمی کنند و درخواست ما این است که حکمران امر فرماید یا از بین جمعیت ما خارج شوند

--- صفحه ۴۲۹ ---

و یا ملتزم که دیگر مخالفت تورا نکنند و حکمران حسب دستور شریف الملک عدّه را به تفحص و تحقیق بگماشت و نقشه تدبیر چنین کشیدند که تنی از بهائیان اسرائیلی را به کنیسه حاضر کرده به مقاوله و مناظره با خاخام ها بگمارند تا ملزم و مفحم شوند و حکم درباره شان صدور یابد ولی جمعی از بهائیان به کنیسه در آمدند و مکالمه بدین طریق واقع شد که کلیمیان به ایشان گفتند چون شما احکام تورا را نقض و رفض کردید یا ملتزم شوید که بعد از این مخالفت نکنید و یا خود را از جمعیت ما خارج نمائید و بهائیان جواب دادند که ما هرگز با اساس تورا مخالفت نکرده و نخواهیم کرد ولی بدعت های شما را که با شریعت موسویّه مباین است اعتنا نداریم و شما را مخالف شریعت و درهم شکننده احکام می شناسیم و بعد از گفتگوی بسیار قرار چنین شد که در مجلس تحقیقات بلدیّه که مرکب از دوازده نفر از تجار و اعیان بلد تحت ریاست نماینده حکومت منعقد می شد محاکمه کنند و شریف الملک مذکور که خود یک تن از اشراف همدان و عضو مجلس بود به احضار سه نفر نماینده از احباب اسرائیلی فرمان داد ولی دائی روبن از احبابی مخلص و حده نماینده گردید و خاخام همدان نماینده کلیمیان شد و به اتفاق خاخام وارد از اورشلیم به مجلس بلدی آمدند و دائی روبن نیز حضور یافت و رئیس مجلس که میرزا تقی خان قائم مقامی بود از نماینده کلیمیان پرسید شما را بر این گروه چه ادعا است و او جواب داد که ایشان از دین موسی بدر شدند چه که حرمت یوم سبت را نگاه نمی دارند و اغذیه و اشربه پلید می خورند رئیس پرسید که اغذیه و اشربه پلید کدام است نماینده موسویان توضیح و اثبات کرد که ذبیحه مسلمانان و پنیر و دوغ ساخته آنان نزد موسویان پلید می باشد و این گروه احتراز و اجتناب نمی نمایند و رئیس

چون این سخن را بشنید به شدت غضبناک شد و تأسّف خورد که چرا برای استماع امثال این سخن حاضر شد و فی الفور حکم داد موسویان را راندند و بیرون کردند

--- صفحه ۴۳۰ ---

و نیز دوبار دیگر حکومت همدان بعضی از احباب اسرائیلی را گرفتار نمود و مبلغی به عنوان جرم عقیدت از ایشان گرفت و نوبتی دیگر نیز موسویان برای آنکه بعضی از احباب اسرائیلی در یوم سبت به شغل و تجارت پرداختند به عزالدوله حکمران شکایت کردند و در دارالحکومه مجتمع شده غوغا پیا نمودند و بالاخره حکومت فرمان به طرد موسویان داد و نیز در این سال حاجی محمد نجار از بهائیان معروف همدان که در تبلیغ سعی و همت مبذول داشت وفات نمود و مسلمین از دفن جسدش در قبرستانشان ممانعت کردند و بالاخره در مصلی مدفون گردید و نیز در یزد آقا محمد رضا از محترمین احباب به موجب فتوی بعضی از علما هدف گلوله برخی از اشرار شده به شهادت رسید.

طبع کتاب اقدس والواح معظمه در بمبئی و چون طبع هیچیک از الواح و آثار بدیعه تا این سنه میسر نشد و نسخ عدیده که به خطّ زین المقرّبین و سائر آحاد احباب منتشر گشت عدّه روز افزون این طائفه را کفایت نمی نمود لذا حسب دستور اُبهی<sup>۱</sup> در عکا کتاب مستطاب اقدس بتضمیم معدودی از الواح متنوّعه به شکل کتابی حجیم تهیه شد و دو مجلدی دیگر نیز به همان شکل و حجم مرگب از معظم الواح فراهم آمد و مشکین قلم با خطّ زیبایش کتابت کرد و زین المقرّبین مقابله و تصحیح نمود و میرزا محمد علی غصن اکبر<sup>157</sup> با پسرش میرزا

157 - حضرت آقای اکبر ارواح البشر فداه درین شهر خواهند تشریف آورد دیگر یک رساله مفصّلی که الی الان هفت جزّ نازل و نوشته شد از جهت ابن الذئب نازل اکثری از کلمات و آیات و سور به مناسبت هر مقام دراو مذکور و مسطور فی الحقیقه رساله به این تکمیلی الی الان نازل نگردیده بعد از اتهام البتّه سواد و ارسال می شود. (خطّ جواد قزوینی مؤرخه ۹ شعبان ۱۳۰۸) کتاب اقدس مطبوعه که منشور بلاد گشته به خطّ فانی است و در آخر با اسم حسین الذی سجن فی الخرطوم شده و آقای اکبر ارواح البشر فداه دستخط فرموده و این کتاب مبارک به حضور من لایغرب عن علمه شی گذشته و امضا فرمودند و طراً نسخ باید از روی این موازنه و مقابله شوند و لابد کتاب مقاله سیّاح را ملاحظه فرموده اند آن را هم فانی در زمان حضور سرکار آقا در بمبئی طبع نموده اگرچه قدری از حرارت و زینت خارج است ولی بملاحظات حکمت مرعیّه چاره نبوده و کتاب ایقان صحیح هم در تحت چاپ است و الواح مترتبه کتابی است که اکنون چاپ و تمام شده ولی به اطراف نشر نیافته و کتاب مبین هم با کتاب اقدس معاً طبع شده و این اداره راجع به سرکار آقای اکبر است که بدون امضا و اذن کتابی از داخله طبع نخواهد شد ... جناب عندلیب از ارض مقصود در سه ماه قبل وارد شدند و بعد از توقّف



شعاع الله در شهر جمادی الاولی ۱۳۰۷ برای طبع و نشر عازم بمبئی گشت و نسخ مذکوره را با خود برد و در مصر ورود نمود پس از اقامت و استراحت ایامی چند روانه هندوستان گردید

--- صفحه ۴۳۱ ---

و چون ورود نمود احبای آنجا مانند مؤمنین مصر شادمان شده امید ملاقاتش برای تبلیغ با فضلا و وجهای اهالی داشتند ولی او شهوری چند در بمبئی به نوع احتیاط و حذر بسر برد و برای طبع کتب مذکوره سعی نمود تا از طبع بیرون آمدند و بنام کتاب اقدس و کتاب مبین و کتاب اقتدار معروف و منتشر شدند و در شهر شعبان ۱۳۰۸ آهنگ عودت به عکا کرده در شهر رمضان وارد شد.

### شهادت حاجی ملا محمد علی در یزد

در یزد در شب بیست و هشتم صفر حاجی ملا محمد علی ده آبادی از علمای متقدمین مؤمنین را در سن هشتاد و یک سالگی باقرپیس از اشرار بلد هنگامی که از کوچه می گذشت هدف گلوله نموده؛ استخوان سینه درهم شکست و پسر آن مظلوم مقتول شبانه جسد را برده دفن نمودند.

یک ماه خیال حرکت به حیدرآباد وکن نموده اند بعد از توجه به توقف یسیر مراجعت نمودند اکنون در بمبئی مشغول به کتابت چاپ هستند یعنی کتاب استدلالیه جناب حاجی میرزا افشار که چند روز است از شطر مقصود وارد شده اند می نویسند .

(مکتوب حاجی میرزا حسین معروف خرطومی خطاب به حاجی میرزا حیدر علی مؤرخه ذیحجه ۱۳۰۹)

ولی این ایام کتاب اقدس و بعضی سوره های معتبره که منضم به آن است در کمال دقت به صواب دید سرکار آقا روحی فداه به خط فانی است به حضور مبارک جل جلاله ارسال شد و در نهایت اصلاح حکم به چاپ فرمودند این روزها تمام است و هرگاه منتشر شود کل کتب های اقدس باید محو شود و این کتاب اقدس ثابت و محکم خواهد ماند دیگر بعضی الواح و کتابهای دیگر هم چاپ شده و در کمال صحت موجود است بسته به اراده آقایان است که هرگاه مصلحت باشد منتشر کنند.

(ایضاً مکتوب حاجی میرزا حسین خرطومی خطاب به حاجی میرزا حیدر علی مؤرخه ۱۴ صفر ۱۳۰۹) میرزا محمد علی به نوعی که در بخش هفتم ضمن بیان اعمال نقضیه او و همهرانش امثال جواد قزوینی و حاجی میرزا حسین خرطومی مذکور می نگاریم در مواضعی از آیات کتب مبارکه مسطوره دست برده برای تامین نوایای خاسره اش تحریف نمود .

--- صفحه ۴۳۲ ---

## سال چهل ونهم - واقعات سال ۱۳۰۹ ه ق - ۱۸۹۲ میلادی

و در اردکان استاد محمد حداد از معروفین احباب درگذشت و جمع مومنین جسد را در قبرستان دفن کردند و بعد از سه روز گماشته بعضی از ملاها باتفاق اشرار جسد را از قبر بیرون آورده با نطف آتش زدند و کفن نیم سوخته را در دکان آن مظلوم بیاویختند و بازماندگانش جسد نیم سوخته را در باغ ملکی خودش دفن نمودند و ملاها اشرار را تحریک و تهییج کردند تا شورش نموده جمعی از معاریف احباب را دستگیر ساختند و ضرب و جفای بسیار وارد آورده به خانه علما کشیدند و مورد بازخواست و ستم قرار دادند و بالاخره حاکم مبالغی نقود از مظلومان گرفته مستخلص ساخت ولی از شدت تعرض و مقاومت اهالی استقرار در وطن برایشان معسور بلکه غیر مقدور گشت و جمعی که نتوانستند ببلاد اخری فراری و متواری شدند و برخی برجای مانده از شدت بلیات و مشقات وارده این جهان فانی را بدرود گفتند .

## فتنه در آذربایجان و خراسان

در قریه مطنه واقع در بعد شش فرسنگی تبریز اغیار بتعرض احباً برخاستند و حاجی احتشام مالک قریه چند تن از مظلومان چوب زده تحقیر و تفضیح نمود . و در بشرویه از جهت توالی عبور و مرور مبلغین و انجذاب و اشتعال جمع مؤمنین اهالی به تعصب و تعرض برخاستند و آقا میرزامهدی رشتی که به عزم تبلیغ ورود نمود به علت تهاجم مردم ناچار شد در شبی بعد از ورود بیدرنگ مراجعت کرد و اشرار برجسارت بیفزودند و در کوی و برزن با اسم باب الباب و ورقه الفردوس و روحانیه سب و لعن و شتم و ناسزا گفتند و پشت در خانه های احباب اجتماع کرده دشنام همی دادند به حدیکه مظلومان خروج از منازل خود نتوانستند و در اسحار از آب انبار باکوزه آب به خانه بردند و میرزا محمد علی، ملا محمد شریف را اعدا دچار کرده به سختی زدند

--- صفحه ۴۳۳ ---

واوضاع واحوال مدّت دو ماه امتداد یافت آنگاه اسامی آحاد احبارا ثبت نموده بطبس و مشهد فرستاده فتوی قتل وغارت خواستند ولی چون در آن ایام که قرب وقوع فاجعه عظمی 'غروب شمس أبهی' بود مرض وبا انتشار یافت اشرار و معاندین گرفتار شده از تعرض دست کشیدند .

**واقعه عظمی 'غروب شمس جمال أبهی' از افق ادنی'**

ودراین سال محنت اشتمال طبقاً للمشیة الربانیة والسنة الالهية جمال اقدس أبهی' پس از چهل ونه سال بذل عنایت وافاضت که در هیکل عنصری بشری بر بنی آدم و اهل این عالم فرمودند آهنگ غروب از افق عالم ادنی' و اشراق از ملکوت ابهائش نمود و تفصیل این سانحه عظمی' ومصیبت کبری' که در قریب به فجر از شب دوّم شهر ذیقعده سال ۱۳۰۹ هجری قمری مطابق ۲۹ می ۱۹۹۲ میلادی واقع شد چون در همان ایام کلیه از اقلام اعلام احباب نثراً یا نظماً صادر و منتشر گردید لذا به ثبت برخی از آن مرقومات اکتفا می نمائیم منها مثنوی زفیر فراق از قلب پُراز حسرت و احتراق ملاّ محمد نبیل اعظم است که در فاجعه عظمی' حاضر و ناظر بوده مرثیه سرانی نموده وهی هذه

بسم الحاضر الناظر المشهور\*\*\*\*\*وبجماله اشاهد الغائب المستور  
از غیاب طلعت ربّ الرّبوب\*\*\*\*\*آتش افشان باوی آمد در هبوب  
کزوی اشجار وجود آذر گرفت\*\*\*\*\*آتش آنها بخشک وتر گرفت  
دشتهها ونهرها و بحرها\*\*\*\*\*باغها و داغها و شهرها  
جملگی یک قطعه آذر شدند\*\*\*\*\*سوی قصر بهجی وارد شدند  
دور قصر شاه جان صیحه زنان\*\*\*\*\*موکنان بر سر زنان، زاری کنان  
کی مهین قصر بها شاه تو کو\*\*\*\*\*آفتاب واختر و ماه تو کو  
ای گلستان بها و رد تو کو\*\*\*\*\*دلستان ودلبر قرتو کو  
باغ بهجی شاخ شمشاد تو کو\*\*\*\*\*وان خرامان سرو آزاد تو کو

تخت بهجی مالک الملک تو کو \*\*\*\*\* بحر بهجی مَحیی الفُلك تو کو  
عَرش بهجی شاه ابهای تو کو \*\*\*\*\* نغمهٔ جان بخشِ وِرقای تو کو  
وحی بی تسکین و تعطیل تو کو \*\*\*\*\* موج زن دریای تنزیل تو کو  
جلوه گر خورشید آفاق تو کو \*\*\*\*\* وصل صبح و عصر عَشاق تو کو

--- صفحه ۴۳۴ ---

طائعان نیر نور تو کو \*\*\*\*\* و آن قلوب شاد و مسرور تو کو  
هاتف غیبی در آمد درندا \*\*\*\*\* کی نبیل دل پُر از خون فدا  
بیش از این آتش مَزَن آفاق را \*\*\*\*\* سوختی شش سَمَت و نه اَطباق را  
آنقدر ز افلاکیان روح پاک \*\*\*\*\* از عیون باران خون آمد بخاک  
کین زمین شد سربسر طوفان نوح \*\*\*\*\* غرق خون شد جسم ها با جان و روح  
کلک آتشبار را برکش عَنان \*\*\*\*\* گآتَشش افروخت اوراق جَنان  
بس کن از بهر خدا شَرَحِ فراق \*\*\*\*\* طاقت کُلّ طاق شد از احتراق  
ذکری از ایام وصلش کن همی \*\*\*\*\* بر جُرُوح قَلب ها نه مَرهَمی  
تادل عَشاق سلطان ظهور \*\*\*\*\* مُشتعل گردد چو نخل نار طور  
دَهر را انوارشان روشن کند \*\*\*\*\* ارض را اذکارشان گُلشن کند  
صد هزاران قرن ها این آفتاب \*\*\*\*\* گنز مخفی بود در خَلف حجاب  
آنچه از ابصار مستور و نهان \*\*\*\*\* و آنچه مشهود و هویدا در جهان  
جملگی از قدرت مکنون او \*\*\*\*\* دردمی ظاهر ز کاتب و نون او  
آدم از وی گشت مسجور مَلک \*\*\*\*\* هم زمینش شد مُسخر هم فَلَک  
نوح و ابراهیم و موسی و مسیح \*\*\*\*\* درندا هر یک بالحن فَصیح  
کی جهان بُشری ' که شاهت می رسد \*\*\*\*\* نور بخشِ مِهَر و ماهت می رسد

گرچه اصلش نورایاست آن شاه نُور \*\*\*\*\* آیه نُور علی نورش ظُهور  
لیک بر قُدس مأوایش شود \*\*\*\*\* مَسکَن اندر حِصن عَکایش شود  
ز آن سبب از خطِّ بابل خلیل \*\*\*\*\* شد مهاجر سوی این بر جلیل  
. تا شود طائفِ بدور دار یار \*\*\*\*\* بَرزند بُشری 'باهل آن دیار  
کین دیار از عرش برتر می شود \*\*\*\*\* پایتخت رَبِّ اکبر می شود  
تاکه حق زو پُرگند آفاق را \*\*\*\*\* دادش اسمعیل وهم اسحق را  
تاکه از یعقوب و یوسف وز کلیم \*\*\*\*\* جَنّت آید ارض مصر چون جحیم  
عَرَف حق یابد از آن ارض انتشار \*\*\*\*\* بعد از آن موسی بامر کردگار  
جمله را از مصر آرد شان بشام \*\*\*\*\* تاشوند از عرف حق مشکین مشام  
شد چه موسی سوی یار بر شام \*\*\*\*\* آمدش از نخل نار بر شام  
صوت اَحلای اناالله سوی گوش \*\*\*\*\* ز آن ندا مانند دیک آمد بجوش  
آن درخت نار روح نوربار \*\*\*\*\* بود سرو قامت موزون یار  
. کان کلیم دوست در سیناش دید \*\*\*\*\* صوت جانبخش اناالله اش شنید  
جان موسی رسته از هرنحس وسعد \*\*\*\*\* ز آن سبب یکسان به پیشش قبل وبعد  
هر که می خواهد شود مشکین مشام \*\*\*\*\* از عبیرستان روح بر شام  
بایدش با صد جهان شوق و وله \*\*\*\*\* ناظر آید سوی شرح بسمله  
که بامر مبرم محبوب خویش \*\*\*\*\* غصن اعظم زد رقم نه ماه پیش  
حجّت حق را در آن شرح لطیف \*\*\*\*\* کرده کامل بروضیع و بر شریف  
هر که آن اعلی بیان را بنگرد \*\*\*\*\* بر رموز این اراضی پی برد  
الغرض چون آن خلیل روح زاد \*\*\*\*\* مژده حق را ببر شام داد  
خواست کین عرف حقیقت بی مجاز \*\*\*\*\* بروزد بر خطّه ملک حجاز  
سوی مکه برد اسماعیل خویش \*\*\*\*\* تازنسل پاک باتبجیل خویش

آن براری و آن صحاری پُر کند \*\*\*\*\* زان صدف ها جلوه گر یک دُر کند.

--- صفحه ۴۳۵ ---

از یقین و صدق آن میر شرف \*\*\*\*\* شد محمد دُر آن جمله صدف  
بر حجاز ابواب رحمت باز کرد \*\*\*\*\* ارغنون سُر حق را ساز کرد  
. لیلَةُ الأَسْرَا سوی مِعْرَاج شد \*\*\*\*\* تا بقصر بهجی بَهَّاج شد

منتهی شد سو سدره منتهی \*\*\*\*\* غرق شد در بحر دیدار بهاء  
جمله قرآن را ز سر تا پا بخوان \*\*\*\*\* تا ببینی آن امیر ملک جان  
جز شه اُبَهی 'نبودش مقصدی \*\*\*\*\* دایم از شمس جمالش مَهتدی

لیک بعد از حضرت وی اَمّتش \*\*\*\*\* اکثری رو تافتند از همتش  
هر فریقی اخذ کرده یک صنم \*\*\*\*\* تابع وی گشته مانند غنم  
زان سبب اسرار و انوار کتاب \*\*\*\*\* ماند از اسلامیان اندر حجاب

سنّیان را راهزن شیخان راه \*\*\*\*\* شیعه را از عالمان ره پر فراه  
جملگی غرق بحور قیل و قال \*\*\*\*\* بی نصیب از سیرت اخلاق و حال  
این چنین بودند اندر لیل تار \*\*\*\*\* تا جمال احمد آمد آشکار

قلب او روشن بانوار خدا \*\*\*\*\* سینه اش صندوق اسرار خدا  
فرقه ئی از شیعیان را آن جناب \*\*\*\*\* میرشان برهاند از چنگ ذئاب  
کم کمک شان واقف از اسرار کرد \*\*\*\*\* و از منام و همشان بیدار کرد

سید کاظم مر او را یار شد \*\*\*\*\* قلبش از وی مهبط اسرار شد  
سیدش پرسید از این امر عظیم \*\*\*\*\* در جوابش کرد مرقوم آن علیم  
که نباشد مصلحت تعیین این \*\*\*\*\* زین نباء آیند واقف بعد حین

سید از این مژده چون گل بر شگفت \*\*\*\*\* روز و شب بهر تلامیذش بگفت  
که رسیده وقت آن کان آفتاب \*\*\*\*\* پُر کند آفاق را از نور و تاب

بعد من رو سوی صحرا هانهدید\*\*\*\*\*داد سعی و کوشش بردهید  
تا که مقصود شما بهر شما\*\*\*\*\* جلوه گر گردد چه خورشید سماء  
بعد سید نور بشرویه شتافت\*\*\*\*\* آنچه می خواست در شیراز یافت  
ربّ اعلیٰ خویش مرد راه دید\*\*\*\*\* قلب او را طاهر و آگاه دید  
از شه ابهی' خبردارش نمود\*\*\*\*\* واقف از اسرار و دلدارش نمود  
گفت من بایم مدینه روح را\*\*\*\*\* من بشیرم یوسف سُبوح را  
امرا او مستقر است و سکون\*\*\*\*\* بعد تسع کلّ خیر تدرکون  
باب بشروئی چه نار مشتعل\*\*\*\*\* سوی ری شد بهر وصل شاه دل  
شاه ابهایش بطهران شاد کرد\*\*\*\*\* جان او را از هموم آزاد کرد  
مشتعل شد چون سدره فلورش نمود\*\*\*\*\* سوی شهر طوس مامورش نمود  
شاه ابهی' نیز عزم نُور کرد\*\*\*\*\* خویش را در امر حق مُشهور کرد  
آمران و عاملان آن دیار\*\*\*\*\* هریکی از یک نظر زان شهریار  
همچه آهوی ختن صید آمدند\*\*\*\*\* با هزاران شوق در قید آمدند  
بعضی از آنها بغایت مستقیم\*\*\*\*\* آن چنان در راه حُبّ الله مقیم  
که براه طلعتش جان باختند\*\*\*\*\* بیرق شاهنشهی افراختند  
اکثری از ابتلا و از محن\*\*\*\*\* آمدند اندر بلایا ممتحن  
الغرض شاه بها در سال شصت\*\*\*\*\* آنچنان محکم کمر در امر بست  
که نباید از مبارک مقصدش\*\*\*\*\* لوم و منع لائم و مانع صدش  
دائما بابش پناه بایان\*\*\*\*\* دائما با سیف تبیان و بیان  
امر حق را ناصر و منصور بود\*\*\*\*\* از همه اوصاف حق مشهور بود  
عالم قزوینی نا منتبه\*\*\*\*\* چون ز جهلش کشته شد در شصت و سه

فرقه از بابیان را دستگیر \*\*\*\*\* جانب طهرانشان بردند اسیر  
شاه ابهانشان پذیرائی نمود \*\*\*\*\* مرحمت فرمود و دارائی نمود  
زان سبب یکشب بطهران بی حذر \*\*\*\*\* گشت زارباب غرض حبس نظر  
طاهره از بهر قتل عم خویش \*\*\*\*\* دستگیر و بینوا و سینه ریش  
قصد ابن عم او اهلک او \*\*\*\*\* لیک شاه راز دان پاک او  
محض قدرت بی همه گفت و شنود \*\*\*\*\* زان میان چون کبریائش در ربود  
چند روزی داد درطا مسکنش \*\*\*\*\* بعد از آن شاهانه با چندین تنش  
سوی ارض خا فرستاد آن عطوف \*\*\*\*\* نی دمی در امر رحمانش و قوف  
چون زماکو امر از ربّ علا \*\*\*\*\* که به ارض خا روند اهل ولا  
شاه ابهی ' نیز با قرشهی \*\*\*\*\* سوی ارض خا بشد باقرهی  
در بدشت آن روضه خلد برین \*\*\*\*\* گشت قدّوس آن شه جان را قرین  
مدتی قدّوس و طا باهمرهان \*\*\*\*\* میهمان شه در آن خرّم مکان  
هردمی طرز بدیعی در بروز \*\*\*\*\* زان جمال ابدع عالم فروز  
لیک جز قدّوس و غیر طاهره \*\*\*\*\* کسی نه واقف زان شوون باهره  
الغرض در هر مکان و در هر دیار \*\*\*\*\* بهر اهل الله ناصر بود و یار  
چون بقدّوس جلیل و باب حق \*\*\*\*\* در طبرسی امر شد بس صعب و شق  
مدتی با مال کرد امدادشان \*\*\*\*\* داد دایم آنچه باید دادشان  
چون نرفت از مال دادن کار پیش \*\*\*\*\* رفت تانصرت کند با جان خویش  
دهسوار جان نثارش در رکاب \*\*\*\*\* تازند بر آن سپاه بی حساب  
یا کند بر بینوایان فتح باب \*\*\*\*\* یا که جان باز د چه آنان با صواب  
چون مشیت بر بقای شاه بود \*\*\*\*\* دست غیب آن کار را وارون نمود  
شاه ابهی ' با تمام همرهان \*\*\*\*\* شد گرفتار از قضای ناگهان



آنچنان بردند سوی آملش \*\*\*\*\* بسش جفا از چندتن پاره گلش  
گاهی اندر شدت وگه دررخا \*\*\*\*\* تا بتاییدات سلطان قضا  
شاه و همراهان رهید از آن ملال \*\*\*\*\* سوی طهران شد روانه باجلال  
هردمش همدم بلائی تازه بود \*\*\*\*\* هردمش آفات بی اندازه بود  
چون سراج آن شاه اسماء و صفات \*\*\*\*\* در میان چارموج عاصفات  
لیک دست قدرتش محفوظ داشت \*\*\*\*\* با حظوظ سرمدی محفوظ داشت  
تا اتابک جوهر شمر ویزید \*\*\*\*\* کرد در تاء (تبریز) ربّ اعلی را شهید  
شاه اُبهی ' را همی بُد در طلب \*\*\*\*\* تا قضا برگشت از تقدیر ربّ  
شد اتابک راجی از شاه ولا \*\*\*\*\* که شود عازم بسوی کربلا  
شاه اُبهی ' با دوتن از چاکران \*\*\*\*\* شد بسوی کربلای خود روان  
شد مشرف بر لقا دارالسلام \*\*\*\*\* وعده فرمودش شهنشاہ انام  
که تورا دار الجمال خود کنم \*\*\*\*\* قبله قرب و وصال خود کنم  
کاظمین و کربلا وهم نجف \*\*\*\*\* از قدوم شاه جان شد با شرف  
چند ماهی شاه اُبهی ' را چه جان \*\*\*\*\* بود در بغداد و اطرافش مکان  
تا اتابک سوی قعر نار شد \*\*\*\*\* صدر نوری صاحب دربار شد  
داشت با شاه بها حَبّ نهان \*\*\*\*\* قاصدش آمد سوی شاه جهان  
سوی ری خواند آن ملیک نوررا \*\*\*\*\* تا کند روشن شب دیجوررا

--- صفحه ۴۳۷ ---

شد بسوی شهر طارِبّ الانام \*\*\*\*\* آن سفر یکسال هجری بُد تمام  
شد دوماهی چون بطهران شدمکین \*\*\*\*\* گشت ظاهر ابتلای سال کین  
شاه جان در قریه صدر آن زمان \*\*\*\*\* انجب اخوان صدرش میزبان  
اندر آن فتنه جناب میزبان \*\*\*\*\* خواست آن خورشید را سازد نهان

تا زخاَشانش نیاید گزند \*\*\*\*\* شاه را تدبیر او بُد ناپسند  
شد ببار و باتن تنها سوار \*\*\*\*\* شد باردوی رفیع شهریار  
مهرا چون ظالمان دیدند فاش \*\*\*\*\* دور بگرفتند مانند خفاش  
درשמیران ابتدا محبوس شد \*\*\*\*\* بند و زنجیر و غلش مانوس شد  
بعد از آن شد جای سلطان بهی \*\*\*\*\* درسیه چالی در انبار شهی  
و آن مهین زنجیر فرخنده گهر \*\*\*\*\* که بود مشهور بر قارا گهر  
روز و شب در گردن شاه بها \*\*\*\*\* در خلیلی پای آن میر بها  
از احبای إله العالمین \*\*\*\*\* قرب چهل تن از یسار و از یمین  
بعضشان همبند و هم زنجیر شاه \*\*\*\*\* بعضان هم بزم و هم تبشیر شاه  
دایم از تعلیم شه باخوشدلی \*\*\*\*\* ذکر جمله حسبنا الله العلی  
هر صباحی باب زندان قاتلان \*\*\*\*\* مجتمع که قسمت باشد فلان  
زودتر دستش بدست ما دهید \*\*\*\*\* تا بصد خنجر نمائیمش شهید  
شه شدی با لطف فکر سوی او \*\*\*\*\* همچو نوگل بر شگفتی بوی او  
امر فرمودیش بر صبر و سکون \*\*\*\*\* با فرح میرفتی از زندان برون  
باهزاران شوق جان می باختی \*\*\*\*\* رایت شاهانه می افراختی  
آن چهل تن را بدینسان یک بیک \*\*\*\*\* کرده شاد و بی هراس و وهم و شک  
جانب قربانگهش کرده روان \*\*\*\*\* ای فدای جمله جان رهروان  
آن مکان کز باغ رضوان بر تراست \*\*\*\*\* این زمان ماوای ابن ابهر است  
بار کالّه ز آن اب و ام سعید \*\*\*\*\* که از آنها زاد این شیر رشید  
کز سلاسل های قهرش نار نیست \*\*\*\*\* هیچ شدت در برش دشوار نیست  
روز و شب نطق مبینش در فشان \*\*\*\*\* فرق فخرش پُر شده بر کهکشان  
در شب تاریک روشن چون چراغ \*\*\*\*\* نیست از ذکر حقش یکدم فراغ

چشمه حیوان که اندر ظلمت است \*\*\*\*\* ای گروه طالبان نضرت است  
سوی او باصدق بشتابید کل \*\*\*\*\* تاحیات سرمدی یابید کل  
باد از عون حق این ابهی 'سراج \*\*\*\*\* شمع بزم صاحبان تخت و تاج  
الغرض سلطان ابهی 'چار مه \*\*\*\*\* در غل و زنجیر قهر پای شه  
تاچه شمس آمد هویدا عصمتش \*\*\*\*\* رو سیه شد حاسدان طلعتش  
از عنایت های رب العالمین \*\*\*\*\* شد سفیر شاه روسش هم معین  
تا از آن زندان بند آزاد شد \*\*\*\*\* با جلالت عازم بغداد شد  
غصن اعظم باکلیم و با حرم \*\*\*\*\* امره آن تاجدار ذو الکریم  
صدر اعظم خادمی از محرمان \*\*\*\*\* کرده همره باروان بخش زمان  
درشتای هایل پر برف و برد \*\*\*\*\* همچو سدره نار آن سلطان فرد  
کرد طی ره بفر خسروی \*\*\*\*\* هر مکان مبعوث از او جان نوی  
شصت ونه زاوّل جمادی لیل پنج \*\*\*\*\* شد بیغداد حراب آن طرف گنج  
کز قدم شد کنز مخفی نام او \*\*\*\*\* ای خوشا زایام روح انجام او  
قرب سالی چون بزورا شد مکین \*\*\*\*\* بروزید از غلّ دلها باد کین

--- صفحه ۴۳۸ ---

شاه ابهی 'شد نهان از همرهان \*\*\*\*\* بی جمالش شب شد ایشان را جهان  
غصن اعظم را از آن هجرائیر \*\*\*\*\* قد بطفلی گشت خم مانند پیر  
هیچکس واقف نی از احوال شه \*\*\*\*\* تا ز وی پرسد حبیبی حال شه  
تا دوسال آن مشک موی مهر رو \*\*\*\*\* ساکن اندر کوهسار سرگلو  
گاه گاهش بر سلیمانی گذار \*\*\*\*\* کم کمک تابید نور آن عذار  
نور باران گشت کردستان روم \*\*\*\*\* نام شه پیچید درهر مرز وبوم  
تا سوی دارالسلام آمد خبر \*\*\*\*\* که سلیمانیّه شه دارد ببر

غنصن اعظم مهر افلاک ولا \*\*\*\*\* شیخ سلطان را بخواند از کربلا  
بخت او را مشرق اجلال کرد \*\*\*\*\* روی سلطان بهاش ارسال کرد  
رفت و بعد از چند گه سلطان جان \*\*\*\*\* آفتاب آسا ز زوراء شد عیان  
جمله قرآن در آمد در کلام \*\*\*\*\* ربنا یدعو الی دارالسلام  
چون بزوراء شد بهاء العالمین \*\*\*\*\* روح جنبید از یسار و از یمین  
هر که دیدی طلعت شه یک نظر \*\*\*\*\* گر ز باد و خاک بودی گشت زر  
گر هزاران قرن بنویسم مدام \*\*\*\*\* شرح ناید قصه دارالسلام  
بایدم کردن سخن را مختصر \*\*\*\*\* دامنم پر خون شد از دمع بصر  
چون دوماهی ماند تا سال عرف \*\*\*\*\* شطر روم از شاه جان شد با شرف  
چارمه سلطان جان باغر و فر \*\*\*\*\* با جلال کبریائی در سفر  
تا بفلک نار شد در سامسون \*\*\*\*\* فلک نار از شوق جانان بی سکون  
تا که فرمان بر سکونش داد شه \*\*\*\*\* بر عطای خود رکونش داد شه  
چارمه هم شاه قیوم قدیر \*\*\*\*\* کرسی سلطانیش شهر کبیر  
بعد از آن آمد ملیک مقتدر \*\*\*\*\* مشرق شمس جمالش ارض سر  
عرش حق چون بیت امرالله شد \*\*\*\*\* پرده سوز اشراق وجه الله شد  
حق و باطل را زهم ممتاز کرد \*\*\*\*\* باب دیگر بر محبان باز کرد  
پنج سال از ارض سر آن آفتاب \*\*\*\*\* بر جهان تابید بی ستر و حجاب  
بعد از آن شد عزم محبوب الانام \*\*\*\*\* جزم تا صبح لقا تابد ز شام  
وعده های انبیا و مرسلین \*\*\*\*\* مژده های اصفیای و اصلین  
جمله را مشهود و معروف آورد \*\*\*\*\* صدقشان چون شمس مکشوف آورد  
لاجرم از ارض سر رب مجید \*\*\*\*\* زد علم بر ساحل بحر سفید  
از گلیبولی بفلک نار شد \*\*\*\*\* گاه ثابت گشت و گه سیار شد

ساحل از میر با اسکندری \*\*\*\*\* شد مبارک زان جهان دلبری  
زانکه غصن اعظمش با دوستان \*\*\*\*\* کردشان از سرو قامت بوستان  
کوچه و بازارشانرا کرد سیر \*\*\*\*\* درهواشان بال و پرزد همچو طیر  
خواست از حق تانورشان کند \*\*\*\*\* خالی از خلق مکدرشان کند

سال غرفه از تقاضای قدر \*\*\*\*\* از جمادی العید در ثانی عشر  
وارد از دروازه بحری شهر \*\*\*\*\* شد بعگا روحبخش بحر و بر  
در میان قشله آن اعلی مقام \*\*\*\*\* شد مقر عرش محبوب الانام  
چون بشد یکسال با دهمه ونیم \*\*\*\*\* از تقادیر خداوند علیم  
غصن اطهر جان نثار شاه شد \*\*\*\*\* محترق دلهای آل الله شد  
ز آن بهی قربان سلطان مئاب \*\*\*\*\* از برای عاشقان شد فتح باب  
چون دوسال وهم دوسه با پنج روز \*\*\*\*\* قشله شد عرش شه عالم فروز

--- صفحه ۴۳۹ ---

بعد از آن بیت ملک شد جای شه \*\*\*\*\* پرنوا آفاق گشت از نای شه  
بعد از آن شد بیت منصور رفیع \*\*\*\*\* عرش دیدار شهنشاه منیع  
بعد از آنها گشت بیت رابعه \*\*\*\*\* از شعاع شمس ابهی لامعه  
لیک هریک زین سه بیت بی دلیل \*\*\*\*\* چند ماهی مسکن رب جلیل  
بعد از آن شد بیت عودی عرش یار \*\*\*\*\* عرش رحمن در وی آمد برقرار  
در طوافش جمله ملک و ملک \*\*\*\*\* ناطق ای شاه بهی الملک لک  
از ورود سجن محبوب الانام \*\*\*\*\* چون بشد نه سال ونه روز تمام  
جالس کروسه خود صبحدم \*\*\*\*\* شد زدروازه برون شاه قدم  
شد بسیر بوستان ناعمین \*\*\*\*\* دوستانش را منور کشت عین  
بعد از آن هم قصری از نقصان بری \*\*\*\*\* جاری از وی نهر آب کابری

قصر عبدالله پشایش لقب \*\*\*\*\* چند سالی شد مقر عرش رب  
رغم انف ظالمان قوم عاد \*\*\*\*\* که خدا بنیانشان برباد داد  
برعکاً هرچه زهت گاه بود \*\*\*\*\* مرتفع در وی خیام شاه بود  
گاه باغ ناعمین غم زدا \*\*\*\*\* گه جنینی جنت بهجت فزاء

گاه قصر خاص پشای رفیع \*\*\*\*\* گاه کوه کابری طور منیع  
که تبارک الله اورا نام شد \*\*\*\*\* از قدم شه بهی انجام شد  
گاه کوه قابسیه بی همال \*\*\*\*\* مشتعل از قبسه نور جمال  
گاه برکا قصر مرزوق جوان \*\*\*\*\* ابن شیخ و پیشوای درزیان  
شاه را یک چند مسکن باحریم \*\*\*\*\* وان بلد آباد ازاکرام کریم  
گاه کرمل گاه حیفایش مکان \*\*\*\*\* گه مکان بالای دیرش رایگان  
. کوه کرمل از قدم شاه جان \*\*\*\*\* بگذرانده فرق را از فرقدان  
بعداز اینها قصر عودی طرب \*\*\*\*\* که لقب بهجی بدش شد عرش رب  
هم بعکاً بیت عبود و داد \*\*\*\*\* شد مقر کرسی رب العباد  
بیشتر در قصر بهجی مستقر \*\*\*\*\* آن ملیک روح و سلطان قدر  
شد ده و دو سال آن قصر عزیز \*\*\*\*\* از شه جان مشکبار و عطر بیز  
تاکه نور امر سلطان قدر \*\*\*\*\* آمد اندر ریع مسکون جلوه گر  
آمد از الواح رحمانی زدر \*\*\*\*\* ملک روس وانگلیس و هند پر  
اهل ایران در خیال قلع و قمع \*\*\*\*\* هندوچین از امر حق روشن چه شمع  
در هزار و سیصد و هشت ارض یاء \*\*\*\*\* آمد از آن هشت قربان پر ضیاء  
در هزار و سیصد و نه ارض صاد \*\*\*\*\* بهر شه درویش جانان سربداد  
زابتدای سیصد و نه شاه جان \*\*\*\*\* دائماً ذکر و داعش در زبان  
زانسبب جانها ببحر غم غریق \*\*\*\*\* نی بسوی ساحل شادی طریق

سیما از ابتدای ماه صوم \*\*\*\*\* تا بعید صوم درهر لیل و یوم  
باهمه یاران ملیک اختراع \*\*\*\*\* دائماً اندر وصیت هم وداع  
چون شد ازشوال یوم یازده \*\*\*\*\* از تب شه شد فروزان افنده  
شنبه فجر واحد و عشرین ز تب \*\*\*\*\* خاک آفاقم بسر قد غاب رب  
بیش از این قادر نیم بر این بیان \*\*\*\*\* اینقدر دانم قیامت شد عیان  
گر نبودی منع و حفظ دست غیب \*\*\*\*\* مردوزن زایشان ندا بی شک و ریب  
خویشان را سر بریدندی ز تن \*\*\*\*\* تا شود در کوی جانانشان وطن  
لیک کل را رفته از دست اختیار \*\*\*\*\* بیقرار و سوگوار و اشکبار

--- صفحه ۴۴۰ ---

هفت روز و شب فقیر و هم غنی \*\*\*\*\* بهره مند از خوان سلطان سخی  
فوج فوج از شهر عکا و ز قری \*\*\*\*\* کامیاب از نعمت رب الوری  
هر فقیری شد بسوی غصن شاه \*\*\*\*\* جانب بحر غنایش داد راه  
بس قصائد گشت انشا در عزا \*\*\*\*\* بی طمع از جائزه و اجر و جزا  
هم ز خیل مسلمین بر شام \*\*\*\*\* هم نصارای عظیم الاحتشام  
و صفها در وصف اُبهی ' گفته اند \*\*\*\*\* رمزها اندر ثنا بنهفته اند  
که نگوید مسلم بامذهبی \*\*\*\*\* آن ثنا را جز در اوصاف نبی  
هم مسیحی گفته با لفظ فصیح \*\*\*\*\* آنچه نتوان گفت جز بهر مسیح  
آن قصاید با تفصیل امور \*\*\*\*\* شد رقم از امر غصن شاه نور  
نسخه اش را غصن حق از لطف وجود \*\*\*\*\* سوی هر شهری روان فرمود زود  
تا احبای بها واقف شوند \*\*\*\*\* عز امرالله را عارف شوند  
که به شهر سجن شد بایک قلم \*\*\*\*\* بی معین و بی سپاه و بی حشم  
امرا فرمود اینگونه بلند \*\*\*\*\* کز تمام فرقها بیچون و چند

با وجود آنکه نبود آشنا \*\*\*\*\* ظاهر آید این چنین مدح و ثنا  
از لسان ترک و رومی و عرب \*\*\*\*\* نعت ها ظاهر شده در وصف ربّ  
که بود از هر یکی حجت تمام \*\*\*\*\* بر گروه شیعه والا مقام  
یوم تاسع شد کتاب عهد یار \*\*\*\*\* با خط ابهای جانان آشکار  
جمله اغصان وافنان عبید \*\*\*\*\* این چنین مامور از ربّ مجید  
که بسوی غصن اعظم بنگرند \*\*\*\*\* جمله در حول رضایش بر پرند  
سائلیم از شاه ابهی 'صبح و شام \*\*\*\*\* که همه اهل بهارا بالتّمام  
بر کتاب عهد خود عامل کند \*\*\*\*\* فضل خود را بهر کل شامل کند  
هر موافق را هزاران پر دهد \*\*\*\*\* هر منافق را نجات از شر دهد  
از نفاقش بر کشد سوی وفاق \*\*\*\*\* تا همه با جان و دل بالاتفاق  
از رهی که غصن قیوم قدیر \*\*\*\*\* بهر ما بیند صلاح ناگریز  
ناصر امر شه ابهی 'شویم \*\*\*\*\* بر ثنائیش روز و شب گویا شویم  
همّت ما این شود هر صبح و شام \*\*\*\*\* که همه روی زمین را بالتّمام  
بنده خاص جمال الله کنیم \*\*\*\*\* دست بردامان غصن اله ز نیم  
تا زیمُن همّت پاکش همه \*\*\*\*\* از بها یابیم حُسن خاتمه  
شاه ابهی 'حق اغصان عظام \*\*\*\*\* هم بحق جمله خاصان کرام  
کین دعا را مستجاب آور ز جود \*\*\*\*\* ای فدای تام تو من فی الوجود  
ابن ابهر ای سراج المتّقین \*\*\*\*\* هر دمّت باد از بهاء العاشقین  
صدهزار الله ابهای بهی \*\*\*\*\* تا که روز و شب بعز و قرهی  
مشعل سازی ازین فرخنده نار \*\*\*\*\* جمله اشجار و اوراق دیار  
نامه نامیت کز یمن یمین \*\*\*\*\* گشت تاج فخر این عبد کمین  
اندر آغاز مصیبت در رسید \*\*\*\*\* روح تو بر جسم بی جانم دمید



سوی غصن اللّٰه روان شد باشتاب \*\*\*\*\* تامگر امرم نماید در جواب  
چونکه غصن اعظم شاه بها \*\*\*\*\* هست شغل لازمش بی انتها  
زانسبب نامد جسارت در سؤال \*\*\*\*\* لاجرم آمد معوّق تابحال  
تا که در این جمعه کز ربّ ودود \*\*\*\*\* یوم سبعین است از یوم الصّعود  
غصن اعظم نیر ملک هدی' \*\*\*\*\* جمله من فی البها اورا فدا

--- صفحه ۴۴۱ ---

خواند این پیر پریشان را ببر \*\*\*\*\* غرق انوارم نمود از یک نظر  
بعد از آن فرمود کان نور تقی' \*\*\*\*\* ابن ابهر عبد سرباز بها  
نامه بنوشته از بهر اسد \*\*\*\*\* که شود زان مشتعل جان و جسد  
روبخوان وزود هر چه اندراوست \*\*\*\*\* عاملاً راز بهر آن جانباز دوست  
دست بر چشمان نهادم از ادب \*\*\*\*\* وز اسد آن نامه را کردم طلب  
شد تلاوت بهر مشتاقان همه \*\*\*\*\* با حلاوت زابتدا تا خاتمه  
با رجا گفتیم یکدل یک بیک \*\*\*\*\* یا تقی یالیتنا کنا معک  
تا که از نعمای آن اعلیٰ مقام \*\*\*\*\* که بود ماوای محبوب الانام  
بادو صد جان کامیاب آئیم کل \*\*\*\*\* زان عنایت مستطاب آئیم کل  
الغرض در منظر اعلای یار \*\*\*\*\* شد زیارت بهر تو ای نخل نار  
هم برای آن اِما زاکیات \*\*\*\*\* که بها نوشاندشان آب حیات  
کامده ثابت بمانند جبال \*\*\*\*\* بالله آنانند زاخیار رجال  
از لسانت از لسانشان عرض ها \*\*\*\*\* کردم اندر منظر شاه بها  
اشکباران بعد از آن گشته خموش \*\*\*\*\* تا که آمد سمع جانم را بگوش  
کابن ابهر را بگو کز لطف حق \*\*\*\*\* بردی از بسیاری از یاران سبق  
هم مکان وهم غذای من شدی \*\*\*\*\* کز منیّت وز خطر ایمن شدی

چونکه دایم غرق دریاد منی \*\*\*\*\* یار وغمخوارت منم تو ایمنی  
ای خوش آنکو طائف حولت شود \*\*\*\*\* بهر جانان سامع قولت شود  
خالصاً نفسه ز خدّامت شود \*\*\*\*\* حامل مکتوب و پیغامت شود  
اجر آن نیکو نهادان بامن است \*\*\*\*\* دستشان دائم مرابرد من است  
نزد من باشد دعاشان مستجاب \*\*\*\*\* هر دم از من بهر شان صد فتح باب  
ای تقی ای بنده شاه جهان \*\*\*\*\* نیست حالت در بساط الله نهان  
غصن اعظم با همه اغصان یار \*\*\*\*\* عزّت سائل ز فضل کردگار  
هم همه احباب ربّ العالمین \*\*\*\*\* از برایت اشکباران و غمین  
هر یکی را مرتفع در لیل تار \*\*\*\*\* دست دعوت سوی عرش کردگار  
کی بهاء العالمین از لطف زود \*\*\*\*\* ابن ابهر را ایا آن دو وجود  
که بارض قاف چون وی بی گله \*\*\*\*\* شیرسان شاکر ز بند و سلسله  
هر سه را از بند و قید آزاد کن \*\*\*\*\* جمله یاران خود را شاد کن  
در کتاب عهد فرمودی شها \*\*\*\*\* که کنید از دل سلاطین را دعا  
ناصرالدین شاه را ای ذوالجلال \*\*\*\*\* یار باش و دارمانش از ملال  
طائعاتش را بحدوت ای اله \*\*\*\*\* کن بشاه و بارعیت خیر خواه  
یارالها هیچ تن بیسر مباد \*\*\*\*\* هیچ لشگر بی شه سرور مباد  
حق منور قلب منظوران خویش \*\*\*\*\* حق اشک چشم مهجوران خویش  
حفظ کن اغنام خود را از ذناب \*\*\*\*\* برگرفتارانت فرما فتح باب  
امر اهل الله را اصلاح کن \*\*\*\*\* جمله را بر خیر کل مفتاح کن

و دیگر مقاله مفصله ایست در بیان واقعه عظمی که در همان ایام از ارض عکا برای احباً رسیده منتشر گردید

وهی هده ۱۵۲ 158

أَلْتَنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَالْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ  
الْكِبْرِيَاءِ وَسُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ  
وَإِقْتِدَارُهُ وَعَظَمَةُ اللَّهِ وَكِبْرِيائُهُ، وَبِكَ أَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ  
الْغَيْبِ عَنِ أَفْقِ الْبَدَاءِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَةٍ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ  
الْمَكْنُونُ وَبَدَّتْ الْمُمْكِنَاتُ وَبَعَثَتْ الظُّهُورَاتُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ  
وَبَوَّجْهِكَ لَاحَ وَجْهَ الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فُصِّلَ بَيْنَ الْمُمْكِنَاتِ وَصَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى  
الذُّرُورَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى، وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ  
فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ، فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَبِآيَاتِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَشُرِّفَ  
بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَحَضَرَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ.

فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَكَفَرَ بِآيَاتِكَ وَجَاهَدَ بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَأَسْتَكْبَرَ لَدَى  
وَجْهِكَ وَجَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَاقْتِدَارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْأَوَاحِ  
الْقُدْسِ مِنْ إصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا.

فِيَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَعِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجْذِبَنِي  
عَنْ نَفْسِي وَعَنِ الدُّنْيَا إِلَيَّ شَطْرَ قُرْبِكَ وَلِقَائِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ وَإِنَّكَ كُنْتَ  
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا، عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ ثَنَاءُ اللَّهِ وَذِكْرُهُ وَبِهَاءُ اللَّهِ وَنُورُهُ، أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا  
رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبِهَكَ كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَايَا، مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ  
السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَمَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سِيُوفِ الْأَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ  
مَنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ، رُوحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءُ وَنَفْسِي لِبِلَاتِكَ الْفِدَاءُ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ

--- صفحه ۴۴۳ ---

وَبِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوا مَا أُمِرُوا بِهِ حَبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ  
السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ  
الْمُتَعَالِي الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. ١٥٢

صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السِّدْرَةِ وَأَوْرَاقِهَا وَأَغْصَانِهَا وَأَفْنَانِهَا وَأُصُولِهَا وَفُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ  
الْحُسْنَى وَصِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَجُنُودِ الظَّالِمِينَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ  
الْقَدِيرُ، ١٥٢

صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَإِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ، إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ .

گرچه سزاوار آن بود که بعد از هبوط قلم اعلی از انامل مولی الوری اسم قلم وخامه و رسم و رقم و نامه از عالم وجود به عالم عدم راجع شود و لکن چون درین یوم ظلمانی که ورقاء رحمانی در ریاض فرقانی در حقیقت به نوای یوم يجعل الولدان شیباً مترنم و خطیب سبحانی بر منابر سور قرآنی در ذکرش به بیان ان زلزلة الساعة شی عظیم متکلم و از قلوب و عیون اغصان و خاصان نیر امکان انهار دماء و دموع در جریان و سریان است این مور خسته و مرغ پربسته و پیر دل شکسته از مصدر امر رحمانی و مطلع حکم سبحانی صراط الله المستقیم و منهج الله القویم و الفرع المنشعب من الاصل القديم حضرت سرالله الاکرم غصن الله الاعظم روحی و نفسی لوجهه الوقا و لنفسه الفداء مأمور گردید که وقایع این ایام ظلماء و الرزیه العظمی و البلیة التي منها انشقت الارض و انفطرت السماء را ضبط نماید تا از اختلاف و انحراف محفوظ ماند و دست حوادث زمان در آن تصرف و تبدلی نتواند فوراً امتثال نموده و قلم تسلیم ربودم ولی لسان در اعتذار از ابیات و اشعار باین بیت مثنوی مولوی ناطق شد:

--- صفحه ۴۴۴ ---

چونکه گل رفت و گلستان درگذشت \*\*\*\*\* نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت .  
لذا به کلماتی چون قلب و حالم پریشان مستعیناً من لطفه العمیم و فضله العظیم آغاز نمودم و صفحه اولی را به زیارات و صلوات مبارکات که از قلم اعلی در ارض سر و عکا لأحباء الله فی ارض الخاء و دیار آخری نازل شده مزین نمودم فلله الحمد که به شرف قبول مشرف گردید و هر صباح و مساء حضرت غصن الله الأعظم جمال قدم جل شأنه را به همان زیارات و صلوات با جمیع اغصان سدره رحمن و احباء الله خاضعاً خاشعاً متذلاً

ساجداً مبتهلاً زیارت می‌نمایند و ملأً اعلیٰ وسکّان فردوس أبهیٰ را به ناله وحنین وضجیح وآنین می‌آورند طوبی للزائرین، طوبی للفائزین، طوبی للراسخین، امید که به اجر این عمل که خالصاً لوجهه الکریم است بزودی به ندای احلای اسرع الی مولاک وارجع الی منقلبک ومثواک به آن ساحت پاکم خواند وازین بیم وباکم رهاند آنه قوی قدیر وبالأجابه حقیق جدیر کما سمعنا من غصنه الأعظم وسره الأکرم نه ماه پیش از اینواقعہ عظمیٰ فرمودند که دیگر نمی‌خواهم دراین عالم بمانم ودائماً با احبائی که دراین نه ماه ملاقات می‌فرمودند ذکر وصایا وبیاناتی می‌نمودند که از جمیع آنها عرف وداع استشمام می‌شد **159** و به کمال تعجیل در تدارک بودند ولی صریحاً اظهار نمی‌فرمودند تا شب یکشنبه یازدهم شوال که پنجاهم روز نوروز بود

159 - ومیرزا علی اشرف عندلیب لاهیجی که در آن ایام زائر ودر واقعات حاضر بود رثائی گفته به ایران فرستاد که صورت آن چنین است:

آه نامه جام جانها ساقی بزم قضا\*\*\*\*\* ریخت جای راح روح افزا شرنگ جان کرا  
بهر هر درد است درمان، بهر هر رنجی دوا \*\*\*\*\* آه از این رنج بی درمان و درد بی دوا  
چشم امکان غبره آمد، قلب عالم تیره گشت \*\*\*\*\* گلشن دل بی صفا شد بلبل جان بینوا  
منفصل گردید از این صدمه ارکان وجود \*\*\*\*\* مضمحل گردید از این لطمه عرش کبریاً  
گشته ساکن بحر مواج کرم زامواج فضل \*\*\*\*\* موج زن دریای غم در قلب وجان اولیاً  
رایت اسماء حسنی سرنگون شد بر زمین \*\*\*\*\* ناله حزب الہی مرتفع شد بر سماء  
آنکه در عالم قیامت از ظهورش شد پدید \*\*\*\*\* کرده در عالم قیامت از غروب خود پیا  
آنکه از طور بقا انظر تری را کشف کرد \*\*\*\*\* موسیان را منصعق باز از خروش لن تری  
بحر اعظم کشتی یاقوت خود را غرق کرد \*\*\*\*\* شد پدید از چشم نوح امواج طوفان بکا  
شد مکین سلطان امکان در سرای لامکان \*\*\*\*\* شد نهران شمس لقا در مغرب قدس لقاء  
گوش شد محروم از الحان ورقاً ظهور \*\*\*\*\* چشم شد ممنوع از انوار خورشید بقاء  
نوزده یوم آن جمال ایزدی شد بستری \*\*\*\*\* فجر بیست دوّم ذیقعدہ شد غائب زما  
بود سادس عشر ماه رومیان یعنی ایار \*\*\*\*\* بود ثالث عشر شهر عین ظاً ومیم وتا  
هم ز نوروز عجم شد منقضی هفتاد روز \*\*\*\*\* هم ز هجرت یکہزار و سیصد و نه کز قضا  
این مصیبت گشت حادث این عزا شد آشکار \*\*\*\*\* جمله قد غاب ربّ گردید تاریخ عزا

رسید و اثر تب در جسد عنصری مبارک نمودار گردید و لکن آن شب اظهار فرمودند و صبح همان شب جمعی از احباب مشرف شدند و نزدیک عصر آن روز شدت تب ظهور و بروز یافت و بعد از عصر جز یک تن از احباب که عرض لازم الأصغاء داشته احدی مشرف نشد و روز دوشنبه هم که یوم دوم بود جز یک نفر از احباب احدی شرفیاب نشد و لکن روز سه شنبه که یوم سیم و یوم الوصال این شکسته بال بود هنگام ظهر تنها بنده را احضار فرمودند و قریب به نیم ساعت گاهی جالساً و گاهی ماشیاً در اظهار عنایات کافیہ و تبیان بیانات وافیه ای

صبح محشر را بچشم سر عیان دیدم که بود \*\*\*\*\* در فضای ارض عگا رستخیزی برملا  
خلق عگا بهر تشییع از وضیع و از شریف \*\*\*\*\* جمله در بهجی شدند از بهر اظهار وفا  
هم ز احباب عجم زد ناله بر گردون علم \*\*\*\*\* هم ز اعراب بلد و اسید و اسیدا  
بهر تجنیز مبارک در حرم اغصان نور \*\*\*\*\* هر یکی قائم بصبر و تسلیم و رضا  
حضرت غصن اللہ الأعظم بأحباب از کرم \*\*\*\*\* این چنین فرمود با لحن فصیح دلربا  
کس نگرده مضطرب زیرا که حق فرموده است \*\*\*\*\* در کتاب اقدس خود بر تمام ماسوا  
کای خلاق چون کند شمس جمال من غروب \*\*\*\*\* هم سما هیکلم پنهان شود از دیدهها  
جملگی بر نصرت امرم بجان قائم شوید \*\*\*\*\* مطمئن باشید و افزاید بر عالم لوا  
در ظهورم حکمتی در غیبتم هم حکمتی است \*\*\*\*\* کس نداند حکمت این هر دو جز ذات خدا  
پس بیاید متفق گردید در اعلای امر \*\*\*\*\* پس بیاید متحد باشید در جور و جفا  
از پی تبلیغ و نصرت هیکل واحد شوید \*\*\*\*\* روح اندر هیکل عالم دمید از این ندأ  
یازده تن بوده اند اصحاب عیسیای مسیح \*\*\*\*\* بعد روح اللہ دادند اهل امکان را شفا  
ما بحمد اللہ هستیم این زمان چندین هزار \*\*\*\*\* جملگی روشندل از انوار و آثار بهأ  
منت ایزد را که کل در ظل غصن اعظیم \*\*\*\*\* فرع آن اصل قدیم و موج آن بحر عطا  
مستقیم و مطمئن باشید بر امر عظیم \*\*\*\*\* صابر اندر این مصیبت شاکر اندر این بلا  
کاش می نوشید قبل از این مصیبت عندلیب \*\*\*\*\* از کف ساقی صهبای ازل کأس فنا

کاش می دانستم که شرفیابی آخراست تاذیل مقدس را اخذ نموده رجا می نمودم که به فدا قبولم فرمایند و از این دار الغرور وارد بحر سرورم نماید آه آه قَضَى 'وَأَمْضَى' 160 و در عصر آن روزهم که جناب حاجی نیاز از مصر وارد درگاه محبوب بی انباز گردیده بود آن جناب را باجمعی از احباب بار حضور دادند و باب لقا بر وجه جمعی گشودند و تا نزدیک غروب دسته دسته احباب شرفیاب می شدند و دیگر بعد از آن روز احدی از احباب مشرف نشد و باب لقا مسدود و چرخ کبود از آه و حنین مهجوران پررود و اغصان سدره رحمن همگی در کلّ اوان درحول مبارک حاضر و حضرت غصن اللّٰه ضیاء اللّٰه الأبهی' روحی له الفداء ذکر نمودند که جمال مبارک در آن ایام بیاناتی می فرمودند

--- صفحه ۴۴۶ ---

که ماها طاقت استماع آنها را نداشتیم و عرف فراق دربیانات نیر آفاق ساطع بود و فرمودند که کتابی مختوم به خطّ خود بغصن اعظم سپرده ام و آنچه لازم است در آن کتاب ثبت نموده ام باری به همین منوال ایام ولیالی منقضی شد تا دوشنبه یوم نهم که یوم الأحزان دوستان و اغصان و خاصان بود در رسید در آن روز حضرت غصن اعظم از محضر مبارک به محلّ مسافرین نزول نمودند و تکبیر مبارک را به همگی رسانیدند و ذکر نمودند که جمال مبارک فرمودند که باید کلّ صابراً ساکنناً ثابتاً راسخاً بر ارتفاع امر اللّٰه قیام نمائید و ابداً مضطرب نشوید چه که من همیشه در هر جا که باشم باشما هستم و در ذکر شما و فکر شما هستم از آن بیانات آتشبار قلوب حضار در احتراق و انفطار چه که عرف وداع مالک الأبداع از آنها استشمام می شد و چنان جمیع دوستان منقلب و پریشان شدند که همگی قریب به هلاکت بودند لذا از منبع الطاف محبوب یکتا و دوست بیهمتا یوم دیگر که سه شنبه دهم بود یوم السّرور شد و نیر بهجت و حبور به ظهور آمده حضرت غصن اللّٰه الأعظم هنگام طلوع فجر باب بهجت و ابشار اغصان و انوار را بیدار نمودند

--- صفحه ۴۴۷ ---



وبه بشارت سلامت وصحت مبارک مستبشر فرمودند وبعد از آن چون گل شگفته و خندان به منزل مسافرين نازل شدند و چون نسيم مشکبار جعدنگار و روح القدس رحمت پروردگار يگان يگان احباب را از خواب بيدار نمودند فرمودند که برخيزيد وبا سرور تمام به حمد وشکر مولی الأنام قيام نماييد و بنوشيدن چائی سرور با بهجت و حبور مشغول شويد که حمداً لنفسه العلی الأبهی ' که صحت تمام در احوال مبارک هویدا و آثار عنایت عظمی از جبین مبارک پیدا گردید فی الحقیقه آن روز جهان افروز سرور و ابتهاج طائفین عرش طلعت بهاج ودوستانش بنوعی بود که به جمیع اهل عکا بلکه به تمام اهالی بر شام سرایت نمود وعموم انام از خواص وعوام به مانند یوم عید به تبریک وتمجید وتفریح وتعیید مشغول گردیدند چه که از یوم حدوث تب بقدر هزار نفر از فلاحین وفقرارا باقوة جبریّه مجتمع نموده ولباس عسکری پوشانیده وبمشق نظام واداشته بودند که بعداز چند یوم همه را با فلک نار بأقصی دیار ارسال دارند ودر نزدیک قصر مبارک خیام آن اسیران برپا وحنین آنها و اهل واولادشان شب وروز به عرش مالک الوجود متصاعد بود ودر صباح یوم السرور ناگهانی تلگراف سلطانی در نجات و آزادی آنها رسید و باعث وشادی آن هزارنفر با منتسبین آنها

--- صفحه ۴۴۸ ---

گردید وهمگی به خلعت سرور و حبور به یمن مالک ظهور فائز شدند وحضرت غصن اعظم چند گوسفند قربانی نمودند وبه فقرا و أسرا و اهل زندان ولیمان قسمت فرمودند به نوعی که جمیع السنه وقلوب به ذکر بقاء وشکر نعمای محبوب ابهی ' در داخل وخارج عکا ناطق وگویا بود باری یومی بود مشهود که احدی درخاطر نداشت که چنان سرور عمومی در بر شام به کافه انام دست داده باشد وهمان یوم حضرت غصن اعظم به عکا تشریف بردند وتکبیر از لسان جمال مبارک در جمیع منازل احباب به رجال ونساء ابلاغ فرمودند ودریوم یکشنبه پانزدهم وقت عصر جمیع احباب را که در قصر حضور داشتند وجمع کثیری از مهاجرین ومسافرين بودند احضار فرمودند در حالی که در بستر به حضرت غصن الله الأبدع روحی له الفدا تکیه فرموده بودند جمیع احباب باکیاً طائفاً محترفاً متسلسلاً شرفیاب شدند لسان عظمت

--- صفحه ۴۴۹ ---

در کمال مرحمت و مکرمت و ملاطفت با همگی ناطق که از جمیع شماها راضیم بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید هر صبح آمدید و هر شام آمدید همگی مؤید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد و آن مشرف شدن شرفیابی آخر احباب بود و طیور قلوب به ندای قد غلق باب اللقاء به اهل ارض و سماء با حنین و بکاء منادی و مخاطب و قیام قیامت کبری را مراقب تاشب شنبه رسید که شب بیست و یکم از حدوث تب جمال مبارک بود مقارن دوّم ذیقعده الحرام ۱۳۰۹ هجری هلالی و شب دهم خرداد فارسی جلالی و شانزدهم ایار رومی و لیلۃ القدر از شهر العظمة بیانی که یوم هفتادم بود از روز نوروز و سنه پنجاهم قمری و چهل و نهم شمسی از بعثت مبشر طلعت محبوب ابھی علی اعلی در حالتیکه از تب اثری نبود اراده محتومه سلطان بقا بر خروج از سجن عکا و عروج به ممالکه الأخری التی ما وقعت علیها

--- صفحه ۴۵۰ ---

عیون اهل الأسماء که ذکرش در لوح رؤیا از قلم اعلی در غره محرم تسعین که سال سادس از ورود مدینه عکا بود که نوزده سال قبل از این سال پر ملال بوده نازل شده بود تعلق گرفت و انقلاب عالم تراب جمیع عوالم ربّ الأرباب را به اضطراب آورد و در ساعت هشتم از آن لیلۃ الظلماء التی فیها بکت السماء علی الثری ظهر ما نزل من لسان الله المقدّس فی کتابه الأقدس دیگر لسان حال و قال از بیان حال عاجز الملک والملکوت لله ولا حول ولا قوّة إلا بالله در شورش آن محشر اکبر که جمیع اهالی عکا و قرای حول آن در صحرای حول قصر مبارک گریان و بر سر زنان و و امصیتا گویان این دو بیت مثنوی مولوی مناسب حال و مطابق احوال است:

چرخ بر خوانده قیامت نامه را \*\*\*\*\* تا مجرّه بردریده جامه را

آسمان می گفت آن دم بر زمین \*\*\*\*\* گر قیامت را ندیدستی ببین

و تا یک نفر از آن محشر اعظم شب و روز جمع غفیری غنی و فقیر و یتیم و اسیر از خوان نعمت منعم العالمین متنعم یا سلطان الایجاد و ملیک المبداء و المعاد که ظهور و غیابت هر دو سبب آسایش قلوب عباد و عمار بلاد

--- صفحه ۴۵۱ ---

بوده وهست از حین استوایت به عرش اعلیٰ و هیکل اعزّ امنع علیّ أبهی' که فجر یوم ثانی از محرم الحرام سنه هزار و دو بیست و سی سه هجری بود تا حین ارتقایّت به ممالک بقا و عوالم اخرایت که ساعت هشتم از لیلۃ السبّت دوّم ذی القعدة الحرام سال هزار و سیصد و نه است که هفتاد و هفت سال هجری الاّ دوماه هلالی بوده و بعدد عزّ (۷۷) معدود گردیده در کل حال و هر غدو و آصال و هر ماه و سال سبب عزّت عالم و امام بودی و هیچ سائل و آملی را از باب جودت راجع نمودی الاّ با بهجت عظمیٰ و عطیة کبریٰ و هیچ مهموم و محرومی را از محضر انور و منظر اکبر خارج نفرمودی الاّ با سروری اعظم و رجای اتمّ حاشا که این عبید را از بؤس شدید نرهانی و بسرور مالا مزید له

--- صفحه ۴۵۲ ---

نرسانی انت انت لا إله الاّ انت و از یوم ثانی صعود حیّ قیوم الی مقامه الأقدس الأمنع المحتوم المکتوم هر یوم فضّلائی اسلام و نصاری و شعرای آنها تلگرافات تعزیت به ساحت انور حضرت غصن الله الأعظم وارد و قصائد غرّاً در مرثی و عزا در محضر اطهر شان حاضر.<sup>161</sup> سبحان ربنا العلیّ الأبهی' اگر در اوان ظهور مظاهر الهی

161 - و میرزا علی محمد و رقا در ایران چون خبر مصیبت کبری به گوش رسید زمام طاقت و صبر از کفّش رفت و مرثی بسیار به نظم آورد که از آن جمله چنین است:

واحسرتا به عرصه کون این چه محشر است \*\*\*\*\* واحسرتا مگر به جهان حشر دیگر است  
یا للعب در افتده این اضطراب چیست \*\*\*\*\* واندر قلوب این فزع و احتراق چیست  
یک نفحه صعق بود و دیگر نفحه قیام \*\*\*\*\* این نغمه نار و اعجابا صعق اکبر است  
این اشک های جاریه همچون سیول چه \*\*\*\*\* و این آه های ناقبه همچون اشک چیست  
یارب چه روی داد که شد تیره آفتاب \*\*\*\*\* وانجم به خاک ریخته و مه مکدر است  
در شرق و غرب این اثر حمّرت ظلام \*\*\*\*\* و ندر جهات این نفحات عذاب چیست

ز تیره کون سحاب قضا برق های آه \*\*\*\*\* با ناله های همه ابر چرخ اخضراست  
این رعد و برق وصاعقه چه بود بر آسمان \*\*\*\*\* وین ارقها وزلزله اندر تران چیست  
جاری هموم حادثه چون سیل منهدر \*\*\*\*\* ساری غموم مفزعه چون ریح صرصراست  
این آه وناله از زن ومرد از چه شد پدید \*\*\*\*\* وین شورشین ولوله در شیخ وشب چیست  
زین بازمین که باز زنرا دو هرزاد \*\*\*\*\* چون مهره مهرمات وزین قطع شش دراست  
در گلشنی که گل وبلبل حدیث بود \*\*\*\*\* آوای بوم شوم نعیب غراب چیست  
آفاق منقلب شد وانفس در اضطراب \*\*\*\*\* کیهان مشوش آمده گیتی مغبراست  
شد سر بسر تجلی انوار منظمس \*\*\*\*\* در تیره گون فضای قضای شبی چیست  
صاعد شرار آه زغبرا بر آسمان \*\*\*\*\* نازل بحور اشک زگردون بر غبراست  
در سکر صعق ومحو وفنا غرقه شد وجود \*\*\*\*\* ساقی که بود جام چه واین شراب چیست  
هم چرخ را زدود قدر خامه اینگون \*\*\*\*\* هم عرش را زدست قضا خاک بر سر است  
گر هوشیارم العجب این مستی از چه زاد \*\*\*\*\* در خوابم ایشگفت پساین تیره خواب چیست  
واسواتا بعرصه عالم چه روی داد \*\*\*\*\* یارب چه روی داد که شد عرش مضمحل  
وازام دهر باز بگیتی چه فتنه زاد \*\*\*\*\* وارکان امر وخلق زهم گشت منفصل  
نادی مناد قد قضت الیوم بالزوال \*\*\*\*\* صاح الفؤاد قد غربت نیر الجمال  
شد صبح تیره وروز وصال تار \*\*\*\*\* ایدل بر آر ناله وایدیده خون ببار  
شد آسمان هیکل معبود لم یزل \*\*\*\*\* مستور در غیاهب غاب لا یزال  
بگذشت عهد شادی وآمد زمان غم \*\*\*\*\* آمد خزان حسرت وبگذشت نوبهار  
محبوب شد از بر سید نیر ظهور \*\*\*\*\* مستور شد بستر خفا مشرق جلال  
اوراق گلستان صفا جمله گشت زر \*\*\*\*\* گلهای بوستان وفا گشت جمله خار  
ای تشنگان بادیه هجر واشتیاق \*\*\*\*\* واحسرتا که رفت فرو لجه وصال  
پژمرده گشت گلبن بیجلوه ماند گل \*\*\*\*\* افسرده گشت بلبل بی نغمه شد هزار

در قمص سودا طرف علیا که ایدریغ \*\*\*\*\* پیچیده گشت دفتر امید در این مثال  
یارب چه واقعه‌است که اینگونه رستخیز \*\*\*\*\* اندر فضای بقعه بیضا شد شهریار  
شمس شهود گشت در اینواقعہ چون سما \*\*\*\*\* بدر وجود گشت درین غصون خوالق  
عگا مگر چه دیده که جاری نموده است \*\*\*\*\* دریای غم ز دیده خونبار بر کنار  
شد منفطر زنوحه حور بقا سما \*\*\*\*\* شد مندکک ز صیحه خور لقا جمال  
بهجی بر چیست خیمه بصرای غم زده است \*\*\*\*\* فردوس را چه گشته که گردیده سوگووار  
ساقی زخم و آلم درد و حزن و هم \*\*\*\*\* با دست کرب ریخت به پیمانہ بلا  
آرخ چه روی داده که گردیده از دوسو \*\*\*\*\* جاری زاشک دیده رضوان وجوبار  
شد منهدر ز دیده جوبی دموع ویافت \*\*\*\*\* نیران حزن در جگر کوثر مشتعال  
از چشم قصر مزرعه جاریست نہر خون \*\*\*\*\* بزمه فلک ز آہ جنینی رسد شرار  
واحسرتا چه گویم از این درد جان کزا \*\*\*\*\* ما هذه المصيبة والهّم ذوالحزن  
واحسرتا چگونه برم نام ای عزا \*\*\*\*\* ما هذه الرزية والغم ذوالمحن  
خاکم بسر چگونه برم نام این \*\*\*\*\* چون باده نوش غم شوم از جام این عزا  
ای نیر سپهر قضا شهریار کو \*\*\*\*\* عگا است شهر یار بگو شهریار کو  
شد خیره چشم مهر و مه از برق این آلم \*\*\*\*\* شد تیره روز مرد وزن از شام این عزا  
ای بیت قدس یار ملیک حرم چه شد \*\*\*\*\* وای دار عز دوست امیر دیار کو  
ظلمت گرفت بر سر آفاق قلب را \*\*\*\*\* چون در رسید پیک سیقام اینعزا  
خالی است خانه خانه خدارا چه روی داد \*\*\*\*\* تار است حجره دوست کجا رفتش نکو  
جانم ز تن رهید ز اصغای این حدیث \*\*\*\*\* هوشم ز سر پرید ز پیغام این عزا  
ای دار یار طلعت عز و سنا چه شد \*\*\*\*\* ای بیت دوست سید جمع وقار کو  
شد غرق قعر بحر عدم کشتی وجود \*\*\*\*\* از صدمه زلطمه طمطم این عزا  
رضوان کجاست مالک ذو اعز والعلّا \*\*\*\*\* فردوس آنشهنشه ذو الاقتدار کو

پیوند دل زگلشن هستی بجان پرید \*\*\*\*\* افتاد طیر روح چه در دام این عزا  
ای قصر اُنس کرسی عرشت تهی چراست \*\*\*\*\* ای طور قدس سدره کجا رفتش نار کو  
از کام دوستان نرود تا بروز مرگ \*\*\*\*\* سختی درد و تلخی آلام این عزا  
ای گلشن حبور حنینیه وصال \*\*\*\*\* آن شاه سرو قدّومه گلزار کو  
آغاز حسرت است واسف ای امل بیا \*\*\*\*\* مارا ببر بعالم انجام این عزا  
ای خیره چرخ طلعت شمس قدم کجاست \*\*\*\*\* وی تیره دهر هیکل پروردگار کو  
کو لیلۀ فنا که دهم دل بخواب مرگ \*\*\*\*\* تا وارهم زسطوت ایام این عزا  
با این چه تاب وسکون توان کجاست \*\*\*\*\* دراین رزیه صبر وشکیب وقرار کو  
زین نار غم که در کره خاک بفروخت \*\*\*\*\* داد از غمی که جامه جانرا نمود چاک  
یک شعله اش سرادق هفت آسمان بسوخت \*\*\*\*\* واز ماتمی که برسر عالم نمود خاک  
ایرب قلوب وافئده را اصطبار بخش \*\*\*\*\* نفس حزین مضطربین را قرار بخش  
اجسادرا بتاب وتوان احتمال ده \*\*\*\*\* ارواح را بصبر وسکون اقتدار بخش  
رشحی زبحر جود بملک وجود پاش \*\*\*\*\* نوری زفجر فضل بر اهل دیار بخش  
از فیض نسجت قوت و قدرت بخلق ده \*\*\*\*\* واز فضل آب برد وسلامت بنار بخش  
زان خمر لایزال که اندر خم فناست \*\*\*\*\* ده جرعه مستی مارا خمار بخش  
مستغرقین بحر بلارا نجات ده \*\*\*\*\* کشتی شکستگان فنا را کنار بخش  
بیزار گشته ایم وازین هستی و حیات \*\*\*\*\* مارا ببارگاه عدم اذن بار بخش  
ایساقی اجل زمطهر می فنا \*\*\*\*\* سرشار ساغری بمن سوگوار بخش  
ای امر وخلق درکف تقدیر تو اسیر \*\*\*\*\* این لیل را ز نور حضورت نهار بخش  
مارا بر امر اقدس خود استوار دار \*\*\*\*\* در ظلّ غصن اعظم خود پایدار دار

ایضاً این مرثیه از اوست که بعد از چندی از مصیبت کبری سرود

باز پدیدار شد دوّم ذیقعدۀ ماه \*\*\*\*\* روز جهان تار شد زابر قضا آه آه

برشد بر آسمان تیره سحابی سیاه\*\*\*\*\*غیاب شد چهر مه پنهان شد روی ماه  
خیل هموم و غموم کشید هر سو سپاه\*\*\*\*\* لشگر شادی شکست جیش خوشی شد تباه  
دود قضا شد بلند قصر قدر شد خراب

ز چیست هزای بحر چرا بر آرد خروش\*\*\*\*\*چرا فضا پر صدا است چه دیک هنگام جوش  
جبال صعقان شده تلال رفته زهوش\*\*\*\*\*عقول گردیده مات نفوس گشته خموش  
فسرده در سدره نار زهوش رفته سروش\*\*\*\*\*بباغ نالان طیور بدشت گریان وحوش  
تنوح روح البحار تصیح قلب الهضاب

واعجبا این عزا و اینغم جانگاہ چیست\*\*\*\*\*در زمی وبر سما این اسف و آه چیست  
ز روی و رخسار مهر نزاری ماه چیست\*\*\*\*\*نالہ روز از چه رواست آہ شبانگاہ چیست  
صوت ضجیح و عویل در حرم شاه چیست\*\*\*\*\*نحیب سر الوجود ز فرقه اللہ چیست  
هذا خطب عظیم ذلک حزن عجاب

تنوح قصر القدم تصیح بیت الوصال\*\*\*\*\*تضج روض اللقا تحن عرش الجلال  
تبکی عین البحار تصرخ قلب الجبال\*\*\*\*\*تقول ارض الظهور این ملیک الجمال  
این سما الکرّم این محیط الفضال\*\*\*\*\*این إله الوجود این مربی الکرّم  
این مغيث العباد این مجیر الرقاب

والسفا ایجهان جمال معبود کو\*\*\*\*\*ای زمی و ای زمان طلعت مقصود کو  
شهنشه ذوالکرّم ملیک ذوالجود کو\*\*\*\*\*خدای عالم چه شد إله مشهود کو  
موجه من فی الوجود حضرت موجود کو\*\*\*\*\*جمال قدس قدم هیکل محمود کو  
کجاست ربّ البیان کجاست امّ الکتاب

گوئی عز لقا چرا شده واژگون\*\*\*\*\*قبا قدس بقا شده نیلگون  
بریز ایچشم جان زدیده دریای خون\*\*\*\*\*بر آر ای قلب روح زفیر نار ازدرون  
بنال بیحد و حصر بزار بیچند و چون\*\*\*\*\*که سوخت از برق غم خرمن صبر و سکون

قلوب شد بی شکیب مرا ز تن توان رفت و تاب

پس از تو ای شاه جان جهان و جان کومباد \*\*\*\*\* ز بعد شمس ظهور مهر جان کومباد

زمین پس از یوم شاه هم آسمان کومباد \*\*\*\*\* بهار و گل چون گذشت دگر جنان کومباد

جدا ز محبوب روح دل و زبان کومباد \*\*\*\*\* شکیب و صبر و قرار تاب و توان کومباد

که زندگی در فراق بود اشدّ العذاب

چگونه ورقای شوق شود سپس نغمه خوان \*\*\*\*\* که رفت گل از چمن خراب شد گلستان

ز غه لیبان باغ بر آمد آه و فغان \*\*\*\*\* که طلعت شاه کل ز دیدهها شد نهان

شد از غم فرقتت پس از تو ایشاه جان \*\*\*\*\* وجود شادی عدم بهار عشرت خزان

قلوب احباب شد ز نار هجرت کباب

غمی که از فرقتت بقلب عالم رسید \*\*\*\*\* دوصد هزار آنچنان بغصن اعظم رسید

بغصن اکبر شها ز هجرت آنغم رسید \*\*\*\*\* که بر تمام وجود نمی از آن یم رسید

بر اطهرت هم گذشت بر انورت هم رسید \*\*\*\*\* غمی که بر نه سپهر فغان و ماتم رسید

ولی بلای حرم نیاید اندر حساب

چگویم ایشاه جان ز درد اهل حرم \*\*\*\*\* که چون برایشان گذشت ازین بلای عظم

زعین اوراق ریخت عیون حمرا زدم \*\*\*\*\* برون ز شرح است و وصف حدیث این درد و غم

خموش ورقا که سوخت قلوب و ارواح وهم \*\*\*\*\* نزن ازین بیش نیش بزخم قلب امم

بخواه از حق شکیب حذر کن از اضطراب

علاج این زخمر از دوست مرحم طلب \*\*\*\*\* دوای این درد را ز غصن اعظم طلب

ز لطف سرّ الوجود شفای اینغم طلب \*\*\*\*\* ز مشرق فضل وجود حیات عالم طلب

ز شاه دریاق فضل برای اینسم طلب \*\*\*\*\* ظهور فضل و عطا ز حق دمام طلب

که اوست در کلّ شأن ملیک یوم المئاب

به غصن اعظم نگر سدره برنار بین \*\*\*\*\* عیان در این فجر نور تجلی باربین



ومشارك شمس رحمانی اهل اعراض واغماض مجال یافتند که به بعضی مقال سبب اضلال شوند چنانچه در حق سید انبیاء و سرور اصفیاء روح ماسواه فداء گفتند آنچه گفتند واقوالشان را رب العزة در قرآن بیان نموده (واذا رأوك الذين كفروا ان يتخذنك إلا هزواً أهذا الذي بعث الله رسولاً) ودر مقام دیگر (ولما سمعوا الذكر قالوا انه لمجنون) وحسان ابن ثابت که بعد از ارتفاع رایت اسلام مداح اعظم خیر الأنام بود در سنین اولیه چه مقدار قصائد در ذم آن منبع نور و مطلع ظهور انشا و انشاد نموده

--- صفحه ۴۵۳ ---

که لسان از ذکرش خجل و همچنین کعب ابن ظهیر که چنان به مذمت آن حضرت قیام نموده بود که آن حضرت دم او را هدر فرمود و بعد از عزت و اعلاء کلمه اسلام به نوعی به مدائح آن حضرت قیام نمود که عفوش فرمودند و جوائز عالیہ بخشودند ولله الحمد والمنه که در این ظهور اعظم قدرت و عظمت امرالله چنان

در ملکوت ظهور جمال دلدار بین \*\*\*\*\* دیده حق بین گشای جلوه دلدار بین  
شعشعه شمس فضل لمعه انوار بین \*\*\*\*\* مظهر آیات غیب مشرق آثار بین

نقطه سر الوجود آیت فصل الخطاب

ای ز نو جسته طراز کتاب عهد اله \*\*\*\*\* وی تو ولیعهد شه بر همه ماسواه

زمهر ابهی ' توئی مدام حاکی چه ماه \*\*\*\*\* زهی بیکتا نیست کتاب اقدس گواه

کسی که در نص حق بر تو کند اشتباه \*\*\*\*\* باد چو یحیی مدام در دوجهان روسیاه

همیشه بادش نصیب قهر شدید العقاب

زهی مبارک خدای که چون تو باش بنده ایست \*\*\*\*\* خوشا شهی کش چنین غلام فرخنده ایست

که غصن اعظم برش عبد سرافکنده ایست \*\*\*\*\* در آسمان ظهور چه مهر تابنده ایست

تراشیهایی بندگان طراز زینده ایست \*\*\*\*\* نزد شهی کش آله بنده شرمنده ایست

خدای از هیبتش، نهفته رخ در نقاب

ظاهر و باهراست که درسجن اعظم جمیع امم روی زمین ابداً مجال نیافتند که کلمه از لسان که مخالف عزت و شأن باشد جاری سازند بلکه همیشه در احیان تهنیت و تعزیت با آنکه معترف به مقامات الوهیت و ربوبیت نیستند قصائد عالیہ انشا و انشاد در مدح سلطان ایجاد نموده و می نمایند و از هر سمت تلگرافات به لسان ترکی و تازی از سَفَرًا عَلَمًا و اَمْرًا رَسِيدَةً و می رسد مناسب دیدم که صورت یک تلگراف با چند قصیده در این اوراق مذکور دارم لیفرح الأبرار به اعلاء امر الله العزيز المختار واعزاز كلمة الله البهي الانوار صورت تلگراف نامه شخص فاضلی از اهل سنه مسمی به محیی الدین افندی ان نباء اقول شمس الكمال و كوكب الجمال اورث القلوب ضجيجاً واجيجاً واضطراباً نسئل الله سلوة واصطباراً محیی الدین صورت جواب تلگراف از لسان احلی بیان حضرت غصن الله الأعظم المصيبة دهماً

بگو چه داده است رو بدهر واحسرتا \*\*\*\* که خیزد از کلشی فغان واحسرتا  
ضجيج واسواتا صریخ داد میتا \*\*\*\* انین واکربتا حنین وامحتتا  
اجيج واحرقتا عویل وافرقتا \*\*\*\* زفیر داد اسماً شهیق و او حشتا  
از کیست این احتراق از چیست این انقلاب \*\*\*\* چرا فضای سپهر چنین مکدر شده  
چرا رخ ماه مهر زغم مغبر \*\*\*\* چرا چنین پشت چرخ زغصه چه پیر شده  
چرا قلوب و عیون پُر آه و آذر شده \*\*\*\* وجوه اصفر شده دموع احمر شده  
هموم بی حد شده غموم بیمر شده \*\*\*\* بهر چه نالد رعود بهر که گرید سحاب

--- صفحه ۴۵۴ ---

والرزية صماء فالصبر منصرم والقلب مضطرم والدمع منسجم وهيها تالسلوه والعزاً إلا لمن استجار جوار  
رحمته الكبرى وشتان بين ذلك الجوار وهذا الجوار (عباس)

صورت قصیده اولی که شیخ فاضل و شاعر و ادیب کامل شیخ عبدالملک شعبی در تعزیت انشا نموده.

أئنّ ولن القي حليفاً سوي السهد \*\*\*\* ومدمع عيني سحّ في صفحة الحدّ

علي نكبة حلت فحلت عري النهي\*\*\*\*\*ومال بها الصبر الجميل الي فقد  
فحتي متي يادهر انت محاربي\*\*\*\*\*باسم زرع لا تقابل بالرد  
اصبت فؤادي كم وكم قد اضعته\*\*\*\*\*وضل رقادي وانزوي للجوي رشدي  
وكنت قوي العزم ان جئت شاهراً\*\*\*\*\*لسيف عناد لن يميل الي الغمد  
فما زلت تسطو بالجنود وتعندي\*\*\*\*\*وان لم يفدك القط ملت الي القد  
كتائبك الأيام ان جرت حاربت\*\*\*\*\*وساعدها خطب ان انبز لم يجد  
لها حادثات كم تمر علي الفتي\*\*\*\*\*وان يرج منها النصر مالت الي الضد  
تري الحر في اكارها ظل يغتذي\*\*\*\*\*ويصفوا بها عيش اللثيم مع الوغد  
وذي حالة الدنيا لمن يك فاضلاً\*\*\*\*\*اذا فك من قيد تكبل في قيد

--- صفحه ٢٥٥ ---

وسعد الفتي في عفة وتأهب\*\*\*\*\*لدار نعيم فهي من اعظم الرشد  
ألم تر ان الله نادي بهائه\*\*\*\*\*بلي بابه المقصود للفوز بالقصد  
وسار الي جنات عدن ملبياً\*\*\*\*\*لدعوة مولاه فحياه بالوعد  
تنعم بالفردوس رب مكارم\*\*\*\*\*وغادر ارواحاً تنوح علي البعد  
فاعطي امانيا وجوداً محققاً\*\*\*\*\*وندت امانينا وعدنا بلا جد  
وسر بولدان وحوور تزينت\*\*\*\*\*ونحن من الأحزان نرفل في برد  
وهناه رضوان بزخرف جنة\*\*\*\*\*واحشائنا تصلي بجمر اللطي المردي  
وناداه جبريل يهني بعزه\*\*\*\*\*ونادي بها الله ان ابني من بعدي

ولذ بعيش قد صفا من مكدّر \*\*\*\*\* واقواتنا صاب تحصل بالكد  
واطربه رشف الرّحيق مسلسلاً \*\*\*\*\* ونادمتنا ساقى الكتابة بالكيد  
لقد كان ربّ الفضل والعلم والتّقي \*\*\*\*\* وبجر التّدي والجود والحلم والمجد  
ومصباح جود في الدّجي يهتدي به \*\*\*\*\* بلي غاية الرّاجي واكرم من يسدي

--- صفحه ٤٥٦ ---

وافعاله بالعزم للحزم قارنت \*\*\*\*\* تسامت فدلّت من يضلّ من الوفد  
إمام همّام فاضل متفضّل \*\*\*\*\* تقي نقي قد تمسّك بالزهد  
وبجر روي الصّادي بعذب زلاله \*\*\*\*\* وانعش ارواح الوري من صفا الورد  
وروضا له اغصان جود تباست \*\*\*\*\* اذا حلّه الجاني حماه من اللد  
لئن تكنّ العليا ادهمت لفقده \*\*\*\*\* فقد خلف العباس في أفق السعد  
ترقي الي هام السّمك بفضله \*\*\*\*\* يفوح بهذا العصر كالمسك والنّد  
معادن اسرار وموضع حكمة \*\*\*\*\* ومظهر الطاف لا ندية الحمد  
لا تأسفن عباس فهو منعم \*\*\*\*\* بجور وولدان تحييه بالود  
وهيا استمع نظم التّعيم مؤرّخاً \*\*\*\*\* تركّا بها الله قد جد للخلد

ناظمها الشيخ عبدالمك الشّعبى ٤٢٨ ٩ ٦٧ ١٠٤ ٧ ٦٩٤ (١٣٠٩)

--- صفحه ٤٥٧ ---

صورت قصيدةً ثانيه كه فاضل اديب وشاعر لبيب امين فارس معلّم مدرسة پرستانت در كفرياسيف انشا نموده  
( رتاً فرد الزّمان )

ما للمحاجر دمعها لا يحجر\*\*\*\*\* فكأنه ديم غدت تتحدّر.

ما للقلوب تكاد تفتقر\*\*\*\*\* والنّفوس تكاد تزهق والمرائر تفجر.

ما للأنام تكانوا متجمهرين\*\*\*\*\* كأنهم جمعوا لكيما يحشروا ما بال عكّة قد عرّتها رجفة.

ما بالها تبكي دماً ينهر\*\*\*\*\* ما للبسيطة زال عنها بسطها وغدت بحرقه مثلثك تتحسّر.

هل دكّت الغبرّاء هل مادت. الخضرًا\*\*\*\*\* ام ماذا دهانا اخبروا امذاك صوت الصّور امنعي البها.

ملاً البلاد فكل طرف يمطر\*\*\*\*\* هذا بمآللّه قدترك الثّري من حيث ناداه العزيز الأكبر.

فتفطّرت اكبّاد سكّان الثّري ويحقّ بعد رحيله\*\*\*\*\* تنفطّروه في سرور والأنام بحسرة.

اذ فاتهم منه أياد تذكر قد كان كهفًا للبرايا\*\*\*\*\* كلّ من وافاه كان ينال مايستنظر .

قد كان شمس هدي وبدر فضائل\*\*\*\*\* ومفاخر ومناثر لا تُنكر من الأفعال

مافاته شي ذات البرّ فهو لكلّ برّ مصدر\*\*\*\*\* مهما نظمت فلا احيط ببعض صنيعه أني تحاط الأبحر.

يفني الزّمان وذكره لاينطوي تتعطر الأرجأ لما ينشر\*\*\*\*\* اوصافه جلّت عن التشبيه إن نشرت بناد فاح منها العنبر.

.ومقامه عن كلّ مدح قد علا أيّ احار بأيّ مدح اذكر\*\*\*\*\* وعن الرّثأفا رثائي شخصه. الأ علي سبل العوائد فاعذروا

--- صفحه ٤٥٨ ---

فهو الذي استقصي الكمال مع العلي\*\*\*\*\* والمجد والجلود الذي لا يحصر

والحلم والعلم المجمل بالهدي\*\*\*\*\* والحزم والعزم الذي لا يحقر

هيئات ان تحصي مناقبه الملا\*\*\*\*\* او ان يحيط بوصفه المستبحر

حسناته لا تنتهي قد مائلت\*\*\*\*\* عدد الحساب فهل لهذا آخر

يا قوم فارق ارضنا ذو رفعة\*\*\*\*\* من دونه كسري وايضاً قيصر

فلفقدته جرت الدّموع كأنّهم \* \* \* \* \* تطفي لظا وسط الحشا تتسعر  
وتكاد اهل ارض ان تقضي اسأ \* \* \* \* \* تتنفس الصعداً وهي تضجر  
لولا الرجا بشباله اهل العلي \* \* \* \* \* ان يخلفوه لكان قلبي يفطر  
لا تقنطوا يا قوم انّ شبوله \* \* \* \* \* اهل لكلّ مهمّة تستنظر  
ما مات من خلّي وراه نظيرهم \* \* \* \* \* قد ماثلوه مناقبا فاستبشروا  
الله اكبر لا يقال بوصفهم \* \* \* \* \* لكنّ اولو ما بهم ما ينكر  
ابنيه صبراً انتم ادري الوري \* \* \* \* \* بضروب تعزية تقال واخبر  
وبصبركم اهل المصائب تقندي \* \* \* \* \* حين الأسا فتصبروا وتصبروا  
ترك البهأ الأرض واختار السّما \* \* \* \* \* ولذلك في الفردوس اضحي يخطر  
ترك البهأ الأرض لكن ذكره \* \* \* \* \* فيها يخلد وهو مسك اذفر  
يا صاح فم انشد بنيه رثائه \* \* \* \* \* واسئلهم ان يقبلوه ويعذروا

واذا استزادوا نظم تاريخ فزد ابقى بهاءالله صيتا يشكر ( ۱۴ حزيران عربي ۱۸۹۲ )  
ناظمها امين فارس معلّم ۹۱ ۱۱۳ ۷۴ ۵۰۱ ۵۳۰ مدرسة پرتستان في كفرسييف

--- ص ۴۵۹ ---

خدائی از صیبتش نهفته رخ در نقاب

صورت قصیده ثالته که یکی از صلحای عکا که بدیانت وزهد و قدس معروف است و هرگز احدی را لأجل  
الجاه مدح ننموده در این مصیبت عظمی لسان فطرتش باین ابیات ناطق شده که اهل علم بعضی از ابیات او را  
جز در حق حضرت خاتم الأنبیاء روح ماسواه فداه جائز ندانند بلکه قائل آن را از منهج قویم دور شمرند

يامن تسامي بالمعارف والتّهي \* \* \* \* \* واستأسر العقلاً بحكمة عقله  
لا يخف عليك التي سمت الملا \* \* \* \* \* فهما تقرّ الكائنات بفضله  
انّ الوري جزعت علي فقد البها \* \* \* \* \* جزعاً ترزعرت القلوب لهوله  
قلب تبرخ فاستوي فوق السّما \* \* \* \* \* لاهوته كيما يعاد لأصله  
ولذا بكيت دماً علي العلم الذي \* \* \* \* \* ما عاد يأتينا الزّمان بمثله  
واتيت في نظم الرّثا معزياً \* \* \* \* \* ومدكراً انّي اقول لأهله  
صبرا علي هذا المصاب وان يكن \* \* \* \* \* شمّ الرواسي لا تقوم بحمله  
فالصّبر اجدر بالخطوب مكانة \* \* \* \* \* حتّي والبقّ بالفقيد ونسله  
ولربّ يوم فيه قد عظم البلا \* \* \* \* \* ورمي قلوب بني الكرام بنبله  
فليكترون من التّأسّي دائماً \* \* \* \* \* بمُصاب من خُلق الوجود لأجله

( الفقير اليه سبحانه ) ( الحاج محمّد ابوالخلق )

اي پسر ذوالکرم وز پدر ذوالجلال \* \* \* \* \* سرّ شه بي نظير اين اب بيمثال  
يافت خدائي شها زيندگيت کمال \* \* \* \* \* داده از بندگي آلهه را گوشمال  
انت بديع الشّوون انت جميل الفعال \* \* \* \* \* انت كريم الصّفات انت حميد الخصال

انت بسيط العطاء انت بذيل التّواب

اي زجمالت پديد جنود آثار حق \* \* \* \* \* مشتعل از سدرهات نور حق و نار حق  
ماه رخت مستضي زمهر رخسار حق \* \* \* \* \* زفجر وجهت عيان شعاع انوار حق  
عرف الهي توئي اي گل وگلزار حق \* \* \* \* \* درصدف صدر تواست قلزم اسرار حق

توئی شه کامکار توئی مه کامیاب

شها بورقاً خویش زعطره ات نفعه \*\*\*\*\* زساغرت جرعه زکوثر طفحه

زخامهات آیتی زدفتت صفحه \*\*\*\*\* زجلوه ات پرتوی زجه ات رشحه

زگلشنت نسمة زنظر دعت جذبہ \*\*\*\*\* زبخشت قسمتی زخزنت بهره

که تا شود ذره زفیض تو آفتاب

--- صفحه ۴۶۰ ---

قصیده رابعه که یکی از ادبای بیروت انشا وارسال نموده ( یا صبور )

انّ الجسوم الی المراكز ترجع \*\*\*\*\* والروح مثل ذخیره تستودع .

والّدين يمنع والنهي تنهى الفتى \*\*\*\*\* عن ان یرى من مس خطب یجزع .

مَندا ینازع ربّه فی ملکه \*\*\*\*\* ومَن الذی لقضائه لا یخضع

سبحانه من خالق ومهمین \*\*\*\*\* منه الیه الّلتجا والمفزع .

نفذت مشیته بسابق علمه \*\*\*\*\* وعنت لقدرته الخلائق اجمع

عش ماتشافی الأرض انک میّت \*\*\*\*\* واحبب بها من شئت فهو مودع .

واصنع بها ماشئته تره غدا \*\*\*\*\* اذ لا رهین یفک ممّا یصنع .

وسل الثری کم من نواص عفرت \*\*\*\*\* فیه وکان المسک منها یسطع

وبدور فضل قد هوت لرغامه \*\*\*\*\* کانت منازلها الصیاصی المنع .

انالانام فرائس والسبعة الّی \*\*\*\*\* یام فیهم بالرزایا اسبع .

جرالزمان علی الّلی ذیل البلا \*\*\*\*\* قدماً فکلّ تحته متبرقع .



واناخ كلكله على ماشيدوا \*\*\*\*\* فتدكدت اطم واقوت اربع .  
فاذا بنو العباس مات رشيدهم \*\*\*\*\* هذا ابوالعباس منه ارفع.  
عظم المصاب به فمامن مفزع \*\*\*\*\* الا لمن منه اليه المرجع .  
يوم كيوم الدين لا وزر به \*\*\*\*\* ولكل مر منه شأن مقنع  
ما خص قطر لا ولا افق به \*\*\*\*\* بل عم ما شمل المحيط الأوسع  
الأمر ويحك فادرع جداً له \*\*\*\*\* جد والأي سن تفرع  
حيث الحقائق في العوالم اعين \*\*\*\*\* فقدت بهاها فهي ثكلى تدمع  
تبكى لمصباح طوت مشكاته \*\*\*\*\* نوراً به تجلى العقول وتسطع  
ادناه حسن الخلق منرب الورى \*\*\*\*\* لطفأوابعده المقام الأرفع  
فكانه شمس الحقايق في الملا \*\*\*\*\* والشمس تقرب للعيان وتشسع  
يا قبر انت الان روضه جنه \*\*\*\*\* من زار تربك في نعيم يرتع  
ياقبر قد اودعت منه طيباً \*\*\*\*\* حياً وميتاً فادر من تستودع  
هذا الذي بك نشره متضوع \*\*\*\*\* ركن العلا من فقده متضعع  
ياراحلا ابقى لنا من بعده \*\*\*\*\* ذكراً بارجاً السّما يتضوع  
طابت نفوسهم لوضعك في الثرى \*\*\*\*\* علما بانك ليس شيئاً يوضع  
اذ ان علمك وهو بحر زاخر \*\*\*\*\* ليست تحيط به الثلاث الأذرع  
من كان رزوك في صحيفه وزنه \*\*\*\*\* رجحت وليس يهّمه ما يصنع

جادت عليك سحائب من رحمة\*\*\*\*\* تروى ثراك بديمة لا تقلع  
وتعطرت بنسائم التسليم من \*\*\*\*\* مولاك افنيه حوتك واربع  
ولقيت انسا بالذي قدمته\*\*\*\*\* من صالح ينميه فضل اوسع  
مما يسلينا لفقدك علمنا\*\*\*\*\* ان الوفاء سبيل دار تجمع  
ووجود انجال لهم فضل سما\*\*\*\*\* وبصيره بزمانهم وتضلع  
وفصاحة علميه وفراسه\*\*\*\*\* حكميه ونفوذ رأى يقطع  
فهو المكارم والكرامة والعلا\*\*\*\*\* وهم الفضائل والفواضل اجمع  
ولقد تركت لهم عماداً قام في \*\*\*\*\* تلك الطريقة لاعراها منزع  
عباسهم في يوم فقدك وجهه\*\*\*\*\* الكامل المتفضل التورع  
متمكن العرفان عند تلون ال \*\*\*\*\* معروف يقبله كما يتنوع

--- صفحه ٤٦١ ---

متقيد باللفظ مطلق هممة\*\*\*\*\* وبصيره مترفع متخشع  
يتوشح الأراً منتخباً لما هو \*\*\*\*\* في نفوس ذوى النباهة اوقع  
. وموشح اعطافه بمعارف \*\*\*\*\* حلل العلوم بوشيهن توسع  
تستعبد الدنيا القلوب وانه\*\*\*\*\* يستعبد الدنيا اليه فتحضع.  
كيف العزاً له ومورد فضله \*\*\*\*\* ما غاض دفع فيوضه المتدفع  
ان الخطوب تهول عند همومها\*\*\*\*\* اذ ليس من يسلى ولا يتوجع

) لكنني قد جئت في مرثيتي \*\*\*\*\* وجميع احرفها عيون تدمع .

( مصباح رمضان )

قصيدهُ خامسه كه اديب لبيب رشيد افندي صفدي ازاعضای مجلس بلديّه عكا انشا نموده:

مُصاب ليس يعقبه شفأ \*\*\*\*\* وداً ما لصحتّه دواء

وخطب قد ملا الأحشا كدورا \*\*\*\*\* فمزّقها وقد عظم البلاء

. وكرب زلزل الدنيا بهول \*\*\*\*\* له حزنت على الأرض السّماء

وداهية دعت قوماً برزء \*\*\*\*\* على آثاره وجب البكاء

وحادثه نعت قطب المعالي \*\*\*\*\* فضاق لوقعها فينا الفضاء

بهأ الله من قد حاز سراً \*\*\*\*\* تلاً في الوجود له سناء

إمام قد حوى علماً وفضلاً \*\*\*\*\* ورشداً منه قد ظهر البهاء

بادراك الحقيقة في المباني \*\*\*\*\* فبان له على الفضل العلاء

. بتحقيق اليقين على الصّلاح \*\*\*\*\* وزهد لا يشوبهما رياء

ومذ نال الكمال وكلّ شى \*\*\*\*\* تكامل يعتريه الأنتهاء

فطالبه المنون بردّ دين \*\*\*\*\* وحكم الدين في الشرع الوفاً

.لذا ادى الأمانة في مقام \*\*\*\*\* يعز على السوى فيه الرضاً

وحسبك أنّه قد سار عنّا \*\*\*\*\* الى الأفق المنير كما يشاء

ولكنّا فجعنا في همام \*\*\*\*\* اقلّ صفات صورته الضياء.

وقمنا دهرنا بالحزن نرثي \*\*\*\*\* إماماً قد يحق له الرثاء  
ونبكيه دماً طول الليالي \*\*\*\*\* على التقدير ان عز البكاء  
نسلى النفس عنه فى بنيه \*\*\*\*\* هم الصلحا الكرام الأتقياء  
. على ان الفقيده وان تولي \*\*\*\*\* فنور لا يحيط به جلاء  
ولما ان رأى كلاً سيفنى \*\*\*\*\* وهذا الكون ليس له بقاء  
سعى نحو الجنان يروم خلدأ \*\*\*\*\* بدار لا يدانيها الفناء  
فنال بها من الرحمن عزاً \*\*\*\*\* بروضات رضوها الأولياء  
فأرخه بلاهوتى لب . لجنات البها سار البها . ( ١٣٠٩ ) ( الفقير رشيد الصفدى )

( قصيده سادسه كه مجمع دينيه مدرسه خيريه كليساى روم ساكنين عكا انشا نموده )

--- صفحه ٤٦٢ ---

( نفات القلوب )

مادت الأرض رعداً اذ تولي \*\*\*\*\* مبعث النور صاعداً وتعلّى  
ام دفر منهارة لا تحاكي \*\*\*\*\* هول وقع قد صار فيه تجلّى  
. لا بكأ لا انّه وعويلا \*\*\*\*\* انه القطب آب لما تدلّى  
كله النبل فى الأمائل اولاً \*\*\*\*\* ده اغرار كمل وأجلاً  
سار هول لا يحكىنه هول \*\*\*\*\* لامصابا لا الخطب أم وكلاً  
انما الخطب يعترى الناس وا \*\*\*\*\* لذات البها الكريم ثم يصلّى

نحن خلق ولفظنا لفظ خلق \*\*\*\*\* واصفاً كامل الصفات تجلّى

ذا ضياً ينير كلّ عماء \*\*\*\*\* ذا ندأ لكلّ فقر أفلاً

ذا رجاً لكلّ باب ملّم \*\*\*\*\* ذا رضاً لكلّ خير أهلاً

سار باق مستفضل في بنيه \*\*\*\*\* فيه في النور في الكمال يجلّى

كيف يفنى وكلّه الفضل حقاً \*\*\*\*\* ذاته النور سامياً مستقلاً

بشّروا الأرض والسّما وما بين \*\*\*\*\* هما أنّما البهأما تولّى

فاز للنور يطلب النور ارخ. ذا البهأ القدير في الله حلّ . ( ١٣٠٩ )

( اخويّة القدّيس جاور جيوس الخيريّة الأرثوذكسيّه في عكا )

( قصيدهُ سابعه كه معلّم مدرسهُ پروتستانت در عكا انشا نموده )

ما بال هذى الأرض تصعد للسّما \*\*\*\*\* طيراً فهلّ قطب المكارم قد سّما

ولمّا لكواكب قد تزايد ضؤوها \*\*\*\*\* هلا اليها من سناه تقدّما

مالي اراها قد ترتّب في الفضا \*\*\*\*\* انظر فقد صارت كجيش نظّما

وتقاربت وترتّبت ثم انحنت \*\*\*\*\* ذلاً لديه فهل عليها سلّما

ذهب الذي ترجو البريّة دائماً \*\*\*\*\* من كفّه جوداً كأمطار السّما

حقاً اذا سكّبت عليه مدامع \*\*\*\*\* من ارضنا تروى ثراه وان دما

يا ارض نوحى واندبى وتصبّغى \*\*\*\*\* حزنا على من كان فيك متيّما

يا ارض نوحى فالنواح لواجب \*\*\*\*\* جسم الحبيب اليالتراب تسلّما

عجبا ترى هذا نهايةً من حوى \*\*\*\*\* اسمى المناقب جسمها ان يعدما  
كلاً وكلاً لم يزل حى وبل \*\*\*\*\* ان البها الى البقا تقدما  
يا ايها الأقبام نوحوا واندبوا \*\*\*\*\* لفراق شخص باطهارة علما  
شقوا القلوب مع الجيوب فانما \*\*\*\*\* خلقت لكى تبقى له او تعدما  
جودوا بدر من عيون كان فى \*\*\*\*\* آذانكم افراده قد نظما  
ابكوا الفراق وليس تبكوا فقهه \*\*\*\*\* ان البكا على الفقىد تحرما  
لكنكم ان تصبروا لن تندموا \*\*\*\*\* اذ تتبعوه ومن برى اسلما  
لا تحزنوا لوفاته فوفاته \*\*\*\*\* بدء الحياء كذا القضا تحتما  
ماذا نقول واى شى نطقن \*\*\*\*\* فى وصف من عن كل وصف قد سما  
بر رؤوف فاضل متورع \*\*\*\*\* بمدىحه الأفواه قد صارت فما  
رجل اذا دخل القصور بوصفه \*\*\*\*\* يبقى القريض مناقضا ما يلزما  
من ذكره يلقي الهوا طهارة \*\*\*\*\* من شمه من كل داسلما

--- صفحه ٤٦٣ ---

حين ارتقى الأملاك صاحت مرحباً \*\*\*\*\* اهلاً بمن للبر اصبح منجما  
لما رأوه دونوا التاريخ ها \*\*\*\*\* هذا الذى للحق حقاً قد حما  
فله البقا ولنا اليه أوبة \_ لا بد منها ليس من هذى حما (تاريخ مسيحي ١٨٩٢)  
فلسنعين بأثره فى بره \*\*\*\*\* حتى نركى تى الحياء ونختما

( الفقير امين زعرب )

يا إمام الهدى ونور البهأ \*\*\*\*\* اى لفظ يفيك حق العزاء  
ليت شعرى من لى بلفظ نبى \*\*\*\*\* فيه ارثى علامه الأنبياء  
سيّد كان بعثه للبرايا \*\*\*\*\* خير غوث من واسع الالاً  
بثّ روح الرّشاد بالخلق طرّاً \*\*\*\*\* هادياً للحقيقة الغراء  
ومذ استكمل الرّسالة فيهم \*\*\*\*\* صعدت روحه لاعلى ' السّماء  
ظهرت معجزاته تتلألاً \*\*\*\*\* بينات كالبدر فى الظلماء  
فاهتدى كلّ عاقل بسناها \*\*\*\*\* واحاط الضلال بالجهلاء  
هكذا الشّمس لا يفوت ضياها \*\*\*\*\* غير وغد ذى مقله عمياً .  
عرفت فضله الملوک وخرت \*\*\*\*\* نحوه سجداً بدون رياء  
واعترى الأرض هزة يوم اودى \*\*\*\*\* فهوت حزناً انجم الجوزاء  
وبكى الفضل فقد اعظم ركن \*\*\*\*\* من ذويه الكرام والفضلاء  
وعيون السّخا سحت عليه \*\*\*\*\* ادمعاً مثل فيضه بالسّخاء  
من يرى بعده لرفد اليتامى \*\*\*\*\* وغيث الفقير والضّعفاء  
واذا ماالشّمس المنيرة غابت \*\*\*\*\* من لنا بعدها بنشر الضياء  
هان والله بعده كلّ خطب \*\*\*\*\* وتخيرنا الموت فوق البقاء  
يا عيون القريض سحى عليه \*\*\*\*\* بدل الحبر ادمعاً كالدّماء

غاب مَنْ كان للنَّبوةِ اهلاً \*\*\*\*\* غاب مَنْ كان كعبه الفُصحاء  
فاكتسى العلم بعده بحداد \*\*\*\*\* وارتنى بالسَّواد خير ردا  
ماتأخّرت عن رثاه لعذر \*\*\*\*\* غير داعى الأسى وفرط البكاء  
سيّما قيل اسرع السّحب عدواً \*\*\*\*\* بالمسير الجهم من غير ماءٍ  
. لا تسلى حقّ الرّثا لملك \*\*\*\*\* ورسول قد جلّ عن نظراً  
كدت اقضى عليه لولا التأسى \*\*\*\*\* بعده فى اشباله النّجباء  
فئة يصلح النّدى والمعالي \*\*\*\*\* والسّرايا لهم وبذل العطاء  
انت منهم وفوقهم يا ملاذى \*\*\*\*\* بعلم وحكمة وذكاء  
ولهذا فلا يليق بمثلى \*\*\*\*\* ان يعزّيك فى مقام الرّثاء  
انت ادري منّا واوسع علماً \*\*\*\*\* فى حياة مصيرها للفناء

--- صفحه ۴۶۴ ---

واين كلمات را هم كه به طراز بلاغت وبراءت مزین است جوانی از ادبا ونجبای مسیحیه كه در عكا ساكن است به حضور حضرت غصن اعظم در این ایام مصیبت عظمی تقدیم نموده الى غرة جبین الدهر وانسان عین الفضل سیدی ومولای العالم العامل فضیلتو عبّاس افندی الأفخم دام عزّه تنازل یا مولای یا فخر النّدى وامیر المکرمات وتقبّل من مفتون آدابکم عبارات یبعد نطقها عن رقیق معانیکم کبعد الأرض عن نور السّماء حاول ان یأتی على ذکر صفة من صفات مولاکم الجلیل وسیدکم النّبیل وبدرکم السّاطع وکوکبکم اللّامع حاول ان یصف خطباً ذهلت لده بصائر أولى الحکمة وحارت عقول اصحاب العلم والفهم

( خطب المّ بكل قطر نعیه \*\*\*\*\* کادت له شمّ الجبال تزول )



حاول ان يصف مصيبة كسفت لها شمس الضحى وأفل بدر المكرمات وكبا زناد المجد و انفصمت عرى العلياء وشوه وجه الحزم والعزم و غاضت ينابيع المعارف وتنكرت سبلها واقفرت ربوع المسرة ودرست معاهدها حاول ان يصف خطب فقيده تقوضت لمنعاه الأضالع وارتجت لوقعه القلوب واستكت المسامع فشاهدنا الكرامة تندب حظها والسيادة تبكى حامى ذمارها والعلی يؤبن ابن بجدته والجود يرثى راعى حرمة

**حتى خلنا من الأسي كل طفل\*\*\*\*\* نائحا قبل ان يتم الرضا**

وقام مفتونوا بهائه ببيكونه عدد إنعامه وعدله وهبت قلوب ابنائهم تنتحب عليه بمقدار ما زرع فيها من حبه وفضله . كيف لا وهو الراحل الذي تولت المكرمات برحيله والواعظ المرشد الذي هداهم بواسع علمه وجزيل فضله . فأى آثاره لا يندبون بعده وهم لا يطلبون محمدا وعدلا الأ وجودهما عنده . آثار علمه التي خزنها في صدورهم ام واسع فضله الذي شمل به كبيرهم وصغيرهم ام ائيل مجده وجزيل حكمته ام عظيم نبله وشريف كرامته . ولسنا بعد رياسته عنا وعلو مقامه ورفعة شأنه لنستطيع الأتيان بجزء من الواجب في تعداد صفاته وحسناته ولو جمعنا في رثائه جميع ما قيل في الدنيا من رثاء الملوك والأمراء وافاضل الناس . فلا محاسن فضله تُدرك ولا مآثر عدله تُعد ولا فيوض مراحمه توصف

--- صفحه ٤٤٥ ---

ولا غزارة مكارمه تُحصر ولا كرم اعراقه ككرم اعراق الناس . فان كل هذه الصفات التي كان فيها آية الله في خلقه لم تكن لتفى بوصف بعثته الشريفة فهو الإمام المنفرد بصفاته والحبر المتناهي بحسناته ومبراته . بل هو فوق ما يصف الواصفون وينعت الناعتون . الراحل الذي لم يترك للناس زاداً غير اكباد ملتبهة ودمع مصبوب . فكيف يسوغ وصف من جلت صفاته عن التغيير بل كيف يليق ان يحزن الدمع بعد فقد هذا السيد الخطير . ولقد جمد الماء رعبة وارتياعا . وجرى الصخر انة وإلتياعا . وضيء الهنا استحال ظلاما والى المحو مطلقا قد تداعى . مذ هوى من اعالي الفضل طود . راسخ جاوز السماك ارتفاعا وإننا لنجل هذا البدر عن ان يغور في القبور وهذا النجم عن ان يبيت تحت الثرى إنما هو نجم بهاء لم يكن إلا لينتقل في بروج سعده ويقترن بمنازل عزه ومجده

**حاشا علاه من الممات وانما\*\*\*\*\* هي نقلة فيها المنى والسؤل**

ولقد ناداه من احبه فأجاب بعد ان ترك آثاراً تذكر متمماً بعثته الشريفة و بعد ان اوجد في هذا الوجود معادن لطف وجود كفى بوجودهم عزاً و شرفاً. فسيادتكم مولاي وأتباعكم الكرام اصحاب المآثر الحميدة تجددون بنور حكمتكم وعلمكم ما سنه نجم بهائكم المنتقل في بروج مجده فهو وان أحزنكم وأحزن الجميع بنقلته فقد سر ملائكتك دار النعيم حيث مقره السعيد . فتقبل ايها السيد السند من عاجز عن ادراك سر معجزاتك ومقصر عن أد حق الواجب نحو كرامة عنصرك انت يا من زرعت في قلوبنا بزور المحبة واستملتنا بكليتنا الى عشق صفاتك مراسيم التعزية التي نجعل والله كيف يليق الأتيان بها . فباهر علمك وواسع حلمك يدركان سر قصورنا وتقصيرنا ادام الله بقائكم وحضرات اخوتكم الكرام بالعز والأسعاد .

( الفقير جاد عيد سنة ١٣٠٩ هـ \_ ١٨٩٢ م ) ( ٩ )

حال كه يوم بيست وهفتم از غياب شمس جمال وغياض بحر وصال است اوراق نظم و نثر از ادبا وفضلاى اسلاميه و مسيحيه خارج از احصا به حضور حضرت غصن الله الاعظم تقديم شده ومى شود ولى اين اوراق

--- صفحه ٤٦٦ ---

منظومه ومنتوره چون از نفوس معروفه به تعصب در دين وعدم انقياد و تواضع و تملق و توقع باغنيا و متمولين بوده منتخب ودرج شد تا صاحبان بصيرت در اقتدار اين ظهور اعظم تفكر نمايند كه آيا در سجن اعظم كه سخت ترين سجن هاى عالم بود چه روش و سلوك از جمال قدم جل شانه ديده شد كه آن شدت كبرى باين رخاى عظمى 'تبديل گشت وآن ذلت بى منتهى باين عزت بلا انتها مبدل گرديد در کدام تاريخ از تواريخ عالم ديده شده كه از نفسى كه مبغوض ملل و مغضوب دول بوده در چنين محلى چنين قدرتى از او ظاهر شده كه در ايام ظهور آفتاب جمالش دوست و دشمن از مائده فضل و عطائش منتعم و هميشه بابش ملجاء آوارگان عالم و جميع همش مصروف آسائش جميع امم و در حين غياب نير جمالش هم نفوس كه باحدى از ابناء عالم خاضع نبوده اند احتياج و طمع باين گونه كلمات به صرف خلوص و محبت مدحش نمايند و به ثنائى خود و طائفانش زبان گشايند لا و نفس الله المهيمنة على الآفاق كه چنين امرى از اول ظهور مظاهر سبحانى تا حين اشراق اين نير

اعظم بر آفاق عالم نه در تاریخی مذکور ونه در صحفی مسطور. ای دوست یکتا را بکلمات علیا که از قلم  
اعلایت نازل شده می خوانم

فلک مارا زین الم طوفان شکست \*\*\*\*\* آه آه از آنچه مارا شد زدست  
نوح دل زد غوطه در دریای خون \*\*\*\*\* غرقه گشت اندر بلای هجر چون  
این نه طوفانی که یابد انتها \*\*\*\*\* تا ابد یکدل نیاید روز ما  
تا بحشر دیگر امواجش کنون \*\*\*\*\* پاره های دل همی ریزد برون  
قاف تا قاف بیابانها نگر \*\*\*\*\* کوه کره آورده قطعات جگر  
در سر هر کوه سیلابی روان \*\*\*\*\* گشته از خوناب قلب عاشقان  
مسلم و درزی نصرانی و یهود \*\*\*\*\* دور عکا از اهالی هر که بود  
هر فرق بر رسم و آئینی که بود \*\*\*\*\* بر مرام خود عزاداری نمود  
قوم این از دیگران محروق تر \*\*\*\*\* درد و آه و ناله هاشان بیشتر  
آن رئیسان کلیسا رکنشت \*\*\*\*\* در مصائب بس قصائد ها نوشت  
وای مشایخ، های اسلام از کبار \*\*\*\*\* بهر غصن الله اعظم اشکبار  
هریک از هر سو زبلدان بعید \*\*\*\*\* از مصائب بس معاتب ها رسید  
شاعران افصح ملک عرب \*\*\*\*\* کل بتمجید و ثنای وجه رب  
آنچه از اعلی فصاحت بودشان \*\*\*\*\* در مصیبت نامه شد تقدیشان  
تا چهل روز و شب از آنخاص و عام \*\*\*\*\* در طواف روضه کردی اهتمام. الخ

( نبیل زرنندی )

که شاید در این وقت سحر دعایم را بپذیری و اهل عالم را بنور انصاف و شناسائی منور فرمائی: " ای ربّ عرف عبادک جمالك ولا تجعلهم محرومين عن خمر رحمتك التي جرت من اصبع مشيتك في ايامك انك انت المقتدر القدي. " ( انتهى ). و چون این ذره بی مقدار را همیشه آرزو چنان بوده که چنین روزی را نباشم و نبینم حال که قضاء محتوم بر بقاء این معدوم مقدر شد دیگر سزاوار ندیدم که بعد از چهل سال مدّاحی جمال مختار به نظم اشعار مبادرت نمایم و لسان به تعزیت و تهنیت گشایم امید که عذرم در درگاه غنی متعال و اغصان سدره جلال بشرف قبول فائز گردد و اکنون به سبب مطلع تاریخ باین دو بیت اکتفا نمودم تا مطلع تاریخ محفوظ ماند و کسی در آن تصرف نتواند. "

شد نهران شمس جمال آمد شب هجر و فراق (۱۳۰۹) \*\*\*\*\* بدر غصن الله سرزد از افق با احتراق

سال تاریخ غیاب شمس شد قد غاب ربّ (۱۳۰۹) \*\*\*\*\* گشت تاریخ طلوع بدر غصن الله باق

واختتم الكلام في هذا المقام بما نطق به مولي الأنام ليكون ختامه مسك البقاء لمن في البهاء ( قوله عز برهانه وعظم سلطانه ) اي ربّ لا تطو البساط الذي انبسط باسمك ولا تطفى السراج الذي اوقد ببارك اي ربّ لا تمنع ماء الحيوان عن الجريان الذي يسمع من خريه بدايع الألمان في ذكرك وثنائك ولا تمنع العباد عن نفحات هذا العرف الذي فاح بعبك. ( انتهى )

و در یوم نهم از غیاب جمال قدم جلّ ذکره و ثنائیه حضرت غصن اعظم جمیع احباب را با آنکه در این نه یوم همگی از خوان کرم متنعّم بودند مخصوصاً همگی را از رجال و نساء و کبار و صغار به مائده عنایت مخصوصه دعوت فرمودند و هنگام ضحیٰ هفت نفر را به محضر انور احضار نمودند و فرمودند که در ایام حدوث تب جمال قدم کتابی مختوم به من سپردند و فرمودند که چون قدر مکتوم محتوم شد باید آنچه در این کتاب است

--- صفحه ۴۶۸ ---

اعلان نمائی ومن هم نمی دانم که در این کتاب که به خط مبارک است چه مرقوم فرموده اند بعد از تقریر این بیان کتاب مبارک را گشودند و به جناب آقا رضا علیه من کل بهاء ابهه ومن کل ثناء اعلاه واحلاه عنایت فرمودند و در آن محضر تلاوت نمود و جوی خون از قلوب به عیون گشود و این آیه مبارکه کتاب اقدس در آن کتاب مسطور و مرقوم " ( اذا غیض بحر الوصال وقضی کتاب المبداء فی المثال توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القدیم ) و مقصود از آن آیه غصن اعظم است که باید اغصان با کل من فی البهه به او توجه نمایند و بعد از مقام غصن اعظم مقام غصن اکبر است و احترام اغصان و حبشان بر کل لازم. " و چون لوح الله به اتمام رسید به مقر مبارک که از یوم صعود هر صبح و شام مشرف می شدند حاضر شدند و جمیع احباب را به آن مقر اعلی که مطاف اهل ملک و ملکوت است احضار فرمودند و کتاب الله را که به خط مبارک است به جناب میرزا مجد الدین علیه نفحات الله محبوب العالمین عنایت فرمودند و به اعلی النداء بما ینبغی له فی ذاک المنظر المنیر در آن محضر تلاوت نمودند. لسان از بیان قاصر که چه حالت از استماع کتاب عهد الله بر احباء الله دست داد چون ذکر آن کتاب مبین که آخر نغمه و رقاء العالمین و محبوب العاشقین بود به میان آمد نفس آن کتاب مستطاب هم مرقوم شد لیکن هدی و ذکر برای العالمین و الحمد لله محبوب العالمین.

هو الأجهی قل یا ملاء الأرض والسّماء تالله الحق قد ظهر مضمّن النار فی قلب الآفاق الذی بأمره کسرت الأصنام وارتفعت السّماء وانبسطت الأرض واستقرت الجبال بما غرست الأشجار فی الرّضوان وصاحت الورقاء علی افنان الدوحة البقاء بأن اغتموا یا قوم قدر تلك الأيام ثم اشربوا من سلسیل الحیوان الذی جری عن یمین عرش ربکم الرحمن ولا تجعلوا انفسکم محروماً عن هذا الفضل الأعظم العظیم .

هو الأقدم قل یا قوم تالله الحق انّ سدره السّیناء قد ارتفعت علی ارض القدس فی وادی الأونس وتنادی کل ورقة منها بین الأرض والسّماء فونفسه الحق قد ظهر غیب المکنون عن مکمن الدّات فتعالی هذا الظهور الذی بظهوره شق ستر الهویة وطلع جمال الأحدیة و به اضطرب ارکان البیت واقشعرت الجلود واخذ الزلزال سگان السّموات والأرضین قل فاسرعوا الیه ولا تكونوا من المتوقّفين .

هو القدير ان اسرر بعناية ربك المختار لأنّ عنايته احاطتك في السر والأجهار ثم اشكره بماسقاك في هذا الديجور  
سلسبيل الظهور الذي عصر من انامل ربك الغفور

هو الأقدس اذا اصابك من سرور لاتفرح به واذا اصابك من حزن لاتحزن عنه لأنّ كليهما يمضيان في آن من الأوان وما  
يبقي هو فضل ربك الأبهى ان اطمئن به وكن من الشاكرين

هو الأعظم لاتختزن لنفسك ما لا اختار الله لك بل بما قدر لك من مقدر حكيم لأنّ ما اراد هو محبوب قلوب العاشقين  
ومقصود افئدة القاصدين .

الأعلي لاتقل مالا تعرف واذا عرفت تكلم به ولا تعمل ماهو مذموم عند اولي النهي ومنهي عند اولي الحجي بل بما  
يامرك الأمين كذلك رقم من القلم في هذا الحين .

هو العزيز لا تشكّ من مبرم القفضاء لأنّ ما يظهر من القضاء هو الأمضاء عند احباء الله واصفيائه فارض به وكن من  
الشاكرين .

العظيم ان اقتد ربك في كلّ الأمور ثم اجعل مشيتك فانياً في مشيته و مرادك فيما اراد لأنّ هذا لأصل التصح لو انت  
من العاملين .

هو العليم ان اجهد في نفسك ليظهر منك مايقربك الي الله ويطيرك في هواء الرفعة والعظمة ويجرسك عمّا يمنحك عن  
الدخول في حديقة عزّه والورود في ساحة أنسه ويدخلك في جنّة الأبهى والحرم الأقصي كذلك رقم لك لتعرف وتكون من  
السامعين .

هو القادر ان اجعل قبلتك شطرا لله ومطافك حرم الله ومقصودك بيت الله ومهريك ظلّ الله ودرعك ذكر الله وسلاحك  
حبّ الله ومغفرك ما يأمرك به حباً لنفسك فوعظمته واجلاله لو تسمع لتدخل في ملكوته الأبدع البديع .

هو الحكيم تمسك بجبل القناعة في كلّ الأحوال لأنّها يحفظك عن كلّ ما يبعدك عن سلسبيل ربك العزيز المتعال .

هو المطرّز زين رأسك باكليل الانقطاع ولسانك بالصّدق الخالص وقلبك بذكر ربك وهيكلك بطراز العبودية لله ربك  
خالق البرية لو تعمل بذلك ليفتخر بك من علي الأرض والسّماء .

هو الغالب ان اركب علي سفينة الأنقطاع ليجعلك منقطعاً عن كلّ شي ويغنيك عمّا سواه ويحفظك عمّا يكرهه ربك  
فاطر الأشياء .

هو الحافظ ان احفظ مصباح الحبّ في مشكاة قلبك لتلا تمرّ عليه ارياح التّفاق عن شطر الأفاق .

هو الستار ان اکتتم جوهر المقصود في صدف الجنان لئلا يقدر احد ان يتصرف فيه دونك او يملكه غداً غيرك .  
هو المقصود ان اجعل التقوي سراجاً امام عينيك ليكون هادياً وبشارة لك الي صراط عدل مستقيم .  
هو البديع انّ الشدائد والمحن مذمومة إلا في حبه ورضاه والراحة والرخاء ممدوحة إلا في حين غفلتك من جماله فاعرف  
يا عبد ولا تكن من المريين .

## کتاب عهدی

اگر افق اعلى از زخرف دنیا خالی است و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا  
عدل له گذاشتیم \* گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم \* ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون \*  
انظروا ثم اذکروا ما أنزلهُ الرَّحْمَنُ فی الفرقان ﴿ وَیَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةً الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ ﴾ ثروت عالم را  
وفائی نه \* آنچه را فنا اخذ نماید

--- صفحه ۴۶۹ ---

و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم \* مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا  
و انزال آیات و اظهار بینات اخمد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم بنور اتفاق منور  
گردد و باسایش حقیقی فائز \* و از افق لوح الهی نیز این بیان لائح و مشرق باید کل بان ناظر باشند \*  
ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم بآنچه سبب ارتفاع مقامات شماست \* بتقوی الله تمسک نمائید و بذیل  
معروف تشبث کنید \* براستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است او را بگفتار زشت میالائید \* عفا الله  
عمّا سلف \* از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند \* از لعن و طعن و ما یتکدر به الإنسان اجتناب نمایند \*  
مقام انسان بزرگ است \* چندی قبل اینکلمه علیا از مخزن قلم ابھی ظاهر \* امروز روزیست بزرگ و  
مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود \* مقام انسان بزرگست اگر بحق و راستی  
تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد \* انسان حقیقی بمثابه آسمان لدی الرحمن مشهود شمس و قمر  
سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضمینه \* مقامش اعلى المقام و آثارش مربی امکان \* هر مقبلی الیوم

عرف قمیص را یافت و بقلب طاهر بافق اعلیٰ توجّه نمود او از اهل بها در صحیفه حمراء مذکور \* خذ قدح عنایتی باسمى ثم اشرب منه بذکری العزیز البدیع \* ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نمائید \* نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علّت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلیٰ نازل شده و لکن جهّال ارض چون مرتبای نفس و هوسند از حکمت‌های بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام ناطق و عامل \*

--- صفحه ۲۷۰ ---

یا اولیاء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند در باره ایشان دعا کنید \* حکومت ارض بان نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت نزاع و جدال را نھی فرمود نھیا عظیما فی الكتاب \* هذا أمر الله فی هذا الظهور الأعظم و عصمه من حکم الحو و زینه بطراز الإثبات إنّه هو العلیم الحکیم \* مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم \* طوبی للأمرء و العلماء فی البهّاء أولئک أمنائی بین عبادی و مشارق أحکامی بین خلقی \* علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود \* در کتاب اقدس در این مقام نازلشده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است \* یا أغصانی در وجود قوّت عظیمة و قدرت کامله مکنون و مستور باو و جهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او \* وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طرّا بغصن اعظم ناظر باشند \* أَنْظُرُوا مَا أَنْزَلْنَاهُ فِي كِتَابِي الْأَقْدَس \* إذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المال توجّهوا إلی من أرادہ الله الذی انشعب من هذا الأصل القديم \* مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده \* كذلك أظهرنا الأمر فضلا من عندنا و أنا الفضل الکريم قد قدر الله مقام الغصن الأكبر بعد مقامه إنّه هو الأمر الحکیم \* قد اصطفینا الأكبر بعد الأعظم أمرا من لدن علیم خبیر \* محبت أغصان بر کل لازم و لکن ما قدر الله لهم حقّا فی أموال الناس \* یا



أغصاني و أفناني و ذوى قرابتي نوصيكم بتقوى الله و بمعروف و بما ينبغى و بما يرتفع به مقاماتكم \*  
براستى ميگويم تقوى سردار اعظم است

--- صفحه ۴۷۱ ---

از برای نصرت امر الهى \* و جنوديكه لايق اين سردار است اخلاق و اعمال طيبه طاهره مرضيه بوده و  
هست \* بگو اى عباد اسباب نظم را سبب پريشاني نمائيد \* و علت اتحاد را علت اختلاف مسازيد \*  
اميد آنكه اهل بهاء بكلمه مباركه قل كل من عند الله ناظر باشند \* و اين كلمه عليا بمثابه آيست از برای  
اطفاء نار ضعينه و بغضا كه در قلوب و صدور مكنون و مخزون است \* احزاب مختلفه از اين كلمه واحده  
بنور اتحاد حقيقي فائز ميشوند \* انه يقول الحق و يهدى السبيل و هو المقتدر العزيز الجميل احترام و  
ملاحظه اغصان بر كل لازم لأعزاز امر و ارتفاع كلمه \* و اين حكم از قبل و بعد در كتب الهى مذكور و  
مسطور \* طوبى لمن فاز بما أمر به من لدن أمر قديم \* و همچنين احترام حرم و آل الله و أفنان و منتسبين  
و نوصيكم بخدمة الأمم و اصلاح العالم \* از ملكوت بيان مقصود عالميان نازلشد آنچه كه سبب حيات  
عالم و نجات امم است \* نصايح قلم اعلى را بگوش حقيقي اصغا نمائيد \* إنَّها خير لكم عمّا على الأرض  
يشهد بذلك كتابي العزيز البديع .

و صورت لوح مذکور صادر از قلم ابهى برای بعضی از احبای خراسان که زیارت نامه مبارکه به تمامها از آن

### بسم الله العلی الاعلی

اقتباس شد چنین است ۱۵۲

سبحان الذى نزل الآيات بالحق ويجذب بها قلوب من يشاء وانه كان على ما يشاء قديراً سبح له ما فى السموات  
وما فى الأرض وكل عنده فى اللوح مذكوراً ان يا عبد ان احرم فى قلبك للكعبة الحرام ثم زرها بخضوع مينا  
فلما سد السبيل الى ربك قدر للزائر ان يتوجهوا بقلوبهم الى مقر عرش عظيم لأن الناس قطعوا السبيل ومنعوا

--- صفحه ۴۷۲ ---

العباد عن الورد على شاطى عز منيعا لذا قبل الله عنهم توجههم الى شطر البيت بقلب طاهر منيرا واذا اردت  
الزيارة توضع كما امرت فى الكتاب ثم ول وجهك شطر العرش وقل: الثناء الذى ظهر من نفسك الاعلى الخ

وانك انت على كلشي محيطا كذلك امرتك يا ايها العبد قم ثم اعمل بما امرت وانه يكفيك عن كل من على الارض جميعاً ومن زار هذا الغريب المحزون المسجون بما التقى الروح عليه في هذا اللوح قد يغفره الله وايه واهمه وذوى قرابته الخ

## **ـ روضه منوره أبهي ـ**

حضرت غصن اعظم در صباح يوم دوّم ذيقعده مذکور تلگراف به دربار دولت سلطان عبد الحميد خان باين مضمون فرمودند که بهاءالله از عالم عنصري عروج نمودند ومی خواهيم جسد مطهرا درقصر بهجی برسم امانت گذاريم و سلطان تلگرافاً اظهار موافقت کرد لذا هيكل الهی را بادست خود آداب غسل و کفن مجری داشتند در حجرة از خانه مجاوره قصر مذکور که ملکی ومسکونه آقا سيد علی افنان صهر مبارک بود قرار داده امانت گذاشتند و آن روضه منوره که محلّ زیارت عائله الهیه ومنتسبين واحباب مجاور و زائر واقع شده قبله در صلاة و محلّ توجه اهل بها گردید متدرجاً تعمیر و تزیني که لایق ودرخور چنان مقام مقدّس است فراهم شد و اکنون از حیث زیبائی بنا و فرش و چراغ های برقی وغيره که در داخل وخارجش مهیا است و از حیث روحانیت و صفای باغ و گلستان اطرافش در عالم نادرالنظیر است وفوج فوج از بهائیان ملل وممالک متنوعه وغيرهم از آن روز الی یومنا هذا به زیارت رفته گهی در مسافرخانه مخصوص شب را بیتوته نموده در صبح وشام مواجه با روضه منوره شده صورت زیارت وصلواتی را که مسطور گردید قرائت می نمایند .

## **( شمه از سمات وصفات کریمه أبهي )**

جمال بیمثال أبهي وچشمان آسمان فام درخشان دلربا که ناظر وشاهد عیان ونهان بود وجین بلند گشاده

--- صفحه ۴۷۳ ---

وابروان کشیده وگیسوان ومحاسن سوداء رفيعه وشخصیت جلیله ومهابت عظیمه محضرشان را غالباً زوار وسیاحین یار واغیار ستوده اند وتاج اندک طویل سمراء که در غایت زیبائی واتقان باخیوط الوان آجیده کرده بر آن عمامه سفید خفیفی پیچیده بود برسر داشته که آن را به تاج اولیاء وشاهان اقلیم هدی می خواندند ولباس فراخی سفید وبا خاکستری فام دربر کرده عبا بردوش می گرفتند ولی غالب زائرین به علت غلبه جذبّه ومهابت

محضر قادر بر ملاحظه و مطالعهٔ چهره و لباس نمی‌شدند و قامت در غایت اعتدال نه قصیر و نه طویل نه سمین و نه ضعیف و منظر به نهایت وقار و عظمت و جلال و اعضاء در نهایت زیبایی و کمال بود و مصداق احسن الخالقین را مصوّر و ممثّل می‌ساخت و دو قطعه تصویر قلمی و یک قطعه<sup>162</sup> رسم فتوغرافی را که در مخزن ارض مقصود معرض زیارت می‌باشد قبلاً اشاره نمودیم که در بغداد درویش محمد یکی را در حالیکه در حمام بودند و دیگری را در خارج ترسیم نمود و سوم در ادرنه با تاج و لباس مذکور رسم فتوغرافی برداشتند و هیچ یک برای مراعات احترام نشر نیافت ولی سیّاحین و زائرین پیوسته در ارض مقصود زیارت نموده و می‌نمایند و رسم جلوس اُبهی<sup>1</sup> چنین بود که بر کرسی مستقر بر عرشه قرار می‌گرفتند و حتی در باغ رضوان نیز که برای تفرّج گاهی اقامت می‌نمودند عرشه در آنجا زیر سایهٔ درختان معروف که شاخه بیکدیگر انداخته

--- صفحه ۴۷۴ ---

سقف خضرا ایجاد نمودند عرشه برقرار میگردد و زائرین در نهایت آداب مصفوفاً مرتباً اذن یافته بر کرسی متجاوره میشستند و احدی از یار و اغیار بدون تحصیل اذن حضور و فود نمی‌یافت و در محضر انور از خود بی‌خود بوده قدرت تکلم نمی‌نمودند و از جمله سجایای مشهورهٔ جمال اُبهی<sup>1</sup> تعلق تام به سبزه و چمن و گل و عطر و آب جاری و نسیم صبحگاهی و نظافت و لطافت بود که در تمامت شؤون ظاهریه و باطنیه جلوه داشت

162 - حاجي مهدي نامي از اهل يزد به عنوان نوکري به آقا ميرزا آقاي افغان در پانزده سال قبل به عگا محضر مبارك مشرف شد و بعضي از تقلبات از او شد از آن جمله عکس جمال مبارك را تقلب و ساختگي نمود لأجل جلب زخارف به بعضي از دوستان در يزد به قيمت گزاف فروخت از جمله آقا ميرزا عبدالحسين يك قطعه گرفته و هشتاد تومان داده و كذلك ديگران و يك قطعه حاجي ميرزا محمد افغان گرفته صد تومان داد آنچه حقير دانسته ام ايامي در عگا بود باشخصي که عکس انداخته و احباب بوده رفيق شده آن بي فکر شمایل مبارك از اهل فتور گرفته عکس برداشته و اين معلوم است دو شمایل مبارك از جمال قدم باقي مانده است و شش عکس که الان در ساحت اقدس موجود است يك شمائل چيني که جمال مبارك در حمام محرم بوده اند کشيده شده است آن بي فکر آن عکس را از روي شمائل محرم برداشته است بعد از برداشتن قطيفه که بدوش مبارك افتاده بود سياه کرده و تاجي هم بر رأس مبارك کشيده است دوباره عکسش را برداشته است اين تفصيل از خود صفحهٔ عکس معلوم است. نقل از خط آقا سيد اسدالله حيرت قمي که به آقا ميرزا حسن اديب طالقاني از ايامي امرالله مورخهٔ ۱۳۱۷ در حال مسافرت به قسمت شرقي جنوبي ايران نوشت.

ومصداق آیات نازله در کتاب مستطاب اقدس: " انه اراد ان یریکم علی آداب اهل الرضوان فی ملکوته الممنوع المنیع" در کلیه احوالشان دیده می شد و دیگر غنا واستغنا ورفع فاقه وعنا واشتغال به صنعت و حرفت و تجارت چنانکه در کتاب اقدس فرمودند: " قد کتب علی کلّ احد منکم الاشتغال بأمر من الأمور من الصنایع والأقتراف وجعلنا اشتغالکم فیها نفس العبادۃ لله الحقّ " ودر سنین اولیه اقامت در عکا چندان مدح و تأکید راجع به صنعت و حرفت و تجارت و امثالها فرمودند که حضرت غصن اعظم به منزل آقا عبدالأحد شیرازی در خان رفته نزد صاحب خان تحصیل شغل بوریا بافی نموده، غصن اکبر با استاد محمد علی یزدی قرار شرکتی گذاردند که دکان صباغی باز نمایند و نیز تعلق تام به نشر معارف ادبی و ترصیع خط فارسی داشتند چنانچه از زیبایی اوراق و خطوط که الواح ابهی<sup>۱</sup> بدان نمط می رسید هر دیده لذت و روشنائی می یابد و برای تعلیم نوپادگان مکتبی حسب دستور مبارک در عکا تأسیس شد که آقا سید اسدالله قمی و برخی دیگر به تعلیم قرائت و کتابت فارسیه اشتغال جستند و لذا لغت فارسیه و اسلوب انشاء و بلاغت بدان طریق که شاید و باید در اخلاف مهاجرین محفوظ و برقرار ماند و از صفات مشهوده هیکل ابهی<sup>۱</sup> شہامت و شجاعت الهیه عادم النّظیر و استقامت و مسرت در مشقات و بلیات و بذل و سخا و تعطف و تفقّد به حال ستمدیدگان و فقرا و عدم اعتنا بر رؤسا و اقویا و امثال ذلک بود که در ضمن واقعات این بخش و بخش سابق و لاحق حکایات واقعاتی در این امور مسطور است و چون بسط و کلام در این مقام از قبیل توضیح و اضحات شمرده می شد ناچار بهمین مقدار اکتفا و اقتصار گردید

--- صفحه ۴۷۵ ---

## آثار و آیات جمال ابهی<sup>۱</sup>

و اما آثار مقدسه جمال ابهی<sup>۱</sup> اسامی هریک از کتب صادره و عین عبارات و مضامین بسیاری از رسائل و الواح و آیات در ضمن بخش های گذشته و این بخش و بخش لاحق حسب اقتضای مقام بتمامها و یا شمه از آن مسطور است و استقصا کلّ فی الحقیقه غیر میسور می باشد و قسمت کثیری برای اضطهادات و قتل و غارات که

درمدت متمادیه تزییقات دولت ناصرالدین شاه و فقها ورؤساء دینیّه و تعصبات عامّه و شدت سختیها که از طرف دولت عثمانیّه شد و بعلل اخری از میان رفت و معذکک قسمت معظمه که برجای ماند و تعدادش بیرون از وسعت حوصله آمه و خامه و وقت می باشد مقداری کثیر از آن در لغت عربیّه فصیحی بغایت عذوبت و سلاست و بلاغت و منزّه از تعقید و استعمال لغات غریبه صادر شد و بسیاری ملمع از فارسیّه و عربیّه و عدّه مهمی به فارسیّه بدیعه و کثیری به پارسی سره در نهایت روانی و سهولت فهم و بلاغت برای مانکچی صاحب نماینده پارسیان هند و برخی از احبای پارسی صدور یافت و بالجمله الواح و آثار صادره از بنان و لسان اُبهی که تماماً با اسلوبی بدیع و هریک شامل نوعی از معارف عمیقہ روحانیّه مخصوصه و مطلوب و ملموس عقول دراکه سلیمه و درسبک و نسق کلام در مقام سهل ممتنع است از شدت وضوح و سطوع و اشتهاار مستغنی از توضیح و تبیین می باشد و آنچه در جواب اسئله شیعه و سنی و یهود و زردشتی و مسیحی و حکیم و عارف و متشرّع و تبیین مطالب هندوان و غیرهم صدور یافت ادیان و مذاهب قدیمه را تجدید و تبیین نموده حقایق و اسرارشان را هویدا و آشکار فرمود و ما در مطاوی بخش سابق و این بخش شرح صدور غالب از کتب و رسائل و الواح الهیّه را آوردیم و نبذه از کلمات و آیات را بعینها ثبت نمودیم منها شردمه از ابیات منظومه مثنوی و غزلیات فارسیّه و قصیده عز و رقاء عربیّه را که در ایام سلیمانیه سرودند نقل نمودیم و از آن جمله این غزل مشهور است:

--- صفحه ۴۷۶ ---

ساقی بده آن جام هُو هُو \*\*\*\*\* مطرب بسرا نام هُو هُو  
نائی بنوا بر گو بملا \*\*\*\*\* عالم شده در کام هُو هُو  
ای قاصد جان بر غمزدگان \*\*\*\*\* سیار تو پیغام هُو هُو  
ای طیر بقا تا چند خفا \*\*\*\*\* بر پر تو زنه فسام هُو هُو  
بر کویش اگر عازم شده \*\*\*\*\* آهسته بزن گام هُو هُو  
هشیار که بس عنقا چه مگس \*\*\*\*\* افتاده در این دام هُو هُو  
تا دل نکنی از سخن دانا \*\*\*\*\* هرگز نشوی رام هُو هُو

خمار عما یک جرعه بما\*\*\*\*\*زان باده گلفام هو هو  
تا زنده کنیم اجسام رمیم\*\*\*\*\*از کوثر طمطام هو هو  
هستیم همه هستیم همه\*\*\*\*\*از شربه انعام هو هو  
خوامش نما شمع من وما\*\*\*\*\*سرزد خور ایام هو هو

و اما سجع خواتم ابھی ' که بر فوق لوح مهر می نمودند برخی از آنها چنین بود:

۱- بهاء الله ۱۲۹۲

۲- انه لبهاء الله لمن في ملكوت الأمر والخلق \* ومصباح الهدى لمن في السموات والأرضين

۳- قد استقر جمال القدم على العرش الأعظم اذاً نطق لسان العظمة والكبرياء عند سدرة المنتهى مخاطباً  
لمن في الأرض والسماء فو عظمتي وجمالی قد ظهر من كان في ازل الأزال مخفياً في كنانز العزة  
والأجلال انه لهو المحبوب.

۴- قد اتي لحياة العالمين.

۵- دليلی نفسی وبرهانی امری وحتی جمالی المنیر

۶- هو قد اشرق انوار الوجه عن مشرق البقاء لا إله إلا هو البهی الأبھی

۷- اننی أنا حجة الله ونوره

۸- شهد الله بنفسه لنفسه باننی انا حی في الأفق الأبھی ' واذا ینطق من هذا الأفق في کل شی باننی انا الله لا  
إله إلا انا المقتدر المتعالی المهیمن العزیز البدیح.

۹- قد اشرقت من أفق القضاء شمس رقم عليها من القلم الأبھی ' السّجن لمطلع الآيات الذي ظهر  
بسلطان الله و اقتداره لمن في السموات والأرضين.

۱۰- السّجن لله الواحد المختار ۱۱- أنا المظلوم المسجون الفريد الغريب

و نیز از رساله هفت وادی و سه وادی و جواهر الأسرار و کلمات مکنونه فارسیه و عربیه شمه به رسم نمونه  
نگاشتیم ( حضرت عبدالبهاء راجع به کلمات مکنونه چنین مرقوم فرمودند این کلمات مکنونه و لثالی مخزونه

--- صفحه ۴۷۷ ---

که از قلم حضرت بهاء الله صادر در بغداد درسنة ۱۲۲۴ هجری نازل شد (عبدالبهاء عباس) وهم کتاب ایقان که اصل آن را حاجی سید محمد خال اکبر حضرت نقطه اولی از بغداد به ایران آورد و کتاب بدیع که اصل آن را از ارض عکا در سال ۱۲۸۸ برای آقا محمد جواد عمو جان فرهادی به قزوین فرستادند و کتاب مستطاب اقدس که ام الكتاب و جامع تعالیم واحکام است و به سال ۱۲۹۰ کامل شد بیان کردیم دیگر رساله سؤال و جواب در توضیح برخی از احکام کتاب اقدس و دیگر رساله شیخ (ابن الذئب) که در سال ۱۳۰۸ خطاب به شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی صادر گردید و از سور والواح شهیره مصیبت حروفات عالیات که در ایام بغداد به علت وفات اخ الحرم در طهران صدور یافت و قسمت های عربیه را خود به فارسیه ترجمه فرمودند و به قرائت در مصیبات اختصاص داده شد. لوح کل الطعام، سورة الصبر، سورة النصیح، مدینه التوحید، لوح ملاح القدس، سورة القلم، سورة الحج خطاباً للنیل الاعظم، لوح الامر خطاباً لمیرزا علیرضا، لوح الفؤاد خطاباً للسمندر، لوح البهاء برای فرهادیه قزوینی، لوح فتنه صادر در ادرنه، لوح الطب، لوح الحکماء، لوح سلطان ناصرالدین شاه، لوح رئیس، سورة الملوک، سورة الهیکل والواح و جذبه که اختصاص به قرائت اعیاد دارد و لوح اشراقات و طرازات و تجلیات و لوح فردوس و لوح دنیا و امثالهاست که عموماً مزین به خاتم ابهی و وصول یافته نسخ کثیره با خطوط زیبا و اوراق ثمینه انتشار می یافت و بعداً به طبع رسید و بالسن متعدده غربیه ترجمه و انتشار حاصل نمود و از جمله الواح ابهی چنانچه بیان کردیم و در بخش هفتم نیز شرحی در آن خصوص می آوریم الواحی کثیر است که به املاء مبارک و خط میرزا آقا جان خادم صدور یافت و نیز مکاتیب بسیار حاوی بیانات صادره از فم ابهی به قلم محمد جواد قزوینی و غیره به ایران رسید و غالب الواح صادره از فم ابهی به خط زیبای میرزا محمد علی غصن اکبر و محمد جواد مذکور و میرزا آقا جان و نادراً به خطوط برخی دیگر از عکا می رسید.

--- صفحه ۴۷۸ ---

و قلیلی به خط معجزه نمط غصن اعظم عبدالبهاء و اقلی به خط مبارک ابهی نزد افراد این طائفه موجود می باشد.

## نسب و منتسبین اُبهی'

والد جمال اُبهی' چنانکه در آغاز بخش دوّم به نوع اجمال نوشتیم میرزا عباس شهیر به میرزا بزرگ از اهل قریهٔ تا کر نور مازندران و او پسر رضاقلی بیگ بن کربلائی عباس خان بن حاجی محمد رضا بیگ ابن آقا محمد علی معروف باقائی بن آقا فخر بن شهریار حسن بود که در ایّام سلطنت صفویّه می زیست و به ملوک آل زیار پیوسته و آنان به یزگرد شهریار آخرین پادشاه ساسانیان اتصال نسب داشتند و از این رو به نام طائفهٔ شهریار معروف اند و اسلافشان پس از آل زیار در حدود نور و طبرستان ده خدائی و فرمانروائی می کردند و تولّد میرزا بزرگ تقریباً به سال ۱۲۰۰ هـ ق در قریهٔ تا کر واقع شد و تحصیلاتش در صغر سنّ به نوعی که در آن ایّام متداول بود در همان حدود صورت یافت و در هیجده سالگی به اقدامات والد ازدواج کرد و پدر عمارت مخصوصی برایشان بنا نمود و مسجد و حسینیه که نیز از بناهای والدش بوده در جلوی عمارت مذکوره قرار داشت و در نظر میرزا محقّر و ناپسند آمده نقش مهاجرت از وطن و اقامت در پایتخت دولت را بر ضمیر بست و برای مناعت نوایا به املاک و اموال پدری قناعت ننمود و رسیدن به مقامی اعلیٰ و ارفع را در خیال خود مصوّر کرده در سال ۱۲۲۰ با عائله به طهران وارد شده اقامت و مسکن گزید و چون در فضل و ادب و کفایت و درایت مقامی زاهر و در حسن انشاء و ترسّل و خصوصاً در زیبایی خطّ رتبهٔ شاهر داشت شهرت حاصل کرد و در دائرهٔ دفتري لشگری بمنصب لشگرنویسی منصوب گشت. آنگاه فتحعلی شاه وی را به وزارت پسر خود امام وردی میرزا که توپخانه و قورخانه و کشیک خانه بدو سپرده بود گماشته مسئولیت دوائر مهمّه مذکور را به عهدهٔ او تفویض کرد و میرزا بناءً علی هذا در سلک وزراء دولت منسلک گردید و حکمرانی قزوین و بروجرد و غیرهما را نیز در قبضه گرفت و شاه در بروجرد اراضی و املاکی به او بخشید و بالجمله میرزا بزرگ وزیر امام ویردی میرزا حاکم طهران و مؤانس و محبوب شاهزادگان و بواسطهٔ فضل و کمالش

--- صفحه ۴۷۹ ---

مورد توجه دانشمندان و ارکان گردیده املاک و اموال بیندوخت و ابنیه و عمارات رفیعہ متصرف گشت و با عزّت و ثروت در طهران می زیست و در وطن به علاوهٔ عمارت پدری بنائی رفیع در دامنهٔ کوه ادرنگ بنهاد



وعمارت مسجد و تکیه و مصیف را که بنای پدریش بود توسعه و تکمیل کرد و بنای مذکور که رودهزار معروف و کوه ادرنگ و سبزه و گل‌های خوش آب و رنگ در منظرش قرار داشت و حاوی اثاثیه خطیر و زیبا و کتابخانه مشتمل بر کتب قدیمه و خطوط ثمینه عدیم النظیر و بیهمتا بود تا سال ۱۲۶۸ در محوطه همان عمارت مسجد و تکیه و مصیف مذکور می‌درخشید و در سال مذکور به نوعی که در بخش چهارم نگاشتیم مورد هدم و غارت سپاه ناصرالدین شاه گردید و در احوال میرزا آورده‌اند که نوبتی در کتابخانه فتحعلی شاه جمعی از اعظام شهزادگان و ادبای احیان و ارکان حضور داشته سخن از کمالات ادبیه و صنایع ظریفه و حسن ترسل و زیبایی خط به میان آمد و آثار موجوده از متقدمین را ملاحظه کرده افسوس همی خوردند که درین دور ارباب قلم و استادان خط امثال میر عماد و درویش عبدالمجید و غیرهما به عرصه ظهور نیامدند در آن حال یکی از شاهزادگان چنین گفت میرزا عباس لشکر نویس نوری اگر در حسن خط بهتر و برتر از میرعماد نباشد تحقیقاً کمتر از او نیست و لختی از کمالات وجودت خطش بیان نمود لاجرم برای معاینه و امتحان میرزا را خواستند و با وی در امور مذکوره مذاکره کردند و او مرقع خطوط میرعماد را که مشتمل بر قلمهای درشت و ریز بود از محفظه آثار شاهی بگرفت تا مانند آن نویسد و هفته دیگر دو مرقع مذهب و مطرز به شکل مرقع مذکور با خود به محضر شاه و شاهزادگان برد که یکی خط مذکور میر و دیگر خط وی بود و بر همه مشتبه ماند و تفکیک نتوانستند و شاه را چنان استحسان و شگفت گرفت که جبهه تمینش را از بر در آورده بدوش میرزا نهاد و او را میرزای بزرگ خواند و از او خواست که آنچه از آرزو در دل دارد بر لب آرد تا اگر ممکن است بحصول رساند و او از جهت علو و استغناى طبیعی چیزی نخواست و شاه همی اصرار نمود و بالأخره میرزا رفع تحصیل منال دولتی و سرباز گیری را از قریتین تا کر و کلاکه یکی موطن اجدادی و دیگری محل تحصیل

--- صفحه ۴۸۰ ---

علم کتابت و قرائت و دروسش بود تقاضا کرد و شاه پذیرفت و از آنگاه قریه تا کر بتول میرزا شد و مبلغ ششصد و چهل تومان مالیات ده ساله تا کر را نقدا پرداخت و نیز آوردند که میرزا بزرگ شباهتی تامه با فتحعلی شاه در صورت و محاسن و قامت داشت چندانکه نوبتی از عمارت سلطنتی بیرون آمده سوار شد و توپچیان

گمان شاه برده چند توپ خالی کردند و چون شاه مطلع شد میرزا را خواسته اظهار نمود که مقدار یک قبضه از محاسن خود را کوتاه کند و یا مبالغی گزاف به جرم آنچه واقع شد بدهد و او با کمال امتناع و ارتفاع شقّ ثانی را اختیار کرده مبلغ پانصد تومان ادا نموده پس از فوت فتحعلی شاه در ایّامی چند که علی شاه ظلّ السّلطان را هوای سلطنت برسر افتاد و طهران به تصرّف گرفته در صدد ایران مداری برآمد از میرزا قبول مقام صدارت را خواست و او عذری پیش آورده مقام مستوفی الممالکی را قبول نموده در عهده گرفت و در اوائل سلطنت محمد شاه همینکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام به موجب حیل و دسائس اعدا مبعوض و مغضوب شاه شد و از سخطش به هلاکت رسید و حاجی میرزا آقاسی بجایش به صدارت قرار گرفت میرزا برای علاقه‌ئیکه مابین او و قائم مقام بود و حاجی را آخوندی ریاست خواه عاری از حقیقت و غیر لائق مقام صدارت می دانست از منصب خویش احتراز کرد و هر چند برخی وی را تشویق و تاکید کردند نپذیرفت و جواب چنین می گفت: که طبیعت من راضی نمی شود که زیر دست آخوندی بنشینم و حاجی با وی به معاندت برخواست و ضیاء السّلطنة دختر فتحعلی شاه را که میرزا پیشکار املاکش بود به مضادت و اداشت و بهانه بدست آورده تمامت عمارات هفت دست وی را در طهران تصرّف نمود و میرزا پی احقاق حقّ خویش قیام کرد و ملاّ اسماعیل محرّر و مباشر امور شرعیّه محضر ملاّ محمود مجتهد طهران بن ملاّ محمد علی مجتهد کرمانشاهانی را وکیل نمود تا عمارات مغضوبه را از چنگ ضیاء السّلطنة بیرون آورد ولی بالأخره تمامت عمارات مذکوره پس از وفات میرزا به عنوان بیع شرط نزد ضیاء السّلطنة رفت و بالجمله میرزا با اقدامات حاجی از کار و مقام افتاد و مغضوب واقع شد

--- صفحه ۴۸۱ ---

گویند آشفستگی مابین او و حاجی به درجه رسید که شهرت یافت میرزا بزرگ نوری با علمی که در صنعت کیمیا دارد به آن صدد است که به نام سفر به عراق عرب برای زیارت مقامات متبرّکه بقوّه مال و علم و عظمت خود سپاهی رزم آور انبوه کرده بر حاجی بتازد و مقام صدارت مغضوبه را که به قتل سید بزرگوار میرزا ابوالقاسم قائم مقام به چنگ آورد از وی بازستاند ولی میرزا به نام زیارت قصد مهاجرت از ایران داشت و اجل او را مهلت نداد و بعقیده بعضی حاجی او را مسموم ساخت. و در حینی که مهبّای سفر به عراق بود و مقداری از

لوازم سفرش را به قصبه عبدالعظیم بردند از جهان درگذشت ۱۲۵۶ و جسدش نقل به نجف شده در آنجا مدفون گردید و مقبره اش در ایوان مقابل درب حرم می باشد گویند هفت نوع از خط را در غایت اتقان و حسن و زیبایی می نوشت و اما برادران و خواهران میرزا بزرگ بدین اسامی بودند نخست میرزا محمد برادر ابونیش و نیز ملا زین العابدین که در آن خانواده بنام عمو بابا معروف گردید و جمال اُبهی<sup>۱</sup> احمد نامیدند و کربلائی محمد زمان و شیخ عزیزالله و میرزا محمد طاهر و ملا علی و صفی قلی بیگ و عمو ربیع و بیگم خانم زوجه میرزا ابوالقاسم تاکری که واقعه پسرش میرزا علیمحمد را ضمن فتنه سال ۱۲۶۸ آوردیم. و پسر دیگرش به هندوستان رفته عائله و اولاد در آنجا برقرار کرد و دیگر بی بی خانم زوجه میرزا جعفر قلی بیگ الاشدی که یکی از پسرانش آقا شکرالله در خدمت جمال اُبهی<sup>۱</sup> ملازم سفر به عراق عرب شد و دیگر ملک نساء خانم زوجه میرزا کریم نمد ساب و پسرش میرزا محمد وزیر<sup>163</sup> بود که عنقریب ذکر می نمائیم و میرزا کریم مذکور را از زن دیگرش پسری بود

--- صفحه ۴۸۲ ---

اسکندر خان نام که مدتی حکومت طالقان نمود و به کمال ایمان و اخلاص در امر اُبهی<sup>۱</sup> اتّصاف داشت و برادران و خواهران مذکور از مادرهای متعدّد بودند و ذکر مقام ایمان میرزا محمد مذکور و مراوده و اقامتش به جوار اُبهی<sup>۱</sup> در بغداد و غیره گذشت و نیز ذکر ایمان ملا زین العابدین و کربلائی زمان و غیره و شدت تعرض و اعراض شیخ عزیزالله را نیز آوردیم و میرزا زین العابدین در سال ۱۲۶۸ میرزا یحیی را از نور تا بغداد رساند و مراجعت به ایران نمود مردی خلیق و سلیم و مطلع از اسرار این امر بود و در لوح مریم که در بخش چهارم آوردیم جمال اُبهی<sup>۱</sup> در حق وی چنین فرمودند جناب بابا در سنین اولیه باما بودند و آگاهی دارند انشاء الله

163- نبیل زرنندی ضمن حکایت مسافرتش در ایران بسال ۱۲۷۳ چنین نوشت در طهران وقتی همشیره جناب میرزا رضاقلی (خانم بزرگ) برای ناهار وعده خواهی فرمود جناب میرزا محمد ملقب به وزیر هم در آن مجلس بودند و فی الحقیقه روح مجسم مشاهده شدند و در آخر پرسیدند جمال اُبهی<sup>۱</sup> را زیارت کردی عرض شد بلی فرمودند درست ندیده گمانم اینست اگر درست ملاقات کنید فیوضات باقیه می یابید و عالمی فوق این عالم را بدست میاورید در صورت وسیرت ثانی، اثنین کلیم بودند از ملاقاتشان وجد و ثباتی حاصل شد و باب تفکر بر وجهم مفتوح و حالت انصاف پیش آمد.

روح القدس صدق و یقین از لسانشان نطق نماید و پسرش آقا محمدحسن سفری برای زیارت به عکا رفت و در اول لوحی که از قلم ابهی<sup>۱</sup> برایش صدور یافت وی را به خطاب: ای پسر عم مخاطب فرمودند ووالده جمال ابهی<sup>۱</sup> خدیجه نام از خویشاوندان پدری میرزا بود و قبل از وصلتش با میرزا شوهری دیگر به نام آقای سلطان از خوانین نور از طائفه معروف به نمدساب و پسری به نام میرزا محمدعلی و دختری موسوم به تلان خانم داشت و تلان خانم زوجه میرزا محمد برادر ابوینی مذکور میرزا شد و رقیه خانم و حوا خانم که نامش در برخی از الواح ابهی<sup>۱</sup> مثبت است از ایشان به عرصه ظهور آمدند و حوا خانم به زینت میرزا محمد وزیر پسر عمه جمال ابهی<sup>۱</sup> ملک نساء خانم مذکور در آمد و از ایشان میرزا مهدی و میرزا علی آقا و خیر النساء و حمیده و آسیه و بی بی و هاجر و سلطان خانم به ظهور آمدند و بعضی از ایشان خصوصاً میرزا علی آقا در ایمان به امر ابهی<sup>۱</sup> نامدار گشتند و دست خطی از جمال ابهی<sup>۱</sup> در هنگام مهاجرت از طهران خطاب به تلان خانم باین مضمون صدور یافت: خواهر جان ما رفتیم خدا حافظ سفارش شمارا به آقا داداش میرزا محمدحسن نمودم و سه باجیه مرتع رمشورا به شما بخشیدم کسی را با شما صحبتی نیست و مرقومه در دست وارثین موجود است و ظهر آن ورقه به مهر اخوان مختوم می باشد

--- صفحه ۴۸۳ ---

و مرتع مذکور را به ملکیت متصرف اند و دو دختر دیگر به نام فاطمه و رقیه از تلان خانم بود که زوجه میرزا یحیی<sup>۱</sup> ازل شدند. و مدفن تلان (طلان) خانم در در تاکر می باشد. و میرزا محمد علی در زیر دست میرزا تربیت حاصل کرد و در ایام سلطنت چند روزه علی شاه در طهران معیر الممالک لقب یافت و قبل از وفات میرزا وفات نمود و وفات والده ابهی<sup>۱</sup> در طهران به سال ۱۲۶۰ واقع شد. اما خاله و احوال جمال ابهی<sup>۱</sup> به این اسماء و اعداد بودند میرزا باقر، میرزا علی اکبر، میرزا محمود، میرزا محمد علی، زین العابدین، خدیجه خانم و اما برادران و خواهران ابوینی جمال ابهی<sup>۱</sup> نخست ساره خانم (حضرت اُخت) که سنّاً از ایشان اکبر بود و ولادتش در تاکر وقوع یافت و به ازدواج میرزا محمود نوری شهیر در آمد و غایت علاقه مابین او و جمال ابهی<sup>۱</sup> بود و در حدود سال ۱۲۹۵ در طهران وفات نمود و در بقعه بی بی زبیده مدفون شد. و میرزا محمود

مذکور مردی صاحب اعتبار و دولت در مازندران بود و مورد تطاول ناصرالدین شاهی واقع شد و اموالش را غارت کردند و از ایشان خلفی به نام میرزا اسمعیل بر جای ماند که چنانکه می نگاریم از او و حرم محترمه اش ثمره فخرالحاجیه بنت حاجی میرزا رضا قلی حکیم اعقابی به ظهور آمده خانواده وسیعه تاسیس گردید. جمال ابهی<sup>۱</sup> در حق اُخت چنین فرمودند: "من زار اُخت و المسیح یری کمن زارنی. دوم آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> (کلیم) سناً اصغر از جمال ابهی<sup>۱</sup> بود و تولّد و نشو و نما در طهران یافت و در کنف علاقه و پرورش جمال ابهی<sup>۱</sup> برومند گردیده مقداری کثیر از حالات و واقعات ایام حیاتش را در مطاوی بخش های این کتاب ذکر نموده و بالجمله مانند وزیر و مساعد معاضد فی نظیر نصرت و خدمت نمود و یاقوت عرفان و ایمان و تقریر و تحریر و تمامت مقدرت در راه محبت جمال ابهی<sup>۱</sup> و مدافعت از شرور اعداء همی کوشید و بالاخره در عکاء به سال ۱۳۰۴ به افق اعلی<sup>۱</sup> صعود نموده و در قبرستان عکاء مدفون شد زوجه اش دختر شیخ سلطان کربلانی بود و از ایشان خاندانی در عکاء بر قرار شد و ذکر مثال احوال برخی از ایشان خصوصاً میرزا مجدالدین بن کلیم که صمدیّه خانم بنت جمال ابهی<sup>۱</sup> را ازدواج کرده عائله تاسیس نمود.

### --- صفحه ۴۸۴ ---

در بخش هفتم می آید و نظر به اینکه تمامت جزئیات احوال جناب کلیم در طی بخش های گذشته مسطور و معلوم گردید در اینجا احتیاجی به شرح و تفصیل ندیدیم و در باره وی جمال ابهی<sup>۱</sup> چنین فرمودند: «از بدو امر احدی مطلع نه جز دونفس احد منهما الذي سمی بأحمد استشهد في سبيل ربّه والآخر من سمی بالکلیم» و او را به جز مجدالدین مذکور سه پسر دیگر بنام علیرضا و جمال و کمال بود سوّم نساء خانم نیز اصغر سناً بود و تولّدش در تا کر واقع شد و در طهران نشو و نما یافت و به ازدواج میرزا مجید خان آهی منشی سفارت روسیه مقیم طهران درآمد و حاجی میرزایوسف پدر میرزا مجید خان منشی اول سفارت مذکور بود و نساء خانم کمال تعلق به جمال ابهی<sup>۱</sup> داشت و در سالهای هزار و دویست و هفتاد و اند در طهران وفات یافت و به موجب وصیتش جسدش را به بغداد بردند تا در محلی دفن نمایند که عبور و مرور جمال ابهی<sup>۱</sup> از آنجا واقع می شد. آورده اند

که گماشته میرزا مجید که همراه جنازه بود در سر جسر بغداد مصادف با جناب کلیم شد و کلیم تصور کرد که جنازه میرزا مجید خان است و مکتوبی که حاجی میرزا رضا قلی نگاشته بود به کلیم داد و موجب حزن و تأثر شدید گشت و مکتوبی مختصر راجع به رسید جنازه گرفته مراجعت به طهران کرد و جناب کلیم جسد آن مهجوره محترقه از فراق را به بیت اُبهی<sup>۱</sup> برد و سپس حسب دستور به محلی دفن نمودند و میرزا مجید خان مذکور تقریباً در حدود سال ۱۲۹۰ وفات یافت. **چهارم میرزا مهدی** نیز اصغر سنّاً بوده در طهران می زیست و زوجه میرزا محمد علی اخ امّی سابق الذکرا پس از فوتش به زوجیت گرفت و اخیراً به شیراز رفته اقامت جسته در آنجا وفات نمود و این واقعه قبل از آغاز ظهور بدیع شد پنجم خواهری دیگر بود که از او اثر و نسلی برجای نیست دیگر از اخوان جمال اُبهی<sup>۱</sup> **میرزا آقا، برادر مهتر ابوینی آقا میرزا محمدحسن** که در ضمن بخش پنجم ذکری از احوالش نمودیم نخستین اولاد میرزا و فاضل و خوشنویس و مادرش زوجه اولیه و بنت خال میرزا بود که در هیجده سالگی وی را به اقدام والد به ازدواج آورد.

--- صفحه ۴۸۵ ---

**و میرزا آقا و آقا میرزا محمدحسن** در تا کر متولد شده نشو و نما کردند و میرزا آقا در هیجده سالگی در گذشت و آقا میرزا حسن به ملکداری مشغول گردید و فائز به ایمان بدیع شده طرف توجه و صدور الواح و خطابات اُبهی<sup>۱</sup> بود و در سنین اشراق انوار الهیه در بغداد سفری بدانجا نموده و بالأخره در پنجاه و پنج سالگی به سال ۱۲۸۰ در طهران وفات نمود و برادر خود حاجی میرزا رضاقلی را وصی و سر پرست عائله خود قرار داد و جسدش در بین الحرمین شاهزاده عبدالعظیم مدفون گردید و در لوحه قبرش ابیاتی منقوش است که بیت اخیر و ماده تاریخ چنین می باشد:

### زد خامه خرد پی تاریخ آن رقم \*\*\*\*\* آن آفتاب برج بهی در حجاب شد

و اولادش از زن اول شهربانو خانم، کلثوم خانم و میرزا غلام علی بودند و میرزا غلام علی به بغداد رفته در محضر جمال اُبهی<sup>۱</sup> شرف حضور یافته مراجعت به وطن کرد و چندی طول نکشید که از این جهان در گذشت و از زن دوم شمسیه خانم و نوریّه و از زن سوم میرزا فضل الله خان در سال ۱۲۷۹ متولد شد و پسر دیگرش **میرزا حبیب**

الله که نیز ایمان به امر بدیع آورد و شهربانو خانم در صغر سن نامزد حضرت غصن اعظم بود و جمال ابھی<sup>۱</sup> از بغداد آقا محمد جواد کاشی را با شال وانگشتر برای خطبه به طهران فرستادند و بعد آقا میرزا موسی کلیم از ادرنه حسب الامر مکتوبی به عمشان میرزا زین العابدین مذکور راجع به ارسال شهربانو خانم نگاشتند که صورت مرقومه چنین است:

### هو البهي الأبهي<sup>۱</sup>

بابا بیا بابا بیا هر قدر زود بیایید دیراست امر فرمودند که بهر قسم که مصلحت می، دانید نور چشمان را حرکت داده عازم کعبه مقصود شوید به ایشان نوشتم که تا ممکن است رضایت جناب اخوی حاجی میرزا رضاقلی خوبست والا خود مختارید بهر نحو که مصلحت بدانید حرکت نمائید از جهت مصارف از طهران الی ورود بغداد هر قدر لازم باشد اگر نورچشمی چیزی نداشته باشد به قدر کفایت قرض شود و یا چیزی فروخته شود و ورود بغداد گرفته ردّ نمائید دیگر در بغداد آدم و مال و خرجی معین است و تدارک موجود جناب آقا سید مهدی یزدی در آنجاست آنچه بخواهید و امر کنید اطاعت می، کند زیاده هر قدر زودتر حرکت نمائید بهتر است ملاحظه بغداد را ننمائید این صفحات بسیار سرد است انشاء الله حین حرکت اخبار می، نمائید کلثوم خانم را هم امر فرمودند که بیاورید والسلام.»

### --- صفحه ۴۸۶ ---

و شهربانو خانم مایل و طالب و عازم حرکت بود ولی در طهران حاجی میرزا یحیی خان خالوی او به مقتضای بیم و احتیاط و دستور حاجی میرزا رضاقلی وی را به زوجیت میرزا علی خان پسر میرزا آقا خان صدراعظم در آورد و یک سال بیشتر نشد که شهربانو خانم با کمال اندوه از بدبختی خود از این جهان بگذشت<sup>164</sup> و بعد از او

164 - نبیل زرندي در ضمن شرح واقعات ایام اقامتش در طهران به سال ۱۲۸۳ چنین آورد آن شب در خانه سید ابوطالب بودیم و حضرت ورقه الحمراء به واسطه استاد محمد صادق بقاء طعام فرستاده بودند و آن ورقه مهجوره بستری بودند و اذن داشتند بایکی ازورقات به شطر مقصود مسافرت نمایند که شاه او را ببساط قرب و قبول حضرت غصن اعظم رسانند ولی چون به بلده شاه عبدالعظیم نقل مکان کردند خانم بزرگ مشهور به سبب غلی که دردل داشت نگذاشت آن سفر صورت گیرد و همین سبب انحلال قرای ایشان شد تا چون شمع کافوری بگذاخت و صعود به ملکوت الهی نمود و لوحی به افتخار آن مخدره و تعزیت اوصادگر گردید و بنده جزوی مثنوی در آن مصیبت نوشتم و در آن ایام ابیاتی درباره شهداء و احزان وارده بر اولیاء خواسته بودند در بستر بیماری مونس ایشان باشد هفت بند ترجیع به حبر مثنوی نوشتم.

خواهرش کلثوم خانم مذکور را به میرزا علی خان دادند و او به نام هبه و اختیار از طرف دو زوجه خود قریه تا کر را دست اندازی و بی حسابی کرد و آقا محمد جواد چندان متأثر گشت که بیمار شد و به کرمانشاه آمده سخت بستری گردید و با همان حال با اهل و عیال به اتفاق میر محمد مکاری به بغداد برگشت و در آنجا وفات یافت و از میرزا فضل الله خان و شمسیه خانم پسر و دختر آقا محمد حسن خاندانی از او برقرار ماند حاجی میرزا رضاقلی حکیم مادرش کلثوم خانم بنت نصرالله خان امیر آخور فتحعلی شاه بود که میرزا وی را در طهران بعد از دو زوجه مذکوره گرفت و میرزا رضاقلی به سال ۱۲۴۲ در طهران متولد شد و در آغاز ظهور بدیع فائز به ایمان گردید و طیب مخصوص شاهی بود معذک که به انتساب به جمال أبهی<sup>۱</sup> و نام امر شهرت داشت و پس از مهاجرت جمال أبهی<sup>۱</sup> به بغداد خزانه و محل رجوعات مالیه ایشان بود و به سال ۱۲۸۵ بعضی از علماء و ملاکین نور عریضه به شاه دادند که اهالی تا کر باز در صدد خروج اند و بعضی از وزراء طهران نیز تأیید ---

### صفحه ۴۸۷ ---

کردند. و حاجی میرزا رضاقلی در طهران به جلوگیری قیام نمود ولی اعداء به تحریکات شیخ عبدالحسین و قونسول بغداد و غیره به شاه که در جاجرود بود رساندند که مبالغ و فیره از زر و سیم برای حکیم از بغداد واصل شد تا به تبلیغ و به طمع آوردن عدّه مشغول گردد و شاه قسم یاد کرد که حکیم را در طهران سر بُرد و احدی جرئت به شفاعت نیافت و عمال دولت حکیم را دستگیر کرده در انبار حبس نمودند و تقریباً یک ماه در انبار بسر برد تا آنکه مستوفی الممالک در سرخه حصار که شاه مشغول تناول ناهار بود مطالب بطلان شایعات مذکوره را بیان نمود و حکم مرخصی و تبعید وی صادر شد لذا حکیم را نفی بلد و تبعید به قم کردند و بعد از این واقعه حکیم در طهران با کمال تقید و احتیاط در طهران بزیست چندانکه خویش را از اخلاصمندان حاجی ملا علی مجتهد کندی نشان داد و با علما و مجتهدین و وزراء و محترمین معاشرت و اختلاط نمود و در ظاهر تبرّی از این امر و در سر اظهار ایمان می کرد و در سال ۱۲۸۸ با مادر و خواهر و دختر به مکه رفت و برای مراقبت دولت بیم کرده به عکا وارد نشد و جمال أبهی<sup>۱</sup> برایشان لوحی ارسال فرموده، خواهرش را عزت



**الحاجیه** و دخترش ثمره را فخر الحاجیه خواندند و هنگامیکه حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله از اسلامبول به طهران برگشت و ارکان دولت و بزرگان ملت بدیدارش می‌شتافتند حکیم نیز به ملاقات رفت و مشیرالدوله او را برای حضار به نام برادر جمال أبهی' تعریف کرد و او ترسیده اظهار داشت که مرا به نام پدرم تعریف نمائید و مشیرالدوله به نوع تعجب به وی گفت که هزاران نفوس محترم به عبودیت آستان برادرت افتخار می‌نمایند و تو از نسبت برادری احتراز داری و بالجمله حاجی میرزا رضا قلی هفتاد مرحله از مراحل عمر را طی کرد و به سال ۱۳۱۲ در طهران وفات یافت و جنازه اش را به نجف برده دفن نمودند و مقبرش در قسمت خلف و بالاسر حرم می‌باشد **ومریم خانم (ورقة الحمراء)** زوجه اش خواهر مهد علیا بود که عنقریب می‌نگاریم کمال معرفت در حق جمال أبهی' داشت و در ایامی که نام میرزا یحیی بین بابیان شهرت یافت پیوسته دم از محبت جمال أبهی' می‌زد و لوح مفصل که در اواخر ایام بغداد از قلم أبهی' بنام مریم صدور یافت مشهور می‌باشد

--- صفحه ۴۸۸ ---

ومریم در طهران وفات یافت و در مقبره عبدالعظیم مدفون گردید و در لوحه قبرش ابیاتی منقوش که ماده تاریخش این است «به نوحه عیسی مریم بماتم مریم» و صورت زیارت برای مریم از قلم أبهی' صدور یافت که مصدر باین بیانات می‌باشد: "هذه زیارة للّتی سُمیت بمریم انّھا اشتعلت بنار حَب رَجھا قبل ان تمسّها وانا سترنا شأّھا فی حیاتها فلما ارتقت الی الرفیق الأعلی کشف الله الحجاب وعرفها عباده ومن اراد ان یزور الطّاء الّتی استشهدت فلیزُر بهذه الزّیارة یا ایتها الورقة الحمراء والآیة الأبهی. الی آخر البیانات. ودر خاتمه چنین مرقوم فرمودند: هر نفسی اراده کند حضرت اخت وورقة الحمراء وآل الله من اهل البيت اللّائی فزن برضاء الله را زیارت نماید له ان یزور بما نزل من یراعة الأحدیة من لدي الله مالک البریة." و از حاجی میرزا رضا قلی و مریم دختری بنام زهرا خانم معروف به ثمره به عرصه ظهور آمد و دیگر از برادران میرزا تقی پریشان برادر ابوینی حاجی میرزا رضا قلی تولد و نشو و نمایش در طهران شد و در طریقت عرفانیّه و حب به شعر و ذوق شاعری بود و غالب شاهنامه فردوسی را در حفظ داشت و نیک می‌خواند گویند در ایام جوانی برای محمد شاه اشعار شاهنامه می‌خواند و اخیراً در پیشه تجارت داخل شد و جواهر فروشی می‌کرد و ازدواج نمود

وبا وجود تحوّل و ثروت ایّام عمر را به حالت انفراد بسر برد و به سال ۱۲۹۲ در طهران بگذشت و به دستور حاجی میرزا رضا قلی جسدش حمل به نجف شده در آنجا مدفون گشت دیگر از برادران میرزا ابراهیم در صغر سنّ شوق تحصیل علوم رائجه داشت و در سلک طلاب علوم دینیّه داخل شد و پس از فراغت از تحصیل در طهران برای تکمیل به عراق عرب رفته به درجه اجتهاد رسید ولی اجل مهلت نداد و در سنّ جوانی از این جهان درگذشت. و از خواهران فاطمه خانم خواهر ابوینی حاجی میرزا رضا قلی بود و به اراده و اقدام جمال أبهی<sup>۱</sup> به ازدواج میرزا محمود ابن میرزا محمد علی

--- صفحه ۴۸۹ ---

برادر جمال أبهی<sup>۱</sup> در آمده در طهران می زیستند و میرزا محمود مذکور چنانکه در بخش چهارم آوردیم به سال ۱۲۶۸ در انبار طهران با جمال أبهی<sup>۱</sup> هم سلسله شد و بالاخره در سال ۱۳۰۳ در طهران وفات یافت و در قُم مدفون گردید و فاطمه خانم قرب هفتاد سال از عمر را به پایان رساند و علّت وفاتش چنین شد که در آن سال خبر صعود حضرت غصن اعظم را دشمنان کذباً منتشر کردند و زنی این خبر را غفله به عمّه رساند و او چنان بی خود و پریشان شد و چنان لطمه بر سر و سینه خود زد که خون از حلق و دماغش جاری شد و یک سال باین حال مبتلا بود تا درگذشت و این بسال ۱۳۳۵ وقوع یافت و در جوار بقعه امام زاده معصوم مدفون گشت و از او پنج اولاد ذکور و سه اناث برجای ماندند و دیگر از اخوات حاجیه خانم بزرگ<sup>165</sup> نیز خواهر ابوینی حاجی میرزا رضا قلی بود و هم در طهران تولّد و نشو و نما یافت و خانه مسکونه شان در بازار معروف به کنار خندق طهران ملکی والده شان حاجیه کلثوم خانم بود آورده اند که در ایّام حبس جمال أبهی<sup>۱</sup> در سیاه چال طهران روزی حاجیه خانم بزرگ به محبس رفت و ایشان را در حال ضعف و بیماری دید و به خانه مراجعت کرد

165- حاجیه خانم و یا عزیه خانم معروف به حاجیه خانم ردیه ای هم به نام اوست مه از لیان به نام او منتشر کردند تحت عنوان تنبیه النامین که معروف هم که محمد قزوینی ازلی معروف نویسنده آن بوده است و به نام او منتشر کرده است.

وبتأفاق مادر به خانۀ میرزا آقاخان صدراعظم شتافت و حاجیه کلثوم خانم به اقدام صدر اعظم افتاده درخواست استخلاص أبهی نمود صدر اعظم چنین گفت: که برای شاه تقدیمی لازم است و بالاخره دیوان حافظ به خط میرعماد و مجموعه ادعیه به خط حضرت علی امیر المؤمنین و نیز سه قطعه مرتع واقعه در تکررا تقدیم کردند و صدر اعظم دیوان مذکور را به شاه داد ولی ادعیه را برای خود نگه داشت و بعد از وفاتش آن را ورثه او را و مابینشان تقسیم کردند و قباله فروش مراتع مذکوره که نیز نزد ورثه باقی ماند به مهر جمال أبهی (حسینعلی) مزین است و جمال أبهی چون از انبار بیرون آمدند به خانه مذکوره رفته چند روزی توقّف فرمودند و بالجمله حاجیه خانم بزرگ از مؤمنات در امر حضرت نقطه اولی شد و در اظهار امر جمال أبهی از اتباع میرزا یحیی گریدید ولی آخر الحیات به حال اعراض و اعتراض زیست و لوح معروف به لوح عمه صادر از از قلم حضرت عبدالبها خطاب به او است.

--- صفحه ۴۹۰ ---

و به نام او جواب ناصوابی حاوی تعرضات از لیبین طبع و منتشر گردید و در شأن او در لوحی از الواح به خط حضرت عبدالبها چنین صدور یافت قوله: « ورقه طیبه زکیه مطمئنه امة الله خدیجه سلطان علیها بقاء الله الأبهی ملاحظه نمایند: « هو الأبهی ای ورقه مهتره از انفحات الهیه آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و سبب روح و ریحان شد که الحمد لله آن ورقه طیبه به این خدمات قیام نمودند در تقلیب قلوب همّت گماشتند که شاید نسیمی خوش بوزد و رائحه دلکشی ساطع گردد دیده های رمد دیده روشن شود و قلوب رم کرده منجذب ملکوت أبهی شود و طیور بال و پر شکسته پر تازه برویاند و به اوج معراج تقدیس پرواز نماید آن ورقه محترمه که به او ملاقات نمودید جمال مبارک به نفس مقدّس او را تبلیغ فرمودند و در وقتی که از سجن طهران بیرون آمدند جمیع خدمات جمال بارک را او متکفل بود و شب و روز در ساحت

اقدس به خدمت ایستاده و به نار محبت الله چنان افروخته بود که شعله نیران و لمعه از نور بود و چون جمال قدم به عراق تشریف فرمودند سید محمد معهود میدان را خالی یافت و خانه را بی والی بنهایت کوشید و جوشید و شب و روز فکر صرف کرده تا کم کم آن آتش افروخته را افسرده کرد و آن ورقه سدره منتهی را پژمرده حال بلکه به همت تو باز آن ورقه محترمه تر و تازه گردد و از نفحات قدس حیات بی اندازه یابد و این خدمتی باشد از تو به اصل شجره رحمانیت و بلسان تقدیس در مجامع ابرار و محافل اخیار تا ابد الآباد مذکور آید بلکه نفحه خوش این خدمت تا ملکوت اُجَی متصاعد شود و انشاء الله بقوت ثبوت برعهد و میثاق الهی براین خدمت موفق گردی چه که الیوم ثابتین برعهد بجنود ملکوت اُجَی موفق و مؤیدند و آثار تأیید و توفیق در جبین شان چون نور حقیقت ساطع و لامع باری جناب آقا سید نصرالله و حضرات اخوان و ورقه طیبه مطمئنه و والده و همشیره را تماماً تکبیر ابداع اُجَی ابلاغ فرمائید همیشه در روضه مبارکه به ذکر و یاد ایشان مشغولیم و البهاء علیک

--- صفحه ۴۹۱ ---

وعلی کلّ ورقه ثبت علی المیثاق ع ع . \*\*\*\*\*

ای ورقه مهتره بنفحات الله خدمت عظیمی و همت جلیلی این کیفیت است اگر بعون و عنایت جمال مبارک از عهده برآی و آن ورقه مهجوره منقطعه از سدره را باز بشجره مبارکه راجع نمائی قسم بجمال قدم که طلعات قدس در غرفات ملکوت اُجَی و ورقات انس در حجرات ملاء اعلی بتحسین و توصیف ندا بلند نمایند پس بجان و دل بکوش و بسیار فطن وزیرک باش که مبادا همین کیفیت سبب شود که او شبهاتی بر اماء الله القا نماید خود تنها مراوده نما و البها علیک ع ع.

مکتوب مفصّلی به خانم بزرگ مرقوم شد ولی ازهر نغمه در آن موجود فی الحقیقه در صخره صماء تاثیر می نماید و اگر بر مرده قرائت شود حیات بخشد شما این مکتوب را به حضرات ایادی امرالله بنمائید بعد نزد خانم بزرگ ذکرش را بکنید بعد از آنکه او را تشنه نمائید بدهید ع ع .»

او متجاوز از هفتاد سال عمر نمود تا به سال ۱۳۳۵ در طهران در گذشت و در جوار بقعه امام زاده معصوم مدفون شد دیگر از برادران میرزا محمد قلی مادرش ترکمانیه وهنگام وفات میرزا در سن رضاع بود و در ظل جمال أبهی او تربیت یافته ملازم صادق گشت و در طهران و بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا ملازمت داشته به حمایت و خدمت قیام کرد و با عربیه وصلت و ازدواج اختیار نمود و محترمه خانم جان بنت عمه خود را نیز که بعداً از ایران بردند به زینت گرفت و عائله واسعه تاسیس نمود و پس از غروب شمس أبهی و فایده عهد و میثاق نمود تا در گذشت و در نقیب طبریاً مدفون گشت. دیگر از خواهران حسینیه خانم مادرش گرجیه بود و نشو و نمایش در طهران شد و به زوجیت میرزا محمدعلی دزدائی درآمد و بعد از آنکه پنجاه مرحله از مراحل عمر را طی کرده عاقبت در خانه حاجی میرزا رضا قلی در طهران وفات یافت.

--- صفحه ۴۹۲ ---

میرزا یحیی (وحید - ازل - ثمره - مرآت) مقتدای فئه ازلیین مادرش بروجردیه کرمانشاهانیه بود که میرزا بزرگ در ایام حکومتش در بروجرد و لرستان متعه (صیغه - نکاح موقت) کرد و میرزا یحیی به سال ۱۲۴۶ در طهران متولد شد و در طفولیتش مادرش فوت نمود و والده أبهی طفل را در حصن خود گرفت و هنوز در صغر سن بود که میرزا اولاً و سپس حرم محترمه به جهان اعلی انتقال یافتند پس جمال أبهی وی را در ظل عنایت خود سرپرستی کرد و ملاً مهدی کندی را معلّم و مربی مقرر داشت تا قرائت و کتابت فارسیه بیاموخت و نوشتن خط نستعلیق را نیکو فراگرفت و چون نداء حضرت مبشر اعظم در ایران مرتفع شد و مشاهیر اصحاب و مؤمنین در محضر أبهی مرآده نموده استمداد در حل و عقد امور همی جستند تقریباً به سال ۱۲۶۳ میرزا یحیی هم از این امر خبر یافت و آثار بدیعه زیارت نموده در زمره مؤمنین داخل گشت و سپس ایامی چند ملازمت حضرت قدّوس و ظاهره در مازندران حاصل کرده، منجذب کلمات و آثارشان گردید و آثار قدوسیّه را حفظ در خاطر نموده با لحن همی خواند و بدین رو متدرجاً استعداد و ملکه یافته بدان نسق کلماتی ترکیب و تلفیق نمود و مانند ادعیه و خطب و غیره مقالات و عباراتی پرداخت تا چون در ایام حبس حضرت مبشر در ماکو و خصوصاً در ایام سجن چهریق که ملاً عبدالکریم قزوینی واسطه ارسال مراسلات بین ایشان و جمال أبهی بود

در توقیعی خطاباً به ملا عبدالکریم چنین فرمودند: « اَنَا لِنشاورَتِكَ فِي الظُّهورِ فَاكتب ما يلهمك الله ربَّ العالمين بامر لا يختلف النَّاس من بعد غروب الشَّمس ولا يحزن من يظهره الله في يوم ظهوره وانَّ هذا ثلاث ذكر حكيم انتهى » وملاً عبدالکریم به محضر أبهی ' معروض داشت وجمال أبهی ' دستور فرمودند که امر را راجع به اخوی کَهر {کوچکتر} میرزا یحیی نمائید و به اوصاف والقاب رفیعه بستائید چنانکه همه طائف حول باشند تا وقت معلوم فرا رسد و منظور جمال أبهی ' چنین بود که توجّه انام به این خانواده شده در عین حال هیکل مقدّس از خطرات ناصرالدین شاه و میرزا تقی خان و غیرهما مصون و محفوظ ماند و چون به سال ۱۲۶۵ پس از اختتام امر قلعه طبرسی سیّاح مراغه حسب دستور مبشّر اعظم برای اجرا مراسم زیارت از چهاریق به قلعه آمد.

--- صفحه ۴۹۳ ---

در طریق عودت به آذربایجان در طهران به بیت أبهی ' وارد شد و بعد از اقامت ایّامی چند خواست عودت به آذربایجان نماید و جمال أبهی ' صورت مکتوبی را املاء فرمودند میرزا یحیی نوشت و به عنوان وی توسط سیّاح ارسال نزد حضرت مبشّر نمودند و نیز خود مرقومه نگاشتند و ملا عبدالکریم هم حسب دستور مذکور مشروحه نوشته توسط سیّاح فرستادند و همین که نامه به آن مظلوم رسید سر به سجده نهاده شکر به جای آوردند و توقیعاتی به اسم میرزا یحیی و برای ملا عبدالکریم و شیخ عظیم و غیرهم صادر شد و دستور راجع به حفظ و تقویت میرزا یحیی ازین قبیل بیانات فرمودند: « الواح مسطوره که از جوهر و له و ساذج انجذاب متجلی گشته مشاهده الشکر مجلیه جلّ و عزّ کمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته که اریاح مشرقه بر فؤاد آن ساکن نگردد و اسباب شوق در خطّ و املاً برنج کمال از برای او فراهم آورده و نیز ولتایدوه باریاح ردّکم و لتحفظوه عن کلّ ما یرکد ماء حبه فی نفسه و یجس هواء وده فی ذاته و تطفی نار قربه فی کینونیه و یبثّ تراب جذبه فی انیته. » که او بعداً بهانه کرده دلیل بر مقامات خود نزد حضرت اعلیٰ گرفته جمعی را بفریفت و ما کیفیّت ارسال نقطه اولی ' توقیعی مخصوص که در آن سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بهاء فرموده و نیز ارسال آثار مخصوصه خود را بواسطه ملا باقر حرف حی برای جمال أبهی ' در بخش سوم

آوردیم وراجع به توقیع مذکور از حضرت غصن اعظم عبدالبهاء سؤال شده در جواب چنین مرقوم فرمودند: «  
واقما ما سئلت عن جنّة الأسماء أنّها هي الهيكل المرقوم بالخطّ الأبهيّ اثر القلم الأعلى النّقطة الأولى روعي له  
الفداء علي ورقة وفي الهيكل اشتقاق شتيّ من كلمة البهاء وهذا الهيكل المكرم قد سرقه يحيى الأثيم ومعه  
الواح شتيّ باثر النّقطة الأولى روعي له الفداء ظناً منه أنّ ذلك يجديه نفعاً كلاً أنّ هذا العمل حسرة له في  
الآخرة والأولى ولكن سواد ذلك الهيكل

--- صفحه ۴۹۴ ---

موجود عند الأحبّاء حتّيّ نسخه منه بخطّ يحيى وبعث هذه النسخة مع جملة كتب من الواح ربك الي الهند  
امانة ولكن مركز النقض القوي في قلب الأمين ان يستولي عليها ولا يؤدّي الأمانات الي اهلها هذا شأنهم في  
الحياة الدنیا وبئس التابع والمتبوع ويا حسرة علي الذين اتّبّعوا من الذين اتّبّعوا في هذه الخيانة العظمي  
فسوف يظهر الله بقوة من عنده أنّ الخائنين لفي خسران مبين وعليك التحية والثناء ع . وبالجملة ميرزا  
يحيى مغرور شد واز سال ۱۲۶۷ بعداز واقعه شهادت حضرت نقطه اولی با معاريف باييه كه باقى ماندند  
اجتماعات نموده مساعدت در مقاومت با ناصرالدين شاه همی نمود واز اطاعت اوامر أبهى انحراف ورزید  
ومتدرّجاً داعيه وصی بودن برای حضرت مبشّررا اظهار کرد وبا اینکه در نصوص کلمات آن حضرت وصایت  
در دور بیان نیست ممتنع نگردید وکتب ورسائلی تلفیق کرده در ترویج احکام فرعيه بیان و اختراع احکام ديگر  
از خود سعی همی نمود و حکم قتل مشاهير باييه كه از او اطاعت نمودند داد وبا مبادی عموميّه جمال أبهى كه  
عدم مقاومت با دولت واحتراز از مداخله در سياست واحترام مراسم ديانت ومعاشرت واختلاط با ملل اخرى  
وغيرها است مخالفت ومعارضت نمود وفریاد ترویج فروع جزئیه بیان از قبیل حرمت استعمال قهوه وادويه طبيه  
وسير وپياز وغيرها برکشید وحسد واستكبار ورزیده با بعضی از معاندین ریاست خواه بیان متفق شده سراً  
وبالآخره علناً به مخالفت با جمال أبهى برخاست واز بغداد دوبار سيد محمد را به اصفهان فرستاده كه محرمانه  
تنهائی ومظلوميتش را برفقاء بابيش حكایت نمود وبا موافقت مير محمدعلى نام عطّار بابی چنین منتشر ساختند  
كه جمال أبهى ميرزا يحيى را پنهان ودر قبضه خود گرفته ملزم ومجبور بدانچه مى خواهد مى نمايد

وهمدستانش که آنان را شهداء بیان خواند چنانکه در این بخش و بخش سابق نام بردیم و شرح احوالشان بتفصیل در بخش سوّم و ششم مسطور است.

--- صفحه ۴۹۵ ---

ملاً جعفر نراقی و ملاً جعفر کرمانی و ملاً هادی قزوینی و سیّد محمّد اصفهانی و میرزا محمّد حسین متولّی قمی و حاجی میرزا هادی دولت آبادی و غیرهم از ذکور و اناث بایّه بودند که الی آخر العمر بر مخالفت باقی ماندند و خاندانی ازلی برجای گذاشتند ولی غالب بایّه حق و حقیقت را به مرور ایّام یافته از وی اعراض نموده به مؤمنین امر أبهی<sup>۱</sup> پیوستند چنانکه در کتاب بدیع چنین مسطور است: « از حرم یزدانی نگذشت درسین قبل هفت

نفر شهداء ناربه معین نمود یکی از آن نفوس بعد از اطلاع تائب و رجوع الی الله و رفعه الی جنة الأبهي فوق سدره المنتهي انه سمی بموسي في ملكوت الأبهي .. و آن نفس مبارك میرزا موسی قمی بوده علیه بهاء الله که بشکست صنم و هم و هوئی را و در فلك الهی باذن الله خالق الأرض و السماء مستقر شد و بعد الی الله رجوع نمود و نفس دیگر ابداً قبول آن افک نموده کان روح القدس اخبره و حفظه من مفتريات هؤلاء المفترين مختصر آنکه سه ۳ نفس از آن نفوس باقی و در آن جزو این نفوس را شهید نام نموده و تصریحاً نوشته که هر کدام دختر بکری از برای او بفرستد مع درهم و دنانیر و آن جزو الان در دست موجود و مراسلات میرزایحیی با همدستان مذکور مداوم شده یکدیگر را بر مخالفت و مقاومت بهائیان تحریص و تحریض همی کردند و صورت زیارت برای برخی از آنان که هلاک شدند مانند حاجی، میرزا احمد کاشی و غیره نوشت.» و یکی از بزرگترین همدستان وی زوجه منقطعۀ اصفهانیه<sup>166</sup> حضرت نقطه اولی<sup>۱</sup> و برادرانش ملاً

رجب علی

166 - و همچنین همشیره ملاً رجب علی که حرم حضرت اعلی بود آن حضرت البتّه اطلاع دارند که او را طلب نموده از آن ارض آوردند یک شب در نزد خود نگه داشت و روز دیگر به عنف و جبر او را از خانه خود بیرون کرد و به آن هردو خبیث داد چنانچه خود همان ضعیفه به جهت این عبد فانی ذکر می نمود و به طلعت اقدس الهی قسم که در حین ذکر به شدت گریه می کرد که این قسم بمن کردند و والدۀ حضرت اعلی همین ایراد را به مهمان که الان در بیت می باشد عیال حاجی عبدالمجید فرموده بودند که اگر شماها معتقد بوده و هستید که ایشان یعنی حضرت اعلی<sup>۱</sup> حجة الله بودند و ظهور الهی چگونه حرم او را تصرف نمودند ملاحظه فرمائید که چه میتوان گفت که در عهد هیچ ظهوری و نبی و رسولی چنین کاری اهل آن بیت اظهار نکردند باینکه در لوحی بخود شجره کفر حضرت اعلی روح ماسواه فداه نازل فرموده اند در اول لوح خطاب به او می فرمایند ان يا اسم الأزل فاشهد بأنني أنا حي في الأفق الأبهي الله أكبر الله أكبر چگونه خلق چشم ها را نمی کنند و آثار الله را ملتفت نمی شوند و چگونه به تصریح شمس جمال اعلائی را در افق قدس ابهائی اشاره



--- صفحه ۴۹۶ ---

وملاً علی محمد بودند که نیز شرح احوالشان را در بخش سوم و در مطاوی بخش سابق آوردیم. و در الواح و آثار مکرراً مذکور گشت. از آن جمله به عنوان خادم چنین مسطور گردید: « حال از رجال گذشتیم داهیه دهماء چه می گوید در اول ظهور حضرت اعلیٰ روح من فی ملکوت الامر فداه او و دو برادرش در کمال عداوت و بغضا بودند اکثری از اهل بلد بر این فقره مطلع اند در منازل و محافل و مجالس گفته اند آنچه را که قلم از ذکرش شرم می نماید درین ظهور نظر به نسبت چند یومی اظهار اقبال نمودند و بعد بدسیسه های خناسیه و اعمال فاسده مشغول گشتند حال بعد از شصت سال عشاق جدیدی یافت شده تباً للعشاق و تباً للمعشوق اگر فی الجملة در اطوار و رفتار او تفکر نمائید حقیقت دنیارا مشاهده می نمائید که در لباس های ملوئه ظاهر شد ... و جمیع قصور به نفوس مقبله راجع چه که عبودیت آن نفوس سبب طغیان داهیه شده تا حال این عبد فانی نظر به بعض امور اطوار او را ستر می نمود لکن در این سنه که هزار و دویست و نود و نه است ظاهر شد از او امری که از شیاطین قبل و بعد ظاهر نشده یشهد بذلك من عنده ام الكتاب بیست سنه حق جل جلاله فواحش او را ستر نمود و همچنین این عبد فانی و لکن در این کره واجب شد که بعضی از اطوارش ذکر شود تا عباد الله و امائه اطلاع یابند و او را بشناسند. »

--- صفحه ۴۹۷ ---

و بالجمله میرزا یحیی و همدستانش بالاخره در ایام اقامت ابهی<sup>۱</sup> در ادرنه علم فصل و مخالفت برافروختند و در مضادّت با جمال ابهی<sup>۱</sup> آنچه توانستند کردند و حزبی مخالف به نام ازلیه و بابیه تأسیس نمودند و چون بسیاری از اعمال و مخالفت های وی را در مطاوی این بخش و بخش های دیگر آوردیم از تفصیل طویل که مخالف با اسلوب تاریخ نگاری است صرف نظر می نمائیم و شرمه از کلماتش را برای نمونه از افکار و آرائش ثبت می نمائیم از آن جمله در موقعی که جمال ابهی<sup>۱</sup> مهاجرت به سلیمانیه فرمودند به میرزا حسین متولی قمی مذکور که قسمتی مهم از جزئیات اعمالش را در طی بخش های سابق آوردیم.

نبیل زرندي دريك منظومهٔ مثنویس در بیان احوال وي چنین سرود که شمهٔ از آنرا در بخش چهارم ثبت کردیم:

فرموده اند و دیگر در همان لوح باز مخاطباً بان مشرک بالله میفرمایند و ان يظهر في ایامك احد مثلک هذا ما یورثن الامر من لدي الله  
المقتدر العزيز المحبوب و ان لن يظهر فایقن بانّ الله ما اراد بان یعرف نفسه حال ملاحظه نمائید که چگونه به صراحت ذکر ظهور الهی را  
در ایام خود او می فرمایند ( مکتوب سید مهدی دهجی )

آنکه خود را خواند مرآت بیان \*\*\*\*\* که برائت جست از او ذات بیان  
هرکسی کاین اسم را برسر نهاد \*\*\*\*\* نام خود يك روز من يظهر نهاد  
زود فتوي داد اندر کشتنش \*\*\*\*\* هم بسبب وهم بخون آغشتنش  
دفتر مستيقظش را رو ببين \*\*\*\*\* کاین بیان از بهر تو گردد مبین  
حکم قتل چند نفس بي گناه \*\*\*\*\* ثبت در آن دفتر شیطان پناه  
حضرت دیان که از اعلاي عال \*\*\*\*\* بود صاحب رتبه و عز وجلال  
آنچه نازل گشت اندر شأن او \*\*\*\*\* از بشیر طلعت جانان او  
صدیکش در حق آن مرآت شوم \*\*\*\*\* نامده نازل زاوصاف ورسوم  
بلکه فرموده بدیان این چنین \*\*\*\*\* در کتاب پنج شأن آن شاه دین  
که پیرواز آمده این تازه طیر \*\*\*\*\* در هوای روح او را بخش سیر  
در کف لطف خود او را بریران \*\*\*\*\* این نصیحت کرد هم بر دیگران  
بر وحید اکبر واسم عظیم \*\*\*\*\* هم باسم اصدق واسم کریم  
جمله را کرده مرتی بهر او \*\*\*\*\* تا مگر تریاق گردد زهر او  
آنکه اینش شأن و آتش منصب است \*\*\*\*\* بین چه سان زد در میان تاب و تب است  
حضرت دیان بامرش کشته شد \*\*\*\*\* هیکل پاکش بخون آغشته شد  
بروزید از استم ان دین تباه \*\*\*\*\* هم در آن ساعت یکی باد سیاه  
که جهان گردید همچون لیل تار \*\*\*\*\* با وجود شمس در نصف النهار  
هم علي اکبر که قلبش ساده بود \*\*\*\*\* شاه اعلي را همی همزاده بود  
کشت در دار السلامش بیگناه \*\*\*\*\* که چرا برده بدیان او پناه  
هم ابوالقاسم وهم اشخاص چند \*\*\*\*\* جملگی مقتول از آن دل پرگزند

هم حريم نقطه را ازارض صاد \*\*\*\*\* خواست تابغداد باصدگون فساد  
خود تصرف کرد يك ماه تمام \*\*\*\*\* بعدازآن دادش بان نسل حرام  
که رسولش اعور ودجال خواند \*\*\*\*\* وصف اورا ازلسان صدق راند  
گفت چاه ارض صادش مسکن است \*\*\*\*\* نسل شیطان است وهمنام من است  
گرچه دزدي وگدائي مي کند \*\*\*\*\* ليک دعوي خدائي مي کند  
اعورت آن کافر ربّ السّمأ \*\*\*\*\* نيست اعور ربّ ومحبوب شما  
خوش حريم نقطه را کرد احترام \*\*\*\*\* که ببخشيدش بان نسل حرام  
زود ازدجال ملعون يك پسر \*\*\*\*\* سوي نيران رفت وشد خاکش بسر  
گر به نقطه نسبتش بودي تمام \*\*\*\*\* جانب شيراز رفتي بي کلام  
در پناه عصمت اعلي حريم \*\*\*\*\* ماندي اندر حفظ خلاق کریم

--- صفحه ۴۹۸ ---

مکتوبی نوشت ونبذه ازآن چنین است فلما امتلئ الأرض ظلماً اذاً سافرت برجلی من دون شی لما شأ ربّي  
وقضى ولقد نزلت ارض الکاف والنون وسكنت هناك شهوراً لما قدر الله واجرى ومکثت هنالك لما کان  
السبيل ممنوعة والطرق مرفوعة لمن يسافر ويمشى فاذاً لما فتح الله سبيلي اذا سافرت و نزلت فی البغداد الکبری  
فلما سکت هنالك شهوراً ورأيت اخوتی فی غلّ اذاً اعتزلت عنهم وجلست وحدي فی بيت مع من يباشر امری  
واری ماذا يرى الله لی ولما شاهد اخای حسین لم اکُ متبعاً لهواه فيما يريد ان يتبع ويكون شاخصا بين اهل  
الصفا اذاً ذهب من دون اذنی وسافر بين اهل الجماعة ومرافقتهم فيما هم عليه وما کان ان يعرض عن الهوى ودر  
کتابی بنام اخلاق روحانیین تلفیق کرد چنین

لیک چونکه طینتش ناپاک بود. \*\*\*\*\* کهربای کفر چون کاهش ربود  
نیست یک دیندار دراهل بیان \*\*\*\*\* تا بپرسد ز آن رئیس رهنان  
کین همه اعمال این زشت پلید \*\*\*\*\* باچه برهان آمد از دست پدید  
این همه کردی بجان دیگران \*\*\*\*\* با شه ابها چرائی سرگران  
همچه نمرودت بنعمت پرورید \*\*\*\*\* دست ظلم وجوررا از تو برید  
بودی اندر طا بظلّ ذات او \*\*\*\*\* خادم وهم کاتب آیات او  
چون جمالش شهره آفاق شد \*\*\*\*\* زابتدا در دلربائی طاق شد  
خواست تامحفوظ ماند \*\*\*\*\* آن شجر اندر ایام اتابک از تبر  
نام مرآتی بروی تو نهاد \*\*\*\*\* نامت اندر شهر طهران شهره داد  
هم بنامت نامه براعلی نوشت \*\*\*\*\* تا برویت نام مرآتی بهشت  
این خبر شد از تدابیر بها \*\*\*\*\* شهره دردیوانیان ارض طا  
که بهارا یک برادر هست حوزد \*\*\*\*\* سید باب امر خود بر وی سپرد  
هرکسی این گفتگوهارا شنید \*\*\*\*\* لیک روی ناکس ترا کس ندید  
همچه غولت کرد شاه سروران \*\*\*\*\* مخفی اندر جنگل مازندران  
زین سبب محفوظ ماند ابهی 'شجر \*\*\*\*\* از جفای تیشه وجور طبر  
چونکه فتنه حین بطهران درگرفت \*\*\*\*\* جانت درمازندران آذر گرفت  
نام زین العابدین را احمدش \*\*\*\*\* کردی وهمراه بردی باخودش  
همره کشکول وبوق ومن تشاء \*\*\*\*\* درتکدی هر صباح وهر عشاء  
از کنار جنگل وبحر خزر \*\*\*\*\* شد بشهر رشت وقزوینت گذر  
تا بکرمانشاه قلبت پرخروش \*\*\*\*\* خلعت اموات افکندی بدوش

بهر عبد الله قزوینی کفن \*\*\*\*\* نقد میکردی بصد تلبیس دفن  
در فلاکت باچنین حال نزار \*\*\*\*\* تا بهارا شد بآن کشور گذار  
احمد مظلوم را کردی روان \*\*\*\*\* پیش موسای کلیم اندر نهان  
تا بهایت درهم و دینار داد \*\*\*\*\* پيله و پنبه خریدی ز اعتماد  
جانب زوراً ز راه مندلیج \*\*\*\*\* رفتی و خود هیچتر بودی ز هیچ  
جایگه کردی ببغداد آن زمان \*\*\*\*\* تو ز ترس خان بیک ادنی مکان  
نام خود حاجعلی گفتی بناس \*\*\*\*\* که در اینجا می فروشد قطن و لاس  
نی کست را بود از نامت نشان \*\*\*\*\* نی کسی آگاه بودت از مکان

--- صفحه ۴۹۹ ---

باتباع خویش دستور نوشت: "انالله سیظهر لكم يوماً يقول فيها ان اتقواالله ولا تقربوا امم غیرکم انّ الذي لم  
یکن فی البیان لم یکن طاهراً ولم یطلق علیهم اسم الطّهاره الا ان یدخل فی دین الله ویكون من المؤمنین کتب  
الله علی من یكون سلطاناً فی البیان لا تأخذ الفدیة ولا الجزیة من نفس بل یقتلهم كافة کما قاتلوکم كافة  
حتی تكونوا مؤمنین." وبالجملة چنانکه نگاشتیم میرزا یحیی را در سال ۱۲۸۵ بحکم سلطان عبدالعزیز با عائله  
وبعضی اتباعش بقبرص بردند و در ماغوسا استقرار گرفت و ذهاب و ایاب بعضی از اتباعش از ایران و مراسلاتش  
با آنان مستمر گشت و به تخریب امر أبهی' ومدافعت بهائیان بوسائل شتی پرداختند و خصوصاً چون در سال  
۱۳۰۵ جزیره قبرص به تصرف دولت انگلیس آمد و میرزا یحیی از حبس دولت عثمانی آزاد شد و ازلیان با  
احزاب

شاه أبهی' چون امیر محتشم \*\*\*\*\* هم عرب خاضع به پیشش هم عجم

در پناهش قلب تو آسوده بود \*\*\*\*\* لیک چون طینت تورا بیهوده بود  
می شنیدی یک نفر را در عجم \*\*\*\*\* کرده اند از بابیان حبس ستم  
جانت در مینا و کشتی پر شرار \*\*\*\*\* می نمودی جانب بصره فرار  
هفت تن را در عجم خواندی شهید \*\*\*\*\* بهر هر هفت این نوشتی ای وحید  
کز برای من متاع فاخره \*\*\*\*\* با بنات جاذبات باکره  
زود بفرستید ای یاران همی \*\*\*\*\* که مرا نبود در اینجا همدمی  
از قضا نامد برت زان هفت نیز \*\*\*\*\* جای نیست بکریک پیره کنیز  
تا ز جود شاه جانت کام یافت \*\*\*\*\* از سه زن نفس و هوات آرام یافت  
چونکه شاه جان ز زورا شد بروم \*\*\*\*\* عزم سوی زنگبارت شد چه بوم  
با حریم آله با صد هندسه \*\*\*\*\* زوجه های خویش را با وسوسه  
در خفا کردی روان با تاب و تب \*\*\*\*\* تا در آخر خود بیوئی از عقب  
هردمی از بیم جانت صد خیال \*\*\*\*\* بود تا شه شد ز زورا با جلال  
همره طاهر امین پاک کیش \*\*\*\*\* رفتی از بیره بموصل پیش پیش  
ظاهر اول با هزاران احترام \*\*\*\*\* داشتی در خدمت صد اهتمام  
بس عجائب دید در راه از تو وی \*\*\*\*\* شد مبدل بر غضب تسلیم وی  
پای خود می کرد در پیش دراز \*\*\*\*\* یعنی از تو نیست هیچم احتراز  
امرأ بهی ' کرده با تو همهم \*\*\*\*\* حالیا از رتبه تو آگهم  
گر رسد دستم بدامان بها \*\*\*\*\* میکنم زین همهمی بس توبه ها  
چون بموصل شاه برزد خیمه گاه \*\*\*\*\* رفت طاهر نزد شه بارشک و آه  
شه چه حالش دید امدادش نمود \*\*\*\*\* گفت رمزی وزعم شادش نمود

تا بموصل بودت ای یحیی گمان \*\*\*\*\* که خطر وارد ره شاه زمان  
چون بموصل رستی از خوف و خطر \*\*\*\*\* عزت آله را بدیدی بیشتر  
کم کمک در گوشه آن قافله \*\*\*\*\* جای میگردی ولکن در وله  
نیمه شب با زوجه هایت در نهان \*\*\*\*\* روز غائب از شه واز همرهان  
هریک از احباب چونت ده وله \*\*\*\*\* دیدی اندر گوشه آن قافله

--- صفحه ۵۰۰ ---

مختلفه ساخته بطرق غیر مستقیم بنشر آمال و مقاصد خود سعی نمودند و بایجاد قدرت و سیاستی موافق آمال  
و مرام خویش کوشیدند انقلاب در مملکت ایران حادث کردند چنانکه اقدامات جمهوریّ طلبی را درین  
بخش آوردیم و انقلاب مشروطیّت خواهی را در بخش هفتم مینگاریم و بالأخره میرزا یحیی در دوشنبه ۱۷  
جمادی الاوّلی بسال ۱۳۳۰ مطابق ماه آپریل سال ۱۹۱۲ در سنّ هشتاد و سه سالگی در ماغوسا جهانرا بدرود  
گفت و چون در خاندان وسیعه - اش شخصی قابل ولایق نبود حاجی میرزا هادی دولت آبادی را که در بخش  
آتی شرح احوال میاوریم وصیّ خود مقررّ کرد و بدین طریق در ایران حزبی با آمال و امانی مذکوره اجتماعی  
و سیاسی بنام ازلی و بابی برقرار ماندند که عقیدت اصلیّه خود را مخفی کرده در لباس تقیّه حسب دستور میرزا  
یحیی با مذاهب و احزاب

گفتی اخیر و یهودی از کجا است \*\*\*\*\* گرازین منزل برانیمش روا است  
تا که عزت را در آن پنداشتی \*\*\*\*\* که زامرت پرده را برداشتی  
تا مگر یاران تورا ماجد شوند \*\*\*\*\* چون بهایت راکع و ساجد شوند  
چون بهاشان داده صهبای غنا \*\*\*\*\* کس بشان تو نفرمود اعتنا  
بیت و هم خویش را هادم شدی \*\*\*\*\* زاشتهار خویشان نادم شدی

لیک کار ازدست بیرون رفته بود\*\*\*\*\* غنچه مستور تو بشکفته بود  
هرچه میدیدی خضوع همرهان\*\*\*\*\* در مبارک محضر شاه جهان  
غل صدر تو فزونتر میشدی\*\*\*\*\* نردها با عقل خود برمیزی  
گرجهان سازی نهان آن آفتاب\*\*\*\*\* لیک هر دم می فروزش نور وتاب  
ظاهراً نزد بها خاضع بدی\*\*\*\*\* درنهان راهی دیگر برمیزی  
تا بارض سر بسطغان قدم\*\*\*\*\* بارها باچای نوشاندی تو سم  
سخت هایل بود یکبار آن سموم\*\*\*\*\* که همه دلهاشد ازوی پرغوموم  
هیکل آله زان سموم آذری\*\*\*\*\* چند روزی شد مریض بستری  
چون حکیم با وفا شه را بدید\*\*\*\*\* ناتوان شد رنگ ازرویش پرید  
دور شه گردید باسوز جگر\*\*\*\*\* رفت بیرون بادر آن پر شرر  
شاه فرمود این حکیم باوفا\*\*\*\*\* جان خودرا کرد بهرما فدا  
چون بخانه رفت دربستر فتاد\*\*\*\*\* هر دمش شه مینمودی افتقاد  
. تا چه عشاقان خلاق ودود\*\*\*\*\* کوی قربانی جانان را ربود  
شد قبول شاه او قربان او\*\*\*\*\* بعداز آن بهبود شد جانان او.  
لیک ای یحیی تو در آن چند روز\*\*\*\*\* که دل اهل بها بد پر زسوز  
. خرم واشکفته و خندان بدی\*\*\*\*\* خنده بادجال شیطان میزدی  
چونکه دیدی سم تو کاری نشد\*\*\*\*\* هم عدوی هیکل باری نشد  
یکتن از خدام شه را درنهان\*\*\*\*\* خواندیش برقتل محبوب جهان  
کردیش اکرام ودادی خلعتش\*\*\*\*\* تا مگر کاری رود از خلوتش  
چونکه کیدت بان مسکین پدید\*\*\*\*\* بی محابا صیحه ازدل برکشید



هر چه جانان خواست خواموشش کند \*\*\*\*\* و آن سخنهارا فراموشش کند  
سینه پردرد او ساکن نشد \*\*\*\*\* ساکت از کید تو ای خائن نشد  
گر نبودی از بها منع شدید \*\*\*\*\* از همان خادم شدی تو ناپدید

--- صفحه ۵۰۱ ---

مختلفه مرافقت نموده بتخریب بنامی عقاید دینیه و ترغیب بحریت اعتقادیه همی پرداختند و میرزا یحیی زوجات  
متعدده اختیار کرده اولاد بسیار آورد و اکنون اخلاف کثیره از او در ایران و قبرص و غیرهما متفرق اند که غالباً  
نسب خود را مکتوم میدارند یکی از زوجاتش رقیه بنت میرزا محمد برادر ابوینی میرزا بزرگ بود که شمه  
از احوالش را در مطاوی بخش سابق و این بخش ذکر نمودیم و از او دو پسر معروف بمیرزا تقی الدین  
و عبدالوحد و دو دختر محترم و مریم بعرضه ظهور آمدند و عبدالوحد در حیات میرزا یحیی فوت شد و آنعائله  
بسال ۱۳۱۵ بطهران سفر کردند و از میرزا تقی نسلی نماند و نسل مریم در ایران موجودند و پسران مشهور دیگرش  
میرزا احمد عبدالعلی رضوانعلی و میرزا نورالله

لیک شه بهر سکون سامعان \*\*\*\*\* با حرم فرمود تغییر مکان  
یکتن از اصحاب را همره نبرد \*\*\*\*\* جمله اشیارا بدست تو سپرد  
امر شد بر منبع روشندلی \*\*\*\*\* با صفا درویش حق صدقعلی  
تاتورا خدمت کند با جان و دل \*\*\*\*\* ماند آن خادم از آن خدمت کسل  
آن چنان خدمت نمودت ز امر شاه \*\*\*\*\* که فتادی در گمان و اشتباه  
که شده از عاشقان روی تو \*\*\*\*\* که چنین گردد بدور کوی تو  
ظرفی از حلوای مصنوع خودت \*\*\*\*\* از بر تو برد پیشش احمدت

که بخور این را که حضرت ساخته \*\*\*\*\* وز کمال صنع خود پرداخته  
. گفت او سَم بر شه ما میدهد \*\*\*\*\* بهر ما بهر چه حلوا میدهد  
بهر تو نیکو بود حلوی او \*\*\*\*\* بهر ما کافی بود بلوی او  
چون شنیدی تو زدرویش این بیان \*\*\*\*\* کردی از خدمت جوابش آن زمان  
بعد از آن ای نقره ناقص عیار \*\*\*\*\* حاجی ابراهیم شد بهر تو یار  
ریش خندت کرد و خوردی گول او \*\*\*\*\* تا عمل کردی تو بر مأمول او  
نامه ها بنوشتی از بهر عجم \*\*\*\*\* فعلهای زشت خود را می دزم  
. جمله را وارون نوشتی در کتاب \*\*\*\*\* دادیش نسبت بسلطان مثاب  
که مرا محبوس زندان کرده اند \*\*\*\*\* قطع از من آب وهم نان کرده اند  
زهر دادندم ز کینه بارها \*\*\*\*\* کرده اند اندر هلاکم کارها  
ای که خود را خوانده مرآت حق \*\*\*\*\* گشته معرض ز نفس وذات حق  
گیرم از اعراض ماندی بی فروغ \*\*\*\*\* از چه کردی اینهمه جعلودروغ  
آنچه بنوشتم ز تو در این کتاب \*\*\*\*\* جملگی ظاهر بمثل آفتاب  
هر که را در هر یکش باشد سخن \*\*\*\*\* هست اثباتش بهده خان من  
خط تو موجود در هر افترا \*\*\*\*\* وقت برهان حاضر آرم جمله را  
جمله آثار اعلی را تمام \*\*\*\*\* که سپردت شاه در دار السلام  
نسخه الواح را برداشتی \*\*\*\*\* بذر تحریف اندر آنها کاشتی  
خط آن سید حسین مهندی \*\*\*\*\* که تو از رویش همی زاعم شدی  
جملگی موجود هم بی اشتباه \*\*\*\*\* جمله را تحریف تو اعظم گواه  
چونکه ابواب بیان فارسی \*\*\*\*\* بود خط احمد کاتب بسی  
دستت از تحریف آن کوتاه ماند \*\*\*\*\* عقبه صعبی تورا در راه ماند

سابق الّذکر بود و میرزا احمد پس از فوت میرزا یحیی بازادگان خواهر بحیفا آمده در جوار عنایت حضرت  
غصن اعظم عبدالبها زیستند و در همانجا در گذشته در قبرستان بهائی مدفون گردید و یکی از پسران میرزا یحیی  
محمد نام داشت که ترکان ولی محمد می خواندند و از قبرص مکرراً به عکا رفته در جوار افضال حضرت  
عبدالبها بسربرده نقودی را که بوی کرم می فرمودند بمی گساری و شهوت رانی صرف می نمود و بالأخره او را  
به سید اسدالله قمی سپردند تا بوعد و نوید بسیار بطهران رساند و در رشت برادر خود میرزا نورالله مذکور را  
که آن ایام در زی و نام سیدی طیب در بلد مذکور اقامت داشته طبابت می کرد یافت و از او یکی از زوجات  
متعدده اش را می خواست و میرزا نور الله استدعا از آقا سید اسد الله و سائر احباء گیلان کرد

گر کنی انکار احباب بیان \*\*\*\*\* کفرهای باطنت گردد عیان  
چاره بهرت نمی ماند دمی \*\*\*\*\* یا کنی انکار اعلی را همی  
یا نمائی بی کجی و انحراف \*\*\*\*\* بر جمال عزّ ابھی ' اعتراف  
که بود مقصود از کلّ بیان \*\*\*\*\* با همان برهان حق گشته عیان  
که به آن ثابت شود دین بیان \*\*\*\*\* هر که خواهد بیند آن برهان عیان  
. گوی غل اذ دل بهل بگشا نظر \*\*\*\*\* کن بسجن اعظم ابھی ' گذر  
تا که در عمّان تنزیل جلیل \*\*\*\*\* غرقه بینی صد هزاران جبرئیل  
آنچه زاعلی گشته نازل در دوروز \*\*\*\*\* نیم روز از شاه ابھی ' در بروز  
جمله آیاتی که اعلی مقترف \*\*\*\*\* که زاتیان وی از یا تا الف  
هم من وهم خامه من قاصراست \*\*\*\*\* زانکه این منصور را او ناصراست  
گر نبود از شاه ابهائیم مدد \*\*\*\*\* خامه ام صامت بماند تا ابد  
جمله آثارم از آن عمّان یمی است \*\*\*\*\* آنچه بسرودم از آنورقا دمی است  
اعتراف وجه اعلی این بود \*\*\*\*\* پیشت ای یحیی جوی گردین بود  
. میزنی صیحه تو با اعلی النداء \*\*\*\*\* که نمودم ظلم بر خود ای خدا  
سید دجال گمراهم نمود \*\*\*\*\* در هوای خویش چون کاهم ربود

مقصد از اعلیٰ والواح بیان \*\*\*\*\* جملگی باشد همین شاه عیان  
که ز نار ذات خود پنجاه سال \*\*\*\*\* باشدش هر دم فزونتر اشتعال  
هر چه بر انشا و اسماً و صفات \*\*\*\*\* بیشتر آمد هبوب عاصفات  
دمبدم روشنتر آمد مشعلش \*\*\*\*\* آخرش فیروز تر از اولش  
هر سنه ز اصحاب آن شاه ولا \*\*\*\*\* در عجم برپا شده یک کربلا  
شوکت اصحاب آن ربّ العباد \*\*\*\*\* برد شوکتهای سربازان زیاد  
هر طرف بشگفته یک نو گلستان \*\*\*\*\* از شهیدان ره آن دلستان  
لیک ای یحیی تورا انصاف نیست \*\*\*\*\* سینه ات از غلّ و بغضا صاف نیست  
دوست را دانستی و دشمن شدی \*\*\*\*\* تیشه حرمان بپای خود زدی  
با خطت موجود ای نامؤمن \*\*\*\*\* که نوشته حضرت اعلیٰ بمن  
که اگر شد در زمانت آشکار \*\*\*\*\* چون توئی این امر را بر وی سپار  
ورنه تعیین کن شهیدان در بیان \*\*\*\*\* تا شود آن نیر امکان عیان  
تو به ظلّ شاه اسماء و صفات \*\*\*\*\* خویش را میدیدی آندم محو و مات  
ترک خود بینی نکردی ای دغل \*\*\*\*\* نزد رحمان بت ستودی در بغل  
مطلع بودی تو از اغصان شه \*\*\*\*\* که بهر یک تافته برهان شه

--- صفحه ۵۰۳ ---

تا ولی محمد را به طهران رسانده به ازلیان دادند و یکی از دختران میرزا یحیی در اسلامبول زوجهٔ شیخ احمد کرمانی شد و چنانکه در بخش لاحق می‌نگاریم شیخ احمد وی را به واسطهٔ سوء اعمالش مجازات کرد و مورد تأثر شدید میرزایحیی واقع شد و لذا انگشتان خود را برید و بالجمله اعقاب میرزا یحیی از بنین و بنات در خاک ترکیه و ایران و هند و غیره متفرّق شدند و غالباً مادی و برخی به صورت اعتقاد به ادیان اخری گشتند و از میرزا یحیی کتب و رسائل و رسالات بسیار در نزد پیروانش برجای ماند که چنانکه نگاشتیم در صورت تقلید از اسلوب کلمات و معارف و تعلیمات حضرت نقطهٔ اولیٰ است ولی لفظاً و معنأً به غایت رکاکت و بشاعت قرار یافته بدرجهٔ یکه قاری و سامع را حیرت و تعجب فرا گرفته در مقام دانش و افکار وی غریق شگفت می‌گردد

و چون نسخ آن بسیار است و نبذه از آن را نیز ثبت کردیم اوراق کتاب را مشغول نمی سازیم و چند جمله بر سبیل نمونه ثبت می نمایم از آن جمله در صلواتش بر بیان که بعنوان " بسم الله الأغيث الأغيث" شروع کرد چنین مسطوراست ثم صلّ عليهم صلواتاً بارقاً مبرقاً من بوارق برق برّاق عزّتك صلواتاً شارقاً مستشرقاً من استشرقات شرق شوارق طلعتك ... صلواتاً شعشعانياً لامعاً متقدّساً متنوّراً متلجلجاً متلعلعاً متنمّقاً متشعشعاً متطرزاً مستطرزاً باستطرزات طریز طرائز کینویتیک و در زیارت قائم سبحانک سبحانک یا ایها المانع للأهل الحراث فسبحانک

نزد بحر نور غصن اعظمش \*\*\*\*\* که مسخر بود کلّ عالمش  
خویش را دیدی تو با چشم بصر \*\*\*\*\* کمتر از یک قطرهبی پاوسر  
چون نکردی امر را تسلیم او \*\*\*\*\* تا رهی از جهل واز تعلیم او  
نزد غصن اکبرش آن بیمثال \*\*\*\*\* که ز عمرش رفته شش یا هفت سال  
حق بآیات حقش ناطق نمود \*\*\*\*\* همچو شمس از مشرقش شارق نمود  
جمله آثار خود را چون خزف \*\*\*\*\* یافتی در نزد آن در شرف  
چون به او نسپردی امر الله را \*\*\*\*\* ترک کردی شاهزاده شاه را کردی  
آن گوساله خود را وصی \*\*\*\*\* هم شهیدان ساختی تعیین بسی  
شکر لله کان نهال پر عناد \*\*\*\*\* غیر بار یأس و محرومی نداد  
نزشهیدان گشت شیرین کام تو \*\*\*\*\* نه ز فرزندانی نمی در جام تو  
عاقبت از ناکسی و بیکسی \*\*\*\*\* هادی گمراه را کردی وصی  
تامگر زان ره دهد نخل تو بار \*\*\*\*\* آن شجر را بار نی جز ننگ و عار  
الی آخره

--- صفحه ۵۰۴ ---

سبحانك يا ايها الذي كسبت لك الخنثا فسبحانك سبحانك يا ايها الغياث الاستغاث اذ انت لا اله الا انت  
فسبحانك سبحانك يا طلعة المتلجلج فسبحانك سبحانك يا ايها الوجهة المتبلج فسبحانك سبحانك يا ايها القمص في  
سر النقطة بالاجمال المتفنج فسبحانك سبحانك يامليك الحمد علي الغمام المنتجع فسبحانك سبحانك يا ايها الذاتية  
منه المنتهج اذ انت انت لا اله الا انت فسبحانك سبحانك يابن الصالح فسبحانك سبحانك يا ايها العلوم الفاتح  
فسبحانك سبحانك يا ايها الأكوار اللائح فسبحانك سبحانك يا ملك الملوك في طور اللامع اللائح فسبحانك سبحانك  
يا طبيب الناصح اذ انت انت لا اله الا انت فسبحانك سبحانك يا ايها السر المسترخ فسبحانك سبحانك يا ايها  
الجذب المسترخ فسبحانك سبحانك يامليك المصور في التافخ فسبحانك سبحانك يا رب المتظهر في صراط الراسخ آلي  
فسبحانك سبحانك يامليك الرعاذ ياحميد الأعاذ يا ايها الذي آي لديدك أاذ يا حميد الذي منك الشداد يا حقيقة  
الانوجاذ آلي فسبحانك سبحانك يا حضرت الطراز يا ملك الاستطراز ياعلوم الأطراز ياسر الاركاز يا ايها القميص  
للاقمص يا ايها الاقصص من كل الاقصاص يا ايها الخليص منه الأخلص يا ايها المستخلص عند الاستخلاص يارب  
التقمص بالقمص يا ايض البياض يا نقطة النقاط يا سرائر التماط يا ايها القسط منه الاقساط يا حبيب الجالس في عرش  
الفسطاط ومن هذا القبيل الي آخره.

## عائلة جمال أبهى

آسيه خانم نواب - ورقة العليا بنت ميرزا اسماعيل يالرودى نورى حرم اصلى جمال أبهى بود وميرزا  
اسماعيل وزارت يكى از شاهزادگان مهمم را كه در طهران حكمرانى مى نمود داشت و امور طهران بدست ميرزا  
اسماعيل حل و عقد مى يافت و جمال أبهى در سن هيجده سالگى به سال ۱۲۵۱ هجرى در تاكر نور با وى  
وصلت فرمود و فرزند نخست صادق نام داشت كه در سه سالگى فوت شد. دوّم ميرزا على محمد كه به  
شش سالگى در مازندران فوت شد

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلق الخلق بكلمة من عنده وارسل اليهم الرسل وانزل عليهم الكتب ليهديهم الي صراطه المستقيم نشهد انه لا اله الا هو اقراراً لعظمته وقدرته وسلطانه واعترافاً لفردانيته ووحدانيته لم يزل كان في علو العزة والارتفاع ولا يزال يكون في سمو العظمة والامتناع لا اله الا هو العليم الحكيم اهل الوفا اذا حضرتم لدي رمس الورقة العليا التي صعدت الي الرفيق الاعلي قفوا وقولوا السلام والتكبير والبهاء عليك يا ايها الورقة المباركة المنبئة من السدرة اشهد انك آمنت بالله وآياته واحببت ندائه واقبلت اليه وتمسكت بحبله وتشبثت بذيل فضله وهاجرت في سبيله واتخذت لنفسك مقاماً في الغربة حباً للقاءه وشوقاً لخدمته رحم الله من تقرب اليك وذكرك بما نطق القلم في هذا المقام الاعظم نسئل الله بان يغفرنا ويغفر الذين توجهوا اليك ويقضي لهم حوائجهم ويعطيهم من بدائع فضله ما ارادوا انه هو الجواد الكريم الحمد لله اذ هو مقصود العالمين ومحبوب العارفين.

--- صفحه ۵۰۵ ---

سوم حضرت عباس افندی غصن اعظم عبدالبهاء در طهران خامس شهر جمادی الأولى آغاز يوم تبشير ودعوت حضرت مبشر اعظم اعلى تولد يافت وغالباً در طهران وگهی در نور نشو و نما کرده قتل و غارت و بلیات گوناگون را که بر این طائفه در ایران وارد می شد و مشاهیر اصحاب و مؤمنین را که در بیت أبهی ذهاب و ایاب می کردند شنیدند و مشاهده نمودند و در ایامی که جمال أبهی در انبار طهران بودند اسفندیار غلام ایشان را بردوش گرفته به انبار برد و جمال أبهی از غایت علاقه که به ایشان داشتند ممانعت فرمودند تا از مشاهده زندان و زنجیر گران تأثر خاطر حاصل نگردد و آن حضرت خود برای میرزا فضل الله خان اورنگی ابن عم (نظام الممالک) در حيفا چنین حکایت فرمودند که در سن چهار و پنج در یک زمستان با اتفاق والد میهمان آقا عمو آقا میرزا حسن بودیم و در آن ارسی روی به شمال منزل داشتیم و در بهار به اتفاق میرزا غلامعلی اخوی شما رفتیم به مرتع بلند برای گوسفند و من در جلوی عمو زمان بر یابوی کهری سوار بودم حاجی اسماعیل هم

همراه بود و نیز برای وی حکایت فرمودند که روزی اسفندیار غلام مرا به سجن برد مشاهده حال و مقام میرزا محمود را نمودم می گویم آیه مقاماً محموداً در قرآن کریم به شأن او نازل بوده و نیز در مدرسه میرزا صالح واقع در محله پامنار معروف در طهران ایامی چند تحصیل قرائت و کتابت فارسی نمودند و در سفر با موبک ابھی'

در او ان فتنه سال ۱۲۶۸ واقعه برای حضرت غصن اعظم رخ داد و آنوقت هشت سال داشتند از لسان مبارک خودشان شنیدم که فرمودند در آن ایام انقلاب ما در خانه میرزا اسماعیل خالو بودیم و گاهی که من بکوچه و بازار عبور مینمودم اطفال محله جمع شده صدا می کردند بایی بایی من متعزض نمیشدم میگذاشتم از جمله یک روز تنها از بازار بسمت خانه میرفتم اطفال بسیاری در عقب من جمع شدند و سنگ می انداختند صدا میکردند من دیدم تا آنها نترسند دست از من بر نخواستند داشت برگردیدم و چند قدم بسرعت رو بآنها رفتم دیدم بی اختیار رو بفرار نهادند و می گفتند ایوای بچه بایی آمد و حالا همه ما را خواهد کشت بعد از فرار آنها برگشتم دیدم یک نفر بصدای بلند میگوید شیرا بچه همی ماند بدو دیدید از سطوت این طفل چگونه همه اطفالی که از او بزرگتر و قویتر بودند گریختند.

(نبیل زرندي)

--- صفحه ۵۰۶ ---

به عراق عرب در سال ۱۲۶۸ که دولت ناصرالدین شاه مهلت نداد تا تهیه مایحتاج و لباس سفر نمایند بعلت صورت برودت تحمل مشقت و عناً بسیار نمودند چنانکه در بین طریق مخصوصاً در گردنه اسدآباد همدان اثر شدید در انگشت پا وارد شد و در ایام بغداد آثار بروزات کمالات عظیمه از هر جهت در ایشان نمایان شد که موجب حیرت یار و اغیار گشت و ایامی چند بموجب دستور ابھی' با شیخ عبد السلام از علما و مدرّسین بغداد که در بخش سابق نام بردیم معاشرت یافته بمذاکرات علمیّه پرداختند و شیخ مذکور چند بار در محضر ابھی' اظهار تعجب و حیرت از تبخر و وسعت و بداعت مطالب ایشان نمود و حسن خط و آثار علمیّه عربیه و بیانات فارسیّه ایشان نادرالنظیر است منها توقیعی است که بلحن آیات حضرت مبشر اعظم در تفسیر و بیان آیتین از قیوم الأسماء صادر فرمودند و جمال ابھی' بیان و تحریر اجوبه مسائل علمیّه را غالباً به آن حضرت واگذار می فرمودند معذکک در شوون ظاهریّه از قبیل قوت و قدرت و شجاعت و سواری و شناوری و تیراندازی و غیرها مشاهیر عرب و عجم را مستغرق حیرت و تعجب نمود و ما کیفیت اراده جمال ابھی' را برای ازدواج آن حضرت در ضمن شرح احوال میرزا محمد حسن آوردیم و در ایام ادرنه مانند آئینه شخصیت و احوال و اعمال جمال ابھی'



می درخشید و به مقام عبودیت صرفه واستغراق در نشر این امر و تحصیل رضای جمال اُبهی<sup>۱</sup> و معاشرت با حکام و مقتدرین و افاضل بلد اشتغال داشت و در نثر و نظم ترکیه و معارف دینی و ادبی و ملل و اقوام سرآمد افاضل قوم محسوب گردید و چون جمال اُبهی<sup>۱</sup> به سجن اعظم ورود فرمودند روز بروز مقامات عظیمه و اسرار مکنونه حضرت غصن اعظم بیش از پیش واضح و عیان گشته و به اشاره و تلویح قریب به تصریح مقام ایشان را در جامعه بشر و وظائف انام را در مراعات احترامشان مُعین و مُبین داشتند و بالاخره در کتاب مستطاب اقدس که در تصریح و افشاء مقام ایشان فرمودند و ما چون در مطاوی بخش سابق و این بخش مقداری کافی از اوصاف و خصالشان را آوردیم در این مقام تکرار نکرده به اختصار می گذریم و فی الحقیقه غالب حلّ و وعقد امور معضله جامعه را در قبضه اقتدار و اختیار گرفته

و در لوحی به عنوان خادم خطاب به ناظم مسطوراست و در فقره نوشته حضرت غص ۶۶ الأعظم رُوحی و ذاتی لتراب مقدمه الأعزّ الفداء مرقوم فرموده بودند که محبوبست فارسی شود بعد از آن نوشته رساله مرقوم فرموده اند بلسان پارسی از برای اهل ایران که هنوز بکوثر عرفان فائز نشده اند بسیار نافع است و مقصودشان از این رساله آنکه ناس را از متابعت جهلا منع نمایند و بچشم و گوش خود در امور ملاحظه کنند و فی الحقیقه اگر درست ملاحظه شود از برای کلّ بشر آن رساله مبارکه نافع بوده و هست مع آنکه ظاهراً از امور بدیعه مشرقه لامعه در آن ذکر نشد و لکن هر ذی شمی از باطن آن عرف ایام الهی را استنشاق نماید و هر ذی بصری انوار شمس معنوی را ملاحظه کند و آن رساله نزد مهاجرین موجود است، انشاءالله بنظر آن جناب می رسد.

--- صفحه ۵۰۷ ---

آنچه مقرر می داشتند مقبول جمال اُبهی<sup>۱</sup> بود و در عکّا حسب دستور اُبهی<sup>۱</sup> به نام درس تفسیر قرآن مجمعی در بیرونی خانه مرتب نموده که گروهی از فضلا حاضر شده<sup>167</sup> از بحر بیکران علوم الهیه اش استفاده می نمودند

167- ونبیل زرندي يکي از بيانانسان را که درخان جويني درحجره يکي ازاصحاب فرمودند چنين ضبط کرد مابين جميع اشيا هم جهة مابه الأتحاد وديعه گذارده شده وهم جهت ما به الأختلاف واضمحلال ورفع این اختلافات ممکن نیست مگر اینکه يك سبب اعظم وقوة عظمائي ظاهر شود که این اختلافات درجهت آن لايدکر باشد واین قوه ناپلئون وچون صحبت از ناپليون بود که خيال اجرا قانون اتّحاد وائتفاق کره ارض را داشت ( و امثال او مثل آن است که مقتدر اعظم بخواهد وسیله اصلاح عالم شود وخير غالب برکلّ گردد تلخي نخواهد که تلخي هاي عالم را مبدل به شيريني نماید : ذات نایافته از هستي بخش \*\*\*\* کي تواند که شود هستي بخش چون این عالم ملک مرآت عالم ملکوت است این است که اراده مطلقه به حسب احتیاج وافتقار زمان نفس سلطاني را ازبني نوع انسان برانگیزاند واورا بر دیگران امتیاز وغلبه بخشد وبه مجرد آنکه آن سلطان حکم خودرا به ظاهر درعالم نافذ دید ومردم را به مدح وثناي خویش ناطق مشاهده نمود چنان تصوّر مي.نماید که این سلطه وغلبه را به صرف عقل ودانش

و اما آثار صادره از قلمشان که در سنین اشراق جمال قدم مرقوم داشتند به علاوه الواح کثیره که حسب الامر خطاب به احباب و معاریف نگاشتند یکی مقاله تاریخ امر است که بنام مقاله شخص سیاح در حدود سال ۱۳۰۳ صادر شد دیگر رساله مدنیّه و نیز رساله سیاسیّه و دیگر رساله در تفسیر حدیث قدسی کنت کتراً و خفیاً الخ و غیره نوشت و اما حریشان در شوال سال ۱۲۸۸ در قشله حسب پیشنهاد بعضی و اجازه جمال ابهی علیا معظمه منیره خانم بنت آقا میرزا محمد علی نهری که در بخش سوم بیان احوال ایشان را نمودیم با برادرش حاجی سید یحیی از اصفهان به عزم عکا برای حضرت غصن اعظم حرکت کردند و در شهر ذیقعه وارد شیراز شدند و مدت پانزده یوم به ملاقات و معاشرت با حرم محترمه حضرت نقطه اولی و غیرها برخوردار گشتند آنگاه از طریق بوشهر و کشتی به ارض مقصود رسیدند و غصن اعظم قبول فرمودند و ازدواج واقع گردید

وجلادت وشجاعت خود تحصیل نموده لذا مغرور می شود و به خیالات فاسده می افتد و چون منتهی درجه سلطه و اقتدار رسید دفعه به اندک چیزی بساطش پیچیده و خرگاهش چون بیت عنکبوت پاره پاره می شود تا اهل عالم بدانند که اگر نیل باین مقام به دانش و تدبیری او بود بایستی بر حفظ آن مقام قادر باشد تا خلل و فتوری در آن راه نیابد مثل اسکندر رومی مشهور که اغلب اوقات به لباس سفرا می شد و تبلیغ سفارت خود را به ملوک ارض می نمود تا وقتی در حدود چین به پایتخت پادشاه آنجا که یکی از نساء بود به لباس سفارت رفت و در کمال جسارت به ابلاغ مقصد و مرام پرداخت ملکه چون تهدیدات او را شنید تحمّل نکرد و خلوت کرد پس اسکندرا امر به جلوس نمود اسکندر ابا و امتناع کرده گفت سفرا را چه حدّ است که در محضر ملوک جلوس نمایند ملکه برخاست و دستش را گرفت و گفت تو بامن در شأن و رتبه اگر خود را برتر ندانی کمتر هم نمی دانی تو خود اسکندری و بر من مشتبه نیست آخر ملکه جعبه خود را گشوده و شمائل اسکندرا به او نموده گفت من مثل تو خونخوار نیستم تو در امان منی چون تو خود را از دانش بی نظیر می دانی و بگمان خود تسخیر ممالک را به حسن تدبیر و قوت شمشیر منوط می شماری خواستم بر تو معلوم کنم که تو چندان نادانی که خود را دست بسته تسلیم دشمن خود نمودی که اگر بخوایم الان تورا به اشاره معدوم و هلاک می نمایم نهایت شجاعت و سلطه تو این است که چون اجل بعضی سلاطین ظالم غافل رسیده بود خداوند تورا عزرائیل آنها قرار داد و تو گمان کردی به قوه خود آن کارها را از پیش برده حال چون فراست خود را سنجیده و عجز خود را دیدی زود از اینجا بیرون رو که اگر پسر من مطلع شود از برای تو نجات نخواهد بود چه که پدر حرمش را کشته، اسکندر بسیار اظهار امتنان نموده از چین بیرون رفت و لشکر خود را برداشته به سمت ایران و روم مراجعت نمود و از خیال جهانگیری گذشت ناپلیون هم به همین منوال خود را اعظم رجال عالم می دانست و کوس استقلال می کوبید چون خواست نام خدرا از روی ارض بردارد و خود کدخدای دنیا شود در دو روز بساطش منظوی شد و عساکرش مکسور و خودش نابود حال هم بیسمارک خود را عقل اول می داند تا به بینیم از برای او چه مقدر شده بلی اتحاد و اتّفاقی که از نوایای خیریه تأسیس شود باعث آسایش عالم و حیات امم است اگر غیر نوایای خیریه باشد اتّفاق آنها مثل اتّفاق قطع طریق خواهد بود که سبب خرابی بلاد و اضطراب عباد است باری حال چون ملوک مخالف اند اگر در ملکی بر نفسی از ملکی ظلمی وارد شود ممکن است که به ملوک دیگر پناه برده نجات یابد اما اگر جمع ملوک با این حالتی که دارند با هم متفق شوند دیگر مفری از برای هیچ مظلومی نخواهد بود و ملوک در کمال اطمینان بدون هیچ مانع آنچه تعدی بخواهند درباره رعایا می نمایند لکن چون اتحاد این عالم با اراده مالک قدم به نوایای خیریه دست دهد دیگر ملوک یارای تعدی بر رعایای خود ندارند مثلاً ملک روس اگر بخواهد بر ملک روم قیام کند عساکر در رعایای او متفق القلب و اللسان خواهند گفت که ما را با اهل روم نزاع و خلافی در میان نیست چگونه به هلاکت آنها برخیزیم اگر پادشاه روس عداوت شخصی دارد خود برود و با ملک روم محاربه نماید تا هرکه غالب شود از شر دیگری آسوده ماند. انتهی.

--- صفحه ۵۰۸ ---

وبالجمله به نوعی که درمطاوی این بخش آوردیم حضرت غصن اعظم با خلق عظیم و معارف عمیم و بلاغت و اعجازی قویم که در لغات عربیه و ترکیه و فارسیه داشتند با علما و ارکان دولت و ملت ترک و عرب معاشرت داشته همه را مجذوب و منقاد خود ساختند و در امور مهمه بسرانگشت تدبیر حل مشکلات مینمودند و جمال اُبهی<sup>۱</sup> اجرائات عظیمه را وفق صلاحدید ایشان معمول ویا متروک فرموده بدور و نزدیک مقام عظیمشانرا نشان دادند و غصن اعظم در سال ۱۳۰۵ از عکا بیروت سفر کرده به خانه فروغیه خانم خواهرشان که عنقریب می آوریم نزول نمود و ایامی چند با اعظم و فضلا و امرا معاشر شد چنانکه شب و روز باب بیت مفتوح و تمامت خدام بانجام خدمات مخصوصه مرجوعه مشغول بودند و برای احباب بعد از نصفشب زیارتشان مقدور و میسور میشد تا آنکه خبر کسالت جمال اُبهی<sup>۱</sup> بسمعشان رسیده تاب نیاوردند برای هریک از بزرگان ورقه و داعیه فرستاده از طریق برّ عودت به عکا فرمود

--- صفحه ۵۰۹ ---

وبالجمله غصن اعظم با عائله قبل و بعد از وفات والده شان در عکا مقیم بود غالباً هفته یکبار تنها ویا باجمعی از محترمین و احباب برای زیارت محضر اُبهی<sup>۱</sup> بقصر میرفت و در آن موقع مقرر حسب امر اُبهی<sup>۱</sup> جمع اغصان و افنان با استقبال میشتافتند و در معاودت ایشان مشایعت مینمودند و احباب زائرین مسافرین وارد از ممالک و بلاد متنوعه حسب امر اُبهی<sup>۱</sup> زیارتشان بعکا میرفتند و بدینطریق ایامشان میگذشت تا غروب شمس اُبهی<sup>۱</sup> واقع شد و ما شرح مبسوط از بیان احوال و آثار و شوون آن حضرت را مستقیماً در بخش لاحق می آوریم و اما رسم فتوغرافی که در سن ۲۴ سالگی در ادرنه حسب الامر مبارک بسال ۱۲۸۴ برداشتند معروف و متداول میباشد چهارم سلطان خانم که بعداً بهائیه خانم مسمی و مشهور و پس از فوت والده بلقب ورقه علیا معروف گردید و لادتش در طهران بسال ۱۲۶۳ واقع و هنگام مهاجرت جمال اُبهی<sup>۱</sup> از طهران شش ساله بود و در بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا همه جا همراه بوده و در عکا با مادر و برادر والا گهر میزیست و شوهر اختیار ننمود و بعد از غروب شمس اُبهی<sup>۱</sup> با برادر با جان برابر در عکا و حیفا بغایت جلال و مطاعیت بزیست و پس از برادر

چند سالی بیش دوام نیاورده بسال ۱۳۴۲در حیفا بملکوت اُبهی' خرامید ومقام رفیعشان در حیفا مزار زائرین بهائی می باشد و ما شرح عظمت مقام وآثارشان را ضمن بخش های لاحقه میاوریم.

هو الناظر قل يا قوم زيتوا رؤوسكم بتيجان الشهادة في سبيل الله عالم الغيب والشهادة والسنكم بذكره وثناؤه وقلوبكم بطراز الانقطاع عما سواه وهيكلكم بالخضوع لربكم العليم العظيم .

انت القادر علي ما تفعل سبحانك اللهم يا الهي لك الحمد بما سقيتني من كوؤوس الطافك بيد مواهبك اذا اسئلك بأن لا تخيبي عما تحب وترضي ثم ابدني علي اعلا كلمتك وارتفاع اسمك بين البلاد ثم وفقني علي ما امرتني به في صحائفك ثم اسكني في جوار رحمتك الكبرى وانك انت الله لا إله إلا انت العزيز العظيم.

اي رب ايد احبائك بالاستقامة علي امرك والأصطبار فيما ورد عليهم في سبيلك بحولك وقوتك لأنهم عبادك وخلقك وحفظوا اماناتك في انفسهم وانت خصصتهم بذلك بين اهل الأبداع اذا يا الهي لا تحرمهم عما عندك ولا تخيهم عما

قدرته في الواحك للمقرين من خلقك والخبين من بريتك ايرب هؤلاء فقراء وانت الغني ذوالمن والأفضال وهؤلاء عليل وبيمينك ملكوت الشفاء لا تطردهم عن بابك ولا تبعدهم عن حضرتك يا مجيب دعوة من دعائك ويا مغيث من ناجاك

ويا منجي من هام في هيماء الإشتياق ويا مضمم نار الشوق في قلوب العشاق لانك انت القدير لا تسئل عما تفعل وانك انت العزيز الحكيم انت الذي تجيب دعوة الداع فاطهر اللهم في هذا العبد قدرتك وسلطانك علي من في سمائك

وارضك سبحانك اللهم يا الهي انت تعلم بانني كنت مقرراً بوحدانيتك وموقناً بعظمتك واقتدارك قبل ان يرتفع صرير القلم الأعلى في ملكوت الانشاء وسمعت نداءك قبل خلق سمائك وارضك واجبتك بانك انت الكريم ذوالفضل العظيم

وانك انت القدير ذوالبطش الشديد ذوالطول لا إله إلا انت الحاكم علي ما تريد فيا الهي أتخيب هذا الفقير الذي تمسك باذيال عطوفتك انظر وهذا العاصي الذي سرع الي مدينة غفرانك أتبعد هذا الدليل الذي تقرب الي مدينة عزك أتمنع هذا

العطشان الذي هرع الي الكوثر الحيوان في حبك يا من دعوت نفسك بالرحمن في ملكوتك لا فوجمالك يا مالك الممالك لن يمنعه ابداً ولن تبعده سرمداً ان تخيبي يا محبوبي ادعوك ادعوك بانك انت الكريم وان تطردني يا مقصودي اناديك

اناديك بانك انت الرحيم حينئذ نسئلك بمحبوب نسائم الطافك الذي تهب علي الأفاق وبسلطانك الذي خضع له كل الأعناق بأن ترسل علي احبتك ما يغنيهم عن دونك ويجعلهم خالصاً لوجهك ويقدمهم عما سواك في هذا اليوم الذي

اصطفيته لأشراق شمس اسمك الأبهى علي كل الأشياء واخترته لنفسك العليا بين الأرض والسما ثم انزل عليهم ما قدرت لهم في ملكوت تقديرك ثم عززهم بعزتك واغلبهم بقدرتك علي اعدائك ليظهر ارضك عن هؤلاء الذين كفروا بنفسك

وانكروا حجتك ووجدوا آياتك اذ انك انت القدير بيدك ملكوت الخير تنزل علي من تشا كيف تشا وتمنع عمن تريد كيف تريد لا اله الا انت الغالب المقتدر المهيمن العزيز القدير اقسامك يومئذ باسمك الأفخم يا محيي الرمم ومصور الأمم ان تؤيدنا علي ما امرتنا في صحفك والواحد والسلوك في مناهج رضائك ثم اسئلك يا رازقي بهذا اليوم الذي فيه شقت حجاب الأوهام واشرقت شمس جمالك عن افق العراق بكل الأفاق بأن توقني علي تبليغ امرك وانتشار آثارك بين العالمين ليرتفع اعلام حمايتك بين عبادك وتشتعل نار محبتك في قلوب بريتك يا محيي الأرواح ويا من بيدك تصريف الرياح ثم اسئلك يا محبوبي بجمالك الأبهي بأن تجعل السننا ناطقة بينة وابصارنا شاحذة حديدة ووجوهنا منورة مستبشرة وشفثائنا ضاحكة مبتسمة وآذاننا سامعة واعية وانفسنا مطهرة مرضية وقلوبنا مقدسة مطمئنة وايادينا مرفوعة مبسوطة وارجلنا قيامة قائمة مستقيمة وانفسانا مؤثرة زكية لنقلب من علي الأرض كلها بأمرك وارادتك وتقربهم الي شاطي البحر الأعظم ليشهدن كل بانك انت الله لا اله الا انت المحبوب في قلوب العاشقين والمقصود في افئدة المشتاقين

### --- صفحه ۵۱۰ ---

پنجم میرزا مهدی غصن اطهر که در طهران به سال ۱۲۶۴ متولد شد و جمال أبهی<sup>۱</sup> در هنگام مهاجرت برای عراق نظر به صغر سن وی و ملاحظه سرما و مشقات راه او را در طهران بیستگان سپردند و آن مهجور هفت سال در مفارقت ابوین و اقربا همی گریان و بریان ماند تا به سال ۱۲۷۵ به دستور جمال أبهی<sup>۱</sup> مهد علیا از بغداد به ایران آمده وی را به بغداد آوردند و در ظل سدره الهیه مأوی گرفت و یوماً فیوماً در عوالم روحانیّه ترقیات عظیمه نمود به نوعیکه در ایام اقامت أبهی<sup>۱</sup> درادرنه ملاقات و مکالمه اش موجب انتهاض و انتعاش زائرین بهائی بود و در آن ایام وهم در ایام سجن قشله بمعاونت جمال أبهی<sup>۱</sup> قیام کرد و بیانات عالیّه فارسیّه و عربیّه را نوشته بامضاً غصن اطهر برای احببای فرستاد و چون طیر الهی پیوسته اشتیاق عروج به آشیان اعلی داشت تا بسال ۱۲۸۷ به نوعی که تفصیل دادیم از عرشه قشله بیفتاد و به ملکوت أبهی<sup>۱</sup> عروج نمود و صورت زیارت و بیانات عالیّه در حق وی از قلم أبهی<sup>۱</sup> صدور یافت و منها "الأعظم الأقدس هذا يوم فيه طار طائر من اطيوار العرش وطارت معه الأفئدة والعقول ان يا ميم المجد انت ارتقيت بروح وريحان ومحبيك في الأحران كذلك قضی الرحمن انه هو المهيمن القيوم انت كنت بقية آل الله اذ اخرجوني المشركون من ارض الطأ واحترقت بنار الفراق في

سنين معدودات اذ اتى الميقات هديناك الي كوثر الوصال الي ان دخلت السجن وفديت نفسك امام وجه  
ربك العزيز المحبوب طوي لك ولمن يتوجه اليك ويزور تربتك ويتقرب بك الي الله رب ما كان وما يكون ان يا  
هاء الهوية قصدت معارج القدس وتركت الدنيا في سبيل ربك اشهد انك انت

چون كه از طاء باحریم خویشتن\*\*\*\*\*سوی بغداد آمدی ای ذوالمنن  
داشت این غصن مکرّم چهار سال\*\*\*\*\*کز بلا بروی دگرگون گشت حال  
. دراوان هجرتت بیمار شد\*\*\*\*\*رفتی و هجر تو اورا یار شد  
درفراقت کرد ناله هفت سال\*\*\*\*\*تا مقدر گشت بهر او وصال  
غصن اکبر باحرم شد سوی او\*\*\*\*\*درشگفت ازبوی وصلت روی او  
تا که هردو باحرم هودج نشین\*\*\*\*\*خارج از طهران چه نخل آتشین  
دوست گویان سوی بغداد آمدند\*\*\*\*\*از ملاقات بها شاد آمدند  
پنج سال اینگونه در دار السلام\*\*\*\*\*از لقایش دوستانت شاد و کام  
(نبیل زرنندی)

عليك يا غصن الله ذكر الله وثنائه وثناء من في جبروت البقاء وثناء من في ملكوت الأسماء طوي لك بما  
وفيت ميثاق الله وعهده الي ان فديت نفسك امام وجه ربك العزيز المختار انت المظلوم وجمال القيوم قد  
حملت في اول ايامك في سبيل الله ما ناحت به الأشياء وتزلزلت الأركان طوي لمن يذكرك ويتقرب بك الي  
الله فالق الأصباح سبحانك اللهم يا الهي القادر اسئلك بقدرتك التي احاطت بالممكنات وبسلطانك الذي  
استعلي علي الموجودات و بكلمتك التي كانت مكنونة في علمك وبها خلقت سمائك وارضك بأن تجعلنا  
مستقيمين علي حبك ورضائك وناظرين الي وجهك وناطقين بثنائك نفسك ثم اجعلنا يا الهي ناشري آثارك بين  
بريتك وحافظي دينك في مملكتك وانك انت كنت من دون ذكر شي وتكون بمثل ما كنت في ازل الازال

عليك توكلت واليك توجهت وبجمل عطفتك تمسكت والي ظل رحمتك سرعت لا تطردني يا الهي عن بابك خائباً ولا تمنعني عن فضلك لأني كنت راجياً لا إله إلا أنت الغفور الكريم والحمد لك يا محبوب العارفين.

--- صفحه ۵۱۱ ---

الذي ارتقيت الي مقام محمود واشهد أنك رجعت مظلوماً الي مقرّك طوي لك وللذين تمسكوا بذيلك الممدود ان يا دال الأبدية قد تشرفت بك تلك الأرض وما حولها أنك وديعة الله وكنزه في هذه الديار سوف يظهر الله بك ما اراد انه هو الحق علام الغيوب باستقرارك علي الأرض ترزلت في نفسها شوقاً للقائك كذلك قضي الأمر ولكنّ الناس لا يفقهون ان يا اقدمية طوي لك بما انفقت روحك في السجن الأعظم بعد الذي كنت بين يدي الذين كفروا بالله في اليوم الموعود انّ لو نذكر اسرار صعودك لينتبهن اهل الوقود ويشتعن الوجود بنار ذكر اسمي العزيز الودود يا ايها المذكور لدي الوجه قد قصصنا لك ما ورد اليوم علي غصن الله لتطلع بما قضي في السجن من لدن ربك العزيز الغفور أنك لاتخزن ان اشكر ربك في كلاً لآحوال انه مع الذين يذكرونه وبامرهم يعملون انما البهاً عليك وعلي من انقطع في حبه عن الذينهم مشركون .

ششم ميرزا علي محمد كه در بغداد متولد شد وبعداً دو سال در همان بلد وفات یافت و حرم دوّم جمال أبهي فاطمه بي بي مهد عليا بنت ميرزا كريم از خوانين نور از طائفه معروف به نمدساب اولاً زوجه حاجي ميرزا محمد تقى علامه نوري بود كه مجملی از احوالش را در بخش دوّم آوردیم و ميرزا بزرگ علامه مذکور را وصی خود قرار داد و او چند سالی بعد در گذشت و زوجه مذكوره اش را جمال أبهي بسال ۱۲۶۶ ازدواج نمود و هنگام مهاجرت به عراق وی را نیز با خود به بغداد بردند و تا عكاً همراه جمال أبهي بود و در سنين اخيره به قصر بهجی با فرزندانش استقرار گرفت و او با نوآب مذكوره و اولادش نهايت حسادت و عداوت داشت.

نبيل زرندي در آخر منظومه مثنويش كه در اواخر سال ۱۲۷۹ در باب هجرت أبهي از بغداد سروده چنين آورد:

بحر عصمت حضرت مهد علا \*\*\* \*\* داده بر گفتار اين نظمم صلا

تا شود ارسال اندر ارض طاء \*\*\*\*\* سوي اختش اختر برج رضا  
تا شود آگه ازین شور قیام \*\*\*\*\* بیش ازین گفتن نشاید والسّلام

--- صفحه ۵۱۲ ---

داشت و بعد از غروب جمال أبهی<sup>۱</sup> به عداوت با غصن اعظم نامبردار گشت و از اولادش نخست میرزا محمد علی غصن اکبر در بغداد بسال ۱۲۷۰ متولد شد و چنانکه نگاشتیم در حدود شش سالگی حسب اراده جمال أبهی<sup>۱</sup> مقتدر بر انشاء کلمات عربیه و فارسیه به سبک آیات حضرت اعلی<sup>۱</sup> و جمال أبهی<sup>۱</sup> گردید تا در مقابل میرزا یحیی<sup>۱</sup> و غیره از بایان حجّتی بر قدرت و عظمت بدیعه باشد چنانکه در برخی از بیانات أبهی<sup>۱</sup> در حقش چنین مسطور است: "وانّا خلقنا الابن بامر من لدنّا و قدرة من عندنا وانطقناه ببناء نفسنا لیتدکّر به اولو الألباب و یشهدن قدرة ربّهم و یوقنن بانّه هو المقتدر علی کلّشی ینطق من یشأ بالخان من عنده وانّ الیه یرجع حکم المبدأ و المثاب " و این احوال و آمال متدرجاً در او نمو و شدّت یافت تا در ایام اقامت أبهی<sup>۱</sup> در اردنه خطّ نستعلیق ریز و درشت و نیز خط شکسته را از مشکین قلم بیاموخت و از او نیز بهتر نوشت و صدها الواح أبهی<sup>۱</sup> را کتابت و تنمیق کرده برای احبای بلاد فرستاد و نیز قطعاتی با خطوط متنوعه از آیات جمال أبهی<sup>۱</sup> نگاشته تزیین کرده به مشاهیر این طائفه داد و هم بسی مکاتیب مفصله به لحن آیات بدیعه حاوی معانی مستعاره از آثار أبهی<sup>۱</sup> ترتیب کرده پی در پی با کثیری از مؤمنین مکاتبه نمود و صور زیارات برای برخی از شهدا و متوفیان بزرگوار حسب اجازه جمال أبهی<sup>۱</sup> تنظیم کرده ارسال بلاد داشت و بدین جهت برخی از نادانان را بوی علاقه و اعتقاد تام حاصل گردید و به ادعا و بلند پروازیها که در مکاتیب مذکوره از قلمش جست دل دادند و چنانکه درین بخش آوردیم فتنه غصنیّه در قزوین طلوع نمود و موجب تأثر شدید جمال أبهی<sup>۱</sup> گشت و مورد باز پرس عدّه از مشاهیر مخلصین احباب گردید و تبرّی از ادعا کرده مکاتیبی نشر داد و براءت اظهار داشت و بالجمله بسیاری از احببا با او مراسله داشتند به واسطه او در محضر أبهی<sup>۱</sup> تقرّب جستند و لذا به او تعلق یافتند و نیز مادرش در قصر کدبانوی حرم بود همه از او احترام عظیم می نمودند و او برای رقابت و حسادت همی تحریک نمود که پسر ارجمند خود



را در مقابل حضرت غصن اعظم عَلم نماید والو احوالی چند از قلم اَبهی<sup>۱</sup> در تشویق و در شأن احترام اغصان صادر گردید.

--- صفحه ۵۱۳ ---

ولی همه را به احترام و تجلیل از حضرت غصن اعظم همی و ادار فرمودند امر به مشورت و تبعیت از آراء آن حضرت نمودند چنانکه نوبتی غصن اکبر عزیمت سفری را کرد به او فرمودند که با آقا مشورت کن و چون مشورت نمود آن حضرت وی را منع نمودند و جمال اَبهی<sup>۱</sup> به همان طریق امر کردند و دوسفر میرزا محمد علی از عکا به هند رفت سفر اول در سال ۱۳۰۲ به اتفاق حاجی میرزا ابوالقاسم و زوجه اش بود و عنوان قیام بر تبلیغ امر اَبهی<sup>۱</sup> گذاشت و چند روزی در مصر ماند و چون به بمبئی وارد شد نخست در مهمان خانه بسربرد آنگاه خانه مخصوص اجاره کرد و بیش از سالی در بمبئی توقّف کرد ولی ملاقات بانفوس مهمه و اقدامات و اثراتی از وی ظهور نیافت و سفر دوم عنوان طبع آثار اَبهی<sup>۱</sup> کرد که تفصیل را در همین بخش آوردیم و کتاب مستطاب اقدس و آثاری دیگر در آن سال به طبع رسید و او دو زن اختیار کرد یکی دختر حاجی علی اصغر تبریزی بود که از او شعاع الله و امین الله و عائله شان بوجود آمدند دوم دختر آقا میرزا موسی کلیم بود که پسرش آقا موسی به عرصه وجود آمد و بالجمله میرزا محمد علی پس از غروب شمس جمال اَبهی<sup>۱</sup> به حسد و رقابت و خیانت تامه با حضرت غصن اعظم قیام کرد و اکبر ناقض عهد و میثاق اَبهی<sup>۱</sup> گردید و کمر به مقاومت و حتی قتل آن حضرت بست و برادران و خواهران و بستگان کم و بیش از او تأسی جسته به نوع مذکور سالها رفتار کردند و عاقبت دچار خسران عظیم و ذلّ الیم گشتند چنانکه شرح و تفصیل مثال احوال او و برادران و خواهر و بستگان و همرازانش را در بخش لاحق که متعلق به دوره حضرت غصن اعظم است خواهیم آورد دیگر صمدیه خانم مشهور به خانمی که در بغداد متولّد شد و در سال ۱۳۲۷ در قصر بهجی عکا در گذشت و او زوجه میرزا مجدالدین بن آقا میرزا موسی کلیم بوده و دو دختر برجای گذاشت فرزند سوم نیز در بغداد متولّد شد و در دو سالگی فوت شد چهارم سازجیه که در بغداد متولّد شد و در دو سالگی در اسلامبول هنگامی که موکب جمال اَبهی<sup>۱</sup> عازم مهاجرت به آدرنه بود فوت شد.

--- صفحه ۵۱۴ ---

و در اسلامبول مدفون گردید پنجم ضیاءالله که درادرنه بسال ۱۲۸۲ متولد شد و در سی و چهار سالگی بدون نسل درحیفا به سال ۱۳۱۶ درگذشت و جنازه اش را به بهجی برده درجوار روضهٔ أبهی<sup>۱</sup> اندکی درقسمت زیرپا دفن گردید ششم بدیع الله که درادرنه به سال ۱۲۸۵ تولد یافت و درکنف فضل و عظمت أبهی<sup>۱</sup> برشد رسید و بلقب غصن ابدع بین احباب خوانده شد و عالیه خانم بنت سلطان خانم دختر حوا خانم و میرزا محمد ابن عم جمال أبهی<sup>۱</sup> را به زینت اختیار کرد و حوا خانم مذکور بنت میرزا محمد برادر ابوینی میرزا بزرگ بود که ذکر احوالش نمودیم و حرم سوم جمال أبهی<sup>۱</sup> گوهر خانم دختر میرزا احمد روضه خوان کاشی که چون اولین مطبعه را به کاشان برد بنام میرزا احمد چاپ مشهور شد<sup>168</sup> و اخلافش که دو پسر و دو دختر بودند همگی فائز بایمان به امر بدیع گشتند و ارشد اولادش میرزا مهدی متصف به فضل و کمال و حسن انشاء بود و درسنین اشراق انوار أبهی<sup>۱</sup> از افق عراق به بغداد شتافته طائف حول مرکز هدی<sup>۱</sup> گردید و مکاتیب شیوا به اهل بیان همی نوشت و پس ازچندی مأمور عودت به وطن شد و منتسبین را به هدایت کبری<sup>۱</sup> آگهی داد و خواهرش گوهر خانم را باخود برای بغداد برده بعد از مهاجرت مبارک در بیت اعظم قرار گرفته و حسب دستور واصل از محضر أبهی<sup>۱</sup> نیامدند و آقا میرزا مهدی به حفاظت و خدمت همشیره پرداخت تا آنگاه که فتنه و واقعهٔ اسارت احباً به موصل واقع گشت و برادر و خواهر اسیر موصل شده در آنجا ماندند تا به سال ۱۲۸۶ مدحت پاشا والی جدید بغداد از موصل به عراق می رفت حکم به آزادی اُسرا داده گفت باید معاندین شان را مجازات کرد

--- صفحه ۵۱۵ ---

ولذا کسی متعرضشان نشد و بعداً دستور أبهی<sup>۱</sup> رسید میرزا مهدی گوهر خانم را به عکا برد و والده اش نیز به عکا رفته تا آخر عمر نزد دختر بماند و از گوهر خانم کریمه فروغیّه خانم به عرصهٔ ظهور آمد که در ۱۳ شعبان

168 - جناب آقا میرزا احمد کاشانی والد حرم مبارک ذکر نمودند که من هم بسیار مایل بودم که تا کاشان باشم شاید اسباب فراهم آید و باهم عازم

کعبه مقصود شویم و لکن فراهم نیامد و خیالشان آن بود که صبیّه شان را با نجل محترمشان بدار السلام روانه نمایند.

(نبیل در سفرش بشیراز بسال ۱۲۷۸)

۱۳۰۳ حسب اجازهٔ اُبهی' بازدواج حاجی سید علی بن حاجی میرزا سید حسین افنان کبیر درآمد وازایشان عائلهٔ وسیعه به عرصه آمد و بیان مثال احوالشان در مطاوی بخش لاحق مسطور می گردد.

### منتسبین حضرت اعلی افنان جمال اُبهی'

حضرت مبشر اعلی' چنانکه در بخش دوّم نگاشتیم از پدر و مادر هر دو سید عربی بود و نسبش از طرفین منتهی به خاندان علوی و محمدی می شد و والدش میرزا سید علی در صغر سنّ آن حضرت درگذشت و نسلی ازایشان غیر از حضرت برجای نماند و والده اش فاطمه بیگم بنت حاجی میرزا محمد حسین درشیراز چون خبر شهادت آن مظلوم انتشار یافت نتوانست اقامت نماید و باتّفاق برادرش میرزا سید محمد (خال اکبر) و با حاجی مبارک نام غلام زر خرید حضرت اعلی که در ایام اقامت به بوشهر او را خریده و در سفر حجّ برای خدمت گذاری همراه داشت مهاجرت به عراق عرب نمود و در سنین اشراق جمال اُبهی' در بغداد نوبتی حاجی سید جواد کربلایی و زوجهٔ حاجی عبدالمجید شیرازی حسب الامر با او در خصوص امر آن حضرت سخن گفتند و او در ضمن اظهار تأثرات اشاره به عمل فاضیح میرزا یحیی ازل و تصرفش در حرم منقطعهٔ اصفهانیه نموده، چنین گفت چه اعتمادی به ایمان جماعتی است که هنوز دم آن مظلوم خشک نشده در ضجیعه اش تصرف نمودند و:

حاجی در ایام شعبان زسال غشب \*\*\*\*\* چنان چیده شد بزم عیش و طرب  
که مثلش ندیده جهان تابحال \*\*\*\*\* نهم روز شعبان یوم الجمال  
باین عیش اعظم شده ابتدا \*\*\*\*\* به یوم الکمال آمدش انتها  
ز شعبان نهم تا به سبع عشر \*\*\*\*\* ملک درهم آمیخته با بشر  
شده منبسط بر همه خاص و عوام \*\*\*\*\* مهین خوان نعمتا به نه روز تمام  
همی در تنغم همی در طرب \*\*\*\*\* همی یار و اغیار نه روز و شب  
(عبدالله قزوینی)

--- صفحه ۵۱۶ ---

سید جواد چون به محضر اُبهی<sup>۱</sup> مراجعت کرده کلام وی را معروض داشت جمال اُبهی<sup>۱</sup> به غایت متأثر شدند و فرمودند دیگر باوالده حضرت مبشر سخن در خصوص این امر نگوئید چه به غایت متأثر است و فی الحقیقه فضیحه مذکوره را عذری نتوان آورد و حق با والده می باشد و بالجمله به نوع مذکور در عراق مجاور بود تا در همان سنین به جهان دیگر انتقال نمود و حضرت مبشر در تفسیر احسن القصص خطاب به والده چنین

فرمودند: **”یَا مَ الذَّکَرِ اِنَّ السَّلَامَ مِنَ الرَّبِّ عَلَیْکَ قَدْ صَبَرْتَ فِی نَفْسِ اللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَلِیِّ فَاعْرِفْ قَدْرَ وَلَدِکَ کَلِمَةَ الْاَکْبَرِ فَانَّهُ الْمَسْئُولُ فِی قَبْرِکَ وَیَوْمَ حَشْرِکَ وَاَنْتَ قَدْ کُنْتَ فِی لَوْحِ الْحَفِیْظِ عَلِیِّ اَیْدِی الذَّکَرِ مَکْتُوباً”**

و نیز در مراسلات و توقیعات متعدده خطاب به والده به خط حضرت مبشر از ایام بوشهر و نیز ایام سجن در آذربایجان باقی می باشد و اما منتسبین آن حضرت از طرف پدر شهرتی در ایمان و عرفان نسبت باین امر حاصل نکردند و قسمتی کثیر و خطیر از افنان سدره الهیه از طرف والده شان تأسیس یافت که احوال گرامش **ابناء حاجی میرزا محمد حسین** بودند و **خال اکبر حاجی سید محمد** تقریباً در حدود سال ۱۲۱۳ تولد

یافت با آنجال محترمه و تجارت مهمه و در غایت تعلق به اصول و فروع اثنا عشریه در شیراز می زیست و ازین امر غافل و برکنار بود و پس از وقوع واقعات خطیره و هجرت و مصائب حضرت نقطه اولی<sup>۱</sup> که صیت آن انتشار و اشتها تام یافت و اعدا در شیراز نسبت به منتسبین آن مظلوم هر چه می خواستند بدست و زبان می آوردند حاجی سید محمد والده محترمه آن بزرگوار را از شیراز به عراق عرب برده در کاظمین سکنی داد و خود به شیراز عودت کرد و هنگامی که اُسرائ بایان زنجان و نیریز را بل غلغله و آواز رسید و همهمه و قیل و قال و شدت احوال و وخامت مثال سر بر فلک کشید آقا میر سید محمد با برادرزاده اش آقا سید محمد جواد ابن **خال اعظم حاجی**

**میر سید علی شهید** به عزم حج رهسپار مکه شدند و حاجی میرزا جواد در آن سفر فوت شد و بعد از انقضاء مدتی طویل حاجی سید محمد به شیراز برگشت و کما فی السابقی می زیست

--- صفحه ۵۱۷ ---

تا در حدود سال ۱۲۷۶ پسرانش حاجی میرزا محمدعلی و حاجی میرزا محمدتقی که از سفر حج مراجعت به عراق کرده به محضر اَبهی<sup>۱</sup> تشرّف حاصل کرده مراجعت به شیراز نمودند و او مطلع و متفحص ازین امر شد و بقصد زیارت بقاع متبرّکه و ملاقات خواهر محترمه و تشرّف به محضر اَبهی<sup>۱</sup> به عراق شتافت و بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم بمحضر اَبهی<sup>۱</sup> رسید و رفع شبهاتش گردید و باحال انجذاب و ایمان با کتاب مستطاب ایقان مراجعت به شیراز کرد ۱۲۷۸ و پسرانش و بستگانشان و تمامت افنان شیراز را دیدگان روشن گشت و خصوصاً آقا میرزا نورالدین که شرح حالش را عنقریب می آوریم به نشر این امر قیام نمود و در سال ۱۲۸۳ حاجی محمد ابراهیم مبلّغ از یزد به شیراز آمد تبلیغ امر همی نمود و از آن پس طولی نکشید که امر ابداع اَبهی<sup>۱</sup> بی پرده و حجاب اعلان شد و نبیل زرنندی به شیراز رسیده تمامت مؤمنین بلد را مجتمع ساخت و افشاء ظهور من یظهره الله مذکور و موعود در بیان کرد و کلمات اول من اعرض را از بین آثار مبارکه بیرون ریخت در آن حال فقط حاجی سید محمد با وی اندکی مکالمه کرده اظهار حیرت از تتابع ظهورات نمود ولی در شبهه نماند و با سائر مؤمنین در ظلّ سدره الهیه قرار و آرام جست و سپس در ایام طلوع انوار الهی از ارض سر و ارض سجن اعظم جمعی از علما و قدماء این امر حسب الامر برای تبلیغ به فارس و یزد آمدند و خصوصاً بواسطه نبیل اعظم و نبیل اکبر و اسم الله الأصدق و حاجی مبلّغ جمیع افنان در ظلّ امر رحمن قرار گرفتند در شیراز خال مذکور و حاجی میرزا ابوالقاسم اخ الحرم و آنجال و بستگانشان در غایت عزّت و شهرت اصالت و نجابت و عبادت و ثروت می زیستند درین امر ارجمند و برومند گشتند و در یزد حاجی میرزا حسنعلی خال اصغر و حاجی میرزا محمدتقی بن خال اکبر و حاجی میرزا سید حسن افنان کبیر اخ الحرم که مستجمع علوم شتی بود و آنجالشان که کلاً نهایت احترام و اعتبار و تجارت و جلالت داشتند و عامه اهالی فریفته اخلاق و بزرگواریشان و در حلّ و عقد امور به ایشان مراجعه می نمودند

--- صفحه ۵۱۸ ---

همگی به مقام عظمی<sup>۱</sup> در این امر نائل شدند و اهالی متعصب یزد با خود می گفتند که این جماعت سادات شیرازی از بستگان باب صرف نظر از دین و عقیدتشان به تمام محامد و صفات و بزرگواری آراسته اند و فی الحقیقه از اولاد پیغمبر و ائمه اطهار می باشند و بالجمله خال اکبر ایام حیات را به پایان رساند و سه پسر و دو دختر بر جای گذاشت. حاجی میرزا محمد علی در شیراز و بمبئی تجارت داشت و به نوع مذکور در ظلّ سدره<sup>۲</sup> الهیه قرار یافت و عاقبت بسال ۱۳۱۳ در بمبئی وفات نمود و جسدش را به عراق عرب برده در مقام سلمان فارسی مدفون ساختند و او را یک پسر باقی ماند موسوم به آقا سید محمد و مشهور به آقا میرزا آقا تریاکی چه که تجارت تریاک در ایران می نمود که از پسرانش آقا میرزا عبدالوهاب و آقا میرزا محمد علی مشهور به آقا میرزا کوچک و از دختران پنج گانه اش عائله وسیعه برقرار گردید دوّم پسران حاجی سید محمد خال اکبر حاجی میرزا محمد تقی در شیراز بسال ۱۳۴۴ متولد شد و در جوانی در یزد اقامت جست و تجارت مهمّه تأسیس کرد و صاحب اعتبار نزد مردم ایران شد و حکمش در مسائل تجارتي و غیرها فاضل و مرضی الطرفین شمرده گردید و وکالت تجارت از طرف دولت روسیه را قبول کرده به لقب حاجی وکیل الدوله مشهور شد و هنگامی که نشان دولتی روسیه از طلا برایش رسید عدّه از تجار را در خانه خود دعوت کرد و دو ساعت نشان را نصب نمود و بالجمله حاجی وکیل الدوله متّصف به صفات حمیده و سجایای مجیده و کمالات و آداب پسندیده بود و در فجر ظهور حضرت مبشّر نوزده سال و از آغاز نهایت اخلاص داشت و چنانچه ضمن احوال والد ماجدش آوردیم در ایمان مقدّم بر سائر افنان شد و در عرفان جمال أبهی<sup>۳</sup> تردّد و توقّف نکرد و همیشه مصدر خدمات عظیمه و در یزد بسیار محترم بود حکام و ملاها و متنفّذین ملاحظه از او داشتند و حمایت و سرپرستی از این طائفه می کرد و در سال ۱۳۰۵ چنانکه ذکر می نمائیم

--- صفحه ۵۱۹ ---

حسب میل جمال أبهی<sup>۴</sup> نجلش حاجی میرزا محمود به عشق آباد بانیت تأسیس مشرق الأذکار رفت و سپس اهتمام همی ورزیدند و بالأخره حاجی وکیل الدوله بنوعی که در بخش هفتم می آوریم به سال ۱۳۱۹ حسب

دستور حضرت غصن اعظم عبدالبهاء برای بناء مشرق الأذکار عزیمت عشق آباد نمود و چون به مشهد رسید از طرف حکومت و اشراف و محترمین استقبال و احترام وافر از وی به عمل آمد ولدی الورود با اجتماع به زیارت مقام حضرت رضا رفت و تا ایامی چند مردم گروه گروه به ملاقاتش همی رفتند و این موجب طغیان حسد و عناد برخی از رؤساء گردید و درخفا به دسائسی چند برای تحقیر و توهین وی قیام کردند و روزی را مقرر داشتند که چون به عزم زیارت حضرت رضا رود وی را به حرم راه ندهند ولی در آن روز چنین تصادف نمود که نصیرالملک شیرازی متولّی یاشی حضرت رضا نیز به زیارت می رفت و او با افنان سابقه دوستی و اخلاص داشت و حاجی وکیل الدوله را بر خود مقدم و تجلیل بسیار نموده مفسدین و معاندین خاسر و خائب شدند و نصیر الملک همه روزه به ملاقات ایشان رفته متدرّجاً به مقام محبت و ایمان نسبت به این امر رسید و بالجمله حاجی وکیل الدوله به سال ۱۳۲۰ وارد عشق آباد شده اقامت جست و وجودش رکنی عظیم برای ترقیات این امر در روسیه گردید و مرکز اقامتش در یزد بود و جمال أبهی' وی را وکیل الحق و خطاب ان یا مظهر و قاری و یا مظهر مظلومیّتی فرمود و او پیوسته مورد توجه و عنایات مخصوصه بوده تا به سال ۱۳۲۶ برای زیارت به حیفاً رفت چندی استفاضه کرد و در سال ۱۳۲۹ همانجا صعود به ملکوت أبهی' نمود و در قبرستان بهائیان جنب مقام اعلی مدفون گردید و یک پسرش آقا میرزا حسینعلی معروف به آقا سید آقا بسن جوانی در عشق آباد وفات یافت و از دو پسرش حاجی میرزا محمود و حاجی میرزا محمدامیر التجار و نیز از پنج دخترش خاندان وسیعه در این امر برقرار گردید.

--- صفحه ۵۲۰ ---

حاجی میرزا محمود نجل اکبر حاجی میرزا محمد تقی رایت مرتفعه در این امر بود در خانه خود مشرق الأذکار مهیا کرد که احباً در اسحار بدانجا رفته به عبادات می پرداختند و همه ساله در پنجم جمادی الأولى در خانه خود به احباب ضیافت عمومی می داد و در مجامع و محافل شمع روشن بود الواح و اشعار و مناجات نکو می خواند و در سال ۱۳۲۱ که در یزد بنوعی که در بخش هفتم می آوریم مذبحه عمومی برای این طائفه برقرار

شد جمعی از احباب را در خانه خود پناه داده نگهداری کرد چندانکه خود عاقبت مجبور گشته به مروست فارس گریخت و از خصائص اخلاق وی شدت رحم و عطوفت به بیچارگان بود و در سال فجاجه یزد بر حال فقرا می گریست و عموم فقرا صبح ها درب خانه اش مجتمع می شدند و حاجی از سهم خوراک خود بذل می کرد و بالجمله عاقبت به سال ۱۳۳۶ در یزد به سن ۶۴ سالگی وفات کرد و عموم اهالی در تشییع جنازه حاضر و متأثر بودند دوّم از پسران حاجی سید محمد خال اکبر حاجی میرزا محمد حسین مشهور بحاجی میرزا بزرگ که در شیراز وفات یافت و خاندانی از وی برجای نماند و اما دختران خال اکبر یکی زوجه حاجی میرزا جواد بن خال اعظم بود و دختری دیگر زوجه حاجی میرزا حسن افغان کبیر بودند که عنقریب می نگاریم و **خال دوّم**

**(خال اعظم) حاجی میر سید علی** که شرح احوال سعادت مثال و کیفیت شهادتش و ذکر پسر و حیدش حاجی

میرزا جواد و عدم بقاء نسلی از ایشان را در بخش دوّم و سوّم آوردیم و **خال سوّم (خال اصغر) حاجی میرزا**

**حسنعلی** در یزد اقامت کرده با آنجال به تجارت اشتغال داشتند و او در غایت تعلق به عقائد و تقالید اثنا عشریه

و طوع در ادا عبادات و اذکار مرویه و حضور در مساجد و مجتنب و محترز ازین امر بود تا آنکه پسرانش

در عودت از سفر حج در بغداد به محضر ابهی شرف حضور یافته استفاضه نموده به یزد مراجعت کردند و به

سالی بعد هنگامی که حاجی سید محمد خال اکبر عزیمت عراق نمود به وی نوشت که عزم زیارت بقاع

متبرکه عراق و ملاقات خواهر محترمه دارد و او در جواب اظهار میل به مرافقت در سفر مذکور کرد

### --- صفحه ۵۲۱ ---

و پس از یک ماه از یزد وارد شیراز شد و به اتفاق از طریق بوشهر رهسپار شدند و حاجی سید محمد در کاظمین

قصد خویش را به وی اظهار نمود که عزم حضور در محضر ابهی و تحقیق و تجسس ازین امر را دارد تا اگر او نیز

موافقت نماید باهم تشرّف به محضر انور جویند و سپس عازم کربلا و نجف گردند و او تعصب و رزیده سخنانی

دال بر اکره گفت و برادر را به حالش گذاشته خود به تنها روانه کربلا گردید و چون حاجی سید محمد به نوعی

که در بخش چهارم نگاشتیم تشرّف به محضر ابهی حاصل کرد و حلّ مشکلاتش گردید کتاب مستطاب ایقان

که برای وی نازل شد در دست گرفت حاجی میرزا حسنعلی چون عودت نزد وی کرد و از احوال مطلع شده



کتاب مذکور را مطالعه کرد اظهار تأسف از حرمان خود نمود ولی به همان حال عودت به یزد کرد تا تقریباً در سال ۱۲۸۳ حاجی محمد ابراهیم معروف به نام حاجی مبلغ که اخ الزوجه پسر وی حاجی سید مهدی بود ابلاغ امر به نوع تمام و کمال بدو نمود واقامه حجج و براهین کرد و او به حاجی مبلغ چنین گفت مرا باین سخنان اطمینان حاصل نشود مگر اینکه حاجی میرزا حسن (افغان کبیر) که مردی عالم و معتمد است قبول این امر نماید و چون حاجی مذکور فائز به عرفان و ایمان بدیع شد دیگر عذری برای خال باقی نماند و به شرف ایمان نائل گردید آورده اند که چون آخوند ملا صادق مقدس (اسم الله الاقدس) به وی ابلاغ دعوت و اتمام حکمت می کرد و خال را مفری جز ایمان نبود در حال اضطرار و به نوع تعجب و انکار چنین گفت: ای جناب مقدس آیا شما با همه مراتب علم و تقوی که دارید مرا به این عقیدت می خوانید که پسر خواهر خودم را قائم آل محمد بدانم و جناب مقدس بی درنگ جواب داد: ای جناب حاجی خواهر شما کریمه نجیبه و فاطمه صحیح النسب بود چگونه پسراو قائم نباشد و پسر نرجس مجهول النسب که عساکر خلیفه عباسی در محاربه با سلاطین قسطنطینیّه اسیر کردند و امام حسن عسکری او را به مبلغ زهیدی خریده به قانون کنیزی هم بالین شده قائم گردد و این جواب صواب در خال تأثیر بلیغ نمود و بالجمله خال مذکور باحال ایمان او آخر حیات را به پایان برد و سید معمری معظم و مفخم و کثیر العباده و غالب الحضور در مساجد بود

### --- صفحه ۵۲۲ ---

تا در یزد از این جهان صعود به عالم پنهان نمود و بعداً جسدش منتقل به کربلا گردید و از او چهار پسر و یک دختر برجای ماندند و سه پسرش حاجی میرزا آقا و حاجی سید مهدی و حاجی سید حسین با عائله شان در یزد می زیستند و تجارت می نمودند و اموال و املاک بسیار داشتند و مزرعه مهدی آباد واقعه در قرب یزد را حاجی سید مهدی احداث نمود و به خدمات جلیله موفق گشت و عاقبت در سن ۸۴ سالگی در آن بلد در گذشت و اهالی جنازه اش را به احترام تشییع کردند و دو برادر دیگر نیز در یزد وفات یافتند و خاندان وسیعه برجای گذاشتند چهارم حاجی سید جعفر که برای تجارت به بمبئی رفته حین مراجعت در شیراز در گذشت و دختر حاجی میرزا حسنعلی زوجه حاجی میرزا محمد تقی و کیل الدوله بود و از آنان خاندان وسیعه در این امر تأسیس یافت و رشته

های مذکوره از افنان منتهی به احوال می‌باشد و اما حرم و اخوان و اخواتش ورشته‌های افنان که منتهی به ایشان می‌گردد به نوع اجمال در بخش دوم مذکور گردید و حرم بنت آقا میرزا علی برادر حاجی میرزا محمد حسین مذکور خدیجه سلطان بیگم دختر عمّ والده آن مظلوم بود و از آغاز طلوع تابشیر فجر ظهور ارادت و عقیدت نسبت به وی داشت و توان گفت که از مابین جمعیت افنان و منتسبین چنانچه خال اعظم اولین رجال مؤمنین بود او نیز در رتبه اولی از مؤمنات قانتات قرار گرفت و مقامات و کرامات عظیمه عجیبه از آن حضرت مشاهده کرد که قصص و حکایاتش فیما بین منتسبین اشتهاار یافت و توقیعات عدیده که به عین خطّ حضرت مبشّر خطاب به او موجود است شهادت بر مقامات ایمانیّه و تعلّقات قلبیه می‌دهد و درسین تواتر مصائب و هجرت و غیاب حضرت با والده در بیت می‌زیست و چون به نوع مذکور بعد از واقعه شهادت کبری والده به عراق عرب رفت. حرم تنها شد و لاجرم با خواهر امی خود که حرم خال اعظم بود مؤانست گرفت و از مفارقت حضرت چون شمع همی گداخت

--- صفحه ۵۲۳ ---

و دچار ضعف و نقاهت شدید شده علیل و رنجور گشت و سپس در ایام اشراق جمال ابھی از افق عراق مهتدی به انوار بدیعه شده مورد عنایات منیعه گردید و جراحات قلبیه اش به وصول الواح جدیده التیام پذیرفت و خوشدل و امیدوار می‌زیست و پیوسته آرزوی ورود به عکا و وفود به محضر ابھی داشت تا در سال ۱۲۸۶ به نوعی که نگاشتیم حسب خواهش به اجازه ابھی بیت اعلی را تعمیر کردند و او در سال ۱۲۹۱ سکونت در بیت نمود و احباب ذهاب و ایاب نمودند و مغرضین و اعدا مطلع شده شکایت نزد معتمد الدوله فرهاد میرزا والی فارس نمودند و میرزا ابوالحسن خان منشی باشی و میرزا زین العابدین خان علی آبادی از احبّ قضیه را به آقا میرزا آقا افنان خواهرزاده اش خبر دادند و گفتند صلاح چنین است که چندی در بیت نباشند لاجرم باینکه بر وی سخت و دشوار بود همان روز با کنیزش فضّه که حضرت اعلی در سفر مگّه خریده بود به خانه آقا میرزا آقای مذکور رفت و مدت پنج ماه ونیم در آنجا بسر برد تا همه‌ها فرونشست و بی دغدغه به بیت عود کرد و با کمال احتیاط می‌زیست و ذهاب و ایاب از باب خانه‌یکه تازه ابتیاع و ملحق به بیت شد می‌نمود تا چون در سال

۱۲۹۸ آقا سید علی افغان که عنقریب می‌آوریم از یزد به شیراز آمد و غالباً به ملاقات حرم می‌رسید و اظهار اشتیاق اقامت در عگا و وصلت با خاندان ابھی' همی نمود و بالاخره از حرم استدعا کرد که به محضر ابھی' عریضه فرستاد و قبول وصلت آقا سید علی را بایکی از ورقات سدره مبارکه نمود و جمال ابھی' استدعایش را پذیرفتند و حرم به آقا سید علی که به یزد برگشته بود خبر داد و نگاشت که حسب عهد و شرطی که نمودید به شیراز آئید تا به اتفاق روانه ارض مقصود شویم ولی آقا سید علی پس از چندی باتفاق والدین و مستخدمشان از یزد راه عشق آباد و اسلامبول را پیش گرفت و به حرم نوشت که چون جمعیت بستگان همراه اند حکمت و احتیاط مقتضی نبود که به شیراز آمده شمارا به ارض مقصود بریم و پس از ورود به عگا اسباب مهیا نمایم که شمارا بیاورند و همینکه مکتوب آقا سید علی به حرم رسید از خبر یاس و حرمان ساعتی گریان و نالان شد

--- صفحه ۵۲۴ ---

و در همان روز دچار تب گردید و مدت پنجاه و نیم بستری شد و در دوم ذی‌الحجه سال ۱۲۹۹ درگذشت و در داخل حرم شاه چراغ مدفون گشت و از قلم عز ابھی' صورت زیارتی در حقیق صادر گردید که در آن چنین

مسطور می‌باشد: " اشهد انّ فی اللیلة التي صعدت الی الأفق الأبھی والرفیق الأعلی و یومها قد غفر الله کلّ

عبد صعّد و کلّ أمة صعّدت کرامة لک و فضلاً علیک الا الذین انکروا حقّ الله و ما ظهر من عنده جهرة

کذلک اختصّک الله الخ و ایضاً نشهد انک اول ورقة فازت بکأس الوصال و آخر ثمرة اسلمت روحها فی

الفراق و نیز انت التي وجدت عرف قمیص الرحمن قبل خلق الأمکان و تشرّفت بلقائه و فزت بوصاله

و شربت رحیق القرب من ید عطائه و نشهد انّ فیک اجتمعت الأیتان قد احتیک آية الوصال فی الأولی

واماتک آية الفراق فی الأخری. " و حضرت نقطه اولی' در کتاب مستطاب تفسیر احسن القصص در حق وی

چنین فرمودند: " یاملاء الأنوار فاستمعوا ندائی من نقطة النار فی هذا البحر المحیط من الماء البیضاء علی

تلك الارض الحمراء ایّ انا الله الذی لا إله إلا هو قد عقدت علی العرش سرّیة الاسم الحبیبة من الحیب

الاول للذکر الأكبر هذا و لقد جعلت ملائکة السّماء و اهل الرّضوان فی یوم العهد بالحقّ الاکبر علی الذکر

بالذکر شهیدا اعظمی فضل الذکر الاکبر یا ایّها الحبیبة من لیدی المحبوب عند حبیبی ما انت کاحد من

النساء ان اتبعت امر الحق بالحق الاكبر اعرفي حق العظيم من كلمة القديم لنفسك وافخري بالجلوس مع الحبيب محبوب الله الاكبر ويكفيك الفخر بهذا من لدي الحكيم حميداً واصبري علي القضاء في شأن الباب واهله وانّ ولدك احمد لدي فاطمة الجليلة في الجنّة

--- صفحه ۵۲۵ ---

القدس علي الحق بالحق قد كان في الحق بالعلم مربوباً. " ودرباره منتسين خود چنين خطاب فرمودند: "ياذا القرابة من الذكر الاكبر هذه الشجرة المباركة المحمرة بالدّهن العبوديّة قد انبتت علي نقطة النّار في اراضيكم وانتم لا تشعرون بشي منها لا من صفاته القدسيّة المحضة ولا من احواله الملكيّة الحقّة ولا من حركاته المحكّمة المتقنة وانتم تحسبونه بظن انفسكم علي غير الحق الاكبر وهو عند الله نفس الحجّة بالحق الاكبر وقد كان في امّ الكتاب علي نقطة النّار مسئولاً ياذا القرابة من ذلك الكلمة العظيمة ان تؤمنوا به وتنصروا امره فانّا قد غفرنا خطيئاتكم وقد كتبنا عليكم ضعف الثواب في اعمالكم وانتم في حظيرة القدس عند الله الحق في حول الباب مسكونا وان تكفروا بذكرنا وكتابتنا الحق هذا تالله الحق لنعدّبنكم حول النّار مرتين ومالكم في الاخرة من دون العليّ ظهيرا ياقرّة العين بلّغي الي نساء ذوي قرابتك حكم الكلمة الاكبر وحذرهنّ بالنّار الكبيرة وبشرهنّ بعد العهد الاكبر بالجنّة الرّضوان خالداً من الله حول القدس وانّ الله ربّ العالمين قد كان علي كلّ شي قديراً. ودرلوحى ازالواح اوليّه الهيّه درشأن او ووالده اعلى وافنان ومنتسين چنين مسطور گرديد: " اليوم خير النساء امّ نقطه اولي است وحرام شده اطلاق اين اسم بر إماء الله وهمچنين اذن داده شده اطلاق اين اسم بعدها بر ضلع نقطه كه درفارس ساكن اند واز حصن عصمت ربّاني خارج نشده اند وحرمت الله را رعايت نهوده و دست خائنين بذيل عصمتش نرسيده فونفسي الحق اوست بتول عذراء وحرم اعلي وعصمت كبري ان اخدموها يا احبائي بصدق مبين لانّها بقيّة الله بينكم ان انتم من العارفين نسئل الله بان يستقيمها علي ما هي عليه ويعصمها

--- صفحه ۵۲۶ ---

عن مس الهائمين الذين يحزّكهم ارياح النفس والهوي كيف يشأ اولائك هم في ضلال مبين وان يثبتها علي هذا الأمر وانه علي كلّ شي قدير ياقوم انني ما اردت في ما اقول نفسي بل نفس الله ان انتم من المنصفين ونلقي عليكم ما اراد ربكم العليّ العظيم حرمت حرم الله بر كلّ لازم درجميع احوال رعايتشان محبوب بوده وهمچنين نفوسي كه نفس رحمان از مابين آن نفوس ظاهر شده عززوههم ووقروههم ياقوم ولا تكوئن من الغافلين وجميع اين فضل محقق

مادامیکه جبل نسبت منقطع نشود. الخ و حرم را دو خواهر و دو برادر اما خواهران یکی خواهر امی و زوجه خال شهید بود و چنانکه نگاشتیم خاندان و اخلاقی از ایشان برجای نماند دیگر زهرا سلطان بیگم خواهر ابوینی که زوجه میرزا زین العابدین از بنی اعمام حضرت اعلی بود و در سنین اشراق جمال ابهی از افاق عراق به واسطه پسرش آقا میرزا آقای مذکور که عنقریب شرح احوال می آوریم اقبال و ایمان آورد و پس از آنکه حرم به نوع مذکور انتقال بدار السورور یافت جمال ابهی تولیت بیت اعلی را به او واگذار فرمود و در این خصوص خطاب به پسرش آقا میرزا آقا چنین فرمودند: " اما بیت تولیت آن بعلیا مخدره ورقه ام آن حضرت تفویض شده و هذا ما نطق به لسان العظمة في الحين يا افناني عليك بهائي و عنایتی مخدره علیا ام آن جناب احق است بسکون در آن بیت آن بیت را به او واگذاریم و عنایت فرمودیم و بعد بذویة او لیکن تذکرة لها من لدي الحق و ذکرى لها في القرون والأعصار. " و لذا آن محترمه در بیت اعلی سکون و قرار جست و پس از هفت سال در همان بیت از این جهان درگذشت و جسدش در بقعه شاه چراغ جنب قبر حرم دفن نمودند. و او را یک پسر مسمی به میرزا محمد و مشهور به آقا میرزا آقا بود و در سنین اشراق جمال ابهی در بغداد در یازده سالگی به واسطه خاله خود حرم محترم اعلی فائز به ایمان گردید.

--- صفحه ۵۲۷ ---

به اشتعال و انجذاب ایمانی برافروخت و والدین خود آقا میرزا زین العابدین و زهرا سلطان بیگم را هدایت نمود و به تبلیغ خال اکبر و انجالش پرداخت و در سنّ قلیل به خدمتی جلیل موفق گشت و طرف مراسلات و مورد خطابات و عنایات ابهی گردید و او را نورالدین فرمودند و از تجار محترم شیراز و رایت مرتفعه این امر شد چنانکه پیوسته نظر اعدا و فتن عظمی به او متوجه گشت و در سال ۱۲۹۶ چون شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء به نوعی که نگاشتیم واقع شد در شیراز زمزمه و مهممه مابین اهل فساد افتاد و بهائیان از آن اندیشیدند که برای نورالدین فتنه برخیزد و مصلحت بر مهاجرتش دیدند لاجرم به سرعت تمام تدارک سفر دیده براسبش سوار شده سوی بوشهر راند و از آنجا رهسپار بمبئی گشت در آن مدینه اقامت گزید و به تجارت و مراسله با راض

مقصود واحباب ایران ونشر وخدمت این امر پرداخت وبعداً مراجعت کرده دروطن زیست تا به سال ۱۳۲۱ درگذشت ودر بقعه شاه چراغ قرب مرقد حرم اعلیٰ مدفون شد.

واما برادران حرم اعلیٰ نخست حاجی میرزا ابوالقاسم<sup>169</sup> در شیراز به عنوان سید سقا خانه شهرت داشت و با دستگاه عزت و تجارت درجه اولی و تقوی و عبادت می زیست و مجلس روضه خوانی و منبرخانه اش معروف بود و حکام و اشراف در شب عاشورا با سروپای برهنه به آن خانه رفته شمع روشن می کردند و نذورات می نمودند

--- صفحه ۵۲۸ ---

و در سنین

ظهور حضرت مبشر با اینکه فائز به عرفان و ایمان نشد به واسطه انتساب مورد حمله و صدمه و جریمه ملت و دولت گردید. چنانکه در بخش دوم نگاشتیم و پس از واقعه شهادت کبری و بلایای این طائفه خصوصاً چون اُسرای زنجان و نیریز را به شیراز خواستند وارد کنند و خوف و خطر از هر سو احاطه داشت از شیراز به عزم حج خارج شد و سفرش هیجده ماه به طول انجامید آنگاه به وطن مراجعت کرد و در ایام اشراق جمال اُبهی در بغداد به نام زیارت بقاع متبرکه عراق و ملاقات والده محترمه اعلیٰ بدانسو رفت و در ک محضر اُبهی نموده دل و دیده روشن کرد و به شیراز عودت نموده کما فی السابِق زیست و در رفتن واقعه شیراز نظر به مقام سیادت و جلالت و عبادتش از هجوم اشرار مصون ماند و عاقبت در سال ۱۳۰۵ درگذشت و در بقعه شاه چراغ جنب قبر حرم اعلیٰ مدفون شد در یکی از الواح الهیه در شأن وی این بیانات صدور یافت: "انّ قلمي الأعلیٰ اراد ان یذکر افنانه

الذی صعد الی الرفیق الأعلیٰ من قضاء الله المحتوم نشهد انه سمع النداء اذ ارتفع بین الارض والسّماء وفاز بما فاز به عباد مکرمون واعترف بوحدانیته و فردانیته و بما نطق به لسان العظمة فی مقامه المرفوع انه طهره حین

169- حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی بن حاجی میرزا علی تاجر شیرازی در سال ۱۲۲۶ متولد گشته عمل تجارت اجدادی اختیار نموده در هر جائی عاملي براي تجارت فرستاده ومدتي امور تجارتي را با اولاد خود واگذاشته ودر خانه عافیت نشسته است واورا چهار پسر است آقا سید حسین میرزا ابو الحسن میرزا محمود میرزا ابراهیم با اینکه در عنفوان جوانی بد رستگاری و درستگویی مشهور گشته مایه رواج تجارت تریاک ایران بجانب ممالک چین شده اند .  
(فارسنامه ناصري)

صعوده وغفره فضلاً من عنده وقدّر له في الجنة العليا مقاماً لا تحويه الأفكار والعقول الخ" واورا پنج پسر و سه دختر شد نخست از پسرانش آقا سید محمد حسین در شیراز بامکنت و تجارت و عزّت می زیست و مانند سائر افنان شیراز بابرادرش میرزا ابوالحسن به واسطه آقا میرزا نورالدین مذکور و نبیل زرنندی به امر اعلیٰ و ابھی اقبال و ایمان آوردند و به حال ایمان ایام عمر را به پایان رساند تا به سال ۱۳۴۹ درگذشت و اورا از زن اصلیّه اش دو پسر ماند نخست آقا سید محمد هادی و لادتش در شیراز به سال ۱۲۹۰ واقع شد و تا سال ۱۳۱۶ با والدین محترمین خود بود آنگاه عزیمت عکا نمود و به محضر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء فائز شد و به شرف ازدواج با اعلیٰ الورقات و اعظم البنات معظّمه ضیاء خانم افتخار یافت.

--- صفحه ۵۲۹ ---

و مقیم ارض مقصود گشت چنانکه تفصیل احوال را در بخش هشتم می آوریم و پسر دوم آقا سید محمد حسین آقا سید محمد رحیم است و پسری دیگر نیز از متمّعه آخری آورد و پسر دوم حاجی میرزا ابوالقاسم آقا میرزا ابوالحسن در شیراز اقامت داشت تا در سال ۱۳۲۹ به حیفا رفته مجاورت جست و اورا یک دختر بود که به زوجیت آقا میرزا علی محمد خان موقر الدوله درآمد و در ایام اقامتش در حیفا خبر وفات دختر و داماد را شنید و متأثر شده خود را به دریا انداخته غرق و هلاک کرد ۱۳۴۰ و جسدش را از دریا گرفته در قبرستان حیفا دفن نمودند و دو پسر دیگر حاجی میرزا ابو القاسم آقا میرزا ابراهیم و آقا میرزا علی تزوج نکرده در شیراز وفات یافتند و پسر دیگرش آقا میرزا محمود دختر افنان کبیر را که عنقریب ذکر می کنیم به زینت گرفته دختری از او باقی ماند و برادر دیگر حرم اعلیٰ حاجی میرزا سید حسن (افنان کبیر) در یزد اقامت جسته پسران متعدّدش صاحب تجارت مهمّه شدند و او خود مردی فاضل و عالم بود و در فقه و اصول و طب و نجوم و غیرها مهارت داشت و جمعی از اطباء نزد وی تلمذ و تدرّس کتب طبیّه نمودند و به سال ۱۲۸۳ به واسطه حاجی محمد ابراهیم (حاجی مبلغ) اقبال و ایمان بدین امر آورد و ایمان او سبب نفوذ امر فیما بین عموم افنان گردید و غالباً در خانه اش به قرائت و کتابت بسر می برد و به غایت ایمان و شوق به خدمت درین امر بود تا به سال ۱۲۹۸ با آقا سید علی پسرش و با عائله به ارض مقصود مهاجرت کرده مجاورت جست و آقا سید علی به صهریت جمال

أبھی' نائل شد و او خود بعد از چندی به بیروت رفته اقامت گرفت و تا حدود سال ۱۳۰۴ در آنجا زیست و بعد از غروب شمس أبھی' در خانه جنب روضه مبارکه ساکن شد تا به سال ۱۳۱۱ درگذشت و حضرت غصن اعظم عبدالبهاء جسدش را نزدیک ابوعتبه که قرب روضه مبارکه است دفن فرمود و شیشه عطری را بر جسدش ریخته بیاناتی در تمجید و ستایش او

--- صفحه ۵۳۰ ---

اوصافش فرمود و او را پنج پسر و پنج دختر بود نخست حاجی سید میرزا به غایت قوت ایمان موصوف بود و تجارت می نمود و به سال ۱۳۲۱ در یزد مقیم شده دیگر به جائی نرفت و از احباب دلجوئی و مراعات می نمود و علیل و رنجور شد و به سالی بعد درگذشت دوم آقا سید احمد که در قوت ایمان و روحانیت و محاسن اخلاق مشهور بوده در یزد تجارت داشت و چندی در اسلامبول بود و به محضر أبھی' در عکا تشرّف جسته به بمبئی رفت و مراجعت به اسلامبول کرد و در سال ۱۳۱۳ باز به عشق آباد وارد شده به امر تجارت پرداخت و مراقبت املاک حاجی میرزا محمد تقی و حاجی سید مهدی و حاجی میرزا محمد علی کرد و در حدود سال ۱۳۱۵ به یزد اقامت نمود و محفل روحانی یزد به همت او تأسیس گشت و عاقبت در شیراز وفات یافت سوم حاجی سید محمد که در شیراز اقامت داشت تجارت می نمود و در همانجا نیز وفات یافت چهارم حاجی سید علی که در یزد اقامت و تجارت داشت و چنانکه نگاشتیم در سال ۱۲۹۸ با والدین و عائله به عکا رفت و با فروغیه خانم ورقه سدره الهیه از حرم کاشی همسری یافت و اولاد متعدده باقی گذاشت و اولاً در عکا و اخیراً در بیروت با عائله اش می زیست و تجارت می نمود تا به سال ۱۳۳۴ در بیروت درگذشت پنجم آقا میرزا محسن نیز در یزد اقامت و تجارت داشت و به سال ۱۳۱۶ به عکا رفت و با ورقه طوبی خانم بنت حضرت غصن اعظم عبدالبهاء همسری یافت و اولاد متعدده بیاوردند و در عکا و بیروت با عائله اش زیسته تجارت می کرد و اخیراً در حیف اقامت جست و به سال ۱۳۴۲ درگذشت و بسیاری از واقعات مذکوره هر چند متعلق به دوره بعد است ولی برای اینکه رشته واقعات گسیخته نشود در این بخش ثبت نمودیم و مسائل متعلق به بخش پنجم را در اینجا خاتمه می دهیم .



( قد تم القسم الخامس من الكتاب ويليه القسم السادس منه )

\*\*\*\*\*

( ظهورالحق جلد پنجم فاضل مازندرانی )

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*

\*